

نیاد دُستا



ادبیا میرزا دینا

شیر

یُندار نیک

سید محمد علی

گفتار نیک

မလေ့ကျင့်ဘဲ

کردار نیک

ਸਦਾ ਹਰਿ ਨਾਮੁ

ادبیات میرزا دینا

سپ

(جلد اول)

قسمتی از کتاب مقدس

اوستا

تفسير و تأليف

پور داود

از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی

عربی و ایران لیگ

از نفقهٔ پشوتن مارکر

حق طبع محفوظ است

قیمت جلد معمولی ۳۷ قران جلد خوب ۴ تومان



پیغمبر ایران زرتشت اسپنتمان کار یک نقاش پارسی

فهرست مندرجات

۲۱-۱۳	کتابهایی که استفاده شد
ج-۱	دین دبیره (القبای زند)
۱۳-ید-۵	<u>دیباجه</u>
۲-ید-۲	فائده تحصیلات مزد یسنا
۴-۲	یشتها بطور عموم
۸-۴	ترجمه یشتها بتوسط مستشرقین
۱۳-۹	مندرجات این نامه و طرز تحریر آن
۲۷-۱۴	<u>یشتها</u>
۱۵-۱۴	اشتقاق کلمات یشت و کرده
۱۸-۱۵	اسامی یشتها و ایزدان سی روز ماه
۲۰-۱۸	یشتها در قدیم و بغان یشت عهد ساسانیان
۲۱-۲۰	وضع یشتهای باقی مانده
۲۲-۲۱	قدمت یشتها
۲۳-۲۲	اوزان اشعار یشتها
۲۵-۲۳	مندرجات یشتها و داستان ملی
۲۶-۲۵	تفسیر پهلوی که از یشتها باقی مانده است
۲۷-۲۶	سایر قطعانی که نیز یشت نامیده شده است
یب	<u>آئین مزد یسنا</u>
۳۲-۲۸	دیو و جادو و پری و کریان و کاوی
۳۰-۲۸	اساس توحید و آفرینش بیک
۳۱-۳۰	فرشته یکی و دیو بدی
۳۲-۳۱	سلطنت میثوی و تواضع ایزدی
۱	
۳۲-۳۲	

۱	ب	جلال و آسایش و خوشی
۳۲-۳۲		
۳۲-۳۲	ب ج	آسمان و آنچه در اوست زمین و آنچه بر اوست مقدس است
۳۲-۳۲	ج د	باید بنا بود کردن آنچه بد و زشت است کوشید
۳۲	د	پندار و گفتار و کردار نیک
۳۲-۳۲	د .	مطالب خارق العاده مابه الاشتراك کلیّه ادیان است
۳۲	.	رسومات ظاهری در مزد یسنا
۳۲-۳۲	و ح	راستی و دروغ
۳۲-۳۲	ح ط	دلیری و علم و سخاوت و علم خوش بینی
۳۲-۳۲	ط یا	وطن پرستی
۳۲	یب	غایت آمال
۳۲-۳۲	ج-۴	<u>ملحقات یشتها</u>
۳۳-۴۶		<u>هرمزد</u>
۳۳-۳۵		کله هرمزد و قدمت آن
۳۵-۳۶		اشتقاق کلمات اهورا و مزدا
۳۶-۳۸		اهورا مزدا خدای یگانه زرتشت
۳۸-۴۰		آورمزس یا هورمزس نزد مورّخین یونان و رُم
۴۰-۴۱		هرمز جزو اسامی خاص
۴۱-۴۳		بغ و خدا و سپنت مینو و ایزد و صفات فرهمند و رایومند
۴۳-۴۵		نقوش و آثار قدیم که باشکال اهورا مزدا معروف است
۴۵-۴۶		مندرجات هرمزد یشت
۴۹-۶۸		<u>هرمزد یشت</u>

۹۶-۶۹	<u>امشاسپندان</u>
۷۱-۶۹	اشتقاق کلمه امشاسپند
۷۲-۷۱	سپنت مینو
۷۳	امشاسپندان و صفات اهورامزدا
۷۹-۷۴	عدد مقدس هفت
۸۵-۷۹	ذکر اسامی امشاسپندان در تاریخ قدیم و قدمت آنها
۸۷-۸۵	مقام امشاسپندان در اوستا و کتب پهلوی
۹۱-۸۸	همن
۹۲-۹۱	اردیبهشت
۹۳-۹۲	شهریور
۹۵-۹۳	سپندارمذ
۹۶-۹۵	خرداد و امرداد
۹۷	<u>مقدمه هفتن یشت کوچک</u>
۱۰۹-۹۹	<u>هفتن یشت کوچک</u>
۱۱۱-۱۰۹	<u>مقدمه هفتن یشت بزرگ (هفت ها)</u>
۱۳۵-۱۱۳	<u>هفتن یشت بزرگ (یسنا ۳۵)</u>
۱۳۱	کوه مرا
۱۳۳	جالور عجیب الخلقه خرا
۱۳۵-۱۳۳	اقیانوس فراخکرت
۱۳۵	<u>مقدمه اردیبهشت</u>
۱۴۹-۱۳۹	<u>اردیبهشت یشت</u>
۱۵۷-۱۵۱	<u>خرداد یشت</u>
۱۵۳	نسا = لاشه و مردار
۱۷۶-۱۵۸	<u>ناهید</u>

۱۵۹-۱۵۸	عناصر چارگانه
۱۶۱-۱۵۹	ایرانیان آب را محترم میداشته اند
۱۶۲-۱۶۱	اخبارات نادرست هرودت
۱۶۴-۱۶۲	ناهید مربوط بایشتر نیست
۱۶۶-۱۶۴	اشتقاق کلمات اردویسور ناهید
۱۶۷-۱۶۶	توصیف ناهید از روی آبان یشت
۱۶۸	ناهید در کتیبه هخامنشی
۱۷۳-۱۶۹	آتشکدهای ناهید
۱۷۶-۱۷۳	شهرت ناهید نزد یونانیان و ستایش وی در آسیای صغیر
۲۳۱-۱۷۷	<u>اسامی خاص در آبان یشت</u>
۱۷۹-۱۷۸	هوشنگ پیشدادی
۱۸۸-۱۸۰	جمشید
۱۹۱-۱۸۸	ضحاک
۱۹۵-۱۹۱	فریدون
۳۰۷-۱۹۵	گرشاسب
۲۱۴-۲۰۷	افراسیاب
۲۱۶-۲۱۴	کیکائوس
۲۲۱-۲۱۶	طوس (ویسه و گنگ دژ)
۲۲۷-۲۲۲	رود رنگها = ارنگ
۲۳۰-۲۲۷	جاماسب
۲۳۰	ناهید (کَلَّةُ عَرَبِی)
۲۳۲-۲۳۰	<u>مقدمه آبان یشت</u>
۰۳-۲۳۲	آبان یشت
۲۴۳-۲۴۱	تواضع ایزدی
۲۵۳	کیخسرو

۲۶۳ - ۲۶۵	اسامی چند تن از ایرانیان و تورانیان
۲۶۵ - ۲۶۷	خاندان نوذر و هوتوسا زن کی گشتاسب
۲۶۹ - ۲۷۱	یوایشته یکی از پارسایان تورانی از خاندان فریان
۲۷۷	ناخوشی بیس (برص)
۲۸۳	رود دائیتیا
۲۸۷	زریرو نستور
۲۸۹	اندرمان
۲۹۱	چار پایان خرد و بزرگ و اعداد صد و هزار
۲۹۳ - ۲۹۵	پنام
۲۹۸ - ۲۹۹	بیسر
۳۰۴ - ۳۰۹	<u>خورشید</u>
۳۱۱ - ۳۱۵	<u>خورشید یشت</u>
۳۱۶ - ۳۱۹	ماه
۳۲۱ - ۳۲۳	<u>ماه یشت</u>
۳۲۵ - ۳۳۲	<u>تشر</u>
۳۲۶ - ۳۲۹	اسامی ستارگان در اوستا
۳۲۹ - ۳۳۱	ستاره تشر در تیر یشت
۳۳۱ - ۳۳۴	چرا تشر ستاره باران خوانده شده است؟
۳۳۴ - ۳۳۶	تیر آرش کمانگیر
۳۳۷ - ۳۷۱	<u>تیر یشت</u>
۳۴۷	گُشتی = بندی که مزد یسنان بدور کمر بندند
۳۵۹	اشی = فرشته نروت و نعمت
۳۷۱ - ۳۷۵	<u>گوش = درواسپا</u>
۳۷۸ - ۳۹۱	<u>گوش یشت = درواسپ یشت</u>
۳۸۷	هوتوسا = هوتس زن کی گشتاسب

۳۸۹	اسامی برخی از تورانیان
۳۹۱	نمهای و به آفرید دو دختر کی گشتاسب
۴۲۰-۳۹۲	<u>مهر</u>
۳۹۴-۳۹۲	اشتهاق کله مهر
۴۹۵-۳۹۴	مهر نزد برهمنان
۳۹۵	قدمت مهر
۳۹۶-۳۹۵	مهر در کتیبه های هخامنشیان
۴۰۰-۳۹۶	جشن مهرگان
۴۰۲-۴۰۰	مهر در کتب مورخین قدیم
۴۰۷-۴۰۲	مهر در اوستا
۴۲۰-۴۰۷	<u>آئین مهر در رُم</u>
۴۰۸-۴۰۷	شهرت مهر در ایران و ممالك مجاور
۴۱۰-۴۰۹	آغاز نفوذ مهر از آسیای صغیر با امپراطوری رُم
۴۱۲-۴۱۰	انتشار آئین مهر و دوره ترقی آن
۴۱۴-۴۱۲	دوره انحطاط آئین مهر
۴۱۵-۴۱۴	اثرات آئین مهر در دین عیسی ^۱
۴۱۷-۴۱۶	معابد مهر و داستان ظهور وی
۴۲۰-۴۱۷	آنچه در کیش عیسی ^۱ از آئین مهر گرفته شده است
۵۰۳-۴۲۳	<u>مهر یشت</u>
۴۲۷	داموئیش اَوُ یَمَنَ
۴۳۳-۴۳۱	هری رود و زر افشان و جیحون و هفت کشور
۴۳۵	مان پت و ویس پت و زند پت و ده پت
۴۵۹	وراز = گراز
۴۶۹	طبقات هفتگانه پیشوایان دینی
۴۷۳-۴۷۱	هوم

۵۱۵-۵۰۴	<u>آذر</u>
۵۰۸-۵۰۴	آتش بطور عموم
۵۱۰-۵۰۸	اخبارات مورخین قدیم راجع بآتش
۵۱۳-۵۱۲	فریاخره
۵۱۵-۵۱۴	جشن سده
۵۲۴-۵۱۷	<u>سروش</u>
۵۲۲-۵۲۰	خروس
۵۳۹-۵۲۵	<u>سروش یشت هادخت</u>
	ارشتات (فرشته درستی) چیستا (فرشته علم) منتر (فرشته کلام ایزدی)
۵۳۵	دات (فرشته قانون) اوپین (فرشته سنت کهن)
۵۵۵-۵۴۱	سروش یشت سرشب (یسنا ۵۷)
۵۶۰-۵۵۶	<u>برسم</u>
۵۵۸-۵۵۶	اشتقاق کلمه برسم و آداب آن
۵۶۰-۵۵۸	مقصود از برسم گرفتن چیست؟
۵۶۳-۵۶۱	<u>رشن راست</u>
۵۸۱-۵۶۵	<u>رشن یشت</u>
۵۷۳-۵۶۷	ور = سوکند (Ordalie)
۵۷۷-۵۷۵	سیمرغ
۶۰۲-۵۸۲	<u>فروهر</u>
۵۸۳-۵۸۲	فروهر یکی از ارواح جاودانی انسان است
۵۸۷-۵۸۳	اشتقاق کلمه فروهر
۵۸۹-۵۸۷	قوای پنجگانه انسان
۵۹۲-۵۹۰	صور اجسام از روی صور عالم معنوی فروشی ساخته شده است
۵۹۳-۵۹۲	فروهر غیر از روان است
۵۹۴-۵۹۳	جشن نوروز اوقات نزول فروهرهاست

۵۹۶-۵۹۴	اعیاد مذهبی شش کهنبار سال
۵۹۷-۵۹۶	جشن نوروز
۵۹۹-۵۹۷	فروردین یشت و کتب بهلوی
۶۰۱-۵۹۹	اعمال فروهرها
۶۰۲	فهرست کتب راجع بفروهر
۶۲۶-۶۰۳	<u>فرهنگ لغات اوستا</u>
در انجام کتاب	<u>غلطنامه</u>
	<u>تصاویر و نقشه</u>
در آغاز کتاب	پیغمبر ایران زرتشت اسپنتمان
۱۵۹-۱۵۸ در میان صفحات	نقش حجاری ناهید در فارس
۱۷۷-۱۷۶ "	خرابه معبد ناهید در قصبه کنگاور
۳۹۵-۳۹۴ "	نقش حجاری مهر در طاق بستان
۴۱۱-۴۱۰ "	مجسمه مهر در قصر وائیکان (رُم)
۴۲۱-۴۲۰	نقشه جغرافیائی ممالکی که در زیر نفوذ آئین مهر بوده است
۵۰۹-۵۰۸ "	آتشگاه فیروز آباد
	ترجمه دیباچه و مقاله آئین مزدیسنا بزبان انگلیسی

کتابهایی که استفاده شد

کتب فارسی و عربی

- ۱ آثارالباقیه عن القرون الخالیه تألیف ابوریحان بیرونی باهتمام زاخو Sachau چاپ لیبزیک Leipzig ۱۹۲۳ میلادی
- ۲ کتاب التفهیم فی صناعته التجیم تألیف ابوریحان بیرونی نسخه خطی
- ۳ بحر الجواهر تألیف محمد بن یوسف الطیب الهروی چاپ طهران ۱۲۸۸
- ۴ تاریخ طبری تألیف محمد بن جریر طبری رجوع کنید به نولدکه Nöldeke
- ۵ تاریخ بلعمی ابوعلی محمد بن محمد بن عبدالله البلعمی چاپ کانپور از بلاد هندوستان
- ۶ تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء چاپ برلن ۱۳۴۰ هجری
- ۷ تاریخ روضة الصفاء تألیف میرخواند چاپ لکهنو از بلاد هندوستان ۱۳۳۲ هجری
- ۸ تحقیقه المومنین تألیف حکیم مئومن ۱۲۹۰
- ۹ تورات ترجمه مارتن لوتر Martin Luther
- ۱۰ چهار مقاله تألیف احمد بن عمر بن علی النظمی العروسی السمرقندی بسعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی چاپ لیدن از بلاد هلاند ۱۳۲۷ هجری
- ۱۱ روایات داراب هرمزیار باهتمام هیربد مانکجی رستم جی اون والا Unvala در دو جلد چاپ بمبئی ۱۹۲۲ میلادی
- ۱۲ مجموعه از روایات در دو جلد نسخه خطی
- ۱۳ شاهنامه فردوسی باهتمام ترنر مکان Turner Macan و چاپ دیگر باهتمام آموزنده عکسی از روی خط اولیا سمیع شیرازی پونه ۱۳۱۹
- ۱۴ صد در نثر و صد در بند هشت باهتمام هیربد دهابر Dhabhar چاپ بمبئی ۱۹۰۹ میلادی

۱۵ لغت فرس تألیف ابوالحسن علی بن احمد الاسدی طوسی بسعی و اهتمام

پاول هورن Paul Horn برلن ۱۸۹۷ میلادی

۱۶ فرهنگ جهانگیری نسخه خطی

۱۷ فرهنگ سروری نسخه خطی فرهنگهای دیگر برهان جامع برهان قاطع

فرهنگ انجمن آرای ناصری

۱۸ معجم البلدان یا قوت حموی رجوع کنید به مینارد Meynard

۱۹ مقدمه الادب تألیف ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشری باهتمام

وتزاشتین Wetzstein چاپ لیزینگ

۲۰ ویس و رامین داستان منظوم فخرالدین اسعد استرابادی کرکافی باهتمام

لیس Lees کلکته ۱۸۶۵ میلادی

کتب بهلوی

۲۱ اردا ویرافنامه The Book of Arda Viraf, with Gōsht-i Fryānō and Hādokht Nask, text and translation by Hoshang and Haug; London and Bombay 1872

و Artâ Virâf-Nâmak traduction par Barthélemy, Paris 1887.

۲۲ بندش Bundelesh übersetzt von Windischmann, (Zoroastrische Studien) Berlin; 1863.

و Bundelesh übersetzt von Ferd. Justi Leipzig 1868.

و The Bundahis translated by West Sacred Books of the East Vol V.; Oxford 1880.

۲۳ دادستان دینیک S.B.E. by West Vol. XVIII Oxford 1882.

۲۴ دینکرد S.B.E. by West Vol. XXIV; Oxford 1885 and Vol. XLVII; Oxford 1897.

از برای ترجمه تمام مجلدات دینکرد رجوع کنید بحاشیه صفحه ط همین کتاب

S.B.E. Vol. V.

۲۵ زاد سیرم

S.B.E. Vol. V.

۲۶ زند بهمن یشت

Zand-i vohūman Yasn and two Pahlavi Fragments, by Anklesaria; Bombay 1919.

S.B.E. Vol. V.

۲۷ شایست لاشایست

۲۸ کارنامه اردشیر بابکان Geschichte des Artachšir i Pāpakan aus dem Pehlevi übersetzt von Th. Nöldeke, separat Abdruck; Göttingen 1879.

Kārnāmak-i Artakhshîr Pâpakan by Edalji Kersâspji Ântiâ; و
Bombay 1900.

Adrien Barthélemy; Gujastak Abalish, ماتینگان گجستاک ابالش
Relation d'une Conférence Théologique Présidée par le Calife
Mâmoun; Paris 1887.

۳۰ ماتینگان یوشت فریان رجوع کنید بشماره ۲۱ این فهرست
Une Légende Iranienne, Traduit du Pehlevi par Adrien و
Barthélemy; Paris 1888.

Mainyo-i-Khard translated by West; Stuttgart and مینوخرد
London 1871.

Yâtkâr-i Zarîrân und sein Verhältnis zu یادگار زریران
Šāhnāme von Geiger 1890

کتب مورخین قدیم یونان و رُم و مستشرقین آلمان و انگلستان و فرانسه
و دانشمندان پارسی هندوستان

۳۳ Ammien Marcellin: traduit en Français III tomes
Berlin 1775.

۳۴ Bratholomæ, Christian: Arische Forschungen 1 Heft;
Halle 1882 2 Heft; Halle 1886.

۳۵ „ „ Beiträge zur Kenntniss des Avesta.

۳۶ „ „ Altiranisches Wörterbuch Strass-
burg 1904.

۳۷ „ „ Zarathuſtra's Leben und Lehre;
Heidelberg 1924.

۳۸ Bradke, P.V. Dyâus Asura, Ahura Mazda und die Asuras;
Halle 1885.

۳۹ Casartelli, L.C.: La Philosophie religieuse de Mazdéisme
sous les Sassanides Paris; 1884.

۴۰ Clemen, Carl: Die Griechischen und Lateinischen
Nachrichten über die Persische Religion; Giessen 1920.

۴۱ Christensen, Arthur: L'Empire des Sassanides;
Kobenhavn 1907.

۴۲ Cumont, F.: Textes et Monuments Figurés relatifs aus
Mystères de Mithra 2 Vols.; Bruxelles
1894--1900.

۴۳ „ „ Les Mystères de Mithra, deutsche Ausgabe
von Gehrich; Leipzig u. Berlin 1923.

- ۱۴۴ Darmesteter, James : Le Zend-Avesta 3 vols. ; Paris 1892—93.
- ۱۴۵ „ Études Iraniennes ; Paris 1883.
- ۱۴۶ „ Points de Contact entre le Mahābhārata et le Shāh-Nāmāh ; Paris
- MDCCCLXXXVII.
- ۱۴۷ „ Haurvatāt et Ameretāt ; Paris 1875.
- ۱۴۸ „ Ormazd et Ahriman ; Paris 1877.
- ۱۴۹ Dhabhar, E.B.N. : Zand-i Khūrtak Avistak ; Bombay 1927.
- ۵۵ Dieterich, Karl : Byzantinische Quellen zur Länder-und Völkerkunde 5.—15. Jhd) ; Leipzig 1912.
- ۵۱ Dieterich, Albrecht : Eine Mithrasliturgie ; Leipzig u. Berlin 1923.
- ۵۲ Duncker, Max : Geschichte des Alterthums Zweiter Band ; Berlin 1853.
- ۵۳ Ehni : Der Vedische Mythos des Yama ; Strassburg 1890.
- ۵۴ Fick, August : Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanischen Sprachen 1 Band 3 umgearbeitete Auflage ; Göttingen 1874.
- ۵۵ Flandin et Coste : Perse Ancienne Texte.
- ۵۶ Geldner, Karl F. : Avesta die Heiligen Bücher der Parsen III Bände ; Stuttgart 1886—1895.
- ۵۷ „ „ Studien Zum Avesta ; Strassburg 1882.
- ۵۸ „ „ Drei Yasht aus dem Avesta übersetzt und erklärt ; Stuttgart 1884.
- ۵۹ „ „ über die Metrik des Jüngereren Avesta ; Tübingen 1877.
- ۶۰ „ „ Awestalitteratur, Grundriss der Iranschen Philologie II Band ; Strassburg 1896—1904.
- ۶۱ Geiger, Wilhelm : Ostīrānische Kultur ; Erlangen 1882.
- ۶۲ „ „ Handbuch der Avestasprache ; Erlangen 1879.

- ۶۳ Geiger, Wilhelm : Aogemadaêca ein Pârsentractat
übersetzt u. Erklärt ; Erlangen 1878.
- ۶۴ Georges, Karl Ernst : Lateinisch-Deutsches und
Deutsch-Lateinisches Handwörterbuch
2 Bände ; Hannover u. Leipzig
1909—1911.
- ۶۵ Harlez, C. de : Avesta, Livre Sacré du Zoroastrisme ;
Paris 1881.
- ۶۶ „ Origines du Zoroastrisme ; Paris
MDCCCLXXIX.
- ۶۷ „ Manuel de la Langue de l'Avesta ; Paris
1882.
- ۶۸ Hardy, Edmund : Der Buddhismus nach älteren Pâli-
Werken Münster I.W. 1919.
- ۶۹ Haug, Martin : Essays ; London 1873.
- ۷۰ Hertel, Johannes : Beiträge zur Metrik des Avesta und
des R̥gvedas ; Leipzig 1927.
- ۷۱ Hehn, Victor : Kulturpflanzen und Haustiere ; Berlin
1911.
- ۷۲ Heil, Ferdi. : China, seine Dynastien, Verwaltung und
Verfassung ; Berlin 1900.
- ۷۳ Henry, Vic. : Parsisme ; Paris 1905.
- ۷۴ Herodotos : übersetzt von Friedrich Lange ; Leipzig
1885.
- ۷۵ Horn, Paul : Grundriss der Neupersischen Etymologie ;
Strassburg 1893.
- ۷۶ „ Neupersische Schriftsprache (G. ir. Phi.
1 Bd. 2 Abt.) Strassburg 1898—1901.
- ۷۷ Hübschmann, H. : Persische Studien ; Strassburg 1895.
- ۷۸ Houtum-Schindler : Die Parsen in Persien, ihre Sprache
und einige ihrer Gebräuche.
- ۷۹ Jackson, A. V. Williams : The Prophet of ancient Iran ;
New York 1901.
- ۸۰ „ „ Persia Past and Present ;
New York 1906.
- ۸۱ „ „ Die Iranische Religion (G. ir.
Phi. 2 Bd.)

- ۸۲ Jackson, A. V. Williams: Herodotos VII. 61 or the Arms of the Ancient Persians, illustrated from Iranian Sources
- ۸۳ Jeremias, Alfred: Handbuch der Altorientalischen Geisteskultur; Leipzig 1913.
- ۸۴ „ „ Allgemeine Religions-Geschichte; München 1918.
- ۸۵ Jamasp, Dastoor Hoshang: Vendidad. Avesta Text with Pahlavi Translation and Commentary Vol. II Glossarial Index; Bombay 1907.
- ۸۶ Junker, Heinrich F. J.: Frahang i Pahlavik Heidelberg 1912.
- ۸۷ Justi, Ferdinand: Geschichte des Alten Persiens; Berlin 1878.
- ۸۸ „ Iranisches Namenbuch; Marburg 1895.
- ۸۹ „ Geschichte Irans von den ältesten Zeiten bis zum Ausgang der Sasaniden (G. ir. Phi. 2. Bd.).
- ۹۰ „ Die älteste Iranische Religion, in Preuss. Jahr Bd. 88 S. 58 Nr. 7.
- ۹۱ „ Handbuch der Zendsprache; Leipzig 1864.
- ۹۲ Klauber, E. G.: Geschichte des Alten Orient (Weltgeschichte, Heraus. von L.M. Hartmann; Gotha 1919.
- ۹۳ Kohut, Alexander: Die Talmudisch-Midrassische Adamssage in ihrer Rückbeziehung auf die Persische Yima und Meshiasage.
- ۹۴ Kanga, Kavasji Edalji: Complete Dictionary of the Avesta Language; Bombay 1900.
- ۹۵ Kluge, Theodor: Der Mithrakult; Leipzig 1911.
- ۹۶ Lagard, Paul de: Beiträge zur Altbaktrische Philologie.
- ۹۷ Lindner, Gustav: Das Feuer, Eine Culturhistorische Studie; Brünn 1881.
- ۹۸ Lommel, Herman: Die Yäšt's des Avesta übersetzt und Eingeleitet; Göttingen 1927.
- ۹۹ Marquart, J.: Ērānšāhr; Berlin 1901.

- ۱۰۰ Meffert, Franz : Das Urchristentum IV Teil ; Gladbach 1921.
- ۱۰۱ Meynard, Barbier de : معجم البلدان باقوت
Dictionnaire Géographique, Historique et Littéraire de la
Perse, Extrait du Mo'djem El-Bouldan de Yaqout; Paris
MDCCCLXI.
- ۱۰۲ Modi, Jivanji Jamshedji : The Religious Ceremonies
and Customs of the Parsees; Bombay 1922.
- ۱۰۳ Nöldeke, Th.: Geschichte der Perser تاریخ طبری
und Araber Zur zeit der Sasaniden
aus dem Chronik des Tabari übersetzt ;
Leyden 1879.
- ۱۰۴ „ Aufsätze zur Persischen Geschichte ;
Leipzig 1887.
- ۱۰۵ „ Das Iranische Nationalepos (G. ir. Phi.
II Bd.)
- ۱۰۶ Pausanias : übersetzt von Schubart Langenscheidtsche
Bitliothek N. 37 & 33.
- ۱۰۷ Perrot et Chipiez: Histoire de l'Art dans l'Antiquité
Tome V ; Paris 1890.
- ۱۰۸ Prášek, Justin. V. : Geschichte der Meder und Perser
Bände ; Gotha 1906—1910.
- ۱۰۹ Rapp : Die Religion und Sitte der Perser nach den
Griechischen und Römischen Quellen.
- ۱۱۰ Rawlinson, Geo. : Parthia ; London 1893.
- ۱۱۱ Reichelt, Hans: Avesta Reader Texts, Notes, Glossary
and Index ; Strassburg 1911.
- ۱۱۲ Réville, Jean : Le Mithriacisme (Revue de l'Histoire des
Religions).
- ۱۱۳ Rezwi, Taher: Parsis : A People of the Book ; Calcutta
1928.
- ۱۱۴ Sarre, Friedrich : Die Kunst des Alten Persien ; Berlin
1922.
- ۱۱۵ Scheftelowiz, J. : Die Altpersische Religion und das
Judentum ; Giessen 1920.
- ۱۱۶ Schwenck, Konrad : Mythologie der Perser ; Frankfurt
am Main 1850,

- ۱۱۷ Seemann, Otto : Mythologie der Griechen und Römer ; Leipzig 1910.
- ۱۱۸ Seignobos, Ch.: Histoire du Peuple Romain ; Paris 1909.
- ۱۱۹ Söderblom, Nathan : La Vie Future d'après le Mazdéisme ; Paris 1901.
- ۱۲۰ Spiegel, Fr. : Avesta die Heiligen Schriften der Parsen 3 Bände ; Leipzig 1852—63.
- ۱۲۱ „ Commentar über das Avesta 2 Bände ; Wien 1864—68.
- ۱۲۲ „ Die Traditionnelle Literatur der Parsen ; Wien 1860.
- ۱۲۳ „ Arische Periode und ihre Zustände ; Leipzig 1887.
- ۱۲۴ „ Avesta und Schahname.
- ۱۲۵ „ Erânische Alterthumskunde 3 Bände ; Leipzig 1871—78.
- ۱۲۶ „ Altpersischen Keilinschriften ; Leipzig 1881.
- ۱۲۷ Thukydides: Geschichte des Peloponnesischen Krieges aus dem Griechischen übersetzt von Dr. Johann David Heilmann ; Leipzig 1882.
- ۱۲۸ Tiele : Geschichte der Religion im Altertum, die Religion bei den Irani. Völkern, Deutsche Ausgabe von Gehrich ; Gotha 1903.
- ۱۲۹ Weber Albr. : Überalt-Irânische Sternnamen, Gesamtsitzung von 12 Januar ; Berlin ; 1888.
- ۱۳۰ Weissbach, F.H. : Die Keilinschriften der Achämeniden ; Leipzig 1911.
- ۱۳۱ Wesendonk, G. von : Der Mithrakult (der Neue Orient Band 4 Heft 5/6 Berlin).
- ۱۳۲ West, E.W. : Pahlavi Literature,
(G. ir. Phi. II Band).
- ۱۳۳ Westergaard, N.L. : Zendavesta or the Religious Books of the Zoroastrians ; Copenhagen 1852—54.
- ۱۳۴ Whitney : Zoroaster ; the Great Persian ; Chicago 1905.
- ۱۳۵ Windischmann, Fried. : Mithra ; Leipzig 1857.
- ۱۳۶ „ Zoroastrische Studien Herausgegeben von Spiegel ; Berlin 1863.

دین دبیره
(الفبای زند)

English	معنی امثال	املا لاتین	املا فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
a	اهورا، خدا	ahura	آهور	مردم	آ	۱
ā	آذر، آتش	ātar	آتَر	مردم	آ	۲
i	اینجا	idā	ایدا	دوم	ای (کوتاه)	۳
ī	جمله، قوه	īra	ایر	دوم	ای (کشیده)	۴
u	اُشتر، شتر	uštra	اوشتر	دوم	او (کوتاه)	۵
ū	چربی	ūtha	اوث	دوم	او (کشیده)	۶
e (medial)	میهن، خانه	maetha-	مِشَن	مردم	ا (دروسط)	۷
ē (broad)	راست، درست	ērēš	اِرش	دوم	ا (کوتاه)	۸
ê (long)	نوا ناز و رمند	ēma-	ا مونت	مردم	ا (کشیده)	۹
ō (broad)	یر، بسیار	pouru	پاورو	نم	ا (کوتاه در وسط کلمه)	۱۰
ô (long)	یک	ōyūm	اویوم	دوم	او (کشیده)	۱۱
āo	پور، پسر	puthrāo	پوتراو	نم	او	۱۲
ñ	اندر، میان	antarē	آنتر	مردم	آن	۱۳
ā	لکام	āxna	آخن	مردم	آ (درین تلفظ میشود)	۱۴
k	کام، کامه	kāma	کام	مردم	ک	۱۵
kh	خرد	xratu	خرتو	مردم	خ	۱۶
kh ^v or q	خواب	x ^v afna	خوفن	مردم	خو	۱۷
g	گام، قدم	gāma	گام	مردم	ک	۱۸
gh	موج زدن	ghžar	غزر	مردم	غ	۱۹
ñ (ang)	فراخی، بزرگی	frathañh	فرتنکه	مردم	آنگ (دروسط و آخر کلمه درین تلفظ میشود)	۲۰

۱ این حرف معمولاً در وسط کلمه میآید چنانکه در {مردم} گئوش geu^t یعنی گاو فقط در گائها چند لغتی مصدر باین حرف است در سایر قسمتهای اوستا مثال فوق {مردم} با و یا ۴ نوشته میشود

۲ مثال فوق {مردم} یعنی یک در مفعول به (accusatif) استعمال شده است

۳ {مردم} در توی بینی گفته میشود (nasal) خیشومی

۴ این حرف بمنزله خ فارسی است که بیش از واو معدوله نوشته میشود مثل خوار، خواهر، خواهش

۱ که تلفظ این حرف مثل ۳ (اَنک) میباشد همیشه پیش از ۵ (ه) که بحرف ۴ ختم شده باشد استعمال میشود حرف ۴ همان ۵ (ا) میباشد که در نمره ۷ مرقوم شد و در آخر کلمه باین شکل نوشته میشود و گاهی در وسط کلمه نیز میآید

۲ حرف ۴ (ت) در آخر کلمه تغییر یافته باین شکل ۴ نوشته میشود مثل ۴ نیات یعنی نوه و در برخی کلمات در اول نیز استعمال شده است در صورتیکه قبل از و (ک) یا ر (ب) باشد ۴ و ۴ و ۴ کیش و ۴ و ۴ کینه و رزیدن

۳ ۴ (ی بزرگ) و ۴ (واو بزرگ) مثل حرف ماژوسکول majuscule الفبای

English	معنی امثال	املا لاتین	املا فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
s	ستودن	stu	ستو	سَد	س	س
sh	شاد	šāta	شات	شَد	ش	ش
ṣ	کردار نیک	hvarṣta	هورشت	هَوَرَشَت	ش	ش
h	هاون	hāvana	هاون	هَوَان	ه	ه

فرانسه و آلمانی در سر کلمه نوشته میشود در وسط کلمه « (ی کوچک) » و « (واو کوچک) » میآید در بعضی از نسخ بجای ۳۵ این حرف دیده میشود
در کلمه «ه» که بمعنی هر دو میباشد برخلاف معمول واو کوچک در صدر کلمه واقع است این کلمه اصلاً «ه» دو بوده است. برور و افتاده است
بصادر نسخ خطی دو حرف را باهم نوشته شکل مخصوصی پیدا کرده است مثلاً این طور هـ
(ش) و هـ (آ) = هـ و حروف هـ و ۲ (چ) = هـ و حروف هـ و ۴ (ت) = هـ و
حروف هـ و هـ (ه) = هـ

برای سهولت و اختصار حروف لاتینی ذیل در مقابل برخی از حروف اوستائی و فرس و پهلوی انتخاب گردید

a به = ā ā باز = dh ذ = č چ = ĵ ج = ž ژ = g گ
gh = غ s = س š = ش th = ث v = فرانسه = و
u الائی مثل ou فرانسه = ō ō خ = z فرانسه = ز
در کلماتی که v از ردیف خارج شده قدری بالاتر قرار داده شده دلیل است که او
معدوله است مثل x^vafna (خوفن) خواب

در باورقی صفحه ۷۵ در مصراع دومی از شعر معروف سعدی اشتباهی روی داده (همچنان در فکر اقلیم دگر) چاپ شده معلوم است که باید (همچنان در بند اقلیمی دگر) باشد

در حواشی صفحات ۹۲ و ۹۴ عباراتی از کتاب التفهیم ابوریحان یرونی مندرج است برخی از دالهای آن جملات (چون نقل از یک نسخه خطی قدیمی است) باید ذال باشد ولی در مطبعه متوجه نشده همه را دال درج کردند و در وقت تصحیح هم بنا بر عادتی که حالا در فارسی همه ذالهای قدیم را دال نوشته و دال تلفظ میکنیم با ملأء اصلی کلمات منتقل نشدیم از خوانندگان

این نامه خواهش میشود که اشتباه مذکور را از روی قاعده ای که خواجه نصیر در یک رباعی بیان کرده اصلاح نمایند

آنانکه بفارسی سخن میرانند در معرض دال ذال را بنشانند
ما قبل وی ارساکن جزوای بود دال است وگر نه ذال معجم خوانند

بملاحظه آنکه در طی مقالات و توضیحات فقرات یشتها کلمات اوستائی ورن فاداد (کیلان دیلم) و یو فاداد (فرشته هوا) آیم نیات سده
فاداد (فرشته آب) در املاء فارسی مختلف نوشته شده لازم دیدیم در اینجا برای رفع اشتباه ذکر کنیم که کلمات مذکور با املاء فوق مقرون بصواب و مطابق تلفظ درست اوستائی آنهاست

همچنین متذکر میشویم که در املاء فارسی يك دسته از لغات اوستائی که در این نامه استعمال شده غالباً تلفظ پهلوی آنها منظور شده در انجام این کتاب کلیه این لغات با تلفظ اوستائی آنها بخط فارسی مندرج است

دیگرا اینکه حرف اوستائی ۛ را در جزو کلمات کهی (ناء) و کهی (ناء) نگاشتیم غالب مستشرقین معادل این حرف را (th) انگلیسی می نگارند که تقریباً مثل (ناء) تلفظ میشود عربها هم (ناء) را تقریباً مثل (ناء) تلفظ میکنند نه مثل ما فارسی زبانان که در کلماتی مثل اناث و اساس فرق میان ناء و سین نمیگذاریم حرف مذکور در پهلوی کهی به (ناء) تبدیل یافته و کهی به (سین) چنانکه میثر، دلد (مهر) میتر و کات ۛ گاس شد این کلمه اخیر را امروزه ما با (ناء) تلفظ نموده گات یا گاتا میگوئیم چنانکه در اسم پیغمبر ایران ۛ ۛ ۛ ۛ زرنوشتَر همین معامله را نموده زرنشت میگوئیم پارسیان حرف مذکور را در وقت قرأت اوستا مثل (ناء) تلفظ میکنند از برای (ناء) معمولی در الفبای زند یا دین دیره حرف (ۛ) وضع شده است حرف (ۛ) را اگر مثل (ث) عربی یا (th) انگلیسی تلفظ کنیم بخط نرفته ایم



د یباچه

بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر

بیاراید این آتش زرتشت بگیرد همی زند و استا'مشت
نکهد ارد این فال و جشن سده همان فر نوروز و آتشکده
همان اورمزد و همان روز مهر بشوید بآب خرد جان و مهر
کند تازه آئین لهراسپی بماند بی کیش گشتاسپی

(فردوسی)

زهی سرافرازم که از پرتو اهورا مزدا و یاری مهین فرشتگان و پیغمبر
پاک سرشت ایران زرتشت اسپنتمان باتشار جلد دوم از نامه فرخنده اوستا
موفق آمده آن را برسم ارمغان تقدیم آستان وطن خویش میکنم هیچ
ارمنغانی را گرانبها تر از آن ندیدم که سرودهای مقدس کتاب کهن را همان
سرودهایی که در طی چندین هزار سال از زبان نیاگان نامدار ما از مرز و بوم
ایران برخاسته بعالم بالا بگرزمان برین میرسید بزبان امروزی ایران در
آورده بگوش عموم فرزندان آن خاک برسانم و دریابند آنچه را که خدای
یکانه ایرانیان اهورا مزدا پیغمبر برگزیده اش گفت دای زرتشت اگر ترا
آرزوی غلبه نمودن است بخصومت دیوها و مردمان و جادوان و پریها و
راهزنان و گمراه کنندگان دو پا و گرکهای چهارپا و بلشکر دشمن
و بسنکر فراخ وی و درفش بزرگ و برافراشته و خونین وی پس در همه

شب و روز این اسامی مرا آهسته زمزمه کن منم پشتیبان و منم آفریننده
و نگهبان ۱

نه آنکه فقط از مطالعه این نامه بره و رسم نیاگان خود پی برده
جویای اخلاق پاک راد مردان عهد کهن خواهیم شد بلکه امیدواریم
که از انتشار این کتاب ضمناً خدمتی باد بیات و زبان و تاریخ ایران هم
کرده باشیم

در مقدمه گانها گفتیم «دین و تاریخ و زبان هر سه مربوط بهم
فائده تحصيلات
مزدینا
است قسمتی از وقایع تاریخی قومی را دین او سبب است»
بسا از وقایع تاریخی را بواسطه قوانین مذهبی باید حل
نمود چنانکه يك رشته از مسائل مذهبی را بواسطه تاریخ باید روشن
کرد همچنین اگر خواسته باشیم که بارزش لغات زبان قومی برخورداریم و
معنی اصلی تعییرات و اصطلاحات آن پی ببریم از دانستن تاریخ و دین
آن قوم ناگزیریم سرچشمه زبان فارسی فرس هخامنشی است
که بیش از چهار صد لغت از آن باقی نمانده است و پس از آن اوستاست که
امروز دارای هشتاد و سه هزار کلمه است و بخصوصه پهلوی که فارسی از آن
مشتق شده است از تفسیر پهلوی اوستا که در عهد ساسانیان نوشته شده امروز
متجاوز از یکصد و چهل هزار لغت موجود داریم و بعلاوه کتب بسیار مهم و
معتبری بزبان پهلوی در دست است این کتب باستانهای چند جلد تماماً راجع
بدین زرتشتی است و تقریباً دارای چهار صد و چهل و شش هزار لغت میباشد
کتب پهلوی غیر مذهبی فقط دارای چهل و یک هزار کلمه است در طی مقالات و
توضیحات از اغلب این کتب ذکر کردیم

در گانها که از سرودهای مقدس خود پیغمبر ایران بشمار است موقع
بدست نیامده تا نشان دهیم که چگونه مورخین و ادبای آینده ما محتاج بشناختن

مزدیسنا هستند چه کاتها گذشته از آنکه مختصر و دست تطاول زمان ما را از قسمت مهم آن محروم کرده مجموعه ایست از دروس اخلاقی و تعلیمات فلسفی بیش از آنچه در آنجا گفته شده بحال شرح و بسط نداشتیم ولی یشتها که موضوع این نامه است نسبتاً مفصل و قسمت ادبی اوستا بشمار است زمینه ایست وسیع از برای مباحثات اخلاقی و تاریخی و ادبی و لغوی بخصوصه پس از انتشار کاتها این قسمت از اوستا را برگزیدیم تا یک رشته مطالب در آن گفته آید و یک نظر اجمالی از مجموع مسائل مزدیسنا بهمرسانیم نواقص این نامه در جلد دوم از یشتها تکمیل خواهد شد امید است که بعدها بیاری خداوند باتشاریسناها و خورده اوستا نیز موفق آئیم که کلیه جزوات اوستا باستثنای وندیداد در پنج جلد منتشر شود دامنه این دین کهن سال باندازه وسیع است که در ده جلد کتاب بزرگ هم تمام مسائل آن را نمی توان فرا گرفت بخصوصه کوشش صد و پنجاه ساله بزرگترین علمای اروپا و صدها کتب مفصل و نفیس آنان راجع بایران مزدیسنا را یک سرچشمه خشک نشدنی ساخته است حقیقه سزاوار نیست که ما با وفور این همه مطالب درخصوص دین آباء و اجداد خود بچند کلمه موهوم و بیمعنی مورخین و نویسندگان قدیم خود بسازیم اگر فقط تنگ بودن دائره علم و دانش در قدیم سبب موهومات نویسی قدماء میبود عذری است بس موجه اما بدبختانه در اقوال آنان صراحه تعصب عربی دیده میشود در میان چندین مثال بذکر یک دو فقره تاریخی و یک فقره ادبی اکتفاء نموده ضمناً خواهیم دید که ایرانیان آینده بواسطه تحصیل مزدیسنا باید اغلاط را از تاریخ خود بیرون کنند و در ادبیات ارزش کلمات را شناخته بجای خود بکار برند ابو جعفر محمد بن جریر معروف به طبری که در سال ۲۲۴ در آمل تولد یافت و در سال ۳۱۰ در بغداد در گذشت در تاریخ کبیر خود راجع بزرزشت موهوماتی ذکر نموده که اسباب اشتباه مورخین بعد گردیده است عین عبارت فارسی تاریخ بلعمی که ترجمه ایست از تاریخ کبیر و بتوسط ابو علی محمد بن محمد بن عبدالله البلعمی در سال ۳۵۲ انجام یافته این است « و مغان را یکی

پیغمبر بوده است که او را زردشت گویند که این دین آتش پرستی را او در میان آورد و دعوی کرد که من پیغامبرم و آتش پرستی ایشان را صواب نمود تا بایام گشتاسب و او شاگرد عزیز علیه السلام بود و عزیز علیه السلام را مخالف شده بود پس آن استاد زردشت را دعا کرد و گفت خدای تعالی او را علامتی کناد و بنی اسرائیل او را از میان خویش بیرون کردند و از بیت المقدس بعراق آمد و از عراق ببلخ شد نزد پدر گشتاسب و دعوی پیغامبری کرد...^۱

برای ما بقی موهومات شرم انگیز و آلوده بتعصب وی باید رجوع کرد باصل کتاب طبری خود ایرانی است آن هم از طبرستان در آنجائی که مخصوصاً دین اسلام دیر تر نفوذ نمود هر چند که آمل شهر خود محمد بن جریر طبری نسبتاً زود تر از سایر قسمتهای طبرستان بدست عربها افتاد (در ۱۴۳ هجری) و شاید هم بتوانیم بگوئیم که در عهد او هنوز ثلث جمعیت ایران زمین قدیم زرتشتی بوده اند و بتوسط علمای بسیار بزرگ زرتشتی که در آن عهد میزیسته اند می توانسته که از خود رفع اشتباه کند و سبب اشتباهات متاخرین نشود ولی تعصب شوم عربی که در خون ایرانیان تزریق شده بود آن مورخ و مفسر را از این گونه تحقیقات باز میداشت ولی از باب حق شناسی باید اقرار کنیم که در جزو تاریخ همین طبری که در خصوص آئین ایران قصور کرده تاریخی راجع بساسانیان باقی مانده که مهم ترین اسناد تاریخی ماست همان است که استاد نولدکه آن را بآلمانی ترجمه نموده با توضیحات و حواشی بسیار مفید منتشر کرده است برای آنکه هیچ شکی نماند که مندرجات کتب تاریخ ما راجع بمزدیسنا ناشی از تعصب بوده. مندرجات روضه الصفا که زرتشت را شاگرد یکی از تلامذه ارمیای پیغمبر می شمرد در ذکر سلطنت گشتاسب نیز ملاحظه کنید گوئیامیرخواند از برای عهد گشتاسب هم سنگ تعصب دین اسلام بسینه می زده است همچنین فضل الله نویسنده تاریخ معجم در ذکر پادشاهی گشتاسب یکسره عنان قلم فارسی خراب کن خود را بدست تعصب سپرده راجع بدین قدیم ایران از هیچ گونه ناسزا خود داری توانسته است در همان قرن اندکی پیش از آن که طبری در بغداد افسانه عاد

و نمود میخواند و قصه ابراهیم و نمرود می نوشت در همان قرن پیشوای بزرگ زرتشتی آثر فرن بغ پسر فرخ زات در همان بغداد در عهد خلافت مأمون (۱۹۸-۲۱۸) کتاب معروف دینکرد را که راجع است بمسائل دینی و عادات و رسومات و سنت ها و تاریخ و ادبیات مزدیسنا بزبان پهلوی در ۹ جلد تألیف کرده که هنوز هم موجود و بزرگترین و مهم ترین کتاب پهلوی است ^۱ دستور دیگری موسوم به آثریت پسر هومت تألیف دینکرد را بانجام رسانیده است آثر فرن بغ همان است که در حضور مأمون بایک زندیق موسوم به ابالش مباحثه دینی نموده وی را محاب ساخته و موجب مسرت مأمون و در بارش گردیده است صورت مباحثه آثر فرن بغ با ابالش موضوع کتاب کوچک پهلوی است مشتمل بر ۱۲۰۰ کلمه حاوی هفت جوابی است که دستور مذکور بزندیق داده است این کتاب موسوم است به (ماتیکان گجستک ابالش) و بزبان فرانسه نیز ترجمه شده است ^۲ با آنکه ابوریحان بیرونی یک قرن بعد از طبری میزیسته و نسبتاً از عهد دولت زرتشتی دور تر بوده ولی عشق و محبت وی بایران و تنقروی از عر بها خراب کنندگان مجددو جلال نیا گانش اورا بر آن داشت که بادانشمندان و علمای زرتشتی عهد خود در مراوده باشد و مسائل مذهبی را از آنان جو یا شود ^۳ آثار الباقیه کتاب این فیلسوف و ریاضی بزرگ که در ۳ ذی الحجه ۳۶۲ در خوارزم تولد یافت و در ۲ رجب ۴۴۰

۱ کتاب دینکرد از جلد سوم تا نهم در سال ۴۱۱ هجری در بغداد پیدا شده دارای ۱۶۹۰۰۰ کلمه است وست West مرحوم مستشرق معروف انگلیسی کتاب هشتم و نهم آن را با انگلیسی ترجمه نموده با توضیحات بسیار مفیدی منتشر کرده است Sacred Books of the East Vol. XXXVII Oxford 1892 در ۵ سال بعد کتاب پنجم و هفتم آن را ترجمه نموده منتشر کرده است Vol. XLVII Oxford 1897 تمام مجلدات دینکرد بکجراتی و انگلیسی بتوسط دستوریشوتن سنجانا و بعد بتوسط پسرش دستور داراب سنجانا ترجمه گردیده در هجده جلد منتشر شده است جلد نوزدهم که آخرین جلد این سلسله خواهد بود هنوز منتشر نگردیده است
۲ Adrien Barthélemy, Gujastak Abalish relation d'une conférence théologique
۳ رجوع کنید بمقدمه استاد زاخو Sachau در کتاب آثار الباقیه چاپ زاخو Leipzig 1923

۲ Adrien Barthélemy, Gujastak Abalish relation d'une conférence théologique
présidée par le calife Mâmour Paris 1887

و به چهار مقاله عروضی سمرقندی بجواشی محمد بن عبدالوهاب قزوینی م ۱۹۳-۱۹۷ چاپ لندن ۱۳۲۷ هجری

در غزنه وفات نمود راجع بمسائل دینی مزدیسنا و تقویم و عادات و رسوم زرتشتیان معتبرترین اسنادی است که از قدیم باقی مانده است گذشته از تاریخ در زمینه ادب نیز اشتباهات نویسندگان و بیجا استعمال کردن لغات دینی مزدیسنا فراوان است که آنهم بی شک ناشی از تعصب بوده نه تعصب يك شخص مخصوص بلکه تعصب عمومی که بالطبع گریبان گیر یک شاعر و نویسنده هم شده است سعدی در بوستانش از بتکده سومنات در هندوستان صحبت داشته میگوید «بُنی دیدم از عاج در سومنات مرصع چو در جاهلیت منات مردم از اطراف و اکناف زیارت این بتکده می آمدند سبب پرستیدن پیکر بی هوش و توان را پرسیدم

مُغنی را که با من سروکار بود نکو گوی و هم حجره و یار بود
 بر منی پرسیدم ای برهن عجب دارم از کار این بقعه من

این مع از سؤال من خشمگین شده پیشوایان دیگر را خبر کرد

مغان را خبر کرد و پیران دیر ندیدم در آن انجمن روی خیر
 قتادند گبران پازند خوان چوسک در من از بهر آن استخوان
 و من در میان آن جماعت مهین برهن را ستودم بلند که ای پیر تفسیر استاورند
 مرا نیز با نقش این بت خوشست که شکلی خوش و قامتی دلکش است

ولی هنر او چیست برهن در جواب گفت که این بت بخصوصه محترم است
 برای آنکه در طرف صبح دست بسوی آسمان بلند میکنند من برای امتحان
 شب را در بتکده بسر بردم

شبی همچو روز قیامت دراز مغان گرد من بیوضو در نماز
 کشیشان هرگز نیازده آب بغلها چو مردار در آفتاب

چون صبح شد مردم برای مشاهده معجزه بت جمع شدند
 مغان تبه رای ناسته روی پدید آمدند از درو دشت و کوی

من چون جهل مردم را ملاحظه نموده و در ستیزه فائده ای ندیدم
بنای تزویر گدازشتم و بسالوس گریستم و دست بت بوسیدم

بتقلید کافر شدم روز چند برهمن شدم در مقالات زند
از پرتو این تدلیس طرف توجه گشته در بتکده منزل گزیدم تا آنکه روزی
کشف کردم که در زیر تخت بت کسی نشسته سرریسمانی بدست گرفته که
از کشیدن آن دست بت بطرف آسمان بلند میشود

پس پرده مطرانی آذر پرست مجاور سر ریسمانی بدست.^۱

کاری بارزش ادبی این اشعار نداریم سعدی یکی از بزرگان شعرای دنیا و از
مفاخر وطن ماست و زبان دلکش و شیرین او باید سر مشق عموم ما ایرانیان باشد
مقصود نگارنده از ذکر این اشعار فقط در این است که چگونه لغائی متعلق
بمزد یسنا بیجا در ادبیات ما بکار رفته است چنانکه ملاحظه میکنید پیشوای یک
بتکده در هندوستان گهی بصواب برهمن نامیده شده و غالباً بخطا مغ که اسم
پیشوای دینی زرتشتی است نخست سعدی مغی گفت ای برهمن بعد برهمنان بجای
آنکه کتاب دینی خود و یدرا بخواند کبرانی شدند پا زند خوان یعنی زرتشتیان
اوستا خوان پس از آن برای دلجوئی نزد برهمنی از اوستا و زند اظهار خوشنودی
نمود نه ازوید فوراً این برهمنان کشیشان شدند یعنی از پیشوایان دین عیسی بالاخره
خود سعدی هم برای مصلحت روزگار کافر و برهمنی شد ولی چه برهمنی پیرو
تعلیمات زند نه وید طولی نکشید که یکی از آن برهمنهائی که از کشیشان آذر
پرست شده بودند ارتقاء جسته مطران شد یعنی به بزرگترین درجه پیشوای دین
عیسی رسید ولی چه مطرانی که از روح القدس چشم پوشیده آتش می پرستید
حقیقهً هم سعدی را نباید ملامت کرد که در سرانجام داستان یکی از این
برهمنان مغان کبران پا زند خوان کشیشان بیوضو نماز گزار را که مطران آتش
پرست شده بود بجاه انداخته با سنگ و کلوخ کشت و بت را از خدمت چنین
پیشوای بی بنیادی آسوده ساخت

همچنین بواسطه عدم اطلاع از مزدیسناست که کتاب جعلی و تقلبی دسانیر بآلکه مند رجانش برخلاف آئین مزدیسناست و کتابی که اسکندر دروند و گجستک یعنی اسکندر خبیث و ملعون کتب مذهبیه پهلوی را از پیغمبران ایران شمرده جزو کتب دینی زرتشتیان پنداشته اند و ناسخ التواریخ مهملات آن را از عقاید ایرانیان قدیم تصور کرده و لغات ساختگی این کتاب جدید را که نویسنده اش مزور و متقلبی بیش نبوده در فرهنگهای متأخرین مثل برهان قاطع و فرهنگ انجمن آرای ناصری لغات زند و پازند ضبط شده است در این سالهای اخیر که ایرانیان برخلاف پارینه از روی محبت اسمی از پیغمبر نیاگان خود میبرند باز بواسطه عدم اطلاع همان هرج و مرج ادبی و لغوی در نوشتههای آنان دیده میشود مثلاً میگویند یاسای زرتشت این لغت مفعولی ترکی را متقدمین فقط از برای حکم و فرمان ظلم و جور سلاطین مفعولی خونخوار و ستمکار چنگیز و تیمور استعمال کرده اند^۱ ابداً مناسب نیست که بجای آئین ایزدی پیغمبری بکار رود این مقاله گنجایش آن را ندارد که مفاسد عدیده تاریخی و لغوی خودمان را راجع بمزدیسنا در این جا متذکر شوم بطور عموم باید بگوئیم که مندرجات مورخین عرب و ایرانی بدون تنقید استاد و متخصصی قابل استفاده نیست^۲ و از لغات دینی زرتشتی که در فرهنگها ضبط است بکلی باید صرف نظر نمود دگر آنکه پس از دانستن اصول مزدیسنا بخوبی خواهیم دریافت که قسمتی از اخبارات مورخین قدیم یونان و روم و بیزانس بی اصل و از روی غرض و دشمنی بوده که در میان ایران و این ممالک وجود داشته است از آنجمله است بقول هرودت سوزانیدن کبوجیا لاشه فرعون امازیس Amasis را در مصر برای انتقام و تازیانه زدن خشیارش آب دارد ایل را در وقت لشکرکشی بر ضد یونان آتش و آب بخصوصه در مزدیسنا

۱ آئمه یاسای سخت برفت یار ما هنوز بر سر جنگ نرادی قهستانی (فرهنگ جهانگیری)

۲ در خصوص مندرجات کتب عرب و ایرانی راجع بزرتشت رجوع کنید بکتاب استاد جکسن امریکائی (زرتشت پیغمبر ایران قدیم)

ستوده زرد ایرانیان قدیم و تا با امروز زرد زرتشتیان مقدس بوده و هست ممکن نیست که شاهنشاهان هخامنشی نسبت باین عناصر شریف چنین جرمی مرتکب شده باشند^۱ بخصوصه باید بنظر داشت که تاریخ و زبان ایران علاقه تامی بدین قدیم زرتشتی دارد چه ریشه این درخت کهن سال در سرزمین ایران آبیاری گشته برگ و بری یافته است دینی نیست که از خارج بوطن ما مهاجرت کرده باشد چنانکه آئین بودا از هندوستان بچین رفت و مذهب عیسی از فلسطین باروپا نفوذ نمود و دین اسلام از عربستان بسوی ایران شتافت ما برای روشن نمودن وقایع تاریخی ایران قدیم و جستن اصل و بنیان لغات زبان فارسی محتاج بمزدیسنا هستیم این احتیاج را چینیان زرد نژاد نسبت بآئین آریائی بودا ندارند و نه اروپائیان نسبت بمذهب سامی عیسی تاریخ ما ایرانیان که از قرن هشتم پیش از میلاد شروع میشود یعنی بیشتر از هزار و سیصد و پنجاه سال پیش از استیلای عرب بمزدیسنا مربوط است در این دوره طولانی که عهد سرافرازی ماست دین زرتشتی یکی از عوامل بسیار مهم آن همه مجد و جلال و بزرگی بوده است هر چند که زبان ما پس از استیلای عرب بالغات سامی آمیخته و آلوده شده ولی ریشه آریائی خود را نباخته و رشته ارتباط آن با فرس و زبان اوستا و بهلوی از هم نکسته است بجاست که در مدارس عالی ما تدریس فرس و اوستا و بهلوی معمول گردد همانطوری که در مدارس بزرگ اروپا تدریس زبانهای یونانی و لاتینی که ریشه السنه مغربی است معمول است امید است که بزودی دولت ما چند تن از یارسیان دانشمند اوستا و بهلوی دان را بطهران جلب نموده تحصیل این دو زبان را برقرار سازد و بملیت ما روح تازه بدمد زبان فارسی از بهلوی و بهلوی از فرس هخامنشی آمده است زبان اوستا یکی از لهجات ایران قدیم بوده که بسیار نزدیک بسانسکریت و بخصوصه نزدیک بفرس میباشد فرس زبان رسمی و درباری و زبان اوستا زبان مقدس دینی بوده است این زبان

اخیر بمقیده نگارنده در عهد هخامنشیان هم متروک و مصطلح عام نبوده مگر آنکه آنرا چندین قرن مصنوعی نگاه داشته زبان مقدس بشمار میرفته است با این همه قدمت هنوز یکدسته از لغات زبان فارسی تقریباً بدون تغییر و دسته دیگر با اندک تفاوتی در اوستا موجود است اوستا در ردیف وید برهمنان و تورات اسرائیلیها قدیم ترین آثار کتبی دنیاست تحصیل کتاب مقدس ایرانیان مذهبهاست که در مدارس بزرگ ممالک متمدن اروپا برقرار است وید و اوستا بزرگترین و قدیم ترین اسناد زبان هند و اروپائی است. ملاحظه آنکه اروپائیان با هندوان و ایرانیان از یک نژاد اند و زبانهای آنان و هندوان و ایرانیان را یک مأخذ و آبشخور است برای توسعه علم اشتقاق (فیلولوژی Philologie) السنه خویش در زمینه اوستا و فرس خدمات شایان نموده اند بطوری که برای ما امروز از پرتو کوشش آنان راهها ساخته و آماده است فقط ما را باید که بخیال استفاده افتاده از این گلستان گلی بچینیم و از این خرمن خوشه ای ببریم دانشمندان اوستادان و ایران شناس اروپا در مقابل علمای سایر علوم و فنون مثل طب و هندسه و نجوم و شیمی و فلسفه و تاریخ و غیره مشهور دنیا میباشند دائره خدمات این بزرگواران را نظر باوضاع کنونی ایران نباید تنگ تصور کرد نخست چنانکه گفتیم اوستا یکی از قدیم ترین آثار خطی دنیاست و زبان آن شعبه مهمی است از السنه قدیم اقوام هندو اروپائی دوم آنکه خود ایرانیان یکی از طوایف بلند همت و دلیر نژاد هندو اروپائی بوده اند در میدان کارزار جهان از همکنان گوی سبقت ربوده یک قسمت مهم روی زمین را در تحت تصرف خود در آورده بوده اند و بواسطه جهانگیری و اقتدار عادات و رسوم خود را در ممالک دور منتشر ساخته اند بخصوصه بواسطه پیغمبر زرتشت ره و رسم وحدت پرستی که تا آن روز در میان اقوام هند و اروپائی متصور نبوده بوجود آورده اند بسا از عقاید دینی آنان در میان یهودها نفوذ یافته که بعدها بسایر ادیان سامی مثل عیسویت و اسلام سرایت کرده است گذشته از آنکه دین عیسی مستقیماً در تحت نفوذ مهر که

یکی از فرشتگان مزدیسناست میباشد و شرح آن را در مقاله آئین مهر در ژرم (ص ۴۰۷-۴۲۰) ملاحظه خواهید نمود. دین مزدیسنا از يك طرف بواسطه مربوط بودن بدین برهمنان و از طرف دیگر بواسطه تماسی که با سایر ادیان داشته در تاریخ مذاهب يك مقام بسیار مهمی پیدا کرده است بطوری که يك رشته از مسائل ادیان موجوده بزرگ را باید بتوسط مزدیسنا حل نمود چنانکه يك رشته از مسائل مبهم مزدیسنا باستعانت سایر ادیان روشن تواند شد. بنابر این در زبان و تاریخ و دین قدیم ایران يك فائده عمومی است بطوری که هیچ مورخ و عالم بفقہ اللغة و عالم بتاریخ ادیان از آنها مستغنی نیست. گذشته از این فوائد که توجه يك دسته از مستشرقین دانشمند را بطرف ایران کشیده است در این سالهای اخیر گروهی از فضلا و بزرگان اروپا بواسطه غیر نژادی خود را دوستار پیغمبر بزرگ آریائی زرتشت خوانده مزدسنان نامیده میشوند چنانکه گروهی دیگر بمعلم و مُربی دیگر آریائی بودا محبت میورزند و وطن ما همیشه يك جنبه معنوی داشته و در آینده هم باید داشته باشد باید بکوشیم که زبان و تاریخ و اخلاق ما در مقابل هجوم عوامل مادی که لازمه هر مملکت متمدنی است قدم واپس نکشد تمدنی که عاری از معنویات است خشن و قابل اجتناب است این نکته را برای این گفتیم تا بخیال برخی خطور نکند که در گیر و دار این عصر چه حاجتی بتحصیلات اوستا و بهلوی است و چه ضرورتی در ادبیات و معنویات است فوائد تحصیلات اوستائی منحصر بفوائد تاریخی و لغوی آن نیست فائده دیگری که بخصوصه ما میتوانیم از آن برداریم این است که وطن ما بغایت نیازمند اخلاق پاک و صفات پسندیده است خصلتهائی که نیاکان ما را بزرگ و خاك آنان را آباد میداشت از ایران رخت برپست دیودروغ جای فرشته راستی گرفت کار و کوشش بتن پروری و سُستی مبدل گردید دلیری و راد مردی بترس و چاپلوسی جای برگذار نمود ثروت و جلال بقلندری و دریوزی تغییر یافت از تعلیلات اوستا سبب سرافرازی یارینه و جهت ذلت کنونی را خواهیم دانست که از کجاست

همچنین خواهیم دانست که بنیادستور آئین کهن دنیا میدان آزمایش قوای انسانی است هر که مغلوب دیوشستی گردید لاجرم بانگ فریاد برآورده جهان را زندان هولناک خواند و آنکه در مقابل عفریت ضعف قدم واپس نکشید بجاء و جلال رسید و از اعمال نیک و داد و دهش در این جهان خانه فردای خود را نیز آباد نمود همچنین خواهیم دانست که قضا و قدر شوم و فضول در مقابل عزم و اراده انسانی وجود خارجی ندارد سراسر یشتهای اوستا حاکی فروزگی و پارسائی و داد و دهش و کوشش و راستگویی و دلیری و وطن پرستی نیاکان ماست

همان ذوق لطیف سخن سراپان ما که در اشعار عهد یشتها بطور عموم سامانیان و غزنویان و سلجوقیان مشاهده میشود در سرودهای یشتها نیز هویدا است و با این فرق که غالب قصاید شعراء در مدح پادشاه و وزیر و حاکمی است با امید صله و جائزه ای اما یشتها در ستایش پروردگار و نیایش فرشتگان است با امید پاداش روز واپسین از آنکه یشتها را بقصاید شعراء تشبیه کردیم نکند چنین تصور شود که کسی آنها را بمیل و خیال خود سروده است مقصود این است که یشتها با تعبیرات شاعرانه سروده شده است مضامین آنها عبارت است از سنت های که از زمان بسیار کهن پشت به پشت میان ایرانیان میگردیده و قدمت برخی از آنها تا بعهد آریائی هند و ایرانی میرسد و نظایر آنها در وید برهمنان نیز موجود است همانطوری که فردوسی داستانها و سنت های قدیم را بنظم درآورده مدون ساخت همانطور یشتها برشته نظم کشیده شده است یشتها بعد از گاتها و هفت ها قدیمترین اجزاء اوستاست برخی از جملات و تعبیرات آن نامفهوم و مبهم است و هیچ جای تعجب هم نیست که این طور است بسا از اشعار خاقانی برای ما امروزه پیچیده و نامفهوم است در صورتی که از حیث زمان فقط هفت قرن از شاعر شیروانی دوریم و زبان فارسی آن عهد تا با امروز فرق قابل ذکری نکرده است با وجود این ضرب المثلهای زمان او از یادها محو شده و از اصطلاحات آن دوره

بیکانه شده ایم چه رسد بيشته‌ها که قدمت انشاء آنها بیش از دو هزار و پانصد سال است و زبان آنها شاید در عهد هخامنشیان هم متروک بوده است گذشته از این هالطمانی که از استیلای اسکندر و عرب و مغول بایران وارد آمده و صدها انقلاباتی که در آنجا روی داده کتاب مقدس ناگزیر ابعین نمائده حوادث روزگار آن را مانند کاخهای باشکوه شاهنشاهان هخامنشی برآکنده و پریشان نموده است باوجود این همانطوری که امروز از پرتو فن معماری می‌توانیم از روی خرابه‌های ایران بدانیم که قصرهای پادشاهان ما اصلاً چگونه ساخته شده بوده همانطور امروز از پرتو فقه‌اللغة و تاریخ و مقایسه ادیان باهمدیگر می‌توانیم بدانیم که اوستای پریشان کنونی در پارینه چه نظم و ترتیبی داشته و معنی این باقی مانده چیست کوشش صد و پنجاه ساله مستشرقین دانشمند و بکار انداختن جمیع و سائل مثل تفسیر بهلوی اوستا و کتب عیدیه بهلوی و یازند و فارسی و اخبارات کلیه مورخین قدیم و مورخین پس از استیلای عرب راجع بایران و دین آن و کلیه کتب مذهبی برهمنان و مقایسه لغات السنه هندو اروپائی بایکدیگر و تفتیش در ادیان مختلفه و جمع آوری عادات و رسوم قدیم که هنوز در میان زرتشتیان برقرار است و غیره و غیره معنی اوستا بطور عموم معلوم است اختلاف آراء مستشرقین اوستا شناس متأخر در ترکیب برخی از جملات و معنی یکدسته از لغات و تلفظ اصلی آنهاست

در اوقاتی که نگارنده در هندوستان مشغول بترجمه یشته‌ها و تألیف مقالات آنها بودم در همان اوقات دانشمند معروف لومل Lommel در آلمان مشغول بترجمه یشته‌ها بود این کتاب نفیس را که چند ماه پیش تر از انتشار یشته‌های نگارنده از طبع خارج شده اینک در زیر دست دارم تفاوت بزرگی با ترجمه کامل اوستای ولف و بارثولومه Wolff-Bartholomae که در شانزده سال پیش ترجمه شده و جدید ترین ترجمه کامل اوستاست ندارد اختلافات موجوده غالباً راجع بعلم اشتقاق است تغییراتی که ممکن است در معانی جملات بواسطه تغییر معانی برخی از کلمات روی دهد طوری نیست که اساس را بهم بزند و معانی مخالف و ضد ببخشد

یشتها که قسمت مهم ادبیات مزدیسنا را تشکیل میدهد منسوب بحضرت زرتشت نیست آنچه در اوستا از کلام مؤسس دین شمرده میشود همان پنج گانه است که در سال گذشته بانشار آن موفق شده ایم در تورات هم فقط پنج اسفار منسوب موسی است ما بقی جزوات آن کتاب از سایر انبیاء است در اعصار مختلفه چنانکه وید برهمنان نیز از اشخاص مختلف است در اعصار مختلفه همچنین قدیم ترین کتاب دینی بودائیان تیپیتا کا Tipitaka در آخرین قرن پیش از میلاد تدوین شده است ^۱ انجیل نیز پس از عیسی نوشته شده نویسندگان قطعات مختلفه آن نه از یک مملکت اند و نه متعلق بیک عصر

بیست و یک یشت اوستا در قدمت باهمدیگر مساوی نیست شرح آن در مقاله بعد بیاید

ترجمه نگارنده مطابق متن اوستای گلدنر (Geldner) است که در سه جلد در سنوات ۱۸۸۶ - ۱۸۹۰ میلادی در آلمان بطبع رسیده است ^۲ معمولاً پارسیان هندوستان اوستای چاپ و سترگارد را بکار میبرند ^۳

نگارنده در ترجمه خویش از ترجمه یشتهای کلیه مستشرقین استفاده کردم با سئوهای ترجمه پیشقدم آنان انکتیل دو پرون که صد و پنجاه و هفت سال از انتشار آن میگذرد ^۴ گذشته از آنکه این ترجمه کهنه و امروز قابل استفاده نیست

Der Buddhismus nach älteren Pali-Werken von Elnuud Hardy, Münster ۱
I. W. 1919 S. 7

Avesta die heiligen Bücher der Parsen, Herausgegeben von Karl F. ۲
Geldner I Teil yasna 1836; II Vispered und Khorde Avesta 1839; III V endidad 1895 Stuttgart

Zendavesta or The Religious Books of the Zoroastrians, edited by N. L. ۳
Westergaard, Copenhagen 1852-54

Zend-Avesta, Ouvrage de Zoroastre 3 Vol. Paris 1771 ۴

کلر Kleuker اوستا را از روی این ترجمه فرانسوی زبان آلمانی ترجمه نموده در دو جلد در سال ۱۷۸۱-۱۷۸۳ منتشر ساخته است

ترجمه ایست از روی سنت آنچه دستورهای سورت (هندوستان) در سنوات ۱۷۵۸-۱۷۶۱ میلادی باو گفتند همان را نکاشت مقصود این نیست که ترجمه سنتی بکلی بیمصرف است برخلاف تفسیر پهلوی اوستا که ترجمه سنتی است یکی از اسباب فهم کلام مقدس است بلکه مقصود این است که ترجمه سنتی نسبت بترجمه ای که از روی اساس علم اشتقاق باشد کمتر قابل اعتماد و بیشتر در معرض خطا و لغزش است در جلد سوم از ترجمه اوستای انکتیل یک رشته اطلاعات راجع بعادات و آداب و رسوم پارسیان آن عهد مندرج است که مطالعه آنها از هر حیث مفید است

پس از این ترجمه قدیم ترجمه اوستای سایر مستشرقین که دارای یشنها م باشد بنابر تاریخ انتشار آنها از این قرار است نخست ترجمه اشپیکل در سه جلد که بواسطه یاد داشتهای عدیده همیشه مفید است هر چند که اصل خود ترجمه را باید از کتابهای کهنه شمرد و کمتر قابل استفاده دانست^۱ بخصوصه دو جلد کتاب دیگر اشپیکل که در تفسیر ترجمه اوستای خود نوشته است دارای ملاحظات و اطلاعات بسیار مفید است^۲

دوم ترجمه اوستای دُهارلز در یک جلد بسیار بزرگ با توضیحات لازمه^۳ این ترجمه کم و بیش در تحت نفوذ اوستای اشپیکل میباشد

سوم ترجمه دارمستتر در سه جلد بزرگ که از بزرگترین آثار ادبیات مزدیسنا شمرده میشود^۴ هیچ اوستا شناسی از مطالعه این کتب مستغنی نیست نه از برای خود ترجمه بلکه از برای حواشی و یادداشتها و توضیحات فراوان

۱ Avesta die heiligen Schriften der Parsen, übersetzt von F. Spiegel 3 Bände
Leipzig 1853-63

از روی این ترجمه آلمانی ترجمه انگلیسی بتوسط بلك صورت گرفته است

Arthur Henry Bleeck London 1864

۲ Commentar über das Avesta von F. Spiegel 2 Bände, Wien 1864-68

۳ Avesta, Livre sacré du Zoroastrisme traduit du texte zend par C. de Harlez
Paris 1881

۴ Le Zend-Avesta traduit par James Darmesteter 3 Vol. Paris 1892-93

آن ولی نباید چشم بسته نه بآن ترجمه و نه بآن حواشی اعتماد نمود بلکه آنها را باید وسایل تحقیقات شخصی قرار داد صحت و سقم آنها همه یاد داشتها را در وقت لزوم سنجید چه آثار آن دانشمند مرحوم فارغ از سهوها و خطاهای عدیده نیست بخصوصه آنچه راجع بمقاید شخصی اوست باید اجتناب نمود از آن جمله است عقیده او راجع بقدمت اوستا که آن را بسیار متأخر قرار داد و از اظهار این عقیده غوغائی برانگیخت و تمام علمای معاصر خود را برضد خود بشورانید

چهارم ترجمه اوستای ولف که ترجمه تمام اوستاست از روی متن اوستای چاپ گلدنر باستثنای پنج گاتها^۱ ترجمه پنج گاتها پنج سال پیش از انتشار ترجمه اوستای ولف بواسطه بارتولومه صورت گرفت^۲ از این جهت در ترجمه ولف لازم باعاده آن نشد چه ترجمه اوستای ولف نتیجه زحمات بارتولومه است و از فرهنگ لغات ایران قدیم^۳ که یکی از شاهکارهای آن دانشمند مرحوم است استخراج شده است معانی لغات اوستائی بدون تصرف با همان الفاظ و جملات از فرهنگ مذکور بارتولومه بترجمه اوستای ولف نقل داده شده است خود بارتولومه نیز ترجمه مذکور را ملاحظه نموده و اصلاح کرده است این کتاب بسیار نفیس جدیدترین و بهترین ترجمه کامل اوستاست که الحال در دست داریم نگارنده در ترجمه یشتها بخصوصه از این کتاب و فرهنگ لغات بارتولومه استفاده کردم و در موارد مشکله مندرجات آنها را ترجیح دادم متأسفانه این کتاب بدون هیچ یادداشت و توضیحاتی است فقط برای صحت معانی کلمات و ترکیب جملات بفرهنگ لغات بارتولومه حواله داده شده است بطوری که فهم آن بغایت دشوار و کسی که اطلاع درستی از مزدیسنا و آنس چندین ساله با آن ندارد از آن بهره تواند برد گرچه کلیه کتب مستشرقین متأخر در همین حکم است

Avesta, die heiligen Bücher der Parsen von Fritz Wolff, Straassburg 1910 ۱

Die Gatha's des Avesta, Zarathushtra's verspredigten, übersetzt von Christian Bartholomæ, Strassburg 1905 ۲

Altiranisches Wörterbuch von Chri. Bartholomæ, Strassburg 1904 ۳

چه آنها از برای استفاده عموم که اصلاً با این گونه کتب کاری ندارند نوشته شده است بلکه از برای یکدسته از متخصصین است

گذشته از این ترجمه‌های کامل ترجمه قطعات مختلف اوستائیز در جز و کتب و رسائل دانشمندان دیگر موجود است بذکر یک چند فقره از آنها که دارای ترجمه برخی از یشتهاست اکتفاء میکنیم از آنجمله است ترجمه یشتهای گلدنر که در کتب و رسالات متفرق منتشر شده است

نخست ترجمه پنج یشت که عبارت باشد از آبان یشت و خورشید یشت و تشر یشت و مهر یشت و فروردین یشت در ماه فوریه و مه ۱۸۸۰ میلادی انجام یافته و در مجله «مقایسه السنه» انتشار گردید^۱ در دو سال بعد در جز و کتاب «دروس اوستا» هفت یشت کوچک که عبارت باشد از اردیبهشت یشت و خرداد یشت و ماه یشت و سروش یشت و دین یشت و اشتاد یشت و وند یشت منتشر شد^۲ و در دو سال دیگر ترجمه سه یشت دیگر که عبارت باشد از زامیاد یشت و بهرام یشت و ارت یشت در کتابی موسوم به «سه یشت» بطبع رسید^۳ چنانکه ملاحظه میشود ۱۵ یشت بتوسط گلدنر نیز ترجمه شده است و ۶ یشت دیگر که عبارت باشد از هرمزد یشت و هفتن یشت و درواسپ یشت و رشن یشت و رام یشت و هوم یشت اگر هم گلدنر آنها را ترجمه نموده درجائی منتشر کرده باشد نگارنده از آنها اطلاعی ندارم ترجمه‌های این استاد بزرگ که با توضیحات عالمانه آراسته است بسیار معتبر و قابل استفاده است گلدنر در زمینه اوستا خدمات شایان نموده و بکردن عموم ایرانیان حق بزرگی دارد تألیفات عدیده او سرچشمه معلومات مزدیسناست

در جزو کتب متعدده استاد مرحوم بارتولومه ترجمه دو یشت نیز که عبارت

Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung herausgegeben von Kuhn. ۱

Studien zum Avesta von Karl Geldner, Strassburg 1882 s. 104—132 ۲

Drei yasht aus dem Zendavesta übersetzt und erklärt von K. Geldner ۳
Stuttgart 1884

باشد از زامیاد یشت و هرمزدیشت در کتاب «تحقیقات آریائی» بنظر نگارنده رسیده است.^۱ در میان جزوات خود ترجمه ارت یشت بازتومه را نیز در دست دارم ولی نمی توانم معین کنم که این یشت کی ترجمه شده و در کجا انتشار یافته است چه ترجمه مذکور در جزو سایر مقالات مستشرقین راجع بمزدیسنا باهم جلد شده بدون تعیین تاریخ و اسم مجله یا کتابی.^۲ از وندیشمان نیز ترجمه چند یشت باقی مانده که در کتب متفرق وی مندرج است از آنجمله ترجمه مهر یشت در کتاب «میترا»^۳ و ترجمه فروردین یشت در کتاب «دروس زرتشتی»^۴ چنانکه ملاحظه میشود بیشتر از مستشرقین معروف چه از متقدمین و چه از متأخرین آنان چند قطعه از اوستا را ترجمه نموده موضوع مباحثات و تحقیقات قرار داده اند و ذکر همه آنها موجب طول کلام خواهد شد در میان ترجمه یشتها ترجمه لومل که ذکرش گذشت بخصوصه قابل ذقت است این کتاب که چند ماه پیش از این بزبان آلمانی انتشار یافته از روی متن اوستای گلدنر ترجمه شده است و دارای ترجمه تمام یشتهاست و بعلاوه یسنا ۹ و ۱۰ و ۱۱ که نیز هوم یشت نامیده میشود و فرگرد دوم از وندیداد که در داستان جمشید است هر يك از یشتها دارای مقدمه مختصر و مفیدی است.^۵ این ترجمه با وجود اندك تفاوتی که با ترجمه ولف-بارتولومه دارد بهترین دلیل صحت این ترجمه اخیر است و يك گوهر گرانبهائی است که بتازگی داخل خزینه کتب مزدیسنا گردید در انجام این مبحث می افزایم که دانشمند مرحوم پارسی کالنگا تمام جزوات اوستا را بکجراتی ترجمه نموده در پنج جلد منتشر ساخته است و یشتها در جزو خورده اوستا در سال ۱۸۸۰ میلادی منتشر گردیده است

Arische Forschungen von Chri. Bartholomæ erstes Heft, Halle 1882 ۱
S. 99—147 and 149-154.

Beiträge zur Kenntniss des Avesta II von Chr. Bartholomæ. Der Afi yašt ۲
(yt. 17) S. 560—585

Mithra, von Fried. Windischmann, Leipzig, 1857 S. 1—52 ۳

Zoroastrische Studien, von F. Windischmann, Berlin, 1863, S. 313—324 ۴

Die yäšt's des Avesta übersetzt und Eingeleitet von Herman Lommel, ۵
Göttingen ۱927.

مندرجات این
نامه و طرز
تحریر آن

خیال نگارنده این بوده که بیست و یک یشت اوستارا در یک جلد منتشر سازم ولی وقتی که داخل کار شدم لازم دیدم که مطالب را شرح و بسط دهم تا هیچ مسئله ای مبهم نماند بخصوصه که در زبان فارسی هنوز کتابی راجع بمزدیسنا که از روی یک اساس علمی نوشته شده باشد نداریم در کمال شرمساری باید اقرار کنیم که اصلاً کتابی که قابل ذکر باشد در این زمینه بزبان فارسی موجود نیست بناچار بایستی این کتاب طوری نوشته شود که خوانندگان تا یک اندازه قانع شده یک فکر مجمل ولی روشن از مزدیسنا، همسرسانند و بفوائد اخلاقی و تاریخی و لغوی آن برخورد نظر یابن نکات این کتاب مطلق شد و در مدت اقامت در هندوستان با تمام آن موفق نشدم اگر هم بانجام میرسید در یک جلد نمی گنجید بناچار دوازده یشت را در همین جلد منتشر میسازم و بانضمام مقاله فرردین که متعلق است بفروردین یشت که یشت سیزدهم است خود این یشت بسیار مفصل است بامتن و توضیحات بیشتر از صد صفحه جا لازم دارد و این کتاب را بی اندازه بزرگ میکند لهذا آن را برای جلد دوم گذاشته در اروپا منتشر خواهم ساخت در طی ترجمه یشتها بعضی از لغات مذهبی را که مصطلح زرتشتیان است ترجمه نکردم چنانکه عادت ناخوش برخی از مستشرقین است مثلاً «اهورا مزدا» را به سرور دانا و «فروهر» را به روح یا گوهر و «زور» را به فدیه مایع وغیره ترجمه میکنند هر علم و فنی دارای یک دسته لغات و اصطلاحات مخصوص بخود میباشد که در زمینه همان علم و فن باید دانست در هر جایی که یچنین لغاتی بر میخوریم آنها را شرح دادیم و توضیحات لازمه را نگاشتم و باین اکتفاء نکرده از برای هر یک از فرشتگان مقالات مفصل نوشتم و باندازه که ممکن بود مطالب تاریخی و لغوی متعلق بفرشته همان یشت را ذکر کردم در میان آثار مستشرقین هم هنوز کتابی نداریم که مفصلاً از این فرشتگان بزرگ صحبت شده باشد و در یک کتاب مدون گردیده دست رس عموم

باشد مآخذ مندرجات مقالات را نشان دادم تا از برای محصلین بعد راه تحقیق باز باشد همچنین مسائلی که از خود اوستا استخراج شده جای هر يك را معلوم نمودم بیشتر از چهارصد و پنجاه لغت اوستائی در این نامه در طی مقالات و توضیحات فقرات یشتها معنی شده و ارتباط برخی از آنها را با لغات فارسی بیان کردم دگر اینکه از برای گروهی از پادشاهان و دلیران و نامداران که در اوستا از آنان ذکر شده مقالات نسبتاً مفصل نگاشتم و تمام مواضع اوستا و قسمتی از کتب پهلوی را راجع بآنان نشان دادم تا از برای صحت داستانهای ملی از قدیم ترین آثار کتبی ایران حجتی در دست داده باشم بخصوصه قارئین این نامه را متوجه میسازم که از قرأت هیچ يك از پاورقی ها صرف نظر نفرمایند چه دانستن آنها برای فهم مطالب بعد لازم است همچنین لازم است که پیش از مطالعه یشتها بمقالات گانها تألیف نگارنده نیز ملاحظه بشود چه آن کتاب را باید جلد اول این سلسله محسوب داشت مطالبی که در آنجا مندرج است در یشتها تکرار نشده است در انجام مقال باید یاد آور شوم که در طی یشتها بعبارات ساده آنها نباید تکریم آن الفاظ را فقط باید وسیله فهم معانی قرار داد این سادگی کلام که در یشتها ملاحظه میشود تخصیصی باوستا ندارد و در کلیه کتب قدیم همین سادگی بیان و جملات کوتاه و تکرار آنها مشاهده میشود عباراتی که امروز بنظر ما ساده میآید در عهد قدیم دارای فصاحت و بلاغت و کنایه و و استعاره بوده که ما بواسطه انقلاب زمان موافق ذوق خود نمی یابیم چنانکه ساختمان و پوشاک و کلبه طرز زندگانی عهد قدیم را ساده و دور از سلیقه کنونی می بینیم بعقیده نگارنده در کلام قدماء قطع نظر از معانی يك لذتی است در سادگی که حتی الامکان باید آنها را بهمان ترکیب اصلی نگاهداشت و آرایشهای جدید را با سادگی قدیم نیامیخت و بلکه تصرفات کردن در آنها را باید نسبت بعلم و معرفت خیانتی دانست بخصوصه در کتب مذهبی که مندرجات آنها وحی و الهام تصور میشود اوستا را در عهد ساسانیان کلمه بکلمه بدون هیچ

تصرفی تفسیر کرده اند و از برای موارد مشکله جداگانه توضیحاتی افزوده اند بی شك این شكل ترجمه اوستا نه در فارسی و نه در زبان دیگر ممکن نیست یعنی که از کلمات پهلوی همچیده معنی ای بدست نخواهیم آورد چه ترکیب جملات اوستا شبیه بفارسی نیست بنابراین در ترجمه تقدّم و تاّخر کلمات قهری است کسانی که بمن اوستا ملاحظه ای کرده و یا صفحه ای از ترجمه مستشرقین بهر زبانی که باشد خوانده میدانند که نگارنده در این ترجمه فارسی دچار چه اشکالاتی بوده ام بخصوصه که در فارسی کتابی در زمینه مزدیسنا نداریم که از کلمات و تعبیرات و اصطلاحات علمای متقدمین استفاده کنیم بناچار باید خود با مصالح نو بنائی بریا کنیم و باید طوری این بنا را بسازیم که هم نزدیک به بنای اصلی باشد و هم از بنای زبان فارسی دور نباشد بنابر این نگارنده را جز این که ترجمه فارسی باشد و در آن واحد مطابق اصل متن منظور دیگری نبوده است بچیزی که هیچ خیال نکردم آن زینت نمودن جملات است درمیان نوشتههای متأخرین بعبارات شیرین و دلکش بسیار برمیخوریم ولی از عهد کهن چندین هزار ساله کلامی سراغ نداریم که در عین سادگی دارای چنین اخلاقی باشد: «اهورامزدا گفت ای زرتشت اسپنتمان تو نباید که عهد و پیمان بشکنی نه آن عهدی که تو با يك دروغ پرست بستی و نه آن عهدی که تو با يك راستی پرست بستی چه معاهده با هر دو درست است خواه موّحد و خواه مُشرك»

مهریشت فقره ۲

چون این نامه آخرین کتابی است که در هندوستان منتشر میسازم لازم میدانم در انجام مقال تشکرات فراوان تقدیم اعضای محترم انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی بنمایم که در مدت اقامتم در هندوستان همیشه مورد لطف و محبت شان بوده ام بخصوصه رئیس محترم انجمن دوست دانشمند محترم عزیزم آقای دینشاه جی جی باهای ایرانی که متحمّل زحمات بی اندازه شده آنچه لازمه مهمان نوازی بوده در حق من کوناھی نکردند و از هر قسم اسباب آسایش مرا فراهم آوردند بطوری که توانستم از پرتو مساعی ایشان با حواسی جمع و

خاطری آسوده یک دوره تحصیلات مزد یسنا را در این جاطی نمایم و باندازه قوه خویش معلوماتی از آئین کهن بیندوزم بحاست از این سرمایه معنوی که در مرکز مزد یسنان فراهم آوردم جاودان سپاسگزارشان باشم در مقابل آن همه زحماتشان بهیچ وجه وسیله تلافی در خود سراغ ندارم یقین دارم که اگر خدمت مختصری از دستم برآید و عموم ایرانیان اندک فائده‌ای از آن بتوانند برد همان را مزد زحمات چندین ساله خویش خواهند شمرد

دیگر از بزرگوارانی که سپاسگزار شایسته‌ام دانشمند معروف پارسی دکتر جیوانجی جمشید جی مدی Modi شمس العلماء است که همیشه درخواستهای مرا اجابت نموده از دادن کتبی که لازم داشتم دریغ نورزیدند و بتوسط ایشان تقریباً بیست جلد کتاب نفیس راجع بمزد یسنا از انتشارات انجمن محترم پارسی پنچایت Parsee Punchayet بمن هدیه شده است و دیگر دانشمند شهر گشتاسب نریمان (G. K. Nariman) که همواره بدستگیری ایشان از انتشارات جدید مستشرقین اروپا ميسوق شدم و کتب آنان را برای استفاده بمن برگذار کردند البته از چنین بزرگواری که عمر خود را برای توسعه معارف وقف کرده اند جز این هم نباید منتظر بود

و دیگر هیرید دانشمند بهمن جی نسروانجی دهابر Dhabhar با دقت عالمانه که مخصوص ایشان است تمام متون اوستائی این نامه را تصحیح نمودند و قسمت فارسی آن را نیز از نظر گذرانده بسی از سهوها ميسوق کردند و دیگر دانشمند اوستا و پهلوی دان مشهور بهرام کور انکلیسریا Anklesaria که در مدت چندین ماه و هر روز چندین ساعت در حضورشان کسب فیض نمودم و از اطلاعات وسیعه ایشان بهره مند شدم و دیگر برادر ایشان هوشنگ انکلیسریا صاحب مطبعه‌ای که نوشته‌های من در آنجا بطبع رسیده ایشان در طبع این کتب دقت مخصوص بکار بردند گوئیا خواستند که کتب مقدس مزد یسنا باطرزی مرغوب و شکلی پاکیزه بوطن زرتشت تقدیم شود می توان گفت

که این نامه یکی از پاکیزه ترین کتاب فارسی است که در هندوستان بطبع رسیده است بخصوصه طبع آن سه خط: زند و فارسی و لاتینی و هرسه غریب این مملکت و با حواشی و یادداشت‌های عدیده بخط ریز کار آسانی نبوده است

پورداود

ممبئی کولابا (Colaba) فردوس

اول فروردین ۱۳۰۷ شمسی = ۲۱ مارس ۱۹۲۸ میلادی

یشتها

اوستا مرکب است از پنج کتاب یا جز و اول یسنا که مهمترین قسمت کتاب مقدس است و دارای ۷۲ فصل یا (ها) میباشد پنج گانه جزو آن است دوم و سپرد مجموعه ایست از ملحقات یسنا که از برای مراسم دینی ترتیب داده شده است و آن مشتمل است بر ۲۴ فصل یا (کرده) سوم و بدیداد که مطالب عمده آن راجع بقوانین مذهبی است هر يك از ۲۲ فصل آن را يك (فرکرد) گویند چهارم یشت که موضوع این کتاب است از آن مفصل تر صحبت خواهیم داشت پنجم خورده اوستا یا خورده اوستا که از برای نماز و ادعیه اوقات روز و ایام متبرکه سال و اعیاد مذهبی و غیره ترتیب داده شده است مندرجات خورده اوستا مثل سایر جزوات اوستا محدود بتحدی نیست بسا از نسخ خطی قدیم دارای ادعیه ایست که نسخه دیگر نیست همچنین قاعده ای ندارد که چند تا از یشتها باید در جزو آن باشد ولی بدون استثناء تمام نسخ دارای هر مزد یشت و سرودش یشت میباشد^۱ و بسا هم کلیه یشتها را جزو خورده اوستا می‌شمرند که بنابر این کلیه اوستا مرکب از چهار کتاب میباشد اینک یشت که پس از گاتها و هفت ها قدیمترین قسمت اوستا و سرچشمه يك رشته معلومات بسیار نفیسی است راجع بایران قدیم کلمه یشت در اوستا یشتی (۳۵-۳۴-۳۳) آمده و از ماده کلمه یسنا (۳۵-۳۴-۳۳) است و در معنی هم با آن یکی است یعنی ستایش و نیایش و پرستش و فدیة یشتن در پهلوی بمعنی ستودن و عبادت کردن و فدیة آوردن است یشتی بمعنی مذکور در خود اوستا مکرراً استعمال شده از آنجمله است در فقره ۵۶ از رام یشت یشتی (۳۵-۳۴-۳۳)

اشتقاق کلمات
یشت و کرده

۱ برای اطلاعات مفصل تر رجوع کنید بگاتها ترجمه نگارنده بمقاله اوستا ص ۴۴-۶۰

خورشید یشت	۶	هور خشیت
ماه یشت	۷	ماونگه

میشود در نسخ خطی قدیم نیز کیان یشت نامیده شده است

هوم یشت	هسپت	هسوم	۲۰
ونند یشت	واسپت	واننت	۲۱

چنانکه ملاحظه میشود بیشتر از این یشتها دارای اسامی ایزدانی است که سی روز ماه نیز دارای اسامی آنان است. اسامی این سی ایزد یا فرشته که روزهای ماه در تحت حمایت آنان است نیز در دو سیروزه کوچک و بزرگ (جزو خورده اوستا) مرتباً یاد شده ولی در یشتها این ترتیب رعایت نشده است.

برای آنکه آسان تر بتوانیم ترتیب اسامی ایزدان را آن طوری که یشتهای موسوم بآنان ترتیب داده شده و آنطوری که در دو سیزده آمده و حالا در تقویم رعایت میشود باهمدیگر مقایسه کنیم اسامی ایزدان ماه را مینگاریم

۱	هرمز	۲	بهمن	۳	اردیبهشت
۴	شهریور	۵	سفندار مذ	۶	خرداد

۷ مرداد	۸ دین بآذر	۹ آذر
۱۰ آبان	۱۱ خورشید	۱۲ ماه
۱۳ تیر	۱۴ کوش	۱۵ دین. مهر
۱۶ مهر	۱۷ سروش	۱۸ رشن
۱۹ فروردین	۲۰ بهرام	۲۱ رام
۲۲ باد	۲۳ دین بدین	۲۴ دین
۲۵ ارد	۲۶ اشتاد	۲۷ آسمان
۲۸ زامیاد	۲۹ مهر اسپند	۳۰ انیران

نخستین روز ماه که هر مزد باشد و روز هشتم و پانزدهم و بیست سوم که دی یا دین باشد باسم خداوند است (ص ۴۲ ملاحظه شود) در مقابل آن هر مزدیشت داریم در مقابل روز دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم که بهمن و اردیبهشت و شهریور و سفندارمذ و خرداد و مرداد باشد که مجموعاً امشاسپندان نامیده میشوند فقط برای دوتن که اردیبهشت و خرداد باشد یشتی موجود داریم مگر آنکه خواسته باشیم هفتن یا هفت امشاسپندیشت را برای کلیه امشاسپندان محسوب بداریم از امشاسپندان گذشته باسم پانزدهم ایزد ماه هم یشتی داریم و باسم نه فرشته دیگر که بهمن و شهریور و سفندارمذ و مرداد (از امشاسپندان) و آذر و باد و آسمان و مهر اسپند و انیران باشد امروزه یشتی در دست نیست در عوض باسم دوتن از ایزدان دویشت کوتاه داریم که اسامی آنان در جزو اسامی سی ایزد ماه نیست این دویشت عبارت است از دویشت اخیر که هوم و ووند باشد

برخی از یشتها فقط با سامی ایزدان ماه نامزد شده اما مندرجات آنها راجع بهمان ایزدان بخصوصه نیست مثل اشتادیشت که دارای اسم ایزدی است که پاسبانی روز ۲۶ ماه سپرده باوست ولی موضوع این یشت در فرآینائی (ایرانی) میباشد و بزامیاد یشت اسم ایزد ۲۸ ماه داده شده اما

مندرجات آن فقط تا فقره ۹ که از زمین (یَئَۛۛۛۛۛۛۛۛ) یعنی از کوهها صحبت میدارد بافرشته زمین زامیاد مناسبتی دارد چه از فقره ۹ تا انجام که فقره ۹۶ باشد راجع است بفرکیانی

همچنین رام یشت و دین یشت فقط باسم ایزد ۲۱ و ایزد ۲۴ ماه است اما مندرجات اولی راجع است به (ویو) فرشته هوا و مندرجات دومی در خصوص چیستا یعنی فرشته علم میباشد از اینکه این چند یشت باسم فرشته ای و مطالب آنها متعلق بفرشته دیگری است برای این است که میان این فرشتگان ارتباط تأمی موجود است بمناسب علاقه آنان بهمدیگر چند یشتهای مذکور را باسم مشهور ترین آنان نامزد کرده اند (شاید اصلاً باین وسیله خواسته اند باسم هر یک از ایزدان ماه یشت مخصوصی باشد) مثلاً در فقره ۲۱ از دو سیروزه کوچک و بزرگ رام و ویویکجا نامیده شده اند و در فقره ۲۴ چیستا و دین باهم آمده اند در سایر جاهای اوستا نیز غالباً این فرشتگان را باهم می بینیم

بی شک در قدیم چنانکه در سنت مزدیسنان است از برای هر یک از امشاسپندان و ایزدانی که باسانی آنان سی روز ماه یشتها در قدیم و بنان یشت

نامیده شده یشتی موجود بوده است و وجود هوم یشت و وند یشت بخوبی دلیل است که از برای سایر ایزدان معروف نیز یشتی داشته اند بهمن یشت که یکی از کتب پهلوی است و معمولاً (زند بهمن یشت) نامیده میشود نیز شاهد است که در قدیم یشتها بیش از آنچه امروز در دست داریم بوده است بنا بتصریح خود این کتاب که دارای ۴۲۰۰ کلمه است مندرجاتش از روی زند بهمن یشت یعنی تفسیر پهلوی بهمن یشت اوستاست در فصل اول فقره ۶ گوید «در زند (تفسیر) وهومن یشت و خوردات یشت و اشتات یشت آمده که که گجستک (ملعون) مزدک پسر بامدات دشمن دین خروج کند و در میان پیروان دین یزدان فساد برانگیزد» در فصل دوم فقره ۱ گوید «در زند وهومن

یشت آمده که زرتشت از هر مزد دادگر حیات جاودانی درخواست^۱ در این جا متذکر می‌شویم که خرداد یشت و اشتاد یشت امروز در جزو یشتها موجود است اما تفسیر پهلوی آنها از میان رفته است. شکی در این نیست که مأخذ کتاب زند بهمن یشت بسیار قدیم است چنانکه وست (West) احتمال می‌دهد قدمت آن تا بهمد خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) یا اندکی پس از او می‌رسد چه در کتاب مذکور از پادشاهان پس از انوشیروان اسمی برده نشده است هرچند که گرد آورنده آن مدتی پس از استیلای عرب حتی پس از عهد ساجوقیان می‌زیسته است. قدمت نسخه خطی آن که حالا موجود است تقریباً بی‌اصد و پنجاه سال می‌رسد و محققاً این نسخه از روی نسخه قدیمی‌تری نوشته شده است^۲ در دینکرد که شرحش در دیباچه گذشت تمام مندرجات اوستا تجزیه گردیده هر یک جدا گانه شرح داده شده است از این تجزیه و شرح بخوبی برمیآید که مؤلف آن در عهد خود که قرن نهم میلادی باشد تمام اوستای عهد ساسانیان را در زیر دست داشته و از میان ۲۱ نسل اوستای قدیم فقط يك نسل در آن زمان موجود نبوده است بناً مندرجات دینکرد می‌توان دانست که کتاب مقدس در پارینه بچه عظمت بوده و الحال آنچه در دست است متعلق بکدام یک از ۲۱ نسل مفقود شده می‌باشد از آنچه در کتاب هشتم دینکرد

۱ مندرجات زند بهمن یشت عبارت است از واقعاتی که اهورا مزدا از پیش پیغمبرش خبر داده که چگونه ایران گرفتار پنجه قهر و غلبه دشمنان خواهد شد و چه صدها بدین مزدینا خواهد رسید و بعد چگونه سوشیانس (موعود مزدینا) ظهور کرده ایران روی نجات خواهد دید و مزدینا قوت خواهد گرفت
قسمتی از کتاب مذکور را اشیگل در جزو کتاب (ادیات سنتی پارسیان) بآلمانی ترجمه کرده است

Die Traditionelle Literatur der Parsen von Spiegel, Wien 1860 S. 128-135

و بعد وست در جزو (کتاب مقدس مشرق) بانگلیسی ترجمه نموده است

The Sacred books of the East vol. V Oxford 1880

و بعد دانشمند پارسی بهرام گور انگلیس را آنرا بانگلیسی ترجمه کرده بامتن پهلوی

منتشر ساخته است

Zand-i Vohūman Yasu and two Pahlavi Fragments, published by B. T. Anklesaria Bombay 1919

(۲) رجوع کنید بکتاب مذکور وست ص L-LIX

در فصل ۱۵ مندرج است شکی نمی ماند که یشتهای حالیه در قدیم متعلق به سک یا کتاب چهاردهم اوستا بوده که آن را بغان یشت (یعنی ستایش بغها) می گفته اند اینک دینکرد گوید «بغان یشت نخست در ستایش هرمزد است که در میان بغان بزرگترین است و پس از آن در نیایش ایزدان و سایر موجودات مرئی و غیر مرئی زمین است از آن ایزدانی که روزهای ماه باسامی آنان نامزد است همچنین در شهرت و قدرت و پیروزی و معجزات آنان است و نیز در ذکر بسا از فرشتگانی است که اسامی آنان در وقت نیایش برده میشود و از احترامات و اطاعانی است که باید نسبت بآنان منظور داشت»^۱ این تعریفی که دینکرد از بغان یشت کرده در یشتهای کنونی مصداق می یابد و مدلل میدارد که هر یک از سی ایزد ماه و بسا ایزدان دیگر را هم یشت مخصوصی بوده است که همه از دست رفته بجز معدود قلیلی بمانا رسیده است

این یشتهای باقی مانده نیز از حوادث روزگار ایمن مانده حال پراکندگی و پاشیدگی از وجنات آنها پیداست باز جای شکر است که صفحات نامه مقدس ایران بکلی از سیل خونی که

وضع یشتهای
باقی مانده

عرب و مغول در وطن ما جاری ساخته اند فروشته نشده و سندی از جاه و جلال نیاگان بدست ما فرزندان رسیده است از یشتهای مفقود شده خبری نداریم راجع بآنچه موجود است گوئیم بیست و یک یشت اوستا در قدمت باهم فرق دارد چهار یشت اولی نسبتاً جدید میباشد از حیث عبارت و صحت انشاء بیای یشتهای بزرگ نیرسد بخصوصه یشت دوم و سوم و چهارم که هفتن یشت (کوچک) و اردیبهشت یشت و خرداد یشت باشد دارای مطالب مهمی نیست و بسا از کلمات و جملات آنها هم خراب شده است

دو یشت اخیر که هوم و وند باشد بسیار کوتاه و هر يك دارای دو سه جمله است بطوری که در خصوص آنها حکمی نمی توان نمود برخلاف یشتهای

بزرگ گذشته از آنکه دارای علامات بسیار قدیم است از حیث وفور لغات و صحت قواعد صرف و نحوی و تعبیرات و اصطلاحات قسمت مهم ادبیات مزدیسنا را تشکیل میدهد و حقیقۀ برازنده است که آنها را قصاید غزاء بنامیم بی شك این یشتها در وقتی سروده شده که هنوز زبان اوستا معمول و مصطلح بوده است برخلاف یشتهای کوچک که احتمال میرود پس از متروك شدن زبان سروده شده باشد زبان اوستا مدتها پس از متروك شدن چون زبان مقدس بوده در میان پیشوایان دین و علمای مذهب تدریس میشده و مصنوعی آن را نگاه داشته بوده اند

~~~~~  
 با آنکه فرق فاحشی میان یشتهای بزرگ و یشتهای کوچک  
 قدمت یشتها موجود است باز نمی توانیم بگوئیم که اولی کی سروده شده  
 و دومی کی در هیچ یک از آنها بوقایع تاریخی بر نمیخوریم  
 ~~~~~  
 ممکن نیست که عهد انشاء یشتها پس از تشکیل سلطنت هخامنشی باشد که در اواخر قرن ششم پیش از مسیح شروع شده است چه از این سلطنت با آن همه عظمت و اقتدار که قسمت بزرگ دنیا را فرا گرفته بود نه مستقیم و نه غیر مستقیم اسمی نیست و نه هیچ یک از وقایع مهم آن عهد در آنها اشاره شده است اوستا در هر جای ایران که نوشته شده باشد خواه در مغرب و خواه در مشرق بیرون از قلمرو هخامنشیان نبوده است در یشتها بسا از پادشاهان داستان ملی ایران که در شاهنامه آمده اند اسم برده شده و مکرراً از سلسله کیانیان و حامی زرتشت گشتاسب نیز یاد گردیده ولی از پادشاهان مقتدر واقعی مثل کوروش و داریوش و خشیارشا و غیره ذکری نیست در صورتی که غالباً بهمین اسامی در جزوات تورات آنها در کتاب دینی بیگانه از ایران بر میخوریم ^۱ مثلاً در تفسیر پهلوی اوستا بمطالعی اشاره شده که مثلاً می‌دارد آن تفسیر در عهد سلطنت ساسانیان صورت گرفته است اگر هم عهد انشاء یشتها را پیش از سلطنت مادها هم یعنی پیش از قرن هشتم پیش از

میلاد قرار بدیم شاید بخطا برفته باشیم نظر بمندرجات یشتها از آنجمله ذکر داستان ملی در آنها بناچار باید بیک زمان بسیار بعیدی متوجه شویم و تا بیک عهدهی رسیم که هنوز ایرانیان و هندوان یکجا بسر میرده اند چه نظایر این داستان در یک ویدبرهمنان نیز موجود است نظر بزبان یشتها باید عهد انشاء آنها را پس از عهد گائها قرار دهیم و یک فاصله چند قرنی میان گائها و یشتهای قائل شویم یعنی همان تفاوتی که میان اشعار رودکی و حافظ دیده میشود در میان سرودهای گائها و یشتها هم مشاهده میکردیم بحال بهمین قدر اکتفاء نموده صحت و سقم احتمال و حدس را بزمان آینده و استکشافات بعد محول میکنیم

در آغاز و انجام یشتها ادعیه و نمازهایی افزوده اند که ما به الامتیاز آنهاست از سایر قطعات اوستا در یک مقاله جداگانه از آنها صحبت خواهیم داشت

یشتها نیز مانند گائها منظوم است ولی اوزان آنها باهمدیگر فرق دارد در پنج گائها اشعار ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۹ آهنگی (سیلاب Syllables) میباشد^۱ ولی وزن شعری در اغلب یشتها ۸ آهنگی است و در میان آنها شعرهای ۱۰ و ۱۲ آهنگی نیز دیده میشود و هر یک از این اوزان منقسم بچندین قسم است در شعرهای ۸ آهنگی گاهی سکنه (درنگ) در وسط واقع است (۴ + ۴) و گاهی پس از آهنگ سوم یا پس از آهنگ پنجم ندره^۲ هم پس از آهنگ دوم در شعرهای ۱۰ آهنگی سکنه گاهی در وسط واقع است ۵ + ۵ و گاهی پس از آهنگ ششم در شعرهای ۱۲ آهنگی دو سکنه موجود است جای سکنه اولی مثل شعر ۸ آهنگی است یعنی ۴ + ۴ یا ۵ + ۳ یا ۳ + ۵ و جای سکنه دومی پس از آهنگ هشتم است این است بطور عموم اوزان شعری یشتها از تفصیل آن باید صرف نظر کنیم چه در صورت تشریح باید هر یک از قطعات یشتها را جداگانه مورد بحث قرار دهیم

اوزان اشعار
در یشتها

مثلاً در مهر یشت هر سه قسم وزن شعر موجود است اما بواسطه دخول بعضی کلمات که اصلاً از برای توضیح و تفسیر بوده و مرور جزو متن پنداشته شده ترکیب شعری بسیاری از منظومات یشتها را برهم زده آنها را بصورت نثر ساخته است ولی این منظومات را دوباره میتوان بصورت اصلی در آورد و کلمات زیادتی را که اوزان آنها را خراب کرده است تشخیص داد چنانکه بارتولومه و گلدنر از برای برخی از یشتها که ذکر آنها در دیباچه گذشت این کار را کرده اند منظومات اوستا منحصر بگاتها و یشتها نیست در سایر قطعات کتاب مقدس نیز باین منظومات بر میخوریم گلدنر در پنجاه و دو سال پیش از این اوزان شعری اوستای نو را یعنی آن قسمتی از اوستا را که پس از گاتها انشاء شده مورد بحث قرار داده کتاب بسیار نفیسی در این موضوع نگاشته است^۱ در سال گذشته دانشمند دیگر آلمانی هر تل نواقص را تکمیل نموده اوزان شعری اوستا و ریک وید را معاً در یک کتاب^۲ مدقانه جمع کرده است^۳ بی شک ادخال کلمات در میان منظومات اوستا در وقتی روی داده که زبان متروک گشته کسی میان نظم و نثر امتیاز نمیداده است هرودت در تاریخ خود در جائی که از طرز ستایش ایرانیان قدیم صحبت میدارد نوشته است که (مغها در وقت ستایش آواز میخوانند و تغنی میکنند)^۴ لابد تغنی در نظم ممکن است نه در نثر در آخر هر یک از یشتهای بزرگ ترجیع های مخصوصی تکرار میشود مثل ترجیعات حالیه در منظومات فارسی

یشتها از حیث مطالب با همدیگر فرق دارد یشتهای کوچک
 غالباً از ادعیه و نمازهایی که از سایر قسمتهای اوستا
 استخراج شده ترکیب یافته است اما یشتهای بزرگ که
 کلیه مستقل و بدیع است هر یک بطرز مخصوصی سروده شده و در هر یک

مندرجات یشتها
 و داستان ملی

Über Die Metrik des Jüngerer Avesta von Karl Geldner Tübingen 1877

۱

Beiträge zur Metrik des Avesta und des Rgvedas von Johannes Hertel

۲

Leipzig 1927.

Herodote I. 132

۳ هرودت

فکر مخصوصی غلبه دارد در این جا محتاج بشرح و تفصیل نیستیم چه در مقاله راجع بآنها و از ترجمه خود یشتها کاملاً بطرز نگارش و بفکر و مفهوم آنها خواهیم پی برد فقط در این جا برای منتقل کردن اذهان می افزائیم که مثلاً در آبان یشت و تشریشت جنبه حوادث طبیعی غلبه دارد و در مهر یشت و فروردین یشت جنبه اخلاقی و در زامیاد یشت جلال سلطنت ایران و رقابت تورانیان و ایرانیان همین مابه الامتیاز در هر یک از یشتهای بزرگ موجود است گذشته از این کلیه مندرجات آنها بر دو قسم است یا در تعریف و توصیف است یا در حکایات و داستانها قسم اولی مشروحاً و با کلمات فراوان و جلالت مکرره بیان شده است قسم دومی بطور اختصار و ایجاز آمده است هر چند که این داستانها مختصراً بیان شده و در بعضی از جاها فقط بآنها اشاره گردیده ولی باز در برخی از مواقع کاملتر از شاهنامه است بخصوصه در زامیاد یشت فهرست کاملی از پادشاهان کیانی مندرج است و بهمین مناسبت است که در نسخ قدیم آن را کیان یشت نامیده اند آنچه فردوسی و طبری و ابن الاثیر و البیرونی و غیره راجع بداستان ملی ایران ذکر کرده اند در یشتها نیز ذکر شده است از هوشنگ پیشدادی ناکشتاسب حامی زرتشت سخن رفته است آنطوری که این داستانها در اوستا آمده و بسا فقط بذکر اسم پادشاه یا پهلوان و نامآوری اکتفاء شده دلیل است که داستان ملی ایران در عهد کهن هم معروف خاص و عام و شاید هم مدون بوده که بیک اشاره مردم پی باصل واقعه میبرده اند چنانکه امروز وقتی که در حافظ میخوانیم شاه ترکان سخن مدعیان می شنود شرمی از مظلومه خون سیاوش باد فوراً ذهن ما بداستان معروف گشته شدن سیاوش بفرمان افراسیاب و در هم افتادن ایرانیان و تورانیان منتقل میشود باوجود این برخی از مندرجات یشتها را راجع باین داستانها باید بتوسط شاهنامه روشن کنیم بخصوصه وجود این داستانها در اوستا بخوبی ثابت میکند که فردوسی در ذکر آنها مغلوب احساسات شاعرانه خود نبوده و اغراقات بیرون از اندازه بکار نبرده است این داستانها در اوستا بمنزله قصص انبیاء بنی اسرائیل است در تورات و قرآن فرق عمده که بآنها دارد این است که بنا بخصایص ایرانیان

قدیم پر از دلیری و جوانمردی و جاه و جلال است ضعف و عجز و لابه و گریه و زاری و فقر و بی اعتنائی بدنیا در آنها راهی ندارد در مقاله آینده از آئین مزدیسنا و اخلاق مندرجه در یشتها صحبت خواهیم داشت در این جامتذکر میشویم که داستان ملی ایران حقیقهٔ يك رشته دروس اخلاقی است از هر نقطه نظری که باشد داستانهای ملی ما که از چندین هزار سال پیش یعنی از عهد آریائی پشت پیشت گردیده بها رسیده بمنزله دُرهای بسیار گرانبهائی است که در گنجینه کتاب مقدس ایرانیان محفوظ مانده است و حجت متقنی است برای اعتبار گفتار یگانه شاعر بزرگ ما فردوسی طوسی دیر زمانی است که داستانهای ملی در اوستا توجه مستشرقین بزرگ را بخود کشیده هر یک را بنگارش کتاب و رساله و مقاله گاشته است قطع نظر از آنکه در این داستانها که حاکی خصایص ایرانیان قدیم است فواید چندی است بواسطه مربوط بودن آنها بدستانهای کتاب دینی هندوان وید و بکتاب حماسه آناه مهابهارتا دامنه فائده آن وسعت پیدا کرده است^۱

تفسیر پهلوی یشتها مثل قسمت عمده خود یشتها از دست رفته است تفسیر چند یشت کوچک که باقی مانده از این قرار است

تفسیر پهلوی که از یشتها باقی مانده است

- (۱) هر مزدیشت دارای ۲۰۰۰ کلمه (۲) هفتین یشت کوچک ظاهراً ۷۰۰ کلمه است (۳) اردیبهشت یشت بسیار جدید است (۴) خورشید یشت ۴۰۰ کلمه است ماه یشت ۴۰۰ کلمه است (۵) سروش یشت ها دخت ۷۰۰

۱ رجوع کنید بکتابهای ذیل

Arische Periode und ihre Zustände von Spiegel, Leipzig 1887 S. 242—288

Avesta und Shâhname von Spiegel.

Iranische Alterthumskunde von Spiegel, Erster Band S. 514—722

Étude Iranienne par Darmesteter tome Second p. 217—231

Points de Contacte entre le Mahâbhârata et le Shâh Nâmah par Darmesteter Paris MDCCCLXXXVII.

Das Iranische Nationalepos von T. Nöldeke Gr. ir. Phil. B. II. S. 131

کلمه است (۶) سروش یشت سر شب (۷) بهرام یشت بسیار جدید است^۱
 در چند صفحه پیش گفتیم که کتاب پهلوی زند و هومن یشت از تفسیر
 پهلوی خرداد یشت و اشتاد یشت اسم میبرد که امروز در دست نداریم

در انجام مقال یاد آور میشویم که گذشته از ۲۱ یشت بچند
 قطعات دیگر اوستا نیز اسم یشت داده اند از آنجمله
 یسنای ۲ که راجع است به نثار زور و برسم در نسخ خطی
 برسم یشت نامیده شده است و یسنای ۹ و ۱۰ و ۱۱ که مجموعاً هوم یشت نامیده میشود
 در این سه فصل از ایزد هوم و گیاه هوم و آشام هوم سخن رفته است بخصوصه فصل
 اول آن دارای خصایص یشتهاست یشت بیستم اوستا که موسوم است
 به هوم یشت و گفتیم که یشت بسیار مختصری است چند جمله آن از فقرات
 ۱۷ و ۱۸ از یسنای ۹ و فقره ۲۱ از یسنای ۱۰ مذکور برداشته شده است
 لومل Lommel این سه یسنارا در جزو ترجمه یشتها ترجمه کرده است دگر آنکه
 یک قطعه اوستائی که در متن اوستای چاپ وسترگارد (Westergaard) چاپ شده
 و در جلد دوم ترجمه زند اوستای دارمستتر ترجمه گردیده نیز موسوم است
 به ویشتاسب (کشتاسب) یشت که مجموعاً ۸ فرکرد است و یشت ۲۴ محسوب
 شده است در واقع ویشتاسب یشت را نمی توان جزو یشتها شمرد زیرا چنانکه

سایر قطعاتی که
 نیز یشت نامیده
 شده است

۱ راجع بترجمه های پهلوی یشتها رجوع کنید به

Pahlavi Literature by West in Gr. ir. Phil. B II p. 87-88

متون تفسیر پهلوی خورشید یشت و سروش یشت ها دخت را دارمستتر بخط لاتینی در
 جلد دوم کتاب «دروس ایرانی» چاپ کرده است یک تفسیر سانسکریت و فارسی نیز برای
 خورشید یشت و ماه یشت در کتاب مذکور مندرج است

Études Iraniennes par Darmesteter. Tome Second p. 286-294 & 333-339

برای اطلاعات مفصل تر راجع بتفسیر خورده اوستا که یشتها جزو آن شمرده شده
 رجوع کنید بمقدمه هیربد دانشمند بهمن جی نسروانجی دهابر بکتاب (زند خورتک اویستاک)
 در کتاب مذکور متون پهلوی تفسیر خورده اوستا و در جزو آن آنچه از تفسیر یشتها باقی
 مانده مندرج است :

Zand-i khurtak Avistak edited by Krvad Bamanji Nasarvanji Dhabhar, Bombay
 1927

گفتیم یشت قطعه ایست در تعریف و توصیف خداوند یا یکی از فرشتگان در کتاب دینکرد هم که ذکرش گذشت بغان یشت قدیم چنین تعریف شده است در ویشتاسب یشت از شاه گشتاسب سخن رفته است بی شک این قطعه روزی به نسک دهم عهد ساسانیان که موسوم بوده به (ویشتاسب ساستو) متعلق بوده است تفسیر پهلوی گشتاسب یشت که دارای ۵۲۰۰ کلمه است نیز موجود است

همچنین مناسبی ندارد (هادخت یشت) را که در متن اوستای چاپ و سترگارد در جزو قطعات یشت شمرده شده و در جلد دوم ترجمه زند اوستای دارمستتر ترجمه گردیده یشت بنا میم این قطعه که بدو فرگرد منقسم گشته یشت ۲۱ و ۲۲ شمرده شده در آغاز و انجام آن ادعیه و نمازهایی که در آغاز و انجام هر یک از یشتها دیده میشود و ما به الامتیاز آنهاست از سایر قطعات اوستا دیده نمیشود و نیز مثل همه یشتها دارای ترجیعی که در پیش ذکر کردیم نیست گذشته از اینها مثل یشتهای دیگر در توصیف فرشته یا ایزدی هم نیست این قطعه در فرگرد اول از تأثیر دعای معروف (اشم وهو) و در فرگرد دوم و سوم از احوال روح نیکوکاران و گناهکاران پس از مرگ صحبت میدارد لابد این قطعه در قدیم جزو (هادخت نسک) بوده که نسک بیستم اوستای عهد ساسانیان را تشکیل میداده است هوگ (Haug) نیز آنرا از روی نسخ خطی قدیم ترجمه نموده با متن و تفسیر پهلوی آن که دارای ۱۵۳۰ کلمه است در جزو کتاب (اردا ویراف) باسم (هادخت نسک) منتشر ساخته است^۱ همچنین قطعه دیگری که در جزو قطعات یشت در اوستای و سترگارد مندرج و بتوسط دارمستتر ترجمه شده و موسوم است به (آفرین پیغمبر زرتشت) بهتر است که نظر بمندرجاتش جزوی از ویشتاسب یشت مذکور شمرده شود یعنی قطعه ای از دهمین نسک مفقود شده نه یشت ۲۳ چنانکه و سترگارد محسوب داشته است قطعه هادخت نسک و آفرین پیغمبر زرتشت در ترجمه اوستای اشپیکل نیز در جلد دوم صفحه ۱۸۵ - ۱۹۲ ترجمه شده است

آئین مزدیسنا

دین پیغمبر ایران زرتشت اسپنتان موسوم است به مزدیسنا این کلمه صفت است. بمعنی پرستندهٔ مزدا که اسم خدای یگانه است در اوستا مزدیسنا «سوسودسودس» آمده و بسا با صفت (زرتشتی) یکجا استعمال شده است ^۱ یعنی دین آوردهٔ زرتشت بسا هم با کلمهٔ راستی پرست یکجا آمده است ^۲

مزدیسنا نقطهٔ مقابل دیویسناست که بمعنی پرستندهٔ دیو یا دیو و جادو و بری و کربان و کاوی پروردگار باطل است دئویسن «سوسودسودس» در تفسیر بهلولی دیویسن شده و در توضیحات این کلمه افزوده اند «آن دین غیر ایرانی است» در اوستا هم غالباً دیویسنا از برای تورانیان آمده است ^۳ و بسا با صفت دروغ پرستنده یکجا استعمال شده است ^۴ در این جا مناسب است که خوانندگان را منتقل سازیم که در هر جای از اوستا که کلمه دیوها آمده از آن پروردگاران باطل یا گروه شیاطین یا مردمان مشرک و مفسد اراده شده است غالباً دیوها با جادوان و پریها یکجا ذکر شده اند که همه از گمراه کنندگان اند دیو بمعنی ای که در داستان ملی ماست و غالباً در شاهنامه بآنها برمیخوریم. برور ایام آن هیئت عجیب بآنها بسته شده غولهای مهیب گردیده اند از خود اوستا چنان برمیآید که در عهد تدوین کتاب مقدس هنوز اهالی مازندران و کیلان یا قسمتی از آنان بهمان کیش قدیم آریائی باقی بوده بگروهی از پروردگاران یا دیوها اعتقاد داشته اند چه غالباً در اوستا از دیوهای مازندران (مازن «سوسودس») و دروغ پرستان دیلم و کیلان (وَرِن «سوسودس») سخن رفته است

- ۱ رجوع کنید به یسنا ۱۲ فقرات ۶ و ۸ و فروردین یشت قمره ۸۹ و ویسپرد ۴ قمره ۲ و ویسپرد ۱۵ قمره ۱ و غیره
- ۲ مهریشت فقرات ۶۶ و ۱۲۰
- ۳ آبان یشت قمره ۱۱۳ و درواسپ یشت فقرات ۳۰ و ۳۱
- ۴ آبان یشت فقرات ۶۸ و ۹۴ و ۱۰۹ و وندیداد فرگرد ۷ قمره ۳۶ و فرگرد ۱۹ فقرات ۲۴ و ۴۱ و سروش یشت هادخت فقرات ۴ و ۶

پس از ظهور حضرت زرتشت خدای یگانه وی باهورامزدا موسوم شده و گروه پروردگاران عهد قدیم یا دیوها از گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شده اند ولی کلمه دیو در نزد کلیه اقوام هند و اروپائی باستانی ایرانین همان معنی اصلی خود را محفوظ داشته دوا Deva نژادهندوان تا با امروز بمعنی خداست معنی این کلمه در سانسکریت فروغ و روشنائی است چنانکه زوس Zeus که اسم پروردگار بزرگ یونانیان بوده و دئوس Deus لاتینی که در فرانسه دیو Dieu گویند جلگی يك کلمه است ^۱

عجب در این است که هندوان کلمه (دیوانه) را از زبان فارسی گرفته بهمان معنی که ما استعمال میکنیم در محاوره بکار میبرند غافل از آنکه این دشنام از کلمه (دِوا) یعنی پروردگار آنان ساخته شده است در اوستا نیز غالباً با دیوها پیشوایان مذهبی که (کریان) و (کوی) و سده باشند یکجا نامیده شده اند کریان و کاوی دو طبقه از پیشوایان کیش آریائی بوده که مراسم دینی دیوها را بجای می آورده اند در خود گاتها مکرراً زرتشت از آنان شکایت میکند که اسباب گمراهی مردم میباشند و بواسطه تعلیلات دروغین خویش آنان را میفریبند ^۲

کفتم که در اوستا دیوها و جادوان و پریها در عرض هم اند در این جا موقع را غنیمت شمرده چند کلمه در خصوص آنها گفته میرویم بسر مطلب چه غالباً در یشتها بآنها برمیخوریم جادو در اوستا یا تو (𐬔𐬀𐬭𐬀) است این کلمه در گاتها نیامده اما در سایر قسمتهای اوستا بسیار دیده میشود باستانی چند قمره ^۳ همیشه با پری یکجا آمده است ^۴ در پهلوی یا توکیه (جادوئی) و یاتوک (جادو) گویند یا تو در اوستا بهمان معنی است که امروز در فارسی از

۱ رجوع شود به Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanische Sprachen von August Fick 1 B 3 umgearbeitete Auflage Göttingen 1874

۲ رجوع کند به گاتها صفحه ۹۳

۳ رام یشت قمره ۵۶ و یسنا ۱۲ قمره ۴

۴ هرمزد یشت فقرات ۶ و ۱۰ و اردیبهشت یشت قمره ۵ و خرداد یشت قمره ۳ و خورشید یشت قمره ۴ و نشت یشت قمره ۱۲ و فروردین یشت قمره ۱۳۵ و زامیاد یشت قمره ۲۸ و غیره

کلمه جادو اراده میکنیم و آن عبارت است از سحر و ساحری در اوستا بشدت تمام برضد آن سخن رفته و از گناهان بزرگ شمرده شده است بسا از جادوان گروه شیاطین ساحر و همراه کنندگان و فریقتاران اراده شده است

پری در اوستا پئیریکا (پسندوس) نیز تقریباً بهمان معنی است که در فارسی دارد چنانکه سعدی گوید

گرچون تو پری در آدمیزاد گویند که هست باورم نیست
و آن عبارت است از يك وجود لطیف بسیار جمیل و از عالم غیر مرئی که بواسطه حسن جمال خارق العاده خود انسان را میفریبد این کلمه نیز در گاتها نیامده است در سایر قسمتهای اوستا پری جنس مؤنث جادو است که از طرف اهریمن گاشته شده تا مزدیسنانرا از راه راست منحرف سازد و از اعمال نیک باز دارد چنانکه یکی از این پریها موسوم به خنه نئیتی (xne-naiti) (گرشاسب را فریفته است^۱ همچنین این پریها در جزو جنود اهریمن برضد زمین و گیاه و آب و ستوران و آتش درکار اند همین پریها هستند که بشکل ستارگان دنباله دار با تشر فرشته باران در سر ستیزه ورزم اند تاوی را از بارندگی باز دارند و زمین را از خشکی ویران سازند^۲

در مزدیسنا از طرفی بگروه پروردگاران داغ باطله خورده
جلکی از شیاطین فریقتار خوانده شده اند و از طرف دیگر
اساس توحید چنان محکم نهاده شده که کسی را مجال تصوّر
شریک و مانندی از برای اهورا مزدا آفریدگار یگانه باقی نمانده است اوست
آفریننده یکتای بی آغاز و بی انجام آنچه بوده از اوست و آنچه خواهد بود از
اوست در هر مزدیشت تقریباً شصت اسم از برای اهورا مزدا تعداد شده کلیّه
صفاتی که درخور مقام خدای دانا و توانا و مهربان است باو داده شده است

۱ رجوع کنید بمقاله گرشاسب صفحه ۲۰۲ در همین کتاب

۲ رجوع کنند به تشریشت قره ۸ و بتوضیحات پاورقی در صفحه ۳۴۳ همین کتاب

برای آنکه این آفریدگار مورد تَعَرُّضِ خدایا راست گویم فتنه از تست ولی از ترس نتوانم چخیدن واقع نشود ذات او را بری دانسته اند از آنکه خود او در مقابل مخلوقات نیک خود که بمنزلهٔ فرزندان وی هستند خالقِ کلیه دردها و آسیب‌ها هم باشد و انسان را در طی زندگانی گهی اسیر حوادث ناگوار طبیعت و گهی گرفتار چنگال جانوران درنده و زهر حشرات موفی و بسا دچار اندوه و فقر و ناخوشی و بالاخره بمرگ دچار سازد بنا برین آنچه زشت و زیان آور است بخرد خبیث یا اهریمن نسبت داده شده است انسان را اهورا مزدا از روی صور روحانی عالم پاک فروهر (فروشی *فروشی*) بیافرید و او را پاک و بی‌آلایش ساخت اوصافِ رذیله که آئینه ضمیر وی را کدر ساخته یا وی را باقات و مصائب مبتلی نموده از اثر و سوسه و ضربت اهریمن نابکار است ولی آن جنبه ایزدی و آن روح عالم مینوی که گفتیم فروهر نام دارد و در باطن وی بودیعه گذاشته شده کرد آرایش بخود نپذیرفته پس از جدا شدن روان از کالبد دگر باره بسوی عالم بالا از همانجائی که فرود آمده بازگردد

انسان در مراحل زندگانی با فرشته نیکی و خوبی و فرشته نیکی و دیو بدی و بادیو زشتی و بدی همسفر است آن یک کوشاست که وی را بسر منزل مقصود رساند و آندگری ساعی است که وی را از راه راست بدر برده از کاروان سعادت دور نماید انسان در این میان باید با عزم و اراده مردانه بکوشد که دیو فتنه در او رخنه نیابد و اقلیم وجودش بتصرف اهریمن بدخواه نیفتد تمام صفحات اوستا نمودار میدانهای جنگ خوبی و بدی است اوصاف پسندیده مثل راستی و درستی و دلیری و رادمردی و دادگری و کوشش در مقابل دروغ و فریب و ترس و رشک و ستم و تن‌پروری صف کشیده در زد و خورد اند تاجهان بایدار است این ستیزه برقرار است پروردگار مهربان از برای پیروزیِ بندگان در این میدان کارزار پیغمبر و تعلیماتی فرستاد و بواسطه آئین راستین اسلحهٔ مهلکی بر ضد جنود دروغ بدست انسان داد نظر باینکه در مزدیسنا بد بینی و نومییدی راه ندارد انسان را بفتح و ظفر مطمئن

ساخته اند و بالاخره در سر انجام از ظهور سوشیانس یعنی موعود مزدیسنا شکست جنود اهریمن و نابود گشتن آن وعده داده شده است چنانکه در فقرات ۸۸ - ۹۶ از زامیادشت آمده است « پس از ظهور سوشیانس کیتی پر از عدل و حکمت گردد سعادت روی آورد پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک ظفریابد جهان از دروغ پاک شود خشم نابود گردد راستی بدروغ چیر آید منش ناپاک از منش پاک شکست بیند امشاسپندان خرداد و امرداد دیوهای کرسنگی و تشنگی را براندازند اهریمن بگریزد »

اهورامزدا با گروه امشاسپندان و ایزدان يك سلطنت روحانی که آن را خَشْتَرَ (خشتر) گویند آراسته آنچه در عالم بالا و پائین موجود است در تحت حمایت یکی از کارگزاران و گامشگان ایزدی قرار داده شده است باسبانی آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و فروغ بی پایان (انیران) و هوا و باد و زمین و آب و گیاه و چارپایان و آتش و فلز و غیره هر یک سپرده بفرشته مخصوصی است و نیز در باطن هر يك از موجودات ایزدی روحی از عالم مینوی که موسوم است بفروهر بودیعه گذاشته شده است دل هر ذره که بشکافی آفتابیش در درون یابی این پادشاه حقیقی در عین آنکه در همه جاست در بارگاه قدس که آن را گروتمان (گروتمان) یعنی خانه ستایش گویند مقام دارد بخصوصه نظم و نسق در این سلطنت معنوی جالب دقت است هیچ چیز در عالم خود سر و بیرون از دائره حکم ایزدی نیست گوئیا همین سلطنت سر مشق پادشاهان هخامنشی بوده که در مدت بیشتر از دویست سال از پرتو نظم و ترتیب يك قسمت مهم روی زمین را در تحت تصرف خویش داشتند در تاریخ دنیا سلطنتی با آن همه عظمت که طول هم کشیده باشد دگر سراغ نداریم

با آنکه اهورامزدا آفریدگار قادر مطلق تعریف شده و از جلال و جبروت آنچه باید بدو نسبت داده شده ولی از برای ساحت قدس کبر و غرور

نه پسندیده اند خود اهورامزدا مطیع اوامر مصدر جلال است در کمال فروتنی برای سرمشق بندگان یکی از فرشتگان خود ناهید را که موکل آب است نماز آورده وی را میستاید چنانکه در فقره ۱۷ از آبان یشت آمده است همچنین در فقره ۵۰ از تشریشت اهورامزدا میگوید من تشر (فرشته باران) را مثل خود شایسته ستایش بیافریدم در فقره اول از مهریشت بعینه همین جمله از برای مهر (فرشته فروغ) تکرار شده است

چون اساس توحید در مزدیسنا بر روی يك سلطنت معنوی قرار گرفته لاجرم بعظمت و اقتدار و جلال اهمیت مخصوصی داده شده است برخلاف ادیان سامی مزدیسنا از زندگانی مجلل روگردان نیست زندگانی نيك و شریف است جهان و آنچه در آن است مقدس است خوشی و خرمی از برای نوع بشر موهبت ایزدی است از آنها نباید خود را محروم ساخت فقر و مسکنت کرده اهریمنی است بامید پاداش اخروی چشم از نعم دنیوی نباید پوشید پریشانی و ذلت در این جهان سرمایه آبرو و اعتبار از برای جهان دیگر نخواهد شد در روز واپسین مزد بکسی بخشیده خواهد شد که از پرتو کوشش خویش زمین را آباد و مردم را شاد میسازد خانه خلد برین در کرو حسن عمل بندگان است آنکس که از پرتو کار و کوشش خویش مایه خوشی و آسایش دیگران را فراهم آورد خود نیز از کار و کوشش دیگران بهره مند گشته در خوشی و آسایش خواهد بود نظر بهمین اصول است که غالباً در کتب دانشمندان و مستشرقین میخوانیم که مزدیسنادینی است موافق اصول زندگانی عصر حاضر در اوستا مکرراً بفقراتی برمیخوریم که ثروت و خانواده بزرگ و خانه آباد و فرزندان فراوان و اسب و گردونه و کله و رمه و مزارع حاصل خیز حتی غذاهای گوناگون نمنا شده است آنچه 'مورخین قدیم یونان مثل هرودت و کزنفون و کتزیاس و کورئیوس و دینون و غیره' راجع بجلال ایرانیان نوشته اند بخوبی از یشتها هم پیداست بسا در آنها از

جلال و آسایش
و خوشی

قصرهای صد ستون درخشان و بسترهای معطر و چرخهای درخشان گردونه‌های
خروشنده و اسبهای شیهه زننده و نازیانه‌های طنین براندازنده و تیغ و تیر
و کرز و نیزه و خود و جوشن سیمین و زرین و لباس فاخر زربفت و تاج و
طوق و گوشواره و دست بند کوهر نشان سخن رفته است لابد در دینی که
زندگانی حقیر شمرده نشده و خوشی آینده را شرط بدبختی کنونی ندانسته باید
بتمام لذا ید دیوی اقبال نمود و کلیته آنچه را که از آن فائده و سودی میرسد
دوستار و خواستار بود و همچنین آنچه را که ممکن است از آن ضرری رسد و آنچه
را که مایه رنج و گرفتاری و اندوه است دشمن بود و برای نابود کردنش کوشید

بنابر این بسیار منطقی است که در مزدیسنا آسمان و آنچه
در آن است از خورشید و ماه و ستارگان و غیره و زمین و آنچه
بر اوست از آب و گیاه و چار پایان و آتش و فلز و غیره مقدس
و معزز باشد و فرشتگان موکل هر يك از آنها نماز برده شود و شکرانه
نعمت بواسطه این گماشتگان بدرگاه آفریدگار مهربان تقدیم گردد در یشتهای
خورشید و ماه و ناهید و تیر و کوش و مهر و رام و غیره شکر نعمت بجای آورده
خدای را از فروغهای کوناگون و آبها و رستی ها و چار پایان سپاسگزار اند
و حتی از مناظر طبیعی که چشم انسان از آنها حظی میبرد قدر دانی شده بآنها
درود فرستاده شده است چنانکه قلّه کوه و مرغ پران در فقرات ۳ و ۶ از
یسنا ۴۲ مورد توجه و نوازش گردیده است مختصراً آنچه نیک و نغز است
مقدس است مکرراً در اوستا بطور مطلق از جمیع موجودات بخوبی یاد شده
است از آنجمله در فقره ۳ از یسنا ۴۲ آمده است (بهمه چیزهای خوب و
نیک ما درود میفرستیم) در فقره ۲۲ از سروش یشت هادخت آمده است
(پیکرهای کلیّه آفرینش مقدس را ما میستائیم) معنی شعر سعدی

بجهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
درست در مزدیسنا مصداق می یابد این تعظیم و تکریم اختصاصی از
برای مادیات ندارد بلکه از برای مجردات و صفات نیکو نیز فرشتگانی قائل شده

خوشنودی هریک از آنها توصیه شده است از آنجمله است عدل و عشق و دلیری و زور و پیروزی و سخاوت و شکوه و دین و علم و راستی و درستی و پاکی و تندرستی و بردباری و فرمانبرداری و کلام راستین و سنت کهن و غیره بخصوصه گروهی ازین فرشتگان در فقرات ۲۱-۲۲ از سروش یشت ها دخت یاد شده اند

در مقابل این گروه فرشتگان از برای آنچه زشت و بد و نکوئیده و زیان آور است خواه از مادیات و خواه از مجردات از باد تند و ناخوشی و خواب سنگین گرفته تا بدروغ و آزار و خشم بوجود دیوهای قائل شده اند که از طرف خرد خبیث برضد انسان برانگیخته شده اند

برخلاف آئین برهمنی که کشتن هیچ يك از جانوران مودی هم جایز نیست حتی در عید مخصوصی موسوم به (ناک پنجم) Nag-pancam بمار شیر میدهند و جاین ها Jain's که فرقه ای از هندوان اند اگر در بدن خود هم حشرات مودی به بینند باید آنها را بحال خود بگذارند (قطع نظر از آنکه طبقه «برهمن» و «ویشنوا» Vaishnavo ذبح نمیکند و گوشت هیچ قسم جاننداری را نمیخورند) در دین مزدیسنا باید بضد آنچه مودی است جنگید و کشتن حشرات از ثوابهای بزرگ بشمار است در ایران قدیم موبدان بایستی همیشه يك چوبدستی سر سیخ که آن را در اوستا خرفسترغن کلاسه دندله دندله یعنی حشرات زن و حشرات کش و در پهلوی مارکن گویند باخود همراه داشته باشند مار از شفقت بیجای هندوان استفاده نموده از دست آنان شیر مینوشد ولی در مقابل هر سال بگروهی از آنها زهر خود چشانیده هلاک میکند بخصوصه این گونه ضعف در مزدیسنا راه ندارد سر تسلیم و رضا در مقابل هیچیک از آفات فرود نباید آورد آنچه زشت سرشت و بد نهاد است در روی زمین مزدا آفریده حق زیستن ندارد باید نابود شود و عرصه را از برای یاران ایزدی بدون معارضه گذارد نظر باین معنی در فقرات ۷-۹ از اردیبهشت یشت آمده است «ای باد طرف شمال

نابود شو ای ناخوشیها فرار کنید ای دیوها بگریزید ای آشوب و غوغا نابود شو
ای تب فرار کن ای مرد ستمگار نابود شو . . . »

آنچه در مزدینا بیش از همه چیز دقت را جلب میکند
آن سه کلمه مقدس هومت و هوخت و هوورشت میباشد
که بمعنی پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک است
و در هر صفحه از اوستا تکرار شده است هیچ عمل نیکی در دنیا وجود ندارد
که بیرون از دایره وسیع این سه کلمه باشد هر که دارای این سه گوهر
تابناک شد بگنجینه اسرار ربّانی رسیده انسانی کامل و دارای جمیع صفات
ملکوتی است اهورامزدا هیچ دولت و سعادت را از برای پیغمبر خویش بالاتر
از این ندیده که در فقره ۱۸ از آبان یشت آرزو میکند که (زرتشت مقدس
پسر پوروشسب هماره بر حسب دین بیندیشد بر حسب دین سخن گوید و بر حسب
دین رفتار کند) زرتشت هم بنوبت خود در گاتها (و بعدها هم از زبان وی در
سراسر اوستا) توفیق داشتن همین سه چیز از برای پیروان مزدینا تمنا کرده است

پندار و گفتار و
کردار نیک

مقصود این نیست که در این مقاله از کلیّه اصول مزدینا صحبت بداریم
این مبحث مفصل تر از این است که در چند ورق بگنجد بلکه مقصود این است
که از مندرجات یشتها بطور عموم سخن رانده از هر مطلبی برای نمونه یک
دو مثالی از فقرات خود یشتها بدست دهیم تا فهم سایر فقرات آسانتر شود

در یشتها بمطالب خارق العاده هم بر میخوریم که بیرون از دایره
تصوّرات انسانی است و بسا هم خارج از قواعد علوم متداوله
ادیان است
است چنانکه در کتب مذهبی سایر ادیان

مطالب خارق العاده
مابه الاشتراك کلیه
ادیان است

مثلاً هیچ مسئله عجیب تر از تولّد عیسی^۱ آنطوری که در آغاز انجیل مسطور است
نیست البته در سر واقعه ولادت بی نظیرش مکث نباید کرد اما اینکه
آن حضرت جان خود را در بالای دار برای پیشرفت مقاصدش فدا نمود بسیار قابل
دقت است در طی مندرجات خارق العاده کتب مذهبی که ابدأ ضرری از آنها

بکسی نمیرسد باید دید که چه اخلاقی در آنها گنجانیده اند که ممکن است بعموم
فائده ای برسد

مسائل خارق العاده ما به الاشتراک تمام ادیان است ما به الامتیاز آنها از همدیگر
همان مطالب اخلاقی و گذشته از این طرز پرستش و رسوم و آداب است که
علامات مخصوصه هر یک از آنهاست

ما به الامتیاز ظاهری مزدیسنا از سایر ادیان یا علامات خارجی
آن زور (سَدَکَده) و هوم (سَدَکَده) و برسم (سَدَکَده) رسومات ظاهری
در مزدیسنا
است که عمده اسباب عبادت است در این دین گو آنکه هر
یک از آنها اشاره بیک مقصود مخصوصی است که در جاهای خودشان ذکر کردیم
ولی همه آنها را باید بهانه (اگر این تعبیر درست باشد) از برای ستایش دانست
چه در وقت تهیه نمودن آب زور و فشردن گیاه هوم و بستن و کشودن شاخه های
برسم جز اوستا خوانی و حمد و تسبیح خداوند چیز دیگری در میان نیست همین
رسوم و آداب با ادوات و آلات مخصوصی در مندر برهمنان و کشت یهودیان و
کلیسای عیسویان هم دیده میشود

قطع نظر از این امتیازات ظاهری در مزدیسنا برخلاف تمام ادیان اهمیت
مخصوصی بدنی و زندگی داده شده یعنی که خوشی دنیوی نقیض سعادت
اخروی قرار داده نشده است و شرح آن گذشت دگر از خصایص مزدیسنا فلسفه
امشاسپندان و حکمت فروهران است که در دو مقاله راجع بآنها ملاحظه
خواهید کرد ^۱ دگر از خصایص مزدیسنا مسئله آخر الزمان و ظهور سوشیانس
و رستاخیز و برخاستن مردگان و پل سراط و میزان و بهشت و دوزخ
است که از ایران بسایر ادیان رسیده است

۱ راجع بفلسفه امشاسپندان رجوع کنید به بیک مزدیسنان تألیف دینشاه جی جی باهای
ایرانی بمبئی نوامبر ۱۹۲۷ میلادی

چیزی که در مزدیسنا بخصوصه توصیه شده و بواسطه اصرار راستی و دروغ و پافشاری که در سر آن گردیده بطوری که از مختصات این دین شمرده میشود آن مسئله راستی است ابداً جای تعجب نیست که ایرانیان قدیم در دنیا براستگویی مشهور بوده اند و حتی دشمنان دیرین آنان یونانیان آن را منکر نشده اند هرودت مینویسد «ایرانیان بفرزندان خود از سن پنج سالگی تا بیست سالگی سه چیز یاد میدهند سواری و تیراندازی و راستگویی» در چند سطر بعد مینویسد «ایرانیان آنچه را که نبایستی بکنند بزبان هم نبایستی بیاورند نزد آنان دروغگوئی از عیوبات بزرگ شمرده میشود و همچنین قرض گرفتن چه بقول آنان کسی که قرض میکرد بناچار بدروغگوئی می پردازد»^۱

تمام آمال و آرزوی يك مزدیسنا کیش باید این باشد که بدرجه اشویی ~~رسد~~ برسد یعنی راست و پاک باشد راجع بر راستی محتاج بنشان دادن مثالی در اوستا نیستیم چه هر صفحه ای از کتاب مقدس را که بکشائیم بتعریف راستی و بتکذیب دروغ بر میخوریم همانطوری که انسان باید بکوشد تا بصفت ایزدی راستی متصف شود همانطور باید از صفت دروغ اهریمنی اجتناب کند دیو دروغ (و دره دروج) مهیب ترین غولی است که انسان را گرفتار چنگال قهر خویش میکند انعکاس مندرجات اوستا در مذمت از دروغ در کتیبه خطوط میخی دار یوش در بیستون (بهستان) و فارس نیز دیده میشود شاهنشاه هخامنشی در کتیبه بیستون گوید «توای کسی که بعدها شاه خواهی شد مخصوصاً از دروغ بپرهیز اگر ترا نیز آرزوی آن است که مملکت من پایدار بماند هر که دروغ گفت او را بسزای سخت برسان» در چند سطر بعد گوید «بیاری اهورا مزدا بسا کارهای دیگر نیز بتوسط من صورت گرفت که همه آنها در این کتیبه نوشته نشد باین ملاحظه که بعدها هر که این را بخواند اعمال من بنظرش گراف نیاید و همه آنها را باور کند و دروغ تصور نه نماید اینك آنچه بتوسط من انجام گرفت باور کن اهورا مزدا و سایر بغان مرا یاری نمودند زیرا که نه من و نه خاندان من کینور و ستمگر

و دروغگو هستیم، در جای دیگر گوید «ای کسی که بعد شاء خواهی شد با آن کسی که دروغگو و ستمکار است دوستی موزز او را بسزای سخت برسان» باز همین شاهنشاه در فارس (نخت جشید) گوید «دار یوش پادشاه گوید اهورا مزدا و سایر یغان باید مرا یاری کنند این مملکت را باید اهورا مزدا از لشکر دشمن و قحطی و دروغ حفظ نماید» مکرراً گوید «این کشور گرفتار سپاه دشمن و قحطی و دروغ مباد»^۱ غرض از ذکر این چند فقره این است که چگونه نصایح اوستا در ایرانیان قدیم اثر کرده راستی دوست و از دروغ متنفر بوده اند^۲ این چند فقره اخیر از کتیبه تخت جشید در کمال وضوح ترجمه ایست از آیات اوستائی بزبان فرس هخامنشی

شقی ترین در میان مردمان کسی است که بصف زشت درکونت و دهی و سپهر
یعنی دروغگو متصف باشد بخصوصه حیرت انگیز است که در چنین عهد کهنی نیاکان
مانا باین اندازه بحسن راستی و قبح دروغ بی برده اند مهر فرشته فروغ
و موکل بر عهد و پیمان است با هزار گوش و هزار چشم و ده هزار دیده بان که
شبانروز بیخواب در بالای برج بسیار بلندی بپا ایستاده نگران است که هر که دروغ
گوید و عهد بشکند بسزا رساند در گردونه این فرشته دلیر که دستش بشرق و
غرب عالم میرسد هزار تیر و کمان و هزار نیزه و هزار شمشیر و هزار گرز
موجود است تمام این اسلحه بر ضد کسی بکار میرود که دروغ میگوید و پیمان
خویش نمی پاید مهر دروغگو را بداغ فرزندانش نشاند خانه اش را ویران
سازد خیر و برکت از کشت و گله اش برگیرد در میدان جنگ مغلوبش کند
از خوشی زندگانی محرومش سازد و از پاداش روز واپسین بی بهره اش نماید
بهترین پاداش و سخترین سزا در مهریشت از برای راستگو و دروغگو معین
شده است تا باندازه که از برای مردمان عهد کهن تصوّر از خوبی و بدی ممکن

۱ رجوع کنید به Die Keilschriften der Achämeniden von Weissbach, Leipzig 1911

۲ رجوع کنید بخرمشاه تألیف نگارنده بمبئی ۱۳۰۵ شمسی ص ۶۱-۷۳

بوده و تاباندازه که در آن زمان توانسته اند خیالات را بزبان و بیان آورند در مهریشت راستی را ستوده و دروغ را نکوهیده اند بطوری که بی اختیار سر تعظیم و تکریم ما در مقابل اخلاق پاک نیاگان ما در وقت خواندن این یشت فرودی آید

دگر در میان اوصاف پسندیده و اخلاق حمیده چیزی که دقت
 دلیری و عدل و
 سخاوت و علم و
 خوش بینی
 آدمی را جلب میکند آن صفت دلیری است سراسر یشتها پر
 است از پهلوانی و مردانگی و رزمآزمائی و اسب دوانی و
 تیر اندازی تمام فرشتگان از سرتاپای غرق اسلحه سیمین و زرین اند در همه جای
 یشتها از این فرشتگان نیرومند فتح و پیروزی و قوت دل و اسب تندرو و
 پایداری تمنا میشود در دینی که دنیا میدان کارزار خوبی و بدی خوانده شده
 و در دینی که از انسان خواسته شده که مردانه برضد جنود اهریمن بکوشد
 لابد باید بر شادت و جوانمردی هم توصیه شده باشد همانطوری که آئین مزدیسنا
 در پارینه ایرانیان را براستگویی مشهور ساخت همانطور هم بازوی نیرومند
 آنان را بشرق و غرب عالم مسلط کرد و همراه آنان را در میدانهای جنگ
 مظفر و منصور نمود اگر خواسته باشیم که اخلاق مندرج در یشتها را یک
 یک شرح دهیم سخن بدرازا خواهد کشید بناچار دامنه سخن کوتاه گرفته
 گوئیم که در هر یک از یشتها اخلاق مخصوصی غلبه دارد مثلاً در رشن یشت
 از عدل و انصاف سخن رفته است در فقرات آن یشت یک یک هفت کشور
 روی زمین از قلّه کوه هرا و کنار دریای فراخکرت گرفته تا با آسمان و کره ماه
 و خورشید و ستارگان و فضایی فروغ بی پایان (ایران) و عرش اعظم (کزمان)
 شمرده شده و در هرجائی که رشن یعنی عدالت باشد تمثالی داشتن آن
 گردیده است در فروردین یشت به بذل و بخشش توصیه شده است
 فروهرهای درگذشتگان که در آخر هر سال در هنگام جشن فروردین (نوروز)
 از آسمان برای دیدن و سرکشی باز ماندگان فرود می آیند بخصوصه
 امیدوارند که باز ماندگان آنان در راه خدا اتفاق کنند تا آنان خوشنود و

خرم با آسمان عروج نموده از درگاه اهورامزدا بقا و خوشی و وسعت رزق باز ماندگان را درخواست نمایند فرشته سخاوت موسوم است به رانا در فقره ۳ از هفتن یشت کوچک از او اسم برده شده است

در دین یشت از چیستایعنی علم و معرفت سخن رفته در فقره اول از یشت مذکور آمده است «درستترین علم مزدا آفریده مقدس را ما میستائیم که راه راست را نموده بسر منزل مقصود میرساند» در فقرات ۶ و ۷ آمده است «زر نشت علم را بواسطه پندار نیک و گهتار نیک و کردار نیک خویش بستود و از او ثبات قدمها و شنوائی گوشها و قوت بازوان و صحت بدن و قوه بینائی درخواست نمود»

در هفتن یشت (کوچک) فقرات ۱ و ۶ از خر نو کلامی که بمعنی خرد و دانش است سخن رفته و از دانش فطری و دانش اکتسائی یاد کرده گوید «دانش فطری مزدا آفریده را ما میستائیم دانش اکتسائی مزدا آفریده را ما میستائیم» (بفقره ۱۲۶ از مهر یشت و فقره ۱۶ از سروش یشت ها دخت نیز نگاه کنید) چنانکه ملاحظه میشود علم که اساس سعادت دنیوی و اخروی است در مزدیسنا فراموش نشده است در زامیاد یشت که از فروشکوه سلطنت ایران صحبت میدارد امید و خوش بینی که مشوق انسان است در کار و کوشش بخونی پیدا است بنا بر مندرجات یشت مذکور فرو جلال مختص بایران است و تا جهان پایدار است از آن سلب نخواهد شد و در آخر الزمان این فر بسوشیانس که موعود مزدیسناست تسلیم خواهد گردید

در سراسر اوستا و در جزو آن یشتها از کار و کوشش و آباد نمودن زمین و زراعت و پروراندن گله و رمه و نگهداری از چارپایان مفید توصیه شده است از پرتو همین اخلاق و قوه معنوی است که دوره عظمت و اقتدار و جلال ایران بیش از دوره اقتدار دو رقیبش یونان و روم طول کشیده است

در انجام مقال بخصوصه لازم میدانیم که بیک نکته بسیار مهمی متوجه شویم و بیک از اخلاق مندرج در اوستا بچیزی که وطن ما بغایت محتاج آن است و بدون آن هیچ وقت روی

نجات نخواهد دید منتقل گردیم و آن علاقه مخصوصی است «آنچه را که ما امروز وطنپرستی میگوئیم» که بیاکان ما بخاک خویش داشته اند برخلاف آنچه جسته جسته از این و آن شنیده میشود که ایرانیان قدیم علاقه بوطن خود نداشته اند و نمیدانیم که مأخذ این خیال بی اساس از کجاست از کتاب مقدس ایرانیان بخوبی برمی آید که ایرانیان فاقد این حس نبوده اند گذشته از آنکه مورخین قدیم هم ایرانیان را علاقمند بخاکشان ذکر کرده اند در کتابی که باسم قیصر موری کیوس Maurikios موسوم گردیده از مورخین بیزانس قرن ششم میلادی نقل شده است که (ایرانیان بوطنشان علاقمند هستند) و بعد شرحی در دلاوری و نظم و ترتیب آنان در جنگ نقل گردیده است و باید بنظر داشت که این اقرار از زبان دشمنان است با آنکه در طی مندرجات خود چندین ناسزا و دشنام برای ایرانیان پسندیده اند ولی اوصاف مشهوره آنان را نمی توانسته اند که منکر شوند^۱

گذشته از این آیا از کتیبه های شاهنشاهان هخامنشی این علاقه نسبت بایران مشحون نیست پس تمامی داریوش از درگاه اهورا مزدا که این (خاک دچار سپاه دشمن و قحطی و دروغ مباد) چه معنی دارد؟ آیا در عهد خود او که سلطنت مقتدری در روی زمین باقی نگذاشته بود احتمال میرفت که پای دشمن بخاک ایران رسد تا ما دعای مذکور را از برای بقای سلطنت خود او تصور کنیم نه از برای ایران الی الابد

در اوستا مکرراً بکلمه ائیریه سدهس برمیخوریم چنانکه در خرداد یشت فقره ۵ و آبان یشت فقرات ۴۹ و ۵۸ و ۶۹ و ۱۱۷ و تشریشت فقرات ۶ و ۳۶ و ۵۶ و ۵۸ و ۶۱ و مهریشت فقره ۴ و اشناث یشت فقره ۵ و زامیاد یشت فقرات ۵۶ و ۶۹ و وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۳۹ و غیره این کلمه صفت است یعنی آریائی (ایرانی) همچنین کلمه دیگر ائیرین سدهس که در اشناث یشت فقره ۱ و در دو سیروزه کوچک و بزرگ فقره ۹ و غیره آمده نیز

صفت است یعنی منسوب بآریا همین کلمه است که اکنون ایران گوئیم نگارنده در هر جائی از یشتها که باین کلمات برخوردیم آنها را بآریائی و آریا ترجمه کردم شاید صواب در این بود که بایرانی و ایران ترجمه کنم تا صراحتاً معلوم باشد که آنچه اندازه وطن مقدس ما در کتاب مقدس یاد شده است شکی در این نیست که ایرانیان خود را در قدیم آریائی می نامیده اند داریوش بزرگ در کتیبه فارس (نقش رستم) نیز خود را آریائی خوانده است از این قرار «من داریوش هستم پادشاه پادشاهان (شاهنشاه) پادشاه ممالک و اقوام بسیار پادشاه این زمین بزرگ و فراخ پسر گشتاسب هخامنشی از فارس هستم و پسر کسی که از فارس است آریائی و آریاژاد هستم» در فارس هخامنشی اریا ایریا. یعنی ایرانی است همچنین هرودت مینویسد (مادها را در قدیم آریائی میگفتند)^۱ مختصراً کلمه اثیریّه در اوستا و آریا در فارس و ایرانی در فارسی یکی است مطابق آنچه در فوق از کتیبه داریوش نقل کردیم در فقره ۵۶ از تشریفات آمده است «اگر تشتر را (فرشته باران را) معزز بدارند، ممالک آریائی (ایران) لشکر دشمن داخل نشود نه سیل نه زهره گردونهای لشکر دشمن و نه بیرقهای برافراشته دشمن» در خصوص کشور مرکزی که موسوم است خویرث و مسکن ایرانیان است رجوع کنید بصفحه ۴۳۳ با آنکه علاقمندی ایرانیان نسبت بخاک شان بخوبی از مندرجات اوستا بر میآید اما این علاقه مانع نشده است که ممالک دیگر هم بنیکی یاد شود در فقرات ۱۴۳ و ۱۴۴ از فرور دین یشت در ردیف فروهرهای ایرانیان بفروهرهای پاک مردان و زنان ممالک خارجه که از چهار مملکت آنها اسم برده شده و در جای خود شرح خواهیم داد درود فرستاده شده است

اینک باید دید که غایت آمال و آرزو و اتهای مقصود در مزدیسنا کدام است از پارسائی و پرهیزکاری و راستی و درستی و پاکی و کار و کوشش و دلیری و راد مردی و داد و دهش و دانش و خوش بینی و وطن پرستی و نوع دوستی و غیره نتیجه دیوی معلوم است که خوشی و آسایش و آرامش و کامرانی و شادمانی و ناز و نعمت و عزت و سرافرازی است پس از سر آمدن دوره زندگانی خرم و خوش غایت آمال هم از برای سرای دیگر موافق با مسلک تصوف ایران در قمره ۲ از یسنای ۴۰ (هفتن یشت بزرگ) این طور بیان شده است «توای اهورا مزدا از برای مادر این جهان و جهان معنوی این پاداش را مقرر داشتی تا بدان واسطه بمصاحبت تو نایل شویم با تو و باراستی جاودان بسر بریم»

بسربرد بدست هر يك از ما	ز نشت كلبید رستگاري
شایسته بارگاه مزدا	فرمود که مرد گردد از کار
در گیتی پر ز شور و غوغا	راهی نبود جز از (اشوئی)
هشدار هم از سراب و صحرا	زینهار میبوی راه دیگر
تا گردی ز آن سعید فردا	از بهر کمال نفس خود کوش
کوگشته مطیع امر والا	آری گردد مطاع آن کس
و از (وهمن) خیمه ساز بر پا	در دل علم (اشا) بر افراز
رو آر بدولت (خشترا)	ارکشور بی زوال خواهی
زنگ دل خود ز کینه بزدا	از (ارمتی) آن فرشته عشق
باشد رهبر بکار دنیا	ای خوش آن کس که عشق وی را
کردد همه را برادر آسا	گیرد دستی ز بینوایان
ماند پا دار (مزدیسنا)	تا نام ز راستی است یا یا

اشوئی پاکی تقدس اشا راستی = اردیبهشت
 وهمن منش پاک = بهمن ارمتی فرشته عشق و تواضع = سفند ارمد
 خشترا قدرت و سلطنت ایزدی = شهریور

ملحقات یشتها

در آغاز وانجام هر يك از یشتها نمازها و ادعیه مخصوصی تکرار میشود که در کلیّه آنها یکسان است مگر اینکه در هر يك از آنها اسم فرشته مخصوص همان یشت ذکر شده از یشتهای دیگر امتیاز مییابد

نمازهایی که در آغاز می آید بر حسب ترتیب از این قرار است

اول نمازی است بزبان یازند پنجم یزدان

پس از آن خشنوتره 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 که از گاتها یسنا ۵۰

فقره ۱۱ میباشد معنی آن چنین است از خوشنودی اهورا مزدا و شکست اهریمن آنچه را که موافقت با اراده اوست (خداست) بجای می آورند

پس از آن فرستویه 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 (فقط در هرمزد یشت

میآید) که از یسنا ۱۱ فقرات ۱۷-۱۸ برداشته شده است معنی آن چنین است من موظفم که در اندیشه و گفتار و کردار نیک پندار نیک گفتار نیک کردار باشم من مصممم که آنچه از پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک است بجای آورم و آنچه از پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت است دوری نمایم

ای امشاسپندان من ستایش و نیایش تقدیمتان میکنم آنها را در اندیشه و گفتار و کردار ثارنان میسازم آنها را بطیب خاطر تقدیم میکنم و نیز جان خود را^۱

پس از آن نماز معروف 'شم و هو' 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . . . سه بار تکرار

میشود که جای آن در یسنا ۲۷ فقره ۱۴ است و معنی آن را در فقره ۲۳ از هرمزد یشت ملاحظه خواهید کرد

پس از آن فره ورانه 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . . . که در اعتراف بدین

زرتشتی است جای آن در یسنا ۱۱ فقره ۱۶ میباشد معنی آن چنین است من مقررم که مزدا پرست و پیروز زرتشت دشمن دیوها و دوستار کیش اهورا هستم

در متمم این اعتراف، مناسبت وقت بفرشته یکی از اوقات پنجگانه روز و بیاران و همکارانش درود فرستاده میشود مثلاً اگر یشتی در هاونگاه سروده شود از فرشته موکل این وقت و یارانش اینطور یاد میشود: تعظیم و تکریم و خوشنودی و آفرین (باد) بهاونی مقدس و سرور تقدس تعظیم و تکریم و خوشنودی و آفرین (باد) به ساونگهی (ساونگهی) و ویسیه (ویسیه) مقدس^۱

همینطور است در سایر اوقات روز که رقتون و اُزیرن و ایوه نریترم و اُشهن باشد^۲ پس از آن از ایزد مخصوص همان یشت یاد میشود مثلاً در هر مزد یشت

۱ رجوع کنید بخورشید نیایش فقره ۱۰

۲ اوقات پنجگانه روز و فرشتگان موکل بر آنها

(۱) هاونی «ساونگ» هاونگاه از بر آمدن خورشید تا نیمروز و فرشته موکل بر این وقت نیز هاونی گفته میشود یکی از فرشتگان همکار و یاور او موسوم است به ساونگهی «ساونگهی» فرشته ایست که بافرودن چارایان بزرگ گاشته شده است و دیگری ویسیه «ویسیه» فرشته ایست که مستحفظ ده است

(۲) رینون «ساونگ» رقتونگاه از نیمروز تا عصر یکی از همکاران او موسوم است به فرادت فشو «ساونگ» فرشته ایست که بافرودن چارایان خرد گاشته شده است و دیگری زتوم «ساونگ» فرشته ایست که مستحفظ ناحیه است

(۳) اوزیه ایرین «ساونگ» اُزیرنگاه از رقتون تا سرشب یکی از همکاران او موسوم است به فرادت ویر «ساونگ» فرشته ایست که بافرودن انسان گاشته شده است و دیگری دخیوم «ساونگ» فرشته ایست که مستحفظ ایالت است

(۴) انبوی سرونرم «ساونگ» ایوه نریترمگاه از سرشب تا نیمشب یکی از همکاران او موسوم است به فرادت ویسیم هوجبائی «ساونگ» فرشته ایست موکل بر رستنیها و دیگری زرتوشترتم «ساونگ» فرشته ایست که مستحفظ مرکز حکومت یعنی رئیس روحانی (مستغان) است

(۵) اوشهین «ساونگ» اوشهنگاه از نیمشب تا بر آمدن خورشید یکی از همکاران او موسوم است به برجیه «ساونگ» (برنج) فرشته ایست موکل بر جویات و دیگری نمایه «ساونگ» فرشته مستحفظ خان و مان است در زمستان که روزها کوتاه است فقط چهار وقت محسوب میدارند رقتون ساقط میشود و هاونگاه از بر آمدن خورشید تا اُزیرنگاه امتداد مییابد (رجوع کنید به بند هشت فصل ۲۵ فقره ۹) در خصوص اوقات روز رجوع کنید به یسنا ۱ فقرات ۸-۳ از فقرات مذکور برمیآید که مهر ورام واردیبهشت و آذر و آیم نایات و آبان و آم و بهرام و ویرتات و سروش و رشن و اشتات نیز از یاران و همکاران پنج فرشته اوقات روز میباشند در خصوص فرشتگان مستحفظ خان و مان و ده و ناحیه و ایالت و زرتشتوم رجوع کنید به صفحه ۴۳۰ همین کتاب

این طور اهورا مزدا ی رایومند فرهمند را خوشنود ساخته اورا ستاش و یاش
میکنیم و خورسند مینمائیم و بر او آفرین میخوانیم

در انجام یشتها اول دعائی بزبان پازند (هرمزد خدای ...) می آید که آهسته
خوانده میشود پس از آن نماز معروف بتا اهو ... که دوبار
تکرار میگردد و جای آن در یسنا ۷۲ فقره ۳۱ است پس از آن یسنیمچه
... که در آن از ایزد مخصوص همان یشت بهمان ترتیبی که در آغاز
آن یشت ذکر شده یاد میگردد و سپس اشم و هو ... می آید در فقره ۳۳ از هرمزد
یشت معافی این سه دعا را ملاحظه خواهید کرد پس از آن اهمائی رئشچه
... که از یسنا ۶۸ فقره ۱۱ میباشد پس از آن هزنگرم
... پس از آن جسم آونکهه ... پس از آن باز
اشم و هو ... برای معافی این ادعیه رجوع کنید بقدره ۳۳ از هرمزد یشت

هرمزد

پیکرش مانند روشنی و روانش بسان راستی است^۱

خدای یگانه حضرت زرتشت در اوستا موسوم است به اهورمزد

در خطوط میخی پادشاهان هخامنشی اورمزده میباشد امروز در فارسی هرمزد بفتح میم و هرُمزد بضم میم و اورمزد و هورمزد گوئیم در فرهنگهای فارسی بعلاوه آنکه کلمه مذکور را بمعنی خدا ضبط کرده اند هرمزد و اشکال دیگر آن را نیز مرادف با کلمه برجیس و زاوش دانسته بمعنی ستاره مشتری گرفته اند

قدیمترین شعرای ایران هم آن را بمعنی مذکور استعمال کرده اند از آنجمله بوشکور گفته است فروتر ز کیوان ترا اورمزد برخشانی لاله اندر فرزد^۲

در ادبیات فارسی بستاره اسم هرمزد داده شده که نزد یونانیان با اسم زوس Zeus و بعدها نزد رُمها با اسم ژوپیتر Jupiter اسم بزرگترین پروردگار آنان هم بوده است^۳ وجه تسمیه ستاره مشتری را بهرمزد نمیدانیم چیست ابدأ مناسبتی در اوستا و آئین مزدیسنا بنظر نگارنده نرسید چه اهورامزداي ایرانیان مانند زوس یا ژوپیتر از پروردگاران طبیعت نیست در واقع بهیچ یک از پروردگاران اقوام قدیم شباهتی ندارد نه با خدايان سومر و آگاد و اشورو بابل و فنیسی و مصرونه با پروردگاران یونان و رُم حتی باهیچ یک

۱ پرفیوریوس Porphyrius در توصیف Oromazes اورمزیس (اهورامزدا) از زبان

مغهای ایران

۲ لغات اسدی فرزد گیاهی است که در تابستان و زمستان سبز است در عربی

نیل خوانند

۳ کلمه زاوش یا زواش که در همه فرهنگها ضبط است و شعرای قدیم بمعنی مشتری استعمال کرده اند بنظر میرسد که مانند کلمات درهم و دینار و الماس و دیهیم و غیره اصلاً یونانی و از زوس zeus مشتق باشد اورمزدی گفت

حسودانت را داده بهرام نحس ترا بهر کرده سعادت زواش

لغات اسدی

از خداوندان هندو مثل اندرا Indra و وارونا Varuna و غیره که روزی معبود و مسجود ایرانیان هم بوده اند مناسبتی ندارد اهورامزدا ی زرتشت در وحدت و قدرت و خلاقیّت فقط با یهو موسی قابل مقایسه است

شاید عظمت اهورا و مشتری را بتوان وجه مناسبت قرار داد چه مشتری از بزرگترین سیارات بشمار است یا آنکه تأثیر نفوذ یونانی را در آن مدخلیت داد کلمه هرمزد که امروز در نشر و نظم ما غالباً بمعنی خداست پس از گذراندن چندین هزار سال باین ترکیب در آمد نخست از دو کلمه اریائی بمعانی مختلف بتوسط پیغمبر زرتشت اسم خدای یگانه ایرانیان گردید پس از چندین قرن از زبان مخصوص گاتها و اوستا داخل زبان فرس یعنی زبان دوره هخامنشی شد پس از آن به پهلوی انتقال یافت و از آنجا بما فارسی زبانان رسید

از ترکیب خود کلمه قدمت و فرسودگی سفر چندین هزار ساله پیدا است قرن‌ها لازم بود که کلمه اوستائی ترکیب مخصوصی گرفته تا از پانصد و بیست سال پیش از مسیح به بعد همیشه بشکل معین اور مزدا و زینت ده کتیبه های پادشاهان هخامنشی شود چه در گاتها که قدیمترین قسمت اوستاست کلمه مذکور دارای ترکیب فرس نیست بسا اهورا و مزدا جدا از همدیگر استعمال شده است مثلاً در یسنا ۲۸ قطعه اول مزدا تنها برای خدا آمده است در قطعه هشتم همین یسنا اهور تنها استعمال شده است باز در همین یسنا در قطعه پنجم نخست اهور و پس از فاصله چندین کلمات دیگر مزدا آمده است در قطعه ششم برعکس اول مزدا و پس از فاصله چندین جمله اهور دیده میشود در قطعه دوم مزدا اهور استعمال گردیده است همین طور است در سراسر گاتها در هر جایی از گاتها که این دو کلمه با هم آمده است مزدا مقدم باهور است چنانکه در قطعه یازده یسنا ی ۲۸ پیغمبر گوید «تو ای مزدا اهورا مرا از خرد خویش تعلیم ده و از زبان خویش آگاه ساز که روز واپسین چگونه خواهد بود» برعکس گاتها در سایر جزوات اوستا همیشه این دو کلمه با هم آمده اهورا مقدم بمزداست مگر بطور استثنای بتقلید گاتها در فروردین یشت

فقره ۱۴۶ و زامیاد یشت فقره ۹۲ و فرکرد نوزدهم و نندیداد در فقره ۳۴ مزد اهورا آمده است همین طور است در کلیه خطوط میخی پادشاهان هخامنشی یعنی که همیشه اهورا مقدم به مزدا و پیوسته بآن است مگر بطور استثنا در کتیبه از خشیارشا در فارس اهورا جدا از مزدا دیده میشود^۱ اینک به بینیم معنی این دو کلمه که هریک جداگانه یا پیوسته بهمدیگر اسم مخصوص خدای زرتشت گردیده چیست اهورا در اوستا و اسورا در وید برهمنان هر دو از ریشه اسو که بمعنی مولا و سرور است میباشد در نزد هندوان اسورا غالباً از برای پروردگاران بزرگ استعمال شده است و بخصوصه در وید عنوان وارونا varuna میباشد این عنوان نیز در کتاب مقدس هندوان فقط چهار بار بانسان داده شده است^۲ در اوستا هم کلمه اهورا بمعنی بزرگ و سرور از برای فرشتگان مثل مهر و آبان نبات آمده است^۳ و نیز در گاتها و سایر جزوات اوستا بمعنی امیر و فرمانده و بزرگ از برای انسان استعمال گردیده است^۴

مزد در اوستا یسنا ۴۰ (هفت ها) فقره اول بمعنی حافظه میباشد در خود گاتها یسنا ۴۵ فقره اول مزد بمعنی بحافظه سپردن و بیاد داشتن است این کلمه در سانسکریت مدس Mēdhas که بمعنی دانش و هوش است میباشد بنابر این وقتی که مزدا برای خدا استعمال شده از آن معنی هوشیار و دانا و آگاه اراده کرده اند^۵ از آنچه گذشت اهورا مزدا بمعنی سرور دانا

Aurahia. Mazdāha

۱

Xerx. Pers. C § 3

Die keilinschriften der Achämeniden Von weissbach

۲ رجوع شود به pyāus Asura Ahura, Mazdā und die Asuras S. 84-87 Von Bradke

و به Erānische Alterthumskunde Von Fr. Spiegel Bd. II S. 21-28

۳ رجوع کنید به مهر یشت فقره ۲۵ و فقره ۶۹ و یسنا دوم فقره ۵

۴ رجوع کنید به یسنا ۵۲ قطعه ۹ و بهرام یشت فقره ۳۷ و آبان یشت فقره ۱۰ و

تیر یشت فقره ۳۶ و فروردین یشت فقره ۶۳

۵ رجوع شود به کلمه مزدا Mazdāh در

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

و به Die Iranische Religion von Jackson S. 632-33 (Grundr. der iran. Philologie)

Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 26.

و به

میباشد اهورامزدا بواسطه زرتشت اسم خدای یگانه ایرانیان گردید بگروه پروردگاران آریائی که هنوز در هندوستان مقام الوهیت آنان محفوظ است داغ باطله زده و دیورا که بمعنی خداست غول و گمراه کننده خوانند از آن روز به بعد در ایران زمین خدا پرست موسوم است به مزدیسنا^۱ مشرک و پیرو دین باطل دیویسنا خوانده شد

بعثت زرتشت از طرف اهورامزدای آفریننده زمین و آسمان کسیکه همیشه بوده و خواهد بود کسیکه از همه چیز آگاه و همه را بیناست بزرگترین وقایع تاریخی جنس بشر است چه تا آنروز از برای اقوام آریائی تصور این مسئله دشوار بود که یک خدا به تنهایی بتواند این همه کارهای مهم بسازد آسمان باین بزرگی و زمین باین بهی و کوههای بلند و سراسر دریاها و فراخ و همه جانوران و جنس بشرو گیاهها را کار دست یک استاد بداند اقوام آریائی از آنچه بهره و سودی داشتند مثل آب و آتش یا آنچه بنظرشان باشکوه و زیبا بود مثل خورشید و ماه جمله را خدائی دانسته از بی شکرانه بخشایش و نعمتیکه از این قوای طبیعت بآنان میرسید سجده میکردند هم چنین از قوای دیگر طبیعت که از آنها در بیم و هراس بودند و بسا از آنها آسیب و گزند میدیدند مثل رعد و برق و غیره هر یک را جداگانه پروردگار غضب آلودی تصور نموده از برای فرونشاندن قهر و خشم آنان تضرع و زاری مینمودند فدیة و قربانی میآوردند زرتشت بقوم خود گفت آنچه در بالا و پائین است جمله را یک آفریننده و سازنده است جز از او کسی شایسته ستایش نیست و آنچه مایه رنج و آسیب تست با آن بستیز جنس زشت و ستمکار از فدیة و تضرع تو خوب نگردد نسبت به نیک بختی آ و نسبت به بدکینه و رز چنان کن که بدی از جهان بر خاسته نابود گردد و سراسر جهان را خونی فرا گیرد تو باید آن کسی را باستایش پارسای خود بستائی که همیشه مزدا اهورا نام دارد^۱ کسیکه بضد دروغ پرست با زبان و فکر و دست ستیزگی کند خوشنودی مزدا اهورا را بجای آورد^۲ البته این گونه

مواعظ در آن روز بکلی نو و مایه تعجب شنوندگان بوده است خود زرتشت نیز میگوید که ستایش و نیایشش نواست و پیش از او کسی نسروده است^۱ بی شک در چنین روزی باواز بلند بمردم خطاب کردن «ای کسانی که از نزدیک و دور برای آگاه شدن آمده اید اینک بخاطر تان بسپرید که مزدا در تجلی است نکند دروغ پرستان شمارا فریفته زندگانی دیگر سراي را تباہ کنند»^۲ بسیار خطر ناک و سبب انقلاب عظیم بوده است چنانکه از تعاقب مردم مجبور بفرار گردیدمو خود گوید «ای مزدا بکدام خاک فرار کنم بکجا رفته پناه جویم . . . ای اهورا تو مرا مانند دوستی در پناه خود بگیر»^۳ بقول مستشرق دانشمند مرحوم آلمانی پروفیسور بار تولومه پیغمبر ایران برای آنکه جان از خطر بدر برد باچند تن از یارانش از بیراه و بیابان راه سیستان پیش گرفت تا آنکه دور از دیار خویش در مشرق ایران بقول سنت در هنگام هجوم ارجاسب دیویسنا که داستان آن مفصلاً در کتب بهلوی و شاهنامه مندرج است شهید مواعظ توحید خویش گردید و در راه خدای یگانه اهورامزدا جان فدا نمود در مدت عمرش دچار ستیزه و دشمنی امرا و پادشاهان دیویسنا بود و غالباً در گاتها از آنها شکایت میکند^۴ البته جان فشانی زرتشت بیهوده نبود از اثرات مواعظ او قسمت بزرگی از دنیای متمدن قدیم ره وحدت پرستی پیش گرفت و از پرستش خدای با آن همه عظمت و جبروت که در جهان زیرین و زیرین فرماندهی جز از او نیست و آنچه هست در دست قدرت اوست و مقامش در فضای بی پایان نور است و آنچه در جهان بدیدگان مسرت بخشد چه از فروغ خورشید و سپیده دم صبح درخشان جمله از بی تعظیم و تسبیح اوست^۵ در ایرانیان علو همتی تولید کرد و نفخه از رشادت و دلیری بآنان دمید که در سایه آن بانتها درجه اقتدار رسیدند پادشاهان هخامنشی که خود را در روی زمین مظهر تسلط و قدرت

۲ یسنا ۴۵ قطعه ۱

۱ یسنا ۲۸ قطعه ۳

۳ یسنا ۴۶ قطعه ۱ و ۲

۴ یسنا ۳۲ قطعه ۹ و یسنا ۴۶ قطعه ۱۱ و یسنا ۴۹ قطعه ۱

۵ یسنا ۵۰ قطعه ۱۰

اهورامزدا خوانده دارای فرو شکوه ایزدی میدانستند نمیخواستند که در روی زمین مانند اهورا در عالم مینوی بادیگری در سلطنت شریک باشند آنچه در عظمت اهورامزدا در گاتهای زرتشت میخوانیم تقریباً همان آهنگ را از کتیبه های داریوش بزرگ میشنویم فقط دار یوش از طرف اهورا برای شهر یاری جهان گماشته شد و زرتشت در گاتها برای رهنمائی جهان برانگیخته گردید داریوش گوید «بع بزرگ است اهورامزدا کسیکه این زمین بیا فرید کسیکه آن آسمان بیا فرید کسیکه انسان بیا فرید کسیکه از برای انسان بخشایش و نعمت بیا فرید کسیکه داریوش را پادشاه نمود پادشاه (اقوام) بیشمار فرمانده ممالک بسیار»^۱ نیز ممد مسئله فوق خبری است که هرودت از خشیارشا پسر داریوش بزرگ نقل میکند پس از آنکه خشیارشا غوغای مصر را فرو نشاند قصد آتن نمود سران و بزرگان و امرای ایران را از برای مشورت به حضور خواند

در طی خطابه مفصل شاهنشاه گوید «پس از فتح آتن و مطیع ساختن ممالک همسایه آن ایران را جز از آسمان حدود و ثغور دیگری نخواهد بود خورشید بجائی نخواهد تابید که بیرون از حدود خاک ما باشد من سراسر اروپا را خواهم در نور دید همه روی زمین را یک کشور خواهم ساخت»^۲ کوس عظمت خدای ایرانیان همه جا دمیده افلاطون فیلسوف معروف (۴۲۹-۳۴۷ پیش از مسیح) اول یونانی است که از اهورامزدا و فرستاده اش زرتشت اسم میبرد ولی غالب مورخین یونانی معاصرین پادشاهان هخامنش در طی اخبار راجع بایران باهورامزدا نیز اسم خدای بزرگ خود داده زوس گفتند پس از استیلای اسکندر و بعدها بواسطه وسعت خاک رُم و همسایه شدن با ایران مراوده میان ایران و اروپا زیاد تر گردید و غالباً مورخین خدای ایرانیان را با اسم مخصوصش نامیده اورمزس Oromazes یا هورمزس Horomazes نوشته اند فیلسوف یونانی پرفیریوس Porphyrius که در

Die Keilinschrift der Achämeniden Von Weissbach NRa § 1. ۱

Herodote VI 18 ۲

سال ۳۰۴ میلادی در گذشته است فیلسوف دیگریونانی فیثاغورس معروف را که در نیمه قرن ششم پیش از مسیح میزیسته است از شاگردان زرتشت شمرده.

در شرح احوالش مینویسد فیثاغورس بخصوصه در راست بودن توصیه مینمود و در سر آن پا فشاری میکرد بعقیده او فقط بواسطه راستی است که انسان شبیه بخداوند شود زیرا خداوند را چنانکه او از مغها تعلیم یافته است همان خداوندیکه آنان اورمزش مینامند جسمی است مثل نور و روحی است مثل راستی آنچه پرفیریوس از زبان مغهای ایران در وصف هرمزد مینویسد بکلی مطابق آئین زرتشتی است گذشته از آنکه همه مورخین قدیم صفت راستی ایرانیان و مغها را ستوده اند خود اوستا بخوبی گواه صدق قول فیلسوف یونانی است در فقره ۸۱ فروردین یشت آمده است «(اهورامزدا نیکه) فروغ سفید و درخشان و روح کلام مقدس است و اشکالیکه پذیرد زیباترین اشکال امشاسپندان است» پلوتارخس Plutarkhos که در سال ۴۶ میلادی تولد یافته و در سال ۱۲۵ در گذشته است مفصلاً از اهورامزدا صحبت میدارد بی شک مطالب عمده اش از کتاب مفقود شده تئوپومپوس Theopompus مورخ قرن چهارم پیش از مسیح استخراج شده است از جمله مینویسد زرتشت تعلیم داده است که در عالم کون و وجود هرمزش اشبه است به نور و ارمانیوس Areimanius (اهریمن) اشبه است بظلمت و جهل و نیز مؤرخ مذکور مینویسد که بقول ایرانیان هرمزش از نور تولد یافت اوزبیوس Eusebius نقل از فیلسوس بیلیوس Philos Byblius (۸۰-۱۳۰ میلادی) از زبان زرتشت میگوید: «خداوند را سری است مانند سر شاهین اوست نخستین و فنا ناپذیر و جاودانی نه از کسی تولد یافت و نه چیزی است قابل تقسیم بی مانند و بی نظیر است آفریننده کلیه چیزهای نیک است خود بهترین نیکی است فریفته نشود و خردمندترین خردمندان است اوست پدر نظم و آئین و عدالت کسی است که از خود تعلیم یافت ساده و رسا و داناست یگانه موجود قانون مقدس طبیعت است» هر چند که مادر اوستا بجائی بر نمیخوریم که اهورامزدا بهقاب تشبیه شده باشد نظر بسایر او صافیکه فیلسوس از اهورامزدا میشارد از

سرعقاب یک معنی مجازی بسیار عالی اراده کرده است لابد مرغیکه نقل میکند همان است که در اوستا سن Saena آمده است و در تفسیر پهلوی اوستا سیمرغ گردید عجالتاً همین اشاره اکتفاء نموده تادر بهرام یشت مفصل تر از آن صحبت بداریم شاید در تشبیه مذکور هوش عقاب یا اقتدار آن اراده شده باشد نزد بسا از اقوام قدیم هند و ژرمن عقاب نشانه اقتدار بوده است از جمله علم ایران قدیم نقش عقاب داشته است و رُمها نیز دارای همین لوا بوده اند حالیه علامت المان عقاب است چنانکه روسیه پیش از انقلاب بولشویکی دارای آن بوده است در کتب مذهبی برهمنان بسا از پروردگاران مثل اندر Indra و آگنی Agni بعقاب تشبیه شده اند سوم (هوم) نیز در ریگ وید بهمین مرغ تشبیه گردیده است^۱ کریزسموس Chrysosmus (۳۴۷-۴۰۷ میلادی) مینویسد مغها در ستایش خدای خویش چنین میسرایند « رسا و نخستین گرداننده گردونه کمال (چرخ جهان) آگاسیاس Agathias (۵۳۶-۵۸۲ میلادی) میگوید ایرانیان بدو اصول اعتقاد دارند یکی از آن خوبی است و دیگری از آن بدی در میان موجودات آنچه نیک است از اصل نیک برخاست و این خدای خالق نیکی را اورمیس داتس Ormisdates (هرمزد) مینامند

کلیه از برای یونانیان فهمیدن خصایص اهورا مزدا آنطوریکه در آئین مزدیسنا است دشوار بوده است بکنه معانی آنچه ایرانیان از خدای قادر و یگانه و غیر مرئی خود ذکر میکرده اند نمیرسیده اند چه خدای بزرگ آنان زوس بکلی از معنویات بری تمام بزرگوار و جلال و جبروتش ظاهر و جسمانی بوده است^۲ از جمله دلایلی که مستشرقین برای قدمت زمان زرتشت ذکر کرده اند یکی همین اسم خدای پیغمبر ایران میباشد که از زمان بسیار قدیم برای تیمن و تبرک جزء اسمی اشخاص گردیده چنانکه امروز هرمز از اسمی

Atharvaveda VII 7

1

۲ رجوع شود به Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz S. 8.

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 261.

و به

Die Religion u. Sitte der Perser nach griech. u. rom. Quellen von Rapp. و به S. 47-53.

اشخاص هم هست

در یک کتیبه اشور که از قرن هشتم پیش از مسیح میباشد از یک ماد مزدک نام اسم برده شده است و اسم مزدک معروف نیز که در عهد ساسانیان ادعای پیغمبری نموده و در سال ۵۲۸ یا ۵۲۲ میلادی فرمان قباد کشته شده است از همین مزدا میباشد

در فروردین یشت بفروهر اوساذن Usadhan پسر مزدیسنا نامی یعنی پرسنده مزداد رود فرستاده میشود^۱ بخصوصه در عهد ساسانیان اسم هر مزد بسیار معمول بوده است چهارتن از پادشاهان سلسله ساسانی باین اسم نامزد بوده اند نخستین آنان پسر شاپور اول^۲ یکی از شهرهای معروف ایران قدیم در ایالت خوزستان موسوم بوده است به رام هر مز بنا شده هر مزد اول بقول حمزه اصفهانی شهر مذکور از ناهای اردشیر پایکان است و اصلاً رام اردشیر هر مزد بوده است در زمان یاقوت حموی شهر مذکور را مز خوانده میشده است امروز محل مذکور رومز گفته میشود^۳ آری هر گوشه از ایران گویای داستان و گواه قر و شکوه و بزرگی دیرین است در ایراف قدیم و حالا هم نزد زرتشتیان هر یک از سی روز ماه با اسم یکی از فرشتگان و ایزدان است به نخستین روز اسم خداوند داده موسوم است به هر مزد پیش از ظهور حضرت زرتشت اسم معمولی خدای ایرانیان بن بوده است در کتیبه سارگون پادشاه اشور که از سال ۷۲۱ تا ۷۰۵ پیش از مسیح سلطنت داشته با اسم یک ایرانی نامزد به بک دانی بر میخوریم که در جنگی اسیر گشته فرمان سارگون پوست از بدنش کشیدند بک دانی درست بمعنی بغداد است که هنوز در کنار دجله یاد آور خدای قدیم ایرانیان است کوه بیستون که امروز در سینه اش بزرگترین کتیبه های دنیا نقش و حافظ اعتبار نامه عهد درخشان هخامنشیان است اصلاً بغستان بوده است اسم هفتمین ماه فرس که در همین بغستان یا بیستون محفوظ مانده است باگ ایادیش بوده است که بمعنی

۱ فروردین یشت قمره ۱۲۱

۲ ورا پادشا نام کرد اورمزد که سروی بداند در میان فرزد فر دوسی

۳ رجوع شود به معجم البلدان یاقوت و به Erānzahr von Marquart S. 145.

برستش بغ است در دهم ماه باک ایادیش مطابق ۲۹ ماه سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح داریوش بزرگ به گماتای مغ دست یافته وی را با بزرگترین یارانش بکشت تاج و تخت هخامنشیان را از غضب بیرون آورد^۱ بقول هرودت این روز را عید می گرفتند باسم جشن مغ کشان^۲

لابد بغ اسم مطلق همه پروردگاران بوده است در کلیه کتیبه هخامنشیان اهورامزدا بغ بزرگ خوانده میشود در خود اوستا فقط چند باری بغ بمعنی خدا و ایزد آمده است غالباً بمعنی اصلی خود که بخت و بهره و برخ باشد استعمال گردیده است اسمیکه امروز معمولاً بآفریدگار میدهیم خدا یا خداوند میباشد که بعینه مثل اهورا هم اسم باری تعالی است و هم بمعنی امیر و مولا و بزرگ و صاحب میباشد خانه خدا و یا کد خدا و خدایگان غالباً در نظم و نثر فارسی برای امیر و پادشاه و سرور و صاحب آمده است^۳ خدای در پهلوی ختای میباشد از کلمه ختاد مشتق شده است یعنی از خود آفریده از خود برخاسته^۴ گفتیم که اولین روز ماه موسوم است به هرمزد همچنین روز هشتم و یازدهم و بیست و سوم هرماه نیز بشکل دیگری دارای اسم هرمزد است روزهای مذکور موسوم است به دین یا دی که بمعنی آفریدگار است و از کلمه اوستائی دذوه dadhvah مشتق است اشتباه نشود با دین که اسم روز بیست و چهارم ماه است و از کلمه اوستائی دئنا daena که بمعنی کیش و آئین است آمده است در دین یشت از آن صحبت خواهیم داشت برای آنکه سه روز مذکور بهمدیگر مشته نشود هریک را به روز بعدش نسبت داده گفتند دین بآذر دین بمهر دین بدین یا دی بآذر و غیره از کلمه سپنتامینو

۱ رجوع شود به Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach S. 19

۲ Herodote III 79

۳ زن کازراز چیز شد رهنمای چنین گفت یکروز با کد خدای فردوسی

۴ رجوع شود به کلمه Xādhāta در

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

Grundriss der Neupersischen Etymologie von Paul Horn و به

Persische Studien von Hübschmann و به

Études Iraniennes par Darmesteter 1 p. 7 و به

که بمعنی خرد مقدس است و از آن قوه عامله اهورامزدا اراده شده است در مقاله بعد در جزو امشاسپندان صحبت خواهیم داشت و نیز در طی مقاله امشاسپندان معانی کلمات وهمن و اردی بهشت و شهر یور و سفندارمذو خورداد و مرداد که گاهی از فرشتگانند و گاهی از صفات خاصه اهورامزدا حل خواهد شد عجله بدو صفت دیگر اهورامزدا که غالباً در اوستا بآنها بر میخوریم اشاره کرده میگذریم اولی آنها کلمه خورنه و نت *X^varenah'vant* میباشد که در ادبیات زرتشتیان خره مند شد و در فرهنگهای فارسی فرمند ضبط است و شعراء قدیم استعمال کرده اند معنی آن دارنده فرو شکوه میباشد در مقاله زامیادیشث مفصلاً از فر یا خره صحبت خواهد شد دوم کلمه رثونت (*rævant*) است که در تفسیر پهلوی رایومند شد و بهمین ترکیب در ادبیات زرتشتیان محفوظ ماند معنی آن دارنده جلال و شکوه و فروغ میباشد ریوند اسم محل قدیم نیشاپور (ابر شهر) که بواسطه آتشکده معروف آذر برزین مهر زیارتگاه مشهور ایران قدیم بوده است از همین کلمه اوستائی رثونت است^۱

همانطوریکه در عهد پیشین از کلمه بگ بغداد ساخته شده است و امروز از کلمه خدا خداداد درست کردیم در اوستا نیز اهوراداد و مزداداد بمعنی آفریده اهورا و ساخته مزدا آمده است اولی کم و دومی بسیار استعمال گردیده است ۲ کلمه ایزد که در فارسی بمعنی خدا هم میباشد بمعنی شایسته ستایش است در اوستا برای اهورامزدا استعمال شده است ولی غالباً یزت اسم گروهی از فرشتگان است که اهورامزدا در سر آنها جای دارد اینک چند کلمه از نقوش و آثاریکه در ایران از روزگاران قدیم بجا مانده و باشکال اهورامزدا معروف است صحبت میداریم

نخست در کوه بیستون در بالای کتیبه داریوش نقش برجسته ای بشکل آدمی تاج بر سر با شپیر بزرگ دیده میشود همین شکل در نقش رستم هم موجود

۱ رجوع شود به معجم البلدان یا قوت و به کتابها ترجمه نگارنده مقاله زرتشت صفحه ۲۴

۲ تلفظ درست این دو کلمه *Ahuradhāta* و *Mazdadhāta* میباشد

است جمعی از مستشرقین گمان کرده اند که آن اهورامزدا باشد گرچه هیچ جای تعجب هم نیست که ایرانیان در مراوده با بابلیها بزیر نفوذ آنان رفته از برای اهورامزدای غیرمرئی و معنوی خویش بتقلید پروردگاران بابل شکلی درست کرده باشند چه در نقش مذکور اثر صنعت بابل دیده میشود و شباهت آن با نقوش پروردگاران بابل آشکار است ولی هرودت مورخ معتبر یونانی که از حیث زمان بسیار متأخرتر از داریوش بانی نقش مذکور است صراحةً مینویسد «در نزد ایرانیان معمول نیست که مجسمه و معبد و محراب برپا کنند و بنظر آنان کسانی که آنها را میسازند بعمل خطا و ناصوابی مرتکب میشوند بعقیده من از این جهت که ایرانیان مثل یونانیها اعتقاد ندارند از آنکه پروردگاران شان بشکل انسان باشند»^۱

گروه دیگری از مستشرقین میگویند که نقش مذکور فروهر اهورا مزداست و امروز زرتشتیان پیروان اهورامزدا نیز همین عقیده هستند شاید از حقیقت هم دور نباشند چنانکه در فروردین یشت و در مقاله متعلق بآن خواهیم دید که همیشه در هر جا و هر حال از فروهر پاکان و نیکان یاری طلب میشود بخصوصه پادشاهان در میدانهای جنگ فتح و پیروزی خود را از پرتو یاری فروهرها میدانسته اند در صورتیکه اوستا از برای خود اهورامزدا فروهری قائل باشد ابدأ بعید بنظر نمیرسد که پادشاهان در نقش مذکور برای برتری و پیروزی خویش از نخستین و بزرگ ترین و بهترین و خوبترین و استوارترین و داناترین و زیباترین و دادگرتین و برترین فروهر اهورامزدا یاری خواسته باشند^۲ و نیز ممکن است که شکل مذکور فروهر خود پادشاه باشد چه در خرابه دشت مرغاب در آنجائیکه روزی قصر سرسلسله شاهنشاهان هخامنشی کورش بزرگ برپا بوده است در بهلوی قبرش معروف بقبر مادر سلیمان در روی پاره سنگی شکل مرد بلند بالائی دیده میشود که از دو طرف شهرهای بسیار بزرگ کشوده تاجی مثل تاج فرعونهای مصر بر سر گذاشته دستها را بسوی آسمان بلند کرده

Horodote I. 181 ۱

۲ فروردین شست قمره ۸۰

است در بالای آن بخط میخی نوشته است منم پادشاه کورش هخامنشی اما نقوشیکه از پادشاهان ساسانی در نقش رستم و نقش رجب و غار شاپور از اردشیر اول و شاپور اول و بهرام اول مانده است سواری نگین اقتدار بشاه سوار طرف مقابلش میدهد بی شک اهورامزدا از آن اراده شده است چه در نقش مذکور (در نقش رستم) در روی شانه اسب سوار مقابل اردشیر بخط بهلوی نوشته شده است این مجسمه خداوند اهورامزداست هیچ جای تردید نیست از آنکه این نقوش از تأثیر نفوذ یونانیها و رُمها باشد چه آنطوریکه اهورامزدا در اوستا توصیف شده است صورت خارجی و جسمانی نپذیرد پیش از آنکه بتجزیه هرمزدیش که مختص بخدای بزرگ است برسیم از بوی خوش مورد که در سنت گیاه مخصوص آفریدگار است نگذریم در کتاب بندهش آمده است که مورت یا سمن مخصوص باور مزداست^۱ در کتات مذکور نیز بهریک از فرشتگان و ایزدان کل یا گیاهی مخصوص است که هریک بجای خویش گفته شود

مورد که همیشه سبز و خرم است و آسیب خزان نه بیند مخصوص اهورامزداي جاودانی گردید^۲ همان اهورامزدايکه پیغمبرش در گاتها با و مناجات کرده گوید

ای مزدا همان که ترا با دیده دل نگریسته در قوه اندیشه خود دریافتم که توئی سرآغاز که توئی سرانجام که توئی پدر منش پاک که توئی آفریننده راستی که توئی داور دادگر^۳
اینک هرمزدیشت

این یشت که در سربست و یک یشت اوستا جای داده شده است در واقع فهرستی است از اسامی و فضایل اهورا

۱ بندهش فصل ۲۷ قمره ۲۴

۲ مورد بخصوص در میان اقوام آریائی مقدس است هنوز در آلمان در شب عروسی تاجی از شاخه های مورد ساخته بسر عروس میگذارند در خانه های زرتشتیان ایران غالباً درخت مورد دیده میشود

۳ یسنا ۳۱ قطعه ۸

از فقره ۱-۶ از اسامی اهورا مزدا که بطور عموم مقدس ترین کلام
رحمانی و مؤثرترین ادعیه است صحبت میشود

از فقره ۷-۸ اهورا بیست اسم خود را برای زرتشت می‌شمرد
در این جا متذکر میشویم که در فقره ۸ گوید دوازدهمین نام من اهورا است
و در آخر همین فقره گوید بیستمین نام مزد است

از فقره ۹-۱۱ اثر و خاصیت اسامی فوق بیان میشود
از فقره ۱۲-۱۵ دوباره اهورا مزدا سی و چهار اسم دیگرش را
برای پیغمبرش ذکر میکنند

از فقره ۱۶-۲۰ در تأثیر و قوت اسامی خداست

از فقره ۲۰-۲۲ دعا و ستایش است

فقره ۲۳ نهاز معروف یتا اهو وئیریو میباشد

از فقره ۲۴-۳۲ ظاهراً متعلق باین یشت نیست و در بسیاری از
نسخ خطی قدیم هم نوشته نشده است بنا بقولی متعلق به بهمن یشت است

فقره ۳۳ دعای معروف اشم و هو است که این یشت با آن

ختم میشود

هر مزد یشت

۱ زرتشت از اهورامزدا پرسید ای اهورامزدا (توای) مقدس ترین خرد آفریننده جهان مادی ای پاک در کلام مقدس (۶۸۶-۷۸۶) چه چیز قادر تر چه چیز پیروزمند تر چه چیز بلند رتبه تر چه چیز برای روز واپسین مؤثر تر است؟

۲ چه چیز پیروزمندترین چه چیز چاره بخش ترین چه چیز بنحوصت دیوها و مردم بهتر غلبه کند در سراسر جهان مادی چه چیز بیشتر در اندیشه (انسان) اثر نماید در سراسر جهان مادی چه چیز بهتر وجدان را پاک کند؟

۳ آنگاه اهورامزدا گفت ای سپنتمان زرتشت اسم ما و امشاسپندان در کلام مقدس قادر تر پیروزمند تر بلند رتبه تر برای روز واپسین مؤثر تر است؟

۴ این پیروزمندترین این چاره بخش‌ترین است این است آنچه بهتر بنحوصت دیوها و مردم غلبه کند این است آنچه در سراسر جهان مادی بیشتر در اندیشه اثر نماید این است آنچه در سراسر جهان مادی بهتر وجدان را پاک کند؟

۵ زرتشت گنت ای اهورا مزدا ی پاک مرا از آن اسم خود که
بزرگتر و بهتر و زیباتر و در روز واپسین مؤثر تر و فیروزمندتر و چاره
بخش تر و بهتر بخصوص دیوها و مردم غلبه کننده است آگاه ساز^{۵۵}

۶ تا آنکه من بهمه دیوها و مردم ظفریام تا آنکه من بهمه جادوان
و پریها چیر شوم تا آنکه کسی بمن غلبه نتواند نمود نه دیو نه انسان
نه جادو و نه پری^{۵۵}

۷ آنگاه اهورا مزدا گفت ای زرتشت پاک کسی که از او سؤال
کنند اسم من است^۱ دوم کسی که گله و رمه بخشیده است سوم کسی
که توانا است چهارم بهترین راسق پنجم (مظهر) گلیه نعم پاک آفریده
مزدا ششم منم خرد هفتم منم خرد مند هشتم منم دانائی نهم منم دانا^{۵۵}

۸ دهم منم تقدس یازدهم (منم) مقدس دوازدهم اهورا سیزدهم زورمند ترین
چهاردهم (منم) کسیکه دست خصومت با و نرسد پانزدهم مغلوب
نشدنی شانزدهم کسیکه پاداش (هریک را) در خاطر نگه دارد هفدهم
(کسیکه) همه را نگهبان است هیجدهم همه را در مان بخش است
نوزدهم منم آفریدگار بیستم منم آنکه موسوم است به مزدا^{۵۵}

۱ یعنی که اهورا مزدا سرچشمه علم و معرفت است همه چیز را از او بایده درخواست و سؤال نمود

۹ ای زرتشت تو باید شبانه روز مرا با نیاز برانده زور بستائی ۲
(این چنین) من اهورامزدا برای یاری و پناه بسوی تو آیم سروش
مقدس برای یاری و پناه بسوی تو آید آب ها و گیاه ها و فروهر پاکان
(نیز) برای یاری و پناه بسوی تو آیند ۵۵

۱۰ ای زرتشت اگر ترا خواهش غلبه نمودن است بخصوصت دیوها و
مردم و جادوان و پری ها به کاوی ها و کریان های ستمکار و
راهنان دو پا و گمراه کنندگان دو پا و گرگهای چهار پا ۵

۱۱ و به لشکر دشمن با سنگر فراخ با درفش بزرگ و درفش بالا
برافراشته و درفش گشوده و درفش خونین بدست گرفته پس در همه
روزها و شب ها این اسامی را آهسته زمزمه کن ۵۵

۱۲ منم پشتیبان و منم آفریننده و نگهبان منم شناسنده و مقدس ترین خرد
چاره بخش نام من است چاره بخش ترین نام من است پیشوانام من است
بهترین پیشوانام من است اهورا نام من است مزدا نام من است پاک
نام من است پاکترین نام من است فرهمند نام من است فرهمندترین نام من
است بسیار بینا نام من است بسیار بینا تر نام من است دورین نام من
است دور را بهتر بیننده نام من است

۲ زور در اوستا زور Zaothra عبارت است از نیاز مایع مثل آب و شیر و غیره
که در هنگام رسومات مذهبی بکار برده شود و بخصوصه آب آمیخته بشیر که در وقت یرشنه کردن
استعمال گردد بمنزله آب مقدس عیسویان eau béuite میباشد

۱۳ پاسبان نام من است پشت و پناه نام من است آفریدگار نام من است
نگهدار نام من است شناسنده نام من است بهترین شناسنده نام من است
پرورنده نام من است کلام پرورش نام من است جویای سلطنت نیکی
نام من است کسیکه بیشتر جویای سلطنت نیکی است نام من است شهریار
دادگر نام من است دادگرترین شهریار نام من است ۵۵

۱۴ (کسیکه) نفریبد نام من است (کسیکه) فریفته نشود نام من است
(کسیکه) به ستیزگی غلبه کند نام من است (کسیکه) بیک ضربت فتح
کند نام من است (کسیکه) همه شکست دهد نام من است آفریننده گل
نام من است بخشاینده تمام نعمت ها نام من است بخشنده بسیار خوشیها
نام من است بخشایشگر نام من است ۵۵

۱۵ (کسیکه) باراده خود نیکی کند نام من است (کسیکه) باراده خود
پاداش رساند نام من است سودمند نام من است نیرومند نام من است
نیرومندترین نام من است پاک نام من است بزرگ نام من است
برازنده سلطنت نام من است سلطنت براننده ترین نام من است دانا
نام من است دانا ترین نام من است (کسیکه) دور را نگران است نام
من است این چنین است نامهای (من) ۵۵

۱۶ و کسیکه از برای من در این جهان مادی ای زرتشت این اسامی را
آهسته زمزمه کنان و با آواز بلند در روز و شب بخواند ۵۵

۱۷ کسیکه (آنها را) در برخاستن یا در وقت خوابیدن در وقت خوابیدن یا در وقت برخاستن در وقت کشتی بستن یا کشتی باز کردن در وقت از جایی بجایی رفتن یا (در وقت) از ناحیه و مملکت بسوی مملکت دیگر سفر رفتن بخواند *

۱۸ بچنین کسی نه در این روز و نه در این شب کار د کارگر شود نه تبریزین نه تیرنه خنجر نه گرز که از طرف خشمی که باطنش پر از دروغ است بدو حواله شود سنگ های فلاخن بدو نرسد ☸

۱۹ و این بیست اسمی مانند جوشن پشت سرو زره پیش سینه بضد گروه غیر مرئی دروغ و نابکاران و رِنا^۱ و کیا ذه تبه کار^۲ و بضد اهریمن مفسد ناپاک بکار رود چنانکه کوئی هزار مرد از یک مرد تنها محافظت کند ☸

(۱) وَرِنا وَاَسَد (Varena) اسم مملکتی است مستشرقین را در سر تمیین محل آن اختلاف است بقول سنت آن مملکت پشخوارگر (Patařxvargar) است که عبارت باشد از دیلم یا گیلان حالیه بنابر این مملکت مذکور در ناحیه کوهستانی جنوب قفقاز و ناحیه جنوب غربی دریای خزر واقع است این مملکت همان است که در نخستین فرگرد وندیداد در فقره ۱۸ از آن یاد شده است چهارمین مملکت روی زمین شمرده گردیده و مسقط الرأس فریدون خوانده شده است رجوع شود به دارمستر Z. A. 2. 14 و به گیکر G. I. R. Ph. 2. 39.

(۲) کِیَاذَه وَاَسَد Kayadha اسم مجرم و گناهکاری است مثل دزد آدم کش و غیره امروز نمی توانیم معین کنیم که چه قسم گناهکار از کیاذه اراده شده

۲۰ کیست آن پیروزمندی که از روی دستور تو باید مردم را در پناه خود بگیرد بواسطه یک الهام بمن بگو کیست داور نجات دهنده این جهان که باین کار گماشته گردیده چنین داوریکه بنزد او اطاعت و منش پاک مقام گزیده داوریکه تو خود او را خواستاری ای مزدا ۱ ॥

۲۱ درود بفرّ کیانی ۲ درود بآریا ویج ۳ درود به سَوَکَ (Saoka) ۴ درود به آب دائی تیا (Däityā) ۵ درود به آب اردوی ناهید ۶ درود بهمه موجودات پاک یتاهو... مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور است کسیکه بر طبق قانون مقدس اعمال جهانی منش نیک را بسوی مزدا و شهر یاری را که بمنزله نگهبان بی چارگان قرار داده شد بسوی اهورا آورد اشم وهو... راستی بهترین نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است ۷ ॥

۲۲ ما میستائیم اهورا وئیر یارا ۸ اشا و هیشتا نیکوترین امشاسپند را می سنائیم ۹ توانائی و قوت و زور و پیروزی و فرّ و نیرو را میستائیم

(۱) این فقره بدون کم و زیاد از گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۱۶ برداشته شده است (۲) در خصوص فرکیانی رجوع کنید به زامیادشت و مقاله متعلق بآن (۳) آریا ویج مستشرقین را در سر تعیین این مملکت نیز اختلاف است بقول بند هش در فصل ۲۹ فقره ۱۲ مملکت مذکور در آذر پایگان واقع است دانشمند المانی مارکوارت آنرا خوارزم دانسته این مملکت همان است که در نخستین فرگرد وندیداد در فقره سوم از آن یاد شده است و نخستین کشور آفریده اهورا مزدا یاد گردیده است بنسبت آنکه در فقره مذکور از زمستان سخت این مملکت صحبت شده است مارکوارت آنرا خوارزم ذکر میکند چه خوارزم در ایران زمین سرد ترین مملکت است رجوع کنید به Erānfahr von Marquart p. 155

(۴) سَوَکَ (Saoka) دودشود فرشته ایست که بصحت و خوشی و ترقی و پرورش گماشته گردیده مظهر خوشی ایزدی است در تفسیر پہلوی سَوَکَ گردید (۵) دائی تیا اسم رودی است در آریا ویج برخی از مستشرقین آنرا رود آرس دانسته و برخی دیگر زرافشان (۶) رجوع کنید به یشت اردوی سور ناهید و مقاله متعلق بآن (آبان) (۷) رجوع کنید به مقاله ملحقات یشتها (۸) مقصود از اهورا وئیر یا همان نماز معروف یتا اهورا وئیر یو میاشد (۹) اشا و هیشتا یعنی امشاسپند اردی بهشت رجوع کنید به مقاله امشاسپند ان و به اردیشت

اهورامزداي را يومند (و) فرهمند را ميستائيم^۱ ینگه هانام . . .
 اهورامزدا درمیان موجودات از زنان و مردان ميشناسد آن کسی را
 که براي ستايش باو بتوسط اشا بهترين پاداش بخشیده خواهد شد
 اين چنين مردان و اين چنين زنان را ما ميستائيم^{۲۰}

۲۳ يتا اهو و ئيريو . . . مانند بهترين سرور (زرتشت) بهترين داور
 است کسیکه بر طبق قانون مقدس اعمال جهاني مژش نيک را بسوی مزدا
 و شهر ياري را که بمنزله نگهبان بی چارگان قرار داده شد بسوي
 اهورا آورد درود و ستايش و قوت و نیرو خواستارم از براي
 اهورامزداي را يومند و فرهمند اشم و هو . . . راستی بهترين
 نعمت و هم (مايه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار
 بهترين راستی است^{۲۰}

۲۴ ای زرتشت تو بايد همیشه کسی را که دوست است از دشمن بد خواه حفظ
 کني تو نبايد روا داري که دوست را بمعرض خطر اندازی مگذار که
 از صدمه برنج افتد مگذار آن مرد آئين شناسيکه از براي ما (و) امشاسپندان
 نياز بزرگ يا کوچکترين فديه ميآورد از مال خود محروم گردد^{۲۰}

۲۵ اين است و هو من آفريده من اي زرتشت اين است اردي بهشت آفريده^۲

(۱) در خصوص دو صفت را يومند و فرهمند رجوع کنيد به مقاله هرمزد صفحه ۴۳

من ای زرتشت این است شهر یور آفریده من ای زرتشت این است
سفندارمذ آفریده من ای زرتشت اینانند خرداد و مرداد هر دواز
آفریدگان من پاداش پاکانیکه بسرای دیگر در آیند از آنان مقرر گردد ۵۵

۲۶ ای زرتشت پاک بواسطه قوه روحیه و علم من^۱
زندگانی آینده چگونه خواهد بود و در انجام زندگانی چگونه باید باشد ۵۵^۲

۲۷ هزاردرمان ده هزار درمان سپندارمذ (برساد) ۳ وبا (یاری) سفندارمذ
خصومت دیورا از هم پائیده و پریشان کنید گوشهایش را بدرید دستهایش
را بهم به بندید اسلحه اش را در هم شکند او را به زنجیر در کنید بطوریکه
(هماره) در بند باشد ۵۵

۲۸ ای مزدا آیا پیرو دین پاک بدروغ پرست غلبه خواهد نمود^۴ پاکدین
بدروغ ظفر خواهد یافت دینداران راست به پیروان دروغ چیر
خواهند شد مای ستائیم قوه شنوائی اهورامزدا را که کلام مقدس

(۱) چند لغت در این فقره طوری خراب شده است که معنی از آنها مفهوم نمیکرد
(۲) این دو جمله از گاتها یسنا ۲۸ فقره ۱۱ و یسنا ۳۰ فقره ۴ اقتباس گردید (۳) این
دعا غالباً در اوستا تکرار شده است در فقره فوق هزار و ده هزار چاره و درمان و درود
از طرف سپندارمذ برای دینداران تمنا شده است ولی در جاهای دیگر بطور مطلق آمده
ست (۴) این جمله از گاتها یسنا ۴۸ فقره ۲ اقتباس گردید

را نیوشید مامی ستائیم قوّه حافظه اهورامزدا را که کلام مقدس را حفظ نمود مامی ستائیم زبان اهورامزدا را که کلام مقدس را بیان نمود آن کوه اوشیدم اوشیدرنه را شبانه روز بانیازبرازنده زور می ستائیم ۵۱

۲۹ زرتشت گفت باین وسیله شما را بزیر زمین برانم بواسطه دیدگان سفندارمذ را هنر بزمین افکنده شود ۵۰

۳۰ هزار درمان ده هزار درمان (برساد)

فروهر این مرد پاک را که موسوم است به اسم خوانونت ^۲ Asmō. X^vanvant می ستائیم پس از آن من می خواهم که مثل مرد معتقدی (فروهرهای) سایر پاکدینان را بستایم (فروهر) گئوکرنه Gaokerena توانا و مزدا آفریده را می ستائیم گئوکرنه Gaokerena ^۳ توانا و مزدا آفریده را می ستائیم ۵۰

۳۱ ما می ستائیم قوّه شنوائی اهورامزدا را که کلام مقدس را نیوشید، ما می ستائیم قوّه حافظه اهورامزدا را که کلام مقدس را حفظ نمود

(۱) اوشیدم 𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀 (Ufi. dam) اوشیدرنه 𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀 (Ufidarena) هر دو اسم یک کوه می باشد که در بالای آن زرتشت باهام غیبی رسید بقول بندش در سیستان واقع است در تفسیر پهلوی اوستا اوش داشتار Uōdastar گردید معنی لفظی آن هوش بخشنده است (۲) اسم خوانونت 𐬀𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀 Asmō X^vanvant اسم یکی از نخستین پیروان زرتشت است در فرودین یشت در جایی که بفروهر همه پاکان و دینداران و ناموران درود فرستاده میشود اسم خوانونت در سر آنها جای داده شد معنی لفظی آن فروغ آسمان میباشد (۳) اسم درختی است آنرا هم سفید تصور کرده اند در تفسیر پهلوی گوگرد شد بقول بندش بزرگ ایندرخت در میان اقبانوس فراح کرت روئیده است برای آنکه مورد صدمه اهریمنی واقع نشود ماهی کر Kara برای محافظت آن کهاشته شده است

ما می ستائیم زبان اهورامزدا را که کلام مقدس را بیان نمود آن
کوه اوشیدم اوشیدرنه را شبانه روز با نیاز برانزده زور میستائیم
اشم وهو راستی بهترین نعمت وهم (مایه) سعادت است سعادت از
آن کسی است که خواستار بهترین راستی است ۵۵ (سه بار تکرار میشود)

۳۲ سفندارمذ مقدس کارساز را میستائیم . . . ۱ از اینجهت میخواهیم
آن کسی را که بزرگتر از همه است آن اهورامزدا را بزرگ و سرور
خود قرار دهیم اهریمن نابکار را براندازیم تا خشم اسلحه خونین
آزنده را برافکنیم تا دیوهای مازندران را برانیم و دروغ پرستان ورنه
را بر اندازیم تا رایومند و فرهمند اهورامزدا را بلند سازیم تا
امشاپندان را بلند سازیم تا ستاره با شکوه پر فروغ تشر را بلند سازیم
تا مرد پاک را بلند سازیم تا کلیه مخلوقات پاک خرد مقدس را
بلند سازیم ۲ ۵۵

۳۳ اشم وهو راستی بهترین نعمت وهم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی
است که خواستار بهترین راستی است
(کسی که ترا بستاید) تو باو فر و فروغ باو تندرستی باو دوام بدن و پیروزی بدن باو
دولت بسیار خوشی بخشنده باو نیز فرزندان برانزده باو عمر بلند (و) طولانی
باو فردوس پاکان (و) روشنائی کلیه لذات بخشنده (عنایت کنی) ۳
اشم وهو
هزار درمان ده هزار درمان (برسد)
اشم وهو
ای مزدا یاری من بشتاب ۵۵ ۵۵

-
- (۱) چند کلمه در این فقره خراب شده بطوری که معنی درستی از آن مفهوم نمیشود
(۲) تمام جلات این فقره تا سر فقره ۳۳ بدون کم و زیاد از فقرات اول و دوم یسنای ۷۲
برداشته شده است
(۳) این جمله از یسنای ۶۸ فقره ۱۱ میباشد به یسنای ۶۸ فقره ۱۱ نیز رجوع کنید

امشاسپندان

امشاسپند اسمی است که بیگ دسته از بزرگترین فرشتگان مزدیسنا داده شده است امشاسپندان جمع آن است امشاسپند و امهوسپند و امهوسفند نیز گفته اند زراشت بهرام گوید زامشاسپند آنکه بگزیده تر بنزدیک بزدان پسندیده تر در خود اوستا امشاسپنت ^۱ آمده است این کلمه مرکب است از سه جزء نخستین آ که از ادوات نفی است و از برای آن در فرس و اوستا و پهلوی مثال بسیار داریم در سانسکریت و سایر زبانهای هند و اروپائی هم باندک تفاوتی در سربیک رشته از لغات دیده میشود این جزء را امروز در فارسی غالباً به نا تغییر میدهیم مثلاً آگائا از لغات فرس هخامنشی در فارسی میشود ناگاه و کلمه اوستائی و پهلوی آن آپ میشود ناب آخوشنوت و آکران یعنی نا خوشنود و بیکران اپوثر اوستا را باید به بی فرزند و آن اُمت پهلوی را به نومید ترجمه کرد پادشاهان سلسله ساسانی خود را در کتیبه ها و در روی مسکوکات شاهنشاه ایران و آن ایران (غیر ایران) میخوانده اند ^۱ کلمات امرداد و ناهید و انیران که هر یک بجای خود گفته شود دارای همین جزء میباشد

دومین جزء که عبارت باشد از امش بمعنی مرگ است و با کلمه *Mar* که در کتیبه های هخامنشی و اوستا بمعنی مردن است از یک ریشه و بن میباشد و نیز از همین ریشه است کلمات مرتیا *Martiya* در کتیبه ها و مشیا *Mašya* در اوستا که بمعنی درگذشتی و فناپذیر و مردم آمده است در گاتها کلمات امش *Maša* و مرت *Marcta* نیز بمعنی انسان و بشر و درگذشتی میباشد کلمات مذکور در تفسیر پهلوی به مرتّم ترجمه گردید مردم که در فارسی بجای انسان عربی است بمعنی مردنی و درگذشتی و فناپذیر است ^۲

۱ رجوع شود به Grundriss der iranischen Philologie erster Band 2 Abteilung Neupersische Schriftsprache von P. Horn S. 193.

۲ رجوع شود به گاتها یسنا ۲۹ قطعه ۱۱ یسنا ۴۶ قطعه ۱۳ و یسنا ۴۵ قطعه ۵ و یسنا ۲۹ قطعه ۷

در اینجا متذکر میشویم که مشیا و مشیوئی Mašyōi و Mašya در بندش بجای آدم و حوای اقوام سامی است در زبان قوم اوستی Onsethi که در اطراف کوههای شمالی و جنوبی قفقاز سکنی دارند و خود را ایرون (ایران) مینامند و اصلاً ایرانی نژاد هستند کلمه مرگ بمعنی زهر است از این جهت احتمال داده اند که مار (حیّه عربی) بمناسبت خطر مرگ و آسیب و زهرش از همان ریشه کلمه فرس مرگ بمعنی مردن است باشد^۱

سومین جزء سپنت بمعنی سود و فائده و مقدّس و درمان بخش میباشد در سانسکریت سونت آمده است سپنت و سونت هر دو از ریشه و بُن کلمه آریائی سو میباشد سوا savā که غالباً در گاتها و اوستا استعمال شده است شکل دیگری از کلمه سپنت میباشد گذشته از آنکه این کلمه در جزو اسم دوازدهمین ماه سال (اسفند ماه) در زبان ما باقی است اسم گیاه معروف اسپند که تخم آنرا هنوز در ایران برای بوی خوش و رفع آسیب چشم بد دود میکنند از همین لغت اوستائی است^۲ کلمه گوسپند که امروز بجای کلمه میش استعمال میشود در فرگرد ۲۱ و ندیداد فقره اول بمعنی گاو پاک آمده است در خود اوستا مئش مئش مئش برای گوسفند استعمال شده است سپند نیز کوهی است در سیستان اسدی در گرشاسب نامه گوید یکی شهر بد پشت اسپند کوه بسی رهنان کشته آنجا گروه در شاهنامه هم غالباً از این کوه اسم برده شده است بخون نریبان کر را به بند برو تازیان تا بکوه سپند اسم خاص اسفند یار که در اوستا سپنتودات مئش مئش مئش میباشد بمعنی بخشیده سپنت (خدای مقدّس) است از آنچه گذشت معنی مجموع کلمه امشاسپند میشود بیمرگ مقدّس یا مقدّس فنا ناپذیر و مقدّس جاودانی گفتیم که این اسم بیک دسته از بزرگترین فرشتگان مزدیسنا داده شد

Handbuch der Avestasprache von Geiger.

۱ رجوع شود به

Altiranisches Wörterbuch von Chr. Bartholomae

و به

Altpersischen Keilinschriften von Fr. Spiegel.

و به

Grundriss der Neupersischen Etymologie von P. Horn

و به

۲ یارم سپند اگر چه بر آتش می فکند از بهر چشم تا نرسد مرورا گردند

اورا سپند و آتش ناید می بکار باروی همچو آتش و با خال چون سپند (حفظه باد غیبی).

سپنت مینو و بعدها اهورامزدا را در سر آنها قرار داده گفتند هفت امشاسپندان از این قرار هر مزد بهمن اردی بهشت شهریور سفندارمذ خرداد و امرداد در اوستا و هومناه اشاو هیشتا خشراسپنت آرمی هروئات و امرئات میباشد در مقاله گذشته از هر مزد صحبت داشتیم اینک چند کلمه از سپنت مینو گفته پس از آن میرویم بسر امشاسپندان

جزء اولی این کلمه را که سپنت باشد معنی کردیم جزء دوم آن هنوز در زبان ادبی مستعمل و آترا بمعنی بهشت و فردوس گرفته اند ناصر خسرو علوی گوید این یک سوی دوزخ است و آن یک سوی ناز و نعمت مینو در خود اوستا مینو مینو (Mainyu) آمده است و بمعنی خرد و روح و جوهر است مینو Mainyava صفت است بمعنی روحانی و معنوی ریشه این کلمه من میباشد که در اوستا بمعنی اندیشیدن است در سانسکریت مانو Manyu و در یونانی مانتیس Mantis و در لاتی می memini جمله از یک اصل است در فرس هخامنشی نیز بمعنی اندیشه است توکی دیدس Thukidides مورخ یونانی که در قرن پنجم پیش از مسیح میزیسته است و مورخ دیگر یونانی پلوتارخس Plutarkhos (قرن اول میلادی) از اریامنس (اریامنش) پسر داریوش بزرگ اسم میبرند معنی این اسم آریا نهاد یا آریا سرشت میباشد^۱

بخصوصه کلمه دشمن ترکیب قدیمی خود را خوب محفوظ داشت و معنی آن بدخواه و بداندیش میباشد چه دژ و دژش بمعنی بد و زشت است چنانکه در کلمات درخیم (بد سرشت) و دشتیاد (غیبت) و دشنام (ناسزا)

بنابر آنچه گذشت سپنت مینو را میتوان به عقل مقدس و خرد پاک ترجمه نمود اینک به بینیم که در اوستا سپند مینو دارای چه مقامی است و مقصود از آن چیست در گاتها یسنا ۴۷ که خود موسوم است به سپنت مینو در هر شش قطعه این ها از سپنت مینو یا خرد مقدس صحبت شده است بطوریکه ابداً جای تردید نیست که آترا غیر از اهورامزدا بدانیم در نخستین قطعه این یسنا خرد مقدس و آئین ایزدی یکجا نامیده شده است و انسان

باید نسبت بآنها نیک اندیش و نیک گفتار و نیک رفتار باشد و بآن وسیله بکمال و حیات ابدی نائل گردد در قطعه دوم دگر باره انسان را بادای تکلیف خود خوانده نسبت بخرد مقدس اعمال نیک خواسته میشود در قطعه سوم آمده است ای مزدا توئی پدر مقدس این خرد در قطعه ۴ گوید که بتوسط این خرد مقدس گناه کاران و دروغگویان برافتند و پیروان راستی روی نجات یبزند در قطعه پنجم بدست یاری خرد مقدس از اهورامزدا پاداش اعمال تمنا میشود در قطعه ششم پاداش و سزای اهورامزدا از این خرد مقدس شامل حال پیروان آئین راستین و کیش دروغین میگردد^۱ در یسنا ۴۴ قطعه هفت زرتشت میگوید ای مزدا من میکوشم که ترا بتوسط خرد مقدس آفریدگار کل بشناسم

از این چند فقره بخوبی بر میآید که سینت مینو واسطه است میان اهورامزدا و بندگان چنانکه سایر امشاسپندان میان انسان و آفریدگار واسطه قرار داده شدند

ستیزه خرد خبیث انگره مینو یا اهریمن همیشه در مقابل سینت مینو یا خرد مقدس است نه در مقابل اهورا چنانکه در هر جای از گاتها که از خرد خبیث ذکری شده است آن را در مقابل خرد مقدس می بینیم از این قبیل است در یسنا ۴۵ قطعه دوم در مقاله آئین زرتشت مفصلاً از سینت مینو و انگره مینو صحبت داشتیم فقط در اینجا میافزائیم از آنکه بعدها اهریمن در مقابل اهورامزدا تصور شد برای این است طرف مقابل او که سینت مینو باشد گاهی بجای اهورامزدا آمده است چنانکه در فروردین یشت فقره ۲۸ نظیر این در تورات هم دیده میشود بسا روح مقدس برای خود بهو استعمال شده است از این قبیل در کتاب اشعیا^۲ نبی (Yesaia) باب ۴۸ فقره ۱۶ و باب ۶۳ فقره ۱۰ از این جهت است که بعدها خود اهورامزدا بجای سینت مینو در سر امشاسپندان قرار داده شد و نیز پس از افتادن سینت مینو از سر امشاسپندان برای تکمیل نمودن عدد هفت سروش را در آخر

۱ رجوع شود به گاتها یسنا ۴۷ ترجمه نگارنده

امشاسپندان جای داده اند در هیچ جای از گاتها بکلمه امشاسپند برنمیخوریم ولی همه آنها مکرراً در گاتها آمده تقریباً در هریک از قطعات غالباً از مجزّرات و صفات اهورامزدا میباشد بسا در یک قطعه برخی از آنها از صفات برخی دیگر از فرشتگان هستند و این از خصایص دین زرتشتی است که هر یک از صفات خداوند فرشته نگهبان جنس بشر است در یسنا ۴۷ در قطعه اول و دوم هر هفت امشاسپند ذکر شده اند از این قرار «نسبت به خرد مقدّس (سپنت مینو) و آئین ایزدی (اشا) نیک اندیشیدن و نیک گفتن و نیکی بجای آوردن سبب میشود که اهورا بتوسط خشترا و آرمی بها کمال (هروتات) و جاودانی (امرئات) بخشد»

«برای حق معرفت مزدا که پدر راستی است باید نسبت باین خرد مقدّس بهترین اعمال را بجای آورد خواه از گفتار زبان و سخنانیکه از منش پاک (وهومناه) است و خواه از کاربازوان و کوشش پارسا» در یسنا ۵۱ قطعه ۷ گوید «ای کسیکه ستوران و آب و گیاه و جاودانی (امرئات) و کمال (هروتات) آفریدی از خرد مقدّس (سپنت مینو) و بواسطه وهومناه بمن قوّ و پایداری بخش»

همینطور است در سراسر گاتها بطوریکه تفکیک آنها از همدیگر دشوار و فهم و ترجمه گاتها را مشکل ساخت در سایر قسمتهای اوستا این کلمات نیز اینطور استعمال شده است مگر آنکه شخصیت آنها ثابت نگشته بمجموع اسم امشاسپند داده از فرشتگان بزرگ شمرده اند چنانکه 'ملائک' در تورات برای آنکه انسان بتواند در این جهان خاکی با پروردگار خویش که نور مطلق است در رابطه باشد این فرشتگان را واسطه قرار داده از برای آنان دو جنبه قائل شده اند یک وجه لاهوتی و یک صورت ناسوتی آنچه در عالم کون و وجود میگذرد کلبه بدستکاری این گماشتگان صورت میپذیرد آنانند اجراء کنندگان مشیت و اراده خداوندی و وزیران پادشاه حقیقی در جائیکه نخستین بار بکلمه امشاسپند برمیخوریم در هفت پاره (هپتن هایتی) یسنا ۳۷ فقره ۴ میباشد چه پس از گاتها هفت پاره از قدیمترین اجزاء

اوستا بشمار است چیزیکه در امشاسپندان بخصوصه جالب دقت است آن هفتن بودن آنان است عددی که از زمانهای بسیار قدیم در میان اقوام آریائی و سامی مقدس بوده است

در مملکت بابل بخصوصه عدد هفت دارای اهمیت بوده غالباً در تاریخ و آئین آن سرزمین باین عدد برمیخوریم بعدها یهودها نیز هفت فرشتگان خود را از روی سبعة سیّاره بابل ترتیب داده فرمافرمائی هریک از روزهای هفته را یکی از آنها برگذار کرده اند رفائیل بجای خورشید جبرائیل بجای ماه شمائل بجای بهرام (مرّیج) میکائیل بجای تیر (عطارد) زدکائیل بجای برجیس (مشتري) انائیل بجای ناهید (زهره) سبات ئیل یا کفرائیل بجای کیوان (زحل) ^۱ اساساً هفت پروردگاران سامی بسا بیشتر از ظهور اقوام سامی مثل بابلیها و اشورها در سرزمین عراق حالیه وجود داشته و متعلق اند بقوم سومر Sumer که در جنوب عراق سلطنت داشته است گرچه هنوز نمیدانیم که از کدام نژاد بوده است و آثار خطوط میخی که از آن پیدا شد نزدیک بهیچ یک از زبانهای متداولی امروز نیست آنچه محقق است این است که سومرها سامی نژاد نبوده اند تمدن آنان تا بسه هزار سال پیش از مسیح میرسد ^۲ بی شک مأخذ مقدس بودن عدد هفت در نزد اقوام سامی از اثر نفوذ سیّارات سبعة است که از پروردگاران سومر محسوب بوده است شماره هفت نیز مستقلاً در میان تمام اقوام هند و زرمن مقدس بوده است و در قدمت آن شواهد بسیار داریم در نزد یونانیان قدیم عدد هفت مخصوص اپولون (Appolon) که خداوند طبابت و شعروصنعت است بوده است هفت روز مانده بماء نو برای او قربانی میکرده اند برای آنکه سخن بد رازانکشد از سایر اقوام هندو زرمن صرف نظر کرده فقط از آریائیهایی یعنی هندو و ایرانی صحبت میداریم عجله در این جا اشاره میکنیم

۱ رجوع شود به Altorientalischen Geisteskultur von Alfred Jeremia Leipzig 1913 S. 164.

۲ رجوع شود به Weltgeschichte, heraus. v. L. M. Hartmann Gotha 1919 erster Band Geschichte des alten Orient von Klauher S. 30—35.

تابعد دوباره مفصل تر از آن صحبت بداریم که امشاسپندان ایرانی مربوط اند به هفت آدی تیا Aditya هندو عدد هفت بنا بشواید وید و اوستا از زمان بسیار قدیم میان هندو و ایرانی اهمیت مخصوصی داشته است در گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۳ از هفت بوم هیت بومی (hapta būmi) صحبت شده است زرتشت از دیو پرستان شکایت نموده گوید که بواسطه دروغ و خود ستائی در روی هفت بوم از خود شهرتی انداختید در سایر قسمتهای اوستا غالباً از هفت کشور (کرشور Karīvar) سخن رفته است^۱ در زبان ادبی ما غالباً به تقسیم هفتگانه زمین بر میخوریم. مرور زمان و بواسطه انقلاب زبان هفت بوم گاتها به هفت اقلیم تبدیل یافت^۲ در کتب دینی برهمنان نیز از همین تقسیم هفتگانه زمین سیت دوپیا (septa dvipa) صحبت شده است^۳

هفت پاره (هپتن هایتی) پس از گاتها از قدیمترین جزوات اوستا محسوب است از حیث عبارت و زبان مثل گاتهاست ولی بنظر از این جهت آنرا از ادبیات کاسانیک می‌شمرند چنانکه از اسم آن بر میآید این قسمت از اوستا به هفت فصل یا ها منقسم گردید از یسنا ۳۵ شروع یافته با یسنا ۴۲ ختم میشود^۴ گذشته از اوستا و مسائل مذهبی بسا در تاریخ ایران بعدد هفت اهمیت مخصوصی داده شده است بی شک آنرا باید از اثر نفوذ مذهبی دانست

هرودت مینویسد که قلعه همدان پایتخت پادشاهان ماد دور تا دور دارای هفت دیوار بوده کنگرهای آنها سفید و سیاه و سرخ ارغوانی و آبی و زرد نارنجی رنگ شده بود و برجهای دو دیوار داخلی با صفحات سیم و زر پوشیده بوده است

۱ رجوع کنید به اوستا تیر یشت قمره ۴۰ و به یسنا ۶۵ قمره ۵

۲ گوئی اندر کشور ما بر نیمخیزد وفا یا خود اندر هفت کشور هیچ جانی برخواست خاقانی شیروان

شیخ سعدی

هفت اقلیم از بگیرد پادشاه همچنان در فکر اقلیم دیگر
۳ رجوع شود به Ostiranische Kultur von Geiger S. 300—304.

۴ اساساً هفت ها عبارت بوده از هفت فصل بعدها یک فصل کوچک افزوده شد رجوع کنید به گاتها ترجمه نگارنده در مقاله گاتها به هفت ها و بمقاله هفت تن یشت بزرگ در همین کتاب

باز همین مُورَخ مینویسد که داریوش بزرگ با شش نفر دیگر از شرفاء ایران که باخودش هفت تن بودند دست بهم داده تا کلماتی مُع را (اسمردیس غاصب) از تخت براندازند و دوباره سلطنت را در خاندان هخامنشی برقرار نمایند در طیّ راه به بعضی از آنان تردیدی روی داد و خواستند خصومت و جنگ را بضد کلمات تا تأخیر اندازند که ناگاه هفت جفت شاهین را در تعاقب یک جفت کرکس دیدند و این را بفال نیک گرفته فوراً با داریوش هم رأی شده کار کلمات را ساختند^۱ بقول هرودت در عهد هخامنشیان هفت قبیله در فارس بوده اند اشک اول را هفت تن از بزرگان بالایی تخت نشانده اند در عهد ساسانیان نیز هفت طایفه از شرفاء مملکت محسوب بوده اند^۲

در تورات در کتاب استر داستان از پادشاه آخشورش (خشیارشا) مذکور است در طیّ این داستان چندین بار بعدد هفت برمیخوریم نخست پادشاه بر صد و بیست و هفت مملکت سلطنت داشت ضیافتی که پادشاه در دارالسلطنه خویش شوش (شوشتر) داد هفت روز طول کشید هفت تن از خواجگان پادشاه را خدمت میکردند

هفت کس از بزرگان فارس و ماد که از مقرّ بان پادشاه بودند در مجلس ضیافت حضور داشتند استر یهودیه که از جمله زنان سرا پرده پادشاه بود و بواسطه وجاهت خود مخصوصاً طرف توجّه گردیده و بعدها سبب نجات یهودها از قتل عام شد در سال هفتم سلطنت آخشورش داخل قصر سلطنتی گردید^۳

قبر کورش بزرگ در دشت مرغاب در روی یک صُفه از سنگ مرمر که دارای هفت پله است ساخته شده است در فارس در دخمه پادشاهان هخامنش معروف به نقش رستم در بالای کور داریوش در جزو نقوشات از دو طرف شش نفر نیز منقوش است که با مجسمه خود پادشاه که در وسط

Herodote III, 76.

L'Empire des Sassanide par Christensen p. 6 et. 8

Nöldeke, Tabari S 437.

۱ رجوع شود به ۲ رجوع شود به تورات استر باب اول قمر ۲ و ۵ و ۱۰ و ۱۴ و باب دوم قمر ۱۶

ایستاده است هفت تن میشوند شاید از آنان چنانکه پروفیسور اندرآس Andreas گمان میکند نمایندگان شش طایفه و قبیله فارس که هرودت از آنها اسم میبرد و ذکرش گذشت مقصود باشد

در جزو اسامی خاص ایرانیان به اسم هفتان بوخت برمیخوریم که در کارنامک اردشیر پایکان از هم آوردان و دشمنان اردشیر نخستین شاهنشاه ساسانی شمرده میشود گرچه دانشمند المانی نولدکه Nöldeke مقصود از هفتان راهفت ستارگان سیاره دانسته است که در نزد ایران قدیم نحس و شوم بوده است بنابراین اسم مذکور برای توهین باو داده شده است

این وجه تسمیه بسیار بعید بنظر میرسد بی شک از هفتان هفت امشاسپند اراده شده است یکدسته از اسامی ایرانیان با کلمه بوخت که از فعل بوختن و بختن و در پهلوی بمعنی نجات دادن و رهانیدن است ترکیب شده است مثل سه بوخت یعنی هومت هوخت هورشت (پندار نیک گفتار نیک کردار نیک) نجات داد پنج بوخت یعنی اهنودا شود اسپنتمد و هوخستر و هشتواشت (پنج گاتها) نجات داد هم چنین است ماه بوخت و یزدان بوخت هفتان بخت همان است که در شاهنامه فردوسی هفتواد شده است^۱

فیلسوف عرب جا حظ که در سال ۲۲۵ هجری وفات یافت در کتاب خویش المحاسن والاضداد مینویسد که در جشن نوروز و مهرگان در دربار پادشاه ساسانی در خوانچه ای هفت شاخه از درختهاییکه مقدس میشمردند مثل زیتون و بید و انار و به وغیره میگذاشتند و در هفت پیاله سکه سفید و نو می نهادند هنوز هم در ایران در جشن نوروز آراستن خوانچه هفت سین معمول است و آن عبارت است از هفت چیز که بحرف سین شروع شده باشد در گیلان خوانچه هفت سین برای جشن عروسی هم مرسوم است هفت پیکر که عبارت

Artachschir Papakan von Th Nöldeke S. 49-50.

۱ رجوع شود به

رجوع شود به چهار مقاله احمد بن عمر علی النظامی العروسی السمرقندی به حواشی

میرزا محمد خان بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۳۹-۲۴۰

و به ایرانشاه بمبئی ۱۹۲۵ ص ۱۲

Iranisches Namenbuch von Justi.

و به

است از افسانه هفت زنان سرا پرده بهرام گور منظومه نظام الدین ابو محمد الیاس بن یوسف معروف به نظامی گنجه (۵۳۵-۵۸۹) معروف است هم چنین در نزد هندوان عدد هفت از زمان قدیم تا با امروز مقدس است در ریک وید آمده است که هفت اسب گردونه خورشید را میکشد بعقیده هندوان هفت بار انسان میمیرد و دوباره بدنیا میآید در روز عروسی داماد و عروس باید هفت گام با هم بردارند^۱

مقصود این نیست که آنچه در خصوص عدد هفت در کتب مذهبی هندوان و ایرانیان آمده است در این جا ذکر شود چه این داستان مفضل تر از این است که بتوان با سائی آنرا فرا گرفت و در چند صفحه درج نمود غرض از چند مثال فوق برای نشان دادن انس آریائیهاست از چندین هزار سال قبل تا با امروز باین عدد

بی شک عقیده با آسمان و زمین هفت طبقه که فردوسی میگوید
 زسم ستوران در آن بهن دشت زمین شدش و آسمان گشت هشت
 از نفوذ بابلیهاست چه در ایران قدیم بطوریکه از کتب مذهبی مزدیسنا برمیآید زمین و آسمان سه طبقه قائل بوده طبقه زیرین زمین را چنانکه گفتیم هفت کشور قسمت میکرده اند

یک تقسیم هفت گانه دیگری هم از اقوام سامی بها رسیده است و آن تقسیم ماه بهفته میباشد در ایران ماه بی کم و بیش سی روز بوده و بهر روز اسم یکی از فرشتگان یا ایزدان میداده اند اسم روزیکه با اسم ماه یکجا اتفاق میافتاده آن روز را عید میکرده اند مثلاً سومین روز ماه که موسوم است به اردی بهشت در ماه اردی بهشت جشن بوده است و در خور داد ماه روز ششم را بواسطه توافق اسم روز با اسم ماه جشن میکرده اند^۲ در مقاله هرمزد گفتیم که گذشته از روز اول ماه که موسوم است به هرمزد روز هشتم و یازدهم و

۱ رجوع شود به Die Altperische Religion und das Judentum von Scheffelowitz Giessen 1920 S. 139.

۲ رجوع شود به الآثار الباقیه عن القرون الخالیه تألیف ابی الریحان البیرونی چاپ

زاخو sachau ص ۲۱۵-۲۳۰

بیست سوم موسوم است به دین که یکی از اسامی خداوند است برخی از مستشرقین گمان کرده اند که ایرانیان باین ترتیب ماه را مانند اقوام سامی بچهار هفته تقسیم کرده باشند و این اشتباهی است چه باین ترتیب دو هفته اولی هریک دارای هفت روز است و دو هفته آخری هریک هشت روز میباشد ماه چهار هفته پس از دخول اسلام در میان ایرانیان معمول شده است حتی اسم شنبه یا شنبد^۱ از یک کلمه آرامی سبّات sabbath میباشد که در عبری سبّات گویند این کلمه دارای یک ریشه قدیمتری است و آن شَبّاتو abbatu^۲ است که از قوم اکّاد Akkad بیادگار مانده است اکّادها اصلاً سامی نژاد بوده اند در شال عراق سلطنت داشته اند بعدها بابلیها جای آنان گرفته کلیّه تمدّن شان را اخذ کرده اند کلمه شَبّاتو در نزد اکّادها عبارت بوده است از روز پانزدهم ماه روزیکه دائره ماه پر میشود کلمه سامدی samedi فرانسه و زامستاخ Samstag الهانی که در مملکت بایرن Bayern اسم روز شنبه است مانند خود کلمه فارسی ما از شَبّاتو آمده است^۳ بعدها روز شبات در نزد یهودها روز جشن گردید زیرا که یهو خداوند بنی اسرائیل در روز ششم خلقت جهان را بانجام رسانید و در روز هفتم بیاسود^۴ بنا بر این یوم السبت عربی نیز از همین ریشه و بنیان است

پیش از آنکه در خصوص امشاسپندان بکتاب مذهبی مزدیسنان متوسّل شویم و بخصوصه از اوستا که سرچشمه اطلاعات دینی است از فرشتگان زرک نام و نشانی جوئیم به بینیم از گوشه و کنار تاریخ اسمی از آنان هست یانه بحسب قدمت زمان نخست بیکی از آثار خطوط میخی عهد اسوربانیپال Assurbanipal پادشاه اشور که از سال ۶۶۷ تا ۶۲۶ سلطنت داشته است متوجه میشویم در جزو خطوط میخی این پادشاه از چندین پروردگاران خارجه اسم برده شده است از آنجمله اسارامزش Assaramazd و هفت انوناکي

۱ بفال نیک و بروز مبارک شنبد نیدگیر و مده روزگار خویش به بد منوچهری

۲ رجوع شود به Akkadische Fremdwörter von Heinrich Zimmern Leipzig 1917 S. 67.

۳ رجوع شود به تورات کتاب موسی باب دوم فقره اول

Anunnaki برخی از مستشرقین احتمال میدهند که از این دو اسم اهورامزدا و هفت امشاسپندان مقصود باشند^۱

در خطوط میخی که از خود پادشاهان هخامنشی زرتشتی کیش بجا مانده است در هیچ جا صراحتاً از فرشتگان بزرگ اسمی نیست گذشته از آنکه کلیه کتیبه‌های آنان سیاسی است و باهور مذهبی نپرداخته است نام اهورامزدا که تقریباً در هر جمله تکرار شده است بجای از برای ذکر اسمی فرشتگان که بمنزله وزیران اهورا هستند نداده است با وجود این دانشمند انگلیسی مولتون Moulton گمان کرده است که در کتیبه بیستون از کلمات خسترا که بمعنی سلطنت است و شیائیش که بمعنی خوشی و شادمانی است شهرپور امشاسپند و خرداد امشاسپند اراده شده باشد^۲

مورخین قدیم یونان نیز اسمی از این فرشتگان نبرده اند ولی این سکوت دلیل نامعلوم بودن آنان در آن عهد نیست چه در کتب مورخین مذکور یک دسته از اسمی خاص مردمان قدیم ایران برای ما محفوظ مانده و بنحوی دلیل است که در آن دوران مانند این زمان اسمی فرشتگان برای تیمن و تبرک جزو اسمی خاص شده بود همینطوریکه از عهد قدیم تا باامروز اسمی برخی از فرشتگان دین یهود مثل جبرائیل و میکائیل و رفائیل در میان یهودان و عیسویان و مسلمانان از اسمی خاص اشخاص شده است^۳ اسم بهمن و اردشیر از زمان بسیار کهن با اشخاص داده شد هرودت و ارسطو از ارتبانوس اسم میبرند که پسر هیستاسپس (گشتاسب) و برادر داریوش بزرگ بوده است کتزیاس طبیب اردشیر دراز دست از یک ارتبانوس دیگری اسم میبرد که کشنده خشیارشاپدر اردشیر بوده است در ارتبانوس اسم دومین امشاسپند اشا (اردیبهشت) دیده میشود ارتبانوس بجای اشوان آمده است که در گاتها و سایر قسمتهای اوستا صفت مانند استعمال شده است یعنی باشا تکیه کننده و

۱ رجوع شود به Geschichte der Meder u Perser von Präjak II Band Gotha 1910 S. 120.

۲ رجوع شود به Die griechischen und lateinischen Nachrichten über die Persische Religion von Carl Clemen, Giessen 1920 S. 71.

۳ Raphaël, Michel, Gabriel ۳

براسق و درستی پناهنده کتزیاس نیز از اوخسیارتس پسر داریوش دوم و برادر اردشیر دوم ذکر کرده است مورخ دیگر یونانی فیلارخس *Phylarkhos* که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته همین اسم را ضبط کرده است کتزیاس از یک اوخسیارتس بسیار قدیمیتری اسم میبرد که پادشاه باختر بوده است و نینوس *Ninos* مؤسس مملکت نینوا اورا شکست داده است^۱ مورخ رومی دیودر *Diodor* که در پایان قرن اخیر پیش از میلاد بسر میبرده همین اسم را یاد کرده است اوخسیارتس یا بقول مورخین دیگر اوخشارس متضمن اسم سومین امشاسپند خسترا (شهریور) میباشد اوخسیارتس در کتب یونانیها بحای هوخسترا میباشد که غالباً در اوستا آمده و بمعنی فرمانده خوب و خسرو نیک است

در جزو اخبارات مورخین یونان بسا باسامی خاص ایرانی بر میخوریم که بخوبی یاد آور امشاسپندان اوستاست برای اختصار بدو مثال فوق اکتفا کردیم در سنت پارسیان است که یکی از پسران اسفندیار بهمن نام داشته است و جان خود را برای انتشار کیش مزدا فدا نموده است در میان اشخاص تاریخی عهد هخامنشیان خود شاهنشاه اردشیر برای تبرک اسم نخستین امشاسپند بهمن را بخود داد گذشته از آنکه اسم اصلی او اسم دومین امشاسپند اشا میباشد^۲ غالباً در جزو اخبار یونانیها میخوانیم که پادشاهان هخامنشی برای خوشنودی زمین قربانی میکردند و فدیة میآوردند هرودت در عادات و رسومات ایرانیان مینویسد که بافتاب و بهاء و زمین و آتش و به باد قربانی میکردند^۳ کزنفون در خصوص لشکر کشی کورش بزرگ باشور میگوید همینکه لشکریان بخاک اشور رسیدند کوروش فرمان داد که از برای خوشنود ساختن پروردگار زمین و فرشتگان دیگر و ناموران

۱ لشکر کشی پادشاه نینوس بعد از باختر از جزو افسانه های دربار هخامنشیان بوده است که کتزیاس در مدت اقامت خود در آنجا شنیده است

۲ رجوع شود به Grundriss der iran. Philo. Die iranische Religion von Jackson S. 635.

۳ هرودت I. 131.

اشور شربی نیاز کنند باز همین مورخ مینویسد بفرمان کوروش کاوی برای هر مزد اسپ برای مهر (متر) ستوری برای زمین و چندین قربانی دیگر نیاز پروردگاران اشور گردید^۱ از این قبیل اخبارات در کتب مورخین یونان و رُم بسیار دیده میشود و میتوان دریافت که ایرانیان دوره هخامنشی معتقد فرشتگانی بوده که پرستاری زمین و آب و گیاه و آتش و چارپایان و غیره را سپرده بآنان میدانسته اند و از برای خوشنود ساختن شان فدیة میآورده اند بخصوصه که در چندین جای اوستا چنانکه ذکرش بیاید از سینت آرمتی (سفندارمذ) و اشا وهیشتا (اردی بهشت) زمین و آتش اراده شده است بنابر این فدیة های مذکور نیاز این فرشتگان میشده است یکی از کتب قدیم که ممکن بود بتوسط آن اطلاعات مفصل و نسبتاً درست در خصوص آئین ایران بدست آوریم موسوم بود به فیلیپینا Philippina که از میان رفته است نویسنده آن مورخ یونانی تئوپومپوس Theopompos معاصر فیلیپ و پسرش اسکندر بوده است بنا بر سنت زرتشتیان که قائل اند بفرمان اسکندر اوستا بیونانی ترجمه گردیده و بنا بقدمت تألیف فیلیپینا آن هم در عهدیکه یونانیان بیشتر از ایرانیان اطلاع داشته اند میتوان گفت که این کتاب بسیار گران بها بوده است در جزو هشتم آن از آئین مُغ ها صحبت میشده است مورخ دیگر یونانی پلوتارخس Plutarkhos که در سال ۴۶ میلادی تولد یافته و ۱۲۵ میلادی در گذشته است کتاب مذکور را خوانده و از آن استفاده کرده است آنچه پلوتارخس در خصوص مذهب ایران از طول زندگانی جهان و ادوار مختلفه آن مینویسد و آنچه از ستیزه اریمانوس (اهرمین) با اورمزدس (هرمزد) و پیروزی یافتن هرمزد نقل میکند کلیّه از کتاب فیلیپینا برداشته شده است شاید هم در جائیکه با آن همه دقت از فلسفه دین

۱ کزنفون در کتاب کیروبدی Kyropädie ۳,۳ و ۳,۸ مقصود از شربتی که نیاز پروردگاران اشور شد هوم میباشد کزنفون در سال ۴۳۰ یا ۴۲۵ پیش از مسیح تولد یافته و در سال ۳۵۲ در گذشته است

زرتشت صحبت میشود از کتاب مفقود شده مذکور باشد^۱ اطلاع مختصری که بتوسط پلوتارخس در خصوص امشاسپندان بها رسیده بسیار مهم است چه مأخذ همانطوریکه گفتیم کتاب فیلیپیناست که در قرن چهارم پیش از مسیح تألیف یافته است از جمله گوید هر مزدشش پروردگاریا فرید فرشته منش پاک یا نهادنیک فرشته راستی فرشته قانون و نظم فرشته خرد و دانائی فرشته ثروت و مال فرشته خوشی بخشنده و نیکی دهنده گذشته از آنکه مورخ مذکور این فرشتگان یا بقول خود او این پروردگاران را از خصایص دین زرتشتی و آئین مُنغ می‌شمرد معانی که از برای هر یک آنها داده است تقریباً چنانکه بزودی خواهیم دید موافق معانی حقیقی آنهاست^۲ پس از پلوتارخس خبر جغرافی دان یونانی استرابون Strabon که شصت سال پیش از مسیح تولّد یافته بسیار مهم است که میگوید در کا پادک پرستشگاه او مانوس Omanos (وهو مناه) و انا داتوس Anadates یا Anadatos (امرئات) را دیده است^۳ بنابر این معبد مذکور متعلق بوده است به اولین و ششمین امشاسپند بهمن و امرداد اصول و فلسفه امشاسپند از خصایص آئین مزدیسنا و از ارکان مهم این دین است بطوری پیوسطه و مربوطه بآن است که بهیچ وجه تفکیک آن از سایر تعلیمات اوستائی ممکن نیست دلایل تاریخی و لغوی نیز دلیل است که اصول امشاسپند یا مزدیسنا یکجا بوجود آمده بنیان و ریشه این اصول چنانکه دیدیم در خود گاتهاست امروز تا بآن اندازه ای که نگارنده اطلاع دارم کسی از دانشمندان و مستشرقین معروف احتمال نمیدهد که این اصول از تأثیر نفوذ بابلی و سامی باشد ما دامیکه ما از برای اثبات قدمت با آریائی بودن یکی از مسائل مزدیسنا از وید برهمنان و آئین کهن هندوان یعنی برا دران آریائی خود دلایل و نظایری در دست داریم در همسایه نباید بگویم دانشمند

۱ رجوع شود به Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den iran. Völkern von Tiele, Deutsche Ausgabe von Gehrlich Gotha 1903 S. 7.

De Iside et Osiride, C 46-47. ۲

Persische Anahita Oder Anaëtis von Windischmann München 1856 S. 36. ۳

کاپادک در خطوط میخی یستون کاپا توکا آمده است ایالتی است در طرف شرقی آسیای صغیر خود استرابون در آنجا تولد یافت (اناطولی)

مرحوم فرانسوی دارمستتر با آنکه همیشه طرفدار این بود که امشاسپندان ایرانی مربوطه به ادی‌تیای Aditya هندو است ^۱ در چند سال اخیر عمرش تقریباً هزار سال تفاوت میان اعتقاد پیشین و متأخر او پیدا شد ^۲ مدعی گردید که ایجاد امشاسپندان از تأثیر نفوذ فلسفه فیلون Philon فیلسوف یونانی و یهودی می‌باشد که ۲۰ سال پیش از مسیح متولد شده و در سال ۲۵ میلادی در گذشته است و یکی از پیشروان فلسفه جدید افلاطونی بوده است (Nouveau platonisme) و حتی برخلاف کلیه شواهد تاریخی قدمت تدوین گاتها را تا قرن اول میلادی کشانید یعنی در همان اوقاتیکه فلسفه مذکور نو افلاطونی بوجود آمده است چون دارمستتر خود اسرائیلی بود طبعاً میلی داشت که کلیه مزدیسنا را در تحت نفوذ دین یهود قرار دهد ولی عقاید انقلابی او در میان دانشمندان دیگر طرفدار پیدا نکرد و برخلاف او مباحثات بسیار نموده اند ^۳ در صورتیکه استرابون که در شصت سال پیش از مسیح تولد یافته صراحتاً در کتاب جغرافیای خود از معبد بهمن و امرداد در کاپاتوکا (آسیای صغیر اناطولی) خبر داده میگوید که خود دیده است مجسمه بهمن را در روز جشنی میگردانیده اند ما نمیتوانیم با دارمستتر هم عقیده شده تشکیل امشاسپندان را پس از فیلون که از حیث زمان متأخرتر از استرابون میباشد بدانیم قطع نظر از آنکه مأخذ خبر پلوتارخس راجع بامشاسپندان که ذکرش گذشت از قرن چهارم پیش از مسیح است

گفتیم که امشاسپندان به آدی‌تیای Adityas برهمنان مربوط است در آئین هندوان آدی‌تیا عبارت است از هفت تن از پروردگاران ولی اسامی همه آنها معلوم نیست چنانکه اسامی همه ۳۳ پروردگاران دیگر که در وید

۱ رجوع کنید به Ormazd et Ahriman par Darmesteter. Paris 1877 p 38-36

۲ Le Zend Avesta par Darmesteter. II vol. Paris 1893 p. LII

۳ رجوع کنید به Geschi. der Reli. im Altert. von Tiele Deutsche Ausg. v. gehrich s. 38

Jackson. (Grund. der irani. Philolo.) irani Religion s. 635

Geldner. Avestalitteratur (Grund. der Irani. Philol.) S. 39.

از آنان صحبت شده بها نرسیده است آدی تیا یعنی پسران آدی تی که الهه ای میباشد از میان این هفت برادر اسم ورونا Varuna و مترا غالباً تکرار شده است و گاه هم ایرمان در جزو آنان شمرده میشود

اینک به بینیم در خود اوستا این فرشتگان دارای چه مقامی هستند گرچه سراسر اوستا یعنی در گاتها و کلیه یسنا و یشتها و ویسپرد و وندیداد و در همه کتب مذهبی پهلوی از عظمت و جلال این فرشتگان صحبت میشود بهیچ یک از قطعات اوستا بر نمیخوریم که در آن ذکری از امشاسپندان نشده باشد در خود گاتها در هر قطعه دیده میشوند مگر آنکه در اینجا چنانکه گفتیم غالباً از صفات اهورامزدا هستند انسان باید در طی زندگانی بکوشد که دارای خصلت راستی و درستی و نظم (اشا) اهورا گردد باید چنان پاک و آراسته و نیک اندیش باشد که بصفه ستوده پاک منشی (وهومنایه) رسد محبت و فروتنی و بردباری را (آرمی) باید یگانه مایه رستگاری خود شمرد در صورتیکه راستی و درستی آرزوی انسان شد ضمیر و نهاد پاک و اندیشه اش بی آلائیش گردید تواضع و محبت را پیشه خود ساخت لاجرم بدو خصلت دیگر رحمانی کمال (هروتات) و جاودانی (امراتات) نائل گردد چون چنین شد آنگاه سلطنت ایزدی و قدرت خداوندی (خشترا) او را در پناه خود گرفته هماره در کشور جاودانی و مملکت روحانی باری تعالی (خشترا) در ساحت قدس پروردگار و معبود خویش بیارامد در سایر قسمتهای اوستا نیز همین معانی از این شش فرشتگان بر میآمد و بعلاوه چنانکه در خود گاتها از ملائکه مقرّبین هم شمرده میشوند و واسطه فیض میان اهورامزدا و بندگان میباشند^۱ در قطعات یسنای ۲۹ که گفتگو و سؤال و جوابی است میان اهورامزدا و زرتشت و برخی از این فرشتگان شخصیت امشاسپندان واضح و آشکار است^۲ اما در سایر قسمتهای اوستا نخت در هفت ها پنج بار کلمه امشاسپندان تکرار شده است^۳ گاهی نیز کلمه امشاسپند

۱ رجوع شود به یسنا ۳۳ قطعه ۱۲ ۲ رجوع شود به قطعات ۲ و ۳ و ۷
 ۳ رجوع شود به یسنا ۳۵ قمره ۱ و یسنا ۳۷ قمره ۴ و یسنا ۳۹ قمره ۳ و یسنا ۴۲ قمره ۱ و ۶

بدون سینت برای فرشتگان بزرگ آمده است ^۱ در فروردین یشت عدد هفت تن بودن آنان نیز معین گردیده است ^۲ در ماه یشت توسط امشاسپندان قزو شکوه زمین بخشیده میشود ^۳

در فرگرد ۱۹ وندیداد در گرزمان *garomāna* (عرش) در آنجائیکه مقام خود اهوراست بامشاسپندان در روی تخت زرین جای داده شده است ^۴ در فروردین یشت میخوانیم که اهورامزدا در ترکیب زیبای امشاسپندان تجلی میکند ^۵ در مهریشت و فروردین یشت آمده است که امشاسپندان باخورشید هم اراده هستند ^۶ در فرگرد ۱۹ وندیداد میگوید که امشاسپندان بر روی هفت کشور فرود آمده (سلطنت میکنند) ^۷ در نخستین یشت که مختص بهرمزد است نسبت این فرشتگان بهروردگار معین گردیده گوید و هومن آفریده من است ای زرتشت اردی بهشت آفریده من است ای زرتشت شهریور آفریده من است ای زرتشت سپندارمذ آفریده من است ای زرتشت خرداد و امرداد هر دو از آفریدگان من هستند ای زرتشت ^۸ بخصوص آنچه در فروردین یشت از امشاسپندان ذکر شده است بسیار قابل توجه و دقت است در فقرات ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ آمده است «ما بفروهرهای یک و توانا و مقدس پاکان درود میفرستیم و بآن فروهرهای امشاسپندان درخشنده و تند نظر و بزرگ و بسیار توانا و دلیر و جاودانی و مقدس و آفریده اهورا که هر هفت یکسان اندیشند که هر هفت یکسان سخن گویند که هر هفت یکسان رفتار کنند کسانی را که یک خیال و یک کلام و یک کردار است کسانی را که یک پدر و سرور است و اوست آفریدگار

۱ رجوع شود به بسنا ۲۱ فقره ۲

۲ یشت سیزدهم (فروردین یشت) فقره ۸۳

۳ یشت هفتم (ماه یشت) فقره ۳

۴ فرگرد نوزدهم وندیداد فقره ۳۳ و فقره ۳۶

۵ یشت سیزدهم (فروردین یشت) فقره ۸۱

۶ یشت دهم (مهریشت) فقره ۵۰ و یشت سیزدهم (فروردین یشت) فقره ۹۲

۷ فرگرد نوزدهم وندیداد فقره ۱۳

۸ یشت اول (هرمز یشت) فقره ۲۵

اهورامزدا کسانی که یکی از آنها ناظر روح دیگری است کسانی که به موت اندیشند و بهوخت اندیشند و بهورشت اندیشند کسانی که راه آنان روشن و درخشان است و قتی که بسوی زور پرواز کنند فقرات فوق گویای مقام اتحاد و یکرنگی امشاسپندان و منسوب بودن آنان است بیک پدر و بزرگ در یکی از دعاها متأخر مزدیسنان (کشتی افزون) که در جزو خورده اوستات ازی و سه امشاسپندان صحبت شده است گذشته از این یک فقره دیگر در هیچ جا بجزین عددی برای امشاسپندان بر نمیخوریم^۱ در جزو خورده اوستا نماز دیگری نسبتاً متأخر موسوم است به آفرین هفت امشاسپندان که از فقره یک تا هشت مرتباً از امشاسپندان و یاران و همکارانشان و همآوردان و دشمنان آنان که بعدها در جزو هریک امشاسپندان صحبت خواهیم داشت اسم میبرد

از فقره هشت تا فقره ۱۸ نماز مذکور بسایر ایزدان درود فرستاده میشود^۲ در دو سیزده کوچک و بزرگ هر یک از امشاسپندان درود و تحیات تقدیم میگردد بقول زرتشتیان در قدیم هریک از امشاسپندان را در اوستا یشت مخصوصی بوده است امروز فقط در میان بیست و یک یشت یشت دوم مخصوص بهفت امشاسپندان و یشت سوم و چهارم از آن اردی بهشت و خرداد است احتمال دارد که سنت زرتشتیان را نیز حقیقی باشد چه رساله پهلوی بهمن یشت که امروز در دست است هر چند که تألیف آن متأخر است ولی از روی مواد کهنه تری ترتیب داده شده است^۳ بنابر این رساله مذکور باسم نخستین امشاسپند است

در کتب پهلوی نیز مانند اوستا غالباً از امشاسپندان اسم برده شد بقول دینکرد امشاسپندان بنزد شاه گشتاسب در آمده اورا بدین زرتشت

۱ رجوع شود به Avesta von Spiegel Bd. III S. 4.

و به خورده اوستای تیرانداز بجئی سنه یزدگردی ۱۲۷۰ صفحه ۱۱

۲ رجوع شود به Avesta von Spiegel Bd. III S. 234.

۳ رجوع شود به Die Traditionelle Literatur der Persen von Spiegel, S. 128—135.

Sacred Books of the East by West, Oxford 1880 p. 1—lix.

Essays on The Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis و ه

by Haug p. 107.

دلات کردند بندهش مقام و درجه هریک را مثل وزراء پادشاهی معین کرده گوید

وهومن که بمنزله بزرگ فرمدار یا رئیس الوزراست در صدر طرف راست اهورامزدا دارای نخستین رتبه است پس از آن باز از طرف راست اردیبهشت و شهریور در دومین و سومین درجه هستند از طرف دست چپ سفندارمذ و خرداد و امرداد بحسب ترتیب دارای مقام چهارمی و پنجمی و ششمی هستند

وهو vohu و هیشت vahišta و وئیریه vairya سپنتا spenta از صفات و بحسب ترتیب یعنی نیک و بهتر و آرزو شده و مقدس میباشد بعدها جزء لاینفک چهارتن از امشاسپندان گردیده گفتند وهومناه (بهمن) اشاو هیشت (اردی بهشت) خشتَر وئیریه (شهریور) سپنتا آرمَتی (سپندارمذ)

شش ماه از سال و شش روز از ماه با اسم این فرشتگان است و هریک بجای خویش گفته خواهد شد اکنون که بطور عموم دانستیم امشاسپندان چیست و اهمیت آنان در مزدیسنا تا بچه درجه است هریک از آنان را جداگانه شرح میدهم

هر چند که در گاتها اشا دارای نخستین درجه است ولی بعدها
 ۱ بهمن
 عادت بر این جاری شده که بهمن در سر امشاسپندان جای
 داده شود

در اوستا وهومنه vohumana در پهلوی وهومن و در فارسی وهمن یا بهمن گوئیم این کلمه مرکب است از دو جزء وهو بمعنی خوب و نیک است و مَنه از ریشه من که ذکرش گذشت میباشد در فارسی منش یا منش من گردید بنا بر این هر دو جزء این کلمه در زبان ما باقی است و میتوانیم مجموع آنها به وه منش و خوب منش یا به نیک نهاد ترجمه کنیم بسا بجای وهو صفت دیگر و هیشت آمده و هیشت مَنه گفتند یعنی بهترین منش

وهمن یا نهاد پاک و منش نیک نخستین آفریده اهورامزداست

در عالم روحانی مظهر اندیشه نیک و خرد و دانائی خداوند است انسان را از عقل و تدبیر بهره بخشید و او را بآفریدگار نزدیک کند بهمن همان فرشته ایست که در خواب روح زرتشت را به پیشگاه جلال اهورا رهنمائی نمود چنانکه گفتیم از زمان بسیار قدیم در ایران زمین و ممالک مزینا این فرشته مورد توجه بوده بنا بشهادت استرابون در آسیای صغیر ستایش او معمول بوده است یکی از وظایف بهمن این است که بانسان گفتار نیک تعلیم میدهد و از زائر کوئی و هرزه سرائی باز میدارد

خروس که از مرغکان مقدس بشمار است و در سپیده دم بابانگ خویش دیو ظلمت را رانده مردم را به برخاستن و عبادت و کشت و کار میخواند مخصوص به بهمن است هم چنین لباس سفید مخصوص باین فرشته است در میان گلها یاسمین سفید هم از آن و همن است

گفتیم که هریک از شتکان را دو جنبه است روحانی و جسمانی در عالم مادی حفاظت و پرست مخلوقات اهورا مزدا سپرده بآنان است که از طرف آفریدگار کَلّ بپر و تربیت آنها میکوشند همه جانوران سودمند

خورند و گویند حفظ آید مردم را و فرامشتی بروز و اما بخراسان
 مهپانی کنند بر دیکی که اندر و از هردانه خوردنی خورند کنند و
 گوشت هر جانوری و حیوانی که حلالند و آنچ اندر آن وقت اندر آن بقعه یافته
 شود از تره و نبات^۱ آنچه شاعر معروف علی بن احمد طوسی که در وسط
 قرن پنجم هجری وفات یافته در کتاب لغت خود معروف به لغت فرس
 مینویسد نیز قابل توجه است در تحت کلمه بهمنجنه چنین میگوید
 بهمنجنه رسم عجم است چون دو روز از ماه بهمنجنه گذشته بودی بهمنجنه
 کردند و این عیدی بودی و طعام بختندی و بهمن سرخ و بهمن زرد
 بر سر کاسها برافشاندند و فرخی گفت

فرخس باز و خذ او ندش فرخنده کنان عید فرخنده و بهمنجنه و بهمن ماه
 چنانکه از عبارات ابوریحان بیرونی و اسدی طوسی برمیآید بهمن نیز
 اسم گیاهی است که بخصوصه در جشن بهمنجنه خورده میشد در طب نیز
 این گیاه معروف است و آن بیخیست سفید رنگ یا سرخ مثل
 زردک^۱

کلمه بهن behen فرانسه نیز از بهمن فارسی آمده است سابقاً ریشه آن را
 باسم بهن سرخ و بهن سفید در دواخانه ها استعمال میکردند^۲
 سابقاً اشاره کردیم که در ادبیات مزدیسنا از برای هریک از
 امشاسپند همکار یعنی یاران و همراهانی ذکر کرده اند هم چنین هریک را
 همستار یعنی رقیب و ضد و دشمنی میباشد در اینجا مناسب است که متذکر
 شویم انگره مینو (اهریمن) در آغاز همستار یا ضدسپنت مینو بوده است چون
 مرور سپنت مینو (خرد مقدس) از شماره هفتگانه امشاسپند افتاده و بجای
 آن خود اهورامزدا را در سرفرشتگان بزرگ قرارداد و اندلایم اهریمن نیز
 در مقابل اهورامزدا تصور شده است بعقیده نگارنده مأخذ اصلی اشتباه معروف
 که اهریمن را نقطه مقابل هر مزد خوانده اند همین است

۱ رجوع شود به تحفه حکیم مؤمن و بحر الجواهر

La Grande Encyclopédie française

۲ رجوع شود به

ایزد ماه ایزد گوش ایزد رام از همکاران امشاسپند و همن شمرده میشوند
آک مناه Aka Manah یعنی بدمنش یا زشت نهاد دشمن بزرگ و رقیب
بهمن است ^۱

۲ اردی بهشت
بر افکندای منم ابر بهشتی زمین را خلعت اردیبهشتی ^۲
در اوستا اشا و هیشتا Aša vahīta در پهلوی اشا و هیشتا یا
ارت و هیشتا و در فارسی اردی بهشت گوئیم جزء اولی این کلمه اشا از جمله لغاتی
است که معنی آن بسیار منبسط است راستی و درستی و تقدس و قانون و آئین ایزدی
و پاکی جمله از معانی آن است و این کلمه بسیار در اوستا استعمال شده است
فقط در گاتها که ۸۹۶ فرد شعر بیش نیست صد و هشتاد بار کلمه اشا تکرار
شده است تشخیص معانی آن نیز دشوار است بسا در یک قطعه یا یک جمله
گاهی بیکی از معانی مذکور است و گاهی از آن فرشته ای اراده شده است
در سانسکریت رتا rta و در لایتنی راتوس ratus گویند ^۳ بسا در گاتها
از خانه یا بوستان اشا فردوس مقصود میباشد چنانکه بوستان و سرای
و هوماناه نیز بهمن معنی است ^۴ جزء دیگر این کلمه که و هیشتا باشد صفت
تفضیل است یعنی بهتر بهشت که در فارسی بمعنی فردوس است از همین کلمه
میباشد پس معنی اردی بهشت بهترین راستی و درستی است در آئین مزدیسنا
آمال و آرزوی هر کسی باید این باشد که از پرتوراستی و درستی خویش از زمره
اشوان یا پاکان و مقدسین گردد کلیه کسی که پیرو قوانین مزدا و معتقد بدین
راستین است آشون ašavan خوانده میشود غالباً خود زرتشت در اوستا اشو
خوانده شده است آنکه از اشا روی بگرداند و بکیش دروغین گردد در گونت
dregvant یعنی پیرو دروغ نامیده میشود بخصوصه در جزو اسامی خاص ایرانی
بیکدسته از اسامی برمیخوریم که با اشا یا ارت ترکیب شده است سه نفر از

۱ نزد اهالی کوهستانهای ایران بهمن اسم برفی است که بواسطه تراکم و از دیار
از بالای کوهها سرازیر شده پدیده و دشت میریزد و آنرا در فرانسه Avalanche گویند

۲ دقیقی المعجم فی معایر اشعار العجم

۳ رجوع شود به کتاب خرمشاه ص ۷۰-۷۲ ۴ رجوع شود به یسنا ۳۳ قطعه ۳

پادشاهان سلسله هخامنشی موسوم بوده اند به ارتخسترا همین اسم بتدریج اردشیر گردید معنی آن کشور یا سلطنت نیک و پاک میباشد

اردی بهشت در عالم روحانی نماینده صفت راستی و پاکی و تقدس اهورامزداست و در عالم مادی نگهبانی کلیه آتشیهای روی زمین بدو سپرده شده است سومین یشت مختص باین فرشته است دومین ماه بهار و سومین روز ماه نامزد است به اردی بهشت در روز سوم اردی بهشت ماه بواسطه اتفاق دو اسم باهمدیگر در ایران قدیم جثنی میگرفته اند موسوم به اردی بهشتگان^۱ بقول بندهش گل مرزنگوش مخصوص باوست^۲ ایزد آذر ایزد سروش ایزد بهرام از همکاران و یاران امشاسپند اردی بهشت شمرده میشوند اندرا Indra که بقول بندهش و دینکرد دیو فریفتار و گمراه کننده است همستار و دشمن بزرگ اردی بهشت محسوب است نیاز معروف اشم و هو نیز نیاز اشا گفته میشود

۳ شهریور زشهریورت باد فتح وظفر بزرگی و نخت و کلاه و مکر (فردوسی) در اوستا خستر و گیریه Xsathra Vairya در پهلوی خشتیور و در فارسی شهریور یا شهریر گوئیم^۳ جزء اول این کلمه بمعنی سلطنت و مملکت است باین معنی در خطوط میخی هخامنشیان بسیار استعمال شده است کلمه شهر که امروز در فارسی بجای بلده عربی است از خستر آمده است در قدیم نیز از خود کلمه شهر مملکت اراده میشده است میگفتند ایران شهر یعنی کشور ایران^۴ در کلمه شهریار تاکنون معنی اصلی محفوظ ماند چه آن

۱ رجوع شود به آثار الباقیه بیرونی چاپ زاخو Sachau ص ۲۱۹ ۲ رجوع کنید به بندهش Bundehehsh von Justi Cap. XXVII گل مرزنگوش (مرزنجوش) ریز سفید رنگ مایل بر سرخی است گل مانند خود گیاه خوشو است (تحفة المؤمنین)

۳ چو در روز شهریر آمد به شهر زشادی همه شهر را داد بهر لیبیی

(فرهنگ انجمن آرای ناصری)

۴ از آفریدون که جباران پارسیان بوده است حکایت کنند که زمین را به سه بخش کرده بمیان سه فرزند خویش یاره مشرقی که اندرو ترک و چین است پسرش را داد توزباره مغربی که اندرو روم است پسرش را داد سلم و یاره میانگی که ایران شهر است پسرش را داد ایرج ابوریحان بیرونی التفهیم فی ضاعة التنجیم و رجوع کنید به معجم البلدان یا قوت هوئی

بمعنی پادشاه مملکت است جزء دومی این کلمه صفت است بمعنی آرزو شده از *var* مشتق است در خطوط میخی و گاتها واوستا بمعنی انتخاب نمودن و برگزیدن و گزیدن بسیار استعمال شده است در پهلوی واور و در فارسی باور گردید

شهریور را بکشور آرزو شده یا سلطنت مطلوبه میتوان ترجمه نمود بسا در اوستا از شهریور کشور جاودانی اهورامزدا سرزمین فنا ناپذیر و بهشت برین اراده گردیده است در آنجائیکه مقام خود اهورا و فرشتگان است انسان باید چنان زندگانی بسربرد که پس از مرگ شایسته این مملکت گردد شهریور در عالم روحانی نماینده سلطنت ایزدی و فر و اقتدار خداوند است در جهان مادی پاسبان فلزات است از اوست فر و فیروزی پادشاهان دادگر چون نکهبانی فلزات با اوست از این رو اورا دستگیر فقراء و فرشته رحم و مروّت خواندند ^۱ گاهی هم در اوستا از کلمه شهریور فلز اراده شده است ^۲ در کتاب روایت ضبط است که شهریور آزرده و دلتنگ میشود از کسیکه سیم و زر را بد بکار اندازد یا بگذارد که زنگ زند ششین ماه سال و چهارمین روز ماه موسوم است به شهریور روز شهریور در شهریور ماه جشنی بوده موسوم به شهریورگان بنا بقولی آنرا نیز آذر جشن میگفتند ^۳ بقول بندهش ریحان (شاسپرغم *Basilicum*) مخنص بشهریور است ^۴ ایزدمهر ایزد آسمان اینران از یاران و همکاران شهریور شمرده میشوند دیو سئورو *Saurva* که بقول بندهش دیو سلطنت بد و آشوب و مستی است رقیب و دشمن بزرگ شهریور است ^۵

سپندارمذ پاسبان تو باد زخرداد روشن روان تو باد (فردوسی)
 ۴ سپندارمذ
 در اوستا سپنتا آرمیتی *Spenta Armaiti* در پهلوی سپندارمذ

۱ رجوع کنید به سی روزه فقره ۴

۲ رجوع کنید به فرگردنهم و ندیداد فقره ۱۰

۳ آثارالباقیه (ابوریحان بیرونی) چاپ پرونسور زاخو *Sachau* ص ۲۲۱

۴ بندهش *Bundehesh von Justi Cap. xxvii*

۵ سئورو *Saurva* در پهلوی ساور و در فارسی ساول میباشد

در فارسی سپندارمذ یا سپندارمذ و اسپندارمذ و اسفندارمذ و سفندارمذ گوئیم
سپنت صفت است. معنی که سابقاً شرح دادیم بعدها بآرمیتی متصل شده است
آرمیتی. معنی فروتنی و فداکاری است. دروید این فرشته نیز آرمی گفته میشود
در یک جای ریگ وید چنان که گاهی در اوستا. معنی زمین آمده است
در پهلوی آنرا بنحرد کامل ترجمه کرده اند

سپندارمذ در عالم معنوی مظهر محبت و بردباری و تواضع اهورامزدا است
در جهان جسمانی فرشته ایست مؤکل زمین باین مناسبت آنرا مئوئث دانسته
دختر اهورامزدا خوانده اند سپندارمذ مؤطف است که همراه زمین را
خرم و آباد و پاک و بارور نگهدارد هر که بکشت و کار پردازد و خاکی را
آباد کند خوشنودی سفندارمذ را فراهم کرده است کلیه خوشنودی و آسایش
در روی زمین سپرده بدست اوست مانند خود زمین این فرشته شکیبا و بردبار
است بخصوصه مظهر وفا و اطاعت و صلح و سازش است ایزد آبان ایزد دین
ایزد آرد از همکاران و یاران او شمرده میشوند دیو ناخوشنودی و خیره سری
ترومیثی Taromaiti همستار یا رقیب و دشمن بزرگ سفندارمذ محسوب است
آخرین ماه سال و پنجمین روز ماه موسوم است به سپندارمذ در ایران قدیم
در این روز جشن میگرفته اند بقول ابوریحان بیرونی این عید بزنان تخصیص
داشته و از شوهران خود هدیه دریافت میکردند انداز این رو به جشن مردگیران
معروف بوده است^۱

۱ وکان فیما مضی هذا الشهر وهذا اليوم خاصة عيد النساء وکان الرجال یجودون علیهن
و قد بقی هذا الرسم باصفهان و الری و سائر بلدان فله و یسمی بالفارسیة مزدگیران
(آثار الباقیه ص ۲۲۹) ابوریحان در کتاب دیگر خود التفهیم این جشن را مردگیران ضبط کرده
است یعنی در یک نسخه خطی که نگارنده در کتابخانه ملتی پاریس دیده ام مردگیران مندرج
است بحالته و سایل تحقیق ندارم عین عبارت کتاب التفهیم از انقرار است «مردگیران نشستن
رقعها گزدم این از رسمهای پارسیان نیست و لیکن عامیان نو در آوردند این روز بر کافها
نویسند و بر در خانه آویزند تا اندرو گزند اندر نیاید و به پنجم روز است از اسفند ماه پارسیان
نشستن رقعها گزدم را مردگیران خوانند زیرا که زنان بر شوهران اقتراحها کردند و آرزوها
خواستندی» غالب فرهنگها مثل فرهنگ سروری و برهان جامع و برهان قاطع و انصبن
آرای ناصری مردگیران ضبط کرده و این جشن را در آخرین پنج روز سفندار ماه قرار داده اند

بید مشک گل مخصوص سپندارمذ میباشد

در اوستا هروتات Haurvatat و امرتات Ameretat و در پهلوی
 خرداد و ^۵ امرداد و خردات و امردات آمده است این دو فرشته همیشه باهم
 نامیده میشوند نسبت بسایر امشاسپندان از آنها کمتر اسم برده شد
 هروتات از کلمه هرو haurva مشتق است که در گاتها و سایر قسمتهای اوستا
 بسیار استعمال گردیده بمعنی کامل و تمام و بی نقص و بی عیب میباشد همین
 کلمه در فرس در خطوط میخی هروو haruva آمده است در سانسکریت سرو
 sarva گویند بنا بر این خرداد یعنی کمال و رسائی و صحت گذشته از آنکه حفاظت
 یکی از ماههای سال سپرده باین فرشته و باسم اونا مزدا نموده خرداد ماه گوئیم
 بیک شکل دیگر نیز اثری از او در زبان ما باقی است باین معنی که کلمه هر
 (هرکس و هر چیز) از ریشه وُئ خرداد است و از هروو haruva فرس آمده
 است ^۱ اما امرداد آنچه در ترکیب و تجزیه کلمه امشاسپند ذکر کردیم در این
 جائیز مصداق میباشد امرداد یعنی بیمرگی یا بعبارت دیگر جاودانی این دو
 فرشته مظهر کمال و دوام اهورامزدا هستند در جهان دیگر این دو بخشایش
 رحمانی جزای اعمال نیکوکاران است اهورامزدا خوشی (خرداد) و جاودانی
 (امرداد) را بکسی بخشد که در دنیا پندار و گفتار و کردارش بر طبق آئین مقدس
 بوده است ^۲ در عالم مادی پرستاری آب با خرداد و نگهبانی گیاه با امرداد میباشد
 این دو وظیفه از برای آنان از زمان قدیم معلوم بوده است چه در خود
 گاتها اشاره بآن شده است ^۳ چنانکه از پیش گذشت استرابون معبد
 امرداد را در آسیای صغیر دیده است در اوستا یشت چهارم از آن خرداد
 است سومین و پنجمین ماه موسوم است به خرداد و امرداد روز ششم و هفتم ماه
 نیز باسم این دو فرشته است این دو روز را در ماههای مذکور عید می گرفته

Grundriss der Neupers. Etymo. von Horn

۱ رجوع کنید به

Etudes iraniennes par Darmesteter p. 182

و به

Handbuch der Avestasprache von Geiger

و به

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

و به

۲ رجوع کنید به گاتها یسنا ۴۷ قطعه ۱ و هرمزدیشت قمره ۲۵

۳ رجوع شود به گاتها یسنا ۵۱ قطعه ۷

اند باسم جشن خوردادگان و مردادگان^۱ بقول سنت حضرت زرتشت در خردادروز از فروردین ماه تولد یافته و در این روز مبعوث شده و در این روز گشتاسب دین پذیرفته است و در این روز رستا خیز بوقوع خواهد پیوست ایزد تشر و ایزد فروردین و ایزد باد از همکاران خورداد میباشند ایزد رشن و ایزد اشتاد و ایزد زامیاد از یاران و همکاران امرداد شمرده میشوند دیو تشنگی و کرسنگی تئرو^۲ Tauru و ژئیریچ^۳ که در بند هشت تاریخ و زاریچ نامیده میشوند از همیستاران و دشمنان خرداد و امرداد هستند این دو دیو نیز مانند دو فرشته رقیب خود همیشه یکجا نامیده میشوند

گل سوسن مخصوص بخرداد و گل چمبک از آن مرداد است^۲

۱ بقول برهان قاطع خرداد روز در خرداد ماه موسوم است بجشن نیلوفر
 برون رفت شادان بخرداد روز بنیک اختر و فال گیتی فروز (فردوسی)
 روز مرداد مزده داد بدان که جهان شد بطبع باز جوان (مسعود سعد)
 ۲ چمبک گلی است زرد رنگ خوش بو و تند در تحفه المؤمنین ضبط است که چنه بهندی
 زنبق را گویند در فرهنگها چنپا و چنی مندرج است و شعرا نیز استعمال کرده اند الحال در
 ایران یک قسم گل یاس با این اسم معروف است و یک قسم برنج نیز در گیلان موسوم است به چنپا
 این کلمه اصلاً از هند آمده است در سانسکریت چمپا کا و در هندوستانی چمپا گویند رجوع کنید
 به قسمت لغات بندهش چاپ و ترجمه یوستی Justi



در خصوص خرداد و امرداد رجوع کنید به Haurvatât et Ameretât par Darmesteter
 Paris 1875

در خصوص امشاسپندان بطور عموم رجوع شود به کتابهای ذیل

Die Iranische Religion G. ir. Ph. von Jackson S. 633-639. Iranische Alterthums-
 kunde von Spiegel II 20-27 Leipzig 1873. Des origines du Zoroastrisme par de Harlez
 p. 43-74. Philosophie religieuse du Mazdéisme sous les Sassanides par Casartelli
 Paris 1884 p. 66-69. Rapp, die Religion u. Sitte der Perser nach den griechischen und
 römischen quellen S. 63-66. Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei
 den iranischen völkern, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 200-215

دانشمند الهائی پروفیسور مارکوارت Marquart نیز رساله ای در خصوص امشاسپندان
 نوشته است در سال ۱۹۲۰ میلادی در برلن بنا بدرخواستم نسخه خطی آن را که هنوز
 چاپ نشده بود برای مطالعه بنگارنده داد متأسفانه بواسطه نامرتب بودن نسخه و بواسطه
 یادداشتهای عیدیه که خطش ناخوانا بود نتوانستم از آن استفاده کنم
 دکتر برنهارد گیکر Dr. Bernhard Geiger پروفیسور دروینه کتابی در خصوص
 امشاسپندان تألیف کرده است پس از فرستادن این مقاله بمطبعه کتاب مذکور بدست
 نگارنده آمد عنوان آن از این قرار است

Die Ameša Spentas ihr Wesen und ihre ursprüngliche Bedeutung Wien 1916.

مقدمه هفتن یشت کوچک

مقصود از هفتن همان هفت امشاسپندان است که شرحش در مقاله پیش گذشت معمولاً پارسیان دو هفتن یشت تشخیص میدهند یکی موسوم است به هفتن یشت کوچک و دیگری به هفتن یشت بزرگ در واقع هفتن یشت کوچک مخصوص به هفت امشاسپندان و در جزو یشتهاست هفتن یشت بزرگ متعلق به یسناست فقط بمناسبت آنکه مرکب از هفت ها (فصل) میباشد آنرا نیز متعلق به هفت امشاسپندان دانستند ما هم هر دو را بمعرض مطالعه عموم میگذاریم بزودی از هفتن یشت بزرگ یا هپتنگ هائیتی صحبت خواهیم داشت اینک در خصوص دومین یشت که متعلق به مہین فرشتگان مزدیسناست گوئیم هفتن یشت کوچک نسبتاً کوچک و بقدمت هم بسایر یشتهای بزرگ نمیرسد

از فقره یک تا فقره شش که میتوان آنرا مثل یک جمله فرض نمود از هفت امشاسپند و همکاران و یارانشان و گروهی از ایزدان و فرشتگان یاد شده است و از فقره ۶ تا انجام دوباره از همان فرشتگان مفصلتر اسم برده بهر یک درود فرستاده میشود متأسفانه فقرات اخیر این یشت که عبارت باشد از ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ طوری عباراتش مغشوش و خراب شده است که معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود بخصوص فقرات ۱۳ و ۱۴ که بهیچوجه از لغات آف معنی ای که موافق علم اشتقاق باشد نمیتوان استخراج کرد مگر آنکه یک معنی ستی از برای آنها قائل شویم بخصوصه در قرأت این یشت قطع نظر از احساسات مذهبی بدو خصلت ایرانیان قدیم بر میخوریم یکی میل مخصوص آنان بزراعت و آبادی و دیگری به پهلوانی و دلیری چه در جزو درود و تحیات ایزدان و فرشتگان در فقرات سوم و پنجم و هشتم و دهم بگله ورمه و خرمن گندم و زنان دارنده پسران نامور و دلیر نیز درود فرستاده میشود

در انجام باید بیفزائیم که معمولاً هفتن یشت کوچک و بزرگ را در وقت عبادت باهم میخوانند در صورتی که خواسته باشند با هفتن یشت کوچک اکتفاء کنند فقرات ۱۱ تا ۱۴ آن را هفت بار تکرار میکنند

هفتن یشت کوچک

۱ اهورامزداي رايومند (و) فرمند را امشاسپندان را و هومن را
صلح يروزمند را که ازبالاحامی همه آفریدگان است دانش فطری مزدا
آفریده را دانش اکتسابی مزدا آفریده را •

۲ اردیبهشت زیبا تر را (نماز) زورمند مزدا آفریده ائیریامن ایشیا را^۱
سوک^۲ نیک دور بیننده مزدا آفریده مقدس را شهرپور را
فلز کداخته را^۳ رحم و مروت غمخوار بیچارگان را^۴ •

۱ نماز ائیریامن ایشیا *airiyan isya* (ایریامن ایشیا) از ادعیه بسیار شریف
بخصوصه ضد ناخوشیها خوانده میشود جای این نماز امروز در یسنای ۵۴ فقره اول است
یعنی که یسنای مذکور عبارت است از همین نماز مختصر از روی تجزیه کتاب دینکرد این نماز
متعلق به آخرین گاتا و جای آن در انجام وهشتواشت بوده است در وزن شعر هم
با آخرین گاتا یکی است در یشت آینده که اردیبهشت باشد از فقره ۵ تا آخر آن در تعریف
و تأثیر این نماز است بزودی از آن صحبت خواهیم داشت خود ائیریامن اسم فرشته ایست
که درمان و شفا میبخشد رجوع کنید به اردیبهشت و به گاتها ترجمه نگارنده بمقاله چند لغت
از گاتا (ایرمان) و بمقاله ملحقات گاتها

۲ سوک در اوستا *saoka* (ساوکا) در پهلوی سوک گردید رجوع کنید
به ترجمه هر مزدیشت صفحه ۵۹ یاورقی شماره ۴

۳ ذکر فلز در اینجا بمناسبت امشاسپند شهرپور است که پیش از آن گذشت چه در عالم
مادی نگهبان فلز با این امشاسپند است رجوع کنید بمقاله امشاسپندان به شهرپور

۴ ذکر رحم و مروت نیز بمناسبت امشاسپند شهرپور است گفتیم که این امشاسپند در عالم
مادی نگهبان فلز است چون فلزات در جزو آن زر و سیم مایه ثروت است از این جهت دستگیری
از فقراء و تفقد احوال بیچارگان نیز بمهد شهرپور است رجوع کنید بمقاله امشاسپند به شهرپور

۳ سپندارمذ نیک را راتای نیک و دور بیننده مقدس مزدا آفریده را^۱
 هروتات رد را^۲ یائیره هوشیتی را^۳ (فرشتگان) سال را سروران
 تقدس را امرتات رد را هر دو کله پرواری و مزرع گندم سود
 بخش را گوکرن^۴ نیرومند مزدا آفریده را^۵

۴ مهر دارنده دشتهای فراخ و رام چراگاهان خوب بخشنده را اردیبهشت
 و آذر اهورامزدا را سرور بزرگ ایام نیات را^۵ و آب مزدا آفریده را^۶

۱ راتا 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 (Rātā) نخست بمعنی فدیة و نیاز وجود و بخشش است دوم اسم
 فرشته ایست که یاسانی داد و دهش و سخاوت با اوست در وندیداد فرکرد ۱۹ فقره ۱۹ نیز
 بمعنی اخیر آمده است

۲ کله که ما به رد ترجمه کردیم در اوستا رتو 𐬵𐬀𐬭𐬀 (Ratav) میباشد بمعنی مرد
 درست کار یا یک رئیس روحانی و پیشوای مذهبی است عموماً بمعنی رئیس و سرور است و
 نیز بمعنی داور و قاضی است بخصوصه زرتشت در روز رستاخیز داور محکمه ایزدی است این
 کلمه در تفسیر پهلوی اوستا رت گردید و امروز در فارسی رد گوئیم و از آن دلیر و دانا
 اراده میشود جهانش نام کرده شاه موبد که هم موبد بدو هم بخرد رد (ویس ورامین)

۳ یائیره 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 yāirya صفت است بمعنی سالی و فصلی از کلمه یایر 𐬵𐬀𐬭𐬀 که
 بمعنی سال است مشتق گردید در زبانهای الهائی و انگلیسی yahr و year با یایر اوستائی یکی
 است در اینجا از یائیره فرشتگان شش جشن یا گهناار سال اراده گردید کلمه مذکور
 غالباً با کلمه هوشیتی 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 که بمعنی منزل نیک و بموقع در رسیدن است ترکیب یافته
 از مجموع آنها فرشتگان مستحفظ اعیاد مذکور اراده گردید رجوع کنید بمقاله فروهر

۴ گوکرن پهلوی از گشور 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 (gaokerena) اوستائی آمده است
 شرح آن در هر مزدیشت گذشت رجوع کنید به یشت مذکور فقره ۳۰ و یاورقی شماره ۳

۵ ایام نیات 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 بمعنی لفظی آن سرچشمه یا ناف وزاده آب میباشد و
 آن اسم فرشته ایست که او را عموماً ایزد برج مینامند در فرس هخامنشی نیز نیات آمده است
 کلمات نوه و نبیره از همین لغت است نیوس nēpōs و neptis لاتین که بمعنی نوه است بانیات
 فرس از یک ریشه و بنیان است

۵ فروهر پاکان را و گروه زنان دارنده پسران نامور را و یائیره هوشیق را و امه^۱ خوش اندام زیبا بالا را و بهرام اهورا آفریده را و اوپرات^۲ پیروزمند را سرش مقدس با داس بخشنده پیروزمند کیتی افزا را^۳ رشن راست و ارشاد کیتی افزا و فزاینده جهانرا خوشنود میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آنرا بمن بگوید^۴ (زرتشت) «بر طبق قانون مقدس بهترین داور است»^۵ باید مرد با کدین آنرا بگوید^۶

۶ اهورا مزدای را یومند (و) فرمند را میستائیم امشاسپندان شهریاران خوب و نیکخواهان را مامیستائیم و هومن امشاسپندان را مامیستائیم صلح پیروزمند را که از بالا حامی همه آفریدگان است مامیستائیم دانش فطری مزدا آفریده را مامیستائیم دانش اکتسابی مزدا آفریده را مامیستائیم^۷

۱ amə sēd ama نخست یعنی جرأت و قوت و رشادت است دوم صفتی است یعنی قوی و زورمند در پهلوی اماوند گردید و اسم فرشته است که غالباً با یزد بهرام میآید رجوع کنید بمقاله بهرام
۲ اوپرات uparatāt اول یعنی برتری و تفوق است دوم اسم فرشته
است رجوع کنید بآخر مقاله بهرام

۳ چون غالباً ما در طی یشت ها بصف کیتی افزا بر میخوریم لازم است که در همین آغاز چند کلمه در خصوص آن گفته شود صفت مذکور در اوستا افرادت گشته^۸ Frādat gaētha میباشد در تفسیر پهلوی به فراج داتاری گهان ترجمه گردید و در فارسی افرونی دهنده جهان ترجمه کرده اند مقصود از این صفت ثروت و خوشی مادی افزاینده میباشد
۴ زوت در اوستا زوتر^۹ اسمی است که به پیشوایان بزرگ مزدیسنا میدهند خود زرتشت نیز زوتر خوانده میشود قدمت این کلمه تا بزمان آریائی میرسد از آن دو معنی بر میآید نخست مجری کننده فدیة دوم منادی پروردگاران در تفسیر پهلوی زوت گردید در قدیم زوتر بزرگترین پیشوای مذهبی بوده است که در سر هفت موبد دیگر مراسم مذهبی بجای میآورده اند در وقت فقدان سایر موبدان او مجاز بوده که به تنهایی تشریفات آئینی بعمل آورد امروز در هنگام اجرای مراسم دینی اسم زوت بموبدی داده میشود که در روی کرسی سنگی چهار پایه نشسته یسنا و ویسیرد میسراید و مراسم بجای میآورد بموبد دیگری که در مقابل او نشسته و نیز با جرای چنین خدماتی موظف است راسی نام میدهند رجوع کنید به کتاب دیگر نگارنده خرمشاه چاپ بمبئی ۱۹۲۷ ص ۱۶

۵ مقصود از «مانند بهترین سرور» (زرتشت) بر طبق قانون مقدس بهترین داور است «باز معروف یتا اهو وئیریو میباشد که مرتب است از بیست و یک گله و جای آن در یسنا بیست و هفت در فوره سیزده است رجوع کنید به مقاله ملحقات گاتها ترجمه نگارنده

۷ اردیبهشت زیبا ترین امشاسپند را مامیستائیم (نہاز) زورمند مزدا
 آفریده ائیریا من ایشیا را مامیستائیم سوک نیک دور بیننده مزدا
 آفریده مقدس را مامیستائیم شهریور امشاسپند را مامیستائیم فلژ
 کداخته را مامیستائیم رحم و مروت را که غمخوار بیچارگان است
 مامیستائیم ॐ

۸ سپندارمذ نیک را مامیستائیم را نای نیک دور بیننده مقدس مزدا
 آفریده را مامیستائیم هروئات امشاسپند را مامیستائیم یائیریه هوشیتی
 را مامیستائیم (فرشتگان) مقدس سال سروران تقدس را مامیستائیم
 امرئات امشاسپند را مامیستائیم کله پرواری را مامیستائیم و مزرع
 گندم سود بخش را مامیستائیم گو کرت نیرومند مزدا آفریده را
 مامیستائیم ॐ

۹ مهر دارنده دشتهای فراخ را مامیستائیم رام چراگاهان خوب بخشنده را
 مامیستائیم اردیبهشت و آذر پسر اهورا مزدا را مامیستائیم سرور
 بزرگ شهریار درخشنده (و) دارنده اسب تندرو اهام نیات را
 مامیستائیم و آب مزدا آفریده مقدس را مامیستائیم ॐ

۱۰ فروهرهای مقدس نیک (و) توانای پاکان را مامیستائیم و گروه زنان دارنده پسران نامور را مامیستائیم و یائیریه هوشیتی را مامیستائیم و آمه خوش اندام زیبا بالا را مامیستائیم و بهرام اهورا آفریده را مامیستائیم و اوپرتات پیروزمند را مامیستائیم سروش پاک (و) مقدس پیروزمند کیتی افزا و سرور تقدس را مامیستائیم و روشن راست را مامیستائیم و ارشناد کیتی افزا (و) بزرگ کننده جهان را مامیستائیم ॐ

۱۱ اوجادوان (و) دیوها (و) مردمان را ای زرتشت هلاک کند آن کسیکه در حقیقت (بخانه ما تعلق دارد؟) ای سپنتمان زرتشت بمحضیکه این مرد چنین کلامی را (بزبان آورد) هر دروغی را هلاک کند هر دروغی نابود شود ۱ ॐ

۱۲ کسیکه از آنان استفاده کند از هفت امشاسپندان شهریاران خوب و نیکخواه برای باز داشتن دشمن دین مزدیسنا و آب مقدس مزدا آفریده را که به شکل اسب (روان است) مامیستائیم ॐ

۱ از شماره ۱۱ تا خود ۱۴ که آخرین فقره یشت است کلمات و جلات یا بتگی خراب شده است یا قسمتی از آنها بطوریکه معنی درستی از آنها بر نیاید

-පළාත්. සංග්‍රහය. දිනපත. සංග්‍රහය. දිනපත. දිනපත. 13
 -සංග්‍රහය. දිනපත. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත.
 -සංග්‍රහය. දිනපත. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත. දිනපත.
 -සංග්‍රහය. දිනපත. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත. දිනපත.
 -සංග්‍රහය. දිනපත. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත. දිනපත.
 -සංග්‍රහය. දිනපත. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත. දිනපත.
 -සංග්‍රහය. දිනපත. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත. දිනපත.

.සංග්‍රහය. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත. 14
 .සංග්‍රහය. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත.
 .සංග්‍රහය. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත.
 (.සංග්‍රහය. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත.) : (1) .සංග්‍රහය. දිනපත.

:: සංග්‍රහය. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත. 15
 .සංග්‍රහය. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත. : (2) .සංග්‍රහය. දිනපත.
 :: (1) .සංග්‍රහය. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත.
 .සංග්‍රහය. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත. ස්වරූපය. දිනපත. : (1) .සංග්‍රහය. දිනපත.

۱۳

۱۴

۱۵ یتاهو

دروود میفرستم باهورا مزدای رایو مند و فرهمند و بامشاسپندان ۱۰۰۰۰۰

اشم وهو

مقدمه هفتن یشت بزرگ

هفت ها

در مقدمه هفتن یشت کوچک اشاره کردیم که هفتن یشت بزرگ در جزو یشتها نیست ولی بمناسبت هفت فصلش آنرا بهفت امشاسپندان مختص کرده اند کلمه هفت ها در اوستا هپتنگ هائیتی ~~هپتنگ هائیتی~~ آمده است در پهلوی هفت ها گفته اند این کلمه صفت است یعنی دارند هفت فصل ولی امروز هفت ها دارای هشت فصل است ذکر آن بزودی بیاید پس از گاتها هفت ها قدیم ترین اجزاء اوستاست از حیث قدمت متأخرتر از آن ولی از حیث زبان با آن یکی است هفت ها برخلاف گاتها منثور است مگر آنکه در یسنا ۴۱ بسا به منظوم ۸ سیلابی (آهنگ) برمیخوریم از حیث مطالب نیز نزدیک برویه گاتهاست اما ساده تر از آن در پهلوی آنرا جزو ادبیات کاسانیک شمرده اند هفت ها از یسنای ۳۵ شروع شده بایسنای ۴۱ ختم میشود و در میان اهنودگات و اشدودگات جای داده شده است از زمان بسیار قدیم جای هفت ها را در میان گاتها منظوم قرار داده اند بمناسبت هفت های اهنودگات هفت ها نیز به هفت فصل منقسم گردیده است همانطوریکه گاتها در کلیه اوستا دارای مقام بلندی است هفت ها نیز دارای چنین رتبه ایست نظر بقدمت و مطالب عمده اش غالباً در قطعات اوستا از آن یاد شده است مطالب فصول آن بهمديگر مربوط نیست هر یک فصلی از آن دارای مطلب جداگانه ایست مثلاً در فصل اول (یسنا ۳۵) در بیان ادای وظایف هر یک از ایمان آوردگان است در فصل دوم (یسنا ۳۶) از آذر صحبت میدارد بخصوصه از آتشی که در روز واپسین از برای آزمایش برافروخته گردد در فصل سوم (یسنا ۳۷) در ستایش و سپاسگزاری از نعم اهورامزداست فصل چهارم (یسنا ۳۸) در ستایش زمین و آبهاست در فصل پنجم (یسنا ۳۹) بروان مردمان پاک و چهار پایان مفید و فرشتگان درود فرستاده میشود و

فصل‌های ششم و هفتم (یسنای ۴۰ و ۴۱) به‌دیگر مربوط از پاداش اعمال در این جهان و جهان دیگر صحبت میداد و دارای بلندترین درجه اخلاقی است که بتوان از برای عهد کهن تصور نمود بخصوصه دقت قارئین را بمطالب لطیف و دقیق این دو یسنا متوجه میسازیم شاید بتوانیم بگوئیم که این دو یسنا قدیمترین مأخذ تصوف ایران است اینک رسیدیم به یسنا ۴۲ این فصل بعدها به هفت‌ها ملحق گردیده از حیث زبان با سایر فصول هفت‌ها فرق کلی دارد و علائم جدید در آن بسیار دیده میشود که بکلی آنرا از فصول پیش ممتاز میسازد در این فصل بکلیه چیزهای مفید و سود بخش درود و نخیات فرستاده شده است

در انجام مقال لازمست متذکر شویم که در هفت‌ها فقط سه بار کلمه امشاسپندان تکرار شده است راست است که در فصل هشتم (یسنا ۴۲) نیز بکلمه امشاسپند بر میخوریم ولی چنانکه گفتیم این فصل متأخر است در آغاز هفت‌ها در فقره اول هم کلمه امشاسپند آمده است ولی این فقره و فقره دوم غالباً در اوستا تکرار شده است و آنها را جزو هفت‌ها یا ادبیات کلسائیک نباید شمرد در واقع از فقره ۳ یسنای ۳۵ تا خود فقره ۶ از یسنای ۴۱ داخل هفت‌ها میباشد کتاب پهلوی شایسته‌ست (فصل ۱۳، ۱۴) فقره ۲ از یسنای ۳۵ را نیز جزو هفت‌ها محسوب میدارد بنا بر این در قدیمترین جائیکه از کلمه امشاسپند ذکری شده است همین هفت‌ها میباشد چنانکه نخستین بار در همین هفت‌ها بکلمه فروهر بر میخوریم در فصول هفت‌ها اسمی از زرتشت برده نشد اما بدون شک در یسنای ۳۵ در فقره ۹ اشاره باوشده است

کرده ۱ (یسنای ۳۵)

۱ اهورامزداي مقدس (و) سرور تقدس را مایستائیم شهریاران خوب
امشاسپندان نیکخواه را مایستائیم کلبه آفریدگان مقدس معنوی و
مادی را از برای خاطر اشای نیک برای خاطر دین نیک مزدیسنا
مایستائیم ॐ

۲ ما پندار نیک گفتار نیک و کردار نیک را که در این جا و جاهای
دیگر بعمل آورده شده و بعمل آورده خواهد شد بزرگ می‌شماریم چنانکه
ما (خود) با غیرت برای نیکی میکوشیم ॐ

۳ ای اهورامزدا ای اشای زیبا ما خواستاریم آن چیزی را از برای خود
برگزینیم و با آن اندیشه و گفتار و کرداری را بجای آوریم که در میان
اعمال موجوده برای هر دو جهان بهترین باشد ॐ

۴ نظربیا داش روز جزا برای بهترین اعمال مادانایان و نادانان و فرمانروایان و
فرمانبرداران را بر آن تشویق میکنیم که بگله و رمه آسایش و علوفه
روا دارند ॐ

۵ در حقیقت از برای کسی سلطنت روامیداریم و آنرا حق کسی می‌شناسیم و
آنرا برای کسی خواستاریم که بهتر سلطنت کند برای مزدا اهورا و
برای اشا و هیشتا ॐ

۶ آنچه را مرد یا زنی دانست که درست و خوب است پس باید آنرا با غیرت از برای خود بجای آورد و آنرا بدیگران بفهماند تا آنطوریکه بایست بدان عمل کنند ॐ

۷ پس ما از برای شما ای اهورامزدا ستایش و نیایش را بهترین چیز می پنداریم و علوفه را از برای ستوران ما خواستاریم که آنرا از برای شما بعمل آوریم و آنرا باندازه ای که در قوه داریم (بدیگران) بفهمانیم ॐ

۸ در تصاحب راستی در رفاقت (با) راستی هریک از موجودات در هر دو جهان از بهترین بخشایش برخوردار تواند شد ॐ

۹ ای اهورامزدا این کلام الهام شده را (مزدیسنا) ما خواستاریم که با بهترین اندیشه راستی منتشر سازیم اما ترا (زرتشت را) فرمانده و آموزگار آن بشناسیم ॐ

۱۰ و برای خاطر اشا و وهومن و شهر یور نیک آکنون ای اهورا ماسرود نیایش بی در پی و دعا بی در پی و نماز بی در پی (میسرائیم)
 ینگه ها تام ॐ

کرده ۲ (یسنا ۳۶)

۱ ای مزدا اهورا ما نخت خود را بواسطه عمل آذر تو در اینجا بتو نزدیک میکنیم و بواسطه خرد مقدس بسوی تو (تقرب میجوئیم) (ای آذر) تو نیز آن کسی را آزرده کنی که تو را آزرده میسازد ای آذر مزدا اهورا تو ای خجسته ترین توانا بسوی ما آی ۰۰

۲ ای آذر مزدا اهورا تو مانند سود بخش ترین کسی بسوی ما آی با نعمت متنعم ترین بهاروی کن در روز محاکمه بزرگ باستایش مخلص ترین بیاری ما بشتاب ۰۰

۳ ای آذر توئی خوشی مزدا اهورا تو مانند خرد مقدسی دوست او هستی ای آذر مزدا اهورا ما خواستاریم با آن اسمی که از تو فزاینده تر است (بزبان آورده) بتو نزدیک شویم ۰۰

۴ با خیال پاک باراستی و درستی با کردار و گفتار و آئین نیک ما میخواهیم بتو نزدیک شویم ۰۰

۵ تورا ثناخوان تورا سپاسگزاریم ای مزدا اهورا با سراسر پندار نیک با سراسر گفتار نیک با سراسر کردار نیک ما میخواهیم بتو نزدیک شویم ۰۰

۶ ای مزدا اهورا در میان ترکیب ها زیبا ترین ترکیب فروغ این جهان را و در عالم زیرین (ترکیبی را که) در میان بلندترین فروغ که خورشید نامیده میشود از آن تو میشریم^۱ ینکبه هاتام ۰۰

۱ در آغاز مقاله هر مزدگفتیم که پرفیر یوس Porphyrius از زبان معنای ایران اُر'مزس Oromazes (اهورامزدا) را چنین تعریف کرده است پیکرش مانند روشنی و روانش بسان راستی است نظیر قهره فوق در فروردین یشت قهره ۷۱ اهورا مزدا فروغ سفید و درخشان خوانده شده است

کرده ۳ (یسنه ۳۷)

۱ مامیخواهیم اهورامزدا را که ستور و راستی بیافرید آبها و گیاههای
خوب بیافرید روشنائی و زمین و همه چیزهای نیک بیافرید •

۲ برای سلطنت و بزرگواریش برای صنعت زیبایش بستائیم ما کسانیکه از
ستوران محافظت میکنیم مایخواهیم اورا با ادعیه منتخبه ستایش
کنیم ☉

۳ ما میخواهیم اورا باسم اهورا و باسم محبوب و مقدس مزدا بستائیم
مامیخواهیم اورا با کالبد و روان خود (بادل و جان) بستائیم اورا و
فروهرهای مردان و زنان پاک را مایخواهیم بستائیم ☉

۴ اشاوهیشتا را مایخواهیم بستائیم آن زیباترین امشاسپند آن
فروغ را آن همه چیزهای نیک بخشنده را ☉

۵ وهومن و شهریور (خسترا) و آئین نیک و پاداش نیک وارمق نیک
(سپندارمذ) را مایخواهیم بستائیم^۱
ینگه هاتام ☉

کرده ۴ (یسنای ۳۸)

۱ این چنین ما با زنان این زمین را که حامل ماست میستائیم و آن زنانیکه از آن تو هستند (زنانیکه) از پرتو راستی ممتازند ما میستائیم ☉

۲ غیرت ایمان چالاکي شوری پارسائی با آنها پاداش نیک ثروت نیک فراوانی نیک شهرت نیک فیض نیک را ما میستائیم ☉

۳ ما آبهای از چشمه جوشنده و با هم جمع شده و جاری را میستائیم آن آب اهورائی خوشی بخشنده اهورا را شما (ای آبهاییکه) بسهولت روان قابل شناوری و شست و شو و ارمغان هردو جهان هستید ☉

۴ این چنین با اسامی که اهورامزداي سود بخش بشما آبهای نیک داده و شما را بیا فرید نام برده میستائیم از آنرو (از شما) یاری میطلبیم شما را ثنا خوانیم شما را سپاس گزاریم ☉

۵ و از شما آبهای بارور و از شما که مثل مادريد و از شما شیر گاو که از فقراء توجه میکنند و در میان مشروبات خوبترين و بهترين هستید ما استغاثه میکنیم شما نیکان را با فدیة بزرگ بسوي نشیب (همی خوانیم) (ای کسانی که) در تنگدستی پاداش بخشیده بیداري میشتابید شما اي مادران زنده (جائدار)

یَنگه هاتا م ☉

کرده ۵ (یسناي ۳۹)

۱ این چنین ما میستائیم گوشورون و تشان^۱ Tašan را و روان خودمان را و ستوران اهلی را که بها غذا میدهند برای کسانی که اینها (وجود دارند) و کسانی که برای اینها وجود دارند ۲ ॐ

۲ روانهای جانوران مفید بزی را ما میستائیم این چنین ما میستائیم روانهای مردان و زنان پاکدین را آنانی که وجدان نیکشان برای پیروزی (راستی) میکوشد و خواهد کوشید یا کوشیده است ۳ ॐ

۳ ما فرشتگان نیک (مذکر و مؤنث) را که جاودان زنده اند و امشاسپندان همیشه خرم را که بمنش پاک متکی هستند میستائیم ۴ ॐ

۴ همانطوریکه توای اهورامزدا بخصوصه به نیکی اندیشیدی و گفتی و کردی و تجریدی داشتی ما هم از برای تو نثار میآوریم این چنین آنرا بتو براننده میدانیم این چنین تو را با آن ستایش میکنیم این چنین تو را ثنا خوانیم این چنین تو را سپاس گزاریم ۵ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

۵ ما خود را با یک علاقه به نیکی و براستی و بخلوص و بتو نزدیک

میکنیم

ینگه ها نام ۶ ې ې

۱ گوشورون عبارت است از روان نخستین ستور که خود فرشته موکل جالوران مفید است و از تشان Tašan بدنش اراده گردید رجوع کنید یگاتها ترجمه نگارنده بمقاله گوشورون ۲ یعنی کسانی که از برای تغذیه آنان ستوران آفریده شده اند و مردمانی که از برای برستاری و پروراندن و علوفه دادن این ستوران خلقت یافته اند

کرده ۶ (یسنای ۴۰)

۱ ای مزدا اهورا تو انیک از اجرای این پاداشهائیکه آرزوی ماست
 مُزدي را که تو از برای دین مانند ما کسانی مقرر داشتی یاد نموده
 بجای آر ای مزدا اهورا ☸

۲ تو از برای ما این (مزد) را در این جهان و (جهان) مینوی مُقرر
 داشتی از این جهت تو آنرا (مقرر داشتی) تا بدان واسطه بمصاحبت
 تو نایل شویم و با تو و با راستی (اشا) جاودان (سربریم) ☸

۳ ای مزدا چنان ساز که شرفاء براسقی اعتقاد کنند و جویای راستی شوند
 که دهقانان از برای اتحاد محکم و ثابت و پراز غیرت لایق شوند (اَما)
 برای ما پیشوایان (چنان ساز که آن دو طبقه) نسبت بها با وفا باشند ☸

۴ بشود که باین طور شرفاء و باین ترتیب دهقانان و باین طور پیشوایان
 با آنانیکه ما متحد گشتیم از شما شوند و باین طور ما خواستاریم ای
 مزدا اهورا که مانند مرد پاکدین و عادل از شما محسوب شویم و آنچه
 آرزوی ماست بها ارزانی دارید

یَنگه ها نام ☸

(141)

1

2

3

 [1]

4

5

 [1]

6

کرده ۷ (یسنای ۴۱)

۱ سرود استغاثه و ستایش (خود را) باهورا مزدا و اشاوهیشتا مختص دانسته تقدیم و نثار میکنیم ☉

۲ ای مزدا اهورا بشود که ما جاودان از کشور نیک تو بهره مند شویم بشود که شهریار نیکی در هر دو جهان با چه مرد و چه زن سلطنت کند تو ای در میان موجودات خوبترین ☉

۳ ما تورا صاحب تائید و دارنده توفیق می شماریم و از این جهت با راستی همراه (میدانیم) بشود که تو در هر دو جهان جان و تن ما شوی تو ای در میان موجودات خوبترین ☉ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

۴ ای مزدا اهورا خواستاریم که پناه طولانی تو را باز یافته خود را شایسته آن سازیم خواستاریم که از بر تو تو عامل و توانا گردیم تو ای در میان موجودات خوبترین بشود که تو بحسب آرزوی ما پناه طولانی خود را با ارزانی داری ☉

۵ ای اهورا مزدا ما سرود گویان و پیمبران تو موسوم هستیم و میخواهیم که این چنین باشیم و خود را از برای مُزدیکه تو برای دین مانند ما کسانی مقرر داشتی مُهیا سازیم ای مزدا اهورا ☉ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

۶ تو از برای ما این (مزدرا) در این جهان و (جهان) مینوی مقرر داشتی از این جهت تو آنرا (مقرر داشتی) تا بدان واسطه بمصاحبت تو نایل شویم و با تو و با راستی (اشا) جاودان بسربریم ☉

۷ ینگه ها نام
 ما پندار نیک گفتار نیک و کردار نیک را که در این جا و جا های
 دیگر بعمل آورده شد بزرگ می شماریم چنانکه ما (خود) با غیرت
 برای نیکی میکوشیم
 یتا اهو وئیریو اشم وهو ॐ

۸ هفت های توانا و مقدّس و سرور تقدّس را ما می ستائیم
 ینگه ها نام ॐ

کرده ۸ (یسنای ۴۲)

۱ ای امشاسپندان ما جزوات هفت ها را نثاران می سازیم مابسر چشمه های
 آب درود می فرستیم و بگذرهای آب درود می فرستیم و به شعبات
 راه درود می فرستیم بتقاطع راه درود می فرستیم ॐ

۲ بکوههاییکه از (بالای آنها) آب جاری موجود است درود می فرستیم
 و بدریاچه ها و استخرها درود می فرستیم و بمزارع گندم سود بخش
 درود می فرستیم بهر دو پیاسبان و بافریدگار درود می فرستیم بمزدا و
 زرتشت درود می فرستیم ॐ

၃ နှစ်အတွင်း အသက် ၁၀ နှစ်အောက် ကလေးများကို
အသက် ၁၀ နှစ်အောက် ကလေးများကို အသက် ၁၀ နှစ်အောက်
အသက် ၁၀ နှစ်အောက် ကလေးများကို အသက် ၁၀ နှစ်အောက်

၄ နှစ်အတွင်း အသက် ၁၀ နှစ်အောက် ကလေးများကို
အသက် ၁၀ နှစ်အောက် ကလေးများကို အသက် ၁၀ နှစ်အောက်

۳ بزمین و آسمان درود میفرستیم و بیاد چالاک مزدا آفریده درود میفرستیم و بقله کوه هرا^۱ درود میفرستیم بزمین و همه چیزهای نیک و خوب درود میفرستیم ☸

۴ بمنش پاک و بروانهای پاکدیان درود میفرستیم (بهای) وس پنچا ستوران^۲ درود میفرستیم

۱ غالباً در طیّ یشتها از کوه هرا ذکر شده است کوه مذکور نیز هرائیتی *هرا* گفته شده است در ترجمه پهلوی هربرز و در فارسی البرز گوئیم هرچند که امروز البرز کوه مخصوص و دماوند که دارای ۵۰۶۲۸ متر ارتفاع است و از بلندترین قله آن بشمار است معلوم هم کس میباشد ولی در ادبیات مزدیسنا تعیین این کوه بیرون از اشکال نیست در زامیاد یشت قمره ۱ آمده است که کوه هرا تمام ممالک شرقی و غربی را احاطه کرده است و آن نخستین و شریفترین کوه محسوب شده است در روشن یشت در قمره ۲۵ میخوانیم که ستارگان و ماه و خورشید دور قله آن که تثره *Taera* باشد دور میزنند ظاهراً بایستی کوه مذکور در طرف مشرق واقع باشد چه در مهر یشت در قمره ۱۳ مذکور است که مهر فرشته فروغ نخستین ایزد مینوی است که پیش از برآمدن خورشید از کوه هرا براسر ممالک آریائی می‌تابد در قمره ۵۰ همین یشت آمده است که بارگاه مهر در بالای کوه هرا واقع است در آنجا نیکی که نه شب است و نه ظلمت نه باد گرم میوزد و نه باد سرد از ناخوشیهای و از آلاش و ناپاکی اهریمنی عاری است مه و بخار از آنجا متصاعد نشود بندهش مفصل تر از این کوه صحبت داشته در فصل ۱۲ گوید که در مدت ۱۸ سال کوهها نمودند اما البرز در مدت هشتصد سال بدرجه کمال در آمد در مدت ۲۰۰ سال بکره ستارگان رسید در مدت ۲۰۰ سال بفلک ماه رسید در ۲۰۰ سال بعد بفلک خورشید رسید و در ۲۰۰ سال دیگر بپرخ فروغ بی پایان (انبران) رسید و ۲۰۲۴۴ کوههای دیگر روی زمین از البرز منشعب شده است نظر باین مندرجات کوه (هرا) را باید يك کوه معنوی و مذهبی

نمود نمود رجوع کنید به Ostirānische Kultur Geiger p. 42.

۲ کلمه اوستائی واسی *vāsi* اسم ماهی بسیار بزرگی است که در اقیانوس فراخ کُرت زندگانی میکند این ماهی در اوستا و بندهش باصفت پنچا سَد ورا *پنچا سَد ورا* توصیف شده آمده است صفت مذکور که بمعنی پنجاه در دارنده میباشد مرکب است از پنچا سه - دَورا معلوم نیست که مقصود از این صفت چیست برخی آنرا ماهی پنجاه بردارنده مقصود دانسته اند این ماهی در بندهش واسی پنچا ستوران نوشته شده است در فصل ۱۲ در فقرات ۵ و ۷ از آن صحبت کرده گوید واس در وسط اقیانوس فراخ کُرت بسر میرود و طول او باندازه ایست که اگر مرد تند روی از بامدادان تا هنگام فرو رفتن خورشید با سرعت تمام بدود هنوز طول قامت آنرا نتواند پیبود کلبه جانوران مزدا آفریده در اقیانوس در تحت حمایت واس میباشد

و به خرای پاک^۱ که در وسط دریای فراخ کرت^۲ ایستاده است
دروذ میفرستیم بدریای فراخ کرت درود میفرستیم

۱ خرا Khara از جمله کلماتی است که در طی چندین هزار سال تقریباً ترکیب لفظی خود را محفوظ داشته گرچه مصداق آن تغییر یافته است همین کلمه است که امروز در فارسی خر گوئیم ولی مقصود در اوستا از این جانور خر معمولی نیست چه در خود اوستا مندرج است که خر در وسط اقیانوس زندگانی میکند همان طوری که بعدها هرابر زئیتی میگوید: «در اوستا اسم کوه مخصوصی گردیده البرز گفتیم خرا نیز برور ایام برای تعیین ستور معنی تخصیص یافت در اوستا از برای خر یعنی معمولی کلمه کتو^۳ استعمال شده آمده است و آن فقط يك بار در فرگرد هفتم و نندیداد در فقره ۴۲ استعمال شده گوید در مقابل معالجه زن خانه خدائی يك کتو (خر) مزد طیب مییابد کلمه مذکور نیز در تفسیر پهلوی خر ترجمه گردید کلمه خرا یعنی جانوریکه در اقیانوس زندگانی میکند فقط یکبار همان در یسنای ۴۲ فقره ۴ آمده است ولی بندهش در فصل ۱۹ مفصلاً از این جانور صحبت میدارد طوریکه از این حیوان تعریف گردیده ابدأ جای شك و شبهه نمینماید که از آن یکی از حوادث طبیعی مثل طوفان و سیل و طغیان و غیره اراده شده باشد چنانکه دارمستتر و وست West نیز چنین حدس میزنند نظیر این گونه تشبیهات در یشتها بسیار دیده میشود بخصوصه در تشریفات بطور وضوح و آشکارا این مسئله معین است که بسا از حوادث طبیعی بحیوانی تشبیه شده است اینک بندهش گوید که خر سه پا در میان اقیانوس فراخ کرت بسر میرود این جانور پاك را بدن سفیدی است دارای شش چشم و نه پوزه و دو گوش و يك شاخ زرین مییابد که از آن هزار شاخ دیگر سرزده و با آنها جانوران اهریمنی را نابود میکند گوشش با اندازه بزرگست که مملکت مازندران را فراواند گرفت جایی قدم او باندازه ایست که يك کله از هزارا گوسفند روی آن آرام تواند گرفت در اطراف کوچکترین پای او هزار مرد با اسبش دور تواند زد وقتی که این جانور سر در اقیانوس فرو برد و گوشهای خویش بجنباند اقیانوس بجوش و خروش افتد لرزه و اضطراب در سواحل کوه گناود پدید آید از اثر آواز او همه جانوران ماده اهورائی در اقیانوس آبتن شوند و جانوران اهریمنی از بیم و هراس بجه سقط کنند تصفیه آبهای اقیانوس که بسوی هفت کشور روان است بمده این جانور است اگر اهورامزدا او را نمیا فرید هر آینه آب اقیانوس از آسیب اهریمن مسموم گشته تمام جانوران هلاک میشدند کتاب مینو خرد در فصل ۶۲ در فقرات ۲۶ و ۲۷ نیز از این جانور اسمی برده گوید که خر سه پا در وسط اقیانوس ورکش زندگانی میکند و تمام آبهای ناپاکیکه از لاشه و مردار گذشته باقیانوس رسد بتوسط این جانور پاك گردد در هر مزدیشت نیز ذکر کردیم که درخت گوگرد نیز در میان اقیانوس فراخ کرت روئیده است از این ترفیفات بخوبی برمیآید که کلمه خرا در ایران قدیم از برای تعیین اسم جانوری که امروز باین اسم معروف است نبوده است چنانکه در مقاله گوش نظیر آنرا در کلمه گوسفند ملاحظه خواهید کرد رجوع کنید به Sacred Books of the East by West و به Bundehehsh von Justi و به Zoroastrianische Kultur von Geiger S. 361 و به Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 148—151.

۲ فراخ کرت اسم پهلوی اقیانوسی است که در اوستا واوروکش نام دارد.

۵. بهوم^۱ زرین رنگ و بلند روئیده درود میفرستیم بهوم جان افزا و آشامیدنی درود میفرستیم بهوم دور دارنده مرگ درود میفرستیم

۶. بآب روان و مرغ پزان درود میفرستیم و به بازگشت پیشوایان (آزبان) درود میفرستیم که دور رفته از برای سایر ممالک جویای راستی هستند^۲ و به همه امشاسپندان درود میفرستیم

یَنگه ها نام ❀

آمده است مینوخرد و رکش ضبط کرده است معنی تحت اللفظی آن بزرگ ساحل و فراخ کنار میاشد کش که در زبان فارسی از برای زیر بغل و بیغوله ران و سینه استعمال میشود. باجزه دوم این کلمه اوستائی یکی است چنانکه حافظ گوید

می بزر کش و سجاده زهدم بردوش آه اگر خلق شوند آگه از این تزویرم

از این اقیانوس غالباً در اوستا اسم برده شده در طی قرأت یشتها بآن خواهیم برخورد اساساً نمیدانیم که کدام دریا از آن اراده شده است برخی از مستشرقین دریای خزر یا دریاچه آرال پنداشته اند برخی دیگر اقیانوس جنوب ایران حدس زده اند آنطوریکه در اوستا و کتب پهلوی از فراخ کرت صحبت شده است هیچ شکی نمیاند که اقیانوس بسیار بزرگی از آن اراده گردیده است بندهش در فصل ۱۳ چنین گوید دریای فراخ کرت از طرف دامنه جنوبی البرز ثلث زمین را فرا گرفته از این جهت است که فراخ کرت نامیده شد برای آنکه دارای هزار دریاچه است هم چنین چشمه آردی و یسور از آنجا برمیخیزد هر یک از دریاچه آن دارای شکل مخصوصی است برخی بزرگ برخی کوچک و بعضی بلند از آن بزرگست که یگردد سوار در مدت چهل روز دور آن را تواند پیمود چه اطراف آن هزار و هفتصد فرسنگ است

شاید از تشریشت بتوان استنباط نمود که از فراخ کرت اقیانوس هند که در جنوب ایران واقع است اراده گردیده است در یشت مذکور مکرراً آمده است که تشر (تیر) فرشته باران از فراخ کرت آب برگرفته بر روی زمین میباراند در فقره ۳۲ یشت مذکور گوید

«آنگاه تشر درخشان از اقیانوس فراخ کرت برخاست بعد از آن مه از آن طرف کوه هند که در میان اقیانوس فراخ کرت واقع است بلند گردید» عجالة بهین قدر توضیح اکتفا میکنیم تا در آبان یشت (ارد و یسور ناهید) دوباره بر آن برگردیم

۱ رجوع کنید به مقاله هوم

۲ از این عبارت بخوبی معلوم میگردد که موبدان عهد قدیم از برای انتشار دین مزدیسنا اطراف و اکناف جهانرا میگردیده اند و مردم را به خدا پرستی ارشاد میکردند چنانکه یککشوها یعنی پیشوایان دین بودا نیز دور میزدند مردم را موعظه میکردند و امروز هم کشیش ها (Missionnaire) بمالك غير عيسوي رفته دين عيسى را تبليغ میکنند

مقدمه اردیبهشت یشت

سومین یشت اوستا مختص است به دومین امشاسپند اشاوهیشتا که انیک اردیبهشت گوئیم از این فرشته در طی مقاله پیش در جزو امشاسپندان صحبت داشتیم در اینجا متذکر میشویم که در میان شش فرشتگان بزرگ فقط اردیبهشت و هروتات (خرداد) دارای یشتی هستند چنانکه گفتیم احتمال دارد که سایر امشاسپندان را نیز در سابق یشتی بوده است که امروز در دست نداریم انیک چندکله در خصوص سومین یشت گفته آنگاه میپردازیم به ترجمه و توضیحات لغات آن اردی بهشت یشت را بدو جزء قسمت میتوان نمود اولی از فقره ۵ که در توصیف اشاوهیشتا میباشد در واقع در اثر نماز معروف اشم و هو که نماز اشته و هشته هم گفته میشود میباشد معنی نماز مذکور از اینقرار است

«راستی بهترین نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است» هرچند که اولین فقرات این یشت بواسطه خراب شدن برخی از کلماتش مبهم و پیچیده است ولی از آن بخوبی میتوان استنباط کرد که اهورامزدا به پیغمبرش از تأثیر و قوت نماز اشم و هو خبر میدهد جزء دوم از فقره ۵ تا انجام در اثر نماز معروف دیگر ائیریامن ایشیا میباشد که در آغاز هفتن یشت کوچک نیز از آن شرح دادیم نماز مذکور در خود اوستا نیز غالباً یاد شده از آنجمله در وندیداد فرگرد ۲۲ آمده است که اهورامزدا بیاری ائیریامن ۹۹۹۹۹ ناخوشی که اهریمن بوجود آورد شفاء بخشید معنی نماز مذکور از اینقرار است «بشود که ائیریامن ارجمند برای یاری مردان و زنان زرتشتی (و) برای یاری از منش پاک بسوی ما آید با یادش گرانبائیکه در خور ایمان است من از او پاداش مطلوبه عدالت را که اهورامزدا خواهد بخشید خواستارم» از اردیبهشت یشت نیز بخوبی اثر و قوت دعای مذکور بر میآید چنانکه خواهیم دید کلیه آفات و مصائب و شرّ اهریمنی از سرودن این دعا دفع گردد

اردیبهشت یشت

اشاوهریشتای زیبا ترین را (نہاز) ائیریامن ایشای نیرومند مزدا
آفریده را سوک مقدس نیک دور بیننده مزدا آفریده را خوشنود
میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آنرا بمن بگوید (زرتشت) «بر
طبق قانون مقدس بهترین داور است» باید مرد پاکدین دانا آنرا بگوید

۱ اهورامزدا بسپنتمان زرتشت گفت ای سپنتمان زرتشت ای ستاینده وزوت و
استغاثه کننده و وعظ دهنده و عابد و رحمت فرستنده و سرود گوی
و قتیکه من با بهترین اشا فضای روشن درخشان و منازل خورشیدسان
بیافریدم بخصوصه از بی ستایش و نیایش ما
امشاسپندان ۱ ☪

۲ زرتشت گفت اهورامزدا ای مبشر کلام راستین اینک بسپنتمان زرتشت
ستاینده و زوت و استغاثه کننده و وعظ دهنده و عابد و رحمت فرستنده
و سرود گوی بفرمای که چگونه بوده است (آن کلام) در هنگامیکه تو با
بهترین اشا فضای روشن درخشان و منازل خورشیدسان میآفریدی
. بخصوصه از بی ستایش و نیایش شما امشاسپندان ۱ ☪

۱ زوت از کلمه زوتر اوستائی آمده است ذکرش در یشت ییش گذشت در اینجا
لازم است یغرائیم که در خود گاتھا یسنای ۳۳ فقره ۶ زرتشت خود را زوت مینامد
رجوع کنید به گاتھا ترجمه نگارنده و بصفحه ۱۰۳ همین کتاب در این فقره چندین لغت خراب
شده معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود

۳ من اشا و هیشتا را همی خوانم و قتیکه من اشا و هیشتا را خواندم آرامگاه نیک سایر امشاسپندان که مزدا آنرا با اندیشه نیک حفظ میکند که مزدا آنرا با گفتار نیک حفظ میکند که مزدا آنرا با کردار نیک حفظ میکند (کشوده گردد) ۱ آن آرامگاه نیک در گرزمان اهوراست ۲ ☉

۴ گرزمان از برای مردمان پاک میباشد کسی از دروغ پرستان را بسوی آن راهی نباشد برای مشاهده اهورامزدا ☉

۵ (نماز) ائیریامن که تمام خرد خبیث و همه جادوان و پریها را براندازد بزرگترین کلام ایزدی است ۳ بهترین کلام ایزدی است زیباترین کلام ایزدی است بغایت زیباترین کلام ایزدی است درمیان کلام خدائی قوی است قویترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی محکم است محکم ترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی پیروزمند است پیروزمندترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی درمان بخش است درمان بخش ترین کلام خدائی است ☉

۱ مقصود این است که از سرودن نماز اشم و هو و خوشنود ساختن امشاسپند اشا و هیشتا سایر امشاسپندان نیز خوشنود میشوند و مقصود از پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک یا هومت و هوخت و هورشت سه طبقات بهشت میباشد

۲ لغت گرزمان که شعری قدیم ما غالباً استعمال کرده اند از کلمه اوستائی گروتیمان گرفته شده است. میباید جزء اخیر این کلمه در جزو لغت خانان هنوز در زبان ما باقی است معنی لفظی آن خانه ستایش و نیایش است از آن بلند ترین طبقه آسمان یا عرش اراده گردید در آنجائیکه مقام اهورا مزداست

۳ لغتی که ما بکلام ترجمه کردیم در اوستا منتره میباید که معنی کلام ایزدی و گفتار آسمانی است

۶ کسی (از طبیبان) بواسطه اشا معالجه کند کسی بواسطه قانون شفاء بخشد کسی با کارد علاج نماید^۱ کسی با گیاه درمان دهد کسی با کلام مقدس شفاء دهد در میان درمان بخشان درمان بخش ترين کسی است که با کلام مقدس شفاء دهد کسی که امعاء و احشای^۲ مرد پاک را معالجه کند چنین کسی درمان بخش درمان بخشدگان است^۳

۷ ناخوشیها فرار کنید مرک بگریز دیوها بگریز پتیارها^۴ فرار کنید آموزگار دروغین کینه ور از آئین پاک بگریز مرد ستمکار بگریز^۵

۸ شما ای ازدها نژادان بگریزید شما ای کرک نژادان بگریزید شما ای از جنس دویا بگریزید^۶ ترومی بگریز^۷ پشیری می بگریز^۸ تب بگریز افتراء زن بگریز آشوب و غوغا بگریز مرد بد چشم بگریز^۹

۱ مقصود از طبییکه با کارد (کَرَت و سَدَه) معالجه میکند جراح است

۲ از آن امراض داخلی اراده گردید

۳ پتیاره در پهلوی پتیارک در اوستا پشپتیاره و سَدَه می باشد بمعنی نکبت و آفت وزشتی است بسا از آن دیو و غول اراده شد فردوسی گوید
جهای بر آن جنگ نظاره بود که آن ازدها طرفه پتیاره بود

۴ در اینجا از جنس دویا مردمان شریر و خبیث مقصود می باشند

۵ در کاتها ترومیتی و در سایر قسمتهای اوستا ترومیتی و سَدَه می باشد
اول بمعنی غرور و تکبر و خود پرستی می باشد دوم بمعنی غول نخوت و غرور است
آنها در پهلوی ترمش گویند این دیورا بخصوصه رقیب و ضد ارمتی که فرشته تواضع و بردباری است می شمارند

۶ پشیری میثی و سَدَه و سَدَه و سَدَه بمعنی خیال واهی و بی اساس دوم دیو وهم و اندیشه فاسد است

۹ شما ای دروغترین درمیان دروغگویان بگریزد (زن) جبهی جادو^۱
 بگریز زن بد عمل کخوارذ^۲ بگریز^۳ ای باد طرف شمال بگریز ای باد
 طرف شمال نابود شو و (همچنین) آنکه از نژاد این اردها است ☸

۱۰ کسیکه هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار از این دیوها بکشد
 چنین کسی ناخوشیها را براندازد مرگ را براندازد دیوها را براندازد
 پتیارها را براندازد آموزگار دروغین دشمن آئین پاک را براندازد
 مرد ستمکار را براندازد

۱۱ اردها نژادان را براندازد گرگ نژادان را براندازد دویا نژادان را
 براندازد ترومتی را براندازد پئیری متی را براندازد تب را براندازد
 افتراء زن را براندازد آشوب و غوغا را براندازد چشم بد زننده
 را براندازد *

۱۲ دروغترین را درمیان دروغگویان براندازد (زن) جبهی جادو را
 براندازد زن بد عمل کخوارذ را براندازد باد طرف شمال را براندازد
 باد طرف شمال را نابود کند و (همچنین) آنکه از این جنس دویاست ☸

۱۳ اگر کسی هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار از این دیوها بکشد
 فریقانترین دیوها اهریمن تبه کار از فراز آسمان بسوی نشیب
 سرنگون گردد ☸

۱ جبهی جادو که در پهلوی جه گویند و در برخی از فرهنگها بهین ترکیب در
 جزو لغات زند و یازند ضبط است. یعنی زن پست و بدکار و از مخلوقات اهریمنی میباشد
 از آن را کاره و فاحشه اراده گردید

۲ از کخوارذ (با واو معدوله) و سس سس در تفسیر پهلوی فره کاستار یعنی زائل
 کننده فرو فروغ زن و یامرد اهریمنی اراده گشته اسم طبقه مخصوصی است که باعمال
 زشت شهرت دارد

۱۴ اهریمن تبه کار گفت وای بر من از (دست) بهترین اشا
 آنچه در میان ناخوشیها ناخوشتراست خواهند بر انداخت
 بآنچه در میان ناخوشیها ناخوشتراست ستیزه خواهند نمود
 آنچه در میان فاسدها فاسدتر است خواهند بر انداخت
 بآنچه در میان فاسدها فاسدتر است ستیزه خواهند نمود
 آنکه در میان دیوها دیوتر است خواهند بر انداخت
 بآنکه در میان دیوها دیوتر است ستیزه خواهند نمود
 آنکه در میان پتیارهها پتیارهتر است خواهند بر انداخت
 بآنکه در میان پتیارهها پتیارهتر است ستیزه خواهند نمود
 آموزگار دروغین دشمن آئین راستین را خواهند بر انداخت
 بآموزگار دروغین دشمن آئین راستین ستیزه خواهند نمود
 در میان مردمان ستمکارترین را خواهند بر انداخت
 در میان مردمان با ستمکارترین ستیزه خواهند نمود *

۱۵ در میان ازدها نژادان کسی را که اردها نژادتر است خواهند بر انداخت
 در میان ازدها نژادان با کسی که اردها نژادتر است ستیزه خواهند نمود
 در میان گرگ نژادان کسی را که گرگ نژادتر است خواهند بر انداخت
 در میان گرگ نژادان با کسی که گرگ نژادتر است ستیزه خواهند نمود
 در میان جنس دویا (مودی) آنکه بیشتر از این جنس دویاست خواهند
 بر انداخت

در میان جنس دویا با آنکه بیشتر از این جنس دویاست ستیزه خواهند نمود
 ترومی را خواهند بر انداخت با ترومی ستیزه خواهند نمود
 پیثیری متی را خواهند بر انداخت با پیثیری متی ستیزه خواهند نمود
 در میان تبها آنچه بیشتر تب است خواهند بر انداخت^۱

در میان تبها با آنچه بیشتر تب است ستیزه خواهند نمود
 در میان افتراء زندگان آنکه افتراء زنندهتر است خواهند بر انداخت
 در میان افتراء زندگان با آنکه افتراء زنندهتر است ستیزه خواهند نمود

۱ یعنی سخت ترین تب کلمه تب در اوستا تفتو مضاف آمده است این لغت خود
 جداگانه بمعنی حرارت و گرمی است کلمات فارسی تب و تاب و تابیدن و تفت و غیره جمله
 از يك ماده است

درمیان نزاع جویان آنکه نزاع جوینده تر است خواهند بر انداخت
درمیان نزاع جویان با آنکه نزاع جوینده تر است ستیزه خواهند نمود
درمیان چشم بد زندگان آنکه چشم بد زننده تر است خواهند بر انداخت
درمیان چشم بد زندگان با آنکه چشم بد زننده تر است ستیزه خواهند نمود *

۱۶ درمیان دروغگویان آنکه دروغ گوینده تر است خواهند بر انداخت
درمیان دروغگویان با آنکه دروغ گوینده تر است ستیزه خواهند نمود
جهی جادو را خواهند بر انداخت با جهی جادو ستیزه خواهند نمود
زن بد عمل کخوارده را خواهند بر انداخت با زن بد عمل کخوارده ستیزه خواهند نمود
باد طرف شمال را خواهند بر انداخت با باد طرف شمال ستیزه خواهند نمود ☞

۱۷ دروغ باید نابود شود دروغ باید کاسته گردد دروغ باید سپری گردد یکسره باید
آن نابود شود تو باید که در شمال کم شوی تو نباید که جهان مادی
راستی را نابود سازی ☞

۱۸ برای فرو فروغش من او را اردیبهشت را زیباترین امشاسپند را با نماز
بلند (و) بازوَر میستایم اردیبهشت زیباترین امشاسپند را با هوم آمیخته
بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار نیک با زوَر و با
کلام بلیغ میستائیم ^۱ ینکه ها تام ☞

۱۹ یتا هو

درود میفرستم زیباترین اشا و هیشتا به (نماز) ائیریا من ایشیای نیرومند
مزدا آفریده به سوک مقدس نیک دوربیننده مزدا آفریده
اشم وهو ☞ ^۲

۱ این جمله مکرراً در آخر هر يك از کرده یا فصل یشت ها آمده است

۲ رجوع کنید به هر مزدیشت فقره ۳۳

مقدمه خرداد یشت

چهارمین یشت متعلق است به پنجمین امشاسپند خرداد آن را نیز هروئات و اوَرَداد یشت گویند. در میان یشتها خرداد یشت بخصوصه خراب گشته و کلماتش دگرگون شده است در بسیاری از نسخ این یشت نوشته نشده و در هر جایی که مندرج است برخی از کلماتش از حیث املاء با کلمات سایر نسخ فرقی دارد بعلاوه تفسیر پهلوی آن هم که ممکن بود تا بیک اندازه کلید فهم آن باشد از میان رفته امروز در دست نداریم بنابراین مستشرقین در سر معانی بعضی از جملات این یشت با همدیگر موافق نیستند

خرداد یشت

۱ اهورامزدا با سپنتمان زرتشت گفت من از برای مردمان پاک امداد و رستگاری و رامش و سعادت خرداد را بپا فریدم^۱
کسی که در میان امشاسپندان او را بستاند بآن میباند که او امشاسپند و هو من اردیبهشت شهریور سپندارمذ خرداد و امرداد را ستایش کرده باشد ☉

۱ یعنی که نعمتها و پناها و غیره از طرف امشاسپند خرداد برود پاکدین بخشیده میشود در جای نقاط چندین کلمه خراب شده معنی درستی از آنها بر نمی آید

۵ هریک از (شما) تو (دروغ برست) و دروغ که آشکار باشید یا هریک (از شما) در هرکاری که باشید یا هریک (از شما) که در خفاء (باشید) هریک (از شما) تو و دروغ را من از منزلگاهان آریائی برانم تو و دروغ را من به بند در کشم تو و دروغ را من بر اندازم تو و دروغ را بزیر پا افکنم^۱

۶ سه شیار او بکشد (سه) من بمرد پاک میگویم
شش شیار او بکشد شش من بمرد پاک میگویم
نه شیار او بکشد نه من بمرد پاک میگویم ☸

۷ اسامی (امشاسپندان) بزند در وجهائی که به نسا پیوستند و نطفه و نژاد کریانها را^۲ زوت زرتشت^۳ باراده و میل خویش چنانکه همیشه باراده و میل اوست آنان را بدوزخ هولناک (براند) ☸

۸ پس از فرو رفتن آفتاب (و وقتی که) آفتاب هنوز فرو نرفته است او (زرتشت) بایک اسلحه^۴ مهلک برای خوشنودی و حق معرفت ایزدان مینوی نسا را زده بطرف شمال (براند)^۵ آن نابکار را بزوال محکوم سازد ☸

۱ ظاهراً این فقره همان کلام مقدس یا منترا باشد که در فقره پیش مذکور است
منزلگاهان آریائی همان ایران است که در قدیم خاک یا سرزمین آریا نامیده میشد
۲ کریان و کریانها در وید برهمنان دارای مقام بسیار بزرگی است و از پیشوایان آئین برهمن یا دیویسناست چون مخالف کیش زرتشت و مزدیسناست از این جهت از او در اوستا گمراه کننده اراده گردید این کلمه در پهلوی کرب شد و در توضیحات و تفسیر اوستا آن را بکرو و کور تعبیر کرده اند یعنی کسی که در احکام مزدیسنا دارای چشم بینا و گوش شنوا نیست رجوع شود بگاتنها ترجمه نگارنده بمقاله اسامی خاص
۳ زوت در اوستا زوتر ^{سده} عنوان پیشوائی است که بمصاحبت پیشوای دیگر موسوم به راسبی رسومات مذهبی بجای می آورد در فقره فوق چنانکه در گاتنها زرتشت زوت خوانده شده است

۴ در مزدیسنا شمال طرف نحس و شوم محسوب است مسکن دیوها یعنی دیو برستان یا عبارت دیگر محل پرستندگان پروردگاران باطل و محل وقوع دوزخ است رجوع شود بققرات ۹ و ۱۶ اردیبهشت یشت

۹ ای زرتشت تو نباید این منترا را بیاموزانی جز پیدر یا بیسریا ببردتی
یا آتروان^۱ متعلق بدرجه سه گانه کسی که بنیکی مشهور و پیرو آئین
نیک و بهدین و پارساست کسی که دلیرانه در همه جا آئین میگستراند^۲

۱۰ اِهه ریه سهویه دددهد برای فروغ و قرش من او را امشاسپند خرداد
را با نماز بلند (و) بازور میستائیم ما میستائیم امشاسپند خرداد را با هوم
آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و
با کلام بلیغ ینگه ها نام

۱۱ یتا هو
درود میفرستم به خرداد را د به یا ئیریا هوشیتی بفرشتگان سال بسرور
راستی اشم وهو^۲

۱ آتروان «آتروان» عنوان پیشوای مذهب زرتشتی است یعنی آذربان امروز بجای
این کلمه موبد گفته میشود

۲ رجوع کنید بقره ۴۳ از هر مزدیشت

ناهید

بها روشن و تابنده خورشید بفرخ مشتری و پاک ناهید^۱

عناصر چهارگانه در آئین مزدیسنا کلیه عناصر اربعه که آتش و آب و هوا و خاک باشد مقدس است غالباً در اوستا از آنها سخن رفته است برخی از

آنها نیز در اوستا دارای یشت مخصوصی است در میان این عناصر آتش بخصوصه مقدس تر است آذر ایزد موکل آن است هرچند که از برای این فرشته یشت مخصوصی نداریم اما در سراسر کتاب مقدس و کتب مذهبی پهلوی از علو مقام اوسخن رفته است برای آنکه مندرجات اوستا را راجع باین ایزد نزدیک تر بفهم کنیم در یک مقاله جداگانه مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت عنصر دیگر که هوا باشد دارای یشت مخصوصی است پانزدهمین یشت از آن فرشته هواست هرچند که این یشت به رام یشت نامزد است اما در هیچ جای آن صحبت از ایزد رام نیست در سراسر آن از فرشته هوا صحبت شده است این فرشته در اوستا موسوم است به (وایو) वायु و در پهلوی (اندروای) گویند عجله بهمین قدر اکتفاء نموده تا در یشت پانزدهم در مقاله متعلق بآن مفصل تر از این ایزد سخن بداریم

خاک یا زمین در تحت حمایت چهارمین امشاسپند سپندارمذ (سپنت آرمی) میباشد از برای آن نیز یشت مخصوصی نداریم لیکن در طی مقاله امشاسپندان مفصلاً از آن صحبت داشتیم آب که موضوع مقاله ماست بعد از آتش مقدس ترین عنصر است در ایران قدیم چنانکه خواهید دید ستایش فرشته آن موسوم به ناهید در کلیه ایران زمین و ممالک همسایه رونق تمام داشته در اوستا و کتب پهلوی مکرراً و مفصلاً از او ذکر شده است

یشت پنجم که یکی از بلندترین و بهترین و قدیمترین یشتهاست موسوم است به آبان یشت و از جلال و عظمت فرشته موکل آن ناهید صحبت میدارد بعلاوه در خورده اوستا نیایش چهارم موسوم است به آبان نیایش این نیایش

را که از آبان یشت استخراج شده است در موقعی که در کنار جویبار و آبشار و سرچشمه ای باشند میسرایند

در میان یسناها از یسنای ۶۳ تا خود یسنای ۶۹ موسوم است به (آزور) که در پهلوی (آزهر) *āpžōhr* گویند در یادداشت هرمزد یشت شماره ۲ صفحه ۵۳ گفتیم که زور یا (زاوترا) *zawatra* اوستائی مخصوصاً در مراسم مذهبی بکار برده میشود و بمنزله آب مقدس *eau bénite* عیسویان است بمناسبت آنکه در این یسناها از آب و فرشته *moš* مَوَکَل آن ناهید صحبت میشود به (آزور) نامیده شد بخصوصه یسنای ۶۵ از ققره یک تا خود ققره پنج مثل فقرات یک تا پنج آبان یشت میباشد در روایت داراب هرمزدیار^۱ آمده است «خورشید نیایش و مهر نیایش و اردویسور بانو نیایش (آبان نیایش) پیش آتش کردن روانیست» اسم کامل فرشته آب (اردویسور ناهید) میباشد چون این فرشته *moš* مَوَکَل است گاهی کله بانو را بآن می افزایند

در اوستا از یک فرشته دیگر که نیز مستحفظ آب است یاد شده است این فرشته موسوم است به (ایم نیات) *īm nīat* در وید برهمنان نیز چنین آمده است و از آن یک فرشته مذکر اراده شده است در هفتن یشت کوچک مجللاً از آن صحبت داشتیم در اوستا نسبتاً کمتر باین اسم بر میخوریم همینقدر میدانیم که این فرشته رانیز با آب سروکاری است پاسبانی سرچشمه و رود و دریا با اوست^۲

پیش از آنکه از ناهید که *moš* مَوَکَل آب است صحبت بداریم لازم است از عنصر آب که نزد ایرانیان محترم بوده است و مورّخین قدیم یونانی از آن ذکر کرده اند مختصراً یاد آور شویم

ایرانیان آب را محترم میدانسته اند

۱ در خصوص کتاب روایت رجوع شود به ایران‌شاه تألیف نگارنده چاپ بمبئی ۱۹۲۵ میلادی صفحه ۳

۲ در جاهائیکه در اوستا از (ایم نیات) اسم برده شده است از این قرار است: یسنای ۱ ققره ۵ و یسنای ۲ ققره ۵ و یسنای ۴۵ ققره ۱۲ و یسنای ۷۱ ققره ۲۳ و نشتر یشت ققره ۳۴ و فروردین یشت ققره ۹۵ و زامیاد یشت فقرات ۵۱ و ۵۲ رجوع کنید به صفحه ۱۰۱ همین کتاب یا ورقی شماره ۵

از هرودت مورخ یونانی قرن پنجم پیش از مسیح گرفته تا با آگاسیاس Agathias مورخ یونانی قرن ششم بعد از مسیح ستایش این عنصر را با ایرانیان نسبت داده اند هرودت مینویسد که ایرانیان بخورشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد ستایش نموده برای آنها فدیهِ و نیاز می آورند^۱

باز همین مورخ در جای دیگر کتابش مینویسد « ایرانیان در میان رود بول نمیکند در آب تقو نمی اندازند در آن دست نمی شویند و متحمل هم نمیشوند که دیگری آن را بکثافتی آلوده کند احترامات بسیاری از آب منظور میدارند»^۲ مقصود هرودت آب جاری است ممد آن خبری است که استرابون Strabon جغرافی نویس یونانی نقل میکند « ایرانیان در آب جاری استحمام نمیکند در آن لاشه و مردار نمی اندازند عموماً آنچه ناپاک است در آن نمیرزند» استرابون مفصل تر از هرودت از ستایش آب در نزد ایرانیان مینویسد: « و قتیکه ایرانیان میخواهند از برای آب نیاز و فدیهِ بفرستند بکنار دریا چه یا جویبار یا چشمه میروند در کنار آن خندقی حفر نموده قربانی میکنند مخصوصه احتیاط میکنند که آب را بخون نیالایند پس از آن گوشت قربانی را در روی شاخه های مورد یا غار (laurier) میگذارند مغها آن را با چوبهای مقدس (مقصود برسم میباشد) لمس میکنند و کلام مقدس (مقصود منترا میباشد) میسرایند زیت آمیخته با شیر و عسل بروی زمین (نه در آب) میرزند شاخه های نمر (برسم) در دست گرفته با سرود های مفصل قربانی را بانجام میرسانند^۳ جغرافی نویس مذکور در جای دیگر کتابش ذکر میکند « مردمان هیرکانی Hyrkane (استراباد) در جائیکه آب از سنگ خارا جھیده بدریا فرو میریزد و یک منظره زیبایی تشکیل میدهد فدیهِ خود را نیاز میکنند»^۴ آنچه هرودت و استرابون در خصوص محترم

Herodotus I, 131, 132.

۱

Herodotus I, 138.

۲

Strabon XV, p. 1066.

۳

Strabon XI, p. 778.

۴

بودن عنصر آب نزد ایرانیان در قرون پیش از مسیح نوشته اند در قرنهای چهارم و ششم میلادی نیز موضوعی داشته است چه از مؤرخین این عهد ها هم بها خبر رسیده است که ایرانیان در آب جاری دست و رو نمی شستند مطلقاً بآن دست نمیزدند مگر از برای نوشیدن یا بگیاه آب دادن^۱ برخی از مستشرقین گمان کرده اند که آب دریا برای آنکه شور است مورد احترام ایرانیان قدیم بوده است ولی دلایلی در دست داریم که دریا نیز در قدیم (چنانکه امروز در زرتشتیان) مقدس بوده است آب دریاچه اُرمیه با آنکه بسیار تلخ و شور است مقدس است بسا در اوستا باسم چثچست *čathrest* (در شاهنامه خنجست) از آن یاد شده است در سایر کتب مذهبی پهلوی و پازند نیز این دریاچه بخصوصه محترم است تیرداد پادشاه ارمنستان برادر بلاش اول اشکانی (۵۱-۷۸ میلادی) که از خاندان بسیار پارسای زرتشتی بود بایستی در سال ۶۶ میلادی^۲ برآمده در آنجا از دست امپراطور نرو Nero تاج ارمنستان را بسر بگذارد برای آنکه آب دریا را در طی مسافرت خود بکشافانی نیالاید از راه خشکه خود را برآم رسانید^۳

چیزی که بسیار مایه تعجب است این است که هرودت اخبارات نادرست هرودت مینویسد: «وقتی که خشیارشا شاهنشاه هخامنشی بقصد فتح یونان لشکر عظیم آراسته به هلسپن (Helespontos) (دارداندل) رسید برای گذشتن از آسیا بخاک اروپا فرمان داد که پل بروی آب بسازند پس از آنکه پل بانجام رسید دریا بتلاطم درآمده بندهای پل از هم گسسته آن را پراکنده و پریشان کرد شاهنشاه از این حادثه برآشفته امر کرد که سیصد تازیانه با مواج دریا زنند و یک جفت زنجیر در قعر آن افکنند، من نیز شنیدم که خشیارشا میر غضب هم فرستاد تا دریا را با آهن داغ کند و امر کرد که این پیغام باربار (Barbaros) و بی معنی را از طرف

Act Martyr S. 181 & Agathias II, 24.

۱

Das Urochristentum von Meffert IV

۲

Gladbach 1921 S. 578.

Le Zend-Avesta par Darmesteter Vol III p. XXIII.

۳

شاهنشاه بآب برسانند ای آب تلخ سرور و بزرگ تو این چنین سزایت میدهد
برای آنکه تو او را آزرده نموده هتک آبرو نمودی شاه خشیارشا از روی تو خواهد
گذشت چه تو بخواهی یا نخواهی مردم حق دارند که از برای تو فدیة نمی
آورند زیرا که تو خیانت کار و شور هستی^۱ نگفته خود پیداست که این خبر
هرودت مورخ یونان دشمن دیرین ایران افسانه بی سروپایی است و مثل اکثر
اخبار او بخصوصه آنچه راجع به جنگ ایران و یونان است آلوده بغرض و
تعصب است دروغ و مبالغه و استهزاء شاهکار وقایع تاریخی او ست همین خبر
را مورخ دیگر یونانی موسوم به دیوژنس لرتیوس Diogenes Laertius
که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته تکذیب نموده مینویسد که آنرا
حقیقی نیست زیرا که آب نزد ایرانیان مانند پروردگاری است^۲

هرودت در چند صفحه بعد از خبر اولی راجع به لشکر کشی خشیارشا خبر
دیگری ذکر میکند که بخونی بی اساس بودن اقوال وی را می‌رساند از آن جمله گوید
«ایرانیان مہیای حرکت بودند ولی صبر کردند تا روز بعد در وقت برآمدن
خورشید روانه شوند در روی پُل برگ مورد پاشیدند انواع و اقسام بخور
کردند پس از آنکه خورشید برخاست شاهنشاه خشیارشا آن را ستایش نموده و
از ظرفی زرین فدیة ای‌نثار دریا نمود آنگاه آن ظرف را بایک پیاله زرین دیگر و
یک شمشیر ایرانی که آنان اکیناکس Akinakes می‌نامند در آب انداخت ...
... من نمی‌توانم بطور حتم بگویم که شاه آنها را نثار خورشید نمود
یا آنکه از کرده خود پشیمان گشته خواست از دار دائل دلجوئی کند برای
بی‌احترامی که بدریا کرده بود»^۳

پس از دانستن این مقدمات کوئیم ناهید فرشته ایست
که نکهبانی عنصر آب با اوست چنانکه تشر (تیر)
فرشته باران و مترا (مهر) فرشته فروغ است در آئین
مزدیسنا از برای کلیه مخلوقات اهورا یعنی آنچه مفید و نیک است

ناهید مربوط
بایشتر نیست

Herodotos VII, 35.

Diogenes Laertius Prooem-segm 9

Herodotos VII, 54.

فرشته و موکلگی قائل هستند بنابراین ابداً جای تعجب نیست که از برای مهم‌ترین عنصر که آب باشد فرشته‌ای داشته باشیم و این فرشته دارای مقام بلند و ارجحندی باشد برخی از مستشرقین مینویسند که ممکن است ناهید ایرانیان از اثر نفوذ الهه (سومر) ^۱ موسوم به (ایشثار) *Istar* که بعدها در بابل و آشور هم پرستیده میشد بوجود آمده باشد ^۲ ایشثار که مادر و مولد نوع بشر تصور میشده در برخی از خصایص شباهتی با ناهید دارد و ممکن است بعدها در بیرون از حدود ایران بعضی از خصایص و رسومات دینی این الهه را ضمیمه پرستش ناهید ایرانی کرده باشند ^۳ چنانکه مهر فرشته فروغ ایران در هر مملکتی که نفوذ نمود خصایص پروردگار خورشید آن مملکت جزو آئین او گشت در مقاله مهر مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت گذشته از تعریف و توصیفیکه در اوستا از ناهید شده است و مجسمه هائیکه نیز از این فرشته بجا مانده است قهراً انسان را به پروردگار بابلی ایشثار منتقل میسازد خبریکه هرودت نقل می‌کند نیز مذهب مستشرقین گردید چه مورخ مذکور مینویسد «ایرانیان ستایش (اورانیا) *Urania* را از آشورها و عربها آموختند نزد آشورها (افروdit) *Aphrodite* موسوم است به (میلتا) *Myllta* و در نزد عربها (الیتا) *Alitta* و در نزد ایرانیان (متر) *Mitra* (مهر) ^۴ هیچ شک و شبهه در این نیست که هرودت اشتباهاً مهر را بجای ناهید آورده است چنانکه کلیه مستشرقین این را سهو مورخ یونانی می‌شمرند چه مهر مناسبتی با (اورانیا) و (افروdit) پروردگاران مؤنث یونانی ندارد در این جا متذکر میشویم از این خبر هرودت بخوبی برمیآید که ستایش ناهید از زمان بسیار قدیم در ایران معمول بوده اول مورخیکه صراحهً از ناهید اسم

۱ در خصوص قوم (سومر) *sumer* رجوع شود به مقاله امشاسیندان (عدد هفت)

صفحه ۷۴ — ۷۹

۲ *Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den iranischen Völker* von Tiele, Deuts. Ausg. von Gehrlich S. 253.

۳ در خصوص ایشثار *Istar* رجوع شود به *Handbuch der Altorientalischen Geistes Kultur* von Alf. Jeremias, Leipzig 1918 S. 253—4.

Herodotos I, 131.

میبرد (بروسوس) Berossus مورّخ و پیدشوای معروف کلداء است که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته است کلمنس الکساندرنیوس Klemens Alexandrinus یکی از پیدشوایان معتبر عیسوی که در حدود سال ۲۲۰ میلادی وفات یافت از (بروسوس) نقل کرده مینویسد «مورّخ کلداء در کتاب سومش در تاریخ کلداء چنین گوید: ایرانیان بسیار متأخر بستایش کردن پروردگاران آدمی شکل شروع کردند نخست اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۶۱ پیش از مسیح) باین امر پرداخته مجسمه افروdit انائیتیس (ناهید) را در بابل و شوش و همدان و دمشق و سارد برپا نمود و ستایش او را بمردمان فارس و باختر آموخت»^۱ بزودی از مناسبات اردشیر دوم با ناهید صحبت خواهیم داشت عجالةً در این جا اشاره میکنیم که ستایش ناهید در هر قرنیکه در ایران رواج گرفته باشد جزو آئین ایران قدیم است و ناهید متعلق بگروه فرشتگان و ایزدان آریائی است چه در ریگ وید برهمنان دو تن از الهات یکی موسوم به سینی والی sinivāli و دیگری سرسوآنی (Sarasvati) موجود و شبیه به ناهید هستند

ناهید پس از آنکه از ایران گذشته بممالک همسایه نفوذ نمود در میان اقوام سامی عراق و در آسیای صغیر رنگ و روی برخی از آلهات اقوام بیگانه بنحود گرفت ممکن است در خود ایران پس از آنکه مدتها ستایش او در مغرب متداول بوده در عهد اردشیر بسایر نقاط مملکت سرایت کرده باشد^۲

گفتیم که اسم کامل فرشته آب اردویسور ناهید میباشد
 اشتقاق کلمات اردویسور ناهید در اوستا آردویئ سورا ناهیت اردویسور ناهید آمده است این اسم مرکب است از سه کلمه که هر سه اصلاً صفت بوده است بسا از اسامی امثاسپندان و ایزدان

۱ رجوع کنید به

Clem. Alex. Protr. 5. 65, 4 Pers. Anahita oder Anaitis Von Fr.

Windischmann S. 4.

Geschichte des Alten Persiens von Justi S. 93-94.

۲

و رجوع کنید به Die altpersische Religion und das Judentum von Scheffelowitz S. 230.

مرکب است از یک صفت و یک اسم اردویسور ناهیدبگانه اسم خاص اوستائی است که از سه صفت ترکیب یافته است جزء اول اردوی از کله آرد (ared) که بمعنی بالا بر آمدن و منبسط شدن و فروزدن و بالیدن است مشتق گردید کله (آردوی) در اوستا فقط اسم رودی است باین معنی جداگانه در فرگرد ۲ و ندیداد فقره ۲۲ و فرگرد ۷ فقره ۱۶ استعمال شده است بارتولومه Bartholomae بمعنی لفظی آنرا رطوبت و نمناکی ضبط کرده است^۱ ولی غالباً با کلمات (سور) و (آناهیت) یک جا آمده است جزء دوم (سور) صفت است بمعنی قوی و قادر در سانسکریت هم بمعنی نامآور و دلیر است این صفت بسا در اوستا به انسان و سایر فرشتگان مثل مهر و ایرمان و سروش داده شده است در فروردین یشت غالباً بآن برمیخوریم از آنجمله در فقرات ۹۰ و ۱۳۰ و غیره سورن که اسم یکی از خانوادهای شریف عهد اشکانی بوده است بمعنی دلیر و بهلوان است و از همین کله اوستائی است فقط این خانواده حق داشته است که تاج بسر پادشاه بگذارد^۲ جزء سوم که آناهیت باشد نیز صفت است

خود جداگانه مرکب است از دو جزء اولی (آ) که از ادات نفی است دومی (آهیت) سه سه یعنی چرکین و پلید و ناپاک این کله اخیر بمعنی مذکور در فرگرد ۱۶ و ندیداد فقره ۱۶ استعمال شده است همین کله است که در بهلولی آهک āhōk و در فارسی آهو گردید و بمعنی عیب و نقص گرفته اند چنانکه خاقانی گوید

بینی آن جانور که زاید مشک نامش آهو و او همه هنر است

شاعر شیروانی در این فرد شعر بهردو معنی آهو که غزال و عیب باشد اشاره میکند چون کله (آهیت) مصدر است به (آ = سه) بنا بقاعده کلیه یک حرف نون به (آ) افزوده گفتند آناهیت چنانکه از کله ایران انایران (مملکت خارجه) ساخته شد بنا بر این آناهیت یعنی پاک و بی آلایش این صفت بسا از برای فرشتگان و اشیاء استعمال شده است غالباً مهر و تشر (نیر) و هوم و

برُسم و آبرور و فروغ و غیره در اوستا بصفّت اناهیت یا بصفّت پاکی و بی آلاشی مُتَصَفّ شده اند^۱

در فرس هخامنشی این کلمه تغییر نیافته چهار بار بمعنی فرشته تکرار شده است از آنچه گذشت اردویسور ناهید مجموعاً بمعنی رود قوی پاک یا آب توانای بی آلاش میباشد هر چند که ناهید فرشته آب از مملکت خشک و کم آب ماروی برتافته ولی اسمش در زبان ادبی ماباقی است بسا در اشعار متقدمین بآن برمیخوریم و در فرهنگها ناهد و ناهده و ناهیده و ناهی بمعنی دختر بالغ ضبط است بقول شفتلویتز دانشمند آلمانی در یک افسانه اسلامی به ستاره زهره اسم بُدُخت اناهید داده شده است این کلمه از بُدخت اناهیت آمده است یعنی ناهید دختر بِنِغ (خدا)^۲ انیک چند سال است که ایرانیان بیاد عهد کهن درخشان افتاده دگر باره اسم این فرشته زیبا و بلند بالای اوستا را بدختران مملکت ایران همان سرزمینکه روزی در آن معبد های سیمین و زرین ناهید برپا بود میدهند در فارسی نیز ناهید اسم ستاره زهره است یعنی همان ستاره زیبائی که رُمها اسم الهه و جاهت را بآن داده ونوس Venus خواندند اردویسور ناهید هم اسم رودی است و هم اسم فرشته ای که موکل آن است

آنطوریکه این رود در اوستا تعریف شده است باید آن را یک
 توصیف ناهید از
 روی آبان یشت
 آب مینوی تصوّر نمود چه آن رودی است به بزرگی تمام آبهای
 روی زمین که از فراز کوه (هکر) بدریای (فراخ کرت)
 فروریزد اقیانوس را بجوش و خروش در آورد رودی است که در زمستان و
 تابستان یکسان روان است رودی است که از آن هزار رود و دریای دیگر منشعب
 است هر یک از رود ها و دریاهای آن بانداء بلند و فراخ است که سوار تندروی
 در مدت چهل روز طول و دور آنرا تواند پیمود یکی از آن رودها
 سراسر هفت کشور روی زمین را سیراب کند در کنار هر یک

۱ هر مزدیشت قمره ۲۱ تشریشت قمره ۲ مهریشت قمره ۸۸

۲ متأسفانه کتبی که شفتلویتز از برای تحقیقات لازمه نشان میدهد در زیر دست ندارم
 که در خصوص کلمات فوق تحقیق شود رجوع کنید به Scheftelowitz, Die alte-persische Religion u. das Judentum, Giessen 1920 S. 230.

از این رودها و دریاها قصری هزار ستون با هزار در بجه درخشان
برای ناهید برپاست در هر قصری در بالای دیوانی بستر پاکیزه و معطری
گسترده است ناهید زنی است جوان خوش اندام و بلند بالا و برومند و زیبا
چهره آزاده و نیکو سرشت بازوان سفیدوی بستبری شانه اسبی است^۱
باسینه های برآمده و با کمر بند تنگ در میان بسته در بالای گردونه خویش
مهار چهار اسب یکرنگ و یک قدر در دست گرفته میراند اسبهای
گردونه وی عبارت است از باد و ابر و باران و راله ناهید با جواهرات آراسته
تاجی زرین بشکل چرخ که بر آن صد گوهر نور پاش نصب است بر سر دارد
از اطراف آن نوارهای پرچین آویخته طوقی زرین دور کردن و گوشوارهای
چهار گوشه در گوش دارد کفشهای درخشان را در پاهای خود با بندهای
زرین محکم بسته جبهه ای از پوست سی بر که مانند سیم و زر میدرخشد
در بر نموده جامه زرین پرچین در بر کرده در بلند ترین طبقه آسمان آرام دارد
اهورامزدا در کره خورشید مقام او را برقرار نمود بفرمان پروردگار ناهید
از فراز آسمان باران و تکرگ و برف و راله فروبارد از اثر استغاثه پارسایان و
پرهیزکاران از فلک ستارگان یا از بلند ترین قله کوه (هگر) بسوی نشیب
شتابند نطفه مردان و مشیمه زنان را پاک کند زایش زنان را آسان سازد
شیر را تصفیه نماید بگله ورمه بیفزاید سراسر کشور از یرتو او از خوشی و
نعمت و ثروت برخوردار گردد

چون از مطالعه آبان یشت بخوبی بی با احوال فرشته آب خواهیم برد
در این جا لازم نمیدانیم که بیش از این از مأخذ اوستائی او را شرح دهیم
اینک به بینیم که در تاریخ ایران چه علائم و آثار از ناهید
باقی است

۱ آبان یشت دلکش ترین قصیده ایست که از ایران قدیم یادگار مانده است تعبیرات
و تشبیهات این یشت و یشتهای دیگر در اشعار سخن سرایان بعد هم دیده میشود فردوسی
در مقابل بازوان سفید ناهید که بستبری شانه اسبی است در توصیف گر شاسب گوید
برش چون بر شیر و چهره چو خون دو بازو و مانند ران هیون شاهنامه چاپ ترنر مکان

گفتیم که مورخ کده بروسوس در سه قرن پیش از مسیح نوشته است که اردشیر دوم هخامنشی ستایش ناهید را در نقاط مختلف ایران و در ممالکی که در تحت تصرف شاهنشاهان

ناهید در کتیبه
هخامنشی

هخامنشی بود منتشر ساخت و مجسمه او را در معابد برپا نمود
آثار خطوط میخی که از اردشیر دوم مانده است دلیل است که در عهد این پادشاه ستایش ناهید و مهر در ایران بالا گرفته است چه در آثار کورش بزرگ و داریوش بزرگ و خشیارشا و اردشیر اول اسمی از ناهید و مهر نیست در آثار اردشیر سوم نیز اسمی از ناهید دیده نمیشود فقط یک بار از مهر اسم برده شد کتیبه که از اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ پیش از مسیح) در شوش روی یک صُفّه ستونی کشف شده است از این قرار است «پادشاه بزرگ اردشیر شاهنشاه پادشاه ممالک پادشاه این زمین پسر داریوش (دوم) داریوش پسر پادشاه اردشیر (اول) اردشیر پسر پادشاه خشیارشا خشیارشا پسر پادشاه داریوش (اول) داریوش پسر گشتاسب هخامنشی میگوید: این ایوان را داریوش (اول) جد من بنا نهاد در زمان اردشیر (اول) پدر بزرگ من آتش آنرا ویران کرد بنا بخواست اهورامزدا و اناهیت (ناهید) و مترا (مهر) من دوباره این ایوان را ساختم بشود که اهورامزدا و اناهیت و مترا مرا در پناه خود گرفته از هر کینه و خصومتی حفظ کنند و آنچه من ساخته ام ویران نسازند و آسیب نرسانند»

کتیبه دیگری که از شاهنشاه مذکور در روی پایه ستونی در همدان پیدا شده است مثل کتیبه فوق است یعنی که اردشیر دوم اجداد خود را تا بهخامنش اسم میبرد و پس از آن گوید « . . . این ایوان را من بخواست اهورامزدا و اناهیت و مترا بنا کرده ام بشود که اهورامزدا و اناهیت و مترا مرا در پناه خود گرفته از هر کینه و خصومتی حفظ کنند و آنچه من ساخته ام ویران نسازند»^۱

آتشکده‌های ناهید

در جزو تاریخ اردشیر دوم یاز باسم ناهید و معبد معروفی که باسم او در همدان برپا بوده بر میخوریم کورش کوچک برادر اردشیر دوم بامید آنکه خود شاهنشاه ایران گردد با لشکر بزرگی که در جزو آن تقریباً ۱۳ هزار سرباز یونانی بودند بجنگ برادرش شتافت اما در (کوناک) نزدیک بابل شکسته یافته کشته شد معشوقه یونانی کورش کوچک موسوم به (اسپازیا) Aspasia در جزو غنیمت‌ها بدست اردشیر افتاده در قصر سلطنتی بسر میبرد روزیکه اردشیر پسر خود داریوش را جانشین و ولیعهد خویش قرار داد بنا بعادت ایران قدیم که در این روز ولیعهد هر چیز که از شاه بخواهد باید بحری دارد داریوش از پدرش خواست که اسپازیا معشوقه عمش را با و بخشد شاهنشاه خواهش را اجابت نمود اما باطناً از این امر خوشدل نبود پس از چندی اسپازیا را به همدان فرستاد تا در آنجا را به معبد ناهید کشته پارسا و پاکدامن بسر برد ولیعهد از حرکت پدرش آزرده کشته سوء قصدوی نمود لکن نقشه او کشف گشته بفرمان شاه بدار زده شد^۱

در این جا متذکر میشویم که معابد ناهید در ایران برای زنان راهبات جای تقوی و پرهیزگاری بود برخلاف معابد ناهید در آسیای صغیر که از اثر نفوذ مذاهب سامی رنگ و روی دیگر گرفته بود چنانکه بزودی ذکرش بیاید معبد ناهید در همدان بخصوصه مجلل و در همه جا معروف بوده است یکی از نویسندگان مدق و مؤثق عهد قدیم موسوم به پولیبیوس Polybius که در قرن دوم پیش از مسیح میزیسه در کتاب تاریخش پس از شرح دادن وقوع جغرافیائی شهر همدان و مختصری از تاریخ آن در خصوص لشکر کشی آنتیوخس Antiokhos چنین مینویسد

«قصر همدان تقریباً هفت (استاد) Stade (۴۲۰۰ قدم) دور آن میباشد عمارتهای باشکوهی که در آن ساخته شده است بخوبی ثروت سلاطین با نیهای

۱ خبر فوق را پلوتارخس از کتزیاس Ktesias و دینون Dinon نقل میکند

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 135-7

رجوع کنید به

Aufsätze zur Persischen Geschichte von Th. Nöldeke S. 62-63

و به

آنها را نشان میدهد هر چند که تمام چوبها ئیکه در این بناها بکار برده شد از سدر و سرو است اما در هیچ جا این چوبها برهنه دیده نمیشد تیرکهای سقف و قاب و ستونها و رواق کلیه باصفحات فلزات قیمتی پوشیده بوده سیم و زر در این جا و آن جای قصر میدرخشید پوشاک بام نیز از صفحات نقره بوده پس از شرح دادن قصر مورخ یونانی مذکور از معبد ناهید صحبت داشته گوید که در وقت ورود آنتیوخس در این شهر تمام ستونهای ایوان دور پرستشگاه هنوز باصفحات طلا پوشیده بوده است پولیبیوس نمیگوید که این ستونها چه طور ساخته شده ولی از بیاناتش میتوان درك نمود که بنای معبد شبیه بنای قصر بوده است بیشتر پوشاکهای فلزی این معبد در وقت فتح اسکندر بتاراج رفت از این تاریخ به بعد اشیاء قیمتی معبد در معرض دستبرد سلوکیدها بود تا آنکه ما بقی مانده آلات طلا و نقره آنها آنتیوخس بزرگ که مقتدرین سلاطین سلوکیداست (۲۲۳-۱۸۶ پیش از مسیح) در عهد اردوان اول (اشك سوم) غارت کرده مبلغ چهار هزار (تالنت) Talente مسكوك داخل خزینه خویش نمود^۱ برخی از دانشمندان گمان کرده اند که قدمت معبد ناهید همدان تا بعد دومین پادشاه ماد هووخشتر (۶۲۵-۵۷۵ پیش از مسیح) یا جانشین وی استیاج میرسد^۲

ایزیدروس خراکس Isidorus von Charax جغرافی نویس یونانی که در سال ۳۷ میلادی میزیسته نیز از همدان پایتخت ماد و از خزینه و معبد ناهید آنجا و معبد ناهید در کنگاور که بزودی شرحش بیاید ذکر کرده است^۳ یکی از معبدهای بسیار معروف ناهید در شوش (خوزستان) واقع بوده است آثارش هنوز موجود است همان است که بقولی پولیبیوس Polybius پادشاه سلوکید آنتیوخس چهارم معروف به ایفانوس Epiphanus ۱۷۵-۱۶۴ پیش از مسیح)

Polybius X, XXVII, 9-10 & 12.

۱

Parthia by Geo. Rawlinson p. 59.

رجوع کنید به

Iranische Alterthumskunde von Spiegel, Zweiter Band S. 57.

و

Histoire de l'art, Tome V. Perse par Perrot et Chipier Paris

۲ رجوع شود به

1890 p. 499-500.

Isidorus von Charax II, p. 6.

۳

برای آنکه پولی بخزانه تهری خود برساند قصد غارت آن نمود این معبد که از دستبرد ماکدونیه‌ها محفوظ مانده بود دارای زینت‌های بسیار گران بها بوده است ایفانوس بتاراج آن موفق نشد چه اهالی شوش با او جنگ نموده بر جعت مجبورش کردند پس از چندی پادشاه غارتگر سلوکید دیوانه گشته بمرد مردم میگفتند که ایزد ناهید او را از برای سوء قصدش بسزا رسانید^۱

پلینیوس Plinius مورخ رومی که در سال ۷۹ میلادی در گذشت مینویسد که در معبد ناهید شوش يك مجسمه بسیار سنگین ناهید که از طلا ساخته بودند برپا بود این مجسمه در اوقات جنگ سردار رومی انطوان Antonius بضد اشك پانزدهم (فرهاد چهارم ۳۷-۲ میلادی) بغارت رفت بنابر این در میان سال ۳۵ و ۳۳ پیش از مسیح^۲ معبد دیگری از ناهید در کنگاور که هنوز خرابه‌اش موجود و از آثار بسیار مهم ایران قدیم است برپا بود بقول پروفور هرتسفلد Herzfeld معبد مذکور از زمان اشکانیان باقی مانده و از بزرگترین معابد دنیای قدیم محسوب میشده است آبادی کنونی کنگاور فقط قسمت وسطی معبد را گرفته است^۳ خرابه باشکوه این معبد عبارت است از پشته‌ای که ۶۴۰ پی طول و ۵۴۴ پی عرض آن میباشد در اطراف آن ایوانی به بهنای ۴۴ پی باستونهاى بلند ساخته شده بود هنوز چند ستون در گوشه شمال شرقی معبد برپاست در این بناها صنعت معماری ایران و یونان دیده میشود دندانهای ابنیه و برخی از نقوشات دیگر بحجار بهای قصور پرسپولیس شبیه است^۴ در این خرابه هیچ آثار خطی و کتیبه‌ای موجود نیست و حفاریات در آن نیز دشوار است چه آبادی قصبه کنگاور چنانکه گفتیم در داخل معبد ساخته شده است

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 94.

۱

Plinius N. H. XXXIII, 4, 82 Persische Anahita oder Anaitis von Windischmann S. 12.

۲

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 150-151.

و ۶

۳ نشریات انجمن آثار ملی فهرست مختصری از آثار و ابنیه تاریخی ایران طهران

شهریور ۱۳۰۴

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 94.

۴

بی شك این معبد همان است که یاقوت حموی در معجم البلدان در تحت
کلمات قصر کنگور و قصر اللصوص محل آن را در میان همدان و قرمیسین
(کرمانشاه) معین نموده گوید « بناهای باشکوه آن در روی يك پشته تقریباً
به بلندی بیست ارش (تقریباً ده زرع) واقع است گنبد ها و ستونهای آنها
بغایت زیبایی و استحکام است »

یاقوت این بناها را از آن خسرو پرویز تصور نموده اقامتگاه شیرین
ضبط کرده است ^۱ از گوشه و کنار تاریخ بخوبی برمیآید که در تمام قرون
اقدار از عهد هخامنشی گرفته تا فتح عربها در تمام نقاط ایران معابد ناهید
وجود داشته است طبری مینویسد که ساسان پدر بزرگ اردشیر بابکان
در اصطخر پیشکار و متولی معبدی موسوم به آتشکده (ناهید) بوده است
بنا بقولی در همین معبد در سال ۳۴۰ میلادی سرهای شهدای عیسوی را
آویخته بودند ^۲ طبری در جای دیگر تاریخش از معبد ناهید اسم برده مینویسد
« اردشیر بابکان اول بطرف سگستان حرکت کرد از آنجا بگریگان پس از آن
بابر شهر و بعد بمرو و بلخ و خوارزم و تا آخرین نقاط ممالک خراسان رفت و
از آنجا بمرو برگشت پس از آنکه بسیاری از مردمان را کشت و سرهای آنان را
بآتشکده ناهید فرستاد از مرو بطرف فارس مراجعت نموده در تور (فیروزآباد)
اقامت گزید » ^۳

گذشته از آثار معابد در جزو حجاریهای نقش رستم در فارس در جوار تخت
جمشید نقشی نیز از عهد ساسانیان از ایزد ناهید باقی است در این نقش ناهید
برومند و بلند بالا بپای ایستاده تاجی جواهر نشان بر سر گذاشته نوارهای
پرچین از آن فرو آویخته است طوق دور کردن و سایر زینتهای او یاد آور
اوصافی است که درآبان یشت از این فرشته شده است در مقابل او شاهنشاه

۱ از برای نقوش و آثار معبد ناهید در کنگاور رجوع کنید به

Perse ancienne par Flandin et Coste, les planches 20 à 23 et Texier, planches 62 à 68.

Martyr, ed. st. E. Essemanni I, 95.

Tabari, übersetzt von Nöldeke S. 4

۲
۳ رجوع کنید به

„ „ „ „ S. 17

ساسانی نرسی (۲۹۳-۳۰۳ میلادی) بپا ایستاده نگینی که علامت قدرت و اقتدار است از او میگیرد^۱

از آنکه ما در طی مقاله همیشه (معبد ناهید) ذکرديم مقصود این نیست که ناهید خود مستقلاً دینی و دارای پرستشگاه مخصوصی بوده است ناهید از ایزدان دین مزدیسناست در جزو عبادات و مراسم مذهبی مثل فرشتگان سایر مذاهب ستوده میشده است چنانکه امروز هم در نزد پیروان آئین زرتشت ستوده میشود معبدهای ایران قدیم بطور عموم آتشکده نامیده میشده برخی از این آتشکده‌ها بناهید تخصیص داشته است شاید در آنجا ناهید را با آدابیکه مناسب مقام او بود ستوده و خواشها و استغاثاتی از او میکردند و چنانکه امروز بسیاری از کلیسیاهای عیسویان با سه مقدسین و مقدسات این دین است بنا بوقوع معابد ناهید در ایران و در مملکت همسایه در کنار رودها یا نواحی پر آب میتوان گفت که مخصوصاً دقت داشته اند که پرستشگاه فرشته آب در نزدیک آب باشد

مورخین یونان (آناهیت) اوستارا انائیتیس Anaitis نوشته اند غالباً اورا ارتیمیس Artemis انائیتیس گفته اند یعنی که اسم الهه عصمت و عفت یونانی را باو داده اند مورخین رُم و بیزانس اورا دیانا Diana خوانده اند که در نزد رُمها بمنزله ارتیمیس یونانیهاست و بسا اورا ارتیمیس ایرانی یا دیانا ایرانی ذکر کرده اند فقط کلمنس الکساندر رنیوس که ذکرش گذشت از بروسوس نقل کرده افروdit انائیتیس نوشته است بی شک افروdit Aphrodite که نزد یونانیان الهه عشق و شهوت است هیچ وجه مناسبتی با ناهید ندارد	شهرت ناهید نزد یونانیان و ستایش وی در آسیای صغیر

ناهید که امروز فقط اسمی از او در زبان ادبی ما باقی است در ایران قدیم از ایزدان و در سایر ممالك از پروردگاران بوده است در ممالك وسیعه که در تحت تصرف ایران بوده نیز آتشکده وی وجود داشته است در سراسر آسیای صغیر

تا به زديک درياي يونان در سارد، بايتخت ليدی، بتوسط مورخين قدیم از معابد او بيا خبر داده شده است بخصوص در برخی از ممالك آسیای صغیر ستایش او رونق تمام داشته از آنجمله در ارمنستان، مناسبت آنکه شعبه ای از خانواده اشکانیان در این مملکت هم سلطنت داشته است دین زرتشت در این عهد در آنجا نفوذ نموده مهر و ناهید و بهرام و سایر فرشتگان مزدیسنا در آنجا ستوده میشده اند^۱ کار ستایش ناهید در این سر زمین باندازه ای بالا گرفته بود که ایالت اکیلین Akilien همانجائی که سرچشمه‌های فرات است در یک قرن پیش از مسیح در عهد استرابون جغرافیا نویس یونانی انائیتیس نامیده میشده است معبد ناهید در این ایالت شهرت تمام داشته همان است که بقول پروکوپيوس Procopius بعد ها عیسویان بدون آنکه تغییری در بنای آن بدهند بکلیسیا مبدل کردند^۲ ولی در ممالك آسیای صغیر آئین و رسوم اقوام سامی ضمیمه ستایش ناهید گشته بکلی رنگ و روی دیگری بخود گرفت استرابون مینویسد در معبد ناهید در اکیلین دخترهای جوان از خانواد های شریف و بزرگ چندی مثل راهبات در خدمت معبد بسر میبردند و خود را برای استفاده عموم وقف می نمودند پس از مدتی شوهر اختیار میکردند بدون آنکه عمل پیشین آنان نکین و پست شمرده شود^۳ عادت مذموم مذکور در هیچ عصری چنانکه کلیه مستشرقین و مورخین نوشته اند نزد ایرانیان معمول نبوده و برخلاف آئین مزدیسناست در طی اخبارات قدیم نیز از يك جشن سالیانه موسوم به (ساکا) Sakāa سخن رفته است از آنجمله استرابون در این خصوص مینویسد اسکیت ها^۴ و قتیکه باز منستان و (کاتپانوکا) اناطولی هجوم آوردند سردار ایرانی آنجا با آنان شبیخون برده شکست داد بیاد این فتح

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 95.

۱

Procopius, de bello Perse I, 17, p. 83 ed Bonn

۲

Strabon, XI, p. 532, ed. Cas.

۳

۴ اسکیت (Saka) اسمی است که به کلیه اقوام وحشی که در شمال دریای سیاه و در قفقاز و ترکستان روس بوده اند داده میشود اصلاً آریائی تراد بوده اند اسامی بسیاری از شاهزادگان آنان ایرانی است مذهب آنان نیز آریائی بوده است

محلّی را خاص‌گزینی نموده در بالای آن معبدی از برای انائیتیس (ناهید) و اومانوس Omanos (وهومن) ساختند در هر سال جشن مذهبی موسوم به (ساکانه) Sakāa در آنجا می‌گرفتند و هنوزم در نزد اهالی آن محلّ که الحال موسوم است به (زلا) Zela این جشن معمول است پس از آن استرابون افزوده مینویسد برخی گویند که کورش اسکیت‌ها را شکست داده و روز فتح را جشنی از برای الهه وطن خود برقرار ساخت در هرجائیکه معبدی از ناهید برپاست این جشن نیز معمول است در این عید مردم لباسی بطرز اسکیت‌ها پوشیده باده پیمائی مینمایند زن و مرد باهم زد و خورد میکنند چه در این جشن که یادگاری از فتح و ظفر است اسکیت‌ها را با حیلّه جنگی مست نموده برخی را در خواب و برخی دیگر را در رقص و بازی گرفتار و اسیر نمودند^۱ در معبد (زلا) برای امر مهمّی سوگند یاد می‌کردند^۲ جشن ساکانه یکی از اعیاد ایران قدیم بوده است و مورّخینیکه پیش از استرابون میزیسته و آنانیکه بعد از او آمده‌اند نیز از جشن مذکور ذکری کرده‌اند از مجموع اخبار میتوان استنباط نمود که این جشن تخصیصی بناهید داشته است^۳ در جزو تاریخ ارمنستان و سایر ممالک آسیای صغیر بسا باسم ناهید و معبد آن در شهرهای مختلف بر میخوریم وندیشمان Windischmann اخبارات مورّخین را راجع باین موضوع در کتابی جمع کرده^۴ از ذکر همه آنها اطلاعات مخصوصی راجع بستایش ناهید بدست نخواهیم آورد مگر آنکه خواهیم دانست که این فرشته نیز در بیرون از حدود وطن خود ایران دارای مقام بسیار بلندی بوده است حتی در شهر (ارز) Erez چنانکه يك مورّخ ارمنی قرن چهارم میلادی (اگاتانگلوس Agathangelus) خبر میدهد مثل معبد خوزستان ناهید دارای مجسمه طلا بوده است

Persische Anahita oder Anaïtis von Windischmann S. 7.

۱

۲ زلا Zela در پونتوس Pontus مملکت ساحلی دریای سیاه واقع است امروزه Zilleh

گویند در طرف غربی توکات Tokat واقع است

Strabon XII, p. 559. ed. Cas.

Heiligen schriften der Parsen von Spiegel Band 2 S. C IV

۳

Persische Anahita oder Anaïtis von Windischmann, München 1856

۴

در انجام مقال يك فقره از اخبار مورخ مذکور ارمني را ذکر نموده ختم میکنیم هر چند که اخبار اگاتانگلوس که خود کشیش متعصبی بوده است مخلوط با فسانه است ولی تا بیک اندازه حاکی نفوذ ستایش ناهید است در ارمنستان در کتاب تاریخ کشیش مذکور شرحی راجع بعیسوی شدن ارمنستان بتوسط (گرگوری ایلومیناتور) Gregory Illuminator معروف که از سال ۲۹۴ میلادی^۱ در ارمنستان مشغول کار بوده مردم را بدین عیسی دعوت میکرد و مکالمات او با تیردات پادشاه ارمنستان مندرج است از آن جمله مینویسد تیرداد مبلغ دین عیسی گرگور را تهدید نموده گفت: اگر تو قبول نکنی که پروردگاران را ستایش نمائی بخصوصه این ملکه بزرگ اناهیت را کسیکه مایه شرف و نجات ملت ماست کسی که همه پادشاهان او را میستایند و بخصوصه پادشاه یونانیها نیز او را میپرستد کسیکه ما در کلیه دانش و خرد است کسیکه خیر خواه نوع بشر و از نسل ارامزد Aramazd (هرمزد) بزرگ و تواناست در جای دیگر در جواب تیردات به گرگور مینویسد «آنانکه پروردگاران حقیقی هستند تو دشمن میداری اناهیت بزرگ را کسیکه از پرتو او ارمنستان زنده بوده و هست ارامزد بزرگ و توانا را کسیکه آفریننده آسمان و زمین است و سایر پروردگاران را تو بی جان و بی زبان مینامی» در يك جای دیگر کتابش باز مورخ ارمني در يك فرمان تیردات از اناهیت اسم برده مینویسد: ثروت فراوان از طرف ارامزد توانا و یاری ملکه اناهیت و قوت وهاگن vahagn (بهرام) نصیب شما و سراسر مملکت ارمنستان باد^۲ تیردات که ظاهراً در سال ۳۱۴ میلادی مرد در سالهای اخیر عمرش بتوسط همین گرگور بدین عیسی گروید معابد ناهید را که در ارمنستان بزرگ موجود بود با همراهی گرگور خراب کرد یعنی همان معابدی که بقول اگاتانگلوس در سال اول سلطنتش بزیارت آنها رفته بود از این تاریخ به بعد بزور و جبر دین عیسی جای مزدیسنا گرفت معابد زرتشتی در جزو آنها آتشکدهای ناهید خراب یا بکلیسیا تبدیل یافت ولی هنوز هم بسیاری از آثار دین قدیم در کنش عیسویان ارمنستان باقی است چنانکه در کلیه مذهب عیسی آثار و نفوذ آئین مترا (مهر) فرشته فروغ ایرانیان آشکارا وهیویداست^۳

Geschichte Irans von Justi (Grundriss der iranisch. Philologie) s. 522

۱

Pers. Anahita oder Anaïtis S. 21—22.

۲ رجوع کنید به

۳ رجوع کنید بمقاله مهر در قسمت آئین مهر در رُم

اسامی خاص در آبان یشت

چون در آبان یشت اسامی يك دسته از نامداران ایران قدیم مندرج است لازم دانسته در آغاز یشت مذکور برخی از آنان را در مقالات جداگانه و برخی دیگر را در طی ترجمه آبان یشت شرح دهیم چه در یشتهای بعد نیز چنانکه در درواسپ یشت و رام یشت و ارت یشت و زامیاد یشت بهمین نامداران بر میخوریم که هر يك بنوبت خود بفرشتگان و ایزدان نماز برده و فدیة آورده مزیت و برتری تمنا میکنند

از این نامداران که هوشنگ پیشدادي و جمشید و آزي دهاك (ضحاک) و فریدون و افراسیاب و کیکلوس و کیخسرو و توس و نوذر و کی کشتاسب و زیر و ارجاسب و غیره باشند فردوسی و حمزه اصفهانی و طبری و ابوریحان بیرونی و میرخواند و غیره مفصلاً صحبت داشته اند هم چنین بعضی از این نامداران در کتب مذهبی برهمنان دارای جاه و جلال هستند ولی ما فقط آنچه در اوستا و کتب پهلوی در خصوص آنان آمده است مینگاریم مگر آنکه از برای فهم مطالب مختصراً از شاهنامه ذکر می خواهیم کرد

آنانی را که در میان این نامداران ایرانی هستند (نه مثل آزي دهاك نازی و افراسیاب و ارجاسب تورانی) باید در اوستا مانند انبیاء بنی اسرائیل تورات تصور نمود که هم از پیمبرانند و هم از پادشاهان چنانکه داود و سلیمان فردوسی نیز از زبان جمشید میگوید

منم گفـت با قره ایزدي هم شهر یاری و هم موبدی

یور یونکیشان سده دهم و سده یازدهم که در یسنا ۱ فقره ۱۸ و یسنا ۲۳ فقره ۲ و فروردین یشت فقره ۱۷ آمده و . یعنی نخستین آموزگاران کیش است در سنت متأخر برخی از این نامداران را در جزو آنان شمرده اند از این قبیل ویونگهان و تربت که در طی مقالات راجع بجمشید و گرشاسب از آنان صحبت خواهیم داشت

هوشنگ پیشدادی

در شاهنامه هوشنگ از پادشاهان سلسله پیشدادیان است که پس از کیومرث چهل سال سلطنت نمود جهاندار هوشنگ با رای و داد بجای نیا تاج بر سر نهاد از پدر خویش سیامک که بدست دیوها کشته شد انتقام کشید آهن از سنگ استخراج نمود آتش پدید آورد جشن سده بنیاد نهاد از پوست و چرم جانوران پوشاک ساخت

در اوستا مکرراً باسم هوشنگ پیشدادی بر میخوریم نخست در فقره ۲۱ از آبان یشت و پس از آن در فقره ۳ از درواپ یشت (گوش یشت) و در فقره ۷ از رام یشت و در فقره ۲۴ از ارت یشت در هر چهار یشت هوشنگ پیشدادی در بالای کوه هرا بایزدان یشتیهای مذکور که ناهید و گوش و وایو و ارت باشند فدیه نیاز نموده درخواست میکنند که وی را بزرگترین شهریار روی زمین گردانند که وی را بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاوها و کرپانها چیر سازند که همه دیوها از او بهراس افتاده رو بگریز گذارند که او بدیوهای مازندران و دروغ پرستان و رینه و اسد و اس (دیلم-کیلان) دست یافته همه را شکست دهد ایزدان خواهشهای هوشنگ را اجابت نموده او را کامروا ساختند

در فروردین یشت در فقره ۱۳۷ بفروهر یل پاکدین هوشنگ درود فرستاده میشود در زامیاد یشت در فقره ۲۶ آمده است که مدت زمانی فرکیانی بهوشنگ پیشدادی متعلق بوده است از مجموع این فقرات اطلاعاتی از اعمال هوشنگ بدست نمیآید همینقدر میدانیم که او یکی از نامداران و پادشاهان و پارسایان بوده و از سلسله پیشدادیان است در فقره ۲۸ از فصل ۱۵ بندهش میخوانیم که ایرانیان از یشت هوشنگ میباشند در فقره ۳ از فصل ۳۴ همین کتاب مندرج است که پس از زنب و شوهری ماشیه و ماشیوئی (نخستین پدر و مادر نوع بشر آدم و حوا) تا بوجود آمدن هوشنگ ۹۳ سال طول کشیده است

در فقره اول از فصل ۳۱ بندهش سلسله هوشنگ چنین آمده است:
 هوشنگ پسر فرواک پسر سیامک پسر مشی پسر کایومرث این سلسله با آنچه حمزه
 اصفهانی مینویسد که او شهنج بن فروال بن سیامک بن مشی بن کیومرث است
 بکلی مطابق است ابو ریحان بیرونی نیز با دو کتاب مذکور موافقت نموده
 مینویسد او شهنگ بن افراواک بن سیامک بن میشی (پیشداد) میباشد^۱
 هوشنگ در اوستا هئوشینگه ~~هوشینگه~~ آمده است معنی لفظی آن
 بقول یوستی Justi چنین است کسی که منازل خوب فراهم سازد^۲ این اسم مرکب از
 هوش و هنگ چنانکه برخی پنداشته اند نیست شاید فردوسی در جایی که میگوید
 گرانمایه را نام هوشنگ بود تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود سبب لغت
 سازی و وجه اشتقاق عامیانه مذکور شده باشد

در هرجائی از اوستا (باستثنای فروردین یشت که ذکرش گذشت) که از
 هوشنگ ذکری شده است با صفت پرَ ذات ~~پرَ ذات~~ آمده این صفت که در
 فارسی پیشداد شده است مرکب است از پرَ که بمعنی پیش و مُقدّم (pro) است و
 ذات که بمعنی داد و قانون میباشد مجموعاً یعنی کسی که در پیش قانون گذارد و
 دادگری نمود یا اوّل واضع قانون حمزه اصفهانی نیز این کلمه را درست معنی کرده
 مینویسد فیشتاد اوّل حاکم میباشد چه او شهنج اول حاکم ممالک بشمار است
 این کلمه همیشه با هوشنگ میآید مگر آنکه یکبار در فقره اول از فرگرد ۲۰
 و ندیداد که ذکرش در طیّ مقاله گرشاسب بیاید پرَ ذات (پیشداد) تنها استعمال
 شده است در تفسیر پهلوی اوستا بخصوصه برای توضیح کلمه پرَ ذات در فقره مذکور
 قید شده است: «یعنی نخستین کسانی که قانون گذاشته اند مثل هوشنگ»

۱ رجوع کنید به تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء تألیف حمزه بن الحسن الاصفهانی
 چاپ بران صفحه ۱۹
 و به الآثار الباقیه عن القرون الخالیه تألیف ابی الریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی
 چاپ زاخو صفحه ۱۰۳

Iranisches Namenbuch von Justi

۲ رجوع کنید به

Eranische Alterthumskunde von Spiegel Bd. I S. 515

و به

Zoroastriische Studien von Windischmann S. 190 f:

و به

جمشید

بسا در اوستا از جم نیز سخن رفته است در قدیمترین قسمت اوستا که گاتها باشد پیغمبر ایران او را در یسنا ۳۲ قطعه ۸ از مجرمن ناامیده میگوید «از همین گناهکاران است جم پسر ویونگهان کسی که از برای خوشنود ساختن مردمان گوشت خوردن بآنان آموخت در آینده توای مزدا باید میان من و او حکم کنی»

در سایر قسمتهای اوستا و کلیه کتب تاریخ و شاهنامه چنین مندرج است که جم در آخر عمرش بواسطه خود ستائی و دروغگوئی مغضوب پروردگار گردید در گاتها فقط یکبار از او یاد شده یم ۳۳۰ خوانده شده است بعد ها در سایر قسمتهای اوستا کله خششت ۳۳۱ بآن افزوده گفتند جمشید چنانکه همین کله به هور (هور) پیوسته ۳۳۲ خوانده شد خورشید شد شید معنی نور و فروغ است خود جداگانه در ادبیات فارسی بسیار استعمال شده است فردوسی گوید بدو گفت ز انسان که تا بنده شید بر آید یکی پرده بینم سپید جمشید همیشه در اوستا با صفت هووتو ۳۳۳ آمده است در تفسیر بهلولی این صفت به هورمک یعنی دارنده کله و رمه خوب ترجمه شده است صفت دیگر جمشید در اوستا سریره ۳۳۴ میباشد که معنی زیبا و خوشگل است صفت اولی با وظیفه جمشید مناسبتی دارد چه او با فرودن جهان و پیرو راندن چارپایان و ستوران گماشته شده بود در خصوص حسن صورت وی نیز شرحی در شاهنامه مندرج است که در طی مقاله گرشاسب بآن اشاره خواهیم کرد

جمشید در اوستا پسر ویونگهوت ۳۳۵ خوانده شده است ابوریحان بیرونی این اسم را و بجهان و حمزه اصفهانی و یونجهان که معرب ویونگهان است ضبط کرده اند در سایر کتب و یوانها نیز ضبط شده است در سانسکرت و یوسونت میباشد در ریک وید و یوسونت اسم پروردگاری است در عهد هخامنشیان و یونگهان از اسامی معمولی مردمان آن عهد بوده در کتیبه بیستون از

ویوانا vivana نامی یاد شده است که خَشْتَر پَاوَن (ساتراب) ایالت هَرروواتی Harauvāti (قندهار) بوده است. معنی لفظی این اسم دور درخشنده میباشد.

شاید معنی لفظی جم تو امان و همزاد و جنبه باشد چه بسا در اوستا کلمه *جم* بمعنی تو امان است در نزد برهمنان نیز *جم* و خواهرش *نخستین* نروماده نوع بشراند و این عقیده عمده معنی فوق است.^۱

از فقره ۲ تا خود فقره ۵ یسنای نهم در خصوص ویونگهان و پسرش جمشید چنین آمده است «زرتشت از هوم پرسید که تورا در میان مردمان نخستین بار در این جهان مادی بپوشرد و چه پاداشی نصیب آن کس گردید هوم در پاسخ گفت نخستین بشری که مرا در این جهان مادی بپوشرد و یونگهان است در پاداش پسری مثل جمشید که دارنده رمه خوب و در میان مردمان دارای بلندترین رتبه است و مانند خورشید در خشان است باو داده شد کسی که در مدت سلطنت خویش جانوران و انسان را فنا ناپذیر آب و گیاه را مشروب و مأکول تمام نشدنی قرار داد در مدت سلطنت جم دلیرانه سرما وجود داشت و نه گرما جهان از مرگ و از حسد آفریده دیوعاری بود در هنگام شهریاری جمشید پسر ویونگهان پدر و پسر هر دو بظاهر جوان پانزده ساله مینمودند» در جائی که مفضلأ از جم سخن رفته است در فرگرد دوم و ندیداد میباشد تمام این فصل راجع باوست از این قرار «زرتشت از اهورامزدا پرسید ای خرد پاک و مقدس ای آفریدگار جهان معنوی در میان نوع بشر بغیر از من دگر با که نخستین بار مکالمه نمودی دین اهورائی زرتشت را بکه سپردی آنگاه اهورامزدا گفت ای زرتشت پاک من در میان نوع بشر بغیر از تو نخستین بار باجم زیبا و دارنده رمه خوب مکالمه نمودم و دین اهورائی زرتشت بدو سپرده گفتم ای جم زیبا پسر ویونگهان من آئین خویش بتو برگذار میکنم پس جم زیبا در پاسخ گفت من از برای این وظیفه ساخته و آزموده نیستم آئین

همان جا انجمنی بیار است اهورامزدا بجم گفت ای جم زیبا یسر و یونکمان بمجهان
 مادّی زمستان سختی خواهد رسید و سرمای شدید تباه کنند از پی درآید دانه های
 برف از بلندترین کوه ببلندی چندان برش بیارد یک ثلث از جانوران هلاک شود
 چه در محلّهای هولناک (بیابانها و کویرها) چه در بالای کوهها چه در دره ها
 پیش از این زمستان این مملکت دارای چراگاهان است وقتی که برفها آب شده
 آب فراوان روان گردد این جهان غیر قابل زیست بنظر خواهد رسید از برای
 پیش آمد این حادثه باغی (وَر وادام) بساز که از هر چهار طرف ببلندی یک
 میدان اسب (چرتو ۴۴۰۰ - اسپریس) باشد در آنجا تخمهای چار پایان
 خرد و بزرگ و سگها و مرغکان و شعله های سرخ آتش جمع کن این ور را
 که از هر یک طرف ببلندی یک میدان اسب باشد برای مسکن مردمان بساز
 و یک طویله که از هر یک طرف ببلندی یک هاتر ۴۴۰۰ (هزار گام) باشد
 برای ستوران بساز در آنجا جوی آبی جاری نما چراگاهان فراهم کن خانه ها
 و سردابها و ایوانها و رواقها بنا نما تخمهای (۴۴۰۰) مردان و زنانی که
 در روی زمین بهترین و زیباترین هستند در آنجا جمع کن هم چنین تخمهای
 جانورانی که بزرگتر و بهتر و زیباتراند در آنجا گرد آور از میان گیاهها آنچه
 بلندتر و خوشبو تر است و از میان غذاها آنچه لذیذتر و خوشبو تر است تخمهای
 آنها را در آنجا حفظ نما و این تخمها را از هر قسمی که باشد یک جفت در آنجا
 بیاور تا در تمام مدّتی که مردمان در ور بسر میبرند آنها پوسیده و فاسد نگردند
 کسانی که ناقص هستند مثل قوزی و دیوانه و پیسی یا کسی که در او یکی از آفتها
 و ناخوشیهای اهریمنی دیده شود نباید داخل ور گردند در بزرگترین محله
 این ور نه گذر بساز در محله وسطی شش گذر و در محله کوچکی سه گذر در
 گذرهای بزرگترین محله تخم هزار مرد و هزار زن در وسطی ششصد و در کوچکی
 سیصد جمع نما گذرها را بانگین زرین علامت و نشانی بگذار و از برای ور دري
 بگشای که روشنائی داخل شود

جم پرسید که چگونه این باغ را بسازم اهورامزدا گفت ای جم زیبا یسر

ویونکهن زمین را با باشنه خویش بکوب پس از آن با دستهای خویش آن را بمال همانطوری که امروز مردم گل نرم را میالند^۱ آنکاه جمشید همانطوری که اهورامزدا گفت عمل نمود و او را حاضر کرد چار بایان خرد و بزرگ و مردمان و گیاهها و غذاها را در آنجا گرد آورد

ای آفریدگار جهان مادی ای پاك چه فروغ و روشنائی در این ور که جم ساخت می تابد اهورامزدا گفت در آنجا فروغهای جاودانی (روچنکبه دس-سپس) و فروغ جهانی (ستیزدانه دس-سپس) میباشد در هر سال یکبار در آنجا ستارگان و ماه و خورشید طلوع و غروب میکنند بنظر ساکنین و یک سال مثل یک روز است در هر چهل سال از هر یک جفت مخلوقات و یک جفت دیگر بعمل میآید مردمان در ور بهترین زندگانی سر برد

ای آفریدگار جهان مادی ای پاك که در آنجا کیش مزدا داخل کرد اهورامزدا گفت مرغ کرشیتز و دس-سپس^۲ ای آفریدگار جهان مادی ای پاك کیست در آنجا بزرگ و حاکم (اهو سپس) و سردار دینی (رتو دس-سپس=رد) اهورامزدا گفت اروتدندر و توای زرتشت^۳ در این جا متذکر میشویم که جمشید فقط بفرمان اهورامزدا باغ و را که در بهلولی و جگرمت میگویند برای پیش آمد طوفان آخرالزمان ساخت ریاست روحانی و

۱ در شاهنامه در خصوص منزل ساختن جمشید چنین آمده است

بفرمود دیوان ناپاك را بآب اندر آمیختن خاک را

هر آنچه از گل آمد چو شناختند سبک خشت را کالبد ساختند

۲ بندهش در فصل ۱۹ در قرقه ۱۶ مینویسد در خصوص کرشیت گفته شده است که او می تواند کلماتی تلفظ کند او ست که در ور جم دین منتشر ساخت در فصل ۲۴ همین کتاب در قرقه ۱۱ آمده است کرشیت بزرگ و رئیس مرغهاست دین مزدیسنا را به ور آورد او را نیز چرخ گویند مینو خرد در فصل ۶۱ قرقه ۹ گوید که چهار او (چهر او) رئیس مرغهاست در فرهنگها نیز چرخ یکی از مرغهای شکاری درج شده است ا-دی گوید

زمین دوان چرخ چون بر چرخ بر آواز رامشگران مرغ مرغ

۳ اروتدندر یکی از سه پسران زرتشت است بقول سنت رئیس طبقه برزیکران بوده

است رجوع کنید بگاتنها صفحه ۸۵-۸۸

گذشته ازیسنا و وندیداد در چندین یشت از جشید صحبت شده است بحسب ترتیب نخست باید بآبان یشت متوجه شویم در فقره ۲۵ آن آمده است که جشید دارنده رمه خوب در بالای کوه هکر صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی نموده از او تمنا کرد که وی را در همه مالک بزوگترین شهریار گرداند که وی را بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و

۱ رجوع کنید به

Zoroaster, The Great Persian.

5

کاویمها و کرپانهای ستمگارچیر سازد و از دیوها ثروت و بهره و فراوانی و رمه و خور سندی و تشخص را دور بدارد ایزد ناهید وی را کامروا ساخت در درواسپ یشت نیز جمشید بترتیبی که در آبان یشت گذشت از برای ایزد گوش قربانی نموده درخواست میکند که وی را موفق بدارد از آنکه او بتواند برای مخلوقات کله و رمه مهیا سازد گرسنگی و تشنگی و پیری و مرگ را از آنان دور نماید که در مدت هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) جهان را از باد گرم و سرد ایمن بدارد ایزد گوش نیز حاجت او را برآورد در فروردین یشت در فقره ۱۳۰ آمده است ما بفروهر ناک جم پسر ویونگهان توانا و دارنده رمه درود میفرستیم تا بضد فقرات که دیوها آورده اند استقامت توانیم نمود و بضد خشکی و احتیاج ایستادگی توانیم کرد در رام یشت در فقره ۱۵ تا ۱۷ باز جمشید از کوه هکر در بالای تخت زرین برای ایزد وایو (فرشته هوا) نثار آورده همان نمناهایی که از ناهید داشت در این جا از فرشته هوا نموده و کامروا میگردد در ارت یشت در فقرات ۲۸ تا ۳۱ باز جمشید برمیخوریم که بترتیب مذکور در درواسپ یشت از ایزد ارت (فرشته ثروت) طلب میکند که حاجتش را برآورد

ز امید یشت نسبتاً مفصل تر از جمشید صحبت میکند بخصوصه مندرجات آن مفید و سرچشمه مطالبی است که در کتب تاریخ و شاهنامه راجع به جمشید مندرج است در فقرات ۳۱ تا ۳۸ چنین آمده است «فر مدت زمانی از آن جمشید بود کسی که در روی هفت کشور سلطنت داشت بدیوها و مردمان و جادوان و برهها و کاویها و کرپانها مسلط بود جم از دیوها ثروت و سود بر بود فراوانی و کله و رمه و خوشی و جاه و جلال را از آنان دور بداشت در مدت حکومت وی خوردنی و آشامیدنی پوسیده و فاسد نمیشد نه سرما و گرما وجود داشت و نه پیری و مرگ و رشک آفریده دیو این چنین بود تا بوقتی که او دروغگوئی آغاز نمود و خیال خود را بدروغ مشغول ساخت آنگاه فر از او بصورت مرغی جدا گشته. عمر رسید بار دوم فر از او جدا گشته بفریدون رسید بار سوم فر از او جدا گشته بگرشاسب رسید پس از آنکه فر از جمشید دور شد

او افزوده و زیشان کرد جهان همیگشت بنماچار بایستی بخصومت دشمن
تن در دهد

در فقره ۴۶ زامیاد یشت آمده است که سپیتیورَ در دَردَ (Spityura) جم را با ارّه دوباره نمود در فصل ۳۱ بندهش در فقره ۵ آمده است «سپیتور برادر جمشید است با اژی دهاک (ضحاک) جمشید را کشت» همانطوری که شغاد برادر خود رستم را کشت در روضة الصفاء و در یک روایت منظوم مندرج است که جم را پس از آنکه صد سال متواری بود در کنار دریای چین در میان یک درخت تنهی و کهن سال یافته با ارّه بدو نیم کردند شاهنامه نیز مطابق با زامیاد یشت در خصوص جمشید گوید

چنین سال سیمد همیرفت کار	ندیدند مرگ اندر آن روزگار
نیارست کس کرد بیکارئی	نبید دهمندی و بیمارئی
زرنج و زبدشان نبود آگهی	میان بسته دیوان بسان رمی

پس از آنکه جمشید مفرور گشته خود ستای آغاز نمود فراز او
جدا شد

شمارا زمن هوش و جان و تن است بمن نگر و دهر که اهرمن است
کرایدونکه دانید من کردم این مرا خواند باید جهان آفرین
چو این گفته شد فریزدان از اوی گسست و جهان شد پر از گفتگوی
جمشید پس از آنکه در میدان جنگ ضحاک زخم یافته خود از معرکه
بکنار کشید در مدت صد سال متواری بود تا آنکه او را در کنار دریای چین
دستگیر نموده با ارّه بدو نیمش کردند

چو صد سالش اندر جهان کس ندید	ز چشم همه مردمان ناپدید
مدم سال روزی بدریای چین	پدید آمد آن شاه ناپاک دین
چو ضحاک آورد ناگه بچنگ	یکایک ندادش زمانی درنگ
بارّه مراورا بدو نیم کرد	جهان را از او پاک و بی بیم کرد

طبری و بلعمی می‌نویسند که جمشید پس از شکست یافتن از ضحاک بزاوستان بگریخت و دختر شاه آنجا را بزنی گرفت از او پسری آمد تور از تور پسری آمد دستان از دستان پسری آمد طواریک از طواریک پسری آمد فرامرز برای ممتّم داستان رجوع کنید. مقاله گرشاسب در انجام مقال متذکر می‌شویم که داستان غرور و خود ستائی جمشید بعدها داخل سنت یهودیان شد و در کتاب تلمود سلیمان بجای جمشید اوستا گردید نکیس سلیمان احتمال دارد اصلاً همان نکیس جمشید باشد که ذکرش در فرگرد دوم و نبدیداد گذشت^۱

ضحاک

بقول شاهنامه پس از آنکه جمشید خود ستائی آغاز کرد فرایزدی از او جدا گشته و مغلوب ضحاک شد مدت سلطنت ضحاک تازی و دوره ستم و بیدادش هزار سال بوده است تا آنکه فریدون او را شکست داده بکوه دماوند بنجیر بست در شاهنامه مرداس پدرش میباشد حمزه و بیرونی ارونه اسب ضبط کرده اند

در اوستا اژی دهاک سده هجدهم آمده است این اسم مرکب است از دو جزء اولی که اژی باشد خورد جدا گانه غالباً در اوستا استعمال شده است از این قبیل در فرگرد اول و نبدیداد در فقره ۲ اهورامزدا میگوید نخستین کشوری که من بیا فریدم آریا و بیج میباشد اهریمن در آنجا اژی (مار) سرخ بیافرید هم چنین در فقره ۵ از فرگرد ۱۴ و در فقره ۶۵ از فرگرد ۱۸ و در فقره ۹۰ از آبان یشت اژی بمعنی مار میباشد بسا از اژی یک حانور اهریمنی اراده شده است درست بهمان معنی که امروز از کله اژدها یا اژدر فارسی برمیآید چنانکه در یسنا ۹ که ذکرش در مقاله گرشاسب بیاید دهاک نیز

۱ برای کسب اطلاعات مفصلتر راجع به جم در وید برهمن و در تلمود یهودیان رجوع کنید بکتابهای ذیل

Der Vedische Mythos des yama von Ehn, Strassburg 1890.

Die talmudisch-midrassische Adamssage in ihrer Rückbeziehung auf die persische yima und Meschiasage, von Kohut.

جداگانه استعمال شده یک مخلوق اهریمنی دیوسیرت است چنانکه در یسنا ۱۱ فقره ۶ غالباً اژی دهاک یکجا آمده از آن نیز یک مخلوق دیوسیرتی اراده میشود. زامیادیش از فقره ۴۶ تا ۵۲ از منازعه آذر و اژی دهاک صحبت میدارد که هر یک برای بدست آوردن فرایزدی میکوشد در فقرات مذکور نیز گاهی اژی تنها آمده است

اژدها و اژدر از کلمه اوستائی اژی دهاک میباشد در ادبیات فارسی نیز بهمان معنی است که در اوستا لیبی گوید

از این هفت سر اژدر عمر خوار پیرهیزدانکو بود هوشیار

حمزه اصفهانی در وجه اشتقاق این اسم چنین مینویسد «بیوراسب ده اک ده اک اشتقاقه ده اسم لعقد العشرة و آک اسم للآفنه والمعنی انه کان ذا عشر آفات احد نهایی الدنيا» این اشتقاق درست نیست چه دهاک مرکب از ده و اک بود که در اوستا بمعنی بدوزشت است نمیباشد و کلمه ده در اوستا دس و ده آمده است از اژی دهاک در اوستا چنانکه از ضحاک در شاهنامه و کتب تاریخ مرد جبار و بیدادگری از نژاد بیگانه و دشمن ایران تصوّر شده است که چندی ایران را گرفتار پنجه قهر و غلبه خویش داشت

در کتب متأخرین اورانیز بیوراسب خوانده اند که بمعنی دارنده ده هزار اسب است فردوسی گوید

همان بیوراسبش همی خواندند چنین نام بر پهلوی رانند

از اوستا نیز برمیآید که آژی دهاک از قوم دیگری است و از مملکت بابل است یعنی از همان سرزمینی که ایرانیان در قدیم يك طایفه عرب نژاد از ساکنین آنجا را نازی مینامیدند و بعد ها اسم این طایفه مخصوص را برای کلیه اعراب اطلاق کردند در شاهنامه هم که ضحاک نازی نامیده شده است لابد یکی

از جباران بابل مقصود میباشد و مناسبتی هم با سلاطین قدیم خونیخوار و ظالم بابل یا اشور دارد

در فقره ۲۹ از آبان یشت آمده است « که اژی دهاک سه پوزه در مملکت بُورِی رسیده صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی کرد و از او درخواست که وی را بتهی نمودن هفت کشور از انسان موفّق سازد اما حاجت او برآورده نشد »

بُورِی همان بابل است. بمناسبت آنکه لام در زبانهای ایرانی نبوده است آن را به راء تبدیل کرده اند. بابل در کتیبه های هخامنشیان بابیروش و در اوستا بُورِی شد. مُشْتَبِه نشود با کله دیگر اوستائی بُورِی رسیده که با همین املاء. معنی ببر است و در فقره ۱۲۹ یشت مذکور آمده است از فقره فوق برمیآید که ضحاک بابلی بوده و در مملکت خویش قربانی نیاز ناهید نموده است در فقره ۱۹ از رام یشت آمده است که اژی دهاک در کویرِنت و دلدیپ در بالای تخت زرین برای وایو (فرشته هوا) فدیّه آورد کویرِنت همان است که الحال موسوم است بکرنند این قصبه کوچک در جائیکه ضحاک فدیّه نثار فرشته هوا نمود در بالای کوهی واقع است که میان بابل و ایران حایل است و نزدیک به بُورِی وطن اصلی ضحاک است همان کوهی که در بندهش در فصل ۱۲ در فقرات ۲۹ و ۳۶ اسپروچ و در شاهنامه اسپروز نامیده شده است همیرفت آن شاه گیتی فروز. زندگانه در پیش کوه اسپروز یونانیها آن را زاگروس Zagros خوانده اند.

سلسله نسب ضحاک در فصل ۳۱ فقره ۶ بندهش این طور مندرج است دهاک پسر خرو تاسپ پسر زینیکاو پسر ویرفشک پسر تازی پسر فرواک پسر سیامک از طرف مادر دهاک پسر اودی پسر بیک پسر تمبیک پسر او و خم پسر پاو رو یسم پسر گدو و یثو پسر دروکا سکان پسر گئاک مینوی (زشت نهاد) باز بندهش در فصل ۲۳ در فقرات ۲ و ۳ مینویسد که در زمان سلطنت اژی دهاک زن جوانی با یک دیو و مرد جوانی با یک پری بهم پیوستند از اختلاط آنان زنگیهای سیاه پوست بوجود آمدند وقتی که فریدون بسرکار آمد آنها را از ممالک آریائی بیرون نموده بساحل دریا راند اما پس از استیلای عرب ذکر باره بممالک آریائی داخل شدند داستان دست یافتن فریدون بضحاک و در کوه دهاوند

او را بزنجیر بستن در کتب پهلوی نیز مندرج است

بند هشت در فصل ۲۹ در فقرات ۸ و ۹ مینویسد «وقتی که ازی دهاک زنجیر گسسته آزاد شود آنگاه سام گرشاسب برخاسته او را هلاک کند این اژدهاک را که نیز بیوراسب میگویند در کوه دماوند زنجیر شده است چه وقتی که فریدون بدو چیر شده نه توانست که او را بکشد» در شایست نه شایست در فصل ۲۰ فقره ۱۸ آمده است که فریدون خواست ضحاک را بکشد اما اهورامزدا با و گفت تو نباید که او را اکنون بکشی زیرا که زمین پر از مخلوقات موزی و مضر خواهد شد

در سنت است که در هزاره هوشیدر ماه دومین موعود مزدیسنا ضحاک از کوه دماوند زنجیر خواهد گسست دست تطاول کشوده یک نلک از مردمان و ستوران و کوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود خواهد کرد آنگاه اهورامزدا گرشاسب را از دشت زابلستان برانگیخته آن نابکار را نابود خواهد ساخت^۱

فریدون

نگه کن کجا آفریدون گرد که از پیر ضحاک شاهی ببرد (فردوسی)
فریدون در اوستا ثَرَا تَنُونَ 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 (Thraētaona) آمده است اسم پدرش آتَوَیَه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 میباشد در سانسکرت آپتیا aptya گویند معمولاً در اوستا آتَوَیَانَه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 آمده است و این صفت است. یعنی از خاندان آتَوَیَه همین کلمه است که در پهلوی آسپیان شده است. بزودی ذکرش بیاید

در فقرات ۶ تا ۸ از یسنای ۹ مذکور است: «زرتشت از هوم پرسید دومین کسی که ترا در جهان مادی بیفشرد کیست و چه پاداشی باو بخشیده شد هوم در پاسخ گفت دومین کسی که مرا در این جهان مادی بیفشرد آتویه میباشد در پاداش پسری مثل فریدون از خاندان نجیب و توانا باو داده شد

کسی که از ی دهاک سه پوزه و سه کله و شش چشم و هزار چسپ و چالاکي دارند و واشکست داد آن دروغ قوی دیو پرست را که اهریمن ناپاک برای تباہ نمودن راستی بضد جهان مادی بیافرید. از فقره ۱۷ از فرگرد اول وندیداد می توان استدال نمود که گیلان مسقط الرأس فریدون میباشد چه در فقره مذکور آمده است «چهارمین کشوری که من اهورامزدا بیافریدم ورنه واهمئس چهار گوشه میباشد در آنجائی که فریدون کشته از ی دهاک تولد یافت اما اهریمن بدکنش در آنجا حیض غیر طبیعی بیافرید و غیر آریائی را (خارج را) بر آن مملکت مسلط داشت» در هر جائی از اوستا که از فریدون ذکر شده می بینیم که او در مملکت ورنه برای فرشتگان قربانی کرده است از این قبیل در آبان یشت و در واسپ یشت و رام یشت و ارت یشت و زامیاد یشت که ذکرش بنیاید ورنه را غالب مستشرقین دیلم یا گیلان حالیه دانسته اند تفسیر پهلوی اوستا نیز ورنه را به پدشخوار گرتفسیر کرده است که عبارت باشد از ناحیه کوهستانی جنوب غربی دریای خزر بندهش در فصل ۱۲ در فقره ۱۷ مینویسد «پدشخوار گر کوهی است که در طبرستان و گیلان واقع است»

بقول وست West محققاً پدشخوار گر در جنوب قفقاز واقع است و الحال البرز نامیده میشود. بهر حال ورنه محلی است در گیلان در پهلوی ورنیک گفته اند بقول یوستی هنوز دهی موسوم به ورنک در طرف شرقی ساری واقع است^۱ ورنه چهار گوشه *čahar-gush* خوانده شده است تفسیر پهلوی توضیحات داده گوید نخست برای آنکه چهار راه بسوی ورنه دلالت میکنند آن را چهار گوشه گفتند دوم آنکه ورنه دارای چهار شهر عمده است همانطوری که غالباً از دیوهای مازندران اسم برده شد بسا در اوستا نیز از دیوها و دروغ پرستان ورنه یاد شده است از این قبیل در وندیداد فرگرد ۱۰ فقره ۱۴ و یسنا ۲۷ فقره ۱ و آبان یشت فقره ۲۲ و مهر یشت فقره ۹۷ و فروردین یشت فقره ۷۱

Zend-Avesta, Darmesteter Vol. II p. 14

۱ رجوع کنید به

S.B.E. by West p. 38

و به

Iranisches Namenbuch von Justi s. 331

و به

دگر از جاهائی که از فریدون سخن رفته است در فقره ۳۳ از آبان یشت است از این قرار «فریدون از خاندان توانای آتَوَیَه در مملکت چهار گوشه و رَته صداسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی نموده از او درخواست که باژی دهاک سه پوزه ۱ ظفر یابد ناهید حاجت او را برآورد

در فقرات ۱۳ و ۱۴ از درواسپ یشت آمده است که فریدون برای ایزد گوش قربانی نموده از او درخواست که بضحاک غلبه کند و دو زنش را سنگهوک «سنگهوک» و آرَنوگ «آرنوک» را که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن و از برای خانداری برازنده هستند از او برباید در فقره ۲۳ از رام یشت و در فقرات ۳۳-۳۵ از ارث یشت باز فریدون از برای فرشتگان هوا (ویو) و ثروت (ارت) فدیة آورده بترتیب مذکور تمنا میکند که وی را کامروا سازند سنگهوک و آرَنوگ را که فریدون از دست ضحاک نجات میدهد در شاهنامه شهر ناز و ارنواز میباشد دو خواهر جمشید هستند که پس از مغلوب شدن جم گرفتار ضحاک مار دوش شدند

دو پاکیزه از خانه جمشید برون آوردند لرزان چو بید
که جمشید را هر دو خواهر بدند سر بانوان را چو افسر بدند
ز پوشیده رویان یکی شهر ناز دگر ماهروئی بنام ارنواز

در فقره ۴۰ از بهرام یشت نیز از یل نامور فریدون ذکر شده است در تمام فقرات مذکور کار عمده فریدون همان شکست دادن ضحاک است داستانی که مفصلاً در شاهنامه و در کلیه کتب تاریخ مندرج است پدر فریدون در شاهنامه آبتین و مادرش فراَنک میباشد

فراَنک بدش نام و فرخنده بود . مهر فریدون دل آکنده بود

۱ مثل فقره ۸ از یسنای ۹ که ذکرش گذشت

۲ «سنگهوک» و «آرنوک»

سلسله نسب فریدون در فصل ۳۱ از فقره ۷ بندهش این طور آمده است
 «فریتون آسپیان پسر پورتورا آسپیان پسر سوک تورا آسپیان پسر پورتورا
 آسپیان پسر سیاک تورا آسپیان پسر سپیدتورا آسپیان پسر گفرتورا آسپیان
 پسر رمک تورا آسپیان پسر و نفر غشن آسپیان پسر جم پسر ویونگهان از ویونگهان
 نابآسپیان پورتورا ده پشت بوده است هریک از آنان صد سال زندگانی
 کرده است که رو بهم رفته هزار سال باشد این هزار سال مدت سلطنت ضحاک
 بوده است از آسپیان پورتورا فریدون بوجود آمد کسی که از جم انتقام کشید
 از او (یعنی پورتورا) دو پسر دیگر که بر مایون و کتایون باشند نیز بوجود
 آمدند اما فریدون پرهیزگار تر بوده است از فریدون سه پسر بوجود
 آمدند سرم (سلم) و توج و ایریج»

داستان این سه پسر و تقسیم کردن فریدون ممالك خود را در میان آنان
 در شاهنامه و کتب تاریخ عربی و فارسی معروف است

نخستین سلم اندرون بنگرید همه روم و خاور مرا گزید
 دگر تور را داد توران زمین مرا کرد سالار ترکان و چین
 وزان پس چو نوبت بایرج رسید مرا اورا پدر شهر ایران گزید^۱
 در اوستا از قلمرو سلطنت این سه پسر نیز یاد شده است در فروردین
 یشت در فقره ۱۴۳ آمده است بفروهرهای مردان و زنان پاک ممالك آریائی
 درود میفرستیم بفروهرهای مردان و زنان پاک ممالك تورانی درود میفرستیم
 بفروهرهای مردان و زنان پاک ممالك شیریه و سدرده Sairima درود
 میفرستم بنابر آنچه در کتب ما مسطور است سلم و تور و ایرج اسامی
 خود را بخاک و قلمرو سلطنت خویش داده اند شیریه اوستا مملکت سرم
 (سلم) میباشد که قسمت بزرگترین پسر فریدون بوده است از آن مملکت روم
 یا اروپا و یا بقول فردوسی خاور زمین (مغرب) اراده شده است^۲
 دگر از اعمال فریدون در اوستا این است که او کشتی ران ماهر با اور و سدرده

۱ رجوع کنید به صفحه ۹۲ همین کتاب از مملکت آریائی ایران مقصود میباشد

Erānshahr von Marquart 1901 S. 155—157

۲ رجوع کنید به

را بصورت کرگس در آورده در هوا پیرواز نمودن واداشت در فقره ۶۱ از آبان یشت این داستان را ملاحظه خواهید نمود نظیر آن را در هیچ يك از کتب بهلوی نیافتم در شاهنامه و کتب تاریخ نیز چیزی از آن بنظر نگارنده نرسید

در انجام مقال از فقرات ۳۶-۳۷ زامیادیشْت ذکر کرده ختم میکنیم در فقرات مذکور آمده است «دومین بار وقتی که فر از جشید بصورت مرغی جدا شد فریدون از خاندان توانای آنویَه آن را دریافت بطوری که او در میان پیروزمندان پیروزمندترین شد باستانای زرتشت کسی که از ی دهاک سه پوزه را کشت»

گرشاسب

گرشاسب یکی از ناموران ایران قدیم است که مکرراً در اوستا از او نام برده شده است او در نامه مقدس بمنزله رستم شاهنامه یا هرقل Herakles یونانیهاست در اوستا کرشاسب و در همدسته آمده است در سانسکریت نیز کرساسو Krsasva گویند معنی لفظی این اسم دارنده اسب لاغر یا کسی که اسبش لاغر است میباشد امروز گرشاسب گوئیم ولی بهتر این است که گرشاسب بگوئیم چون در نسخ خطی قدیم میان ک و گ امتیازی در نوشتن نمیداده اند شاید که فردوسی هم در عهد خویش گرشاسب استعمال کرده باشد و ممکن است هم کرشاسب گفته باشد طبری گرشاسب و ابوالفداء کرشاسف ضبط کرده اند هرچند که در این مقاله مقصود ما این نیست که کلیه آنچه در خصوص گرشاسب مورخین عرب و ایرانی نوشته اند و آنچه در شاهنامه مندرج است با مندرجات اوستا مطابق کنیم بلکه مقصود این است که فقط آنچه راجع بگرشاسب در اوستا و سایر کتب مذهبی مزدیسنان آمده است در این مقاله جمع نمائیم و باین وسیله معنی یک رشته از جلالت اوستائی را بفهم نزدیک کنیم خواه مندرجات اوستا مطابق مضامین گرشاسب نامه اسدی طوسی که در سال

۴۵۸ سرائیده شده است موافق باشد یا نه ولی برای آنکه راه تحقیقی نموده باشیم مختصراً آنچه در شاهنامه از گرشاسب نوشته شده است یاد آوری نموده میگذریم

در یک جای شاهنامه گرشاسب پسر زو (زاب) پسر طهاسب از خاندان فریدون ۹ سال سلطنت نمود پسر بُد مر اورا (زورا) یکی خویش کام پدر کرده بودیش گرشاسب نام ملحقات شاهنامه از گرشاسب دیگری اسم برده گوید پس از آنکه جمشید از ضحاک زخم یافته خود را از میدان جنگ بکنار کشید شبانه بالباس مبدل فرار نموده سربکوه و بیابان نهاد چندی سرگشته میگشت تا آنکه بزابلستان رسید سمن ناز دختر کورنگ پادشاه زابلستان شیفته حسن جمال جمشید گردیده در خفاء زن او شد کورنگ پس از آستن شدن دخترش قضیه را دریافت خواست که جمشید را دستگیر نموده بنزد ضحاک بفرستد اما گریه وزاری سمن ناز اورا دل بسوخت و دست از جمشید برداشت تا آنکه سمن ناز پسری بزائید نهاد آن دل افروز را نام تور دل و جان جم بد از او برز نور پس از آنکه تور بسن پنج سالگی رسید از حرکات او حدس میزدند که او باید از پشت جمشید باشد کورنگ برای آنکه سر فاش نشود از بیم ضحاک بجمشید گفت که زن و فرزند گذاشته از زابلستان برود جمشید پس از پیمودن مراحل بهندوستان رسید پس از چندی اقامت در آن سرزمین رهسپار چین گشت در آنجا گهاشنگان ضحاک او را دستگیر نموده بفرمان شاهنشاه هاردوش او را با ارّه بدو نیم کردند سمن ناز از شنیدن این خبر زهر خورده خود بکشت تور بحد کمال رسید از او پسری بوجود آمد موسوم به شید سب

از آن ماه زادش یکی شه نژاد بیدشاد و شید سب نامش نهاد

شید سب پس از مرگ کورنگ بتاج و تخت زابلستان رسید از او نیز پسری موسوم به طورک پا بعمره وجود نهاد

یکی پورش آمد ز تخم بزرگ برسم نیا نام کردش طورک

پس از در گذشتن شید سب طورک چندی سلطنت نمود از او هم پسری

بدنیا آمد نامزد به شم

یکی پورش آمد بخوبی چو جم نهاد آن دلاور ورا نام شم

از شم پسری بوجود آمد موسوم به اترط

ز شم زان سپس اترط آمد پدید همی فر شاهی از او میدمید

اترط هم چندی شاهی نمود پسر او که موضوع مقاله ماست موسوم است

به گرشاسب

چو بختش بهر کار منشور داد سپهرش یکی نامور پور داد

بر آن پور آرام بفزود و کام گرانمایه را کرد گرشاسب نام

در شاهنامه شرحی از زور بازوی گرشاسب و دلیری وی مندرج است

اما داستان او پایان نرسیده فقط در انجام داستان نژاد رستم بگرشاسب نسبت

داده میشود بزرگان این تخته کز جم بدند سراسر نیاکان رستم بدند^۱

این داستان را که ترنر مکان در جزو ملحقات شاهنامه چاپ کرده است

معلوم نیست که از فردوسی باشد احتمال دارد که از گرشاسب نامه اسدی طوسی

باشد که هنوز بنظر نگارنده نرسیده است میرخواند نیز در روضه الصفاء مینویسد

«در کرشاسب نامه نقل است که جمشید مجهول وار گرد عالم می گردید تا در حوالی

سبحستان ساکن شد و دختری از آن قوم بخواست و از او فرزندان متولد شدند

که کرشاسب از آن نسل است و رستم آن تخته» بقول نولدکه Nöldeke خاندان رستم

منسوب بگرشاسب اوستا نیست^۲ از آنچه گذشت اسامی آباء و اجداد گرشاسب

در شاهنامه از این قرار است گرشاسب پسر اترط پسر شم پسر طورگ

پسر شید سب پسر تور پسر جمشید و این سلسله در زابلستان سلطنت کرده

است چنانکه خواهیم دید گرشاسب اوستا نیز با زابلستان سروکاری

دارد و اسامی برخی از نیاکانش یاد آور اسامی نیاکان گرشاسب شاهنامه است

متنم داستان گرشاسب را از این قبیل جنگ وي باضحاک و

لشکر کشیهایش بضد توران و افریقا و هندوستان و سایر اعمالش را باید

۱ رجوع کنید بشاهنامه چاپ مکان Macan (ملحقات) از صفحه ۲۱۰۰

Nöldeke, Das Iranische Nationalepos, Grundriss der Irani. Philolo. S. 138 ۲

بواسطه گرشاسب نامه اسدی طوسی تکمیل نمود سراینده گرشاسب نامه علی بن احمد طوسی مؤلف لغات فرس اسدی است پدرش را که از برای تشخیص باید اسدی بزرگ نامید موسوم است به احمد بن منصور الطوسی معاصر فردوسی و بقولی استاد او بوده است^۱

مأخذ گرشاسب نامه که در سال ۴۵۸ هجری (۱۰۶۶ میلادی) سرانیده شده است بنی شک همان مأخذی است که در ملحقات شاهنامه در ممتد داستان جمشید و اعقاب او برشته نظم کشیده شده است

از آنچه بندهش در فصل ۳۱ در فقرات ۲۶ و ۲۷ مینویسد بخوبی یاد آور سلسله گرشاسب شاهنامه میباشد بندهش گوید «گرشاسب و اوروخش Aurvakhs دو برادر بوده اند از پسران انتر پسر سام پسر تورک پسر سپانیاسپ Spānīasp پسر دورشاسب Dūrōshasp پسر توک پسر فریدون^۲

در اوستا نیز پدر گرشاسب تریث آمده است گاهی با اسم خاندانش سام گرشاسب خوانده شده است چنان که در فروردین یشت در فقرات ۶۱ و ۱۳۶ در کتب پهلوی گاهی فقط با اسم خاندانش سام نامیده شده است

اینک آنچه در اوستا راجع بآباء و اجداد و اعمال گرشاسب مندرج است بیان نموده بعد نواقص این داستان را بتوسط سایر کتب مذهبی پهلوی و بازند و فارسی تکمیل میکنیم نخست راجع به تریث آمده پدر گرشاسب در فرگرد ۲۰ و ندیداد در فقرات اول و دوم چنین آمده است:

«زرتشت از اهورامزدا پرسید کیست در میان برهیزگاران و دانایان و کامگاران و توانگران و رایومندان و تهمندان (دلیران) و پیشدادیان نخستین

۱ گرشاسب نامه را مستشرق مرحوم کلمان هوارت Clément Huart در دو جلد با ترجمه فرانسه در پاریس بطبع رسانیده است یعنی که کتاب مذکور در ۳۰ دسامبر ۱۹۲۶ که روز وفات مستشرق مذکور است در تحت طبع بوده است (نقل از مقاله آقا برزا محمد خان قزوینی در مجله ایرانشهر شماره ۱۱ از سال چهارم ۱۹۲۷ میلادی)

Sacred Books of the East by West p. 187.

۲ رجوع کنید به

مردی که ناخوشی را باز داشت مرگ را باز داشت (زخم) نیزه پیران را باز داشت حرارت تب را از تن مردم باز داشت اهورامزدا در پاسخ گفت ای سپنتمان زرتشت تریّت در میان پرهیزگاران و دانایان و کامگاران و توانگران و رایومندان و نهمتنان (دلیران) و پیشدادیان نخستین مردی است که ناخوشی را باز داشت مرگ را باز داشت (زخم) نیزه پیران را باز داشت حرارت تب را از تن مردم باز داشت « بنابراین این تریّت در اوستا نخستین طبیب و اولین درمان بخش نوع بشر است. منزله اسکلیپیوس Asklapsios یونانیها Aesculapius رومها میباشد

در یسنا ۹ فقره ۱۰ باز در طی سؤال و جواب زرتشت با ایزد هوم از تریّت اسم برده شده است. هوم در پاسخ زرتشت میگوید «سوم کسی که مرا مهیتا ساخت تریّت از خاندان سام است که از نیکخواهان ترین است در عوض خداوند باو دو پسر داد یکی اورواخشیه و دیگری کرشاسب که دلیر و نامآور بود» عجله بهمین قدر اکتفاء میکنیم تا باز به یسنای مذکور برگردیم از اورواخشیه اطلاعاتی نداریم فقط از فقره ۲۸ رام یشت میدانیم که هیتاسپ اورا کشت و برادرش کرشاسب از او انتقام کشید در فقره ۴۱ زامیادیشت نیز کشته شدن هیتاسپ زرین تاج بدست کرشاسب برای خونخواهی برادرش اورواخشیه مندرج است در آبان یشت از یک تریّت و برادرش اشاورد نکه که از پسران سایوژدری هستند اسم برده شد و او را با تریّت که از خاندان سام است نباید مشتبه نمود چنانکه اورواخشیه که در فقره ۱۱۳ فروردین یشت آمده است پسر سایوژدری میباشد نباید که با برادر کرشاسب مشتبه شود کرشاسب در اوستا جوان دلیر نامیده شده است این صفت در اوستا نیز ناو میباشد یعنی نرمش و مرد سرشت یا بعبارت دیگر دلیر و پهلوان این صفت بتدریج نریهان شد و از جزو اسامی خاص گردید الحال سام کرشاسب نریهان گوئیم دیگر از صفاتی که در اوستا از برای سام آمده است گئسو میباشد یعنی گیسو دارنده یا دارای کیس (نریهان) دیگر از صفات او کدور میباشد یعنی دارنده گرز (نریهان) بخصوصه

غالب فتوحات گرشاسب با همین گرز صورت میگیرد

کلیه اعمال گرشاسب در مواضع مختلف اوستا ذکر شده است از آن جمله در فقره ۳۷ آبان یشت آمده است «گرشاسب نریمان (دلیر) در کنار دریا چه پیشینکه به رود و رود به رود نیاز اردوی سور ناهید نمود و از او درخواست که وی را بشکست دادند گندرو و به رود و رود در ساحل دریای فراخ کرت موفق سازد نخست به بنیم که پیشینکه در کجاست بندهش در فصل ۲۹ در فقره ۱۱ مینویسد «دشت پیشیانی در کاوولستان واقع است گفته شده است که در کاوولستان پشته پیشیانی عجیب ترین مملکت است در آنجا بسیار گرم است در بلندترین محل آنجا گرم نیست» امروز این دشت موسوم است به پیشین دشت بسیار پهنی است بیشتر از پنجاه کیلومتر بهنای آن و هشتاد کیلومتر درازای آن است دارای چراگاهان بسیار مرغوب میباشد مردمان آنجا پرورش گوسفند می پردازند گله و رمه فراوان دارند قسمتی از رود لورا که از طرف جنوب غربی آن میگذرد با اسم این دشت نامیده شده در بلوچستان بدریا چه (با تلاق) آب ایستاد میریزد^۱

اما گندرو که بدست گرشاسب کشته شد در فقره مذکور آبان یشت زرین پاشنه رود و رود به رود نامیده شده است در کتب متأخرین چنانکه خواهیم دید او را کندرب زره پاشنه خوانده چنین معنی کرده اند آب دریا تا پاشنه او بوده است کله زری رود و رود اوستائی که بمعنی زرین است با کله دیگر اوستائی زریه رود و رود که بمعنی دریاست مشتبه شده است در شاهنامه نیز اسم گندرو موجود و وزیر ضحاک بوده است لابد از نژاد او هم تصور شده است یعنی از نژاد سامی فردوسی گوید

چو کشور ز ضحاک بودی تنی یکی مایه ور بد بسان رهی

Ostiranische Kultur von Geiger S. 109

۱ رجوع شود به

Grundriss der Iranischen Philologie 2. 380

و به

Sacred Books of the East Vol. V p. 27, 203

و به

Eranische Altert. 1, 18 ff von Spiegel

و به

که او داشتی گنج و نخت و سرای شکفتی بدلسوزی کد خدای
و را کندرو خواندندی بنام بکندی زدی پیش بیداد کام

کندرو مناسبتی با آب و دریا دارد در کتب متأخرین نیز جای او
در میان دریا قرار داده شده است چنانکه در آبان یشت گرشاسب تنها میکند که
او را در کنار دریای فراخ کرت بکشد در فقره ۵۰ از فصل ۲۷ مینو خرد
او دیوی آپیک کندرو نامیده شده است

دگر از جاهائی که در اوستا از گرشاسب ذکر شده است در یسنا ۹
در فقره ۱۰ میباشد که ذکرش گذشت در این فقره از تربت پدر گرشاسب و
از اورواخشیه برادرش اسم برده شده است در فقره ۱۱ که «متم فقره پیش است
از اعمال گرشاسب از این قرار سخن رفته است «گرشاسب از در شاخدار را
که اسبها و مردم را میدرید و زهر زرد رنگی بکلفتی یک بند انگشت از او جاری
بود کشت گرشاسب بر پشت آن (ازدر) در میان دیک فلزی غذای ظهر خود
می بخت باین جانور گرما اثر کرده بنای عرق ریختن گذاشت آنکاه از زیر دیک
بجست و آب جوشان را فرو ریخت گرشاسب از آن هراسیده خویش بکنار
کشید» کله ای که ما بشاخدار ترجمه کردیم در متن سروَر «لام آمده است
که مرکب است از کله سرو و «لام و وَر کله مذکور بمعنی شاخ در زبان
فارسی محفوظ مانده است ازرقی گوید ز نور تابش خورشید لعل فام شود
سروی آهوی دشتی چو آتشین خلخال برخی از مستشرقین گمان کرده اند
که سروَر اسم این ازدر باشد مینو خرد در فصل ۲۷ در فقرات ۴۹ و ۵۰
مینویسد که «سام مار سرو وَر و کرک کپوژ که آنرا بهینو (یا بهن و یا پسینو)
میخوانند و دیو آبی کند رفی و مرغ کله را کشت»

در زامیاد یشت از فقرات ۳۸ تا ۴۴ نسبتاً مفصل تر از گرشاسب
صحبت شده است میگوید سومین بار که فر از جمشید جدا شد بصورت مرغی
بگرشاسب رسید و او از پرتو فر در میان دلیران دلیرترین گردید او ازدر
شاخدار زهر آلود را کشت بعینه آنچه در یسنای ۹

در فقره ۱۱ آمده که ذکرش گذشت از قبیل کشته شدن گند رو زرین پاشنه
و غیره در این جا تکرار میشود از فقره ۴۱ که متعم فقرات قبل است سایر
فتوحات گرشاسب از این قرار ذکر میشود نه پسر از خاندان پشینه و پسران
و پسران خانواده نیویکه و پسران خانواده داشتیانی و پسران خانواده
و هیتاسب و زرین تاج و ویشو و پسران خانواده و پسران خانواده
و پشینه و پسران خانواده و پسران خانواده و پسران خانواده و پسران خانواده
کشت^۱ دیگر از جاهائی که می توانیم از گرشاسب اطلاعی بهمرسانیم از فرگرد اول
و ندیداد فقره ۳۳ میباشد که میگوید «هفتمین کشوری که من اهورامزدا بیافریدم
و آفریده و پسران خانواده و پسران خانواده و پسران خانواده و پسران خانواده
پری را که به گرشاسب پیوست بیافرید» و آفریده اسم قدیم مملکت کابل است
در تفسیر بهلولی اوستا این کله به کاپول ترجمه گردید اما خنه ثیتی این لغت
بقول بارتولومه ایرانی نیست و نمیدانیم معنی لفظی آن چیست فقط میدانیم که یکی
از پتیارهای کابل است که گرشاسب فریفته او شده بود در فقره ۵ از فقره ۱۹
و ندیداد نیز از او اسم برده شده است زرتشت باهریمن میگوید بدان ای اهریمن
نابکار من تا روز ظهور سوشیانس مخلوقات آفریده دیو عفریت لاشه و مردار
آفریده دیو و خنه ثیتی جادو را خواهم برانداخت» در این جا از خنه ثیتی
یک زن بد عمل اراده شده است

اینک رسیدیم بجائی در اوستا که دلیل سر آمدن روزگار گرشاسب است
در فقره ۶۱ فروردین یشت گوید «ما بفروهرهای مقدس نیک و توانای
پاکدینان درود میفرستیم که ۹۹۹۹۹ نفر از آنان پیاسبانی جسد سام گرشاسب
محمد موی (گیسوان دارنده) و مسلح بگرز گهاشته هستند»

۱ از این اشخاص که بدست گرشاسب کشته شده اند اطلاع درستی نداریم همینقدر
میدانیم که آنان از دیویستان بوده اند در کتب متأخرین از بعضی از آنان اشاره ای شده
است مثلاً نه پسر از خاندان پشینه در روایت هفت راهزن شده اند و مرغ کمک را که در کتب
متأخرین بدست گرشاسب کشته شده است با ویشو اوستا یکی دانسته اند معنی لفظی برخی
از آنان نیز معلوم است در اسم پشینه کله و پشینه که بمعنی پهن است دیده میشود
هیتاسب یعنی دارنده اسب براق شده اسب بگردونه بسته شده

باز در فقره ۱۳۶ همین یشت گوید «ما بفروهر پاك سام گرشاسب مجعد موی و مسلح بگرز درود میفرستیم تا آنکه بضد بازوان قوی دشمن و لشکرش و سنگر فراخش و درفش برافراشته اش مقاومت توانیم نمود تا آنکه بتوانیم در مقابل راهزنان پایداری نمود» گفتیم که در فقره ۳۷ آبان یشت آمده است گرشاسب در کنار دریای پیشین فدیه نیاز ناهید نموده است از این جا معلوم میشود که گرشاسب از زابلستان میباشد بقول سُنت حالا هم گرشاسب در پیشین که در زابلستان در جنوب غزنه و مشرق قندهار واقع است بخواب رفته است در فقره ۷ از فصل ۲۹ از بند هشت چنین آمده است سام (مقصودش گرشاسب میباشد نه پدر بزرگ رستم) گفته شده است که یکی از جاویدانی هاست اما بواسطه بی اعتنائی وی بآئین مزدیسنا يك تورانی موسوم به نیهاک (نیهاو و نیاک نیز خوانده شد) او را در دشت پیشانیسی بایک تیر زخم زده خواب غیر طبیعی بوشاسب را بر او مسلط داشته است فراز آسمان بالای او ایستاده است تا روزی که ضحاک دگر باره زنجیر گسیخته و بنای ویرانی گذارد او بتواند از خواب برخاسته ضحاک را هلاک کند ده هزار از فروهر پاکان بیاسبانی پیکر او گماشته شده اند» برای آنکه مطلب فوق روشن شود باید دانست که گرشاسب در سنت مزدیسنان یکی از جاویدانیهاست نمرده فقط بخواب رفته است در آخر الزمان وقتی که دگر باره ضحاک از کوه دماوند زنجیر بگسلاند گرشاسب نیز از خواب برخاسته او را هلاک خواهد کرد گرشاسب از جمله یاران موعود زرتشتی است که در نو نمودن جهان و برانگیختن مردگان و آراستن رستاخیز باسوشیانس همراهی خواهد نمود در بهمن یشت در فصل ۳ در فقرات ۵۸-۶۲ راجع باین مسئله آمده است «و قتیکه اژی دهاک زنجیر گسیخته پر از آرز بجهان روی آورده بگناهان

داشتانه که در پهلوی داشتا نیک شده بمعنی دارنده داشتن یادشاد (ایزدی) میباشد زداشاد تو شاد گردد ولی زکین تو غمناک گردد عدو منوچهری خواستم باثار داشادش پدر این جا بمن فرستادش عنصری در اسم و رَ شَوَ کلمه و رَشَ و اَسَدَ که بمعنی بیشه و درخت است دیده میشود این لغت را نیز بارتولومه در فارسی و رشان بمعنی کبوتر جنگلی ضبط کرده است بسیاری از فرهنگها آن را از لغات عرب نوشته اند رجوع کنید به بحر الجواهر

بی‌شمار مرتکب شود و یک ثلث از مردمان وستوران و کوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود سازد. بآب و آتش و گیاه اطمه وارد آورد آنگاه آب و آتش و گیاه بدرگاه اهورامزدا شکوه برده گویند فریدون را دگر باره برانگیز تا ضحاک را هلاک سازد ای اهورامزدا اگر خواهش ما برآورده نشود ما را قوه پایداری در جهان نخواهد ماند آتش گوید من گرمی نخواهم داد آب گوید من نخواهم جاری شد آنگاه پروردگار اهورامزدا بسروش و نریوسنگ گوید پیکر سام کرشاسب را بجنبانند تا از خواب برخیزد ایزد سروش و ایزد نریوسنگ سه بار خروش برآورده کرشاسب را بخوانند دربار چهارم سام با پیروزی برخیزد و بضحاک روی آورد و بسخنان او گوش ندهد گرز بفرق او کوبیده هلاکش کند آنگاه ویرانی و تکتب از جهان بیرون رود و هزاره را شروع خواهم نمود پس سوشیانسها دگر باره جهانرا پاک کنند رستاخیز و حیات آینده را برانگیزانند.

چنانکه ملاحظه میشود کلیه مندرجات کتب مذهبی راجع بکرشاسب با آنچه از او در اوستا نقل شده است کم و بیش مطابق است. متأسفانه نسکی که در اوستا بخصوصه از کرشاسب صحبت میداشته است از میان رفته است این نِسک مفقود شده موسوم بوده است به سوتگر نِسک فرکرد پازدم آن از کرشاسب سخن میداشته است دینکرد در فصل چهاردهم از کتاب نهمین خلاصه مندرجات سوتگر نِسک را برای ما حفظ کرده است از این قرار «فرکرد پازدم 'ات فروخشا' راجع است به نشان دادن اهورامزدا روان کرشاسب را در یک حالت هولناکی. زرتشت و نظر بسابقه اعمال کرشاسب و نظر به برتری یافتن مردمان و از گناه دوری جستن آنان از بر تو کوششهای بیشمار وی وضع هولناک و در زجر بودن روان وی. زرتشت ناگوار آمدن و چشم داشت کرشاسب از آفریدگار اهورامزدا برای عفو کردن جرمی که در بی احترامی نسبت بآتش از او سرزده و تمنای کرشاسب از اهورامزدا برای مقام بلند در مقابل اعمال دلیرانه که از او ساخته شده است از آن جمله که او مار سرو بر را کشته و ستم هم‌آورد را بانجام رسانیده است

از آنکه او گمدروَ زرین پاشنه را شکست داده بقدرت هولناک آن نابکار چیر گشته است از آنکه او نژاد ناپاک نیویک و داشتا نیک را برانداخته و آسیب و زیان فراوان آنان را بیپایان رسانیده است از آنکه او باد نیرومند را بر صلح و سازش آورده و آن را از ویران نمودن مخلوقات ایزدی باز داشته است از آنکه او روزی ضحاک را که بند گسسته برای تپاه ساختن جهان و بآرزوی نابود نمودن مخلوقات قیام کند خواهد برانداخت از این رو بآفریدگان گیتی آسایش و آرام خواهد بخشید و از ستیزی آذر نسبت بگرشاسب بواسطه آزاری که از او بآن رسیده و باز داشتن آن گرشاسب را از داخل شدن در بهشت و یاری نمودن گوشورون گرشاسب را بواسطه آبادی که از او شامل حالش گردیده است و او را از داخل شدن بدوزخ حفظ کردن و خواهش نمودن زرتشت از آذر برای بخشیدن جرم گرشاسب و اجابت نمودن آذر خواهش زرتشت را و داخل شدن روان گرشاسب در همستگان (برزخ)»

در کتب متأخرین داستان گرشاسب مفصل تر مندرج است بطوری که آنچه بواسطه خلاصه بودن مطالب دینکرد نامفهوم است روشن و واضح میشود در صد در بندهش کلیه اعمال گرشاسب ذکر شده است و در جزو کتاب روایت وقایع او در صد و هفتاد و سه (۱۷۳) شعر برشته نظم کشیده شده است قیمت این منظوم فقط در این است که اعمال این نامور قدیم را حفظ کرده است اگر نه ارزش ادبی ندارد^۱ پیش از آنکه مطالب عمده صد در بندهش را راجع بگرشاسب بنگاریم لازم است متذکر شویم که مقصود دینکرد از ستیزی آذر بضد گرشاسب اربیهشت میباشد چه در عالم مادی نگهبانی آتش با این اهشاسپند است و

۱ دگر باره فریاد کرد آن روان	به پیش خدا داور داوران
بگفتش بریاد زاری کنان	که بخش ای خدا یا ز سختی رهان
بده جای مارا بروشن بهشت	بزدانکه کشتم همان دیو زشت
که بد نام آن دیو را کند رب	بلائی ستمکاره بود و عجب
بخورشید رخشان رسیدی سرش	بگفتند خلقان زره پاشنش

قل از يك نسخه خطی که در سال ۱۰۴۹ یزدگردی نوشته شده است

سبب آزدگی اوردیبهشت برای این است که گرشاسب پس از فروریختن (سروبر) دیک طهامش را بناچار هیزم فراهم آورده تا غذای خود طبخ کند چون آتش ساعتی دیر تر شعله کشیده گرشاسب تنگ حوصله گشته گرز خویش بعنصر مقدس فرود آورده است از این رو موکل آتش اوردیبهشت از آن آزرده گشته وی را از دخول به بهشت باز داشته است اینک خلاصه ای از باب بیستم از صد در بندهش «گرشاسب نخست ازدهائی را کشته که سرش هشتاد یاز (۸۰ ارش) و هریک از دندانهایش بدرازی ستونی و دو چشمش که آتش از آنها میجهید بزرگی گردونه ای بود مردم و جانور را از یک فرسنگ با نفس خویش میکشیده و بادم عقاب را از هوا پائین میآورد هریک از پیشش بزرگی یک سپر گیلی بود طول آن ازدها باندازه ای بود که بشار ناید در دشت و غار آواز او می توفید گرشاسب در بامداد از دم او تاختن آغاز نمود و در شام بسرش رسید آنگاه با گرز گران سرش بکوبید وقتی که آن جانور کشته شد هنوز مردم مانند دانه ها در لای دندانهایش آویخته بودند

دوم گرشاسب دیوی را موسوم به کندرب کشت که سرش بخورشید میرسید او را زره پاشنه میکفتند مسکنش در کوه و دره و دریا بود دریای زره تا پاشنه اش و دریای چین تا بزانش بود از دریا ماهی گرفته با حرارت خورشید بریان میکرد دوازده مرد را یکبار فرو میبرد شیروپیل پیش او مانند پشه ای بوده گرشاسب نه شبانه روز بضد او بجنگید تا آنکه از قعر دریا بیرونش کشید و دو دستش را در بند نموده سرش با گرز بکوفت تنش مانند کوه البرز بود در بن دندانهایش اسب و خر خزیده بودند

سوم گرشاسب هفت تن از راهداران را که سرشان بستارگان میرسید بکشت همه آنان آدمخوار و ناپاک بودند دریای چین تا بکمرشان بود کسی از بیمشان بارای سفر کردن نداشت در هر سال یک صد هزار آدم میخوردند گرشاسب در مدت یک هفته با آنها جنگ نموده همه را شکست داد

چهارم گرشاسب باد را که فریفته اهریمن شده چه پاو گفته بود

پیروزمندتر از تو کسی نیست و او مغرور گشته جهان را خراب می‌کرد و کوهها را با دشت هموار مینمود و درختها را از ریشه میکند گرفته رام نمود و از او قول گرفت که در زیر زمین پنهان گشته در تخریب جهان نکوشد

پنجم گرشاسب مرغ کمک را که سرش بفلک میرسید و از شپهرهای خود خورشید و ماه را پوشیده میداشت و جهان را تیره و تار مینمود و در وقت باران پرهایی خود گشوده نمیکذاشت که باران زمین برسد و پس از آن بدربار رفته آنها را که پرهایی خود گرفته بود در آنجا میریخت و جهان را از قحط و غلاء بتنگ آورده بود و رود و چشمه را خشک کرده بود با تیر بزد پس از آن مدت یک هفته از بی او ناخت وقتی که مرغ کمک از آسمان افتاد جهانی از افتادنش خراب شد آنگاه گرشاسب با گرز منقارش بگفت:

FRANRASYAN افراسیاب FRĀSYAG

از جمله نامورانی که مکرراً در اوستا از او اسم برده شده است افراسیاب پادشاه توران زمین است داستان ستیزه او با پادشاهان پیشدادی و پس از آن با پادشاهان کیانی قسمت مهم شاهنامه فردوسی را فرا گرفته است آنچه راجع باو در اوستا آمده است با مندرجات شاهنامه مطابق است در اوستا *فرنگر سَین* *لادوددوددود* و در پهلوی فراسیایک میباشد در شاهنامه افراسیاب پسر پشنگ پسر زادشم پسر تور پسر فریدون است ابو ریحان بیرونی اجدادش را این طور ذکر کرده است فراسیاب بن پشنگ بن اینت بن ریشمن بن ترک بن زین اسب بن ارشسب بن طوج^۱ در بندهش فصل ۳۱ فقره ۱۴ سلسله نسب افراسیاب از این قرار است فراسیاب پسر پشنگ پسر زادشم پسر تورک پسر سپانیاسپ پسر دورو شاسپ پسر توج پسر فریدون در فصل ۲۷ در فقرات ۳۴ و ۳۵ از کتاب مینو خرد مندرج است مصلحت کار چنین بود که از دهاک بیوراسب و افراسیاب مجرم تورانی سلطنت رسند اگر نه اهریمن عفریت خشم را برای سلطنت بر می انگیزخت در فصل ۸ در فقره ۲۹

مینوخرده آمده است اهریمن آرزو داشت که بیوراسب (ضحاک) و افراسیاب و اسکندر فنا ناپذیر باشند اما اهورامزدا مصلحت در آن دید که آنان زوال یابند در گاتها (صفحه ۹۱) گفتیم که تورانیان قبیله ای از ایرانیان قدیم بوده اند از حیث تمدن پست بیشتر صحرا نشین و بیابان نورد و غالباً بضد ایرانیان در جنگ بوده اند اشکانیان را از این قبیله باید دانست بمناسبت آنکه ایرانیان از زمان بسیار قدیم با این قبیله در زدو خورد بوده اند یا آنکه ایرانیان بنابست قدیم تورانیان را از دشمنان دیرین ایران می‌شمردند و بعداً اشکانیان را که از قبیله تورانیان بوده بکلی از نژاد بیگانه خوانده اند خدای نامه که در عهد ساسانیان تدوین شده و بعدها مأخذ شاهنامه فردوسی گردیده است ظاهراً از سلطنت طولانی اشکانیان ذکری نکرده بوده است چه منافعی سیاست سلسله ساسانیان بوده که از اشکانیان از کسافی که سلطنت بساسانیان انتقال یافت صحبتی بدارد از این جهت است که فردوسی هم فقط بدست شعر مبهم راجع بسلطنت آنان که چهار صد و هفتاد و چهار سال طول کشیده است سروده گوید

از ایشان جز از نام نشنیده ام نه در نامه خسروان دیده ام

طوائف ترك مغول نژاد که بعدها بسر زمین تورانیان قدیم کوچ کرده با ایرانیان بنای زدو خورد گذاشته اند متدرجاً با تورانیان مشتبه شده بسا در شاهنامه ترك بجای تورانی و تورانی بجای ترك آمده است و هم چنین است در کتب پهلوی بنابست بسیار قدیم و بنا بآنچه در شاهنامه و کلیه کتب تواریخ ماسطور است افراسیاب از خاندان تور پسر فریدون میباشد ایرج و سلم و تور سه پسران فریدون بوده اند که هر يك اسم خود را بخاك قلمرو سلطنت خویش داده اند^۱ قطع نظر از این سنت دلیل مثبت علمی هم داریم که تورانیان دسته ای از ایرانیان قدیم بوده اند و آن اسامی گروهی از نامداران توران است که در شاهنامه و سایر کتب محفوظ مانده است اسامی برخی از

این تورانیان نیز در خود اوستا آمده است کلیه این اسامی آریائی و معنی بیشتر از آنها معلوم است در طی این مقاله اسامی تورانیانی را که در اوستا از آنها ذکر شده معنی خواهیم کرد. بنابراین ابدأ مناسبتی ندارد که عثمانیها و کلیه ترکهای مغول نژاد را از باز ماندگان تورانیان آریائی نژاد تصور کنیم.

در شاهنامه در طی داستان افراسیاب غالباً از دو برادرش اغریث و کرسیوز یاد شده است اغریث بقول شاهنامه سپهدار لشکر توران بوده و نسبت بایرانیان محبتی داشته است ناموران سپاه ایران که پس از شکست یافتن نوذر اسیر و گرفتار افراسیاب شده بودند بواسطه اغریث آزادی یافته اند اما خود اغریث باین جرم بحکم افراسیاب کشته گشت

برادر دیگر افراسیاب که کرسیوز باشد همان است که بتحریرك و اصرار وی افراسیاب داماد خود سیاوش پسر کیكاوس را کشته است در کتب پهلوی نیز از برادران افراسیاب ذکر شده است. بندهش در فقره ۱۵ از فصل ۳۱ مینویسد «فراسیا و کرسیوز که او را نیز کدال میگفتند و اغریث هر سه برادر بودند» اغریث را در پهلوی چنانکه در فقره ۵ از فصل ۲۹ بندهش آمده است گویت شاه میگفتند باز بندهش در فصل ۳۱ در فقره ۲۱ مینویسد «وقتی که فراسیا و پادشاه ایران منوچهر را با لشکرش در پدشخوار اسیر نمود و سبب ویرانی و قحطی در میان ایرانیان شد اغریث از خداوند درخواست نمود که وی را بنجات دادن لشکریان و دلیران ایران موفق سازد حاجتش نیز برآورده شد ایرانیان بتوسط او رهائی یافتند فراسیا و از این کار برآشفته اغریث را کشت خداوند در پاداش عمل نیک اغریث پسری باو داد موسوم به گویت شاه» متمم داستان افراسیاب و سر آمدن روزگارش بدست کیخسرو در شاهنامه چنین آمده است کیخسرو نبیره کیكاوس برای انتقام کشیدن از خون پدرش سیاوش بجنگ افراسیاب شتافت و بسوی کنگ دژ روی نهاد افراسیاب از آن آگاه گشته شبانه تنها بگریخت سالها از بیم جان خویش سرگشته میگشت تا آنکه در بالای کوه بنزدیک

مفضل است ما باندازه ای که از برای فهم مندرجات اوستا لازم بود در این جا ذکر کرده ایم

در اوستا اسم دو برادر افراسیاب چنین است *اَوَرَثَرَتَه* *اَوَرَثَرَتَه* که لفظاً بمعنی (کسی که گردونه اش در پیش میرود) میباشد دومی *اَوَرَثَرَتَه* و *اَوَرَثَرَتَه* بمعنی (استقامت و پایداری کم دارنده) میباشد اغریث در اوستا مانند شاهنامه از نیکان و کرسیوز از بدان شمرده شده است

کله افراسیاب را (*فرنگرِسین* *اَوَرَثَرَتَه*) یوستی این طور معنی میکند (کسی که بسیار بهراس اندازد) ^۱ بسا در اوستا اغریث با صفت *اَوَرَثَرَتَه* آمده است یعنی از پشت دلیر-نر - پهلوان چنانکه در درواسپ یشت در فقرات ۱۸ و ۲۱ و فروردین یشت فقره ۱۳۱ افراسیاب همیشه با صفت *اَوَرَثَرَتَه* آمده است یعنی مجرم و سزاوار مرگ گفتیم که مندرجات اوستا راجع بافراسیاب مطابق مطالب شاهنامه میباشد مگر آنکه بمرور زمان هنگ افراسیاب که اصلاً قصر آهنین زیر زمینی پادشاه تورانی بوده است در شاهنامه غاری شد در بالای کوه

ز هر شهر دور و بنزدیک آب که خوانی همی هنگ افراسیاب از اوستا و کتب پهلوی بخوبی بر میآید که هنگ قصری بوده این کلمه در اوستا *اَوَرَثَرَتَه* آمده است یعنی چیز کننده شده از ریشه لغت *اَوَرَثَرَتَه* که در اوستا و فرس *اَوَرَثَرَتَه* بمعنی کنند است میباشد کلمات *اَوَرَثَرَتَه* (خانه) و *اَوَرَثَرَتَه* بمعنی معدن و خندق که معرب از *اَوَرَثَرَتَه* پهلوی است از همان ریشه و بنیان است در کتاب *اَوَرَثَرَتَه* (*Angemadēcā*) در فقرات ۶۰ و ۶۱ صراحتاً از این

۱ رجوع کنید به (Der Sehr in Schrecken Setzende) Iranisches Namenbuch von Justi

بنظر بارتولومه معنی که از برای کلمه افراسیاب در

Zeitschrift für Vergleichende Sprachforschung. Herausgeg. von A. Khun, 33. 465

داده شده است درست تر است متأسفانه رساله مذکور بنظر نگارنده نرسیده است

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

رجوع کنید به

Commentar über das Avesta von Spiegel Band 2 S. 133

و به

قصر صحبت داشته می‌نویسد «کسی از چنگال مرگ رهایی نیابد نه کسی که مثل کیکاوس در فضای آسمان در گردش و سیر بوده و نه کسی که مانند افراسیاب تورانی در عمق زمین خویش پنهان داشته و در آنجا قصر آهنین با ارتفاع هزار قد آدم با صد ستون ساخته بود در این قصر او برای روشنایی ستاره و ماه و خورشیدی ساخته آنچه دلش میخواست در آنجا می‌پا و در میان بشر از بهترین زندگانی بهره‌مند بود با وجود جادویی خویش باز نتوانست که از دست مرك آستوبهات (در اوستا سده ۳۲-۳۳ و ۳۴) ایمن بماند اینک آنچه در اوستا راجع بهنگ و زندگانی و سر انجام افراسیاب آمده است مینگاریم در یسنا ۱۱ فقره ۷ گوید «زود قسمتی از (فدیة) گوشت بریده در راه هوم دلیر نثار کن تا آنکه تورا هوم به بند نکشد چنانکه او افراسیاب مجرم تورانی را که در طبقه وسطی زمین در میان دیوار آهنین در پناه بود به بند در کشید» در این جایاد آور میشویم که ایرانیان قدیم زمین را سه طبقه میدانسته‌اند و سطح آن را بهفت کشور قسمت میکرده‌اند بخصوصه از فقرات ۴۱-۴۳ آبان یشت بخوبی برمیآید که هنگ قصر سلطنتی پادشاه تورانی بوده است: «افراسیاب تورانی مجرم در هنگ زیرزمینی صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند از برای اردو و سوار ناهید قربانی کرده تمنا نمود بآن قری که در میان دریای فراخکرت شناور است برسد» بی شک این قربانی فراوان و خواهش بزرگ در وقتی شده است که افراسیاب در هنگ آهنین یا در قصر خود بسر می‌برده است نه در هنگامی که از کیخسرو شکست یافته پراکنده و پریشان از بیم جان در بن غاری پنهان بوده است راجع بگرفتار شدن افراسیاب بدست هوم عابد در درواست یشت در فقرات ۱۷ و ۱۸ چنین آمده است «هوم درمان بخش و سرور نیک باچشمان طلائی در بلندترین قلّه کوه هرا (سده ۳۳) از برای فرشته درواست فدیّه آورده چنین درخواست نمود مرا موفق ساز که افراسیاب مجرم تورانی را بزنجیر کشم و بزنجیر بسته بکشم و بسته برانم و در بند بنزد کیخسرو برم تا او را روبروی دریاچه عمیق و وسیع چشمت (سده ۳۴)

چنانکه از فقرات ۴۵ و ۴۶ از آبان یشت اطلاع مخصوصی از او بدست نیاید فقط از اوستا برمیآید که او از سلاطین مقتدر کیانی و دارنده فرو و بخصوصه نیرومند بوده است پس از قربانی کردن صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید خواهش از فرشته آب این بوده که او را توانا ترین شهریار روی زمین بگرداند و او را بدیوها و مردمان و پریها و کاوها و کرپانها چیر سازد ناهید او را کامروا ساخت تعیین محل کوه اِرِزِفِیَه؛ اِرِزِفِیَه که در قمره ۴۵ از آبان یشت آمده در آنجائی که کیکاوس فدیہ نثار ناهید کرده است غیر ممکن است فقط دوبار این اسم در اوستا دیده میشود در قمره ۲ از زامیادیشت که فهرستی است از اسامی کوههای ایران قدیم باز از اِرِزِفِیَه یاد شده است ولی نه طوری که بتوان محل آن را حدس زد در فصل ۱۱ از بندش يك رشته از اسامی کوهها مندرج است اما از اِرِزِفِیَه اسمی نیست دارمستر احتمال میدهد که آن یکی از قلّه های البرز باشد چه در سنت آمده است که کیکاوس در بالای البرز هفت قصر ساخته باین مناسبت فدیہ او در یکی از این قصرها بعمل آمده است اِرِزِفِیَه نیز بهمین املاء در اوستا بمعنی مرغ شاهین و باز میباشد

بمناسبت آنکه در زامیادیشت بخصوصه از قَر کیانی یاد میشود و اسامی پادشاهان کیانی در آن مندرج است در مقاله راجع بآب بطور عموم از سلسله کیانیان مفصلاً صحبت خواهیم داشت در این جا فقط یکی از اعمال مشهور کیکاوس را که دومین پادشاه کیانی است یاد آور شده میگذریم و آن داستان آسمان پیمائی اوست هرچند که امروز چیزی راجع باین داستان در اوستا موجود نیست ولی بنظر میرسد که در اوستای عهد ساسانیان باین مسئله اشاره شده بود یکی از قطعات اوستائی موسوم به اَتوگَدَنچا که ذکرش در مقاله افراسیاب گذشت بآن اشاره کرده است^۱ یا قوت در معجم البلدان نقل

میکند «در کتاب قدیم ایرانیان موسوم به الانشاء که نزد آنان بمنزله تورات یهودان و انجیل عیسویان است مذکور است که کیکاوس خواست بآسمان عروج کند اما وقتی که در پرواز از نظرها غایب شد خداوند به باد امر کرد که او را محافظت نکند آنگاه کیکاوس از فراز آسمان پرتاب گشته در شهر سیراف (در خلیج فارس) فرود افتاد چنانکه (باربیر دُ مینارد) Barbier de Maynard منتقل شده است بی شك از کتاب الانشاء اوستا مقصود میباشد چه یاقوت باز در تحت کلمه ابرقوه از کیکاوس و زوش سودابه صحبت داشته مینویسد که در کتاب الاستاق (اوستا) که کتاب دینی مجوسان است راجع بداستان کیکاوس چنین خوانده است در کتب پهلوی مثل بندهش و دینکرد چنانکه در تاریخ طبری و بلعمی از آسمان پیمایی کیکاوس ذکری شده است و در شاهنامه شهر آمل در مازندران محلی است که در آنجا کیکاوس از آسمان فرود افتاده است

طوس

(ویسه و گنگ دژ)

طوس پسر نوذر یکی از پهلوانان ایران و سپهبد کیخسرو و چندی هم مدعی تاج و تخت وی بود در شاهنامه آمده است که طوس از جمله نامدارانی بوده که با کیخسرو بقصد مسافرت بجهان دیگر روی بکوه و بیابان نهاده اما پس از غایب شدن کیخسرو با سایر همراهان در زیر برف مانده جان بسپرد

در سنت مزدیسنان طوس از جمله جاویدانیهاست نمرده هنوز در حیات است چنانکه ذکرش بیاید در آبان یشت چندین بار باسم توس بر میخوریم در فقرات ۵۳ و ۵۵ آمده است «یل نامور طوس بر پشت اسب اردویسور ناهید را ستایش نموده از او درخواست که وی را بشکست دادن پسران دلیر ویسه در گذرگاه خشترو سوك

در بالای گنگ بلند و مقدس موفق بهدارد ناهید حاجتش را برآورد.^۱ این فقره بخوبی یادآور جنگ کیهن‌سرو با افراسیاب و ویسه سپهبد پادشاه توران و گنگ دژ سیاوش میباشد که مفصلاً در شاهنامه از آنها سخن رفته است.

در فصل ۲۹ در فقره ۶ بندهش مندرج است که طوس پسر نوذر در جزو سی تن از جاویدانیهاست در نو نمودن جهان با سوشیانس همراهی خواهد کرد.^۲ گذشته از آنکه طوس اسم کسی است در کتب پهلوی نیز بسا اسم شهر و ایالت و کوه معروف خراسان میباشد چنانکه در فصل ۱۲ فقره ۲۴ و فصل ۲۰ فقره ۳۰ و فصل ۲۲ فقره ۳ از بندهش سپهبداران شهر طوس در خراسان مدعی بوده اند که از باز ماندگان طوس هستند اساساً ^۱طوس Tūs اسم شخص و طوس Tōs اسم محل بوده است بعدها در املاء و تلفظ بهمدیگر مشتهب شده هر دوراً ^۲طوس Tūs گفتند در این جا متذکر میشویم که طوس بر پشت اسب فقط ناهید را ستایش نمود مثل سایر نامداران قربانی نکرد فدیہ گاو و گوسفند هم در بالای اسب ممکن نیست کله ای که ما بمناسبت مقام گهی بقربانی کردن و گهی بعبادت نمودن و ستائیدن ترجمه میکنیم در متن اوستا ^۳یزت میباید که از فعل یز مشتق است و بمعنی فدیہ آوردن و نثار کردن و عبادت نمودن و ستائیدن و پرستیدن و ستودن است کلمات یسنا و یشت و ایزد از همین ریشه است در پهلوی یشتن بجای یز استعمال میشود چون امروز در فارسی چنین فعلی موجود نداریم بناچار بکلمه مذکور بمناسبت مقام معانی مختلف میدهیم بنابراین بطور یقین نمی توانیم بگوئیم که در اوستا از گاو و گوسفند یشتن نامداران ذبح نمودن آنها یا در راه خدا بارزانیان بخشیدن مقصود است.

گفتیم آرزوی طوس این بوده که به پسران دلیر ویسه غلبه کند و

موفق هم شد

۱ رجوع کنید نیز بفصل ۳۰ و فقره ۱۷ از بندهش

این ویسه برادر پشنگ و عموی افراسیاب و سپهبد توران است فردوسی گوید بشد ویسه سالار توران سپاه ابا لشکری نامور کینه خواه پیران یکی از پسران ویسه بوده از این جهت محمد بن جریر طبری او را فیران بن ویسقان میخواند بلعمی و میرخواند پیران ویسه مینویسند فردوسی نیز گوید

چنان بد که روزی سیاوش راد خود و گرد پیران ویسه نژاد در شاهنامه پیران در جنگ گودرز از پای در افتاده یکی از برادرانش پیلسم بدست رستم و برادر دیگرش هومان بدست بیژن کشته شدند لابد در اوستا پسران دلیر ویسه همین پهلوانان تورانی هستند که در میدان نبرد کیخسرو و افراسیاب بسرکردگی سپهبد ایران طوس کشته شدند بلعمی از هفت برادران پیران ویسه صحبت میدارد که باخودش در میدان جنگ کشته گردیدند بندهش نیز در فصل ۳۱ در فقرات ۱۶ و ۱۷ میگوید پشنگ و ویسک هر دو برادر بودند از ویسک پیران و هومان و سان و برادران دیگر متولد شدند لابد این سان چنانکه وست West مینویسد همان پیلسم شاهنامه است گذشته از فقره ۵۴ آبان یشت در فقره ۵۷ یشت مذکور نیز از پسران دلیر ویسه (در اوستا و سَکَ و سَوسَوس) یاد شده است چه آنان نیز بنوبت خود در گذرگاه خشت و سوک در بالای گنگ صد اسب هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید قربانی کرده خواستار بودند که به یل نامور جنگجو طوس غلبه کنند و ممالک آریائی را براندازند اما ناهید آنانرا کامیاب نساخت

اینک رسیدیم بمیدان کارزار در آنجائی که دلاوران ایران و توران با همدیگر مقابل شدند این میدان در اوستا موسوم است به خشت و سوک (خَشْتَوَسَوَس) گذری است در بالای کوه گنگ دژ معروف نیز در همانجا واقع است این اسم مرکب است از دو جزء اولی خشت همین کلمه است که امروز

شهر گوئیم و در قدیم بمعنی مملکت و کشور بوده است دومی سوك نیز بشكل سو که بمعنی روشنی و فروغ است در زبان فارسی باقی است شمس فخری گوید
مه و خورشید برگردون گردان همی گیرد ز رای روشنت سو
بار تولومه خشت و سوك را چنین معنی کرده است فروغ کشور^۱
اما گنگ دژ که راجع بآن دامنه اطلاعات ما وسیع تر است در غالب کتب تاریخ
بنای آن سیاوش پسر کیکاوس منسوب است فردوسی نیز گوید

کنون بشنواز گنگ دژ داستان بدین داستان باش همدستان

که آنرا سیاوش بر آورده بود بسی اند رو رنجها برده بود

از کتب تاریخ و ادبیات ما چنین بر میآید که گنگ دژ در خوارزم خیه
حالیه واقع بوده است شاید شهر خیه گنگ دژ قدیم باشد چه ابو ریحان بیرونی
مینویسد که نزد خوارزمیان ورود سیاوش بتوران مبدأ تاریخ سال بوده است^۲
فرّخی نیز بآن اشاره کرده گوید زکوه گیلان او راست تا بدان سوی بر
زآب خوارزم او راست تا بدان سوی گنگ نرشیخی در تاریخ بخارا^۳ بنای شهر
بخارا را سیاوخش نسبت میدهد و در عهد نرشیخی هنوز قبری در بخارا برای
سیاوخش معین بوده و اهالی از زبان سیاوخش يك سرود گله و شکوه آمیزی
میخوانده اند در هر نو روز زرتشتیان خروسی از برای او فدیّه میآورده اند^۴

در فصل ۲۹ فقره ۱۰ بندهش آمده است گنگ دیز در طرف مشرق
واقع است چندین فرسنگ دور از دریای فراخکرت میباشد در مینو خرد فصل
۶۲ در فقرات ۱۳-۱۴ مندرج است گنگ دیز در طرف مشرق

Leuchte des Reichs Altiranisches Wörterbuch.

۱
۲ آثار الباقیه ص ۳۵

۳ ابوبکر محمد بن جعفر النرشیخی تاریخ بخارا را در سنه ۳۳۲ بنام امیر نوح بن نصر سامانی بعبی
تألیف نموده است و در سنه ۵۲۲ ابو نصر احمد بن محمد بن نصر قباوی آنرا بزبان فارسی ترجمه و
اختصار نمود و در سنه ۵۷۴ محمد بن زقر بن عمر ثانیاً آنرا بنام برهان الدین عبدالعزیز اختصار
نمود و این اصلاح اخیر است که نسخ متعدّد از آن در کتابخانه پاریس و لندن موجود است و
متن آن در سال ۱۸۹۲ باهتمام شفر Schefer در پاریس بطبع رسیده است نقل از چهار مقاله
حاشیه میرزا محمد خان ابن عبدالوهاب قزوینی ص ۱۱۷

بقول شاهنامه پس از آنکه تورانیان از ایرانیان شکست یافتند قلعه گنگ نیز بدست کیخسرو افتاد در فصل ۲۷ فقرات ۵۷-۶۲ از مینوخرّد نیز چنین هندرج است که «سیاوخش پدر کیخسرو گنگ دیزرا ساخت و بعد کیخسرو آن را تصرف نمود» در سنت مزدیسنا چنین آمده است که گنگ هنوز برپاست و پشوتن در آنجا سلطنت میکنند در اوستا فقط یکبار باسم پشوتن پشوتنو (𐬯𐬀𐬱𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀) برمیخوریم آهم در ویشناسپ یشت که معمولاً

Handbuch der Zendsprache von Justi.

در جزو اوستای حالیه نوشته نشده است در فرگرد اول یشت مذکور در ققره ۴ زرتشت یکی گشتاسب دعا کرده گوید «بکند که تو از ناخوشی و مرگ ایمن بشوی چنانکه پشوتن شد»^۱ این پشوتن بزرگترین پسر کی گشتاسب است در سنت است که زرتشت او را شیر و درون (نان مقدس) بداد و او را فنا پذیر و جاویدانی نمود در فصل ۳۲ در ققره ۵ از بندهش آمده است «اروتد نر کشاورزی بوده و در (ور) جشید که در زیر زمین است رئیس و بزرگ میباشد خورشید چهار جنگ آوری بوده اینک سپهبد لشکر پشوتن پسر ویشتاب میباشد در کنگ دیز بسر میبرد» در مقاله جشید گفتیم که ریاست باغ جشید (ورجکرد) با اروتد نر پسر زرتشت است اینک در این جا می بینیم که ریاست لشکر پشوتن در کنگ با سومین پسر زرتشت خورشید چهار میباشد که بنا بسنت نخستین رزمی است بهمن یشت که مخصوصه از آینده و از ظهور سوشیانسها و آخرالزمان صحبت میدارد مکرراً از ظهور پشوتن در آخر دهمین هزاره با صد و پنجاه تن از یارانش از کنگ دیز یاد کرده است در فصل ۳۰ در فقرات ۲۵-۲۹ گوید «در انجام دهمین هزاره اهورامزدا دو پیک خود سروش و نریوسنگ را بکنگ دیز که سیا و خش ساخت خواهد فرستاد آنان خروش برآورده گویند ای پشوتن نامدار ای پسر کی گشتاسب ای افتخار کیانیان تو ای پاک و استوار سازنده دین از این کشور ایران برخیز آنگاه پشوتن با صد و پنجاه تن از یاورانش که از پوست سمور سیاه لباس پوشیده اند برخیزند»^۲ در کتاب نهم دینکرد در فصل ۱۵ در ققره ۱۱ نیز آمده است «پشوتن پسر ویشتاب (گشتاسب) با صد و پنجاه تن از یاورانش که پوست سمور سیاه دربر دارند از کنگ دیز صد کندک (خندق) و ده هزار درفش (دارند) بدر آیند»^۳ از این فقرات اخیر معلوم میشود که پشوتن و یاورانش از مملکت بسیار سردی می آیند چه پوست سمور دربر دارند

رود رنگها = ارنگ

مناسبت آنکه دو بار اسم رود رنگها در آبان یشت و چندین بار در سایر یشتها آمده است لازم دانسته در این جا شرحی در خصوص آن داده شود. رنگها در ~~دوسوم~~ اسم رودی است با آنکه مکرراً در اوستا از آن اسم برده شده است و در کتب پهلوی غالباً بآن برمیخوریم باز تعیین محل آن مشکل و بطور حتم نمیدانیم که کدام از رودهای معروف حالیه در قدیم چنین نامیده میشده است. بواسطه قاصر بودن عبارات اوستا و درهم برهم بودن مندرجات کتب پهلوی راجع بآن مستشرقین هر يك رود معروفی را حدس زده اند و نندیشمان Windischmann گمان میکند که در اوستا از رود رنگها ~~سند~~ مقصود باشد هارلز Harlez مینویسد که آمودریا (جیحون) از آن اراده شده است اسپیکل Spiegel ویوسقی Justi و Geiger به سیر دریا حدس زده اند دُلاکارد de Lagard بسیار دور رفته آن را رود معروف روسیه وُلگا Volga پنداشته است دارمستتر بکلی از مشرق منحرف گشته آن را در مغرب عبارت از دجله دانسته است مارکوارت Marquart مینویسد از بندهش که ذکرش بیاید مفهوم میشود که رنگها (ارنگ) رود زرافشان باشد (در سفد) بارتولومه Bartholomæ و وست West آن را رود داستان و افسانه و نیم افسانه تصور کرده اند بی شک در عهد اوستا رنگها اسم رود مخصوص معروفی بوده است و بعدها بمرور زمان از تعیین محل آن قاصر آمده تا آنکه در عهد تدوین کتب پهلوی که حالا در دست داریم این رود رنگ و روی رود معنوی گرفته یا بقول برخی از مستشرقین مثل رود افسانه شد در میان احتمالات مذکوره ~~سند~~ وُلکا کمتر جالب دقت است مندرجات اوستا نیز تا یک اندازه برخلاف این است که رنگها در مغرب و از آن دجله مقصود باشد در بندهش بسا کله آرک یا ارنگ بجای رنگهای اوستا استعمال شده است در فصل بیستم که مخصوصاً از رودها صحبت میدارد در آغاز مفصلاً از ارنگ و وه روت یاد کرده گوید «دورود از شمال (اپاختر) البرز (هربورج) یکی بسوی مغرب (خور و ران) جاری است و موسوم است به ارنگ

دیگری بسوی مشرق (خوراسان) جاری است و موسوم است به وه روت (ونکوهی در اوستا) ، پس از آن بندهش طوری این دو رود را تعریف کرده است که قهراً باید آنها را از رودهای مینوی تصور نمود چه میگوید ۱۸ رود دیگر که از سرچشمه آنها برمیخیزد دوباره به ارنگ و وه روت میریزد ارنگ و وه روت باقصی حدود زمین میروند و بدریا ریخته میشود تمام کشورها از آنها سیراب میگردد هر دو باز در دریای فراخکرت بهم میرسند و دگر باره بسرچشمه ای از همانجائی که آمده برمیگردد همانطوری که روشنائی از البرز بدر آمده دگر باره بسوی آن فروود میآید آب نیز از البرز بیرون آمده و بآن فرو میروند پس از شرحی از این قبیل داستان باز در فقره ۸ همین فصل از بندهش آمده است «من دوباره متذکر میشوم که ارنگ رودی است در خصوص آن گفته شده است که آن از البرز می آید و مملکت سوراک Sūrāk میروند در این جا آنرا (آمی) مینامند» از این فقره بندهش برمیآید که ارنگ همان زرافشان باشد چه سوراک بجای کله سفد میباشد و از فقره ۲۹ از فصل ۱۵ بندهش بخوبی برمیآید که سوراک بجای 'سغد' بوده است اوستا استعمال شده است در تفسیر پهلوی نیز در فقره ۴ از فرگرد اول و نندیداد 'سغد' به سوریک Sūrik ترجمه شده است ولی آمی یادآور آمو در ریاست بندهش در متمم فقره مذکور ارنگ را تا مملکت مصر سیر داده و در آنجا بآن اسم نیو (نیل؟) میدهد چنانکه ملاحظه میشود با این بیانات درم و برهم تعیین محل این رود بغایت دشوار است (بفصل ۲۱ فقره ۳ بندهش نیز ملاحظه شود) بسا در کتب پهلوی اروند بجای ارنگ آمده و این بیشتر مایه اشتباه شده است چه از بعضی کتب صراحتاً برمیآید که اروند در پهلوی اسم دجله است از این قبیل در فصل ۳ از بهمن یشت در فقره ۵ از اروند و فرات و اسورستان اسم برده شده است در فقرات ۲۱ و ۳۸ باز اسم اروند دیده میشود بهمن یشت که بخصوصه از آخرالزمان صحبت میدارد یکی از علائم ظهور سوشیانس را جنگی که در عراق خواهد شد میشارد بنابراین اروند در آنجا کلیه بمعنی دجله است (رجوع کنید برساله سوشیانس تألیف نگارنده) در فقره ۲ از فصل ۹۲

دادستان دینیک آمده است «آبی که از اردویسور ناهید میریزد باندازه تمام آبهای است که در جهان جاری است باستنای اروند محل اردویسور در سپهر است» در این جا نمی توانیم بگوئیم که از اروند دجله اراده شده است یا آنکه بجای رنگها استعمال شده رودی در مشرق ایران مقصود است در آفرین هفت امشاسپند آمده است «بکنند که آوروئت دارای تمام قوتها شود (رجوع کنید به اوستای اسپیکل Spiegel جلد ۳ ص ۲۳۶) اسپیکل در این جا کله آوروئت (اروند) را همان ارنگ بندهش و رنگهای اوستا دانسته مثل انکتیل دیرون (Anquetil Duperron آن را باسیر دریا یکی میداند

چنانکه ملاحظه میشود در کتب پهلوی اروند هم برای دجله استعمال شده است و هم برای رنگهای اوستا فردوسی هم صراحتاً میگوید

اگر پهلوانی ندانی زیان بتازی تو اروند را دجله خوان

می توان گفت که متأخرین اشتباهاً کله اروند را در پهلوی بجای کله آرک یا ارنگ استعمال کرده اند چه زادسپرم بعینه مثل فقره اول از فصل بیستم بندهش از دو رود اوستا (رنگها) و (ونکوهی) اسم برده گوید از شمال کوه البرز دو رود بیرون می آید ولی بجای آنکه مثل بندهش بیکی از این دو رود ارنگ و بدیگری وه روت اسم بدهد اولی را (اروند) و دومی را (وه) مینامد اروند همان الوند است فقط راء بلام تبدیل یافته است یا قوت حموی در معجم البلدان و کلیه فرهنگها اروند ضبط کرده بجای الوند کوه معروف همدان دانسته اند اروند یا الوند صفت است بمعنی تند و چالاک و توانا در اوستا آوروئت و در دینکرد بمعنی مذکور استعمال شده است از آن جمله در فقره ۱۳۱ همین آبان یشت در تفسیر پهلوی این کلمه اروند شد در ادبیات فارسی گذشته از آنکه اروند اسم کوه و رودی است بمعانی که در اوستا آمده نیز استعمال شده است فردوسی گوید

بارهان و اروند مرد هنر فراز آورد گنج وزر و گهر

آوروئت اسپ در اوستا اسم پدر کی گشتاسب است امروز

لهراسب گوئیم معنی لفظی آن دارنده اسب تندرو میباشد در عهد ساسانیان همین کلمه با کلمات دیگر ترکیب یافته جزو اسامی خاص آن زمان گردید مثل اروند زیك پسر خسرو پرویز که بدست شیرویه گشته شد (حمزه اصفهانی ص ۴۲ چاپ برلن) همانطوری که ایرانیان **کوه بلند** و **باشکوه** و **بزرگ همدان** را اروند نامیده اند بمناسبت شکوه و بزرگی و تندی رود دجله بآن نیز اروند نام نهاده اند ولی آن مربوط به رنگهای اوستا نیست از مندرجات خود اوستا چنین برمیآید که این رود در مشرق واقع است نظر بقرآن آمو دریا و سیر دریا بیش از سایر رودها قابل توجه است و مخصوصه سیر دریا اینک جاهائی که در اوستا از رنگها **دسوس** ذکر شده است در فرگرد اول وندیداد در فقره ۱۹ آمده است «سرزمینی که در سر چشمه رنگها واقع است شازدهمین مملکتی است که من اهورامزدا بیا فریدم ساکنین آنجا سر و بزرگ ندارند اهریمن در آنجا زمستان دیو آفریده پدید آورد و (تئوزیه) را در آنجا مسلط نمود» در این جا از سرزمین رنگها خاکی اراده شده که این رود از آن جا میگذرد در فرگرد مذکور ۱۶ مملکت نامیده شده است که غالباً در مشرق واقع هستند و در تعیین محل آنها ابدأ اشکالی نداریم از آن جمله است **سغد** (سمرقند) و **مرو** و **بلخ** و **هرات** و **جرجان** و **قندهار** و **هلمند** (سیستان) و **ری** و **هند** و **کابل** و **طبرستان** در سر این ممالك اختلافی در میان نیست چه اسامی آنها در اوستا غالباً شبیه با اسامی امروزی این ممالك است یا آنکه بطور تحقیق میدانم که این ممالك در قدیم چنین نامیده میشده اند مجموعاً از شازده مملکت اسم برده شده **آریاویج** (خوارزم-خیوه؟) در سر آنها جای دارد و مملکت رنگها آخرین آنهاست نظر بآنکه قسمت بزرگ این ممالك چنانکه ذکر کرده ایم معلوم و از برای قسمت دیگر حدسهای تقریباً درست می توان زد جهت ندارد یکی دوتا از این ممالك را که از برای آنها بواسطه عدم اطلاع کافی خود نمی توانیم محلی معین کنیم افسانه بشماریم اگر نمی توانیم بطور یقین بگوئیم که کدام رود در مشرق ایران از رنگها اراده شده است

ولی بطور حتم میتوانیم بگوئیم که این رود با دجله یکی نیست چه در فقره مذکور وندیداد از زمستان آنجا صحبت شده عراق دارای زمستانی که قابل شکایت باشد نیست ذکر آنکه در آن فقره مندرج است که ساکنین رنگها سرو بزرگی ندارند و این مناسب تر است بحال تورانیان چادر نشین و بیابان نورد که در طرف مشرق در اقصی حدود ایران منزل داشته اند تا بحال ساکنین قدیم عراق که از سه هزار سال پیش از مسیح نوبه بنوبه در تحت سلطنت سومر و آکاد و بابل و اشور و ایران بوده اند اما قوم (تئوژیه) را (𐎧𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹) که بر مملکت رنگها مسلط بوده باید قومی فرض نمود مثل قوم غیر آریائی که بر مملکت وارین (طبرستان) مسلط شده بود و در فقره ۱۷ از فرگرد اول وندیداد از آن سخن رفته است

در فقره ۶۳ آبان یشت که از رنگها ذکر شده اطلاع مخصوصی بدست نمیآید چه از خود (با اورو) کسی که نذر کرده از برای ناهید در کنار رود رنگها قربانی کند اطلاعی نداریم ولی از فقره ۸۱ همین یشت میتوان استنباط نمود که رنگها در مشرق واقع است و احتمال دارد که سیر دریا باشد چه یوایشت (𐎧𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹) از خاندان فریان (𐎧𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹) در جزیره موج شکن رنگها از برای ناهید قربانی نمود فریان تورانی همان است که گاتها یسنا ۴۶ قطعه ۱۲ از او اسم برده از دوستان زرتشت شمرده شده است لابد خاندان و باز ماندگان او مناسب تر است که در سرزمین خود در خاک توران قربانی کنند تا در کنار دجله در مهر یشت در فقره ۱۰۴ مندرج است «مهر درود میفرستیم کسی که دست بلندش پیمان شکن را گرفتار سازد گرچه او در شرق باشد گرچه او در غرب باشد گرچه او در دهنه رنگها باشد گرچه او در مرکز زمین باشد در فقرات ۱۸ و ۱۹ از رشن یشت آمده است ای رشن ڤاک اگر هم تو در سرچشمه رنگها باشی ما ترا بیاری میخوانیم ای رشن ڤاک اگر هم تو در دهنه رنگها باشی ما ترا بیاری میخوانیم از فقرات فوق برمیآید که از رنگها رودی در اقصی حدود اراده شده است و این قهراً ما را بسیر دریا متوجه میسازد ذکر از جاهائی که در اوستا از رنگها ذکر شده است در فقره ۲۹ از بهرام یشت است از این قرا «بهرام (فرشته پیروزی)

زرتشت نیرو و قوت در بازوان و صحت بدن و پایداری بخشید و آن قوه بینائی که ماهی در آب زندگانی کننده کرَ (Kara و سَدَم) دارد که يك گرداب را بیاریکی موئی در رنگهای بهن و ژرف بمق هزار قد آدم تواند دید، در این فقره از وسعت و عمق و بزرگی و نگهاسخن رفته است بنابراین تعریف زرافشان که نسبتاً رود کوچکی است مناسبتی با آن ندارد در رام یشت در فقره ۲۷ گوید «از برای او (وایو = فرشته هوا) گرشاسب در گوذ Gudha در جوی رنگها در بالای تخت زرین فدیبه آورد» گوذ و دهه همین یکبار در اوستا آمده است همینقدر میدانیم که یکی از شعبات رنگها میباشد در این جا یاد آور میشویم که کلیه اعمال گرشاسب در سیستان و کابل صورت گرفت لابد در کنار رود معروف سر زمین خود یا مجاور آن فدیبه نثار فرشته هوا نموده از او خواستار بوده که وی را با انتقام کشیدن از خون برادرش موفق بدارد هر چند که سیستان و کابل نیز از سر زمین آمو دیوا و زرافشان و سیر در یاد آور است ولی در این فقره ذکر اسم یل زابلی بکلی خیال ما را از دجله منصرف میسازد (رجوع کنید بمقاله گرشاسب صفحه ۱۹۵-۲۰۷)

جاماسب

جاماسب (𐬑𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) از خاندان هوکو (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) برادر فروشتر (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) داماد زرتشت شوهر پوروچیستا (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) و وزیر کی گشتاسب و از شرفای دولتمند بوده در فقره ۹۸ همین یشت از ثروت خانواده اش هوکو سخن رفته است در کاتها سه بار از او یاد شده است در یسنا ۴۶ فقره ۱۷ و یسنا ۴۹ فقره ۹ و یسنا ۵۱ فقره ۱۸ در این فقره اخیر نیز حضرت زرتشت او را دولتمند بزرگ نامیده است در فروردین یشت فقره ۱۰۳ بفروهر فروشتر پاك از خاندان هوکو و بفروهر جاماسب پاك از خاندان هوکو

در خصوص رود رنگها رجوع کنید بکتابهای ذیل

Zoroastrianische Studien von Windischmann S. 188.

Avesta par de Herlez p. 12.

Ostiranische Kultur von Geiger S. 34-41.

Le Zend-Avesta par Darmesteter vol. 11 p. 15.

Erānšahr von Marquart S. 148.

درود فرستاده میشود در گشتاسب یشت فقره ۳ زرتشت بگشتاسب دعا کرده فرماید «بکند که از توده پسر بوجود آیند سه تن از آنان مانند اتر بانان (هوبدان) سه تن از آنان مانند رزمیان سه تن از آنان مانند کشاورزان شوند و دهمی مانند جاماسب آباد دارند» کشور، در فقره ۶۸ از آبان یشت آمده است «وقتی که جاماسب از دور دید که لشکر دیو یسنان دروغ پرست صف جنگ آراسته پیش میآید فدیة نیاز ناهید نموده از او درخواست که او را باندازه تمام آریائیها از یک فتح بزرگ بهره مند سازد» بی شک در این فقره اشاره بجنگ ارجاسب تورانی دیویسناست کی گشتاسب پس از آنکه دین مزدیسنا پذیرفته زرتشت گروید ارجاسب کس بنزد گشتاسب فرستاده پیغام داد که بدین قدم آباء و اجداد خویش (کیش آریائی) برگشته با او همکیش بپایند گشتاسب از مزدیسنا رونگردانید بناچار کار بجنگ کشید داستان این رزم مذهبی در کتاب کوچک پهلوی یات کار زیربان مندرج است شاهنامه نیز مفصلاً از آن صحبت میدارد در این جنگ بخصوصه جاماسب وزیر کی گشتاسب و وزیر برادر کی گشتاسب و اسفند یار پسرش مقام بزرگی دارند جاماسب در ادبیات زرتشتی بخرد و دانائی و هنر معروف است غالباً جاماسب خردمند یا دانا گفته میشود و بسا جاماسب حکیم خوانده شده است در کتب پهلوی دستوبر (دستور) آمده است در فقره ۳ از یات کار زیربان (پیشینکان سردار) خطاب شده است در خصوص هنر و دانائی او در فقره ۲۱ از یات کار زیربان مندرج است پس از آنکه لشکریان ایران و توران صف جدال آراسته بایستی روز بعد بهمديگر مقابل شوند کی گشتاسب وزیر خود جاماسب را خوانده نتیجه جنگ فردا را از او پرسیده چنین گفت «من میدانم که تو خردمند و دانا و هوشیار هستی اگر در مدت ده روز باران بیبارد تو میدانی که چند قطره بروی زمین افتاده است اگر گیاهی گل بدهد تو میدانی که گل کدام گیاه در روز باز میگردد و کدام در شب و کدام در صبح شکفته میشود تو میدانی که در کدام آب ماهی است و در کدام نیست تو باید نیز بدانی که در جنگ فردای کی گشتاسب ضد این ازدها کدام يك از پسران و

برادرانم کشته خواهند شد»^۱

داستان این جنگ همانطوری که در شاهنامه است در یات کار زیربان نیز مندرج است در این جا محتاج بتفصیل نیستیم دقیقی هم در شاهنامه راجع بعقل و فرزاتگی جاماسب گوید

بخواند آنزمان شاه جاماسب را کجا رهنمون بود گشتاسب را
 سرموبدان بود و شاه ردان چراغ بزرگان و اسپهبدان
 چنان پاکدین بود و پاکیزه جان که بودی بر او آشکارا نهان
 ستاره شناسی گرانهایه بود ابا او بدانش کراپایه بود
 یکی از کتب پهلوی که دارای پنج هزار (۵۰۰۰) کلمه است موسوم است
 به جاماسب نامک این کتاب نمونه ایست از علم و دانش و هوشی که در سنت
 مزدیسنان بمجاماسب نسبت داده میشود کتاب مذکور حاوی جوابهای است که
 جاماسب بسئالات گشتاسب میدهد از این قبیل راجع بمسائل پیش از آفرینش عالم و
 ترتیب خلقت یافتن جهان و تاریخ پادشاهان گذشته از کیومرث تا لهراسب و
 ملل شش کشور دیگر زمین و البرز و کنگ دژ و ورجکرت و ایران و یج و
 هند و چین و عربستان و ترکستان و بربرستان و از نژادهای مختلف عجیب الخلقه
 و از آنایکه در آب بسر میبرند و چگونه مردم بدوزخ میروند و راجع بملت ترکستان
 و مازندان که آیا آنان بشرند یا دیو و سرچشمه معرفت و هوش و دانش
 و اعمال نیک پادشاهان و اندوه و اضطراب کی گشتاست و پادشاهان آینده ایران
 و استیلای عرب و سرنوشت ایران در آینده جاماسب نامه در پازند و فارسی نیز
 موجود است لابد هر دو از متن پهلوی ترجمه شده است نسخه ای خطی
 از متن پهلوی که قدمتش بیایصد سال پیش از این میرسد در بمبئی موجود
 است^۲ در یک نسخه خطی از کتاب روایات که در رام روز و مهر ماه
 ۱۰۴۹ بزدگردی نوشته شده و نزد نگارنده موجود است جاماسب نامه

۱ رجوع کنید به Das Yātkār-i Zarīrān und Sein Verhältnis zu fāh-nāme von

Geiger. Sitzung vom 3 Mai 1890

Grundriss der Iran. Philolo. Pahlavi Literature by West p. 110.

منظوم نیز در آن مندرج است اشعارش بغایت پست است سرآینده آن دستور
برزو نامی است

ناهید (کله عربی)

بیش از آنکه بترجمه آبان یشت پردازیم لازم است در این جا بیفزائیم که
برخی از مستشرقین از آنجمله دارمستر (زند اوستا جلد ۲ ص ۳۶۵) تصور
کرده اند ناهید عربی که بمعنی زن پستان برآمده است معرب و از ناهید ایرانی
آمده باشد و این اشتباه بزرگی است چون نگارنده در این جا برای تحقیق
بکتاب لازمه دست رس نداشته‌ام بدوست دانشمند خود استاد معظم
میرزا محمدخان ابن عبدالوهاب قزوینی متوسل شده ایشان از پاریس مینویسند
«کله ناهید عربی ابدأ و اصلاً ربطی بکلمه ناهید فارسی ندارد و ناهید عربی
اسم فاعل است از تَهْدُ التَّدِي يَنْهَدُ نَهْدًا فِهِي نَاهِدٌ و نَاهِدَةٌ (لسان العرب)
و جمیع مشتقات این ماده ن ه د همه بمعنی برآمدگی و برجستگی پستان یا
بناء یا اعضاء است» پس از آنکه بتوسط ایشان ریشه کلمه ناهید
عربی بدست آمد بمقدمه الادب ز مخشری رجوع نموده در آنجا چنین یافتم
«تَهْدَتُ نَارِ بستان شد زن ۵ بستان کنیزك برآمد ۶ ناری بستان شد زن
كعبَت دَوْرَت بُدِیْیَها تَنْهَدُ معاً نَهْدًا و هی ناهِدٌ زن نار بستان ۵ زن بستان
برآمده ۶ مدوْرَةُ التَّدِي^۱

مقدمه آبان یشت

آبان یشت که متعلق بفرشته آب ناهید میباشد یکی از یشتها یا قصاید
بسیار بلند اوستاست مرکب است از ۳۰ کرده که مجموعاً ۱۳۳ فقره است
مندرجات آن را بدو جزء تقسیم میتوان نمود قسمتی در مدح و توصیف
ناهید است در قسمت دیگر از ستاینندگان وی صحبت میشود این جزء اخیر
را قسمت تاریخی این یشت میتوان محسوب داشت چه در آن از پادشاهان و

نامدارانی که هر يك بنوبت خویش ناهید را ستوده و خواهشی داشتند
یاد شده است

در میان این نامداران غیر آریائی نیز مثل اژي دهاك (ضحاک) و تورانیان
مثل افراسیاب و برادر ارجاسب از برای ناهید فدیة آورده توفیق و رستگاری
درخواست کردند اما کامروا نشدند

برخی از این پادشاهان و نامداران همانند که در شاهنامه نیز در جزو
شهریاران سلسله پیشدادی شمرده شده اند مثل هوشنگ و جم و فریدون و
گرجاسب که از آنان در مقالات پیش صحبت داشته ایم در آبان یشت از سایر
شاهان پیشدادی مثل طهمورث و منوچهر و نوذر و زاو اسمی نیست^۱ اما در
رام یشت در قمره ۱۱ از طهمورث (تخمو اوروپ^۲ سده، پده، پده) در جزو
پیشدادیان پس از هوشنگ یاد شده است هم چنین اسامی برخی از پادشاهان
سلسله کیانی نیز در آبان یشت مذکور است مثل کیکاوس و کیخسرو و کی گشتاسب
از کیقباد (کاوی کوات^۳ وده، وده، وده) که مؤسس سلسله کیانیان است در سایر
قسمتهای اوستا چنانکه در قمره ۱۳۲ از فروردین یشت و در قمره ۷۱ از
زامیاد یشت که هر یک بجای خود گفته خواهد شد ذکر شده است

از لهراسب نیز (اوروت اسپ^۴ سده، سده، سده) در قمره ۱۰۵ آبان یشت
اسم برده گوید پدر ویشناسپ (گشتاسب) میباشد

نامداران و پادشاهانی که از برای ناهید فدیة آوردند گروهی بیش از
زرتشت میزیستند و گروهی دیگر معاصر وی بودند مندرجات آبان یشت
بنا بر ترتیب فقرات از این قرار است

فقرات ۱-۱۵ در مدح و ثنای اردویشور ناهید است

فقرات ۱۶-۸۳ از پادشاهان و نامدارانی که بیش از زرتشت ناهید را

ستودند یاد میکند

آبان یشت

آب بی آرایش مقدس اردوی و همه گیاههای مزدا آفریده را خوشنود
میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آنرا بمن بگوید (زرتشت) «برطبق
قانون مقدس بهترین داور است» باید مرد پاکدین آنرا بگوید ॐ ✽

❦ (کرده ۱) ❦

۱ اهورا مزدا باسپنتمان زرتشت گفت از برای من ای زرتشت اسپنتمان
این اردو بسور ناهید را بستای کسی که همه جا گسترده درمان بخشنده
دشمن دیوها (و) مطیع کیش اهورائی است سزاوار است که ستوده جهان
مادی گردد سزاوار است که در عالم مادی وی را نیایش کنند مقدسی که
جان افزاست مقدسی که فزاینده کله و رمه است. مقدسی که فزاینده
کیتی است مقدسی که فزاینده ثروت است ॐ ✽ ✽

✽ این دعا مخصوص بآبان یشت نیست در آغاز هر يك از یشتها تکرار میشود و بمناسبت
مقام کلمات اولی تغییر مییابد در این جا بمناسبت آنکه آبان یشت مخصوص بفرشته موکل آب است
بآب درود فرستاده میشود

✽ ✽ فقره اول در آغاز سایر کرده ها تکرار میشود

۲ کسی که نطفه همه مردان را پاك كند کسی که مشیمه همه زنان را برای زایش پاك كند کسی که زایش همه زنان را آسان گرداند کسی که بهمه زنان حامله در موقع لازم شیر دهد ☸

۳ برومندی که در همه جا دارای شهرت است کسی که در بزرگی باندازه همه آبهای است که در روی این زمین جاری است زورمندی که از کوه هکر بدریای فراخ کرت ریزد ☸

۴ سراسر سواحل دریای فراخ کرت بجوش در افتد و کلیه وسط (آن) بالا برآید وقتی که بسوی آن روان گردد و بسوی آن سرا زیر شود اردو بسور ناهید کسی که (دارای) هزار دریا چه (و) هزار رود است و هریک از این دریاچه ها و هریک از این رودها بیلندی چهل روز راه مرد سوار تندرو است ☸

۵ از این آب من يك رود بهمه هفت کشور منتشر شود و این يك (رود) از آب من در زمستان و تابستان یکسان جاری است او (اردوی) از برای من آب را او نطفه مردان را او مشیمه زنان را او شیر زنان را پاك ميكند ☸

۶ من اهورا مزدا او را از نیروی خوش بوجود آوردم ^۱ تا خانه و ده و قریه و مملکت را پیروانم و تا (آنها را) حمایت کنم و حفظ نمایم و یاسبانی کنم و پناه دهم و نگهبان باشم ☉

۷ ای زرتشت اردویسور ناهید از طرف آفریدگار مرزا برخاست بحقیقت بازوان زیبا و سفیدش بستبری شانه اسبی است با (زینتهای) با شکوه دیدنی آراسته است نازنین و بسیار نیرومند روان این چنین در ضمیر خویش اندیشه کنان *

۸ که مرا نیایش خواهد نمود که زور آمیخته بهوم آمیخته بشیر که از روی دستور مقررّه تهیه و تصفیه شده باشد نیاز خواهد نمود بچنین کس که نسبت بمن وفادار و مخلص است من خوشی پسندم (که او) خرم و شاد (ماناد) ۞

۹
برای فروغ و فرش من اورا بانهاز بلند میستایم من اورا بانهاز نیک
بجای آورده (و) با زور میستایم آن اردویسور ناهید مقدس را بشود
تو این چنین از پی استغاثه (ما) بفریاد رسی ای اردویسور ناهید این
چنین تو بهتر ستوده خواهی شد با هوم آمیخته بشیر با برسم بازبان خرد
با پندار و گفتار و کردار بازور و با کلام بلیغ
ینگه ها نام اهوراهزدا در میان موجودات از زنان و
مردان می شناسد آن کسی را که برای ستایشش با و بتوسط اشا
بهترین پاداش بخشیده خواهد شد این مردان و این زنان را
ما میستایم ❀❀

۱ کلمه ای که ما به نیرو ترجمه کرده ایم در متن هیزوارن **دک** می باشد بارتولومه آن را معنی نکرده است معنی مذکور از ترجمه سایر مستشرقین و دانشمندان (اشیکل و دارمستتر و کانگا) بر می آید

☆ فقره ۹ در آخر هر يك از كرده ها تكرر ميشود و اين دهائي است كه در علم
دشپانينز مآيد فقط اسامي فرشتگان بمناسبت مقام تغيير ميبايد

(၂ . စာ)

၁၀ . နေရာတော်တော် . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် .
• • • • •

၁၁ . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် .
• • • • •

• • • • •

(၃ . စာ)

၁၂ . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် .
• • • • •

၁၃ . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် .
• • • • •

• • • • •

(၄ . စာ)

၁၄ . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် . နေရာတော် .
• • • • •

﴿کرده: ۲﴾

۱۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را
بستای کسی که ۱ ☸

۱۱ کسی که در سر گردونه نشسته لگام گردونه گرفته (میراند) در این
گردونه روان در طلب ناموری این چنین در ضمیر خویش اندیشه
کنان که مرا نیایش خواهد نمود که زور آمیخته بهوم ☆
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۲

﴿کرده: ۳﴾

۱۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۱ ☸

۱۳ کسی که با چهار اسب بزرگ و سفید یکرنگ و يك نژاد بخصوص همه
دشمنان از دیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاووها و کرپانهای
ستمکار غلبه کند
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۲ ☸

﴿کرده: ۴﴾

۱۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۱ ☸

۱ بینه فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

☆ بینه فقره ۸ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ بینه فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۱۵ آن زورمند در خشان بلند بالا و خوش اندام را از کسی که شبانه روز آب روان بفرآوانی تمام آمهائی است که در روی این زمین جاری است (و) با قوت تمام روان است

برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم ۱ ۰۰

﴿کرده: ۵﴾

۱۶ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۲ ۰۰

۱۷ او را بستود آفریدگار اهورامزدا در آریاویج در کنار (رود) ونگوهی دائیتیا (ناهید) با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار بازور و با کلام بلیغ ۰۰ *

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

* در این جا لازم است که قارئین را بچندین نکات بسیار دقیق متوجه سازیم نخست آنکه اهورامزدا خدای یگانه زرتشت که آن همه در اوستا مقتدر و قادر تعریف شده است یکی از فرشتگان خود را میستاید و از او استغاثه میکند بی شک مقصود این است یعنی اهورامزدا که بندگان را عبادت امر میکند خود از فرمان ایزدی رو گردان نیست برای آنکه آنان را در مقابل او امر خدائی اطاعت و فرمانبرداری بیاموزد و در پرستش سر مشق و مشوق باشد خود بستایش میردازد این فقره نیز ما را یکی از خصایص ایرانیان قدیم که نظم و اطاعت باشد متوجه میسازد همان خصلتی که ایرانیان از پرتو آن جهان را مسخر کرده بودند اهورامزدا قانونی را که خود وضع نموده محترم شمرده مطیع آن است امر اهورا چنانکه در فقره اول همین یشت آمده است این است که بتوسط ناهید بخشایش ایزدی طلب شود در مقابل این حکم تغییر ناپذیر امتیاز میان شاه و گدا قرار داده نشده است اهورامزدا مانند بندگان خویش حکمی که از مصدر جلال خود صادر کرده منظور میدارد دوم آنکه انتهای آمل و آرزوی اهورامزدا این است که زرتشت پیغمبرش کسی که از برای هدایت مردمان برگزیده شد نیک اندیش و نیک گفتار و نیک کردار باشد تا پیروان در این سه اصول بوی تأسی کنند اساس مزدیسنا بروی همین سه کلمه است سوم آنکه حسن وطن پرستی سراینده آبان یشت را بر آن داشته است که آریاویج یعنی وطن اصلی ایرانیان قدیم محل نزول فیض اهورامزدا باشد در همانجائی که در فقره دوم از فرگرد اول وندیداد آمده است «آریاویج نخستین کشوری است که من اهورامزدا بیافریدم» و در فقره ۲۰ از فرگرد دوم وندیداد آمده است «من اهورامزدا با ایزدان خود در آریاویج انجمنی یاراستم» چهارم

۱۸ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای
اردویسور ناهید که من پسر پوروشسب زرتشت مقدس را همراه بر آن دارم
که بحسب دین بیند یشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند ۵۵

۱۹ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۵۵ ۲

﴿کرده ۶﴾

۲۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۵۵ ۳

۲۱ از برای او هوشنگ پیشدادی در بالای (کوه) مرا صد اسب هزار گاو
ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵ *

آنکه ستایشی که اهورامزدا از برای سر مشق بندگان بجای می آورد مثل ستایش
پادشاهان و نامدارانی که در قرات بعد از آنها یاد میشود خونین یعنی قربانی اسب و گاو و
گوسفند نیست در گاتها (صفحه ۷۱) گفته ایم که زرتشت در مراسم دینی بضد فدیة خونین
و قربانی است که در نزد آریائیا معمول بوده است پادشاهان و نامدارانی که در آبان یشت
و در سایر یشتها فدیة خونین تار فرشتگان و ایزدات میکنند متعلق بمهدیش از زرتشت
میباشند هر چند که نامداران معاصر زرتشت نیز فدیة خونین آورده اند شاید بتوانیم بگوئیم که
این طرز عبارت آنان پیش از گرویدن بدین زرتشت بوده است در هرجائی از اوستا که خود
زرتشت فرشتگان را تار میفرستد قربانی و ذبح نمیشد در همین یشت ستایش او بینه مثل
ستایش اهورامزداست مقصود این نیست که نزد ایرانیان قدیم منکر قربانی شویم برخلاف
از تاریخ ایران بخوبی برمیآید که قربانی نزد آنان معمول بوده است بخصوصه در جشن مهرگان
چنانکه تا امروز هم نزد زرتشتیان ایران مراسم قربانی مثل دهم ذی حجه مسلمانان بجای
آورده میشود بلکه مقصود این است که در دین زرتشت چنانکه در دین موسی و بودا در جزو
عبادات از اهمیت فدیة خونین کاسته بسایر اعمال خیریه بیشتر اهمیت داده شده است ۱

۲ قمره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ قمره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

* رجوع کنید بصفحه ۱۷۸ — ۱۷۹

۲۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین
ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار کردم همه
دیوها و مردم همه جادوان و پریها همه کاویها و کریانههای ستمکار
(دست یابم) که دو نلک از دیوهای مازندران و دروغ پرستان (ورنه) را
زمین افکنم ☉

۲۳ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا بانهاز بلند میستایم . . . ☉ ۱

﴿کرده: (۷)﴾

۲۴ از برای من ای زرتشت اسپنتها این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ☉ ۲

۲۵ از برای او جشید دارندة کله و رمه خوب در بالای کوه هکر صداسب هزار
گاود ده هزار کوسفند قربانی کرد ☉ ●

۲۶ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور
ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار کردم همه دیوها و مردم
همه جادوان و پریها همه کاویها و کریانههای ستمکار (دست یابم) که
من دیوها را از هردو از ثروت و سود از هردو از فراوانی و کله از
هردو از خوشنودی و اقتخاری بهره سازم ☉

۱ قره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ قره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

● رجوع کنید به صفحه ۱۸۰-۱۸۸

۲۷ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کُنی که همیشه خواستاری را که زور
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . ۱

﴿کرده ۸﴾

۲۸ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را
بستای کسی که . . . ۲

۲۹ از برای او ازی دهاک (ضحاک) سه پوزه در مملکت بابل (بوری)
صد اسب هزار گاو و هزار گوسفند قربانی کرد * ۱

۳۰ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای
اردویسور ناهید که من هفت کشور را از انسان تهی سازم

۳۱ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . ۱

﴿کرده ۹﴾

۳۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که . . . ۲

۳۳ از برای او فریدون پسر آئوبه از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشه
(وَرَنَه) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد * ۱

۱ قره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ قره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

* رجوع کنید بصفحه ۱۸۸-۱۹۱

☆ رجوع کنید بصفحه ۱۹۱-۱۹۵

۳۴ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من باژي دهاک (ضحاک) سه پوزه سه کله شش چشم هزار چستی و چالاکی دارنده ظفر یابم باین دیو دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است باین خبیث و قوی ترین دروغي که اهریمن بضد جهان مانی بیافرید تا جهان راستی را از آن تباه سازد و که من هردو زئش را بر بایم هردو را سنگهوک (شهر ناز) و آر توک را (ارنواز) که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن میباشد هردو را که از برای خانداری برارنده هستند ۰۰ *

۳۵ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۰۰ ۱

﴿کرده ۱۰﴾

۲۶ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۰۰ ۲
۳۷ از برای او نریهان گرشاسب روبروی دریا چه پیشینه صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۰۰ *

۳۸ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من به (کندرو) زرین پاشنه در کنار دریای موجزن فراخکرت ظفر یابم که من (در روی این زمین) پهن و گردد و بیکران در تاخت بخانه مستحکم دروغ پرست توانم رسید ۰۰

* رجوع کنید به صفحه ۱۹۳

۱ مثل قمره ۹ از همین یشت

۲ مثل قمره اول از همین یشت

* رجوع کنید به صفحه ۱۹۵

၃၇ နှစ်တစ်ခုလုံး ဆောင်ရွက်ရာတွင် အထူးအရေးကြီးသော အချက်များကို အောက်ပါအတိုင်း ဖော်ပြပါမည်။

၁။ အထွေထွေအားဖြင့် အောက်ပါအတိုင်း ဖော်ပြပါမည်။

(၁၁ . နှစ်)

၃၈ နှစ်တစ်ခုလုံး ဆောင်ရွက်ရာတွင် အထူးအရေးကြီးသော အချက်များကို အောက်ပါအတိုင်း ဖော်ပြပါမည်။

၂။ အထွေထွေအားဖြင့် အောက်ပါအတိုင်း ဖော်ပြပါမည်။

၃၉ နှစ်တစ်ခုလုံး ဆောင်ရွက်ရာတွင် အထူးအရေးကြီးသော အချက်များကို အောက်ပါအတိုင်း ဖော်ပြပါမည်။

၃။ အထွေထွေအားဖြင့် အောက်ပါအတိုင်း ဖော်ပြပါမည်။

၄၀ နှစ်တစ်ခုလုံး ဆောင်ရွက်ရာတွင် အထူးအရေးကြီးသော အချက်များကို အောက်ပါအတိုင်း ဖော်ပြပါမည်။

၄။ အထွေထွေအားဖြင့် အောက်ပါအတိုင်း ဖော်ပြပါမည်။

၄၁ နှစ်တစ်ခုလုံး ဆောင်ရွက်ရာတွင် အထူးအရေးကြီးသော အချက်များကို အောက်ပါအတိုင်း ဖော်ပြပါမည်။

၅။ အထွေထွေအားဖြင့် အောက်ပါအတိုင်း ဖော်ပြပါမည်။

(၁၂ . နှစ်)

၄၂ နှစ်တစ်ခုလုံး ဆောင်ရွက်ရာတွင် အထူးအရေးကြီးသော အချက်များကို အောက်ပါအတိုင်း ဖော်ပြပါမည်။

၆။ အထွေထွေအားဖြင့် အောက်ပါအတိုင်း ဖော်ပြပါမည်။

۳۹ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور
نثار کند و از ره راستین فدیہ آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱ ۰

﴿کرده: ۱۱﴾

۴۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۲ ۰

۴۱ از برای او افراسیاب تورانی نابکار در هنگ زیر زمینی صد اسب
هزار گاو ده هزار کوسفند قربانی کرد ۰ *

۴۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای
اردویسور ناهید که من بآن فری که در میان دریای فراخکرت در شناست
(بآن فری که) حالا و در آینده بمالک آریائی و بزرگشت مقدس متعلق
است نایل کردم ۰

۴۳ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱ ۰

﴿کرده: ۱۲﴾

۴۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۲ ۰

۱ مثل قمره ۹ از همین یشت

۲ مثل قمره اول از همین یشت

* رجوع کنید بصفحه ۲۰۷ - ۲۱۴

۴۵ از برای او کیکاوس توانا در بالای کوه (پارِزیفیه) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ☉ ✱

۴۶ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار کردم بدیوها و مردمان بجادوان و پریها و بگاوها و کریانهای ستمکار (دست یابم) ☉

۴۷ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ☉ ۱

﴿کرده ۱۳﴾

۴۸ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ☉ ۲

۴۹ از برای او یل ممالک آریائی استوار سازند کشور خسرو و بروی دریا چه ژرف و پهن چشمت صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ☉ ✱ ✱

✱ رجوع کنید بصفحه ۲۱۴-۲۱۶

۱ مثل قمره ۹ از همین یشت

۲ مثل قمره اول از همین یشت

✱ ✱ خسرو (هنوسر و نگه یوسد یوسد) معمولاً در اوستا کیخسرو آمده است
پسر سیاوش و نوه کیکاوس میباشد سیاوش بواسطه تهمت نامادری خود سودابه طرف غضب کیکاوس واقع شده بناچار بتوران پناه برد پادشاه آنجا افراسیاب دختر خود فرنکیس را باو داد پس از چندی از بدگوئی کرسیوز پادشاه توران از دامادش ظنین گشته او را کشت از فرنکیس و سیاوش پسری بوجود آمد موسوم بکیخسرو که از پدر خویش انتقام کشیده افراسیاب را بکشت و مملکتش را تصرف نمود دریاچه چشمت که در کنار آن کیخسرو قربانی نمود در شاهنامه خنجست آمده است همان است که در کنار آن کیخسرو افراسیاب و کرسیوز را کشت شرحش در مقاله افراسیاب گذشت بندهش در فصل ۲۲ قمره ۲ مینویسد «من دوباره میگویم که دریاچه چشمت در آروپانگان واقع است آبش گرم است ایمن است از آسیب جانوران موزی که امریمن یافرید در آن هیچ جانوری زندگانی نمیکند سرچشمه آن بدریای فراخکرت پیوسته است» در فصل ۶ در قمره ۲۲ زاد سپرم آمده است «دو سرچشمه از دریا برای زمین گشوده شد یکی از آنها موسوم است به چشمت دریاچه ای که در آن باد سرد نیست و در کنار آن آذر گشنسب

۵۰ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای
 اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار کردم و بدیوها و
 مردمان و مجادوان و پریها و بکاوها و کریانهای ستمگار (دست یابم) که
 من در طول میدان تاخت و تاز همیشه در تکاپو پیش از همه گردونها
 برانم که ما بکمینگاه (دشمن) نابکار بدخواه دچار نشویم (وقتی که او)
 سواره بچنگ من شتاب ۵۰

۵۱ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور
 نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد
 برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم . . . ۵۱

﴿کرده ۱۴﴾

۵۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستیای
 کسی که ۵۲

۵۳ او را یل جنگجو طوس بر پشت اسب ستایش نمود قوت از برای اسبها و
 صحت از برای بدن خویش درخواست نمود تا آنکه دشمنان را از دور
 بتواند دید و بهما وردان کینه ور بیک ضربت غلبه تواند نمود ۵۳

۵۴ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای
 اردویسور ناهید که من به پسران دلیر از خاندان ویسه در گذرگاه

پیروزمند واقع است . . . « . . . ملاحظه آنکه در سنت محل ولادت پیغمبر ایران
 درجوار چشمت تصور میشود و ملاحظه آنکه آتشکده معروف شبز موسوم باذر گشب بنزدیکی
 این آب واقع بود کلیه کتب پهلوی کم و بیش از این دریا چه صحبت داشته اند (رجوع
 کنید به همین یشت فصل ۳ قمره ۱۰)

۱ قمره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ قمره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

خشترو سوک در بالای گنگ بلند و مقدس ظفر یابم که من ممالک
تورانی را براندازم پنجاهها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها
ده هزارها صد هزارها ☆ ☉

۵۵ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ☉ ۱

﴿کرده ۱۵﴾

۵۶ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ☉ ۲

۵۷ از برای او پسران دلیر از خاندان ویسه در گذرگاه خشترو سوک
در بالای گنگ بلند و مقدس صداسب هزار گاو ده هزار کوسفند
قربانی کردند ☉ *

۵۸ و از او درخواستند این کامیابی را با بخش ای نیک ای توانا ترین
ای اردویسور ناهید که ما به یل جنگجو طوس ظفر یابیم که ما ممالک
آریائی را براندازیم پنجاهها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها
ده هزارها صد هزارها ☉

۵۹ آنرا کامیاب ساخت اردویسور ناهید
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ☉ ۱

☆ رجوع کنید بمقاله طوس ۲۱۶-۲۲۱

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

☉ رجوع کنید بمقاله طوس (ویسه و گنگ دژ) صفحه ۲۱۶-۲۲۱

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

(၁၆ . ၄၂)

၁၀
...
...

၁၁
...
...

၁၂
...
...

၁၃
...
...

၁၄
...
...

﴿کرده: ۱۶﴾

۶۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۰۰۰ ۱

۶۱ اورا کشتی ران ماهر پا اورو ستایش نمود وقتی که یل پیروزمند فریدون
وی را در هوا بصوت یک کرگس پیرواز نمودن داداشت *

۶۲ از این جهت او سه روز (و) سه شب بی در بی برای خانه خویش
در پرواز بود نمیتوانست که (در آن) فرود آید در انجام سومین شب او
بسیده دم رسید درگاه بامداد روشن و توانا باردویسور ناهید
ندا در داد ۰

۶۳ ای اردویسور ناهید زود بیاری من بشتاب مرا اینک پناه ده اگر من
زنده بزمین اهورا آفریده و بخانه خویش رسم هر آینه من از برای تو
در کنار آب رنگها * * هزار زور از روی دستور تهیه شده و
تصفیه گردیده آمیخته هم آمیخته بشیر نیاز خواهم آورد ۰۰

۶۴ آنگاه اردویسور ناهید بصورت دختر زیبایی بسیار برومند خوش اندام
کمر بند در میان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف از قوزک
پا بیاین کفشهای درخشان پوشیده با بندهای زرین (آنها را) محکم بسته
روان شد ۰۰

۱ قمر اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

* پا اورو Paurva رجوع کنید صفحه ۱۹۴ - ۱۹۵

* * رجوع کنید مقاله رود رنگها = ارنگ صفحه ۲۲۲ - ۲۲۷

- ۶۵ او بازوانش را محکم بگرفت چست و چالاک طولی نکشید که او را در یک ناخت تند سالم بدون ناخوشي و بی صدمه همانطوری که در پیش بود بزمین اهورا آفریده بخان و مانش رساند ۰۰
- ۶۶ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد
- برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۰۰ ۱

﴿کرده: ۱۷﴾

- ۶۷ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی کسی که ۰۰ ۲
- ۶۸ از برای او جاماسب وقتی که دید لشکر دیو یسنان دروغ پرست از دور صف جنگ آراسته پیش میآید صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۰۰ *
- ۶۹ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من باندازه همه آریائیهای دیگر از یک فتح بزرگ بهره مند شوم ۰۰
- ۷۰ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد
- برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۰۰ ۱

﴿کرده: ۱۸﴾

- ۷۱ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی کسی که ۰۰ ۲

۱. قمره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود
 ۲. قمره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود
 * رجوع کنید بمقاله جاماسب صفحه ۲۲۷ — ۲۳۰

۷۲ از برای او آشوزدنگهه پسر پوروذاخشی و آشوزدنگهه و تربت پسران
سایوژدري در ترد ایزد بزرگ و سرور درخشنده و دارنده اسب تندرو
ایم نپات صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کردند ۵۵

۷۳ و از او درخواستند این کاهیبی را بما بخش ای نیک ای توانا ترین ای
اردویسور ناهید که ما به تورانی های دانو و به کرّ (از خاندان)
آس بن و به ورّ از (خاندان) آس بن و به دُوراکنت (در میدان)
جنگ کیتی چیر گردیم ۵۵ ☆

☆ در این دو قهره (۷۲ و ۷۳) می بینیم که دسته ای از ایرانیان در مقابل دسته ای
از تورانیان در ستیزه و جنگ اند نخست از دو آشوزدنگهه «آشوزدنگهه» اسم برده شده
است یکی پسر پوروذاخشی «پوروذاخشی» و دیگری پسر سایوژدري «سایوژدري» و
برادر تربت «تربت» میباشد این تربت غیر از پدر گرشاسب و اورواخشیه از خاندان
سام است که در صفحه ۱۹۹ ذکرش گذشته است در فروردین یشت در قهرات ۱۱۲ و ۱۱۳ بفروهر
هر دو آشوزدنگهه هم پسر پوروذاخشی و هم پسر سایوژدري درووه فرستاده شده است
آشوزدنگهه در پهلوی آشوزد شده معنی لفظی آن چنین است «از راستی یابدار»
از اشوزد پسر پوروذاخشت بسا در کتب پهلوی یاد شده است در کتاب ۹ دینکرد در فصل ۱۶ و
قهره ۱۷ او یکی از هفت جاویدانیهاست که در خونیرس سلطنت میکند در دادستان دینیک نیز
در فصل ۹۰ قهره ۳ او در جزو هفت تن از جاویدانیها که حاکم و شهریار خونیرس میباشد
شمرده شده است بندهش در فصل ۲۹ قهره ۶ او را در ردیف جاویدانیهای مثل نرسی و
طوس و گیو و گودرز میبرد که در آخرالزمان با سوشیانس موعود مزدیسنا قیام خواهد نمود
از خود پوروذاخشت که از خاندان آخشتاو «آخشتاو» نامیده شده در قهره ۱۱۱
از فروردین یشت یاد شده بفروهرش درود فرستاده شده است گذشته از این چند قهرات دیگر
خبری از آنان نداریم هینقدر میدانیم که آنان از ایرانیان پارسا و مزدیسناکیش بوده اند امروز
در سنت آفات از مقدسین شمرده میشوند ایزدایام نپات «نپات» در نزد کسی که این
پارسایان اعمال فدیّه خود را بجای آورده اند فرشته موکل آب است ذکرش در مقاله ناهید در
صفحه ۱۵۹ گذشته است رقبای این ایرانیان پارسا از تورانیان دانو «دانو» بوده اند نه از تورانیان
خوشون «خوشون» مثل ارجاسب رقبه گشتاسب دانو و خوشون که در پهلوی خیون گویند
دوقبیله بوده اند از تورانیان چنانکه ایرانیان هم منقسم بقبایل و شعبات بوده اند امروز هم نظیر
این گونه قبایل در ایران موجود است مثل ایل کلهر و ایل سنجایی که هر دو کُرد هستند
در قهرات ۳۷ و ۳۸ از فروردین یشت نیز از قبیله دانوی تورانی اسم برده شده در هرجا
که از این قبیله اسمی است از دشمنان ایران شمرده شده است دانو نیز اسم رود زیر
زمینی است که در قهره ۷۷ از انوگدتهجا از آن سخن رفته است

.၆၆၈၉၁၁၁၁၁၁ .၆၆၁၁၁၁ .၆၆၁၁၁ .၆၆၁၁၁၁၁၁၁၁၁၁၁၁ .၆၆၁၁၁၁ ၇၆
 .၁၁၁၁၁-၆၆၆၆၆၆၆၆ .၁၁၁၁၁၁ .၁၁၁၁၁၁၁၁၁ .၁၁၁၁၁ .၁၁၁၁၁၁၁
 .၁၁၁၁၁၁၁ .၁၁၁၁၁၁၁၁၁၁၁၁၁ — .၁၁၁၁၁၁၁၁၁၁ .၁၁၁၁၁၁၁
 .၁၁၁၁၁၁၁၁၁

မေတ္တာစိတ်ဖြင့် အသိပညာဖြင့် အကျိုးအမြတ်မရှိဘဲ အကျိုးအမြတ်မရှိဘဲ

(وسامع : ۱۹)

۷۵. ۱. ۲. ۳. ۴. ۵. ۶. ۷. ۸. ۹. ۱۰. ۱۱. ۱۲. ۱۳. ۱۴. ۱۵. ۱۶. ۱۷. ۱۸. ۱۹. ۲۰. ۲۱. ۲۲. ۲۳. ۲۴. ۲۵. ۲۶. ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱. ۳۲. ۳۳. ۳۴. ۳۵. ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹. ۴۰. ۴۱. ۴۲. ۴۳. ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸. ۴۹. ۵۰. ۵۱. ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۵۵. ۵۶. ۵۷. ۵۸. ۵۹. ۶۰. ۶۱. ۶۲. ۶۳. ۶۴. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۶۸. ۶۹. ۷۰. ۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۵. ۷۶. ۷۷. ۷۸. ۷۹. ۸۰. ۸۱. ۸۲. ۸۳. ۸۴. ۸۵. ۸۶. ۸۷. ۸۸. ۸۹. ۹۰. ۹۱. ۹۲. ۹۳. ۹۴. ۹۵. ۹۶. ۹۷. ۹۸. ۹۹. ۱۰۰.

[illegible][illegible]

۷۴ آنان را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که
زور نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من او را یا نماز بلند میستایم ۱ ۰۰

﴿کرده: ۱۹﴾

۷۵ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۲ ۰۰

۷۶ از برای او ویستثورو از خاندان نودر در کنار آب ویتنگو هیتی فدیه
آورد (در حالی) که او با کلام راستین این چنین سخن راند ۰۰ ☆

یکی از این تورانیات از قبیله دانو موسوم است به کَر- و سَداس از خاندان آس بن
(یا آسن بن) سَداس و دیگری وَر- و سَداس نیز از خاندان آس بن مشتبه نشود به کَر- اسم
ماهی ای که گفتیم در اقبانوس فراخکرت زندگانی میکند و ذکرش در پاورقی صحنه ۶۵
گذشت

معنی لفظی کلمه آس بن را نمیدانیم چیست فقط در جزء اول آن لغت آسن سَداس که
معنی سنگ است دیده میشود

سومی از این دانوهای توران موسوم است به دُورا کت و سَداس و سَداس (Durnekaūta)
معنی لفظی آن چنین است «کسی که آرزوی دور و دراز دارد» از او نیز اطلاعی نداریم
همینقدر میدانیم که مانند (کَر-) و (وَر-) از دیویسان و از دشمنان ایرانیان مزدیسنان میباشد

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ ویستثورو و سَداس یکی از ناموران ایران است از خاندان نودر در فقره ۱۰۲
از فروردین یشت نیز او بخاندان نودر نسبت داده شده یفروهرش درود فرستاده میشود معنی
لفظی این اسم گشوده و منتشر شده میباشد دار مستر این اسم را باگستهم شاهنامه یکی
پنداشته است

از این نامور اطلاعی نداریم اما از خاندانش مکرراً در اوستا و کتب پهلوی یاد شده
است بسا اشخاص بزرگ بآن منسوب است

مثلاً سس این خاندان در اوستا موسوم است به ثو تر- و سَداس در پهلوی نودر
و در فارسی نودر گویند پسر منوش چیتر- و سَداس (منوچهر) میباشد که بقول شاهنامه برادر
زراسب بوده و پس از منوچهر هفت سال شاهی نموده و بدست افراسیاب تورانی
کشته شده است

در فصل ۳۱ از بندش در فقره ۱۳ نودر یکی از سه پسران منوچهر شمرده شده است
خاندان نودر در اوستا ثو تیریان و سَداس و سَداس میباشد و در کتب تاریخ عربی و فارسی

۷۷ ای اردویسور ناهید این از روی صحت و راستی گفته میشود که من
باندازه موهای سر خویش از دیو یسنان بخاک افکندم پس تو از برای
من ای اردویسور ناهید از برای من یک گذر خشک از بالای
ویتنگوهیتی نیک مهیا ساز ۵۵

۷۸ آنگاه اردویسور ناهید بصورت دختر زیبایی بسیار برومند خوش اندام
کمر بند در میان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف کفشهای زرین درپا نموده
بازینتهای بسیار آراسته روان گشت یک (رشته) از آبرا از جریان
باز داشت (رشتهای) دیگر را بحال خود در جریان گذاشت (این چنین)
او یک گذر خشک از بالای ویتنگوهیتی نیک مهیا ساخت ۵۵

۷۹ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که
زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا با نیاز بلند میستایم ۱ ۵۵

نوذران ضبط است طوس پسر نودر در فصل ۲۹ از بندش در قره ۶ از جله
جاویدانیهاست که در هنگام ظهور سوشیانس قیام خواهد نمود از جله نامدارانی که بخاندان
نوذران منسوب است کی گشتاسب میباشد در قره ۹۸ همین آبان یشت آمده است « خانواده
هووها از ناهید ثروت نمنا نمود و خانواده نوذرها از او اسبهای تندرو خواش کرد هووها
بمال رسیده توانگر شدند و گشتاسب نیز در این مملکت کامروا گشته دارای اسبهای تندرو شد »
هوئوسا (هوئوسا) زن شاه گشتاسب نیز از خاندان نوذران است در فقرات ۳۵ و ۳۶
از رام یشت چنین مندرج است « هوئوسا با برادران بسیار در خانه نوذران در روی تخت زرین و
بالش زرین و بستر زرین با برسم و کف سرشار فدیة نثار و ایو فرشته هوا نمود و از او درخواست
که وی را نزد کی گشتاسب عزیز بگرداند و در خانه اش خوب پذیرفته شود » در ارت یشت نیز
در فقرات ۵۰ و ۵۶ از خاندان نوذران یاد شده است از رود ویتنگوهیتی ۵۵
از آنجائی که ویستور نوذران پس از فاتح برگشت از میدان جنگ توران بتوسط ناهید
سالم عبور نمود اطلاعی نداریم جز در همین قره در جای دیگر از آن اسمی نیست معنی
لفظی این رود که نظر بمحل اقامت خانواده نوذران و میدان جنگ تورانیان در مشرق ایران
واقع است فراح و پهن میباشد

۱ قره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود

(کرده: ۲۰)

۸۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که

۸۱ از برای او یوایشته از (خاندان) فریانه در جزیره موج شکن رنگها
صداسب هزار گاو ده هزار کوسفند قربانی کرد

۸۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای
اردویسور ناهید که من به اختیه غدار خیره سر چیر شوم و که من
بسئوالانش پاسخ توانم گفت به نودونه (۹۹) سئوالات سختی که بقصد
خصومت از طرف اختیه غدار خیره سر از من میشود

۱ قره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

یوایشته در پهلوی یوست و بسا در پازند و پهلوی این کلمه خراب
شده گشت گویند یکی از نامداران تورانی از خاندان فریان میباشد خاندان
فریان از دوستان حضرت زرتشت است هرچند که پیرو آئینش نیست در گاتها یسنا ۴۶
قطعه ۱۲ از باز ماندگان فریان بینی یاد شده است در قره ۱۲۰ از فروردین یشت بفروهر
یوست یاک از خاندان فریان درود فرستاده میشود در دادستان دیشک فصل ۹۰ در
قرات ۱-۳ یوست پسر فریان هرچند که از مزدینان نیست ولی در جزو جاویدانها و از
شهرباران خونیرس شمرده شده است در بهمن یشت فصل ۲ قره ۱ آمده زرتشت از اهورامزدا
خواست که گویت شاه و گشت فریان و چتروک میان پسر گشتاسب را که بشوتن نامیده میشود
فنا ناید برنماید

یوایشته نیز بهمین املاء در اوستا صفتی است بمعنی جواترین

رقیب یوست موسوم به آخته به یکی از دیویستان است ۹۹ معای او را یوست
حل کرد او را در پهلوی آخت خوانند

داستان یوست و آخت موضوع کتاب کوچکی است در پهلوی موسوم به ماتیکان یوست فریان
یا گشت فریانو کتاب مذکور دارای ۶ فصل است که مجموعاً سه هزار کلمه است (۳۰۰۰)
در اوستا از ۹۹ سؤال آخت سخن رفته است اما در ماتیکان یوست فریان از ۳۳ معای بحث
شده است مختصری از این داستان آنطوری که در کتاب مذکور پهلوی آمده از این قرار
است «آخت جادوگر بالشکر بزرگی شهری در آمد شهر را بویران نمودن و مردمان را بکشتن
تهدید نمود در صورتی که آنان نه توانند ۳۳ معای او را حل کنند در این میان یکی از
پادشاهان یوست فریان فرارسید تمام سئوالانش را جواب گفت پس از آن خود از آخت سه سؤال
نمود که از پاسخ آنها عاجز ماند آنگاه یوست فریان آن نابکار را بکشت و شهر را از گردش برهانید»

۸۳ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱
❦

❦ (کرده ۲۱) ❦

۸۴ از برای من ای زرتشت اسپنتهات این اردویسور ناهید را بستی
کسی که ۲ ❦

۸۵ بکسی که اهورامزدا ی نیک کنش فرمان داد بسوی پائین روان (شو) و
دگر باره باین جا آی ای اردویسور ناهید از آن کره ستارگان بسوی زمین
آفریده اهورا (بشتاب) ترا باید امرای دلیر و بزرگان مملکت و پسران
بزرگان مملکت نیایش کنند ❦

۸۶ از تو باید هم چنین سپاهیان آن دلیران از برای اسب تندرو و از برای برتری
جستن در فر استغانه کنند از تو باید اتر بانان عابد ۳

در انجام مقال برای آنکه بتوانیم بدرجه اخلاقی این داستانهای ملی خود پی بریم و از این
بیانات ساده مقصود اصلی را که پند و اندرز است دریابیم بذکر یکی از سه سؤال یوست فریان
میردازیم یوست فریان از اخت جادو میپرسد چه چیز است فضیلت و ارزش کسی که زمین را
با گاو (ورزاو) برای زراعت شخم و شیار کند اخت از جواب گفتن عاجز مانده حل مسئله را
از امرین خواست امرین از پاسخ گفتن دریغ نموده گفت اگر ترا از فضیلت و ثواب آن
مطلع سازم هر آینه جنود دیو از پیرامون من بپراکنند و پریشان شود جلگی بکیش اهورا روی
آورند فوراً جهان معنوی آغاز کند و روز رستاخیز برانگیخته شود بهتر است که توییکی را فدای
کروه انبوه دوستان خود و جمع گناهگاران نمایم برو گردن بریز تیغ یوست فریان گذار و
شکست ما روا مدار

کتاب مذکور را وست West با انگلیسی ترجمه نموده با متن پهلوی آن با آخر کتاب
ارداویرافنامه ضمیمه ساخته منتشر کرده است هم چنین ترجمه فرانسوی آن بعدها توسط
بارتلمی Barthélemy انجام گرفته است

Ardā-Vīraf by Hoshangji and Haug, Gosht-i Fryāno and Hadokht—Nask by
Haug and West Bombay London 1872.

Une Légende Iranienne, Traduit du Pehlvi par Ardien Barthélemy Paris 1888.

۱ قره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ قره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ بجای نقاط از حلقه تراشونو 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 در متن همین درستی
برنجاید بازنو لوی آرا منی نمکرده است Geldner این طور ترجمه میکند

اتربانان از برای دانش و از برای تقدس استغانه کنند و از برای آن
پیروزی اهورا آفریده و از برای برتری پیروزمند ☸

۸۷ از تو باید دختران . . . قابل شوهر و ساعی از برای

سروری استغانه کنند و از برای يك خانه خدای دلیر

از تو باید زنان جوان در وضع حمل از برای زایش خوب استغانه کنند
توئی تو آن کسی که (همه) این ها را بجای توانی آورد ای اردویسور ناهید ☸

۸۸ ای زرتشت اردویسور ناهید از آن (کره) ستارگان بسوی زمین آفریده
اهورا فرود آمد و این چنین گفت اردویسور ناهید ☸

۸۹ براسی ای اسپنتهات پاك ترا اهورامزدا بزرگ جهان مادی قرار داد
مرا اهورامزدا نگهبان کلیه آفرینش مقدس قرار داد

از فروغ و فر من است که ستوران خرد و ستوران بزرگ و بشر دوپا در
روی این زمین در گردش اند من براسی . . . تمام
مزدا آفریدگان نيك و مقدس را حفظ میکنم چنانکه گوئی آغلی چاربايان
را حفظ کند ☸

۹۰ زرتشت پرسید از اردویسور ناهید ای اردویسور ناهید با کدام ستایش
ترا بستایم با کدام ستایش مراسم تو بجای آورم تو ای کسی که مزدا
از برای تو راهی از بالای کره خورشید نه راهی از پائین آن مهیا ساخت
تا بتو آسیبی از مارها آرسن ها و وژك ها و ر نوها و ر نوویش ها نتواند رسید ☸^۳

Priester, die in drei Ordnungen getheilten Priester.

یوستی مینویسد (Einem der drei (priesterlichen) Orden (Herpat, Maupat und Doctur) angehörig.

دار مستتر élève ترجمه میکند کانکا از یوستی پیروی کرده و بعلاوه مینویسد giving nourishment (to the soul).

۱ بجای نقاط يك کلمه خراب شده یثون و سدها و معنی درستی از آن برنیاید مستشرقین مذکور در
فوق در سر معنی آن متفق نیستند و بعلاوه رجوع کنید باوستای هارلز Harlez و اشینگل Spiegel

۲ بجای نقاط در متن کلمه ییزنقر (از) آمده که صفت است یعنی (بادوبا) یا
(دوقوزك دارنده) در این جا وجه مناسبت تمیذانیم چیست

۳ هرچند که این فقره اندکی مبهم بنظر میرسد ولی در فہمیدت مقصود اشکالی نداریم
مقصود این است که اردویسور ناهید يك رود مینوی و آسمان است راه جریانش از بالای کره

۱ از ناخوشیهائی که در این قمره و قمره پیش اسم برده شده است. برخی معلوم و برخی دیگر نامعلوم است و نمیدانیم چه امراضی از آنها اراده شده است. از این قبیل هَرِتَ *harēta* - هَرِتَ *sači* کوش و *Kasvī* آَر *ara*

۹۴ زرتشت پرسید از اردویسور ناهید ای اردویسور ناهید پس چه خواهد شد
 بآن زورهای تو اگر دیویسنان و پرستاران دروغ آنها را از برای تو پس از
 فرو رفتن آفتاب نیاز کنند ॐ

۹۵ آنگاه گفت اردویسور ناهید براسی ای اسپنتمان زرتشت پاك ششصد و
 هزار (نن) از هول و هراس برانگیزندگان یاوه گویان هرزه سرایان
 فرومایگان پس از من حضور بهم رسانند (در زوړي) که من حاضر نباشم
 شایسته ستایش دیوهاست ॐ

کلمه ای که ما به ییسی ترجمه کرده ایم در متن نیز پیش از این آمده می باشد این کلمه در اوستا
 دو معنی دارد اول یعنی زینت کردن و نقش بستن است دوم اسم مرض معروف ییسی می باشد که
 در عربی برص گویند بهمان مناسبت معنی اولی این کلمه است که این مرض ییسی نامیده شده است
 چه در این ناخوشی بدن از خالها نقشی گرفته ابلق سیاه و سفید میشود ییسه نیز در زبات
 فارسی یعنی دورنگ و ابلق است گاو ییسه گاوی است با نشانهای سفید و سیاه کلاغ ییسه
 کلاغی است دورنگ کلا ییسه لقی است که از کلاغ ییسه آمده و آن زیر و بالا شدن
 سبیدی و سیاهی چشم است

متشرقی تا بآن اندازه که بنظر نگارنده رسیده است این کلمه اوستائی را به lepre
 یا Aussatz ترجمه کرده اند که یعنی جذام است و مرضی است مسری در قدیم بسیار شیوع
 داشته و حالا کمتر است اما در مرض جذام یاداء الاسد (léontiasique) در بدن خالهای سفید
 ظاهر نمیشود که آن را ییسه یا ابلق و خلنگ کنند بنابر این مناسب تر است که پیش از اوستا
 در زبانهای اروپائی بکلمه یونانی leucoderma یا achroma ترجمه شود که درست در طب اسم
 همان مرضی است که در آن بدن ابلق و خالدار میشود مثل بهق در فرگرد دوم و ندیداد نیز
 از پیش اسم برده شده است در پهلوی ییسیک گویند در فقره ۹۲ آمده است که ییسی (برص)
 را باید از دیگران دور و جدا نمود هرودت نیز در کتاب اولش در فقره ۱۳۸ مینویسد «اگر
 کسی در میان ایرانیان برص مبتلی گردد نباید که در شهر بماند و در انجمنی در آید
 ایرانیان گمان میکنند که مبتلایان باین مرض گناهی نسبت بخورشید مرتکب شده اند اگر خارجه ای
 دارای این ناخوشی باشد او را از مملکت بیرون میکنند» از يك فرد شعر انوری نیز چنین
 برمی آید که ایرانیان خورشید را در ییسه شدن ذی مدخل میدانسته اند جاه تو سایه ایست
 که خورشید را بمر امکان ییسه کردن آن نیست در شمار (فرهنگ سروری)

کلمات پیش قوز و پشت قوز در متن قر کو ۱۱۱ و «آپ کو ۱۱۱» می باشد در پهلوی
 فراج کوفک و ایچ کوفک شد در فارسی باید قوز پشت و قوز سینه بگوئیم در فرگرد دوم
 از و ندیداد در فقره ۲۹ نیز از این دو قسم قوز اسم برده شده است بعلاوه کلمه کثوف
 و «۱۱۱» در اوستا هم معنی کوه است و هم معنی کوهه که معمولاً از برای چاربايان بکار میبریم
 مثل کوهه گاو و کوهان شتر و از برای انسان قوز میگوئیم

۹۶ من میستایم کوه زرین در همه جا ستوده هکرا که از برای من از یک بلندی هزار قد آدم اردویسور ناهید (از آنجا) فرود میآید او بزرگی همه آبهائی است که در روی این زمین جاری است (کسی که) با قوت تمام روان است برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم. ۱ ॐ

﴿کرده: ۲۲﴾

۹۷ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که. ۲ ॐ

۹۸ کسی که در اطرافش مزدیسنان برسم بدست گرفته در آیند او را هوو‌ها ستایش نمودند او را نوذر‌ها ستایش نمودند هوو‌ها از او ثروت خواستند و نوذری‌ها اسبهای تندرو* بزودی هوو‌ها از ثروت بسیار توانا شدند بزودی نوذری‌ها (کامروا شدند) ویشتاسپ (گشتاسب) در این ممالک دارای اسبهای تندرو شد ۳ ॐ

هرچند که معنی تمام امراض مذکور در فوق را بدرستی نمیدانیم که چیست ولی بطور عموم میدانیم که مردمان بیمار و ناخوش و ناقص و مجنون و بی شعور و کلیه کسانی که در آنان اندک نقصی در بدن و وضعی در دماغ موجود است نباید که در مراسم مذهبی شرکت کنند اترنایان و پیشوایان دینی، بایستی از این عیوبات عاری باشند چنانکه در تاریخ ایران میخوانیم که پادشاهان نیز بایستی علت و نقصی داشته باشند در نزد هندوان قدیم هم صحت بدن و دماغ پیشوایان دینی ملحوظ بوده است هم چنین در نزد اسرائیلیها یک پیشوای دینی ناقص‌الاعضا مأذون نبوده است که مراسم فدیة بجای آورد در تشریفات مذهبی یونانیان قدیم صحت بدن مباشرین عمل شرط بوده است ۱

در مزدیسنا محروم بودن مردمان ناقص‌الاعضاء و مجانین و ناخوشها از برای بجای آوردن مراسم دینی بکلی منطقی است چه عیب و نقص از آفات اهریمنی است

۱ فقره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ هوو‌ها در گاتها هوکو « hauko » اسم یکی از خاندان دولتند است جاماسب و برادرش فراشوشتر از این خانواده اند حضرت زرتشت در یسنا ۵۱ قطعه ۱۸ جاماسب را دولتند مینامد نوذر‌ها یا نوذران اسم خانواده ایست که کی گشتاسب منسوب بآن است رجوع کنید بفقرات ۷۵ و ۷۶ همین یشت بتوضیحات باورقی

۱۰۴ اورا بستود زرتشت ياك در آریاویج در کنار (رود) ونگوهی دائیتیا *
 با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار نیک
 با زور و با کلام بلیغ ॐ

۱۰۵ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای
 اردویسور ناهید که من کی گشتاست دلیر پسر لهراسب را همراه بر آن دارم
 که بحسب دین بینید یشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند ॐ

۱۰۶ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور
 نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد
 برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ॐ ۱

❖ (کرده ۲۵) ❖

۱۰۷ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستانی
 کسی که ۲ ॐ

* ونگوهی دائیتیا و سده اسم رودی است ونگوهی صفت است یعنی نیک
 بسا در اوستا دائیتیا بدون این صفت آمده است در پهلوی دائیتیک میباشد تعین محل این کوه
 منوط بدانستن محل مملکت آریاویج سده اسم میباشد زیرا که این رود در این
 مملکت جاری است بندهش در فصل ۲۰ در فقره ۱۳ گوید «آب رود دائیتیک از ایران ویز
 آید و بکوه کوفستان؟ شود از همه رودها در آن جانوران موذی (خرفستر) بیشتر است
 گفته شده است که دائیتیک رود پراست از جانوران موذی» یوستی Justi کله کوفستان را در
 پهلوی کرجستان خوانده است و دائیتیک را رود ارس دانسته است

در فصل ۲۴ بندهش در فقره ۱۴ رود دائیتیک سرور و بزرگ (زد) رودها خوانده
 شده است در جاهائی که در اوستا از رود دائیتیا اسم برده شده از این قرار است:
 وندیداد فرگرد اول فقره ۲ فرگرد ۲ فقرات ۲۰ و ۲۱ فرگرد ۱۹ فقره ۲ هرمزدیشت
 فقره ۲۱ آبان یشت فقرات ۱۷ و ۱۰۴ و ۱۱۲ در واسپ یشت (کوش یشت) فقرات ۲۵ و ۲۹
 رام یشت فقره ۲ در اغلب این فقرات دائیتیا با صفت ونگوهی آمده و رودی در آریاویج شمرده
 شده است رجوع کنید بصفحه ۵۹ یاد داشت شماره ۴ در این جایاد آور میشود که طرز
 ستایش زرتشت بعینه همانطوری است که در فقره ۱۷ همین یشت اهورامزدا
 تعلیم داده است

۱ فقره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۱۰۸ از برای او کی گشتاسب بلند همت روبروی آب فرزندان صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ☉ ☆

۱۰۹ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من به تیریه و نت زشت آئین و به یشن دیویسنا و بدروغ پرست (دروند) ارجاسب ظفر یابم در (میدان) جنگ گیتی ☉ ☆ ☆

۱۱۰ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم . ☉ ۱

☆ فرزندان در اوستا فرزندان تو **هردان** اسم دریا چه است نظر بمحل سلطنت کی گشتاسب باید در سیستان واقع باشد بندهش نیز در فصل ۲۲ در قمره ۵ مینویسد «فرزدان در سکستان (سیستان) واقع است اگر ارماد مرد پارسائی چیزی در آن افکند آن آب پذیرفته نگردد اگر آن مرد پارسا نباشد آب آن چیز بیرون افکند سر چشمه فرزندان بفرانگرت پیوسته است» بهمن یشت در فصل ۳ قمره ۱۳ میگوید «هشدر **هردان** نخستین موعود مزدیسنان) در کنار دریا چه فرزندان تولد خواهند یافت یوستی گان کرده است که این دریاچه همان باشد که امروز در جنوب غزنه در سیستان باسم آب ایستاده معروف است بنظر بارتولومه حدس یوستی درست نیامده است

در ارمستان نیز رودی بهمن اسم که در زبان ارمنی هرزدان Hrazdan شده موجود است ☆ تیریاونت **هردان** یکی از دیویسنان است که بدست کی گشتاسب کشته شد معنی لفظی آن تیره و سیاه منش میباشد ملاحظه آنکه با ارجاسب یکجا ذکر شده باید از تورانیان باشد در قمره ۳۱ از درواسپ یشت (گوش یشت) نیز از او اسم برده شده است در قمره مذکور کی گشتاسب فدیة نثار فرشته ستورات نموده خواستار است که بگروهی از دشمنان خویش که همه را اسم میبرد از آن جمله به تیریه و نت ظفر یابد ولی مراسم فدیة کی گشتاسب در درواسپ یشت مثل قمره ۱۰۸ از آبان یشت در کنار فرزندان بجای آورده نمیشود بلکه در کنار رود دائیتیا که ذکرش گذشت صورت میگرد در فقرات ۵۰-۵۱ از ارت یشت بعینه مثل فقرات ۳۰-۳۱ از درواسپ یشت باز اسم تیریه و نت دیده میشود یشن **هردان** دومین رقیب کی گشتاسب نیز از دیویسنان است یشن بهمن املاء در اوستا لفتی است بمعنی جنگ و پیکار احتمال دارد که اسم خاص یشن مختصر شده جزء اخیر آن افتاده باشد در میان این دیویسانی که در این قمره از آنان اسم برده شده ارجاسب در اوستا **آرجت اسپ** معروف است او از تورانیان خیون و پادشاه بوده است پس از مدتی جنگ بضد کی گشتاسب عاقبت بدست اسفندیار پسر گشتاسب کشته شده است معنی لفظی این اسم دارنده اسب ارجند و باقیمت میباشد
۱ قمره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

(၂၇)

၁၁၁။ မင်းသား-မင်းသမီး မင်းသား-မင်းသမီး မင်းသား-မင်းသမီး

မင်းသား-မင်းသမီး မင်းသား-မင်းသမီး မင်းသား-မင်းသမီး

၁၁၂။ မင်းသား-မင်းသမီး မင်းသား-မင်းသမီး မင်းသား-မင်းသမီး

မင်းသား-မင်းသမီး မင်းသား-မင်းသမီး မင်းသား-မင်းသမီး

မင်းသား-မင်းသမီး မင်းသား-မင်းသမီး မင်းသား-မင်းသမီး

၁၁၃။ မင်းသား-မင်းသမီး မင်းသား-မင်းသမီး မင်းသား-မင်းသမီး

မင်းသား-မင်းသမီး မင်းသား-မင်းသမီး မင်းသား-မင်းသမီး

မင်းသား-မင်းသမီး မင်းသား-မင်းသမီး မင်းသား-မင်းသမီး

۱۱۱ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردو بسور ناهید را بستی
کسی که

۱۱۳ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای
اردو سوز ناهید که من به دیو یسنا هومَ یَکَ (کسی که) با چنگ

جزء اولی این اسم، یعنی زرین و زرد رنگ است جزء دومی را وَرَ (فصله)
در پهلوی و در فارسی بر (سینه) گویند مجموعاً زیر، یعنی زرین و روشن است و تیری
فصله نیز در اوستا یعنی دریاچه آمده است

قره فوق یاد آور جنگ مذهبی است که بواسطه گرویدن کی گشتاسب بدین زرتشت میان ایرانیان مزدیسنا و تورانیان دیویسنا اتفاق افتاده است از دقیقی هزار فرد شعر راجع بظهور زرتشت و دین پذیرفتن گشتاسب و برآشتن ارجاسب و بالاخره جنگ ایرانیان و تورانیان یادگار مانده که فردوسی در شاهنامه ضبط کرده است زریر یکی از نامورانی بوده که از برای کیش نوجانفشانی کرده است این داستان نیز در یک کتاب کوچک پهلوی که دارای سه هزار (۳۰۰۰) کله است موسوم به یات کارِ زریران (یادگار زریران) محفوظ مانده است بقول شاهنامه زریر در میدان جنگ بجایات بدست سپهد تورانیان میدرفش کشته شد و بعد نستور پسر زریر بهرامی اسفندیار پسر کی گشتاسب از خون پدر انتقام کشیده میدرفش راکشت مطالب شاهنامه و یادگار زریران بهم موافق است مگر آنکه پسر زریر در پهلوی موسوم است به بستور در اوستا نیز بست و تیری (بستور و تیری) آمده است این اسم مرکب است از بست و تیری که شرح گذشت یعنی جوشن بسته در قره ۱۰۳ از فروردین یشت بلافاصله پس از درود فرستادن بفرورهر اسفندیار (در اوستا سپنتودات ۱۵۵-۱۵۶ و ۱۵۷-۱۵۸) بفرورهر بستور (بست و تیری) درود فرستاده میشود بدون هیچ شکی نستور شاهنامه همان بستور پهلوی است مگر آنکه اشتباهاً بجای باه نون نوشته شده است این اشتباه از دقیقی نیست معلوم میشود در کتابی که از روی آن شاهنامه بنظم کشیده شده این اشتباه موجود بوده است چه محمد بن جریر طبری نیز بنسبتور بن زریر ضبط کرده است

گشوده در هشت خانه (فضا) بسر میرد ظفر یابم و به ارجاسب دروغ
پرست در (میدان) جنگ گیتی ۵۵ *

۱۱۴ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که
زور نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد
برای فروع و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۵۵ . . . ۱

❦ (کرد: ۲۷) ❦

۱۱۵ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۵۵ ۲

۱۱۶ از برای او و ندر مئینیش (برادر) ارجاسب نزدیک دریای فراخکرت
صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵ ☆

❦ 'هوم' یك' هوم' (Humayaka) کسی که بدست زیر کشته شد یکی
از تورانیان دیویستا و دشمن مزدیسناست جز از همین يك فقره دیگر در جای اسمی از او
نیست در جزء اولی این اسم کله هوم یا هوم' (در گاتها) یا 'هومیا' (در سایر
قسمتای اوستا) دیده میشود که بمعنی همایون و فرخنده است و نیز بهین املاء اسم خاص دختر
کی گشتاسب بوده است که در فارسی های گوئیم

کلماتی که ما به چنگ گشوده و هشت خانه ترجمه کرده ایم از روی فرهنگ اوستائی
بارتولومه است این دو کله در متن چنین است یشوچنگه pešo ēingha و اشتوکان
astō kāna در این کلمات لغاتی که در فارسی زبان هم موجود است دیده میشود مثل چنگ
و هشت و خان (خانه = کن) در ترجمه این فقره از آبان یشت هیچ يك از مستشرقین باهم موافق
نیستند مثلاً یشوچنگه را یوستی و واشیکل اسم خاص کسی تصور کرده اند برخلاف هوم یك
را اشییکل از اسامی خاص نگرفته است هم چنین گلدنر آن را لغتی بمعنی حبله گر دانسته است

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

❦ و ندر مئینیش و ندر مئینیش Vandaremaini یکی از شاهزادگان تورانی
از قبیله خیوت و برادر ارجاسب میباشد در جنگ ایرانیات و تورانیات از اسفندیار
پسر کی گشتاسب شکست دیده کشته گردید معنی لفظی این اسم چنین است کسی که منش و
خیالش در پی شهرت و مدح میباشد در شاهنامه نیز این اسم موجود است ولی مثل اسم
نستور خراب شده بجای آنکه و ندریات باشد اندریات یا اندرین آمده است اندریات
نیز در تاریخ طبری و شاهنامه اسم برادر افرسیاب است که بدست گرگ کشته شد
همان اندریات یل شیرگیر که بگذاشتی نیزه برکوه و تیر

۱۱۸ او را کامیاب ساخت اردو بسور ناهید

پس از قمره ۱۱۶ دگر بنامورانی برنمخوریم که از برای ناهید قربانی کرده خواهشی
نیابند در این جا موقع را غنیمت شمرده چند سطر در خصوص این قربانی مینگاریم
نخست آنکه کله ای که ما به گوسفند ترجمه کرده ایم در متن اوستا چنانکه ملاحظه میشود
مثلاً (𐬀𐬢𐬵𐬭𐬀𐬎𐬌) میش که معمولاً از برای گوسفند استعمال میشود نیآمده است بلکه کله
انومیه (𐬀𐬢𐬵𐬭𐬀𐬎𐬌) که بمعنی چارپایان کوچک است مثل بز و گوسفند در متن مندرج است
انومیه در مقابل کله ستور (𐬀𐬢𐬵𐬭𐬀𐬎𐬌) که بمعنی چارپایان بزرگ است مثل شتر و
اسب و خر و گاومیش (رجوع کنید بمقاله گوش = درواسب) دوم آنکه اعداد صد و هزار
و ده هزار (بیور) بمعنی حقیقی استعمال نشده است بلکه بمعنی استعاره و مجاز آمده است و
از آنها بسیار وفراوان مقصود میباشد بمناسبت آنکه قدیة آوردندگان از پادشاهان و سپیدان و
ناموران میباشند اعدادی از برای تئرها و قربانیهای آنان برگزیده اند که شایسته مقام باشد از
زمان بسیار قدیم تا امروز بسا از لغات صد و هزار معانی مجازی اراده شده است صد برگ اسم
گلگی است که در مقدمه الادب زنجشیری در مقابل مضاعف عربی نگاشته شده است هزار چشان
درختی است شبیه برز در بحر الجواهر بمناسبت بلندی آن هزار چشان یعنی ذرع نامیده شده است
هزار بنده عنوان مهر نرسی وزیر یزدگرد اول و بهرام پنجم بوده است بسا پادشاهان
ساسانی سرداران دلیر خود عنوان هزار مرد میدادند یعنی از زور هزار مرد بهره مند از این
قبیل مثال در تاریخ و در زبان فارسی مثل هزار داستان و هزار تا به و هزار با بسیار داریم
مسلم است که در تمام این لغات صد و هزار بمعنی حقیقی خود نیست هم چنین در زبان معمولی
صد یا هزار بار دیدن و گفتن و شنیدن و صد یا هزار سال عمر از برای کسی تننا کردن
در معنی مجازی است در اوستا غالباً اعداد صد و هزار و ده هزار (بیور) بمعنی بسیار
آمده است در همین آبان یشت در قمره ۱۰۱ آرامگاه ناهید ستور نوچن (𐬀𐬢𐬵𐬭𐬀𐬎𐬌) یعنی هزارستون
دارنده نامیده شده است هم چنین مهر فرشته فروغ و روشنائی و موکل عهد و بیان بشور چشم
(𐬀𐬢𐬵𐬭𐬀𐬎𐬌) یعنی ده هزار چشم دارند و بشور سپهن (𐬀𐬢𐬵𐬭𐬀𐬎𐬌) یعنی ده هزار باسان
دارنده خوانده شده است

۱. فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

(۲۸ . ۴۸)

۱۱۹ ...
...

۱۲۰ ...
...
...
...
...
...
...

۱۲۱ ...
...
...
...
...
...
...
...

(۲۹ . ۴۸)

۱۲۲ ...
...

۱۲۳ ...
...
...

۱۱۹ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردو بسور ناهید را بستی
کسی که

۱۲۰ از برای او اهورامزدا از باد و باران و ابر و تگرگ چهار اسب ساخت همیشه ای زرتشت اسپنتمان از برای من (از این چهار) باران و برف میبارد و زاله و تگرگ میریزد بکسی که نهصد و هزار تیر بخشیده شده است ☆ ○

۱۲۱ من میستایم کوه زرین در همه جا ستوده هکر را که از آنجا برای من از یک بلندی هزار قدم آرد و بسور ناهید فروود میآید او بیزرکی همه آبهائی است که در روی این زمین جاری است (کسی که) با قوت تمام روان است * برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم ۲

۱۲۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی
کسی که ۱۰۰

۱۲۳ پنام زرین در برگردم * * اردو یسور ناهید نیک در آن جا ایستاده
باشتیاق (شنیدن) سرود زور این چنین در ضمیر خویش اندیشه کنان است

۱ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

☆ قطرات باران و دانه های برف و تکرک مقصود میباشد

❁ بعینه مثل فقره ۹۶ می باشد

۲ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

☆ ☆ پنام در اوستا یشتی دان (ناموس و سادات) و در پهلوی پدام و بندام و بنوم گویند در قره فوق آن عبارت است از جامه ای که در زیر زره پوشند در فرگرد ۱۴ از وندیداد در قره ۹ پنام در جزو اسلحه و لوازم يك مرد جنگی شمرده شده است گذشته از این چند فقرات پنام در اوستا و کتب پهلوی عبارت است از دو قطعه پارچه سفید از جنس پنبه که بروی دهان آویخته باد و نوار یشت سرگرمه میزند زرتشتیان ایران آن را رویند نامند این پرده کوچک که بنا بتوضیحات تفسیر پهلوی اوستا باید دو بند انگشت پائین تر از دهان باشد در وقتی بکار برده میشود که موبد در مقابل آذر مقدس اوستا سروده مراسم دینی بجای

۱۲۴ که مرا نیایش خواهد نمود که زور آمیخته بهوم آمیخته بشیر که از روی دستور مقررّه تهیه و تصفیه شده باشد نیاز خواهد نمود بچنین کسی که نسبت بمن وفادار و مخلص است من خوشی پسندم که (او) خرم و شاد (ماناد) *

برای فروغ و فرش من اورا بانهاز بلند میستایم ۱ ☉

﴿(کرده: ۳۰)﴾

۱۲۵ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۲ ☉

۱۲۶ اردویسور ناهید همیشه ظاهر میشود بصورت یک دختر جوان بسیار برومند خوش اندام کمر بند بمان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف که یک جبه قیمتی پرچین زرین در بردارد ☉

می آورد استعمال پنم برای این است که نفس و بخار دهن بمنصر مقدس نرسد پنم از لوازم اتربانان (موبدان) است از هیچ جای اوستا مفهوم نمیشود که بهدینی هم باید آن را در مراسم دینی بکار برد ۱ در فرگرد ۱۸ وندیداد در قمره اول آمده است «چنین گفت امورامزدا در میان مردمان هست کسی که پنم بسته اما بندی از دین بمان بسته ندارد و خود را بدروغ اتربان (موبد) مینامد ای زرتشت پاک تو نباید که چنین کسی را اتربان بخوانی» در ایران قدیم نیز کسی که بنزد شاه میرفت بایستی برای احترام و ادب پنم بیاورد ۲ این طرز ادب در دربار پادشاهان چین هم معمول بوده است ۳

☉ بعینه مثل قمره ۸

۱ قمره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ قمره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

Haug's Essays p. 243.

۱ رجوع کنید به

و بفصل ۱۰ قمره ۴۰ و بفصل ۱۲ قمره ۴ شایست نه شایست نیز ملاحظه کنید

L'Empire de Sassanides par Christensen p. 98.

۲

China, seine Dynastien, Verwaltung und Verfassung von Ferdi. Heigl, Berlin ۳ 1900 S. 25.

رجوع کنید نیز بگاتھا ترجمه نگارنده ض ۱۲ و بیاد داشت پاورقی

۱۲۷ براسی همانطوری که در قاعده است (او) بوسم در دست با یک گوشواره
چهار گوشه زرین جلوه گر است (آن) اردویسور ناهید بسیار شریف یک
طوق بدور گلوی نازنین خود دارد او کمر بند میان می بندد تاسینه هایش
ترکیب زیبا بگیرد و تا آنکه او مطبوع واقع شود ☉

۱۲۸ در بالای (سر) اردویسور ناهید تاجی با صد ستاره آراسته گذارده
(یک تاج) زرین هشت گوشه بسان چرخ ساخته شده بانوارها زینت یافته
(یک تاج) زیبای خوب ساخته شده که از آن چنبری یدش آمده است ☉

۱۲۹ اردویسور ناهید جامه از پوست ببر در بر دارد از سیصد ببری که چهار بجه زاید
(از ببر ماده) برای آنکه ببر ماده زیباترین است چه موی آن انبوه تر است
ببر یک جانور آبی است در صورتی که پوست آن در وقت معین
تهیه شود بنظر مانند سیم و زر بسیار میدرخشد ☉ ✱

✱ کله ای که ما به ببر ترجمه کردیم در اوستا بُورِیَ می باشد و این کله نیز
بهین املاء یعنی شهر بابل است که ذکرش گذشت
در این جا ببر بفتح باء اول و سکون باء ثانی وراء که جانوری است درنده پیرزگی
شیر و در عربی موسوم به تمروبه لاتینی تیگریس tigris مقصود نیست بلکه ببر بفتح باء اول و
و ثانی و سکون راء مقصود است و آن جانوری است شبیه بگر به دشتی آن را نیز و بر گویند
در لاتینی فیبر fiber در الهانی قدیم ببر Bibar و حالیه ببر Biber و در انگلیسی بیور beaver
و در روسی ببر bobrū خوانند در سانسکرت بیهرو babhru یعنی سرخ تیره (بور)
می باشد !

این جانور بمناسبت رنگ مخصوصش چنین نامیده شده است در فرانسه موسوم است
به کاستور castor پوست آن بسیار قیمتی است هم چنین دوغده ای که در زیر دم دارد
در طب باسم کاستور اوم castoreum معروف و از دواهای پربهائ است و آن عبارت از
دو نافه خوشبو است که در طب قدیم ایرانی نیز باسم چند بید ستر معروف است و بفارسی آتش
یچگان گویند در بحرالاجواهر مندرج است « چند بید ستر هو خصیه حیوان فی البحر و له قشر
رقیق ینکسر بادنی مس قال الدّمیری هو حیوان کهیئة الکلب لیس کلب البهائم و یسمی القندز و لایوجد
الا فی بلاد القنجا و ما یلبها و یسمی السمور ایضاً . . . » در حقه المؤمنین مندرج است
« چند بفارسی آتش نامند و آن شبیه بخصیه است و حیوان او ماء است و در انهار عظیمه بیشتر یافت
میشود و از يك سگ بسیار کوچکتر و موی او سرخ مایل بسیاهی و در خارج آب تعیش
نمیکند و در دیلم او را شنگ نامند »

[illegible]

۱۳۰ اینک مرا ای نیک ای توانا ترین ای اردو بسور ناهید خواهش این کامیابی

در خصوص قندز حیوانی که از آن چند پیدستر استخراج کنند برهان قاطع چنین مینویسد: قندز بضم اول پروزن هرگز جانوری است شبیه برواه و یوستی باشد که سلاطین پوشند و کلاه نیز سازند و بعضی گویند جانوری است شبیه سگ و در ترکستان بسیار است و بعضی دیگر گویند سگ آبی است و آتش بجها که چند پیدستر باشد خصیه او است

در برهان قاطع نیز لغت پیر ضبط است «پیر بفتح اول و ثانی و سکون راه جانوری باشد صحرائی شبیه بگربه لکن دم ندارد و از پوست آن پوستین سازند» فرهنگ انجمن آرای ناصری نیز آن را جانوری مانند گربه ولی بی دم نوشته است هیچ شکی در این نیست که پوری اوستا همان فیبر لاتینی است که در تمام زبانهای هند و اروپائی با اندک تفاوتی موجود است دارمستر بخطا رفته آن را به لوتر loutre ترجمه کرده است بجای آنکه کاستور castor ترجمه کند در پهلوی بورك و برك و در فارسی وبرو پیر شده است این جانور بخصوصه دم بزرگ پهنی دارد اما بی مو در علم جانورشناسی میخوانیم که قسمت عمده معاری این جانور برای ساختن لانه دو مرتبه منظم و مرتب در کنار رودها بواسطه همین دم انجام میگیرد از قمره ۱۲۹ آبان یشت برمیآید که از زمان بسیار قدیم ایرانیان از پوست پیر لباس میساخته اند فردوسی نیز در خصوص هوشنگ مینویسد که او ست کسی که آهن از سنگ و آتش از سنگ پدید آورد و از پوست جانوران پوشاک ساخت

ز پویندگان هر که موش نکوست بکشت وز ایشان برآهیخت پوست

چو سنجاب و قاقم چو روباه نرم چهارم سمور است کش موی گرم

گذشته از این داستان هرودت هم در تاریخ خود (IV, 109) از لباس پوستین خبر میدهد بندهش پیر را از اقسام سگ میشارد در فصل ۱۴ قمره ۱۹ مینویسد که ده قسم سگ موجود است از آنجمله از بورك آیک (وبرآبی) اسم میبرد و بخصوصه قید میکند که آن را نیز سگ آبی گویند در مینوخرود نیز در فصل ۳۶ قمره ۱۰ بیور آوی نامیده شده است

بنظر میرسد که در قمره ۱۲۹ از جمله (برای آنکه پیر ماده زیباترین است) تا آخر قمره تفسیر بوده که بعدها جزو متن شده است

در قمره مذکور مندرج است که جامه ناهید از سیصد پوست پیر میباشد نظر بآنکه ممکن است طول این جانور یک زرع برسد ۱۲ پوست آن از برای یک جبه کافی است لابد ناهید فرشته آب بی اندازه بزرگ و رسا و برومند تصور شده که سیصد پوست برای جبه اش لازم است دگر آنکه از پیری که چهار پیچه مزاید سخن رفته است در علم جانورشناسی نیز مندرج است که این جانور معمولاً سه یا چهار پیچه مزاید و مدت حمل آن چهارماه است

در متن قید شده است پیر آبی (آو پاپ) این قید هم بسیار بجاست چه پیرهایی که در آب زندگانی نمیکند پوستشان بيمصرف و بسیار کم قیمت است دگر آنکه قید شده است پیری که در وقت معین تهیه شده مانند سیم و زر میدرخشد در جانورشناسی نیز میخوانیم که صید پیرها از وسط پائیز شروع شده تا با آغاز بهار طول میکشد بخصوصه موی آنها در این فصل بسیار خوب و انبوه است در انجام متذکر میشویم که پیر در ایران قدیم زیاد بوده است بابا پیچه پولاک مینویسد هنوز هم در رودهایی که بخزر میریزد این جانوران دیده میشود (Polak, Persien I, 188.)

نگفته نگذردیم که پیر بیان جامه جنگ رستم از آنچه غالباً در شاهنامه ذکر شده است یاد آور پوستینی است که از پوست پیر بوده هر چند که معنی بیات را نمیدانیم چیست

است که من بسیار معزز بسلطنت بزرگ برسم (آن سلطنتی) که در آن بسیار غذا تهیه میشود بهره و بخش (هر یک) بسیار است (بآن سلطنتی) که با اسبهای شیهه زننده و گردونه‌های (خروشنده) و نازیانه‌های طنین براندازنده است (بآن سلطنتی) که در آن خوراک فراوان و آذوقه ذخیره شده است بآن سلطنتی که در آن چیزهای معطر موجود است و در انبارش آنچه دل کسی بخواهد و آنچه از برای زندگانی خوش بکار آید فراوان باشد ☉ ☉

۱۳۱ اینک مرا ای تیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید خواهش داشتن دو چالاک میباشد یک چالاک دویا و یک چالاک چهارپا این چالاک دویا برای آنکه در جنگ چست و چالاک است و در (میدان) رزم گردونه را بخوبی تواند راند این چالاک چهارپا برای آنکه هر دو جناح سنگر فراخ لشکر دشمن را برهم تواند زد از چپ بر راست و از راست بچپ ☉

۱۳۲ برای این ستایش برای این نیایش از به (آنچه نثار میشود) باین جا آی ای اردویسور ناهید از آن (کره) ستارگان بالا بسوی زمین آفریده اهورا بسوی زور نیازکننده بسوی نثار سرشار (بشتاب) برای یاری کردن خواستاری را که تو نجات می بخشی (برای یاری) کسی که زور آورد و از ره راستی قربانی کند تا آنکه همه دلاوران مثل کی کشتاسب بخان و مان برگردند

☉ . . . برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم

☉ این فقره بخوبی یاد آور مجد و جلال ایران قدیم است و سلیقه مخصوص ایرانیان را از برای تجمل و زینت نشان میدهد همتا مجد و جلالی که بتوسط مورخین از شاهنشاهات هخامنشی و ساسانی به‌خبر رسیده است اسب و گردونه و مطبخ بزرگ و خوراک فراوان لازمه شرافت ایرانیان قدیم بوده است ۱

۱۳۳ یثا اهو
 درود میفرستم بآبهای نیک مرزا آفریده و باردویسور ناهید مقدس
 اشم وهو
 احمائی رنشچه

خورشید

خورشید در اوستا هَوَرِ خَشْتَهَ *hvarə-xšaeta* و در پهلوی خورشَت گویند در گاتها هَوَرِ بدون شَت آمده است در سایر قسمتهای اوستا نیز مکرراً تنها دیده میشود^۱ هر چند که کله خور فارسی همان هَوَرِ اوستائی است فقط مثل بسیاری از کلمات دیگر هاء به خاء تبدیل یافته است ولی لغت دیگری در زبان ادبی ما باقی مانده که درست تلفظ قدیم خود را محفوظ داشته است و آن کله هور میباشد فردوسی گوید

ز عکس می زرد و جام بلور سپهری شد ایوان پراز ماه و هور

شَت صفت است. معنی درخشان و درفشان بعدها جزء این کله گردیده خورشید گفتند چنانکه جم در گاتها بدون شَت میباشد^۲ بعدها بآن پیوسته جمشید شد^۳ بنا بقاعده کَلِیه که های اوستا در وید برهمنات سین است در سانسکریت سورَ *var* بجای هور میباشد و سول *sol* لاتینی نیز از همین اصل است خراسان نیز که از قدیم تا با امروز اسم ایالت شرقی ایران است. معنی مشرق است^۴ چه جزء اخیر این اسم آسان. معنی برآینده و بالا رونده است معنی ای که فخرالدین کرکافی در منظومه خویش موسوم به ویس و رامین از خراسان کرده است بکلی درست است

بلفظ پهلوی هر کس سر آید خراسان آن بود کز وی خور آید
خراسان پهلوی باشد خور آمد عراق و پارس را زو خور بر آمد

- ۱ رجوع کنید به گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۰ و یسنا ۵۰ قطعه ۱۰ و وندیداد فرگرد ۹ قمره ۱۴ و فروردین یشت قمره ۱۶ و رشن یشت قمره ۲۵ و یسنا ۲ قمره ۱۱ و یسنا ۷۱ قمره ۹
- ۲ رجوع کنید به یسنا ۳۲ قطعه ۸
- ۳ رجوع کنید به آبان یشت قمره ۲۵ و فروردین یشت قمره ۱۳۰ و یسنا ۹ قمره ۴ مخصوصاً فرگرد ۲ وندیداد
- ۴ رجوع کنید به بند هشت فصل دوم

خراسان است معنی خور آبان کجا زو خور برآید سوی ایران^۱

لغت دیگری که امروز از برای خورشید استعمال میکنیم کله آفتاب است مرکب است از کله آب که در این جا بمعنی روشنی و درخشندگی است و از تاب بمعنی تابیدن و گرم کردن در کلتیه اوستا هور و یا هورشت هم بمعنی قرص خورشید و کره آفتاب آمده و هم از آن فرشته ای اراده شده است در جاهائی که بمعنی آفتاب است غالباً با ستارگان و ماه یکجا ذکر شده است در فروردین یشت گوید «بواسطه فرو شکوه فروهرها خور و ماه و ستارگان در بالا راه خود میپایند»^۲

در رشن یشت گوید «توای رشن مقدس اگر هم در بالای قله کوه هرایتی Haraiti برای احاطه کردن ستارگان و ماه و خورشید باشی ما ترا یاری خواهیم خواند»^۳

در وندیداد اهورامزدا در جواب زرتشت که از او میپرسد چه فروغی است که از قصر جمشید میتابد گوید «آنها فروغهای جاودانی ستارگان و ماه و خورشید است که در هر سال یکبار در آنجا طلوع نموده غروب میکنند»^۴ بسا در اوستا این سه یکجا نامیده شده بآنها درود فرستاده میشود^۵ و نیز در وندیداد آمده که خور و ماه و ستارگان برخلاف میل شان بنایاکان میتابند^۶ غالباً صفات جاودانی و با شکوه و تند اسب و غنی از آن خورشید است^۷ در آغاز

۱ ویس و رامین چاپ کلکته ۱۸۶۵ ص ۱۱۹ دیوان مذکور دارای ۹۰۰۰ بیت میباشد موضوع آن داستان عشق بازی ویسه یا ویسو دختر شاه قارن است بارامین برادر شاه موید سراینده آن فخرالدین اسعد استرابادی گرگانی است که در سال ۱۰۴۸ میلادی مطابق ۴۴۰ هجری آنرا برشته نظم کشیده است بنابر این سی سال پس از فردوسی داستان ویس و رامین بنا بخواش عمیدالدین ابوالفتح مظفر نیشابوری که از طرف طغرل حاکم اصفهان بوده از پهلوی بنظم فارسی آورده شده است

۲ رجوع کنید به یشت ۱۳ (فروردین یشت) قمره ۱۶

۳ رجوع کنید به یشت ۱۲ (رشن یشت) قمره ۲۰

۴ رجوع کنید به فرگرد ۲ وندیداد قمره ۴۰

۵ رجوع کنید به یسنا ۲ قمره ۱۱ و یسنا ۷۱ قمره ۹ و گاه سوم (گاه اذیرن) قمره ۶

۶ رجوع کنید به فرگرد ۹ وندیداد قمره ۴۱

۷ رجوع کنید به یسنا ۱۶ قمره ۴ و رشن یشت قمره ۳۴ و دو سپروزه (بزرگ و

کوچک) ۱۱

یشت ششم که مخصوص بخورشید است چنین گوید: «ما خورشید فنا ناپذیر و با شکوه و تند اسب را خوشنود میسازیم، خورشید بواسطه عظمت و نور و فایده؛ خویش همیشه نزد کلیه اقوام هند و اروپائی و سامی مورد تعظیم و تکریم بوده است از خود گاتها در جایی که گوید آموزگار گمراه کننده ستوران و خورشید را بزشتی یاد میکند^۱ بخوبی برمیآید که از زمان بسیار قدیم خورشید نزد ایرانیان دارای جنبه تقدسی بوده است در هفت پاره که از قطعات قدیم اوستاست کالبد اهورامزدا مثل خورشید تصوّر شده است^۲ در جای دیگر آمده است که خورشید چشم اهورامزداست^۳ چنانکه در وید سوریا (خور) sūrya چشم برخی از پروردگاران هند و مثل مزا و وارونا varuna میباشد^۴ در بندهش آمده است وقتی که کیومرث (نخستین بشر) از جهان در گذشت نطفه اش بکره خورشید انتقال یافته در آنجا پاک گشته محفوظ ماند یکی از وظایف خورشید تطهیر نمودن است از آنچه از وندیداد نقل کردیم که خورشید و ماه و ستارگان برخلاف میل شان بنا پاکان میبندند و آنچه از بندهش بما رسیده این مسئله بخوبی برمیآید و بعلاوه مراحه^۵ در خود خورشید یشت آمده است که از برآمدن خورشید زمین و همه آبهای دریا و رود و غیره و کلیه موجودات که متعلق بخرد مقدس است پاک میشود^۶ تمدّ این عقیده نیز خبری است که از هرودت مانده است مورخ یونانی گوید اگر در میان ایرانیان کسی مبتلی بمرض برص (یسی) گردد باید بیرون از شهر منزل کند و با مردم معاشرت نه نماید ایرانیان گمان میکنند که مبتلایان باین مرض جرمی نسبت بخورشید مرتکب شده اند^۷ گفتیم که غالباً در اوستا خورشید با صفت تیز اسب و یا دارنده اسبهای تند آمده است در این تعبیر ایرانیان با کلیه اقوام هند و اروپائی و سامی مثل اشوریا شرکت دارند

۱ رجوع کنید به گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۰

۲ رجوع کنید به هفت پاره یسنا ۳۶ قمره ۶

۳ رجوع شود به یسنا ۱ قمره ۱۱

۴ Parsisme par Vic. Henry Paris 1905 p. 50.

۵

۷ رجوع کنید به Herodote I, 138 در آبان یشت در ماد داشت قمره ۹۲ مفصلاً از

یسی صحبت داشته ایم

یونانیان پروردگار خورشید هلیوس Helios را که در تدرُمها با اسم سول sol پرستیده میشده پسر جوانی با خود زرین و بدور سرش اشعه ای از نور سوار گردونه چهار اسبه تصوّر میکرده اند پرستش هلیوس بدون شك از آسیا یونان سرایت کرده است ^۱ هم چنین در ریک وید گردونه سوربا sūrya با يك و غالباً با هفت اسب کشیده میشود ^۲ از خود اوستا اطلاعات زیادی در خصوص خورشید بدست نمیآید فرشته فروغ و روشنائی مهر است که بشت دهم مخصوص باو ست مفصلاً از او صحبت خواهیم داشت هرچند که مهر غیر از خورشید است و این مسئله بخوبی از خود اوستا برمیآید ^۳ ولی از زمان قدیم این دو بهم مشتبّه شده چه استرابون مینویسد که ایرانیان خورشید را با اسم مهر میستایند. بمناسبت نزدیک بودن این دو باهم و بتدریج یکی پنداشته شدن آنان در اوستا غالباً از مهر صحبت شده و خورشید بدرجه دوم نزول کرده است بعدها که آئین مهر از آسیای صغیر برُم نفوذ نموده در آنجا مهر خورشید مغلوب نشدنی (sol invictus) نامیده شده است

روز یازدهم ماه خورشید یا خیر روز نامیده میشود در روز مذکور در دوسیزده (کوچک و بزرگ) بآن درود فرستاده میشود بقول ابوریحان بیرونی دی که اسم ماه دهم سال است نیز بخور ماه موسوم است در روز یازدهم همین ماه که خور روز باشد آغاز نخستین گهنبار سال است (مدیو زرمگاه) ^۴ در مقاله دیگری از تقویم اوستائی و اعیاد مذهبی و شش گهنبار سال صحبت خواهیم داشت عجلّاه در این جا متذکر میشویم که گهنبار مدیو زرم از روز خیر شروع میشود ولی نه در دیماه بلکه در اردیبهشت ماه بقول بندهش گل مرو سفید مختص بخورشید است ^۵ خورشید نیز مانند سایر ایزدان و فرشتگان

۱ رجوع شود به Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann Leipzig 1910. S. 98.

۲ رجوع کنید به Erläuternde Alterthumskunde von Spiegel Bd. 2 S. 69.

۳ رجوع کنید به مهریشت قمره ۹۵ و ۱۴۵ و به وندیداد فرگرد ۱۹ قمره ۲۸

۴ رجوع شود به آثارالباقیه چاپ پروفیسور ساخو Sachau ص ۲۲۵-۲۲۶

۵ برون رفت شادان بخرداد روز به نیک اختر و فال گیتی فروز فردوسی

مرو اسم جنس گیاهی است قسمی از آن موسوم است به مرماهوس که آنرا نیز مرو سفید گویند کلبه این گیاه هاخوش بو است مرو سفید در الهانی Weisses Malwe ترجمه گردیده است رجوع کنید به بندهش ترجمه یوستی Justi ص ۳۸ و به تحفه المؤمنین و بحرالجمواهر

جزو اسامی خاص بوده و هست از آن جله است ابن خرداد به که در طی مقالات از او اسم بردیم از آنکه همیشه خورشید در اوستا به تند اسب تعبیر شده بی شك خواسته اند از این تعبیر سرعت سیر آنرا بیان کنند بندهش سیر آنرا بشکل دیگری بیان کرده گوید سرعت سیر خورشید سه برابر سرعت پرش تیر بزرگی است که از کان بزرگی بواسطه مرد بلند بالا و بزرگی پرتاب شده باشد سرعت سیر ماه سه برابر پرش تیر متوسطی است که از کان متوسطی بواسطه مرد متوسط القامه پرتاب شده باشد آنچه تاکنون گفته ایم از مأخذ اوستائی بوده است از تاریخ ایران هم بخوبی برمیآید که خورشید در ایران قدیم مورد توجه بوده بسا در اخبار مورخین یونانی راجع بایران از گردونه خورشید و اسب خورشید اسم برده شده است

کز نفون مینویسد که در اعیاد گردونه خورشید را در ایران میگردانند^۱ کرتیوس Curtius از اسب خورشید نام میبرد بعلاوه مینویسد که کورش بزرگ لشکریان خود را چنانکه عادت قدیم ایرانیان بوده پس از برآمدن خورشید حرکت میداد^۲ هرودت میگوید پس از آنکه داریوش باشش نفر دیگر از بزرگان فارس گمانای مغ (اسمردیس غاصب) را کشتند در میان خود قرار دادند که اسب هر يك در روزی که معین کرده بودند در وقت برآمدن آفتاب اول شیهه زد او پادشاه ایران برگزیده شود^۳ هرچند که این خبر هرودت افسانه است و ارزش تاریخی ندارد چه سلطنت ایران پس از مردن کبوجیا و بیرون آمدن تخت و تاج از غصب بداریوش که بزرگ و رئیس خانواده هخامنشی بود میرسید محتاج بقرار داد و مقدماتی نبوده فایده خبر هرودت فقط در این است که در افسانه ای راجع بایران باز از برخاستن خورشید و اسب صحبت شده است باز همین مورخ مینویسد که در وقت لشکر کشی ضد یونان ایرانیان در داردانل پلی ساخته تا از آن گذشته داخل اروپا شوند پس از اتمام پل مہیای حرکت شدند ولی صبر

Xenophon Cyrapèdie VIII, 3, 9.

Curtius III, 7.

Herodote III, 84.

کردند تا روز بعد پس از برآمدن خورشید روانه شوند هرودت در طی این خبر همراه سپاهبانی که دسته دسته از یل میگذشتند در جزو باروئنه از گردونه های مقدس و اسبهای مقدس اسم برده است ^۱ کتز یاس مینویسد که ایرانیان غالباً بخورشید سوگند یاد میکنند ^۲ در جزو اخبار کرتیوس میخوانیم که خورشید علامت سلطنت و اقتدار ایران بوده در بالای چادر شاه صورت خورشید که از بلور ساخته شده بود میدرخشید ^۳ در این جا متذکر میشویم که امروز هم خورشید علامت ملی ایران و نقش بیرق و سکه ما میباشد

در میان ارمنیها که سابقاً متدین بائین ایران بوده اند گرچه امروز عیسوی هستند ولی بسا از آثار ستایش خورشید در میان آنان باقی مانده است در سرودهای مذهبی آنان غالباً خورشید نشانه رحمت ایزدی است کسی که در وقت جان سپردن رو بطرف مشرق نگرداند علامت بدبختی است نزد آنان در وقتی که خورشید میتابد مرده بخاک سپرده میشود در بیرون از کلیسا در وقت نماز روی بمشرق می کنند مخصوصاً دقت دارند که بستر ناخوش و نابوت مرده را بطرف مشرق بگذارند در شب زفاف پیش از آنکه عروس و داماد پای به بستر گذارند نگاهی بطرف مشرق می افکنند ^۴

گذشته از خورشید یشت که آن را اخیر یشت هم میگویند و ترجمه آنرا ملاحظه میکنید در خورده اوستا يك خورشید نیایش هم داریم این نماز مختصر در صبح و ظهر و عصر خوانده میشود آنچه در آن متعلق بخورشید است از خورشید یشت استخراج گردیده سایر قطعاتش در ستایش اهورامزدا و امشاسپندان و فرشتگان است

Herodote VII, 51—55

۱ رجوع کنید بمقاله ناهید ص ۱۶۲ و به

Ktesias Persica, 15.

۲

Curtius III, 7.

۳

Erânische Alterthumskunde von Spiegel Bd. 2. S. 69—70.

۴

خورشید یشت

خورشید جاودانی باشکوه (رایومند) نیز اسب را خوشنود میسازم
 «مانند بهترین سرور» زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) «برطبق قانون
 مقدس بهترین داور است» باید مرد پاکدین دانا آنرا بگوید ॐ

۱ خورشید جاودانی باشکوه نیز اسب را میستایم

در هنگامی که خور با فروغ (خویش) بتابد^۱

در هنگامی که خور روشنائی بتابد صد (و) هزار از ایزدان مینوی برخاسته
 این فر را جمع کنند این فر را بسوی نشیب فرود آورند این فر را آنان
 در روی زمین اهورا آفریده بخش کنند برای افزودن بجهان راستی
 برای افزودن بهستی راستی ॐ

۲ هنگامی که خور برآید زمین اهورا آفریده پاک شود

آب روان پاک شود آب چشمه پاک شود آب دریا پاک شود آب ایستاده
 پاک شود آفرینش راستی که از آن خرد مقدس است (سپنتا مینو)
 پاک شود ॐ ۲

۳ اگر خور بر نیاید دیوها آنچه در روی هفت کشور است نابود سازند ایزدان
 مینوی در این جهان مادی اقا متگاهی نیابند (و) آرامگاه (بخویند) ॐ

۱ تفسیر پهلوی در این جمله شرح داده مینویسد از آن برآمدن خورشید اراده شده است

۲ مقصود این است آنچه در ظلمت بواسطه جنود اهریمن آلوده گردیده در روز
 بواسطه اشعه خورشید پاک میشود

۴ کسی که خور جاودانی با شکوه نیز اسب را بستاید برای مقاومت کردن
بضد ظلمت برای مقاومت کردن بضد تیرکی دیو آفریده برای مقاومت
کردن بضد دزدان و راهزنان برای مقاومت کردن بضد جادوان و پریها
برای مقاومت کردن بضد گزند مرشئون^۱ چنین کسی اهورامزدا را
میستاید امشاسپندان را میستاید روان خود را میستاید همه ایزدان
مینوی و جهانی را خوشنود میسازد (آری همان کسی) که او را خور
جاودانی با شکوه نیز اسب را میستاید ☉

۵ من میستایم مهر دشتهای فراخ (و) هزار گوش (و) ده هزار چشم دارنده را
من میستایم آن گریزی که از مهر دارنده دشتهای فراخ بسر دیوها خوب
نواخته گردد

من میستایم دوستی را آن بهترین دوستی که در میان ماه و خور
موجود است ☉

۶ برای فروغ و فرش من او را میستایم با نماز بلند بازوَر آن خورشید جاودانی
با شکوه نیز اسب را

۱ مرشئون (Marešaona) اسم دیوی است در فرگرد ۱۸ از وندیداد در فقرات ۸ و
۹ آمده است «زرتشت از اهورامزدا پرسید ای خرد مقدس چه آسیبهائی ممکن است که
از مرشئون متوجه انسان شود اهورامزدا در پاسخ گفت ای سپنتمان زرتشت ممکن است
که او بواسطه آئین بدخویش کسی را گمراه نموده برآن دارد که در مدت سه سال پی در پی
از تحصیل علم دینی باز بماند که کسی گاتها نسراید و آب نیک را نستاید»
مرشئون در یجسدها صفتی است که از مرشون آمده در فرگرد ۱۹ از وندیداد
در فقرات ۱ و ۲ و ۴۳ و فروردین یشت قمره ۱۳۰ استعمال شده است در تفسیر پهلوی
سج نهان روان ترجمه شده است در فصل ۲۸ از بندهش در قمره ۲۶ گوید سج دشمنی است
که فنا و زوال آورد

در باب ۳۲ از صد در بندهش عین عبارت فارسی راجع باین دیو چنین است در دین
به پیداست که دروجی است (دیو دروغ) آترا بیج خوانند بهر خانه که کودک بود آن کودک
تاگزندی بدان خانه رسانند

بارتولومه مرشئون را این طور معنی کرده است فراموشی آورنده این معنی نیز از قمره ۹
از فرگرد ۱۸ وندیداد که در فوق ذکر شده برمیاید ذکر دزدان در این قمره بمناسبت شغل
آنان است در شب هنگام غیبت خورشید

خورشید جاودانی با شکوه تند اسب را ما میستائیم با هوم آمیخته بنیر
 با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و با کلام بلیغ
 ینکبه ها تام ۵۵

۷ یتا هو

درود میفرستم بخورشید جاودانی با شکوه تیز اسب
 اشم و هو ۵۵^۱

ماه

از جمله کلمات فارسی که در مدت چندین هزار سال تغییر نیافته لغت ماه میباشد چه در اوستا و کتیبه هخامنشیان نیز ماه آمده است و در سانسکریت ماس گویند دائره اطلاعات ما در خصوص آن بسیار تنگ است یشت هفتم که مختص به ماه است بسیار کوتاه و مطالبی از آن بدست نیآید ولی بطور اجمال میدانیم که ماه هم مانند خورشید ستوده و مورد تعظیم و تکریم بوده چه در شب تار در مقابل دیو ظلمت که جهان را در پرده تیره پیچیده دیدگان بشر را از دیدار محروم میدارد ماه یگانه مشعل ایزدی است که پرده ظلمت دریده سرّ عفریت سیاه را فاش میکند ماه در اوستا چنانکه در فارسی بمعنی سیاره معروف و ماهتاب است و هم اسم مدّت سی روزی است که قمر در پا نزده روز از آن در افزایش و پا نزده روز دیگر در کاهش است ^۱ زرتشت پیغمبر ایران دلداده 'حسن صنعت ایزدی از اهورامزدا میپرسید کیست که بخورشید و ستارگان راه سیر بنمود از کیست که ماه گهی پر است و گهی نهی ^۲

در مقاله خورشید گفتیم که ماه و خورشید و ستارگان غالباً در اوستا باهم ذکر شده است هم چنین غالباً مهر و تشر (تیر) و ایران (روشنائی بی پایان) با آنها یکجا آمده است ^۳ در فروردین یشت گوید ما درود میفرستیم به فروهر های پاکان که بستارگان و بهاء و بخورشید و با نیران راههای مقدس بنمودند چه پیش از این مدّت زمانی بواسطه ضدّیت دیوها غیر متحرک بودند ^۴ در مهر یشت آمده است ما میستائیم مهر را که گاهی پیکر خود را مانند ماه میدرخشاند ^۵ گذشته از این فقرات بسا در اوستا بر میخوریم که بخصوصه ماه مورد

۱ رجوع کنید به ماه یشت قمره ۲

۲ رجوع کنید به گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۳

۳ رجوع کنید به یسنا ۱ قمره ۱۱

۴ رجوع کنید به فروردین یشت (یشت ۱۳) قمره ۵۷

۵ رجوع کنید به مهر یشت (یشت ۱۰) قمره ۱۴۲

تعظیم است^۱ غالباً ماه تشکیل دهنده تخمه و نژاد ستوران نامیده شده است^۲ در هیچ جای اوستا مناسبتی از برای این تعبیر دیده نمیشود فقط بتوسط کتاب بندهش وجه مناسبتی بدست میآید در مقاله خورشید گفتیم که کره خورشید پاك كننده و نگهبان نطفه نخستین بشر (کیومرث) میباشد بقول بندهش کره ماه حافظ نطفه ستوران و جانوران است در کتاب مذکور آمده است نخستین آفریده اهورامزدا ورز او (کاور) بوده اهریمن دیو آرز و رنج و کرسنگی و ناخوشی را برای آزار و گزند آن گاشت ورز او از آسیب دیو لاغر و ناتوان گردیده تا آنکه جان سپرد در هنگام مردن از هریک از اعضایش ۵۵ قسم از جنوبات و ۱۲ قسم گیاه درمان بخش بوجود آمد آنچه از نطفه آن پاك و توانا بود بکره ماه انتقال یافت در آنجا بواسطه نور سیاره تصفیه گردید و از آن يك جفت جاندار نر و ماده پدید گشت و از آنها ۲۸۲ جانوران دیگر تولد یافتند در هنگامی که ورز او جان میسپرد روان آن (گوشورون) از کالبدش بدر آمده در مقابل آن ایستاد چنان خروش برکشید که کوئی هزار مرد باهم فریاد برآورده باشند آواز برداشت ای هر مزد کشور مخلوقات را بکه سپردی اعمال زشت زمین را ویران نمود گیاه و رستی بی آب ماند کجاست آن مردی که تو وعده آفریدن نمودی کسی که آئین رستگاری و نجات آورد هر مزد در پاسخ گفت ای گوشورون رنج تو از اهریمن است اگر آن مردی که از من پیمان رفت امروز وجود داشتی هر آینه اهریمن چنین گستاخ نکشتی آنگاه گوشورون بکره ستارگان بشتافت کله از سر بگرفت پس از آن بکره ماه در آمد باز خروش شکوه برآورد پس از آن بفلک خورشید شتافت در آنجا هر مزد فروهر زرتشت بدو نمود و گفت این است آن کسی که خواهم آفرید و آئین نجات خواهد آورد آنگاه گوشورون خوشنود گشته پذیرفت که وسیله تغذیه مخلوقات گردد^۳ بقول ابو ریحان بیرونی ایرانیان عهد او

۱ رجوع کنید به تیریش (یشت ۸) فقره ۱ و مهریش فقره ۱۴۵ و بقرائی که در مقاله خورشید نشان دادیم

۲ رجوع کنید به یسنا ۱ فقره ۱۱ و یسنا ۱۶ فقره ۴ و وندیداد فرگرد ۱ فقره ۸ و وندیداد فرگرد ۲۱ فقره ۹ و سپروژه کوچک و بزرگ فقره ۱۲

۳ رجوع کنید به Ormazd et Ahriman par Darmesteter و Bundelesh IV p. 144-145.

چنین مینداشته اند که گردونه ماه بواسطه گاوی از نور که آنرا دو شاخ زرین و ده پای سیمین است کشیده میشود این گردونه در شب شانزدهم دیماه یکساعت ظاهر میشود کسی که آنرا مشاهده نموده حاجتی بخواهد کامروا میشود^۱ . بمناسبت آنکه ماه حافظ جنس ستوران است بسا در اوستا مژبی گیاه و رُستی نیز خوانده شده است^۲ روز دوازدهم ماه موسوم است به ماه روز بقول بندهش گیاه روگس بهاء تعلق دارد^۳ اردای ویراف در سیر آسمان در دومین کام بکره ماه بمقام هوخت یعنی آنجائی که گفتار نیک آرام دارد رسید و در آنجا گروهی از مقدسین را مشاهده نمود^۴ هلال ماه بخصوصه یکی از علائم ایران قدیم بوده است در روی بیشتر مسکوکات پادشاهان ساسانی دیده میشود ترکهای عثمانی این علامت را که الحال نقش بیرق آنان است از ایرانیان گرفته اند^۵ بقول حمزه اصفهانی بالای تخت بهرام بن بهرام هلال زرین نصب بوده است^۶ یاقوت حموی از مسمر بن المهلهل نقل میکند که در بالای گنبد آذر گنسب آتشکده معروف شیز هلال سیمین برافراشته بوده است^۷ گذشته از آنکه یشت هفتم مخصوص بهاء است در خورده اوستا يك ماه نیایش هم داریم که در مدت سی روز سه بار خوانده میشود در ماه نو و در وسط ماه وقتی که ماه پر است و در آخر ماه وقتی که دوباره ماه تیغه میشود نیایش مذکور نیز بسیار کوتاه است قسمتی از آن از ماه یشت و قسمت دیگر که در طلب حاجات است از گشتاسب یشت استخراج شده است

۱ رجوع شود به آثارالباقیه ص ۲۲۶

۲ رجوع کنید به ماه یشت قمره ۴

۳ روگس در الهانی به rother lack ترجمه شده است بقول یوستی آنرا نیز لك گویند در فارسی رنگ لاک را لك گویند و آن صیغ نباتیست شبیه بر ساق گیاه او پر شاخ و گلش زرد . . . رجوع کنید به تحفه حکیم مومن و بحر الجواهر

۴ رجوع کنید به اردای ویرافنامه فصل ۸

Jeremias Allgemeine Religions Geschichte, München 1918 S. 124

۵ کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء چاپ برلن ص ۳۵

۶ رجوع شود به معجم البلدان در گاتها در آغاز صفحه ۲۴ سهو نموده از مسمر بن المهلهل کسی که خود بشخصه آذر گنسب آتشکده معروف شیز را دیده و یاقوت حموی از او نقل کرده است اسمی نبردم مسمر بن المهلهل در اواسط قرن چهارم هجری در دربار مامانیان میزیسته و سفرنامه داشته که بدیختانه از دست رفته است

گفتیم که در اوستا ماه نیز بشهور دوازده گانه سال اطلاق میشود و از برای آن مثال بسیار داریم^۱ در فرکرد اول وندیداد درجائی که ممالك ایران زمین شمرده میشود در فقره سوم چنین آمده است اهورامزدا گوید نخستین مملکتی که من بیافریدم ایران ویج میباشد اهریمن در آنجا مار و زمستان سخت پدید آورد در آنجا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان این ماه ها برای آب و زمین و گیاه بسیار سرد است^۲ در خود اوستا اسامی تمام ماه های مذهبی بهاء ترسیده است فقط اسم هفت ماه در اوستا مندرج است بخصوصه اسم پنج ماه که اردیبهشت و تیر و شهریور و مهر و دین باشد در آفرینگان کهنبار بمناسبت شش عید مذهبی سال مذکور است و دوتای دیگر در جاهای دیگر اوستاست اسامی ما بقى بتوسط کتب پهلوی و کتب ابوریحان بیرونی و غیره بهاء رسیده است متأسفانه از اسامی ماهها فرس نیز در کتیبه داریوش بزرگ در یستون بیش از نه ماه موجود نیست

۱ رجوع کنید به یستا ۱ فقره ۸ و ۱۷ و آفرینگان کهنبار فقره ۱

۲ رجوع کنید صفحه ۵۹ یاد داشت شماره ۳ آریاویج

• ဇယား •

၁။ နှစ်ပတ်လည် ၁။ နှစ်ပတ်လည် ၁။ နှစ်ပတ်လည် ၁။ နှစ်ပတ်လည် ၁။ နှစ်ပတ်လည် ၁။
 ၂။ နှစ်ပတ်လည် ၁။ နှစ်ပတ်လည် ၁။ နှစ်ပတ်လည် ၁။ နှစ်ပတ်လည် ၁။ နှစ်ပတ်လည် ၁။
 ၃။ နှစ်ပတ်လည် ၁။ နှစ်ပတ်လည် ၁။ နှစ်ပတ်လည် ၁။ နှစ်ပတ်လည် ၁။ နှစ်ပတ်လည် ၁။
 ၄။ နှစ်ပတ်လည် ၁။ နှစ်ပတ်လည် ၁။ နှစ်ပတ်လည် ၁။ နှစ်ပတ်လည် ၁။ နှစ်ပတ်လည် ၁။

[illegible][illegible]

၁။ မိမိ၏အသံကို ကြားရသည်။
 ၂။ မိမိ၏အသံကို ကြားရသည်။
 ၃။ မိမိ၏အသံကို ကြားရသည်။

[illegible][illegible]

ماہ یشت

ماه حامل نژاد ستوران را گوش یگانه آفریده را چارپایان کوناگون را خوشنود میسازیم ^۱ «مانند بهترین سرور» زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) «برطبق قانون مقدس بهترین داور است» مرد پاکدین دانا آن را بگوید ❁

- ۱ درود (نماز) باهورامزدا درود بامشاسپندان درود بهاء حامل نژاد ستوران درود بآن (ماه) نگرسته شده درود بآن (درهنگام) نگرستن ۵۵

- ۲ در چند مدت ماه در فزایش است در چند مدت ماه در کاهش است؟
در پانزده (روز) ماه می افزاید در پانزده (روز) ماه می کاهش
مدت طول فزایش آن مثل مدت طول کاهش آن است همانطوری که مدت
طول کاهش آن است همانطور مدت طول فزایش آن است از کیست که ماه
کمی میفزاید و کمی میکاهد؟ ۲

- ۳ ماه مقدس حامل نژاد ستوران (و) سرور راستی را ما میستائیم اینک ماه را نگریم اینک ماه را دریافتم بفروغ ماه در نگریم از فروغ ماه

۱ کله ای که بحامل تَراد ستوران ترجمه شده است در متن گنوجیتر ٧٥٣٨٠٠٠٠٠٠
میباشد یعنی تخمه و نطفه گاو در این جا گاو اسم جنس ستوران و چارپایان میباشد این
کله در پهلوی به کوسفند تخمک و به کوسفند چهرک ترجمه شده است کوسفند در این جا نیز
اسم جنس است از برای چارپایان و حیوانهای مفید و چهر بمعنی تراد و تخمه است رجوع کنید
بقالعه ماه و بخصوصه بقاله گوش = دروا سپ

۲ این جمله اخیر از گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۳ میباشد

- آگاهی یافتیم امشاسپندان برخاسته آن فر را جمع میکنند امشاسپندان
برخاسته آن فر را در روی زمین اهورا آفریده بخش میکنند ۵
- ۴ و در هنگامی که ماه روشنائی بتابد همیشه در بهار گیاه سبز از زمین بروید
اندر ماه پر ماه ویشیت ۲
اندر ماه پاك (اشو) و سرور پاکی را ما میستائیم
پر ماه پاك و سرور پاکی را ما میستائیم
ویشیت پاك و سرور پاکی را ما میستائیم ۵
- ۵ من میستایم ماه حامل نژاد ستوران را ۳ رابومند فرهمند
آبرومند تا بنده ارجمند دولتمند مالدار چست و چالاک سودمند
سبزی رویاننده آباد کننده ۵ بگ درمان دهنده را ۵
- ۶ برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند و با زور میستایم ماه حامل
نژاد ستوران را ماه پاك (اشو) حامل نژاد ستوران (و) سرور پاکی را
ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و
کردار با زور و با کلام بلیغ
ینگه ها تام ۵
- ۷ بتا اهو
درود میفرستیم به ماه حامل نژاد ستوران بگوش یگانه آفریده بجاربایان گوناگون
اشم وهو ۴

۱ در قمره ۱ خورشید یشت نیز چنین آمده است که ایزدان مینوی فر (فروغ و روشنائی) خورشید را برگرفته در روی زمین بخش میکنند

۲ اندر ماه پر ماه ویشیت در متن سانسکریت (آتر مانکپ) ۵:۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶-۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶-۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱-۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹-۷۸۰-۷۸۱-۷۸۲-۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶-۷۸۷-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴-۷۹۵-۷۹۶-۷۹۷-۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰-۸۰۱-۸۰۲-۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶-۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹-۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲-۸۱۳-۸۱۴-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۷-۸۱۸-۸۱۹-۸۲۰-۸۲۱-۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴-۸۲۵-۸۲۶-۸۲۷-۸۲۸-۸۲۹-۸۳۰-۸۳۱-۸۳۲-۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶-۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹-۸۴۰-۸۴۱-۸۴۲-۸۴۳-۸۴۴-۸۴۵-۸۴۶-۸۴۷-۸۴۸-۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴-۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰-۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶-۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵-۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸-۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱-۸۸۲-۸۸۳-۸۸۴-۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷-۸۸۸-۸۸۹-۸۹۰-۸۹۱-۸۹۲-۸۹۳-۸۹۴-۸۹۵-۸۹۶-۸۹۷-۸۹۸-۸۹۹-۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲-۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵-۹۰۶-۹۰۷-۹۰۸-۹۰۹-۹۱۰-۹۱۱-۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴-۹۱۵-۹۱۶-۹۱۷-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰-۹۲۱-۹۲۲-۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵-۹۲۶-۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹-۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸-۹۳۹-۹۴۰-۹۴۱-۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴-۹۴۵-۹۴۶-۹۴۷-۹۴۸-۹۴۹-۹۵۰-۹۵۱-۹۵۲-۹۵۳-۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶-۹۵۷-۹۵۸-۹۵۹-۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲-۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵-۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸-۹۶۹-۹۷۰-۹۷۱-۹۷۲-۹۷۳-۹۷۴-۹۷۵-۹۷۶-۹۷۷-۹۷۸-۹۷۹-۹۸۰-۹۸۱-۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴-۹۸۵-۹۸۶-۹۸۷-۹۸۸-۹۸۹-۹۹۰-۹۹۱-۹۹۲-۹۹۳-۹۹۴-۹۹۵-۹۹۶-۹۹۷-۹۹۸-۹۹۹-۱۰۰۰-۱۰۰۱-۱۰۰۲-۱۰۰۳-۱۰۰۴-۱۰۰۵-۱۰۰۶-۱۰۰۷-۱۰۰۸-۱۰۰۹-۱۰۱۰-۱۰۱۱-۱۰۱۲-۱۰۱۳-۱۰۱۴-۱۰۱۵-۱۰۱۶-۱۰۱۷-۱۰۱۸-۱۰۱۹-۱۰۲۰-۱۰۲۱-۱۰۲۲-۱۰۲۳-۱۰۲۴-۱۰۲۵-۱۰۲۶-۱۰۲۷-۱۰۲۸-۱۰۲۹-۱۰۳۰-۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۳-۱۰۳۴-۱۰۳۵-۱۰۳۶-۱۰۳۷-۱۰۳۸-۱۰۳۹-۱۰۴۰-۱۰۴۱-۱۰۴۲-۱۰۴۳-۱۰۴۴-۱۰۴۵-۱۰۴۶-۱۰۴۷-۱۰۴۸-۱۰۴۹-۱۰۵۰-۱۰۵۱-۱۰۵۲-۱۰۵۳-۱۰۵۴-۱۰۵۵-۱۰۵۶-۱۰۵۷-۱۰۵۸-۱۰۵۹-۱۰۶۰-۱۰۶۱-۱۰۶۲-۱۰۶۳-۱۰۶۴-۱۰۶۵-۱۰۶۶-۱۰۶۷-۱۰۶۸-۱۰۶۹-۱۰۷۰-۱۰۷۱-۱۰۷۲-۱۰۷۳-۱۰۷۴-۱۰۷۵-۱۰۷۶-۱۰۷۷-۱۰۷۸-۱۰۷۹-۱۰۸۰-۱۰۸۱-۱۰۸۲-۱۰۸۳-۱۰۸۴-۱۰۸۵-۱۰۸۶-۱۰۸۷-۱۰۸۸-۱۰۸۹-۱۰۹۰-۱۰۹۱-۱۰۹۲-۱۰۹۳-۱۰۹۴-۱۰۹۵-۱۰۹۶-۱۰۹۷-۱۰۹۸-۱۰۹۹-۱۱۰۰-۱۱۰۱-۱۱۰۲-۱۱۰۳-۱۱۰۴-۱۱۰۵-۱۱۰۶-۱۱۰۷-۱۱۰۸-۱۱۰۹-۱۱۱۰-۱۱۱۱-۱۱۱۲-۱۱۱۳-۱۱۱۴-۱۱۱۵-۱۱۱۶-۱۱۱۷-۱۱۱۸-۱۱۱۹-۱۱۲۰-۱۱۲۱-۱۱۲۲-۱۱۲۳-۱۱۲۴-۱۱۲۵-۱۱۲۶-۱۱۲۷-۱۱۲۸-۱۱۲۹-۱۱۳۰-۱۱۳۱-۱۱۳۲-۱۱۳۳-۱۱۳۴-۱۱۳۵-۱۱۳۶-۱۱۳۷-۱۱۳۸-۱۱۳۹-۱۱۴۰-۱۱۴۱-۱۱۴۲-۱۱۴۳-۱۱۴۴-۱۱۴۵-۱۱۴۶-۱۱۴۷-۱۱۴۸-۱۱۴۹-۱۱۵۰-۱۱۵۱-۱۱۵۲-۱۱۵۳-۱۱۵۴-۱۱۵۵-۱۱۵۶-۱۱۵۷-۱۱۵۸-۱۱۵۹-۱۱۶۰-۱۱۶۱-۱۱۶۲-۱۱۶۳-۱۱۶۴-۱۱۶۵-۱۱۶۶-۱۱۶۷-۱۱۶۸-۱۱۶۹-۱۱۷۰-۱۱۷۱-۱۱۷۲-۱۱۷۳-۱۱۷۴-۱۱۷۵-۱۱۷۶-۱۱۷۷-۱۱۷۸-۱۱۷۹-۱۱۸۰-۱۱۸۱-۱۱۸۲-۱۱۸۳-۱۱۸۴-۱۱۸۵-۱۱۸۶-۱۱۸۷-۱۱۸۸-۱۱۸۹-۱۱۹۰-۱۱۹۱-۱۱۹۲-۱۱۹۳-۱۱۹۴-۱۱۹۵-۱۱۹۶-۱۱۹۷-۱۱۹۸-۱۱۹۹-۱۲۰۰-۱۲۰۱-۱۲۰۲-۱۲۰۳-۱۲۰۴-۱۲۰۵-۱۲۰۶-۱۲۰۷-۱۲۰۸-۱۲۰۹-۱۲۱۰-۱۲۱۱-۱۲۱۲-۱۲۱۳-۱۲۱۴-۱۲۱۵-۱۲۱۶-۱۲۱۷-۱۲۱۸-۱۲۱۹-۱۲۲۰-۱۲۲۱-۱۲۲۲-۱۲۲۳-۱۲۲۴-۱۲۲۵-۱۲۲۶-۱۲۲۷-۱۲۲۸-۱۲۲۹-۱۲۳۰-۱۲۳۱-۱۲۳۲-۱۲۳۳-۱۲۳۴-۱۲۳۵-۱۲۳۶-۱۲۳۷-۱۲۳۸-۱۲۳۹-۱۲۴۰-۱۲۴۱-۱۲۴۲-۱۲۴۳-۱۲۴۴-۱۲۴۵-۱۲۴۶-۱۲۴۷-۱۲۴۸-۱۲۴۹-۱۲۵۰-۱۲۵۱-۱۲۵۲-۱۲۵۳-۱۲۵۴-۱۲۵۵-۱۲۵۶-۱۲۵۷-۱۲۵۸-۱۲۵۹-۱۲۶۰-۱۲۶۱-۱۲۶۲-۱۲۶۳-۱۲۶۴-۱۲۶۵-۱۲۶۶-۱۲۶۷-۱۲۶۸-۱۲۶۹-۱۲۷۰-۱۲۷۱-۱۲۷۲-۱۲۷۳-۱۲۷۴-۱۲۷۵-۱۲۷۶-۱۲۷۷-۱۲۷۸-۱۲۷۹-۱۲۸۰-۱۲۸۱-۱۲۸۲-۱۲۸۳-۱۲۸۴-۱۲۸۵-۱۲۸۶-۱۲۸۷-۱۲۸۸-۱۲۸۹-۱۲۹۰-۱۲۹۱-۱۲۹۲-۱۲۹۳-۱۲۹۴-۱۲۹۵-۱۲۹۶-۱۲۹۷-۱۲۹۸-۱۲۹۹-۱۳۰۰-۱۳۰۱-۱۳۰۲-۱۳۰۳-۱۳۰۴-۱۳۰۵-۱۳۰۶-۱۳۰۷-۱۳۰۸-۱۳۰۹-۱۳۱۰-۱۳۱۱-۱۳۱۲-۱۳۱۳-۱۳۱۴-۱۳۱۵-۱۳۱۶-۱۳۱۷-۱۳۱۸-۱۳۱۹-۱۳۲۰-۱۳۲۱-۱۳۲۲-۱۳۲۳-۱۳۲۴-۱۳۲۵-۱۳۲۶-۱۳۲۷-۱۳۲۸-۱۳۲۹-۱۳۳۰-۱۳۳۱-۱۳۳۲-۱۳۳۳-۱۳۳۴-۱۳۳۵-۱۳۳۶-۱۳۳۷-۱۳۳۸-۱۳۳۹-۱۳۴۰-۱۳۴۱-۱۳۴۲-۱۳۴۳-۱۳۴۴-۱۳۴۵-۱۳۴۶-۱۳۴۷-۱۳۴۸-۱۳۴۹-۱۳۵۰-۱۳۵۱-۱۳۵۲-۱۳۵۳-۱۳۵۴-۱۳۵۵-۱۳۵۶-۱۳۵۷-۱۳۵۸-۱۳۵۹-۱۳۶۰-۱۳۶۱-۱۳۶۲-۱۳۶۳-۱۳۶۴-۱۳۶۵-۱۳۶۶-۱۳۶۷-۱۳۶۸-۱۳۶۹-۱۳۷۰-۱۳۷۱-۱۳۷۲-۱۳۷۳-۱۳۷۴-۱۳۷۵-۱۳۷۶-۱۳۷۷-۱۳۷۸-۱۳۷۹-۱۳۸۰-۱۳۸۱-۱۳۸۲-۱۳۸۳-۱۳۸۴-۱۳۸۵-۱۳۸۶-۱۳۸۷-۱۳۸۸-۱۳۸۹-۱۳۹۰-۱۳۹۱-۱۳۹۲-۱۳۹۳-۱۳۹۴-۱۳۹۵-۱۳۹۶-۱۳۹۷-۱۳۹۸-۱۳۹۹-۱۴۰۰-۱۴۰۱-۱۴۰۲-۱۴۰۳-۱۴۰۴-۱۴۰۵-۱۴۰۶-۱۴۰۷-۱۴۰۸-۱۴۰۹-۱۴۱۰-۱۴۱۱-۱۴۱۲-۱۴۱۳-۱۴۱۴-۱۴۱۵-۱۴۱۶-۱۴۱۷-۱۴۱۸-۱۴۱۹-۱۴۲۰-۱۴۲۱-۱۴۲۲-۱۴۲۳-۱۴۲۴-۱۴۲۵-۱۴۲۶-۱۴۲۷-۱۴۲۸-۱۴۲۹-۱۴۳۰-۱۴۳۱-۱۴۳۲-۱۴۳۳-۱۴۳۴-۱۴۳۵-۱۴۳۶-۱۴۳۷-۱۴۳۸-۱۴۳۹-۱۴۴۰-۱۴۴۱-۱۴۴۲-۱۴۴۳-۱۴۴۴-۱۴۴۵-۱۴۴۶-۱۴۴۷-۱۴۴۸-۱۴۴۹-۱۴۵۰-۱۴۵۱-۱۴۵۲-۱۴۵۳-۱۴۵۴-۱۴۵۵-۱۴۵۶-۱۴۵۷-۱۴۵۸-۱۴۵۹-۱۴۶۰-۱۴۶۱-۱۴۶۲-۱۴۶۳-۱۴۶۴-۱۴۶۵-۱۴۶۶-۱۴۶۷-۱۴۶۸-۱۴۶۹-۱۴۷۰-۱۴۷۱-۱۴۷۲-۱۴۷۳-۱۴۷۴-۱۴۷۵-۱۴۷۶-۱۴۷۷-۱۴۷۸-۱۴۷۹-۱۴۸۰-۱۴۸۱-۱۴۸۲-۱۴۸۳-۱۴۸۴-۱۴۸۵-۱۴۸۶-۱۴۸۷-۱۴۸۸-۱۴۸۹-۱۴۹۰-۱۴۹۱-۱۴۹۲-۱۴۹۳-۱۴۹۴-۱۴۹۵-۱۴۹۶-۱۴۹۷-۱۴۹۸-۱۴۹۹-۱۵۰۰-۱۵۰۱-۱۵۰۲-۱۵۰۳-۱۵۰۴-۱۵۰۵-۱۵۰۶-۱۵۰۷-۱۵۰۸-۱۵۰۹-۱۵۱۰-۱۵۱۱-۱۵۱۲-۱۵۱۳-۱۵۱۴-۱۵۱۵-۱۵۱۶-۱۵۱۷-۱۵۱۸-۱۵۱۹-۱۵۲۰-۱۵۲۱-۱۵۲۲-۱۵۲۳-۱۵۲۴-۱۵۲۵-۱۵۲۶-۱۵۲۷-۱۵۲۸-۱۵۲۹-۱۵۳۰-۱۵۳۱-۱۵۳۲-۱۵۳۳-۱۵۳۴-۱۵۳۵-۱۵۳۶-۱۵۳۷-۱۵۳۸-۱۵۳۹-۱۵۴۰-۱۵۴۱-۱۵۴۲-۱۵۴۳-۱۵۴۴-۱۵۴۵-۱۵۴۶-۱۵۴۷-۱۵۴۸-۱۵۴۹-۱۵۵۰-۱۵۵۱-۱۵۵۲-۱۵۵۳-۱

تشت

هرچند که دوشت پیشین خورشید و ماه کوتاه و دائرة اطلاعات ما در خصوص آنها تنگ و محتاج بمدد خارجی بوده ایم برخلاف تشت یشث مفصل و از این رو خود سرچشمه بسیار کافی است و بخوبی میتوانیم از روی مندرجات آن معرفتی بستاره تشت یا فرشته باران بهمرسانیم مگر آنکه این یشث بسیار قدیم و با تعبیرات دقیق و شاعرانه بیان شده است برای فهم مندرجات آن از شرح و توضیحاتی ناگزیریم

تشت در اوستا تیشتریه *tištryāi* آمده است و در پهلوی تیشتر و در فارسی تشت گوئیم تیشتری *tištryāi* اسم جمعی از ستارگان است که در نزدیک تشت میباشد و او را یاری و همراهی میکند در فقره ۱۲ همین یشث از آنها اسم برده شده است

آنطوری که تشت در اوستا تعریف شده ابدآشکی نمیناند که این ستاره شعری یهانی باشد بقول زحشری در مقدمه الادب ستاره که بنی خزاعه او را پرسیدند ابوریحان بیرونی شعری یهانی را بگذرنده تفسیر کرده است و گوید آن ستاره ایست بردهان کلب الجبار^۱ ستاره مذکور در زبانهای اروپائی به سیریوس *Sirius* معروف است (*Canicula*) بنا بآنچه پلوتارک مینویسد از زمان بسیار قدیم هم میدانستند که تشت ستاره شعری یهانی است چه مورخ مذکور صراحةً از ستوده بودن این ستاره نزد ایرانیان اشاره کرده گوید «هرمزد سیریوس را نگهبان و پاسبان سایر ستارگان قرار داد» و این بکلی مطابق است با آنچه در خصوص تشت در اوستا ذکر شده است در فقره ۴۴ از تشت یشث آمده است «ما ستاره تشت درخشان و با شکوه را تعظیم میکنیم که اهورامزدا او را سرور و نگهبان همه ستارگان برگزیده چنانکه زرتشت را برای مردمان»

۱ ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم کلب الجبار از صور کوآب

کلیه مستشرقین و دانشمندان اروپا تشر را همان سیریوس نوشته اند
 ابدأً مناسبتی ندارد که آنرا بعطارد یا مرکور Mercure ترجمه نموده تیر را با تشر
 یکی بدانیم^۱ از آنکه آیا تیر بمعنی عطارد و تشر بمعنی شعری از يك ریشه و
 بنیان است و یا از دو اصل متفاوت درست معلوم نیست و مباحثه در آن نتیجه
 مسکنتی نخواهد داد همینقدر میتوان گفت که تیر غیر از تشر است هرچند که
 تشر اوستائی در فارسی تیر هم گفته میشود یشت هشتم اوستا معمولاً به تیر یشت
 موسوم است و چهارمین ماه سال و روز سیزدهم هر ماه که باسم فرشته تشر است
 تیر ماه و تیر روز گفته میشود بخصوصه در فصل پنجم بندهش آنچه راجع به تیر و
 تشر آمده است قابل توجه میباشد در فصل مذکور سبعة سیاره با سبعة ثابته در
 جنگ و ستیز است تیر (عطارد) بضد تشر و بهرام (مریخ) بضد هفتورنگ
 و غیره ذکر شده است

تیری که بمعنی سهم است بی شك از تیگری 𐎧𐎼𐎫𐎡𐎴 Tigri میباشد که
 در اوستا استعمال شده است و تیگر 𐎧𐎼𐎫𐎡 Tigra صفت است بمعنی سر تیز

در خطوط میخی فرس در کتیبه بیستون تیگر خود Tigrā-Xauda بمعنی
 خود سر تیز میباشد بنابر این ابدأً ارتباطی با ستاره تشر ندارد

تشر در فرهنگها بمعنی فرشته باران ضبط است و بسا آن را میکائیل
 ترجمه کرده اند لابد بمناسبت آنکه تشر فرشته باران و از این رو فرشته ارزاق
 است او را منزله میکائیل فرشته رزق دین یهود و اسلام پنداشته اند چنانکه
 سروش مزدیسنا باجبرائیل یکی تصور شده است

در طی مقالات پیش گفتیم که خورشید و ماه و تشر غالباً در اوستا
 باهم ذکر شده است یشتمائی که مخصوص بآنهاست نیز بهلوی همدیگر جای
 داده شده است

در گاتها اسمی از تشر نیست در سایر قسمتهای اوستا غالباً بآن برمیخوریم
 همیشه در ردیف سایر فرشتگان و ایزدان مثل مهر و آذر و آبان و امشاسپندان و

فرآریائی و غیره میآید^۱ در هر جا که ذکر شده فرشته باران از آن اراده گردیده است^۲ حتی در تفسیر فارسی خورشید نیایش تشر بمنزل باران تعبیر شده است دو صفتی که همیشه از برای تشر آمده اولی رایومند و دومی فرهمند میباشد مینو خرد آنرا اولین ستاره و بزرگ و نیک و ارجمند و فرهمند میخواند^۳ هیچ شکی نیست که ستارگان از زمان بسیار قدیم مورد توجه ایرانیان بوده بخصوصه که در هوای خوش ایران فروغ آنها بخوبی نمودار و زینت شب سراپردگیان عالم بالاست گذشته از این در شبهای تار ستارگان در بیابانها راهنمای کاروان و رهروان است در همسایگی ایران در خاك بابل و اشور باندازه ستارگان توجه مردمان آن سر زمین را بخود کشیده که سر ساکنین را در مقابل فروغ خود فرود آورده پروردگاران و خداوندان واجب التعظیم گردیدند از پر تو ستاره پرستان آن سامان علم نجوم بوجود آمده و تا امروز شرف این علم قوم سومر راست همان قومی که بعد ها بابلیها بجای آن بستایش اختران پرداختند

اسامی
ستارگان
در اوستا

در اوستا اسم چهار ستاره محفوظ مانده است نخستین تشر که موضوع این مقاله است دوم ستویس سوم هفتو رنگ چهارم و نند هر چهار از ثوابت میباشد احتمال دارد که در فقره ۱۲ تشر یشت اسم ستاره پروین که ذکرش بجای خود بیاید نیز محفوظ باشد از آنکه فقط صراحه از این چهار اسم برده شده بمناسبت جهات اربعه مشرق و مغرب و شمال و جنوب آسمان است فرماندهی و پادشاهی هر يك از جهات چهارگانه با یکی از این ستارگان است ما بقی ستارگان فرمانبردار و زیر دست آنان هستند در فصل دوم از بندهش آمده است تیشتر خوراسان سپاهیت ستویس خوروران سپاهیت و نند نیمروچ سپاهیت هفتو کرینگ اباختر سپاهیت از اینکه این ستارگان سپهبد خوانده شده اند برای این است که اجرام سماوی نیز

۱ رجوع کنید به یسنا ۱ فقره ۱۱ و یسنا ۱۶ فقره ۴ و یسنا ۲۷ فقره ۲ و اشعات یشت (یشت ۱۸) فقره ۵ و ۷ و وندیداد فرکرد ۱۹ فقره ۳۷

۲ رجوع کنید به مینو خرد فصل ۶۲ فقره ۴۱ و ۴۲ و فصل ۷ بندهش

۳ رجوع کنید به مینو خرد فصل ۴۹ فقره ۵ و ۶

باهم در زد و خورد هستند همینطوریکه در روی زمین همیشه خوب خصم بد است و با آن در نبرد و جنگ دائمی است در آسمانها نیز ستارگان نیک با اختران نحس در جدال میباشند سپهسالاری لشکریان ستارگان مشرق به تشت سرپرده شده است ستویس امیرالغرب سپاه مغرب است فرماندهی کُل قوای ستارگان نیک شمال با هفتورنگ است و نند هم برای سرکردی افواج کواکب جنوب معین گردیده است

اینک چند کلمه در خصوص نگهبانان مغرب و شمال و جنوب گفته میرویم
بسر تشت ستویس پهلوی است کلمه اوستائی آن ستَوَئِس ستَوَئِس (satavaēsa) میباشد معنی لفظی آن صد چاکر دارنده است * چنانکه خواهیم دید ستویس در عمل بارندگی یار و همراه تشت میباشد و در چندین جای تیر یشت از او اسم برده شده است در فروردین یشت هم که در فقرات ۴۳ و ۴۴ از او ذکری شده مناسباتش با آب منظور است

متأسفانه نمیتوانیم بطور یقین بگوئیم که از ستویس کدام یک از ستارگان اراده شده است لابد نظر بعلائم و قرآن باید با حدس و احتمالات بسازیم دانشمند الهانی یکبار احتمال میدهد که ستویس یکی از ستارگان برج نسرالواقع باشد ^۱ دارمستتر به نُر یا حدس زده است ^۲ گمان بارتولومه به دَبران رفته است ^۳

در تعیین ستاره سومی که هفتورنگ باشد اشکالی نداریم چه این کلمه برخلاف ستاره ستویس هنوز در زبان ما باقی است و از آن بنات النعش یا خرس بزرگ

* و بر Weber آن را بعد از نزل دارنده ترجمه کرده است رجوع کنید به

Weber: Überalt-Iranische Sternnamen, Gesamtsitzung von 12 January 1888.

Ist diese Voraussetzung richtig, so müsste der Satavaisa die Wega im Sternbilde der Lyra sein. Ok. S. 313

Peut-être Satavaësa est-il identique aux Pléiades. Z. A., vol II p. 417 ^۲

Vielleicht ist der Aldebran gemeint, in dessen Nähe sich die Plejaden befinden ^۳
Altir. Wört.

دَبران را زخمشری به کو کرد ترجمه کرده است؟ گر نور چو عقرب نشدنی ناقص و بی چشم بر قبضه شمشیر نشاندهی دَبران را

مختص باوست در یشت مذکور از وند بصد حشرات موزی استغاثه میشود در فصل ۴۹ مینو خرد آمده است که وند برای محافظت دروازه و گذر آلبرز گاشته شده است آنجائی که در گرداگرد آن محل خورشید و ماه و ستارگان است در حرکت میباشد پریها و دیوها را نمیگذارد که خط سیر کواکب را باز دارند از این سه ستاره اخیر نسبتاً در اوستا کمتر اسم برده شده است^۱

در دوسیزدهم فقره ۱۳ از تشر و ستویس و وند و هفتورنگ یاد شده بآنها حامل نطفه آب و نطفه زمین و نطفه گیاه اسم داده شده است

بزرگترین و مهم ترین در میان این ستارگان همان تشر است که اینک بشرح یشت آن میپردازیم وظایف عمده تشر در یشت هشتم مفصلاً مندرج است ولی پیش از مطالعه آن دانستن مطالبی که در بندهش در فصل هفتم راجع به تشر آمده است و بعد فهم یشت مذکور است بسیار مفید میباشد

ستاره تشر در
تیر یشت

بندهش گوید «در آغاز وقتی که خرد خبیث بصد خرد مقدس شروع بستیزه نمود تشر نیز بیاری خرد مقدس برخاست تا وظیفه خود را دربارندگی بجای آورد از نیروی باد آب بسوی بالا انتقال یافت تشر برهنهائی ایزد بورج (برز)^۲ و فروهر نیکان بایاری و هومن و ایزد هوم برای اجرای عمل خویش سه ترکیب بنحود گرفت نخست بصورت مردی دوم بشکل اسبی سوم بقالب گاونری (ورزاو) در آمد در مدت سی روز و سی شب در میان فروغ پرواز نمود و از هر يك از ترکیب سه گانه خویش در مدت ده روز و ده شب باران شدید بیارید هر قطره ای از این باران بدرشتی بیاله ای بود از اثر آن باندازه يك قدمرد آب در روی زمین بالا آمد جانوران موزی هلاك و در سوراخهای زمین غرق شدند آنگاه باد ایزدی وزیدن گرفت تمام آبها را باقصی حدود زمین راند از آن دریای فراخکرت (اقیانوس) بوجود آمد لاشه جانوران موزی در روی زمین بهاد از آنها زهر و

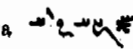
۱ رجوع شود به رشن یشت (یشت ۱۲) فقره ۲۶ و بخورشید نیایش فقره ۸

۲ بقول دارمستر ایزد برج اسم دیگر ایام نیات میباشد (Dar, Z. A. vol. 2 p. 432.)

که در هفتن یشت کوچک از آن صحبت داشته ایم

عفوت خاك را فرا گرفت براي آنكه زمين از زهر شسته و پاك شود دومين بار تشتربشكل اسب سفیدی با سُمهای بلند بسوی دریا شتافت رقیب او دیو خشکی ابوش بصورت اسب سیاهی با سُمهای گرد از پی خصومت بسوی وی دوید از يك فرسخ دور تشترا را به بیم و هراس انداخت تشترا برای پیروزی و دستگیری از اهورامزدا یاری طلب نمود خداوند بدو قوت بخشید چنین آمده است که تشترا فوراً زور ده اسب جوان و ده شتر جوان و ده ورزاد جوان و ده کوه و ده رود بخود گرفت آنگاه دیو ابوش هراسیده یگفرسخ دور بگریخت از این جهت است که میگویند قوت يك تیر با تشترا بوده چه يك فرسنگ مسافت پرش يك تیر میباشد پس از آن تشترا دیو ابوش را بمسافت يك هزار گام از دریا دور نمود و آب برگرفته بهتر از پیش بیارید قطرات بزرگ و کوچک هريك بدرشتی کله گاو و کله انسان بدرشتی يك مشت و يك دست فرو بارید در مدت این بارندگی دیوهای سپینچکر (spincakr) ^۱ و دیو ابوش بضد تشترا کوشیدند آتش وازیشته (vāzīšta) از گرز تشترا شراره کشیده سپینچکر را هلاک نمود از این ضربت گرز خروش بزرگی از نهاد سپینچکر برخاست این خروش همان است که هنوز هم پیش از بارندگی از رعد شنیده میشود آنگاه تشترا در مدت ده شبانه روز باران فروریخت چرك و زهری که از جانوران مودی در روی زمین مانده بود با آب مخلوط گردید از این رو است که آب شور پدید آمد پس از انقضای مدت سه روز دگر باره باد برخاست آبها را بانها حدود کره زمین براند از آن است که سه دریای بزرگ و ۲۳ دریای کوچک تشکیل یافت بندهش در فصل یازدهم گوید «زمین پیش از بارندگی تشترا يك قطعه بود دریاهای روی زمین از اثر بارانهای او بوجود آمد و زمین را بهفت کشور منفصل از هم تقسیم نمود»

در خود اوستا فقط از زد و خورد فرشته باران با دیو خشکی صحبت

۱ از دیو سپینچکر رقیب تشترا در خود تشترا يشت اسمی برده نشده است ولی در فرگرد ۱۹ و نندیداد قمره ۴۰ از سپینچکر  و Spenjaghra و آتش وازیشته که او را هلاک نمود ذکر شده است

شده است از تشکیل دریاها سختی نیست دگر آنکه در بندهش ستیزه تشر و ایوش فقط در آغاز آفرینش مفهوم میشود اما در تشر یشت این جنگ دائمی است همیشه در فصل باران دیو قحطی و خشکسالی در مقابل فرشته رزق کوشاست اینک ببینیم که چرا تشر اینهمه در نزد ایرانیان ستوده و معظم است در خود تشر یشت فقره ۵۲ اهورامزدا بزرگوار میگوید که من تشر را مثل خود شایسته حمد و ثنا آفریدم دلیلش نیز در طی فقرات یشت بیان شده است برای آنکه تشر فرشته باران است از اوست خوشی و خرمی و روزی ممالک آریائی در مملکت کم آب و خشک و گرم ایران باران و آب از بزرگترین نعمتهای خداوند بشمار است ناگزیر فرشته باران بایستی عزیز و محترم باشد

پس از دانستن این مقدمات باید دید که مناسبت میان تشر
 یا شرعی یمانی و باران چیست که این ستاره را نیز فرشته
 باران دانسته اند بخصوصه دانستن این وجه مناسبت لازم است
 چه مندرجات تشر یشت در اول نظر بسیار شگفت آمیز میباشد اما پس از
 اندک تفکری در آن خواهیم دید که کلیه مضامینش مطابق با واقع و بسیار
 طبیعی است مگر آنکه عوارضات ساده و طبیعی را که خود همیشه در طی زندگانی
 ناظر آنها هستیم با یک زبان مذهبی و تعبیرات شاعرانه بیان کرده اند نخست باید
 دانست که تشر یا شرعی همیشه در افق دیده نمیشود تابستان و بخصوصه امرداد و
 شهریور ماه اوقات جلوه و کار تشر است

در تیر ماه همان ماهی که باسم تشر است این ستاره طلوع
 میکند در آخر ماه مذکور در طرف صبح در آسمان دیده میشود بخصوصه در ماه
 بعدش پیش از برآمدن خورشید بسیار باشکوه در طرف مشرق میدرخشد
 در محبوحه تابستان در فصلی که دل خاک از تشنگی چاک چاک گیاهها سوخته و
 درختان پژمرده ستور و مردم چشم به بخشایش ایزدی و باران رحمت دوخته
 تشر مانند پیک خدائی سر از گریبان افق بدر کرده مرده رحمت میرساند در
 فقره پنجم تشر یشت گوید «چارپایان خرد و بزرگ و مردم مشتاق دیدار تشر

هستند کی دگر باره ستاره باشکوه و درخشان طلوع خواهد نمود کی دگر باره چشمه های آب بستبری شانه اسبی جاری خواهد شد» از آنکه تشر در موقع معین از سال دیده میشود از فقره فوق و فقره یازده بخونی برمیآید در جائی که تشر باهورامزدا میگوید «اگر مردم مرا چنانکه سایر ایزدان را میستایند نام برده تعظیم و تکریم بجای آورند هرآینه من در موقع معین سال در مدت یک شب یا دو شب یا پنج شب بدرآمده خود را بپاکان و نیکان خواهم نمود» راست است فوراً پس از مشاهده شدن تشر باران نیمیار دردره در ماه امرداد و شهریور در ایران باران دیده میشود اوستا هم میان جلوه اولین تشر و ریش باران مدت زمانی فاصله قرار میدهد همانطوری که از بندهش نقل شده است تشریشت نیز گوید در ده شب اولی تشر بصورت پسر جوان پانزده ساله باچشم درخشان و بالای رسا در فروغ پرواز میکند در ده شب دیگر بشکل ورزاو زرین شاخ جلوه مینماید در ده شب آخرین ترکیب اسب سفید زیبائی گرفته با گوشهای زرین و لگام زریشان بسوی اقیانوس و اوروکش و اوروکش که در بهلوی فراخکرت گویند شتافته تا از آنجا آب برگردد دیو خشکی ایوش که در بهلوی و در مقابل شکل اسب مهیب سیاه با گوش و بال و دم کل (بی مو) در مقابل او آید از آنکه رقیب تشر دیو خشکی مهیب و سیاه و کل تعبیر شده است با حال تابستان ایران که زمین از تشنگی سوخته و تیره و از زینت گیاه محروم مانده کل شده مناسب نام دارد در نزدیک اقیانوس فرشته باران تشر و دیو خشکی ایوش هم درافتند در مدت سه شبانه روز جنگ آنان طول کشد تشر شکست یافته بمسافت یک هاتر *hāthra* یا هزار گام از فراخکرت رانده شود فرشته باران خروش ماتم برآورده بدرگاه اهورامزدا بنالد و ای بر من افسوس بدین مزدا دریغ بآنها و گیاهها اگر مردم از بی شکرانه نعمت مرا میستوندند و خیرات میکردند هرآینه من قوت گرفته بدیو خشکی غالب میشدم آنکاه اهورامزدا به بندکان رحم آورد بفرشته باران دلداری دهد و بد و زور و توانائی بخشد پس از آن تشر بضد ایوش بشتابد و جنگ از سرگیرد چندان بکوشد تا برقیب چیر گشته او را هزار گام از فراخکرت

دور نماید بانگ شادمانی برآورده گوید ای اهورامزدا خوشا بمن خوشا بدین
مزدا خوشا بآبها و گیاهها خوشا بمالک روی زمین آنگاه تشر با قیانوس
در آید دریا را بجوش و خروش در آورد از سینه دریا امواج برخیزد طغیان و
تلاطم پدید آید در سواحل هیجان و انقلاب عجیبی برپا شود فرشته ستویس
نیز بیاری آید از طرف کوه هند مه برخیزد و ابر بجنبش در آید باد جنوب
وزیدن گیرد ابر و مه را از پیش براند باران و تکرک را بدشتها و منزلگاهان و
بهفت کشور رهنمون گردد آنگاه فرشته آب ایام نیات بهمراهی ایزد باد و
فرو فروهر نیکان مقدار معینی از آب در جهات خاکی بمالک تقسیم نمایند
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
بقول مینو خرد (۴۲، ۶۲) انواع و اقسام تخمها بواسطه تشر با باران
فرو میریزد مدت جنگ تشر و اپوش سه شبانه روز قرار داده شده است
این مدت همان است که پیش از بارندگی انقلاب در هوا و گرفتگی و تیرگی
در فضای آسمان دیده میشود گاهی برق میدرخشد و گاهی رعد میخورد
تا آنکه بقول بندهش کرز آتشین بر فرق خصم فرو آمده فرشته باران
پیروزمند گردد

گذشته از دیو اپوش دسته ای از پریها با تشر در زد و خورد اند در فقره
هشتم میگوید که آنها بشکل ستارگان دنباله دار در میان زمین و آسمان
پراکنده خصومت میورزند تا آنکه شکست یافته فرشته باران بدون معارضه
فرمانفرما میشود

بخصوصه این ستارگان دنباله دار از ۱۸ مرداد تا ۲۰ آبانماه
(۱۰ اوت - ۱۱ نوامبر) بسیار دیده میشود^۱ پس از انقضای مدت سی روز
که اوقات جلوه تشر است بسه شکل و خاتمه یافتن جنگ و زد و خورد تقریباً

^۱ مقصود از ستاره دنباله دار ذوزنب و شهاب میباشد بقول زنجیری در مقدمه الادب
ستاره دیو انداز و بقول بندهش موش پر (étoile filante) بخصوصه در فصل مذکور در فوق
اوقات این گونه سوانح ساوی (météorite, aërolithe) میباشد

میرسیم بهاء باران ایران یا بهاهی که. بمناسبت با زندگی آبانماه نامیده شده است از روز نهم همین ماه تا هشتم آذر ماه (ماه نوامبر) تشر فانیخ در تمام شبهای ماه مذکور در آسمان دیده میشود يك رقیب دیگر تشر که در فقره ۵۱ از آن اسم برده شده است دُزِیائیر یا دُزِیایر (Duzyāiryā) میباشد یعنی بدسالی یا قحطسالی داریوش هم در یکی از کتیبه های پرسپولیس (نخت جشید) از همین دیو در بیم و هراس افتاده گوید «اورمزد این مملکت پارس را از لشکر دشمن و بدسالی (دُشی ایارا duši iara) و دروغ نکهدارد نکند که این مملکت دچار لشکر دشمن و بدسالی (قحطی) و دروغ گردد»^۱

در فقره ۶ و ۳۷ آمده است که تشر پُست و چالاک بسوی دریای فراخکرت بشتابد همانطوری که تیر در هوا از کان بهترین تیر انداز آریائی اِرخش (Erexša) از کوه ائیریوخشوت (Airyō.Xšutha) بطرف کوه خوانونت (xʷanvant) پرتاب گردید اِرخش همان است که در مجمل التواریخ ارش شیواتیر ضبط است بهرام چوین رقیب خسرو پرویز مدعی بود که از خاندان آرش میباشد داستان تیر اندازی آرش در جنگ منوچهر و افراسیاب برای تعیین حدود خاک ایران و توران در ادبیات و تاریخ ما معروف است کوههای اریوخشوت و خوانونت را نمیدانیم که در کجا واقع است و امروز بجه اسمی نامیده میشود ولی میتوان گفت که اوّلی در طبرستان و دومی در مشرق ایران واقع است فخرالدین گرگانی در داستان ویس و رامین گوید

اگر خوانند آرش را کان گیر که از ساری به مرو انداخت يك تیر

تو اندازی بجان من ز گوراب همی هر ساعتی صد تیر پرتاب^۲

Weissbach, Keilinschriften der Achämeniden, Leipzig, 1911 S. 63

۱ ویس و رامین صفحه ۲۸۰ چاپ کلکته ۱۸۶۵ میلادی رضا قلیخان هدایت در کتاب خود فرهنگ المبین آرای نامری خواسته که اشتباه دیگران را که فرد اولی اشعار فوق را به نظامی نسبت داده اند اصلاح کند فقط چندین اشتباه دیگری با اشتباه دیگران افزوده است از آنجمله اشعار مذکور را از داستان وامق و عذرا نقل میکند قطعاً آنکه از وامق و عذرا باقی مانده است متعلق به مصری است و شعرانی که بعدها آنرا اقتباس کرده اند نسبتاً متاخر هستند

ابوربحان بیرونی در آثار الباقیه راجع بجهنم تیرکان که در تیر روز در تیر ماه اتفاق میافتد چنین مینویسد «پس از آنکه افراسیاب بمنوچهر غلبه نموده او را در طبرستان محاصره کرد بر این قرار دادند که حدود خاکی که از ایران باید بتوران برگزار گردد بواسطه پرش و خط سیر تیری معین شود در این هنگام فرشته اسفندارمذ حاضر گشته امر کرد تا تیر و کمانی چنانکه در ابستا بیان شده است برگزینند آنگاه آرش را که مرد شریف و حکیم و دینداری بود برای انداختن تیر بیاوردند آرش برهنه شده بدن خویش بمحضار بنمود و گفت ای پادشاه و ای مردم به بدنم بنگرید مرا زخم و مرضی نیست ولی یقین دارم که پس از انداختن تیر قطعه قطعه شده فدای شما خواهم گردید پس از آن دست بچله کمان برد بقوت خداداد تیر از شست رها کرد و خود جان تسلیم نمود خداوند به باد امر فرمود تا تیر را حفظ نماید آن تیر از کوه رویان^۱ باقصی^۱ نقطه مشرق بفرغانه رسید و بریشه درخت گردکان که در دنیا بزرگتر از آن درختی نبود نشست آن موضع را سرحد ایران و توران قرار دادند گویند از آنجائی که تیر پرتاب شد و تا آنجائی که فرو نشست شست هزار فرسخ فاصله است بنابراین جشن تیرکان بمناسبت صلح ایران و توران میباشد^۲

طبری نیز این داستان را ضبط کرده است عین عبارت بلعمی که از او نقل میکنند چنین است «و هر دو ملک بر این عهد بستند و صلحنامه بنوشتند پس آرش را اختیار کردند و آرش مردی بود که از وی تیر انداز تر نبود و برتلی شد در آن حدود از آن بلندتر کوهی نیست و تیری را نشان کرد و بینداخت بر لب جیحون بزمین آمد»^۳ روضة الصفاء در صلح میان منوچهر و افراسیاب از زبان افراسیاب چنین مینویسد «مقرر و مشروط بر آنکه آرش از سرکوه دماوند تیری اندازد هر کجا که آتش تیر فرود آمد فاصله میان دو مملکت آن محل بود و آرش بر قلعه جبل دماوند رفته تیری بجانب

۱ رویان اسم ناحیه و شهری بوده است در طبرستان رجوع کنید به معجم البلدان
Eranfaher von Marquart S. 186.

۲ و
آثار الباقیه چاپ زاخو س ۲۲۰
۳ بلعی چاپ کانپور ۱۹۱۶ میلادی س ۱۱۵

تیر یشت

تشر ستاره درخشان (رایومند) با شکوه (فرهمند) را ستویس آب آورده
توانای مزدا آفریده را خوشنود میسازیم
«مانند بهترین سرور» زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) «بر طبق قانون
مقدس بهترین داور است» مرد پاکدین دانا آن را بگوید ☪

﴿کرده: ۱﴾

۱ اهورامزدا با سپنتمان زرتشت گفت تو بزرگ جسمانی و روحانی باش^۱
 ماه و خانه (میهن) (و) میزد را میستائیم^۲ تا اینکه از برای من ستاره
 فرمند بهمراهی ماه بمردان (دلیران) شکوه ارزانی دارد
 من تشر ستاره آرامگاه بخشنده را با زور میستایم ☸

۲ تشر ستاره رایومند فرمند را میستائیم (آن ستاره) که منزل آرام و
 منزل خوش بخشد (آن) فروغ سفید افشاننده درخشنده درمان دهنده
 تند پرنده بلند از دور درخشنده را که روشنائی بی آرایش (پاک) افشاند
 آب دریای فراخ را (رود) و نگوهی در همه مشهور را^۳ نام گوش مزدا
 آفریده را قز توانای کیانی را فروهر اسپنتمان زرتشت پاک را
 (ما میستائیم) ☸

۳ برای فروغ و فرش من او را میستایم با نیاز بلند با زور (آن) ستاره تشر را
 تشر ستاره رایومند فرمند را میستائیم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان
 خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و با کلام بلیغ
 ۴ ینکبه ها نام ☸

۱ کلمات که به بزرگ جسمان و روحانی ترجمه شده در متن آهو هسده و رتو دهده آمده است. لغت رد که در زبان ادبی موجود و بمعنی بخرد و دانا گرفته اند از رتو اوستائی است که بمعنی سرور روحانی و بزرگ معنوی است در فقره فوق اهورامزدا بیغبرش زرتشت اسر میکند که در رسالتش مقام سلطنت جسمان و روحانی هر دو را محفوظ یدارد

۲ میهن در متن مشن هسده دهده بمعنی خان و مان است شمس فخری گوید جهانیان را يك ذره از عنایت تو به از هزار عمار و قبیله و میهن میزد در متن میزد هسده دهده بمعنی فدیه و ثار میباشد در زبان ادبی فارسی بمعنی مجلس ضیافت و عشرت گرفته اند فرخی گوید اندر میزد با هنر دانش و ندر نبرد با هنر بازو

۳ و نگوهی هاسده دهده اسم رودی است غالباً در کتب پهلوی با رود رنگها یکجا نامیده شده و روت خوانده میشود و نگوهی نیز لفظاً بمعنی به و خوب میباشد رجوع کنید بمقاله رنگها ص ۲۲۲-۲۲۷

۴ فقره ۳ در انجام هر يك از کرده های تشر یشت تکرار میشود

۱۱ اگر مردم در نماز از من نام برده بستانند چنانکه از ایزدان دیگر نام برده میستانند (پس) من با زندگانی درخشان و جاودانی خویش بمردمان پاك روی آورم در موقع معینی از زمان در مدت يك یا دو یا پنجاه شب فرارسم ☉

۱۲ تشر را میستائیم تیشتریئی ها (Tīštryaēini) ^۱ را میستائیم (آن ستاره) را که از بی اولی در آید میستائیم ^۲ پروین را میستائیم ^۳ آن ستاره هفتورنگ را برای مقاومت کردن بصد جادوان و پریها (میسثائیم) و نند ستاره مزدا آفریده را میستائیم برای قوت برای پیروزی برازنده برای قوه مدافعه اهورا آفریده برای برتری برای غلبه نمودن با احتیاج برای غلبه نمودن بخصومت تشر درست چشم را میستائیم ☉

۱۳ در ده شب اولی ای اسپنتمان زرتست تشر رایومند فرمند ترکیب جسمانی پذیرد بشکل يك مرد پاتزده ساله درخشان با چشمهای روشن بلند بالا (و) بسیار نیرومند (و) توانا و چست در فروغ پرواز کند ☉

۱ تیشتریئی *tištryaēini* نام يك دسته از ستارگانی است که در نزديك تشر میباشد در خورشید نیایش نیز در قمره ۸ از آنها اسم برده شده است گروهی از مستشرقین از انکتیل Anquetil که ترجمه اش فقط ترجمه سنتی است گرفته تا اشیگل و هارلز و گلدزکله مذکور را اسم جمعی از ستارگان که از یاران و همراهان تشر محسوب است گرفته اند بتحقیق نمیدانیم که کدام ستارگان مجاور تشر از آنها اراده شده است

۲ در این جمله آن ستاره که پس از تشر دارای دومین مقام و رتبه است مقصود میباشد و آن عبارت است از ستاره ستویس

۳ ستاره که به پروین ترجمه شده در متن *tištryaēini* (پروین) *paōiryaēini* میباشد و بصیغه جمع آمده است گروهی از مستشرقین آن را به پروین ترجمه کرده اند رجوع شود به Beiträge Zur Altbaktrische Philologie von Lagarde S. 58

Über Alt-iranische Sternnamen von Weber

۱۴ بَسَن يَك چنين مردی که باو نخستين بار کمر بند دهند^۱
 بَسَن يَك چنين مردی که نخستين بار قوت گیرد
 بَسَن يَك چنين مردی که نخستين بار ببلوغ رسد ☉

۱۵ کسی که در اين جا در انجمن سخن گوید کسی که در اين جا بپرسد
 که مرا اکنون با زور آميخته بشیر آميخته بهوم ميستاید؟
 بکه بايد من ثروتي از پسران و گروهی از پسران و کال از برای
 روان بدم؟
 اکنون من در جهان مادی سزاوار ستايش و برازنده نيایم بر طبق
 بهترين راستی ☉

۱۶ در ده شب دومی ای اسپنتمان زرتشت تشر را يومند فرهمند ترکیب جسمانی
 پذيرد بشکل يَك گاو زرين شاخ در فروغ پرواز کند ☉

۱ از اين قره بخوبی برمیآید که در قدیم پس از سن پانزده سالگی کشتی می بستند چه در
 قره پیش گفته شده است تشر بصورت جوان پانزده ساله ظاهر میشود اکنون پس از سن
 هفت سالگی هر زرتشتی ناگزیر از داشتن آن است اين بند از ۷۲ نخ از پشم سفید کوسفند
 بافته میشود و سه بار بدور کمر بندند عدد ۷۲ بمناسبت ۷۲ یسنا (قسمتی از اوستا) میباشد و
 سه بار بدور کمر بستن اشاره است به پندار و گفتار و کردار نیک در روزی که مراسم کشتی
 بندی بعمل میآید در همان وقت به بچه نیز سدره میبوشند و آن عبارت است از پیراهن سفیدی
 که در زیر لباس پوشند در مونع دیگر از آن صحبت خواهیم داشت کشتی یا کشتیک کله پهلوی
 است بمعنی طرف و کنار... و لا این کله را کشتی گویند که در زبان فارسی هم باقی است مثل
 کشتی گیر و کشتی گرفتن کله اوستائی کشتی آئوینگهن ~~سدره میبوشند~~ میباشد در هر مزدیشت
 قره ۱۷ و یسنا ۹ قره ۲۶ استعمال شده است در اوستا کله مذکور هم بمعنی مطلق کمر بند
 است و هم بمعنی بند مخصوص که کشتی یا کشتی باشد همان که در فارسی بمعنی کمر بند است با
 این کله اوستائی یکی است در این جا متذکر میشویم که کشتی از عهد بسیار کهن در میان اقوام
 آریای معمول بوده است برهمنای یعنی پیشوایان مذهبی کیش برهن نیز چنین بندي بگردن آویخته
 بطرف شانه راست حایل میکنند

رجوع کنید به خرمشاه تألیف نگارنده بحاشیه صفحه ۷۵

۱۷ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا بپرسد
 که مرا اکنون با زور آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟
 بکه باید من ثروتی از گاو (ستوران) و گله ای از گاو و کال از برای
 روان بدهم؟
 اکنون من در جهان مادی سزاوار ستایش و برازنده نیایم برطبق
 بهترین راستی ۰۰

۱۸ در ده شب سومی ای اسپنتمان زرتشت تشر رایومند فرهمند ترکیب جسمانی
 پذیرد بشکل يك اسب سفید زیبا با گوشهای زرین و لگام زرنشان در
 فروغ پرواز کند ۰۰

۱۹ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا بپرسد
 که مرا اکنون با زور آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟
 بکه باید من ثروتی از اسبها و خیل از اسبها و کال از برای روان بدهم؟
 اکنون من در جهان مادی سزاوار ستایش و برازنده نیایم برطبق
 بهترین راستی ۰۰

۲۰ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت تشر رایومند فرهمند بیکر اسب سفید زیبائی
 با گوشهای زرین و لگام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید ۰۰

۲۱ بضد او دیو ایوش بیبکر اسب سیاهی بدر آید

يك (اسب) كل با كوشای كل يك (اسب) كل با كردن كل
يك (اسب) كل با دم كل يك (اسب) كر مهیب ۵

۲۲ هر دو ای اسپنتمان زرتشت تشر رایومند فرهمند و دیو ایوش بهم در آورند
هر دو ای اسپنتمان زرتشت در مدت سه شب (و) روز باهمدیگر بچنگند
دیو ایوش به تشر رایومند فرهمند چیر شود او را شکست دهد ۵

۲۳ پس از آن او (ایوش) او را (تشر را) بمسافت يك هائر از دریای
فراخکرت دور براند ۲ (آنگاه) تشر خروش درد و ماتم بر آورد و ای بر
من ای اهورامزدا بداجال شمای آنها و گیاهها محنت بتو ای دین مزدیسنا
اکنون مرا مردم در نمازی که از من نام برده شود نمی ستایند چنانکه سایر
ایزدان را در نماز نام برده میستایند ۵

۲۴ اگر مردم در نماز از من نام برده بستانند چنانکه از ایزدان دیگر نام برده
میستایند (این چنین) من قوت ده اسب قوت ده شتر قوت ده کوا
قوت ده کوه قوت ده آب قابل کشتی رانی خواهم گرفت ۵

۱ كل یا کچل در اوستا کثور و وسداس می باشد جلال الدین اکبر شاهنشاه هندوستان
این هاپون شاهنشاه که در سال ۱۰۱۲ وفات یافت وقتی بسرکوبی میرزا یادگار که باغی شده
کشمر را گرفته بود میرفت در هنگام حرکت این شعر را گفت کلاه خسروی و تاج شاهی
بهر کل کی رسد حاشا و کلا میرزا یادگار سرکش کچل بود نقل از (شعر فارسی و سلاطین
و امراء خطا به مهاراجه سرکشن پرشاد بهادر عین السلطنته صدر اعظم در جلسه شعبه جامعه
معارف) حیدر آباد دکن ۱۹ ربیع الاول ۱۳۴۶

کر که در فارسی بمعنی جرب است بجای کله اوستائی وسداس می باشد این ترجمه از گلدنر است
۲ هائر وسداس در پهلوی ها سر می باشد بندهش در فصل ۷ مفصلاً از منازعه تشر و
ایوش صحبت میدارد در قمره ۸ از فصل مذکور مینویسد که نخست ایوش تشر را يك فرسنگ
از دریای فراخکرت دور نمود در فصل ۲۶ در قمره اول کله هاسر را چنین معنی میکند
«يك هاسر يك فرسنگ است که عبارت باشد از هزار گام»

۲۵ من خود اهورامزدا تشر را یومند فرمند را نام برده در نماز میستایم
من باومی بخشم قوت ده اسب قوت ده شتر قوت ده گاو قوت ده کوه
قوت ده آب قابل کشتی رانی ☉

۲۶ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت تشر را یومند فرمند بییکر اسب سفید زیبائی
با گوشهای زرین و لکام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید ☉

۲۷ برضد او دیو اپوش بییکر اسب سیاهی بدر آید
يك (اسب) کل با گوشهای کل يك (اسب) کل با گردن کل
يك (اسب) کل با دم کل يك (اسب) گر مهیب ☉

۲۸ هر دوای اسپنتمان زرتشت تشر را یومند فرمند و دیو اپوش بهم در آویزند
هر دوای اسپنتمان زرتشت باهمدیگر بجنگند در وقت ظهر تشر را یومند
فرمند بدیو اپوش چیر شود او را شکست دهد ☉

۲۹ پس از آن او (تشر) او را (اپوش را) بمسافت يك هاتر از دریای فراخکرت
دور براند تشر را یومند فرمند خروش شادکامی و رستگاری بر آورد
خوشا بمن ای اهورامزدا خوشا بشما ای آبها و گیاهها خوشا بدین مزدیسنا

... ၁၁၄
 ... ၁၁၄
 ... ၁၁၄

၃။ ...
 ...
 ...

၃။ ...
 ...
 ...

၃။ ...
 ...
 ...

خوشا بشما ممالك آب جوهای شما بدون مانعی بطرف محصول با دانه های
درشت و چراگاه با دانه های ریز و بسوی جهان مادی روان گردد ۰۰

۳۰ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت تشر رایومند فرمند بپیکر اسب سفید زیبایی
با گوشهای زرین و لگام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید ۰۰

۳۱ او دریا را بتموج در آورد او دریا را بجنبش در آورد
او دریا را بخروش در آورد او دریا را بطغیان در آورد
او دریا را بمجوش در آورد او دریا را بتلاطم در آورد
در تمام سواحل دریای فراخکرت انقلاب پدید شود و تمام میان
دریا بالا برآید ۰۰

۳۲ پس از آن ای اسپنتمان زرتشت تشر رایومند فرمند دگر باره از دریای
فراخکرت برخیزد ستویس رایومند فرمند نیز از دریای فراخکرت بلند شود
و پس از آن همه از آن طرف هند از کوهی که در وسط دریای فراخکرت
واقع است برخیزد ۰۰^۱

۱ از این قهره برمیآید که افیانوس فراخکرت همان دریای جنوب ایران و افیانوس هند باشد

မင်းသားတို့၏ အကျိုးအမြတ်ကို မြှင့်တင်ရန် နှစ်စဉ် ပြုလုပ်ကြသော စာချုပ်များကို

(وہ جمعہ ۹)

[illegible][illegible]

آیا ممالك آریائی از سال خوش برخوردار خواهد شد؟

برای فروغ و فرش او را میستایم

۱ ☉

﴿کرده: ۹﴾

۳۷ تشر ستاره رایومند فرمند را میستایم که شتابان بدان سوی گراید چست
بدان سوی پرواز کند تند بسوی دریای فراخکرت نازد مانند آن تیر
در هوا پیران که آرش تیر انداز بهترین تیر انداز آریائی از کوه
ایریوخشوت بسوی کوه خوانونت انداخت ☉

۳۸ آنگاه اهورامزدا باو (به تیر) نفخه ای بدمید (و امشاسپندان) ۲ و مهر
دارنده دشتهای فراخ هر دو از برای او راه را مهیا ساختند از بی آن
(تیر) اشی نیک و بزرگ و یارند ۳ سوار گردونه سبک و چست روان
شدند تا مدتی که آن (تیر) پیران بکوه خوانونت فرود آمد در خوانونت
آن زمین رسید ۴

برای فروغ و فرش او را میستایم

۱ ☉

۱ بعینه قمره ۳ از همین یش در این جا تکرار میشود

۲ امشاسپندان سابقاً در تفسیر برای توضیحات افزوده شده بعد ها جزو متن گردیده است
۳ اشی بصیغه تائیت اسم فرشته ثروت و نعمت است یش هفدهم نختس باوست و
آن را ارت یا ارد یش گویند در مقاله ارت از او صحبت خواهیم داشت یارند در تفسیر
پهلوی اوستا بجای کله یارندی استعمال شده است معنی آن نعمت و فیض و ثروت
میباشد کله ای که در یسنا ۳۸ قمره ۲ بفیض ترجمه کرده ایم همین یارندی میباشد (رجوع کنید
بصفحه ۱۲۱ همین کتاب هفت تن یش بزرگ) غالباً از یارندی در اوستا فرشته ای اراده شده
است که مثل اشی فرشته مؤنث است و مانند او نیز برای محافظت گنج و ثروت گماشته شده است
بسا این دو در کتاب مقدس باهم نامیده شده اند از آنجمله در مهر یش قمره ۶۶ و در
دوسیروزه کوچک و بزرگ در قمره ۲۵ و غیره غالباً یارند با صفت رتورت لاسلام آمده
است یعنی با گردونه چست و سبک رونده

۴ تمام این قمره ۳۸ راجع بتیر آرش است که با مر خدا و یاری فرشتگان از کوه
طبرستان بکوه خراسان سرحد ایران و توران رسید در مقاله تشر دیده ایم که ابوریحان بیرونی
نیز مینویسد که خداوند پیاد امر فرموده تیر را حفظ نماید تا از کوه رویان باقیی نقطه مشرق
بفرغانه رسید

﴿کرده ۱۰﴾

۳۹ تشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم کسی که پیرها غلبه نمود کسی که پیرها را درهم شکست آن پیرهائی که اهریمن برانگیخت با امید آنکه تمام ستارگانی را که حامل نطفه آب اند باز بدارد^۱

۴۰ تشتر آنها را شکست داد آنها را از دریای فراخکرت دور نمود آنگاه ابرها بالا برآمد و آبهای سال خوش آورنده روان گشت در آنهاست سیل باران شدید آبهای که سیلان کنان در روی هفت کشور پراکنده شود برای فروغ و فرش او را میستایم . . . ۲ ☉

﴿کرده ۱۱﴾

۴۱ تشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم کسی که آبهای را کد (ایستاده) و جاری و چشمه و جویبار و برف و باران مشتاق اوست ☉
 ۴۲ چه وقت تشتر رایومند فرهمند از برای ما بدر خواهد آمد
 چه وقت چشمه های آب سترگ تراز (شانه) اسبی بجریان در آید؟
 چه وقت چشمه ها بسوی کشت زاران زیبا و منزلگاهان و دشتها جاری شود و ریشه گیاهها را از رطوبت قوی خود نمی بخشد؟
 برای فروغ و فرش او را میستایم . . . ۲ ☉

﴿کرده ۱۲﴾

۴۳ تشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم که از تمام موجودات با آب جهنده خویش هول و هراس فروشوید (این چنین) او شفاء بخشد آن

۱ در این جا از پیرها همان ستارگان دنباله دار یا بقول اوستا ستارگان کرم مقصود

میشود

۲ بینه فتره ۳ از همین یش در این جا تکرار میشود

تقسیم کند که در آنجاها اورا ستوده و معزز بدارند (وی را) خوشنود سازند و خیر مقدم گویند
 برای فروغ و فرش اورا میستایم ۵۵

﴿کرده ۱۵﴾

۴۸ تشر ستاره رابومند فرمند را میستایم کسی را که تمام مخلوقات خرد مقدس (سپنتا مینو) مشتاق دیدار اند آنهائی که در زیر زمین بسر میبرد آنهائی که در روی زمین بسر میبرند و آنهائی که در آب و آنهائی که در خشکی زندگانی میکند و آنهائی که پرند و خزنده است و آنهائی در محل آزاد جای گزینند و آنچه در (عالم) بالا که از آفرینش بی انجام و بی آغاز راستی (اشا) ناهیده میشود ۲
 برای فروغ و فرش اورا میستایم ۵۵

﴿کرده ۱۶﴾

۴۹ تشر ستاره رابومند فرمند را میستایم آن غمخوار نیرومند ماهر فرمانروا را که با هزار نعمت آراسته است کسی که اورا خوشنود سازد او بمرد خواهشمند بدون عوض نعمتهای بسیار بخشد ۵۵

۵۰ من ای اسپنتمان زرتشت آن ستاره تشر را در شایسته ستایش بودن مساوی در برازنده نیایش بودن مساوی در تکریم اورا خوشنود ساختن مساوی در قابل مدح و ثنا بودن مساوی با خود من که اهورامزدا هستم بیافریدم ۵۵

۵۱ برای مقاومت کردن بر ضد آن پری و (اورا) شکست دادن و برای چیر شدن

۱ قره ۳ از همین بحث در این جا تکرار میشود

۲ مقصود از این جمله اخیر مخلوقات مینوی است در مقابل مخلوقات دنیوی که در حله های

پیش از آنها اسم برده شده است

و خصومتش را (بوی) برگردانید بآن (پری) خشکسالی^۱ که
مردمان هرزه زبان سال نیک آورنده مینامند ☉

۵۲ اگر من بخصومه ای اسپنتمان زرتشت آت سواره تشر را در شایسته
ستایش بودن ۲ ☉

۵۳ برای مقاومت کردن بصد آن پری و (اورا) شکست دادن . . . ۳ ☉

۵۴ هر آینه در هر روز یا هر شب آن پری خشکسالی این جا و آن جا سرزده
قوة زندگانی جهان مادی را یکسره در هم میشکست ☉

۵۵ آری تشر را بومند فرهمند آن پری را ببند در کشد با زنجیر دو لایبندد
و با زنجیر سه لایبندد و با زنجیر از هم نکسیختنی و با زنجیر چندین
لایبندد چنانکه کوئی یک هزار مرد که در قوت بدن قوی ترین
(مردمان) باشند یک مرد تنها را ببند در کشند ☉

۱ مقصود از پری یا دیو خشکسالی همان دیوی است که در مقاله تشر از آن اسم برده ایم
دژیایریه و در مقابل هوایایریه یعنی سال نیک و خوب سال رزق
و فراوان

۲ فقره ۵۰ بعینه در این جا تکرار میشود

۳ فقره ۵۱ بعینه در این جا تکرار میشود

۵۶ اگر ای اسپنتمان زرتشت در ممالکت آریائی از برای تشر رایومند فرهمند ستایش و نیایش شایسته بجای آورند همان ستایش و نیایشی که از برای او شایسته ترین است و آن این است که بر طبق بهترین راستی باشد هر آینه لشکر دشمن باین ممالکت داخل نتواند شد و نه سیل و نه جرب (گر) و نه کبست (زهر) ^۱ و نه گردونه‌های لشکر دشمن و نه بیرقهای بر افراشته (دشمن) ☉

۵۷ از او پرسید زرتشت کدام است پس ای اهورامزدا از برای تشر رایومند فرهمند ستایش و نیایش برازنده که بر طبق بهترین راستی است ؟ ☉

۵۸ آنگاه اهورامزدا گفت از برای او ممالک (اقوام) آریائی باید زورنثار کنند از برای او ممالک آریائی باید برسم بگسترانند از برای او ممالک آریائی باید یک کوسفند بریافت کنند سفید یا سیاه یا رنگ دیگر (اما) یک رنگ (باشد) ☉

۵۹ براهنن نباید از آن (فدیه) قسمتی برسد نه زن بدعمل و نه بآن نابکاری که گاتها نمی سراید و برهم زن زندگانی است کسی که مخالف این دین اهورائی زرتشت است ☉

۶۰ اگر قسمتی از آن (فدیه) براهنن رسد یا زن بدعمل و یا به نابکاری که گاتها نمی سراید و برهم زن زندگانی است کسی که مخالف این دین اهورائی زرتشت است هر آینه تشر رایومند فرهمند چاره و درمان را برگرد ☉

۱ کبست فارسی در متن کبستی و سه سه و سه می باشد بطور یقین نمیدانیم که کبست فارسی آنچه در فرنگها بمعنی گیاه تلخ و کلیه گیاهها زهر دار ضبط است و غالباً شعراء استعمال کرده اند با کبستی اوستا یکی باشد مستشرقین در سر معنی این لغت با هم متفق نیستند برخی بمعنی زهر (گلدنر) برخی دیگر بمعنی گیاه زهر آلود (دارمستتر) گرفته اند بارتولومه تصور میکند که اسم مرض مخصوصی باشد

۶۱. بناگاه سیل مهالک آریائی را فرا گیرد بناگاه لشکر دشمن. بمالک آریائی
 در آید بناگاه مهالک آریائی درهم شکند پنجاه ها صدها
 صدها هزارها هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها
 برای فروغ و فرش او را میستایم .
 ۱ ॐ .

۶۲. یتا هو
 درود میفرستم به تشر رایومند فرمند به ستویس آب آورنده توانای
 مزدا آفریده
 اشم وهو
 ۲ ॐ

گوش = درواسپا

یشت نهم موسوم است به درواسپا و Drvāspā و آن را نیز در اوستا گاووش (Gāuŋ) و در فارسی گوش گویند برای رفع اشتباه باید بگوئیم که گوش بمعنی آلت شنوائی در اوستا گئوش (Gaoša) میباشد گئوش یا گئو بمعنی گاو و (گاووش) فرشته حافظ چارپایان که از آن مشتق شده است بگوش آلت شنوائی مربوط نیست در مقاله ماه از گوشورون صحبت داشته گفتیم که از آن روان نخستین جانور مفید مقصود میباشد در این جا لازم است متذکر شویم که کلمه گاو در اوستا بعلاوه از معنی معمولی که امروز در فارسی از آن اراده میشود دارای يك معنی بسیار منبسطی است و همه چارپایان مفید اطلاق میگردد در خود اوستا برای تشخیص چارپایان خرد مثل میش و بز انومیه یا نوسد گفته اند و بچارپایان بزرگ مثل شتر و اسب و گاو و خرسئور (ستور) نام داده اند هر يك از چارپایان خرد و بزرگ را جداگانه اسمی است و بسیار نزدیک بفارسی از آنکه گفتیم کلمه گاو در اوستا اسم جنس است این معنی از خود کلمه گوسفند نیز بخوبی برمیآید که امروز برای میش استعمال میکنیم ولی اساساً آن از برای چارپایان خرد وضع شده است از جزء اخیر این کلمه که سفند یا سپند باشد در مقاله امشاسپند صحبت داشتیم و معنی آن مقدس یا پاک و مفید میباشد جزء اولی همان گاو است که در این جا بهتر شکل اوستائی خود را محفوظ داشته است در وندیداد فرگرد ۲۱ فقره ۱ گوید درود بتو ای گاو مقدس (گئو سپنت) مقصود همان گاو است نه میش بعدها از گئو سپنت چارپایان کوچک اراده کرده اند و بتدریج در فارسی برای میش تخصیص یافته است از برای میش نر در خود اوستا کلمه مئش maēša و از برای میش ماده مئشی مئش استعمال شده است^۱ در لهجه دری یعنی

۱ رجوع شود به یشت ۱۴ (وهرام یشت) فقره ۲۳ و یشت ۱۷ (ارت یشت) فقره ۵۶

در زبان مخصوص زرتشتیان ایران هنوز لغت گاو در سربگ رشته از اسامی جانوران دیده میشود از این قبیل است گاو میش و گاو کوزن و گاو گراز و گاو کرکدن و گاو ماهی^۱ و این خود دلیل است که کله گاو در زبان اوستا هم اسم جنس بوده است ولی بمعنی منسبط‌تر از کله بوبین (Bovine) که در زبان فرانسه اسم جنس کلیه چارپایان از جنس گاو میباشد

پس از دانستن این مقدمه اینک به بینیم که چرا گاو بخصوصه این همه مورد توجه گردیده و حتی اسم فرشته حافظ جانوران مفید از کله گاو مشتق شده است دلیلش بسیار واضح است برای آنکه در میان چارپایان گاو مفیدتر از همه است هرآن فوایدی که امروز از گاو داریم در قدیم هم داشته اند چون شیر و روغن و پنیر که اساس تغذیه اقوام قدیم بوده همه از گاو است ناگزیر آن را مورد نوازش و شفقت ساخت هنوز پارسیان ذبح گاو را ناروا و گوشت آنرا بخود ناکوار میدانند چنانکه از خوردن خروسی که سحرگاهان بانگ زند و مردم را از بی ستایش خدای و کار و کوشش میخواند امتناع دارند کاونر یا ورز او که بمعنی گاو ورز و کشت میباشد از برای قوم فلاّح و زارعی مثل ایرانیان برای عمل زراعت و شخم و شیار کردن یاور بسیار گرانبهائی بوده است غالباً در خود گاتها از قربانی گاو در مراسم مذهبی منع و پروراندن آنها برای زراعت توصیه شده است^۲ و بعلاوه از بی گاو زه کمان میساخته اند و پوست آن چرم مثل امروز مورد استعمال داشته است گردونه و بار کشی نیز با این جانور بوده است این مسئله نیز از مهریشت فقره ۳۸ بخوبی برمیآید چه در این جا از گردونه که با ورز او کشیده میشود صحبت رفته است ممد بر آن فردوسی نیز گوید

ز گاو ان گردونه کشان چل هزار همیراند پیش اندرون شهریار^۳

نظر باین فواید ابداً شکفت آمیز نیست که گاو در آئین مزدیسنا معزز

Houtum-Schindler, Die Parsen in Persien, ihre Sprache u. einige ihrer Gebrauche. |

۲ رجوع شود بگاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۴ و یسنا ۳۳ قطعه ۳ و ۴

۳ شاهنامه چاپ آموزنده یونه ۱۹۱۳ میلادی ص ۱۰۷

باشد و از فرشته نگهبان آن غالباً امداد خواسته شود در چندین جای گاتها از فرشته گوشورون یا روان نخستین ستور که برای حفاظت چارپایان یک گاشته شده یاد گردیده است ^۱ در سایر قسمتهای اوستا نیز بکالبد و روان این فرشته درود فرستاده میشود ^۲ نکهبانی روز چهاردهم ماه با این فرشته است و به گوش روز موسوم است بقول ابوریحان بیرونی گوش روز در دیماه جشنی است موسوم به سیر-سور در این روز سیر و شراب خوردند و از برای دفع شر شیاطین سبزیهای مخصوصی با گوشت پزند ^۳ در فرهنگها نیز جشن سیر سور ضبط است

فرشته نکهبان چارپایان گهی گوش خوانده میشود و گهی درواسپا بی شک از این دو کلمه يك فرشته اراده شده است در دو سیروزه کوچک و بزرگ فقره ۱۴ نیز این هر دو لغت با هم ذکر گردیده است کلمه درواسپا مرگب است از دو جزء درو+اسب معنی جزء اخیر معلوم است جزء اول در اوستا درو+«drva» و در فرس دُروو بمعنی عافیت و صحت و تندرستی میباشد همین کلمه است که امروز در فارسی درست کوئیم بنابر این درواسپا یعنی درست دارنده اسب بی شک در این جا هم از کلمه اسب اسم جنس اراده گردیده و از آن مطلق ستوران مقصود میباشد در آغاز یشت نهم نیز درواسپا سالم نکهدارنده چارپایان خرد و بزرگ نامیده شده است از آنکه اسب هم برای تعیین اسم فرشته موکل چارپایان تخصیص یافته برای این است که اسب پس از گاو مفیدترین ستور است بخصوصه در نزد ایرانیان دلیر و رزم آزما که از برای نبرد و جنگ بغایت محتاج آن بوده اند و بعلاوه اسب و گردونه هر دو علامت شرافت بوده است بسا از اسامی خاص ایرانیان قدیم مثل لهراسب و گشتاسب و جاماسب و گرشاسب و پوروشسب و هجئسب و غیره با کلمه اسب ترکیب یافته است در هر جایی که درواسپا

۱ رجوع شود بگاتها یسنا ۲۸ قطعه ۱ و یسنا ۲۹ و بمقاله گوشورون ترجمه نگارنده.

۲ رجوع شود به یسنا ۱ فقره ۵ و یسنا ۲۶ فقره ۴ و یسنا ۳۹ (هفت ها) فقره ۱ و یسنا ۷۰ فقره ۲

۳ آثارالباقیه چاپ زاخو ص ۲۲۶

ذکر شده آن را بدارنده اسبهای زین شده و گردونه‌های تندرو و چرخهای
خروشنده متصف کرده اند دلیران و ناموران در نماز و ستایش از او اسبهای
قوی پیکر و سالم استغانه میکنند حتی اسب خورشید که ذکرش گذشت
از او ست در گوش یا درواسپ یشت هفت تن از نامداران از فرشته مذکور برای
غلبه کردن به‌پاوردان خویش یا برای موفق شدن با امری بدو نماز برده یاری
درخواست میکنند نخست هوشنگ پیشدادی دوم جمشید سوم فریدون
چهارم هوم پنجم خسرو ششم زرتشت هفتم کی گشتاسب این نامداران همانهایی
هستند که در آبان یشت از اردویسور ناهید تمناهای رستگاری نمودند و
هریک را شرح دادیم و بعد هم آنها را بهمین ترتیبی که در گوش یشت ملاحظه
میکنیم در ارت یشت هم خواهیم دید مگر آنکه در آبان یشت از هوم اسمی
برده نشده است ولی در طی مقاله افراسیاب صفحه ۲۱۰ از او صحبت داشتیم

گوش یشت = درواسپ یشت

در واسطه توانای مزدا آفریدهٔ مقدس را خوشنود می‌سازیم ☉

﴿ کردہ ﴾ (۱)

- ۱ درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس را میستائیم کسی که چارپایان
خرد را سلامت نگه میدارد کسی که چارپایان (ستوران) بزرگ را
سلامت نگه میدارد کسی که دوستان را سلامت نگه میدارد کسی که
بچکان را سلامت نگه میدارد با دیده بان بسیار دور و
با سعادت ۲ ۞
- ۲ کسی که دارای اسبهای زین شده گردونهای تکپو کننده چرخهای
خروشنده است که فربه (راه) پیمایند^۳ نیرومند خوش اندام بهره
نیک بخشنده و درمان بخشی که برای یاری مردان پاک پیشه سالم
واقامتگاه مهیا دارد ۴ ۞
- ۳ از برای او هوشنگ پیشدادی در بالای کوه زیبای مزدا آفریده (هرا)
صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد^۵ و زور نیاز کنان
(چنین درخواست)
- ۴ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من همه دیوهای
مازندران ظفر یابم که من مهراس یفتاده از بیم دیوها گریزان نشوم که همه
دیوها برخلاف میل شان مهراس افتاده در مقابل من فرار کنند (و) از
بیم در تار یکی بدوند ۶ ۞

[illegible]

۵ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهند کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیۀ آورد کامروا میسازد ۰۰

۶ برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم من اورا با نماز نیک بجای آورده (و) با زور میستایم آن درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را ما میستایم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و با کلام بلیغ ینگه ها نام اهورامزدا در میان موجودات از زنان و مردان میشناسد آن کسی را که برای ستایشش با و بتوسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهد شد این مردان و این زنان را ما میستایم ۱ ۰۰

❧ (کرده ۲) ❧

۷ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستایم کسی که چاربا یان . . ۲ ۰۰
۸ از برای او جشید دارندۀ کله ورمه خوب در بالای کوه هکر صد اسب هزارگاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نیاز کنان (چنین درخواست) ۰
۹ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من از برای مخلوقات مزدا که پرواری مهتا سازم که من مخلوقات مزدا راجاودانی (بیمرک) سازم •

۱۰ که من از مخلوقات مزدا کرسنگی و تشنگی را دور نمایم و که من از مخلوقات مزدا ضعف پیری و مرگ را دور سازم و که من در مدت هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) از مخلوقات مزدا باد گرم و سرد را دور بدارم ۳ ۰۰

۱ فقره ششم در انجام شش کرده دیگر این یش تکرار میشود

۲ فقرات اول و دوم از همین یش در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بمقاله جشید ص ۱۸۰ - ۱۸۸ و بفقرات ۲۵ - ۲۶ از آبان یش

- ۱۱ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیة آورد کامروا میسازد
- برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . ۱ ☸

❧ (کرده ۳) ❧

- ۱۲ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستایم کسی که چارپایان را . . . ۲ ☸

- ۱۳ از برای او فریدون پسر آئوبه از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشه (ویرنه) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نیاز کنان (چنین درخواست) .

- ۱۴ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من بازی دهاک (ضحاك) سه پوزه سه کله شش چشم هزار چستی و چالاکی دارنده ظفر یابم باین دیو دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است باین خبیث و قوی ترین دروغی که اهریمن بر ضد جهان مادی بیافرید تا جهان راستی را از آن تباہ سازد و که من هر دوزنش را بر بایم هر دورا سنگهوك (شهر ناز) و اِرَنوَك (ارنواز) که از برای تو اُلد و تناسل دارای بهترین بدن میباشند هر دورا که از برای خانداری بر ازنده هستند ۳ ☸

۱ فقره ۶ از همین یش در این جا تکرار میشود

۲ فقرات اول و دوم همین یش در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بمقاله فریدون ص ۱۹۱-۱۹۵ و بفقرات ۳۳-۳۴ آبان یش

۱۵ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهند.
کسی که خواستاری را که زور یاز کند و از صفای عقیده فدیہ آورد
کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱ ☸

﴿کرده: ۴﴾

۱۶ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستایم کسی که چارپایان را ۲ ☸
۱۷ از برای او هوم ۳ درمان بخش و سرور یک با چشمان زرد رنگ
در بلندترین قلعه کوه مرا فدیہ آورد و از وی برای این کامیابی
درخواست نمود •

۱۸ این کامیابی را بمن ده ای یک ای توانا ترین درواسپ که من افراسیاب
مجرم تورانی را بزنجیر کشم و بزنجیر بسته بکشم و بسته برانم و در بند بنزد
کیخسرو برم تا اورا روبروی دریاچه چشمت عمیق و با سطح وسیع بکشد
کیخسرو آن پسر انتقام کشنده از سیاوش نامور که بخیانت کشته شد و از
برای (انتقام) اغریث دلیر ۴ ☸

۱۹ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهند.
کسی که خواستاری را که زور یاز کند و از صفای عقیده فدیہ آورد
کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۱ ☸

۱ فقره ۶ همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول و دوم همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ در متن بجای قاط کله فراموشی ~~داده~~ آمده است در طی ترجمه یشتها در هر جای
که باین صفت برخوردیم آن را با شامیدنی ترجمه کردیم این معنی در فقره فوق از برای هوم که اسم
کسی است مناسبتی ندارد مگر آنکه صفت مذکور را بمعنی ترقی دهنده و پروراننده بگیریم
چنانکه برخی از مستشرقین باین معنی گرفته اند

درخصوص هوم رجوع کنید بمقاله افراسیاب ص ۲۱۰

۴ راجع بکیخسرو رجوع کنید بفقره ۴۹ از آبان یشت و بتوضیحات پاورقی ص ۲۰۳-۲۰۰

❦ (کرده ۵) ❦

۲۰ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستائیم کسی که چارپایان را . . . ۱ ❦

۲۱ از برای او یل ممالك آریائی استوار سازنده کشور خسرو روبروی دریاچه ژرف و بهن چنچست صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نیاز کنان (چنین درخواست) °

۲۲ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من افراسیاب مجرم تورانی را روبروی دریاچه چنچست ژرف و بهن بکشم من پسر انتقام کشنده از سیاوش نامور که بخیانت کشته شد و از برای انتقام اغریث دلیر ❦

۲۳ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیۀ آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم . . . ۲ ❦

❦ (کرده ۶) ❦

۲۴ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستائیم کسی که چارپایان را . . . ۱ ❦

۲۵ او را بستود زرتشت پاك در آریاویج در کنار (رود) ونگوهی دائیتیا ۳ با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و با کلام بلیغ و از او این کامیابی را درخواست °

۱ فقرات اول و دوم همین یش در این جا تکرار میشود

۲ فقره ۶ همین یش در این جا تکرار میشود

۳ در خصوص مملکت آریاویج و رود ونگوهی دائیتیا رجوع کنید بیاد داشت صفحه ۵۹ و

۲۶ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که هُوتس نیک و شریف را ^۱ همراه بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند ^۲ که او بدین مزدیسنای من ایمان آورد و آن را در یابد که او از برای جمیع من مایه شهرت نیکی شود ☉

۲۷ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زور نثار کند و از صفای عقیده فدیۀ آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم ☉ ۳

❦(کرده: ۷)❦

۲۸ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستایم کسی که چارپایان را . . . ☉ ۴

۲۹ از برای او کی گشتاسب بلند همت و بروی آب دائیتیا صد اسب هزار کاو ده هزار کوسفند قربانی کرد و زور نیاز کنان (چنین درخواست)

۱ هُوتس در بهلوی بجای اسم اوستای هُوتسوسا ^۱ آمده است هُوتس از خاندان توتر (هَوتسوسا نوذر) م ۲۶۵-۲۶۷ ملاحظه شود) زن کی گشتاسب است در فروردین یشت قره ۱۳۹ و در رام یشت فقرات ۳۵ و ۳۶ نیز از او اسم برده شده است در کتاب بهلوی یادگار زریران مندرج است «آنگاه پادشاه کی گشتاسب گفت اگر هم تمام پسران و برادران و بزرگان من و نیز زن من هُوتس از کسی که برای من ۳۰ پسر و دختر متولد شدند کشته شوند باز من پیرو این دین پاك خواهم ماند آنچه را که از اهورامزدا یافتم از دست نخواهم داد» در شاهنامه زن گشتاسب موسوم است به کتایون بنا بداستانی که در کتاب رزمی ما مندرج است هُوتس غیر از کتایون است چه این اخیر دختر قبصر روم است که کی گشتاسب در اوقاتی که از پدرش لهر اسب رنجیده خاطر در مملکت روم متواری بود او را شیفته حسن جانش نموده بزنی گرفت

۲ در این جا یاد آورد می‌شویم که حضرت زرتشت در قره ۱۰۴ از آبان یشت خواستار است که شاه گشتاسب بوی ایمان آورد در قره فوق آرزو دارد که هُوتس زن کی گشتاسب با و بگردد

۳ قره ۶ همین یشت در این جا تکرار میشود

۴ قره اول و دوم همین یشت در این جا تکرار میشود

۳۰ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسب که من به
آشت آنورونت پسر ویسپ ثور و آشتی ^۱ ^۲ با خود
سر تیز با سپر سر تیز و با گردن ستر که دارای هفتصد شتر است
در پشت زئینیاور خویزاده ^۳ در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توأم
شد که من بار جاسب خیون ^۴ نابکار در یک جنگ (پیروزمند) مقابل
توأم شد که من به درشینیک ^۵ دیویسنا در یک جنگ (پیروزمند)
مقابل توأم شد ۰۰

۳۱ که من تشریاونت ^۶ زشت نهاد را براندازم که من دیویسنا سپینج اورو شک ^۷

۱ آشت آوروت ههدهده دهدهده پسر و یسپ تۆزؤ آشتی وادهدهده دهدهده.
 دهدهده از رقبای کی گشتاسب لاهد از دیویسان و از تورانیان خیون میباشد معنی لفظی آن
 چنین است «کسی که هشت سوار دارد»
 ۲ بجای نقاط از کله و یسپ تۆزؤ که باید صفتی باشد معنی درستی بر نیاید کله خراب شده
 نظر میرسد

۳ زئینباورَ خوینداهه (خوینداده) ۳۳۰ میلادی. بقول بارتولومه اسم محلی است این اسم را گلدز در متن اوستای خود جئینباورَ ضبط کرده است و زئینباورَ را نسخه بدل

۴ خبون اسم يك قبیله تورانی است خاك این قبیله نیز مملکت خبون نامیده میشود ارجاسب در اوستا و یادگار زریران پادشاه تورانیان خبون نامیده شده است این اسم در اوستا خوشونَ (Xoshon) میباشد این قبیله همان است که بعدها باشاپور دوم (۳۰۹ — ۳۸۰ میلادی) نیز در زد و خورد بوده است. مورخ رُم امیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus) که در سال ۳۳۰ میلادی میزیست از گرومباتس (Gruinhates نامی پادشاه خبونیتهای (Chionitae) که در داغستان سلطنت داشت و رقیب شاپور دوم بود اسم میبرد (بیاد داشت ص ۲۶۳ نیز ملاحظه کنید) در زامیاد یشت فقره ۸۷ آمده است که کی گشتاسب به تریاونت زشت نهاد و بدیوسنا ریشَن و بدروغ پرست ارجاسب و بسایر خبونیهای نابکار زشت کردار ظفر یافت

• دَر شَبِیکَ و سَلِیْکَ و دَوَسَ چنانکه در فقره فوق ذکر شده است یکی از دیویسان و دشمن مزدیسنان است معنی لفظی آن چنین است (کسی که گستاخانه حمله برد)
• تَرِیاوَنَتَ و تَرِیاوَنَتَ و تَرِیاوَنَتَ همان است که در فقره ۱۰۹ از آبان یشت باو بر خوردیم (نسخه بدل تریهونت) و مثل فقره ۸۷ از زامیاد یشت که ذکرش گذشت باز با یِشَن و ارجاسب یک جا ذکر شده است در هرجائی که باین اسم بر میخوریم اورا رقیب گشتاسب می بینیم تریاوت لفظاً یعنی تیره و ظلماتی

۷ سینج آروژک در پهلوی سینجروش شد از دیویستان و دشمن کی گشتاس است

را براندازم که من دگر باره همای و واریدکنا^۱ را از مملکت خیونها بخانه
برگردانم که من ممالك خیون را براقتم پنجاهها مدها مدها هزارها
هزارها ده هزارها ده هزارها مدها هزارها ۵۰

۳۲ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیة آورد
کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۲ ۵۰

۳۳ یتا هو
درود میفرستم به درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس

اشم و هو

اهائی ریشچه ۳ ۵۰

۱ همای و واریدکنا همای در اوستا هومایا یا هومایه یا هومیه
دو معنی دارد اول بمعنی فرخنده و همایون است چنانکه در یسنا ۴۱ (هفت ها = هفتین یشت بزرگ)
قره ۳ استعمال شده است دوم اسم دختر کی گشتاسب است در قره ۱۳۹ از فروردین یشت
نیز فروهر همای پاک درود فرستاده شده است در پهلوی هماک گویند در یادگار زریران
آمده است کی گشتاسب برای تشویق و تشجیع بلشکریانش چنین گفت « کیست درمیان شما
ایرانیان که از زریر انتقام بکشد تا من دخترم هماک را که در مملکت زیباترین زن است بدو دهم
از برای او در قصر زریر جای سازم و او را سپید لشکر گردانم » فردوسی نیز گوید
بلشکر بگفتا کدام است شیر که باز آورد کین فرخ زریر

که هرگز میانه نهد پیش پای مرا و او را دهم دخترم را همای

واریدکنا واسدلمهوسا باید اسم دختر دیگر کی گشتاسب و خواهر همای باشد که در
شاهنامه به آفرید شده است بی شک قره ۳۱ از درواسپ یشت اشاره بشکست اولی است که
ایرانیان از تورانیان دیده و دو دختر کی گشتاسب همای و به آفرید اسیر ارجاسب شدند در
شاهنامه مفصلاً از گرفتاری این دو دختر و بعد آزاد شدن آنان بتوسط برادرشان اسفندیار
صحبت شده است

چنین کار دشوار آسان مگیر	بپردند پس دختران اسیر
خردمند را دل برفی ز جایی	اگر نیستی جز شکست همای
که باد هوا هرگز او را ندید	دگر دختر شاه به آفرید
برو باره و طوق نگذاشتند	که از تخت زرینش برداشتند

۲ قره ۶ همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بقره ۳۳ هر مزد یشت

مهر

مهر در اوستا و در کتیبه های پادشاهان هخامنشی میتر Mithra
 و در سانسکریت میتر Mitra آمده است در پهلوی میتر Mitr
 شده امروز مهر گوئیم و معانی مختلف از آن اراده میکنیم عهد
 و پیمان و محبت و خورشید جمله از معانی آن است هفتمین ماه سال شمسی و روز
 شانزدهم هرماه نیز مهر نامیده میشود مسعود سعد این معانی را در يك
 بیت شعر جمع کرده گوید

اشتقاق
 کلمه مهر

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان مهر بفرای نگار مهر چهر مهربان
 بسا اسامی اشخاص تاریخی بما رسیده و بسا اسامی شهرها و محال قدیم
 ایران در کتب مورخین و جغرافیادانهای ایرانی و عرب قرون وسطی ضبط شده
 که با کلمه مهر ترکیب یافته است مثل مهرداد و مهربندگشای در تورات
 کتاب عزرا در باب اول فقره ۸ مندرج است که خزینه دار کورش بزرگ موسوم
 بوده است به مثر دات چون مهریکی از فرشتگان دین زرتشتی و دارای مقام
 بلندی است بسا آتشکده های عهد باستان با اسم او بوده است چنانکه
 فردوسی گوید

چه آذر کشب و چه خرداد مهر فروزان چو ناهید و بهرام و مهر

امروز هم زرتشتیان پرستشگاه خویش در مهر گویند در فرهنگها نیز
 مسطور است که مهر قبه زرینی است که بر سر چتر و علم و خرگاه نصب کنند
 کلیه این معانی درست و از برای هر يك در اوستا و تاریخ مأخذی میتوان
 نشان داد اسم بیخ گیاهی هم که بمناسبت شباهتش بدوفری که در مقابل هم
 ایستاده باشند مهر گیاه میباشد و نیز مردم گیاه و استرنگ و سگ کن
 معروف است این بیخ و ریشه را در عربی یبروج الصنم و خود گیاه را

لَفَّاح گویند ^۱ در طب نیز میتری دانیسم Mithridatisme معروف و آن عبارت است از استعمال کردن زهر و متدرجاً مقدار زیادتری بکار بردن و طبیعت خود را بآن عادت دادن بطوری که بعدها سم در وجود اثری نخواهد کرد این لغت علمی که در طب اروپائیان مصطلح است یادآور مهر ایرانیان است چه عمل میتری دانیسم بمهرداد رقیب بزرگ رُمها پادشاه مملکت پوتوس (ساحل دریای سیاه) که در سال ۱۲۳-۶۳ پیش از مسیح سلطنت کرد منسوب میباشند میگویند که او از بیم زهر خوراندن دشمنان متدرجاً خود را باستعمال آن عادت داد تا سستی در وجود او اثری نکند بیشتر از مستشرقین معنی اصلی مهر را واسطه و میابخی ذکر کرده اند در نزد هندوان کله میث Mith که بُن و ریشه مهر است بمعنی پیوستن و بجائی فرود آمدن است لغت میثنیا Maethanyā در اوستا بسیار استعمال شده بمعنی خانه و سرا میباشند این کله همان است که امروز میهن گوئیم بنا براین فرهنگهایی که آنرا بوطن ترجمه کرده قدری از معنی حقیقی منحرف شده اند کله میهان یا مهان نیز از همین اصل و بنیان است و در اوستا مِثمن Maethman میباشند ^۲ یوستی Justi مهر را بمعنی ای که ذکر شد گرفته آن را واسطه و رابطه میان فروغ محدث و فروغ ازلی میداند و یا عبارت دیگر مهر واسطه است میان پروردگار و آفریدگان ^۳ در گاتها که قدیمترین قسمت اوستاست فقط یکبار کله میثر استعمال شده است اما نه بمعنی فرشته بلکه

۱ تحفة المؤمنین مینویسد یروج الصنم بیخ لَفَّاح بری است بشکل دو انسان که روی یکدیگر گذاشته باشند و او را مهر گیاه وسک کن نامند نبات مذکور شیهه بعلیق و بقدر زرعی برکش شیهه به برگ انجیر و باریکتر از آن و ثمرش سرخ و بقدر زیتون و در بوی شیهه جمیع سایل و گلش سفید بیخش بصورت دو انسان مواجه و مستور بلیفهای اشقر شیهه بموی رجوع کنید نیز به بحر الجواهر خاقانی در معنی مردم گیاه گوید
من همی در هند معنی راست همچون آدم وین خران در چین صورت راست چون مردم گیاه حافظ گوید

سبزه خط تو دیدیم و زبستان بهشت بطلبگاری این مهر گیاه آمده ایم

Altiranisches Wörterbuch von Christian Bartholomae
Strassburg 1904

۲ رجوع کنید به

۳ رجوع شود به Geschichte des alten Persiens von Fer. Justi Berlin 1879 S. 92-93

معنی وظیفه مذهبی و تکلیف دینی^۱ در فرگرد چهارم وندیداد که مفصلاً از معاهده بستن و در آن پایدار ماندن و یا شکستن آن و گناه و سزای پیمان شکن و اقسام معاهدات و شروط آنها صحبت میشود کلیه کلمه مثر بمعنی عهد و پیمان آمده است در یشت دهم که مخصوص باین فرشته است بسا کلمه مثر بجای عهد و میثاق آمده است میثرو دروج 𐬨𐬀𐬭𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 (Mithrō-druj) که بمعنی تحت اللفظی دروغگوی عمر میباشد در همه جا پیمان شکنی از آن اراده گردیده است هیچ يك از این معانی مخالف همدیگر نیست معنی ریشه کلمه پیوستن و واسطه بودن است معنی های دیگر بعد ها بواسطه مقام و شغل این فرشته برخاسته است برخی از مستشرقین از آن جمله دارمستتر Darmesteter معنی قدیمی و اصلی آنرا دوستی و محبت گرفته است^۲

در سانسکریت هم میثر بمعنی دوستی است و در وید برهمنان مانند اوستا پروردگار روشنائی و فروغ میباشد در کتاب مقدس هندوان نیز يك دسته از پروردگاران که عدد آنها هفت میباشد اشاره گردیده است ولی اسامی همه آنها برخلاف هفت امشاسپندان ایرانیان معلوم نیست چنانکه اسامی همه ۳۳ پروردگاران دیگری که در وید از آنها صحبت شده بما نرسیده است دسته هفتگانه هندوان موسوم است به ادی تیا Aditya یعنی پسران ادی تی Aditi که اسم الاله ای میباشد از میان این هفت برادران اسم وارونا Varuna و میثر غالباً تکرار شده است و گاه هم ایرمان که مفصلاً از آن در گاتها صحبت داشتیم در جزو ادی تیاها شمرده میشود^۳ میثر در وید برهمنان مانند میثر در اوستای مزدیسنان یاسبان راستی و پیمان است در هر دو کتاب بضد دروغ و خطا میباشد فقط در سرودهای مقدس هندوان از میثر یکی یادگار مجمل و مبهمی مانده است و يك قطعه مختصر و بدون اهمیت متعلق بدو است و همیشه میثر با وارونا آمده است با آنکه فلسفه وید و اوستا با همدیگر فرق دارد ولی باز اینقدر بهم نزدیک و شباهت دارد که بتوان از روی

مهر نزد
برهمنان

۱ رجوع کنید بگاتها یسنا ۴۶ قطعه ۵ میثروایو 𐬨𐬀𐬭𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 Mithrōibyo

۲ رجوع شود به Le Zend—Avesta par Darmesteter vol II Paris 1892 p. 441

۳ رجوع کنید بگاتهای نگارنده در فصل (چند لغت از گاتها) ص ۸۰ — ۸۷

تحقیق گفت که هر دو دسته اریائی نژاد که ایرانیان و هندوان باشند روزی بام مهر را میستوده اند هرچند که میتر در وید دارای مقام بلندی است ولی در مقابل سایر پروردگاران روشنائی مثل اندرا Indra و سویت Savitar از اهمیت او کاسته اینک باید میتر اوستا را با وارونای وید مقابل نمود که در بسیاری از خصایص و اوصاف نزدیک باو است

اینک که دانستیم مهر در وید هم که قدیمترین کتاب مذهبی دنیا
قدمت مهر
بشمار است نام و نشانی دارد و ضمناً هم دانستیم که این فرشته
راسق و پیروزی نیز بسیار کهن سال است از خطوط میخی که از هزار و
چهار صد سال پیش از مسیح میباشد نیز از قدمت او خبری داریم خطوط میخی
مذکور که در کاپا توکا Kapatuka (مملکتی از آسیای صغیر) پیدا شد شاهد است که
دسته ای از قوم حتیت در میتانی Mitani در شمال عراق حالیه (بین النهرین)
متر و وارونا و اندرا و نساتیا Nasatya را که از پروردگاران هندو ایرانی هستند
میرستیده اند^۱ این پروردگار عهد اریائی و فرشته زرتشتی در همه جا همراه
ایران بوده و باندازه ملیت ما قدیم است هنوز هم در ایران پیروان آئین زرتشت
در روز جشن مهرگان که ذکرش بیاید برایش قربانی میکنند و مجلس ایران پس از
پیشتر از هزار سال فراموشی دگر باره مانند پارینه حمایت هفتمین ماه سال را بدست
این فرشته مهربان سپرد

اسم میتر از قرن چهارم پیش از مسیح در کتیبه پادشاهان
مهر در
کتیبه های
مخامنشیان
نخست در کتیبه اردشیر دوم که از سال ۴۰۴ تا ۳۵۹ پیش از
مسیح سلطنت کرد در جزو کتیبه ای که در خرابه شوش باقی مانده گوید

۱ حبت ها قوم اریائی نژاد که در سوره و آسیای صغیر سلطنت یافتند در تورات باسم
هاختی Hakhti قلدر از آنها ذکر شده است مادر سلیمان که داود بخیان او را از دست
شوهرش گرفت از این قوم است آنان نیز مانند ایرانیان بخدا یغ میگفتند بواسطه زد و خورد
هاتی که میان آنان و مصریان و اشوریان واقع شده کتیبه های قدیم این دو مملکت آنان را در قبلی
ختا Kheta و در اشوری ختی Khatti نامیده اند رجوع شود به Cumont Mithra p. 2
و به Geschichte der Meder und Perser von Justin Präřek Gotha 1906 I Band S. 25

« این ایوان را (اپدان Apadana) داریوش (اول) از نیاگان من بنا نمود بعد در زمان اردشیر (اول) پدر بزرگ من طعمه آتش گردید من بخواست اهورامزدا و اناهیتا (ناهید) و میثر (مهر) دوباره این ایوان را ساختم بشود که اهورامزدا اناهیتا و میثر مرا از همه دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساخته ام خراب نسازند و آسیب نرسانند» باز از همین پادشاه در پایه ستونی که در همدان پیدا شده و امروز در انگلستان موجود است چنین منقوش است « این ایوان را من بخواست اهورامزدا اناهیتا و میثر بنا نمودم بشود که اهورامزدا اناهیتا و میثر مرا از کلیه دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساخته ام ویران نسازند»

پسر و جانشین پادشاه فوق اردشیر سوم که از سال ۳۵۹ تا ۳۳۸ سلطنت داشت در فارس در خرابه پرسپولیس (نخت جمشید) بنوبت خود گوید « اهورامزدا و بنی میثر مرا و این مملکت را و آنچه را که بتوسط من ساخته شده است باید نگهداری کنند»^۱

چنانکه ملاحظه میکنید در این چند فقره ناهید هم مثل مهر بار اول است که در آثار پادشاهان ظاهر میشود مگر آنکه در فقره اخیر مهر تنها ذکر شده است

روز شانزدهم هر ماه مخصوص بفرشته فروغ و بمهر روز موسوم است و این روز عیدی است بخصوصه روز مذکور در خود مهر ماه جشن بسیار بزرگی است بقول بندهش مشیا و مشیانه در چنین روزی تولد یافتند این جشن را در قدیم متراکانا میگفتند یعنی متعلق بمهر بعد مهرگان شد و مهر جان معرب آن است این جشن بزرگ شش روز طول میکشد از روز شانزدهم شروع شده بروزیست و یکم که رام روز باشد ختم میگردد روز آغاز را مهرگان عامه و روز انجام را مهرگان خاصه گویند در ایران قدیم

جشن
مهرگان ۲

۱ رجوع کنید به Die Keilinschriften der Achämeniden von F. H. Weissbach Leipzig 1911

۲ ملکا جشن مهرگان آمد جشن شاهان و خسروان آمد

خز بجای ملنعم و خرگاه بدل باغ و بوستان آمد

مورد بجای سوسن آمد باز می بجای ارغوان آمد

روژکی المعجم فی معایر اشعار المعجم ص ۲۷۰

فقط دو فصل داشتند اول تابستان (هم Hama مهر) پس از آن زمستان (زین Zayana مهر) از همین کله است دی) در کلیه اوستا از همین دو فصل اسم برده شده است نوروز جشن آغاز تابستان است و مهرگان جشن آغاز زمستان بخصوصه جشن مهرگان بسیار شوخ و سرور انگیز بود کتزیاس مینویسد که پادشاهان هخامنشی هیچ نبا یستی مست شوند مگر در روز جشن مهرگان که لباس فاخر ارغوانی پوشیده در باده پیمائی با میخوارگان شرکت مینمودند مورخ دیگر دوریس Duris مینویسد که در این جشن پادشاه میر قصید^۱ بقول استرابون Strabon خشرپاون (ساتراپ) ارمنستان در جشن مهرگان بیست هزار کره اسب برسم ارمنان بدربار شاهنشاه هخامنشی میفرستاد اردشیر بابکان و خسرو نوشیروان در این روز رخت نو بمردم می بخشیدند در بندهش آمده است که روز مهرگان مشیا و مشیانه (آدم و حوا) از نطفه کیومرث پدید آمدند^۲ از علمای ایرانی و عرب اخبارات زیادی در خصوص مهرگان نقل شده است از آن جمله مذکور است که در موقع این جشن موبدان موبد خوانچه ای که در آن لیمو و شکر و نیلوفر و به و سیب و یک خوشه انگور سفید و هفت دانه مورد گذاشته شده بود زمزمه کنان (واج گوینان) نزد شاه میآورد^۳

ابو ریحان بیرونی که در سال ۳۶۲ هجری تولد یافت و از بزرگان علمای ایران شمرده میشود در کتاب معروف خود الآثار الباقیه عن القرون الخالیه مفصلاً از عید مهرگان صحبت میدارد از آن جمله مینویسد «گویند مهر که اسم خورشید است در چنین روزی ظاهر شد باین مناسبت این روز بدو منسوب کرده اند پادشاهان در این جشن تاجی که بشکل خورشید و در آن دایره ای مانند

۱ Clemens, Die Griech. u. Latein. Nachrichten über die Persische Religion S. 90

۲ رجوع شود به بندهش فصل ۱۵ چاپ یوستی Justi.

۳ وندیشمان Windischmann در کتاب خود میترا Mithra در صفحه ۷۵ در جزو اشیه خوانچه سیسیف Sysiphe هم افزوده است نگارنده این کله را در جائی ندیدم شاید سیسنبر Sisymbrium باشد که میدانیم گیاه مقدسی است و بندهش آن را گیاه مخصوص بهرام ایزد ذکر کرده است آن گیاهی است شبیه بنناع و خوشبو تخم آن ریزه تر از تخم ریحان است رجوع شود به بحر الجواهر و تحفة المؤمنین

چرخ نصب بود بسر میگذاشتند و گویند در این روز فریدون به بیور اسب که ضحاک خواندش دست یافت چون در چنین روزی فرشتگان از آسمان بیاری فریدون فرود آمدند بیاد آن در جشن مهرگان در سرای پادشاهان مرد دلیری میگذاشتند که بامدادان با آواز بلند ندا میدادای فرشتگان بسوی دنیا بشتابید و جهان را از گزند اهریمنان برهائید و گویند خداوند در این روز زمین را بگسترانید و در اجساد روان بدمید و در این روز کره ماه که تا آن وقت گوی تاریکی بود از خورشید روشنائی و نور کسب نمود از سلمان فارسی نقل شده است که او گفت ما در زمان ساسانیان قائل بودیم از آنکه خداوند یاقوت را در روز نوروز از برای زینت مردمان بیافرید و زبرجد را در روز مهرگان و این دو روز را بر سایر ایام سال فضیلت داد چنانکه یاقوت و زبرجد را بر سایر جواهرات در آخرین روز این جشن که بیست و یکم ماه باشد فریدون ضحاک را در کوه دباوند بزدان انداخت و خلایق را از گزند او برهائید لاجرم در این روز عید گرفتند و آفریدون مردم را امر کرد که گشتی بمیان بندند و واج زمزمه کنند و در هنگام خوردن و آشامیدن لب از سخن فرو بندند چون مدت استیلای ضحاک هزار سال طول کشید و ایرانیان خود مشاهده کردند که ممکن است عمر انسان این همه طولانی گردد از این روز بیعد دعای خیر شان در حق یکدیگر چنین بود (هزار سال بزی)

زرادشت فرمود که آغاز و انجام جشن مهرگان در عظمت و شرافت مساوی است پس هر دو روز را عید بگیری از این پس هر مز بن شاپور در تمام روزهای مهرگان جشن برپا داشت در زمن بعد پادشاهان و مردمان ایرانشهر از آغاز مهرگان تا مدت سی روز مانند نو روز عید میگریختند و هر پنج روز را يك طبقه از شاهزادگان و موبدان و بزرگان و بازرگانان و رزمیان و دهقانان و اهل حرفه و صنایع مخصوص نمودند^۱

۱ رجوع کنید بکتاب آثارالباقیه چاپ زاخو Sachau ص ۲۲۲ — ۲۲۴ هنوز هم دعای هزار سال بزی معمول است چون جشن مهرگان در میان مسلمانان منسوخ شده این دعا را در جشن نوروز عبارات دیگر بهمدیگر میگویند تا در این سالهای اخیر پارسایان در وقت غذا خوردن صبحه نمیکردند

ابو ریحان بیرونی در کتاب دیگر خود موسوم به کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم در نسخه فارسی آن گوید «مهرجان روز است از مهر ماه و نامش مهر و اندرین روز آفریدون ظفریافت برینور اسب جاذوانك بضحاك معروف است و بکوه دنباوند باز داشت و روزها از بس مهرگانست همه جشن اند بر کردار اینچ از بس نوروز بود و ششم این مهرگان بزرگ و رام روز نامست و بذین داندش»^۲ بلعمی مینویسد «آفریدون ظفریافت و ضحاك را بگرفت و بکشت و همان روزگار ناج برسر آفریدون نهاده جهان بروی سپرد و آن مهر روز بود از مهر ماه و آن را مهرگان نام کردند و عید کردند و آفریدون بملك بنشست»^۳

فردوسی نیز در خصوص بر تخت نشستن فریدون گوید

بروز خجسته بر مهر و ماه بسر بر نهاد آن کیانی کلاه

بفرمود تا آتش آفروختند همه عنبر و زعفران سوختند
پرستیدن مهرگان دین اوست تن آسائی و خوردن آئین اوست
کنون یادگار است از او ماه و مهر بکوش و برنج ایچ منهای چهر

این عید باندازه بزرگ و محترم بوده که استیلای عرب هم توانست آنرا از میان ببرد بسا از عادات و رسومات ایران در مدت غلبه و قهر مغول از دست رفت از اشعار منوچهری برمیآید که در عهد سلطان مسعود غزنوی که در سال ۴۲۱ هجری جلوس نمود با شکوه و جلال تمام در دربار سلطان مثل سابق جشن مهرگان میکردند جشن مهرگان در تمام آسیای صغیر نیز معمول بود و از آنجا با آئین مهر باروپا رفت که ذکرش بیاید جای تعجب است که از این عید باین بزرگی و شریفی در طی اخباراتی که در خصوص آئین مترا در اروپا خوانده میشود اسمی نیست مستشرق دانشمند بلژیکی کومون Oumont در کتاب نفیس خود «آئین مترا»

۲ نقل از يك نسخه خطی که در کتابخانه ملتی پاریس موجود است نگارنده در اوقاتی که لغات فارسی کتاب مذکور را استخراج میکردم غفلت نموده شماره نسخه را ضبط نکردم

۳ بلعمی چاپ کانپور ص ۴۶

میگوید بدون شك جشن مهرگان که در مهالك رُم قدیم روز ظهور خورشید تصور
 میشده و آن را Sol Natalis invicti یعنی روز ولادت خورشید مغلوب نشدنی
 میگفته اند به ۲۵ ماه دسامبر کشیده شده و بعد از نفوذ دین عیسی در اروپا روز
 ولادت مسیح قرار داده شده است در انجام این مبحث متذکر میشویم که
 در فرهنگها مهرگان بزرگ و مهرگان خرد اسم دو مقامی است از موسیقی
 از مورخین قدیم یونان و رُم اخبار زیادی راجع بمهر بما نرسیده
 یعنی از مورخین پیش از زمان نفوذ دین عیسی در اروپا
 اگر نه از قرون بعد از میلاد در اوقاتی که آئین مترا سراسر
 مهالك وسیعه رُم را فرا گرفته بود در خصوص این فرشته ایرانی اطلاعات بسیار
 داریم ولی غالباً آلوده بغرض و کینه بیشتر این اطلاعات از مأخذ آباء و
 روحانیون دین عیسی می باشد که سعی مخصوصی در باطل بودن مترا و برحق بودن
 عیسی دارند بطوری که این اطلاعات از نقطه نظر تاریخی و دینی چندان مربوط
 نیست ما ایرانیان نیست کتبی که در خصوص آئین مترا نوشته شده بود و ممکن
 بود که يك سرچشمه بسیار خوبی از برای تاریخ و مذهب ایران قدیم باشد از
 تعصب نو مسیحی شدگان از میان رفته همانطوری که دست تطاول و تعصب مسلمانان
 اوراق دینی زرتشت را در ایران نابود نموده است

مهر در کتب
 مورخین قدیم

غالباً مورخین یونانی بفرشتگان مزدیسنا بمناسبت مقام و شغل شان اسم
 یکی از پروردگاران خود را که با اوشباهتی داشته میداده اند مثلاً بناهید ایرانی
 اسم الاهی یونانی داده ارتیمیس Artemis میگفته اند مگر مهر که اسم او مبدل نشده
 میترس Mithres نامیده میشده است و این دلیل شهرت و بزرگی مهر است کز نفون
 Xenophon در کتاب کیروید ی Cyropedie مینویسد که پادشاهان هخامنشی بمهر
 سوگند یاد میکردند پلوتارك نیز بنوبت خود نقل میکند از آنکه داریوش در يك
 امر مهمی یکی از خواجگان خود امر میکند که راست بگوید و از مهر بترسد
 از این دو فقره برمیآید که از قدیم مهر گواه راستی و دروغ بوده و دروغگویان
 را بسزا میرسانید کرتیوس Curtius مینویسد که داریوش در جنگ بضد اسکندر

در نزد يك اربل Arbel از مهر استغاثه نمود که بلشکرش نصرت دهد این خبر نیز موافق است با آنچه در اوستا آمده که مهر فرشته ایست بخصوصه در میدانهای جنگ از اویاری خواسته میشود استرابون Strabon میگوید که ایرانیان خورشید را با اسم میترس میستایند از این خبر میتوان دانست که در يك قرن پیش از مسیح مهر با خورشید^۱ مشته شده این دو را یکی مینداشته اند موق ترین خبری که بهار سیده همان خبر پلوتارك می باشد که مینویسد زرتشت تعلیم داد که هر مزس Hormozes (هرمز) در عالم معنوی شبیه است به نور و فروغ و ارمینیوس Armeinius (اهریمن) شبیه است بظلمت در میان این دو میترس (مهر) قرار داده شده از این جهت ایرانیان او را واسطه و میانجی میدانند این خبر پلوتارك اشاره است بمعنی اصلی کلمه مثر که ذکرش گذشت و باید نیز متذکر شویم که عقیده ایرانیان در واسطه بودن مهر بسیار قدیمتر از عهد پلوتارك است که در قرن اول میلادی میزیست زیرا که آنچه او راجع بمذهب ایران مینویسد چنانکه خود ذکر میکند از کتاب فیلیپینا Philippina که امروز در دست نیست برداشته شده است و مؤلف آن کتاب تئوپومپوس Theopompus در قرن چهارم پیش از مسیح معاصر فلیپ پدر اسکندر بوده است

هرودت که از حیث زمان قدیمتر از مورخین فوق است مستقیماً راجع بمهر چیزی نمینویسد فقط از اسامی خاصی که در طی تاریخ خود ذکر میکند میتوان دانست که مهر در زمان ماد (مد) و فارس مشهور و بواسطه تبرک جزو اسامی اشخاص گردیده بوده است از آنجمله هرودت داستانی از کورش دختر زاده استیاج آخرین پادشاه ماد مینویسد که استیاج کورش نوزاد را بدست یکی از گاشکان خود که مهرداد نام داشت سپرد تا نوزاد را پنهانی بکشد هرودت نیز در کتاب اول خود در فقره ۱۳۱ از مترا اسم میبرد ولی بدون شك در ذکر این اسم اشتباهی کرده است میگوید ایرانیان گذشته از زوس Zeus (Jupiter مقصود او هر مزد است) که بنزد آنان اسم سراسر آسمان است با آفتاب و ماه و زمین و آتش و آب و باد نیز فدیه میفرستند از اشورها و عرب هاستایش

اورانیا Urania را آموخته جزو عبادت خود ساخته‌اند اشور ها اورانیا را میلیتا Mylitta و عریها الیتا Alitta و ایرانیان مترا مینامند

در این جا مقصود هرودت اناهیتا (ناهید) میباشد چون این فرشته مؤنت بیادش نیامده و مترا که مشهورتر بوده زودتر بخاطرش افتاده لهذا اورا بجای الاهه اشور و سامی ذکر نموده است ^۱

هر چند که در گاتها اسمی از مهر بمعنی فرشته فروغ و روشنائی در اوستا مهر در اوستا اثری نیست ولی سایر جزوات کتاب مقدس پر است از عظمت او یشت دهم که پس از فروردین یشت بلندترین یشت است منسوب باو ست مهر یشت مانند همه یشتهای بلند بسیار قدیم و بی اندازه دلکش است مهر یشت منظوم و به ۳۵ باب تقسیم گردیده که مجموعاً ۱۴۶ قطعه است هر يك از قطعات بطور غیر مساوی دارای ابیات می باشد این منظوم طوری نیست که بتوان اوزان آنها را مثل پنج گاتها معین نمود و یا يك قاعده کلیه از برای عدد سیلاها و یا آهنگها قرار داد مگر آنکه خواسته باشیم قطعات آنرا تجزیه نموده هر يك را منفرداً شرح دهیم ^۲ مهر یشت بخوبی یاد آور عهد آریائی است و نیز واضحاً در آن اصلاح زرتشتی دیده میشود در سنت است که پیش از حضرت زرتشت پیغمبرانی آمدند و رفتند و خشور ایرانی آئین کهن را تجدید نمود و به تکمیل رسانید این سنت را نیز حقیقی است زرتشت دین پیشین آریائی را همان دینی که امروز اصول آن در وید برهمنان مندرج است تجدید نمود و مردم را به پرستش خدای یگانه هدایت کرد گروه پروردگاران قدیم را آفریده اهورامزدا خواند همه را کاشتهای پروردگار بزرگ نامید که از طرف مصدر جلال مانند کارگزاران در تمشیت امور دنیوی بندگان پردازند باین کارگزاران ایزدی در مزدیسنا مانند سایر ادیان ایزدان (فرشتگان) نام داده اند مهر یکی

۱ از برای اطلاعات مفصل تر رجوع شود به Rapp Die Religion u. Sitten der Perser nach den Griechischen und Römischen Quellen S. 58-60

۲ رجوع شود به Über die Metrik des jüngeren Avesta von Karl Geldner Tübingen 1877

از آن فرشتگان است هرچند که در جزو دسته هفتگانه مبین فرشتگان امشاسپندان نیست ولی سراسر اوستا سرودگوی 'علو مقام او است مستشرق دانشمند هلانندی Tiele کلیه مطالب مهریشت را تجزیه نموده آثار آریائی و تجدد زرتشتی آن را بطوری که در ذیل ملاحظه میکنید نشان میدهد^۱ از مهریشت دو مطلب عمده میتوان استخراج نمود و آن را بنیان و پایه قرار داد اول راستی و دوم دلیری این یشت را نیز میتوان سرچشمه راستگوئی و پهلوانی ایرانیان دانست که در دیبای قدیم مخصوصاً باین دو صفت شهرت داشتند و یونانیان دشمنان دیرین هم آن را انکار نکرده اند مهر ایزد همواره بیدار و غرق اسلحه برای یاری کردن راستگویان و برانداختن دروغگویان و پیمان شکنان در تکاپو است در آغاز یشت دوم در فقره دوم در همان جایی که در واقع مهریشت از آنجا شروع میشود اهورامزدا بسپنتمان زرتشت گوید من مهر را مانند خود شایسته ستایش و سزاوار نیایش آفریدم ای سپنتمان کسی که بمهر دروغ گوید و پیمان شکند و شرط وفاداری ویران کند کشور و کشنده راستی است ای سپنتمان تو نباید عهدی که بسق بشکنی خواه بایک مزدیسنا خواه بایک دیویسنا چه معاهده با هر که بسته شد درست و قابل احترام است^۲ چنانکه اشاره کردیم مهر در آغاز یشت از آفریدگان اهورامزدا محسوب است و از برای محافظت عهد و میثاق مردم کاشته شده است از این رو فرشته فروغ و روشنائی است تا هیچ چیز از او پوشیده نماند و در سراسر جهان آنچه از راست و دروغ میکزد و عهدی که بسته و شکسته میشود کلیه نزد او پیدا و آشکار باشد برای آنکه خوب

۱ مهریشت از قطعه ۱-۶ مقدمه ایست در توحید که اصلاً متعلق باین یشت نیست بعدها افزوده شده است از قطعه ۱۱۸-۱۳۹ شامل قسمت رسومات دینی است از قطعه ۱۴۰-۱۴۴ عبارت است از توصیف و مدح و ثنا در صورتی که از قطعه ۱۱۰-۱۱۷ را از قطعات مستقل ندانیم میتوان آنرا نیز جزو قسمت رسومات دینی شمرد و بقطعه ۱۱۸ مذکور مربوط و متصل کرد بطور یقین در قطعات ۹ و ۱۸-۲۱ و ۲۳-۲۴ و ۲۸-۳۴ و ۳۷-۴۳ و ۴۸ و ۸۳-۹۴ و ۹۸-۱۰۱ و ۱۰۰-۱۱۱ علامت نفوذ آئین زرتشتی است پس از تجزیه قطعات مذکور ما بقی را باید یادگار عهد آریائی دانست رجوع شود به C. P. Tiele, Die Religion bei Iranischen Völker, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 32

۲ مزدیسنا و دیویسنا را میتوان به مؤمن و کافر ترجمه نمود

از عهدۀ خدمت پاسبانی و نکهبانی برآید اهورامزدا باو هزار گوش و ده هزار چشم داده در تفسیر بهلوی این یشت چنین آمده است که این گوشها و چشمها خود جداگانه فرشتگانی هستند که از طرف مهر گاشته شده تا همه اعمال مردمان را از آنچه دیده و شنیده اند باو خبر دهند در تاریخ ایران میخوانیم از آنکه قسمتی از لشکریان شاهنشاهان قدیم بچشم و گوش مملکت ناامیده میشده اند بی شک مهر یشت مأخذ آن است و بعلاوه ده هزار دید بان بخدمت او گاشته دائماً در اطراف زمین در گردش اند و وقایع را بمهر خبر میدهند مقام مهر در بالای کوه هرا Hara میباشد در آنجائی که نه روز است و نه شب و نه تاریکی و نه باد سرد و گرم و نه ناخوشی و نه کثافت از آنجا بمالک اریائی نگران است این آرامگاه خود به بهنای کره زمین است یعنی که مهر در همه جا حاضر است کسی که از حق خویش محروم گشته بنزد مهر شکایت برد هرچند که آواز او ضعیف باشد اما ناله کله آمیز سراسر زمین را فراگیرد و بعالم بالا رسد مهر از آن آگاه گشته بیاری شتابد و نیز از برای مهر برج بزرگی معین است که همیشه در آنجا مانند پاسبانان بپا ایستاده آماده خدمت است مهر مانند فروش همیشه بیدار و دشمن دیو خواب است بازوان او باندازه ای توانا و رساست که تمام دنیا را تواند فراگرفت و دروغگو را در هر کجا که باشد خواه در مشرق خواه در مغرب خواه در مرکز زمین بچنگ تواند آورد دلیری و بینائی و فریفته نشدنی از صفات مختصه بمهر است کلیه خصایصی که لازمه وظیفه او ست باو داده شده است هم چنین اسباب کار پاسبانی او از هر جهت فراهم است مهر مانند ناموران شاهنامه خود بر سر زره زرین در بر سپر سیمین بدوش افکنده گرز کران بدست گرفته بگردونه زرین که بیک طرز منیوی ساخته شده و دارای چرخهان درخشان بلند است نشسته است چهار اسب سفید او را چست و چالاک گرد کیتی میگرداند در گردونه مهر بیک هزار تیر ناوک زرین بیک هزار نیزه بیک هزار تبرزین پولادین بیک هزار تیغ بیک هزار گرز آهنین و فلاخن موجود است فرشته پیروزی بهرام و فرشته فرمانبرداری سروش

و فرشته دادگری رشن و فرشته درستی ارشاد و فرشته نیک بخشی و فراوانی پारند و فرشته توانگری و ثروت اشی (ارت) از پیش و پس و راست و چپ مهر میتازند^۱ بخصوصه ایزد رام از یاران اوست چون دین زرتشتی عملی است مهر نیز در همین دنیا بدر و غکویان و پیمان شکنان سزا میدهد آنانرا پریشان و سرگردان میسازد خان و مان شان را بباد میدهد و در میدانهای جنگ ضربت تیغ و تیر و نیزه آنان را کارگر نمیسازد خوار و زبون آنانرا بخاک سیاه میافکند هم چنین دینداران راستکردار را بنعمت و خوشی و سرافرازی و آبادی و شهر یاری و برتری می نوازند و در میدانهای جنگ پیروز مند شان میگرداند. بمناسبت زور و توانائی مهر است که در زمان قدیم پادشاهان بخصوصه باو توجه داشته اند در خود یشت دهم نیز غالباً آمده است که مهر شهر یاری بخشنده است از این جهت در میان طبقه شرفا و جنگجویان بیشتر از فرشتگان دیگر ستوده میشده است

از آنکه مهر خورشید نیست بلکه فرشته روشنائی و فروغ است بخوبی از خود یشت دهم از فقره ۱۳ و ۹۵ برمیآید در این دو فقره از برخاستن مهر پیش از خورشید و گردش او پس از فرو رفتن خورشید صحبت شده است در فقره ۱۴۵ همین یشت آمده است «ما ستارگان و ماه و خورشید و مهر شهر یار همه ممالک را میستائیم» گذشته از مهر یشت در سایر قسمتهای اوستا نیز میان خورشید و مهر امتیاز داده شده است از آن جمله در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۲۸ از هویدا شدن مهر و بدر آمدن خورشید سخن رفته است در کتب متأخرین هم این امتیاز موجود است در فصل ۵۳ کتاب مینو خرد گوید «دانای مینو خرد پرسید که چگونه نماز و ستایش یزدان باید کرد مینو خرد در پاسخ گفت هر روز سه بار وقتی که خورشید و مهر برابر گشته روان گردند» در فصل ۳ از بهمن یشت در فقره ۴۷ آمده است «مترو (مهر) دارنده دشتهای فراخ خروش بر آورده به هوشیدر گوید ای پسر زرتشت دین نیک را بر قرار ساز و بخورشید نیز اسب بانک زده گوید بجنبش در آی چه هفت کشور کیتی تیره و تار گردید»

۱ پारند Parend بهلوی کله اوستای پारندی Parendi و سداسپرو میاشد اشی رانیزایش و انگومی سداسپرو و سداسپرو مینامند

نکبهانی يك قسمتی از روز که موسوم است به هاونی یا هاون گاه که از سپیده دم تا نیمروز باشد با مهر است

گفتیم که روز شانزدهم ماه مخصوص مهر است اگر مهر و خورشید یکی بود نبایستی روز یازدهم ماه هم مخصوص بافتاب گشته خورشید روز نامیده شود گذشته از دین که اسم خداوند است اسامی فرشتگان در سی روز ماه مکرر نشده است شکی نیست که مهر و خورشید یکی نیست و هیچ شکی هم نیست که این دو از زمان بسیار قدیم بهم مشته گشته یکی پنداشته شده است چنانکه فروهر و روان بهم مشته شده است و ذکرش در مقاله فروهر بیاید چه استرابون که ذکرش گذشت مینویسد که ایرانیان خورشید را باسم مهر میستایند پنج قرن بعد از آن هم Elische مورخ ارمنی قرن پنجم میلادی نقل از وعاظ زرتشتی کرده میگوید «خورشیدی که بواسطه اشعه خود جهان را روشن کند و بواسطه حرارت خود غذای انسان و جانوران را ضج دهد کسی که از سخاوت یکسان و داد و دهش مساوی خویش مهر نامیده شده است»^۱

از روی دستور یشت دهم آنانی که باحکام مذهبی آشنا نیستند و کسانی که شایسته مقام پیشوائی نباشند نباید مباشر مراسم و تشریفات آئینی مهر کردند در هنگام بجای آوردن آن باید پاك بود و غسل نمود بعدها این شروط با آئین مهر باروفا رفته شاید مأخذ غسل تعمید عیسویان همین باشد

از آنچه گذشت میتوان گفت که مهر فرشته روشنائی و جنگ است در کتب متأخرین نیز وظیفه حساب و رهنمای روز واپسین باو داده شده است از آن جمله مهر در روز قیامت بهمراهی سروش و رشن روان راستگویان را در سرپل چنوت از دست دیوهای که میخواهند او را بدوزخ کشانند نجات میدهد^۲ اردای ویراف مقدس در سیر بهشت و دوزخ پس از آنکه از

Darmesteter, Le Zend-Avesta vol II p 441

۱ رجوع شود به

۲ رجوع شود به La vie Future d'après Le Mazdéisme par Nathan Söderblom

Paris 1901 p. 95-96

بل چنوت گذشت مهر و رشن و اندر وای و بهرام با او در گردش همراه شدند^۳
 بقول بنداهش انواع گل بنفشه مخصوص مهر است^۴

آئین مهر در رُم

چون پادشاهان ایران توجه مخصوصی بمهر داشتند و کلیه لشکریان
 فتح و پیروزی خود را از او میدانستند از این رو ستایش مهر
 سراسر ایران زمین را فرا گرفته در همه جا از اویاری و پناه خواسته
 میشد قلمرو نفوذ او از حدود ایران هم گذشته بتمام ممالکی که در تحت استیلای
 شاهنشاهان بود رسید در بابل که یکی از پایتختهای ایران و اقامتگاه زمستانی
 پادشاهان بود مهر با پروردگار محلی شمش Schmasch بواسطه شباهتی که با او
 داشت یکی تصور شده بنظر اهالی آنجا ستایش او بیگانه و غریب نیامد چنانکه
 ناهید ایران با الهه بابلی ایستار Ishtar برابری نموده پرستیده شد آئین مهر از بابل
 بتمام آسیای صغیر انتشار یافت در ممالك یونانی زبان نیز با پروردگار خورشید یونانی
 هلیوس Helios خویشی بهم رسانید مختصراً بهر جا که رفت با پروردگار محلی
 خورشید ساخته طرف توجه و محبت همه کردید بدون آنکه اساس آریائی آن
 بهم بخورد هر يك از اقوام بیگانه رسم و عادت از پروردگار خود باو بسته
 بمذاق خویش نزدیک نمود باین شکل وسعت خاک مهر از طرف مغرب کشیده شد
 بدریای سیاه و بدریای یونان اژه Egée و از طرف مشرق بسند یعنی بهندوستان
 بهمان مملکت آریائی که در آنجا مهر از زمان بسیار قدیم پروردگار فروغ بوده
 است میتوان گفت که عظمت و جلال مهر در تمام این ممالك وسیع آسیائی از عهد
 هخامنشیان تا چندین قرن پس از میلاد مسیح برقرار بود از فتح اسکندر ماکدونی
 بدرخت کهن سال آئین مهر آسیبی نرسید چه پس از مردن اسکندر و تقسیم شدن
 ممالکش در میان سردارانش دوباره بشدت تمام در سراسر ممالك قلمرو مهر
 مانند پارینه آئین این فرشته روشنی و پیروزی برقرار بود از طرف مشرق سلطنتی

Arta Viráf—Namah par Barthélemy, Chapitre V Paris 1887

۳ رجوع شود به

Bundehesh von Fer. Justi, Capitel XXVII

۴ رجوع شود به

که در باختر تشکیل یافت و بعدها باسم سلطنت هند و اسکیت Indo-Scythic بشمال غربی هندوستان کشیده شد در روی سکه کانیشکا Kaniška و هویشکا Huvishka از یاد شاهان سلسله تروشکا Turushka از قرن اول و دوم میلادی شعاع و دائره نور مهر دیده میشود و بعلاوه بخط یونانی روی آنها مترو Mitro (مهر) و اترو Athro (آذر) نقش شده است^۱

هم چنین از طرف مغرب پس از اسکندر در هر کجای از آسیای صغیر که سلطنت مستقلی برپا شد کلیه شهریاران آن ممالك خود را از خاندان هخامنشیان می‌شمردند حقیقه^۲ هم ایرانی نژاد بوده اند یا نه ولی افتخار ایشان در این بود که منسوب بشاهنشاهان مقتدر قدیم باشند و در زنده نمودن سنت ابا و اجداد خود اصراری داشتند و غالباً از پدر پسر بخود اسم متری داتس Mithridates یعنی مهر داد میدادند آنتیوخس Antiochos اول که از سال ۶۹ تا ۴۴ پیش از مسیح در کوماگن Kommagene سلطنت داشت خود را از طرف پدر بهخامنشیان منسوب میداد که بافتخار خدا و ندو فرشتگان نیاکانش معابد بزرگ برپا کنند و پشیوایان مذهبی مانند مغها لباس بپوشند از آنجمله معبدی برای مقرا ساخت نقوشی که از او در نمرود داغ پیدا شده خود رو بروی مهر ایستاده است در دوره اشکانیان باز مقام مهر محفوظ و اسم سه نفر از پادشاهان پارت مهر داد بوده است (مثل اشك ششم و نهم و سیزدهم) در زمان ساسانیان در میان مردان نامدار آن زمان وزیر دانا و هوشمند یزدگرد دوم مهر نرسی دام داشت که معروف بهزار بنده میباشد و خود را باسفندیار منسوب میدادست در طاق بستان که نزدیک کرمانشاه در شمال غربی شهر واقع است سه مجسمه دیده میشود وسطی اردشیر دوم ساسانی است که از سال ۳۷۹ تا ۳۸۴ میلادی سلطنت کرد در طرف دست راست او اهورا مزداست و در طرف دست چپ آنکه مشعلی بدست گرفته مهر است نه زرتشت چنانکه بعضی گمان کرده اند^۳

۱ رجوع شود به Grundriss der Iranischen Philologie. Zweiter Abschnitt

Pahlavi literature by E. W. West S. 75

۲ رجوع شود به Die Kunst des Alten Persien von Friedrich Sarre, Berlin 1922

S. 42

آغاز نفوذ مهر از آسیای صغیر بامپراطوری رُم

پس از دانستن این مقدمه بعید بنظر نمیرسد که آئین مهر از آسیای صغیر بجاك یونان داخل شده باشد هرچند که اساساً میدانیم یونانی زبانها کمتر در زیر نفوذ مهر بوده اند پلوتارك مینویسد که از دیر زمانی را هزنان دریائی سیلیسی Cilicie (ولایت ترسوس حالیه) در بالای کوه اولمپ Olympe یعنی در همان جایی که همیشه مقر پروردگاران یونانی بود عبادت سَرّی و فدیّه و قربانی از برای مهر برقرار داشتند بنا به شهادت همین مُورخ در زمان خود او که از سال ۴۹ تا ۱۲۵ میلادی باشد فرقه ای از مزدیسنا که مقصودش آئین مهر است در اروپا معروف بود بهر حال پیروان مهر در این زمان زیاد نبودند ولی در وسط قرن اول میلادی مهر مقام بلندی داشت چه بنا بقول یکی از مورخین رُم دیوکاسوس Dio Cassus وقتی که تیردات پادشاه ارمنستان و برادر بلاش اول اشکانی رُم آمد تا از دست امپراطور نرون Neron تاج ارمنستان بسر گذارد در روز جشن تا جگذاری بامپراطور خطاب نموده گفت من بنزد تو آمدم تا تو را مثل مهر بستایم و نیز پلوتارك مینویسد که در عهد پومیّه Pompée بزرگ در سال ۶۷ پیش از مسیح وقتی که رُمها براهزنان سیلیسی شکست دادند از همان تاریخ با آئین مهر که در کلیّه آسیای صغیر منتشر بود آشنا گردیدند در واقع در شکست مذکور فقط چند نقطه ای از سواحل سیلیسی بدست رُمها افتاد و در دو قرن بعد کلیه مملکت فتح شده در سال ۱۰۲ میلادی از ایالتهای رُم محسوب گردید هرچند که بروز آئین مهر در اروپا این قدر قدیم است ولی شیوع آن در او اخر قرن اول میلادی است لشکر کشی های دولت رُم و فتوحات آن در آسیای صغیر و عراق متدرجاً مهر را باروپا نفوذ داد در عهد قیصر تیرییوس Tiberius که از سال ۱۴ تا ۳۸ میلادی سلطنت داشت کائپا توکا (در آسیای صغیر) فتح شده جزو ممالك رُم گردید در زمان سلطنت نرون که از سال ۵۴ تا ۶۸ امتداد داشت قسمت غربی پونتوس یا سواحل دریای سیاه بدست رُمها افتاد در عهد و سپازیان Vespasian که از سال ۶۹ تا ۷۹ میلادی

امپراطور رُم بود ارمنستان کوچک و کوماگن Kommagene همان مملکتی که در آنجا بخصوصه مهر ستایش میشد مفتوح گردید و از آنجا لشکریان رُم آئین مهر را مانند ارمنان از آسیا بارویا آوردند و بعدها لشکر کشی های بزرگ قیصران رُم مثل ترزبان Trajan (۹۸-۱۱۷) و لوسیوس وروس Luotius Verus (۱۶۱-۱۶۹) و سپتیمیوس سوروس Septimius Severus (۱۹۳-۲۱۱) بحد آسیا و استیلای بر عراق بیش از پیش مهر بواسطه این آمد و شدها در دنیای غربی پر و بال کشود از همان آغاز حکومت و سیازیان سربازان رُم (لژیون ۱۵) در مراجعت از آسیای صغیر در کارنونتوم Carnuntum در دانوب (طونه) معبد مهر برپا کردند

انتشار آئین مهر و دوره ترقی آن
سبب عمده انتشار آئین مهر همان سر باز های رُم میباشند که بسیار پارسا و خدا پرست بودند در آغاز هم در اروپا ستایش مهر بجنکجویان تخصیص داشت همان مقامی که در ایران در میان امرای لشکریان داشت در ممالک رُم محفوظ ماند گذشته از سربازان اُسرای جنک که از آسیا بارویا نقل داده شدند بمد انتشار آن گردیدند و بعلاوه ارتباط تجارتی و مسائل اقتصادی و تبادل افکار مغربیان با مشرقیان در نفوذ مهر مدخلیت تمام داشت و بسرعت سراسر ممالک وسیعه رُم قدیم را فرا گرفت در سال ۱۴۸ در میان لشکریان دلیر ژرمن (المانهای قدیم) نفوذ نمود در عهد امپراطور کومودوس Commodus که از سال ۱۸۰ تا ۱۹۲ میلادی سلطنت کرد و خود مهر گرویده بود جایی نماند که اثر مهر در آنجا نباشد بطوری که وسعت قلمرو مهر در اروپا از سواحل دریای سیاه کشیده به اکوس Eoosse جزیره انگلستان کشیده میشد و در افریقا نفوذ آن تا بمحدود صحرا میرسید نظر به نقشه ممالک رُم قدیم و وسعت خاک آسیا باستثنای ممالک زرد نژاد میتوان گفت در هیچ قری هیچ پروردگار یا فرشته یا پیغمبری بشهرت مهر نبوده است بقول فیلسوف و مورخ معروف فرانسه رنان Renan (۱۸۲۳-۱۸۹۲ میلادی) «اگر علت و حادثه ای روی داده ترقی عیسویت را باز میداشت هر آینه جهان از آن مهر بود»

دین عیسی و مهر تقریباً هر دو در يك زمان از آسیا داخل اروپا شد در آخر قرن دوم هر دو در دور ترین نقاط ممالك رُم یروانی داشت بنا بكثرت آثاری که از زمان امپراطور سور Sever (۲۰۸-۲۳۵) باقی ماند میتوان احتمال داد که مهر پرستان بیش از عیسی پرستان بودند راست است کتابی که شاهد عظمت مهر باشد از قدیم در دست نداریم تعصب عیسویان آن زمان آثاری از مهر حریف پر زور عیسی باقی نگذاشت بواسطه مورخین میدانیم که کتب عیدیه در خصوص اصول آئین مهر و نماز و ادعیه و طریقه ستایش و رسوم و عادات آن موجود بود از آن جمله است کتاب بزرگ نویسنده رُم پلاس Pallas که فقط اسمش جا رسیده است ولی آثار معابد مهر و نقوشی که از آن در تمام ممالك اروپا پیدا شده است تا بیگ اندازه حاکی جاء و جلال دیرین و مبین برخی از عادات و رسوم آن طریقه است و ادعیه و نماز اول بزبان یونانی و بعدها لاتینی بود برای قوت کلام یا مؤثر نمودن آن بعضی از لغات ایرانی (پهلوی) داخل میکردند صفتی که همیشه از برای مهر میآوردند کله نبرد میباشند این کله همان است که امروز نبرد یا نبرده گوئیم و بمعنی دلاور و جنگجو میباشد چنانکه فردوسی گوید

هم اکنون ترا ای نبرده سوار پیاده بیاموزمت کار زار

در اوستانیز صفی که همیشه برای مثر آورده شده است کله سُور Sura میباشد که بمعنی نبرده است پیشوایان دین مهر میبایلدند از آنکه پروردگاران خود را از روی اصول قدیم ایران که زرتشت آورد میستانید و میکوشیدند که اصل و بنیان ایرانی مهر بهم نخورد گرچه مهر پس از قرنهای اقامت در آسیای صغیر و عراق برخی از خصایص پروردگاران خورشید محل دیگر بخود گرفته بوده است ولی نه بطوری که آب و رنگ ایرانی خود را بیازد بخصوصه رونق کار مهر در اروپا در این بود که لشکریان و شرفا و قیصرها طرفدار او بودند و فرمان میدادند که عیسویان را تعاقب کنند

تعاقب عیسویان در سال ۲۵۰ میلادی بواسطه امپرا طور دسیوس Decius در تاریخ رُم مشهور است در سال ۲۷۴ قیصر اورلیان Aurelian

امر کرد که يك معبد بزرگي برای مهر بسازند چه فتح خود را در سوریه بفد
 زَنوب Zenobe ملکه یامیر (تَدْمُر) از پرتو مهر پروردگار پیروزی میدانست
 دیوکلسیان Diocletian که از سال ۲۸۴ تا ۳۰۵ سلطنت داشت بقول معاصرین
 خودش وضع دربار خود را مثل دربار ساسانیان نموده بخصوصه مایل بود که
 بیش از پیش آئین مهر منتشر شود در سال ۳۰۳ فرمان داد تا عیسویان را
 تعاقب کنند و پس از او قیصر گالریوس Galerius (۳۰۶-۳۱۱) بشدت تمام
 عیسویان را تعاقب مینمود در قرن سوم میلادی مهر در ممالک رُم باوج ترقی
 رسید و بنظر میرسید که تمام دنیا را فرا گیرد تا آنکه در سال ۳۲۴ قیصر
 لیسلیوس Licilius که در زیر علم پروردگار پیروزی مهر بضد کونستانتین
 Constantin که بنزد عیسویان بمنزله گشتاسب زرتشتیان است جنگید و شکست
 یافت در این شکست خورشید نیز مغلوب صلیب گردید

مهر بپوشید رو ریخت ز مُغ آبرو ترسا چون شب پره دیده بپنا گرفت
 لاف زد و هرزد گفت مهر خدائی نهفت زبان گستاخ چون زنک کلیسا گرفت

پس از فتح کونستانتین پیروان عیسی^۱ جسور شدند نه آنکه
 فقط برسوم و عادات مهر پرستان خنده میزدند و آنها را پست
 بقلم میدادند بلکه تمنا داشتند که کلیه معابد آنها را خراب کنند
 و حاجت آنان نیز برآورده شد چه از مایر Mamert مطران وینه که در سال
 ۴۷۴ در گذشت نقل شده است که در عهد کونستانتین کسی جرأت
 نمیکرد که خورشید را در وقت برآمدن و فرو رفتن نگاه کند
 دهقانان و دریا نوردان هم جرأت نداشتند که بستارگان نظری افکنند از بیم جان
 لرزان چشم خود را بزمین میدوختند

کونستانتین در آخر عمرش در سال ۳۳۷ غسل تعمید نمود و در همان
 سال بمرد در مدت سی و شش سال مهر پرستان گرفتار بودند تا آنکه در
 سال ۳۶۱ میلادی ژولیانوس Julianus بسلطنت رسید این امپراطور فیلسوف

گرچه تربیت عیسوی داشت و غسل تعمید یافته بود ولی از کودکی ارادتی به مهر میورزید و خود را از طرف خورشید برانگیخته و پسر معنوی او می پنداشت فوراً پس از بتخت نشستن پرستش مهر را در قسطنطنیه رواج داد و در قصر خود معبدی برپا نمود پس از سرکار آمدن چنین امپراطوری لابد دوباره مهر پرستان جانی گرفتند حتی در عهد او پیشوای بزرگ (بطرك) اسکندریه جرج Georgios خواست در روی خرابه معبد مهر کلیسایی برپا کند مردم شوریده او را گرفته زندان کشیدند و در ۲۴ ماه دسامبر ۳۶۱ میلادی یعنی يك روز پیش از روز جشن سالیانه مهر او را بسختترین شکلی کشتند چون ژولیانوس خود را در تحت حمایت پروردگار نصرت و پیروزی تصور میکرد از این جهت بسیار دلیر بود و مانند اسکندر خواست تمام ایران همان مملکتی که سرچشمه آئین او بود تصاحب کند لشکر بزرگی بطرف ایران کشید و تا مقابل طیسفون آمد اما فرشته پیروزی مهر وطن اصلی خود ایران را خوار و زبون نخواست در میدان کارزار تیر کارسازی به ژولیانوس رسید گویند امپراطور کف خود را از خون زخمش پر نموده بطرف آسمان پاشیده گفت ای جلیلی تو شکست دادی^۱ در وقت مردن تقصیر را از عیسی دانست نه از مهر پس از سپری شدن روزگار کوتاه ژولیانوس مهر پرستان در اروپا طرف سوظن واقع شدند چنانکه عیسویان در ایران دوباره پیروان مهر بی پشتیبان مانده در سال ۳۷۱ گروهی از آنان کشته گردید و امپراطورها مستقیماً بصد آنها بنای ستیزه گذاشتند در ایالتها غالباً در معرض خطر هجوم عیسویان بودند معبدها را غارت میکردند و میسوزانیدند هنوز هم آثار معابدی که از زیر خاک کشف میشود دلیل شکستن و سوختن دشمنان است همانطوری که محمود غزنوی دینداری خود را در هند و سمان در ریختن و شکستن مجسمه های پروردگاران هندو میخواست ثابت کند رُمها نیز برای نمودن درجه اخلاص خود بیسر روح القدس در ویران نمودن پرستشگاهان مهر و شکستن مجسمه ها اصراری داشتند غالباً پیشوایان مهر برای

۱ جلیل محلی است از بیت المقدس عیسی در آنجا توگد یافت رُمهای غیر مسیحی عیسی را جلیلی Galilee مینامیدند

آنکه مابقی اشکال را حفظ کنند در معابد زیر زمینی خود را با دیواری می بستند آثار مقدس را تا باندازه که می توانستند پنهان میکردند چون یقین داشتند که تسلط عیسویان موقتی است از طرف دیگر عیسویان از برای آنکه مهر را از ریشه و بنیان براندازند و پرستشگاهان را برای بعد هم غیر قابل استفاده کنند در خود معابد پیشوایان را کشته در زیر طاق و دیوار فرو ریخته می گذاشتند چون میدانستند که بنابائین مزدیسنا زمینی که آلوده بمردار و لاشه باشد همیشه ناپاک خواهد بود آئین مهر زودتر از سایر مذاهبی که در ممالك رُم وجود داشته از میان رفت چه از طرف مقامات رسمی خصوصت مخصوصی بآن میوزیدند

در خود شهر رُم (پایتخت) آئین مهر بیشتر پایداری نمود چه شرفا بواسطه نفوذ و ثروت خود میتوانستند از آن مدافعه کنند و بخصوصه مقید بودند که بکیش آباء و اجداد خویش با وفا باشند و بیش از پیش بقدیه و اوقاف معابد میافزودند پس از مرگ ژولیا نوس باز در گوشه و کنار امید بهبودی حال مهر پرستان و رونق گرفتن آئین خورشید برده میشد بخصوصه در سال ۳۹۲ موقی که اُژنیوس Eugenius عنوان امپراطوری گرفت امیدها زیادتیر شد ولی دو سال پس از این واقعه ثئودزیوس Theodosius او را کشته و این فتح که در سال ۳۹۴ روی داده تاریخ قطع امید شدن مهر پرستان و ریشه کن شدن آئین خورشید است ثئودزیوس جداً در انتشار دین عیسی کوشید دگر بجای برای مهر پرستان نماد مکر آنکه در جاهای دور مثل کوه الپ Alpes و وُسر Vosges تا قرن پنجم میلادی آئین مهر باقی بود

آئین مهر بیشتر از سیه سال در ممالك رُم دوام داشت ولی بسیاری اثرات آئین مهر در دین عیسی و اصول آن مثل فدیة و نیاز و رستاخیز و عقیده پیل صراط و برزخ و بهشت و جهنم و حساب و میزان و ثواب و گناه در دین عیسی باقی مانده است و بعلاوه بسا از آداب و رسومات آئین مهر داخل اعیاد و عادات اقوام عیسوی گردیده است از آئین مهر کتانی از قدیم در دست نگذاریم

که بدانیم تا بچه اندازه از اصول آن داخل دین عیسی شده است هرچند که اساس این دو دین باهم تفاوت دارد ولی بواسطه نقوش و آثاری که در خرابه های معابد مهر پیدا شده و بواسطه يك رشته اخباری که بواسطه مورخین بها رسیده میتوانیم بگوئیم تقریباً آنچه متعلق برسومات و آداب آئین مهر بوده بمذهب عیسی منتقل گردیده است از همان زمان قدیم پیش از آنکه دین مهر از اروپا بیرون رود این تماحب و دست اندازی روی داده است و باندازه ای شباهت میان این دو دین بزرگ گردیده بوده که فیلسوفهای قرن دوم میلادی آنها را بهم مقابله مینموده اند ولی رجحانیت و برتری بمهر داده میشده است بعدها علما و پیشوایان عیسوی متعصب قرون اولیه میلادی باز این دو کیش را بهم مقابله نموده میگفته اند مهر پرستان از دین مقدس عیسی تقلید شیطانی کرده اند اگر تعصب این علماء میگذاشت که از دین مهر هم کتابی بها برسد بدون شك در آن میخواندیم که عیسی پرستان از دین مقدس مهر تقلید شیطانی کرده اند

رسومات و آئین و آداب مهر بسیار قدیم چه بیشتر از آنها در ایران معمول بوده و نیز قدمت برخی از آنها تا بمهد آریائی میرسد دین عیسی وقتی که داخل اروپا شد خود را در مقابل دین کهن سالی دید که بواسطه عادات قرون متهدی برگ و بری بآن بسته وصورت ظاهری آن طور ی شده بود که بمذاق مردمان آن زمان درست میآمد و توجه را بطرف خود میکشید دین نوزاد که حتی از طرف مؤسس خود عیسی بهیچ وجه دستور و آداب و کتابی نداشته است بناچار بایستی آداب و رسومات یا بعبارت دیگر شکل ظاهرش را لا اقل از دیگران بعاریت بگیرد تا بجائی رسید که پیروان هر دو دسته بهمکیش خود برادر میگفتند هر دو دسته غسل تعمید میکردند هر دو بهمدیگر آب مقدس میپاشیدند هر دو وعظ اخلاقی میکردند و از عذاب اخروی صحبت میداشتند هر دو در هفته یکروز تعطیل میکردند هر دو گان میکردند که طریقه مخالف قوانینش را از روی مذهب او برداشته است لابد در آغاز برتری با مهر بود تا آنکه بواسطه طول زمان و فراموش شدن مأخذ و سرچشمه عیسویان در ادعای خویش جسورتر شدند

معابد مهر و داستان ظهور وی

معبد مهر که موسوم بوده به میتراوم Mithraeum و یا متراپه Mithraea سرداب مانند در زیر زمین یا غار ساخته می شده است برای آنکه گاو ازلی در میان غاری بدست مهر قربانی شده بوده است عموماً مجسمه مهر در آن دیده میشود که گاوی را در زیر پا انداخته قربانی میکند دو پسر بچه هر يك مشعلی بدست گرفته در طرف راست و چپ او ایستاده اند (Cantes, Cautopates) مشعل دست راست سر بیالا و مشعل دست چپ سر بیائین است و این علامت طلوع و غروب خورشید میباشد در زیر دست و پای گاونر (ورزاو) مار و عقرب دیده میشود در مقابل مجسمه ها آتشدان است که آتش مقدس با یستی همیشه مثل آذر مزدیسنان در آن افروخته باشد نقوش و اشکال معبد منحصر بهمین نیست انواع و اقسام صورتهای مختلف که از هر کدام معنی اراده می شده است موجود است و ذکر همه آنها موجب طول کلام خواهد شد از روی اشکال و نقوش دانشمند بلژیکی کومون Cumont داستان مهر را باعتقاد رُهما اینطور نقل میکند مهر از سنگ خارا تولد یافت کلامی بطرز فری Phrygie (ولایت قونیه حالیه) بر سر دارد در دستی خنجر و در دست دیگر مشعلی که از برای روشن نمودن تاریکی است ظاهر گشت چوپانهای که معجزه تولد او را دیدند باو نماز آوردند بره و گوساله و سایر محصولات تازه خود را نیازش نمودند چون مهر جوانمرد دلیر برهنه و در معرض آسیب باد تند بود خود را در پس شاخه های درخت انجیر پنهان کرد با کارد خود از درخت میوه چیده غذا ساخت و از برگ آن پوشاکی برای خود تهیه نمود نخستین پروردگاری که مهر در مقابل او زور آزمائی کرد خورشید است از این رو خورشید علو مقام مهر را شناخته اشعه ای از نور دور سر او قرار داد از این روز ببعد مهر و خورشید بهم دست داده در هرکاری همدیگر را یاری میکنند جنگ مهر با گاونر (ورزاو) که ذکرش گذشت اشاره باین معنی است گاو که نخستین آفرینش ژوپیتر اورمزدس (Jupiter Oromazdes) میباشد آزاد در بالای کوه میچرید میل مهر بآن کشید که شاخ او را گرفته به پشتش سوار شود جانور خشمگین دویدن آغاز کرد هر چند که مهر زمین خورده بود اما دست بر نداشت خود را بشاخهای او آویخته چندی کسان کشتاف

با آن رفت تا آنکه ورز او خسته گشته تسلیم شد آنگاه مهر سمهای دویای آن را گرفته بدوش خویش کشید و بزحمت زیاد بغاری که منزلی بود فرود آورد این داستان کنایه از زحمت و رنج انسانی است در این جهان مهر دگر باره ورز او را رها نموده که آزاد در روی زمین میگردد آن گاه خورشید پیک خود کلاغ را بسوی مهر فرستاد باو امر کرد که گاو را گرفته فدا سازد هر چند که مهر با اجرای چنین امری خوشدل نبود و بحال جانور رقت میآورد ولی چاره ای جز از اطاعت کردن بامر آسمانی نداشت ناگزیر با اکراه سگ خود را برداشته ورز او را دنبال نمود و فوراً دستگیرش کرد زیرا که در غاری پناه برده بود مهر با دستی دو منخرین او گرفته با دست دیگر دشنه بتهیگاه او فرو برد فوراً از کالبد جانور جانشینار معجزه ای روی داده گیاههای درمان بخش روئید بطوری که سراسر زمین سبز شد از مغز فقرات پشت آن حیوانات بوجود آمد و از خورش ناك (رز) پدید شد که بمقدسین در وقت اجرای رسومات مذهبی شراب داد خرد خیث (اهریمن) بامیدی که از موقع استفاده کند مخلوقات ناپاک خود مثل مار و گژدم و مورچه را شتابان بسوی جانور جانشینار فرستاد تا سرچشمه زندگانی آنرا مسموم سازند و آلات تولد و تناسل جانور حاصل خیز را بخورند و از خویش بیاشامند اما کوشش آنها بی فایده ماند بروز معجزات را نتوانستند که باز دارند ماه نطفه ورز او را پاك نموده بخود گرفت انواع و اقسام جانوران مفید از آن وجود یافت روح گاو که بتوسط سگ وفادار مهر محافظت شده بود بآسمان عروج نمود و در آنجا با اسم سیلوانوس Silvanus نکهبان گله و رمه گردید مهر بوسیله این فدیة بدرگاه پروردگار زندگانی جهان را تجدید نمود این داستان در بندهش نیز مندرج و شرحش در مقاله ماه (ص ۳۱۷) گذشت

آنچه در کیش عیسی از آئین مهر برای دخول به ریک از درجات شست و شوی مخصوصی لازم بوده است و مأخذ غسل تعمید عیسویان همین است در هر یک از روزهای هفته در جای معینی در معبد از ستاره مخصوص همان روز استفاده

میشده است و روز یکشنبه را که مخصوص بخود خورشید بوده مقدس می‌شمرده‌اند بزرگترین جشن مهر در روز ۲۵ دسامبر بوده که روز تولد مهر تصور می‌کرده‌اند یعنی که کوتاه‌ترین روز سال جشن مهر بوده است در همین اوقات نیز فینیسیها از برای پروردگار خود ملکارت Melkart جشن می‌گرفته‌اند ظاهراً در فصول سال نیز جشنهای خصوصی داشته‌اند در بهار ماه فروردین یا اردیبهشت در همان موقعی که حالا نزد عیسویان عید فصح و روز صعود عیسی^۱ تصور میشود جشنی نزد مهر پرستان معمول بوده است زنان در مجلس تشریفات مذهبی مهر شرکت نداشته‌اند در عوض بمجلس تشریفات ماگنا ماتر Magna mater که بجای ناهید ضمیمه مراسم مذهبی مهر بوده شرکت می‌کرده‌اند بی شک ماگنا ماتر مظهر مادر زمین بوده است و ایهان آوردگان بآن خود را در مقابل برادران ایهانی مهر خواهران مینامیده‌اند^۱

در هنگام ستایش و سرودن ادعیه مهر نوازندگی هم درکار بوده و در مواقع مخصوص زنگ هم می‌زده‌اند مثلاً پس از بجای آوردن مراسم وقتی که میخواستند پرده از روی مجسمه مهر بردارند و بایمان آوردگان ارائه دهند زنگ می‌زده‌اند هنوز هم در آتشکده‌ها زنگ آویخته و در مواقع مخصوص زده میشود در وقت ستایش زانو زدن هم معمول بوده است در آئین زر تیشی موبدان نان و آب را تقدیس نموده با هوم آمیخته در وقت مراسم مذهبی می‌خورند این رسم قدیم ایرانی نیز با مهر بارویا رفته ولی چون گیاه هوم در اروپا نبوده که از فشرده آن شربت مخصوص ساخته شود از این جهت بجای آن عصاره شاخه‌های تروتازه درخت رز را استعمال می‌کرده‌اند چند قرص نان و يك پیاله آب هم در وقت مراسم حاضر بوده که پیشوایان بر آن دعا می‌خوانده‌اند و متدرجاً عصاره شاخه‌های رز بفشرده انگور یعنی شراب مبدل شده است هنوز هم هوم در دین زرتشتی معمول است و در مراسم دینی با آب و نان مقدس مذکور بکار برده میشود این آب در اوستا موسوم است به زاوثر Zaothra که امروز زور گویند

و چند قرص نانی که در آئین مهر بکار میرفته چنانکه حالا نزد زرتشتیان معمول است چهار و یا شش عدد بوده است در اوستا در تون و دراونا آمده است و اینک درون گویند تمام این رسومات از مهر بمسیح انتقال یافته که هنوز هم در دین عیسی^۱ معمول است آب زور^۲ با سم آب مقدس یا ماء العباد (Holy Water, Weihwasser, eau bénite) یکی از شاهکارهای کلیسیاست

و هم چنین در مذهب عیسی^۱ eukharistia که در عربی افخارستیا گویند عبارت است از شراب و نان که آنرا خون و گوشت و روان مسیح پنداشته در مراسم استعمال میکنند همان هوم و درون مهر است که فقط اسمش تغییر یافته است هم چنین هنگام تشریفات مذهبی مانند ایرانیان چنانکه تا کنون نزد زرتشتیان معمول است برسم بدست میگرفته اند لابد اول پشیوایان آئین مهر^۳ مغها بوده اند بعدها آنان را Sacerdos میگفته اند و مثل^۴ مغها لباس میپوشیده اند هر روز سه بار در صبح و ظهر و عصر نماز بجای میآورده اند در نماز صبح رو بمشرق در ظهر رو بمجنوب و در عصر رو بمغرب میکردند از ناقوس و ارغنون (Orgue) کلیسیا گرفته تا عقیده آنکه مسیح خود را برای نجات دنیا فدا ساخت از آئین مهر برداشته شده است غالباً در آثار مهر دیده میشود که پروردگار خورشید در وقت قربانی کردن گاو ازلی خود را بآسمان کرده با اکراه و سختی فدیہ نیاز میکند ولی چون نجات جهان در آن بوده متحمل چنین امر دشواری شده است برخی از نقوشانی که در کلیسیاهای عیسویان کاتولیک راجع بتولد و شام و نما و صعود مسیح دیده میشود شباهت تام دارد با نقوشات خرابه های معابد مهر که حاکی داستانی ظهور مهر و اعمال او است صلاح کار در کیش عیسی^۱ چنین بوده که عادات و رسومات دینی مهر را که در قرون متبادی در رُم ریشه دوانده بود اخذ کنند و باین ترتیب آن را بسلیقه مردمان آذربایجان نزدیک نمایند و هیچ چاره هم جز از این نبوده است مردم از روز یکشنبه که مخصوص بخورشید و روزیست و پنجم دسامبر که جشن ظهور آن بوده منصرف نمیشده اند تا بالاخره بناچار از قرن چهارم میلادی ۲۵ دسامبر روز تولد عیسی^۱ قرار داده شده است روز يك شنبه هم نزد عیسویان

روز برخاستن عیسی و آسمان صعود کردن وی تصوّر میشده و هم نزد مهرپرستان روز مخصوص مهر شمرده میشده است^۱ مقصود نگارنده نیست که کلیه آداب و رسومات مذهب عیسی را با آئین مهر مقایسه کنم نخست چنانکه گفته شد تعصب انری از مهر نگذاشته است که ما بتوانیم کلیه اصول و رسومات این دو کیش را باهم بسنجیم دوم آنکه مقابله این دو آئین کلام را بدرازا کشانده مارا از حدود اوستا و ایران دور خواهد کرد گذشته از چند فقره عمده که ذکر شد بسا عادات و رسومات در میان اقوام عیسوی موجود است که بخوبی یاد آور مهر است بخصوصه در میان عیسویان آسیای صغیر و ارمنستان در همانجائی که مهر از زمانهای بسیار قدیم پرستیده میشده است هنوز بعضی از علامای متعصب عیسوی در این قرن بیستم میلادی مانند عیسویان قرن سوم و چهارم اصراری میورزند که حقیقت را نهفته دارند ولی در نزد مورّخین دانشمند بیطرف که نزد آنان های علم و معرفت مانند ییغمبر و فرشته ای مقدس و محترم است از حقیقت کوئی خود داری نکرده صراحتاً مینویسند که قسمی از اصول و بیشتر از رسومات ظاهری کیش عیسی از مهر است در قرن چهارم در وقتی که پروردگار خورشید در مغرب زمین رو بغروب گذاشته بود دین دیگری از ایران زمین که از روی اصول مزدیسنا و بخصوصه آئین مهر تأسیس شده بود باروپا رسیده مدّعی دین عیسی گردید بطوری که نزدیک بود لرزه بارکان آن اندازد آن دین مانی است که در عهد شاپور اول بوجود آمده تا قرن سیزدهم میلادی فرقه های آن در اروپا با پروان مسیح رقیب قدیم مهر مشغول زد و خورد خونین بودند

Histoire du Peuple Romain par Seignobos p. 448

۱

در خصوص آئین مهر رجوع شود بکتابهای ذیل

Jean Réville. Le Mithriacisme (Revue de l'histoire des religions).

Friedrich Windischmann, Mithra Leipzig 1857.

F. Cumont Textes et monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra Bruxelles 1894—1900, 2 vol.

Les Mytères de Mithra par Cumont, deutsche ausg. von Gebrich Leipzig u. Berlin 1923.

Albrecht Dieterich. Eine Mithrasliturgie Leipzig u. Berlin 1923.

G. von Wesendonk, Der Mithrakult (der Neue Orient Band 4 Heft 5/6 Berlin).

Franz Meffert Das Urchristentum IV Teil. Gladbach 1921.

Theodor kluge, Der Mithrakult, Leipzig 1911.

مهریشت

مہر دارندہ دشتہای فراخ^۱ و رام کشت زار خوب بخشدہ را خوشنود
میسازیم "مانند بہترین سرور" زوت باید آن را بمن بگوید (زرتشت)
"بر طبق قانون مقدس بہترین داور است" باید مرد پاکدین دانا
آن را بگوید

(کرد: ۱)

۱ اهورامزدا با سپنتمان زرتشت گفت ای اسپنتمان هنگامی که من مهر دارنده دشتهای فراخ را بیافریدم او را در شایسته ستایش بودن مساوی در سزاوار نیایش بودن مساوی با خود من که اهورامزدا (هستم) بیافریدم ❀

۲ ای اسپنتمان مهر و پیمان شکننده؛ نابکار سراسر مملکت را ویران سازد ^۲
مثل صد (ن از اشخاصی است) که (بگناه) کَیْد آورده باشد ^۳ و قاتل
مرد با کدینی باشد ای اسپنتمان تو نباید مهر و پیمان شکنی نه آن (بیانی که)

۱ دارنده دشتهای فراخ بجای کلات اوستائی و اور و کتویه یعنی **فراخ** در **دشت** و **دور**
 (vourugaoyaoiti) میباشد صفتی است که همیشه از برای مهر استعمال شده در پهلوی
 به فراخو کویت تبدیل یافته است بمناسبت آنکه مهر فرشته فروغ و روشنائی است سراسر
 روی زمین میدانهای فراخ و پهن و دشتهای جلوه و تکبوی وی دانسته شده است
 ۲ کلمه ای که به پیماشکن ترجمه شد در متن میثرو درج **دولای-ودای** آمده است و
 آن صفتی است بمعنی دروغگوینده بمهر از آن عهد شکن اراده شده است در پهلوی مهر دروز
 گویند هم چنین از کلات میثرو آئونگنه **دولای-مطیسوس** که در فقره ۱۰۴ آمده یعنی
 نادرست گو و فریبندۀ مهر و میثروزیه **دولای-کوده** که در فقره ۸۲ آمده و در پهلوی
 مهرزن شده یعنی بمهر زیان رساننده نیز پیماشکن و عهد و میثاق ندان و رسم مهر و وفانشناس
 مقصود میباشد

۳ کبذ و دود و اسم گناه مخصوصی است نیت داریم که چه جرمی در قدیم از آن اراده
میشده است در قمر ۳ از یسنای ۶۱ جزو دزدی و راهزنی و جادوئی و پیمان شکنی بشمار
رفته است هم چنین در قمر ۱۰ از یسنای ۵۷ و در قمر ۷۱ از فروردین پشت در ردیف
معاصی کبیره محسوب شده است

توبایک دروغ پرست و نه آن که توبایک راستی پرست بستی زیرا معاهده
با هر دو درست است خواه دروغ پرست و خواه راستی پرست ۱ ۰

۳ مهر دارنده دشتهای فراخ اسپهای تیز رو دهد بکسی که مهر دروغ نگوید
(پیمان نشکند) آذر مزدا اهورا راه راست نماید بکسی که مهر دروغ نگوید ۲
فروهرهای مقدس و نیک و توانای پاکان فرزندان کوشا دهند بکسی که
مهر دروغ نگوید ۰

۴ برای فروغ و قرش با نماز بلند با زور میستایم آن مهر دارنده دشتهای
فراخ را مهر دارنده دشتهای فراخ را میستایم که بمالک آریائی خان و
مان با سازش و آرامش و خان و مان خوش بخشد ۳ ۰

۵ بشود که او برای یاری ما آید بشود که او برای گشایش (کار) ما آید
بشود که او برای دستگیری ما آید بشود که او برای دلسوزی ما آید
بشود که او برای چاره ما آید بشود که او برای پیروزی ما آید
بشود که او برای سعادت ما آید بشود که او برای دادگری ما آید
آن کسی که قوی و در همه جای پروزمند و هرگز فریفته نشدی و در سراسر
جهان مادی سزاوارستایش و نیایش است آن مهر دارنده دشتهای فراخ ۰

۶ آن ایزد نیرومند توانا را و در میان موجودات قوی ترین را (آن)
مهر را با زور میستایم آن مهر دارنده دشتهای فراخ را مهر دارنده
دشتهای فراخ را با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و

۱ از دروغ پرست و راستی پرست موحّد و مشرک مقصود میباشد

۲ آذر (آز سده) فرشته موکل آتش مقصود است رجوع کنید بمقاله ای که بعد از مهر
یشت مندرج است

۳ از ممالک آریائی ایران اراده شده در قدیم ایرات خاک آریا نامیده میشده است

﴿کرده: ۳﴾

۱۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۱ ☉

۱۱ کسی را که جنگجویان در بالای پشت اسب بدو نماز برند و برای قوت مرکب و صحت بدن (خویش) اشتغانه کنند تا آنکه دشمنان را از دور بتوانند شناخت و هموردان را بتوانند باز داشت تا بدشمنان کینه جوی بد اندیش بتوانند غلبه نمود
برای فروغ و فرش . . . ۲ ☉

﴿کرده: ۴﴾

۱۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۱ ☉

۱۳ نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فنا ناپذیر تیز اسب در بالای کوه همراه بر آید ۳ نخستین کسی که با زینت های زرین آراسته از فراز (کوه) زیبا سر بدر آورد از آن جا (آن مهر) بسیار توانا تمام منزلگاهان آریائی را بنگرد ☉

۱۴ آنجائی که شهریاران دلیر قوای بسیار مرتب سازند آنجائی که کوههای بلند و چراگاهان بسیار برای چارپایان . . . ۴ موجود است آنجائی که دریاهاى عمیق و وسیع واقع است آنجائی که رودهای بهن قابل کشتی رانی با خیل امواج خروشان بسنگ خارا و کوه خورده بسوی

۱ بعینه مثل قره ۷

۲ قرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۳ از این جله بخوبی برمیآید که مهر غیر از خورشید است

۴ بجای نقاط که تائیترو Thgtairo خراب شده است

အသေခံရသူများ၏ အိမ်များကို အသေခံရသူများ၏ အိမ်များကို
အသေခံရသူများ၏ အိမ်များကို အသေခံရသူများ၏ အိမ်များကို

၁၀။ အသေခံရသူများ၏ အိမ်များကို အသေခံရသူများ၏ အိမ်များကို
အသေခံရသူများ၏ အိမ်များကို အသေခံရသူများ၏ အိမ်များကို
အသေခံရသူများ၏ အိမ်များကို အသေခံရသူများ၏ အိမ်များကို
အသေခံရသူများ၏ အိမ်များကို အသေခံရသူများ၏ အိမ်များကို
အသေခံရသူများ၏ အိမ်များကို အသေခံရသူများ၏ အိမ်များကို

مرو هرات بسوی سغد (گو) و خوارزم شتابد ۱ ۰

۱۵ به (کشور) آرزهی و سوهی به فردَدَ فشو و ویدَدَ فشو به
و اورو برشتی و اورو جَرِشتی باین کشور خونیرث درخشان ۲
آنجا ئی که ستوران آرام دارند و پناه گاه سالم ستوران است مهر توانا
نگران است ۰

۱ از این رودها هری رود و زرافشان و جیحون اراده شده است بار تولومه در قمره
فوق مرو را (در اوستا مورو و دد) جزو هراو و سغد شده است در فرس
هخامنشی هراتیو Haraiva همان هرات حالیه است رود این مملکت موسوم است به هری
رود در صورتی که مثل سایر مستشرقین در قمره فوق مرو را مستقل بشماریم نه جزوی از
هراو باید در میان رودهای مذکور مرغاب را نیز که رود مرو است محسوب بداریم سرگو
(مرو) چندین بار در کتیبه بیستون ذکر شده است هر چند که داریوش از آن در جزو
ممالك عمده که میگوید در تحت تصرفش میباشد اسم نمیبرد ۱ گو سغد بجای مملکت سغد
آمده است در متن نیز اسم سوغد سغد موجود است ظاهراً این اسم در تفسیر برای
توضیح افزوده شده که بعد جزو متن گردیده است ۲ در کتیبه های خطوط میخی نیز مکرراً
سوکود Suguda ذکر شده است رود معروف آن امروز موسوم است به زرافشان
خوارزم ۳ سغد در اوستا و (هوارزی) در کتیبه هخامنشی مملکت خوارزم است که معمولاً
خیوه نامیده میشود رودی که از این خاک میگذرد موسوم است به آمو دریا یا جیحون

۲ در اوستا مکرراً از هفت کشور یاد شده است در گاتهایسنا ۳۲ قطعه ۳ هفت بوم
(بوی ۱۹۹) ذکر شده که بعدها کله کشور جای آن را گرفته است در سایر قسمتهای اوستا غالباً
به هپتو کرشور سغد سغد برمیخوریم در آئین برهمنان نیز روی زمین بهفت
کشور منقسم شده سبت دوی یا septa dvipa گفته اند (رجوع کنید به ص ۷۵) در قمره ۹
از تشریفست دیدیم که ستویس یکی از فرشتگان و از باوران تشریفشته باران آبهارا بهفت
کشور روی زمین میرساند در همین مهریشت در دوجا با ساسی هفت کشور برمیخوریم
نخست در قمره ۱۵ و پس از آن در قمره ۱۳۱ و در قمرات ۹-۱۵ از رشن
یشت و در فرگرد ۱۹ از وندیداد قمره ۳۹ و در کرده ۱۰ از ویسپرد قمره ۱
مرتباً از هر هفت یاد شده است اسامی این کشورها از این قرار است (۱) آرزهی سغد
کشوری است که در مغرب واقع است در پهلوی اَرزَه (۲) سوهی سغد
کشوری است در مشرق در پهلوی سوه (۳) فردَدَ فشو سغد اسم
کشور جنوب شرقی است در پهلوی فردَدَ فش (۴) ویدَدَ فشو سغد اسم کشور جنوب
غربی است در پهلوی ویدَدَ فش (۵) و اورو جَرِشتی سغد کشور شمال غربی است
در پهلوی ورو برشت (۶) و اورو جَرِشتی سغد کشور شمال شرقی است در

۱۶ آن ایزد مینوی فر بخشنده بسوی همه کشورها روان گردد آن ایزد مینوی
 شهر یاری بخشنده بسوی همه کشورها روان گردد بآن کسانی او پیروزی
 دهد و بآن پاکدینان واقف برسوم دینی (ظفر دهد) که وی را
 بازور میستایند
 برای فروغ و فرش ۱ ۰۰

﴿کرده ۵﴾

۱۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام
 راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲

پهلوی و روجرشت (۷) خونیرث ~~سده دلاسله~~ کشور مرکزی است در پهلوی خونیرس یا خوانیرس
 (باواو معدوله مثل خواهر و خواش) در اوستا از کشور خونیرس بیشتر از کشورهای
 دیگر اسم برده شده است چه خونیرس شریف ترین قسمت زمین و مسکن ایرانیهاست بقول
 بندهش (فصل ۱۰ فقره ۲۷) شش نژاد در آنجا زندگانی میکنند گذشته از قراتی که
 در فوق ذکر کردیم و در آنجاها خونیرس باشش کشور دیگر يك جا ذکر شده در فقره ۶۷
 از مهریشت باز به خونیرس. وارزه برمیخوریم در یسنا ۵۷ فقره ۳۱ و در هادخت نسك فرگرد
 ۱ فقره ۱۴ نیز از این وطن ایرانیان یاد شده است شاید معنی لفظی خونیرس این باشد
 «باگردونهای خوب» در فصل ۱۱ از بندهش نسبتاً مفصل تر از کشورها صحبت شده است
 از این قرار: سی و سه قسم زمین موجود است در روزی که تشر بارندگی کرد نصف گیتی را
 آب گرفت و زمین بهفت کشور منقسم گردید کشوری که در میان واقع است موسوم است
 به خونیرس و آن بزرگی شش کشور دیگر است یعنی شش کشوری که در پیرامون خونیرس است
 بزرگی يك کشور میانگی است در طرف خوراسان (مشرق) سوه واقع است و در طرف
 خوروران (مغرب) ارزه و در طرف نیمروچ (جنوب) فردذفش و وید ذفش و در طرف ایاختر
 (شمال) ورو برشت و ورو جرشت خونیرس در میان واقع است قسمتی از اقیانوس فراخکرت
 اطراف خونیرس را گرفته است در میان ورو برشت و ورو جرشت کوهی برپاست که ممکن
 نیست کسی بتواند از این کشور بکشور دیگر برود در میان این کشورها خونیرس از همه بهتر و
 زیبا تر است اهریمن بخصوصه در این کشور آسیب و گردند بسیار پدید آورد زیرا که دید
 در این کشور گیانان و دلیران بوجود آمدند و دین نیک مزدیستا از این جا برخاست و بسایر
 ممالک نفوذ نمود و سوشیانس از این جا ظهور خواهد نمود و اهریمن را ناتوان خواهد ساخت
 و رستاخیز خواهد برانگیخت و زندگانی مینوی آینده را آغاز خواهد نمود (بقاله مهر بصفحه
 ۴۰۵ نیز ملاحظه کنید)

۱ قرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است نیزه که از دشمن مهر برتاب شود بقهقرا بر گردد ۞

۲۱ اگر هم نیزه خوب برتاب شود اگر هم آن بیدن رسد اما زیبایی بآن (بدن) نرساند از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است باد نیزه که از طرف دشمن مهر برتاب شود بر گرداند از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است
برای فروغ و فرش ۱ ۞

❦ (کرده ۶) ❦

۲۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲
کسی که اگر بوی دروغ گفته نشود مرد را از احتیاج نجات دهد از خطر برهاند ۞

۲۳ تو از احتیاج از احتیاجات ما را برهان ای مهری که بتو دروغ گفته نشد تو توانی که به ابدان مردان پیمانشکن بیم و هراس مستولی سازی تو توانی (وقتی) که غضبناك شوی قوت از بازوان آنان بیرون بری از پاهای آنان توانائی و از چشمهای آنان بینائی و از گوشهای آنان شنوائی (سلب کنی) ۞

۲۴ نه يك نیزه خوب تیز شده نه يك تیر پران بکسی که از روی خلوص نیت بیاری مهر آید نرسد (آن مهری) که ده هزار دیده بان دارد توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی است ۞
برای فروغ و فرش ۱ ۞

❦ (کرده ۷) ❦

۲۵ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است^۱
(آن مهر) عمیق سرور توانای سود بخشنده زبان آور نیایش بجای آورنده
عالی مقام دولتمندی که بیکرش کلام ایزدی (منتر) است یل جنگ آور
قوی بازوان را ☉

۲۶ (کسی) که دیوها را سر بکوبد کسی که نسبت باشخاصی که خود شان را
مقصر میسازد خشم گیرد کسی که از مردمان پیمانشکن انتقام کشد بر بها
را بشنگنا اندازد کسی که (در صورتی که) باو دروغ گفته نشود بمملکت
قوه سرشار بخشد کسی که (در صورتی که) باو دروغ گفته نشود بمملکت
پیروزی سرشار دهد ☉

۲۷ کسی که مملکت دشمن را از (راه) راست محروم سازد فر را از آن برگیرد
پیروزی را دور نماید کسی که از پی آن (دشمنان) بی قوه مدافعه ناخته
ده هزار ضربت فرود آورد (آن مهری) که ده هزار دیده بان دارد
توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی است
برای فروغ و فرش^۲ ☉

❦ (کرده ۸) ❦

۲۸ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است^۱
کسی که ستونهای خانه های بلند ساخته شده را حفظ کند تیرکها را قوی
دارد و بخان و مان گله ای از ستوران و (گروهی) از مردمان بخشد
از آن (خانه ای) که او خوشنود باشد خانه های دیگر را او براندازد
در صورتی او آزرده شود ☉

۲۹ نسبت بمهالك تو (م) بدی (و م) خوب ای مهر نسبت بمردمان تو (م)
بدی (و م) خوب ای مهر تو ای مهر از تست صلح و از تست ستیزه مهالك ☉

۳۰ از تست که خانه‌های سترگ از زنان برازنده برخوردار است از کردوهای برازنده از بالشهای پهن و بسترهای گسترده بهره‌مند است از تست که خانه‌های بلند ساخته شده از زنان برازنده برخوردار است از کردوهای برازنده از بالشهای پهن از بسترهای گسترده بهره‌مند است آن خانه پیرو راستی که ترا در نماز نام برده با دعای بمناسبت وقت و با زور میستاید ☪

۳۱ با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت با زور من ترا میستایم ای مهر توانا تر با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت با زور من ترا میستایم ای مهر توانا تر با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت با زور من ترا میستایم ای مهر فریفته نشدنی ☪

۳۲ بستایش ما گوش فرا ده ای مهر ستایش ما را بپذیر ای مهر ستایش (دعای) ما را مستجاب گردان بنیاز زور ما توجه کن باین مراسم حضور بهمرسان آنها را (ادعیه را) در خزینه استغفار جمع کن آنها را در خانه ستایش (بهشت) فرود آر ☪

۳۳ بنا بیایدار ماندن بسر قولی که داده شد این کامیابی را بما بخش ای توانا تر آنچه را که از تو خواهش داریم (این است) ثروت زور پیروزی خرمی و دولت دادگری نام نیک و آسایش روح معرفت و علم روحانی (تقدس) فتح آفریده اهورا و برتری پیروزمندی که از بهترین راستی (باشد) و درك كلام مقدس ☪

۳۴ تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم بتمام رقیب ها ظفر یابیم تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم بتمام بدخواهان ظفر یابیم

تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم تمام دشمنان را شکست
 دهیم (چه) از دیوها و مردمان (چه) از جادوان و پریها (چه) از
 کاویها و کریانهای ستمگار
 برای فروغ و فرش ۱ ۰۰

﴿کرده: ۹﴾

۳۵ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای مهن است (کسی) که از
 کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . ۲
 (کسی) که آنچه قول داده شد بعمل وادار کند (کسی) سپاه یاراید
 (و) دارای هزار چستی است شهریاری (است) توانا (و) دانا ۰۰

۳۶ کسی که جنگ برانگیزاند کسی که بجنگ استحکام بخشد کسی که
 در جنگ پایدار مانده صفوف (دشمن) را از هم بدرد تمام جناح
 صفوف مبارز را پراکنده و پریشان سازد بمکر لشکر خونخوار لرزه
 در افتد ۰۰

۳۷ اوست کسی که میتواند پریشانی و هراس بآنان (دشمنان) مستولی نماید
 سرهای مردمانی که بمهر دروغ گویند او (از بدنهای) پرتاب کند سرهای
 مردمانی که بمهر دروغ گویند جدا شود ۰۰

۳۸ منازل وحشت انگیز ویران گردد از انسان نهی ماند آن منزلی که
 پیمان شکنان و دروغ پرستان و قاتلین پاکدیان حقیقی در آنها بسر
 میبرند وحشت انگیز است راه اسارت از آن جائی که گاو چرا گاه

وقتی او در طول منازل مردمان پیما^۱ شکن بگردونه کشیده شود آنها (گاوها) ایستاده اشک از بوزه روان کنند ۱ ۰۰

۳۹ هم چنین تیرهای بایر عقاب آراسته آنان (دروغگویان، مهر و پیمان شکنان) (هرچند) که از زه کمان بسیار خوب کشیده شده تند پرواز کند (اما) بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای بهن خشمکین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد هم چنین یزه های خوب سر تیز آنان بادسته بلند (هرچند) که از (قوت) بازوان پران شود (اما) بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای بهن خشمکین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد

هم چنین سنگهای فلاخن آنان که از (قوت) بازوان پران شود بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای بهن خشمکین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد ۰۰

۴۰ هم چنین کاردهای (تبع) خوب آنان که بسر مردمان حواله شود بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای بهن خشمکین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد

هم چنین گرزهای خوب پرتاب شده آنان که حواله سر مردمان شود بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای بهن خشمکین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد ۰۰

۴۱ مهر (آنان را) از بیش بهراس اندازد رشن از بی بهراس اندازد سروش مقدس بهمراهی ایزدان محامی آنان را از هر طرف بهم در افکند این صفوف جنگ را او بمعرض خطر در آورد در صورتی که مهر

۱ مقصود این است حتی ستوران هم که غنیمت و دست برد پیمان شکنان و دروغگویان شده و بگردونهای آنان بسته شده اند تالان و گریان هستند از اینکه در خدمت چنین اشخاصی در آمده اند

دارنده دشتهای پهن خشمگین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش
بمعل نیامده باشد ☸

۴۲ آنگاه آنان بمهر دارنده دشتهای پهن چنین گویند تو ای مهر دارنده
دشتهای پهن اینان ای مهر اسبهای تیز رو را از ما بر بودند اینان
ای مهر بازوان قوی ما را با تیغ نیست کردند ☸

۴۳ پس آنگاه مهر دارنده دشتهای فراخ آنان را بخاک افکند پنجاهها صدها
صدها هزارها هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها برای آنگاه
مهر دارنده دشتهای پهن خشمگین و آزرده است
برای فروغ و فرش ☸ ۱

﴿کرده: ۱۰﴾

۴۴ مهر را میسنائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲
کسی که منزلش بیپهنای زمین در جهان مادی بنا شده است فضای وسیعی
است بیرون از خطر احتیاج درخشان و پناگاهان بسیار بخشنده است ☸

۴۵ هشت تن از یاران او (مهر) در بالای کوهها در بالای برجها بمنزله
دیده بانان مهر نشسته بسوی پیمانشکنان نگرانند بخصوصه بکسانی چشم
دوخته و بکسانی توجه نموده که نخست بمهر دروغ گویند و راه کسی
را در حمایت خود گیرند که بیپیمانشکنان و بدروغ پرستان
و بقاتلین پاکدینان حقیقی حمله برد ☸

۴۶ • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •

(۱۱)

۴۷ • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •

۴۸ • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •

(۱۲)

۴۹ • • • • •

۴۶ آن مهر دارنده دشتهای فراخ خود را برای حفاظت نمودن مهیا ساخته از پشت سر حمایت کند از پیش حمایت کند مانند دیده بان فریفته نشدنی بهر طرف نظر اندازد (این چنین) حاضر است برای کسی که با خیال پاک مهر را یاری کند آن (مهری که) ده هزار دیده بان دارد آن داناى توانای فریفته نشدنی
برای فروغ و فرش . . . ۱ ☉

❦ (کرده: ۱۱) ❦

۴۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲
نامآوری که (اگر) غضب کند در میان دو مملکت (دو قوم) جنگجو (اسب) سُم پهن برانگیزد بضد لشکر دشمن خونخوار بضد صفوف جنگ که بهم در آویختند ☉

۴۸ اگر مهر بضد لشکر دشمن خونخوار بضد صفوف جنگ که بهم در آویختند در میان دو مملکت جنگجو مرکب برانگیزد آنگاه دشتهای پیمانشکنان را از پشت سر ببندد چشمهای آنان را بر آورد گوش آنان را کر کند و باهای آنان را از ثبات براندازد از برای کسی یارای مقاومت نخواهد ماند (چنین شود حال) این ممالك و این هموردان در صورتی که از مهر دارنده دشتهای فراخ غفلت ورزند
برای فروغ و فرش . . . ۱ ☉

❦ (کرده: ۱۲) ❦

۴۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲ ☉

۵۰ کسی که از برای او آفریدگار اهورامزدا در بالای کوه بلند و درخشان و با سلسله‌های متعدد آرامگاه قرار داد در آن جائی که نه شب است نه تاریکی نه باد سرد است و نه گرم و نه ناخوشی مُهَلَك و نه کثافت دیو آفریده و از بالای کوه هَرَتیتی به متصاعد نکردد ☸

۵۱ آرامگاهی که امشاسپندان با خورشید هم اراده بطیب خاطر و صفای عقیده ساختند تا آنکه او (مهر) از بالای کوه هَرَتیتی بسراسر جهان مادی تواند تکریرست ☸

۵۲ اگر (مرد) حیلۀ گردکنشی پیش آید (آنگاه) مهر دارنده دشتهای بهن با کامهای تند گردونه تندرو بجولان در آورد و هم چنین سروش مقدس توانا و نیروسنگ چست او (مهر) بکشد او را (مرد حیلۀ گرد را) خواه در صف جنگ خواه در مبارزه تن بتن برای فروغ و فرش ۱ ☸

﴿کرده: ۱۳﴾

۵۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲ کسی که براسق دستها را بسوی اهورامزدا بلند نموده این چنین گله گویان است ☸

۵۴ من حامی تمام آفریدگانم ای خوب کنش من پاسبان همه آفریدگانم

ای خوب کنش مردمان در ستایش از من در نماز نام نمیرند آن طوری
که سایر ایزدان را در نماز نام برده میستایند ۵۵

۵۵ اگر از من مردمان در نماز نام برده بستانند چنانکه از سایر ایزدان در
نماز نام برده میستایند هر آینه من خود را با حیات درخشان و جاودانی
خویش در وقت معین از زمان مردمان پاک خواهم نمود در وقت مقرر
فرا خواهم رسید ۵۵

۵۶ با نمازی که نام تو در آن برده شود با دعای بمناسبت وقت با نیاز زور ترا
مرد پاک میستاید با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت
و با زور من ترا میستایم ای مهر توانا تر با نمازی که نام تو برده شود
با دعای بمناسبت وقت و با زور من ترا میستایم ای مهر توانا ترین با نمازی
که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت من ترا میستایم ای مهر فریفته
نشدنی ۱ ۵۶

۵۷ بستایش ما گوش فراده ای مهر ۲ ۵۷

۵۸ بنا بپایدار ماندن بسر قولی که داده شد ۳ ۵۸

۵۹ تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه ۴ ۵۹

برای فروغ و فرش ۵ ۵۹

﴿کرده ۱۴﴾

۶۰ مهر را میستایم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۶
کسی که باو نام نیک بالای خوب و مدح نیک و (برازنده است) (و) آن

۱ این فقره بعینه مثل فقره ۳۱ می باشد

۲ مثل فقره ۳۲

۳ مثل فقره ۳۳

۴ مثل فقره ۳۴

۵ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۶ مثل فقره ۷

طوري که دلخواه است سعادت بخشد

کسی که داراي ده هزار دیده بان است (آن مهر) تواناي از همه چیز آگاه فریفته نشدني

براي فروغ و فرش ۲ ॐ

❧ (کرده ۱۵) ❧

۶۱ مهر را میستائیم (کسی) که داراي دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۳
کسی که همیشه بیا ایستاده است یاسبان بیدار دلیر زبان آوری که آنها را زیاد کند استغاثه را بشنود باران بباراند گیاهها برویاند برای ناحیه قانون گزار زبان آور ماهر فریفته نشدني بسیار هوشمند و آفریده کردگار ॐ

۶۲ کسی که هرگز نه قدرت نه قوت بیک مرد پیا نشکن دهد
کسی که هرگز نه شرف نه پاداش بیک مرد پیا نشکن ارزاني دارد ॐ
۶۳ تو تواني (وقتی) که غضبناک شوي قوت از بازوان آنان بیرون بري
از پاهای آنان ثبات و از چشمهای آنان بینائی و از گوشهای آنان شنوائی
(سلب کنی) نه يك نیزه خوب تیز شده نه يك تیر پران ۴
برای فروغ و فرش ۲ ॐ

❧ (کرده ۱۶) ❧

۶۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۳

۱ چندین کلمات در این فقره خراب شده است بطوري که چندین کلمات پس و پیش جمله که خراب نشده است با ربط مانده است

۲ فقرات ۱۴-۶ در این جا تکرار میشود

۳ مثل فقره ۷

۴ مثل فقره ۲۴

کسی که از برای انتشار دین نیک خود را در همه جا نموده مقام بگرفت و فروغ بهفت کشور بتابد ۵۵

۶۵ درمیان چالاکان چالاك‌ترین درمیان وفاشناسان وفاشناس‌ترین درمیان دلیران دلیرترین درمیان زبان‌آوران زبان‌آورترین درمیان گشایش دهندگان گشایش دهنده‌ترین است کسی که گله و رمه بخشد کسی که شهر یاری بخشد کسی که پسران بخشد کسی که زندگانی بخشد کسی سعادت بخشد کسی نعمت راستی بخشد ۵۶

۶۶ کسی که ارت نیک یار اوست و یارند بگردونه سبک سوار^۱ و نیروی مردانه و نیروی فرکیانی و نیروی جو جاودانی و نیروی داموئیش^۲ او پمن^۳ و نیروی فروهرهای پاکدینان^۴ و آن که گروهی از مزدیسنان پاکدین را گرد هم آورد^۵ برای فروغ و فرش ۴ ۵۷

﴿کرده ۱۷﴾

۶۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است^۱ کسی که با گردونه چرخ بلند بطرز مینوی ساخته شده از کشور اِرَزه‌ی بسوی کشور خونیرت شتابد از نیروی زمان و از فرزند آفریده و از پیروزی اهورا آفریده برخوردار است ۵۸

۶۸ گردونه‌اش را ارت نیک بلند رُتبت میگرداند از برای او دین مزدا راه را مهیا ساخت تا که او (راه را) خوب بتواند پیمود آن فروغ سفید

۱ بارنه فرشته نیک بختی و فراوانی است رجوع کنید بقره ۳۸ از تشریفات و بتوضیحات آن

۲ در خصوص داموئیش او پمن رجوع کنید بقره ۹ همین یشت و بتوضیحات آن

۳ شاید حضرت زرتشت مقصود باشد که بواسطه اتحاد مذهبی مردم را بهمدیگر

نزدیک نمود

۴ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۵ مثل قره ۷

مینوی درخشان مقدس هوشیار بی سایه اسپهای (مهر) در فضای هوا
 پران بگردش در آیند از برای او داموئیش اُویمن هماره خط سیر را
 مهیا دارد در مقابل او تمام دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان وین
 بهراس افتند ۵۵

۶۹ نکند که ما خود را بمعرض ستیزه سرور غضنک اندازیم کسی که هزار
 ستیزه بضد رقیب بکار تواند برد کسی که ده هزار دیده بان دارد
 (آن مهر) توانای از همه چیز آگاه فرشته نشدنی
 برای فروغ و فرش ۱ ۵۵

❦ (کرده ۱۸) ❦

۷۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از
 کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲
 کسی که ورهرا اهورا آفریده از پیش او روان گردد بصورت یک گراز
 که باددانهای تیز از خود مدافعه کند یک (گراز) نر با چنگالهای تیز
 گرازی که بیک ضربت هلاک کند (گراز) غضبناکی که بآن نزدیک
 توان شد با صورت خال خال دار یک (گراز) قوی با پایهای
 آهنین با چنگالهای آهنین با اعصاب آهنین با دُم آهنین
 باچانه آهنین ۳ ۵۵

۱ فقرات ۳-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل قمره ۷

۳ کله اوستائی و راز واداس در فارسی گراز میباشد چنانکه وهرک واداس را
 در فارسی گرگ گوئیم گراز در ایران قدیم علامت زور و قوت بوده است در بهرام یشت
 خواهیم دید که بهرام فرشته پیروزی ده ترکیب جسمانی گرفته خود را بحضرت زرتشت ظاهر ساخته
 است از هر یک از این ترکیبهای مختلف که اسب و شتر و ورزاو و غیره باشد یک قسم قوتی اراده
 شده است در قمره ۱۰ از یشت مذکور بهرام بصورت گرازی جلوه میکند بهین مناسبت قوت
 این جانور است که و راز جزو اسامی اشخاص هم شده است در قمره ۹۶ از فروردین یشت
 آمده است «ما درود میفرستیم بپاکدین ایسوت پسر و راز» در میان نامداران و شاهزادگان ایران
 قدیم و ممالک همسایه مثل ارمنستان و البانیا و غیره بگروهی برمیخوریم که اسمشان با کله و راز
 ترکیب یافته است مثل و رازبنده و رازدات و راز دخت و رازسورت و رازپیروز
 و رازمهر و رازنرسی و غیره (رجوع کنید به Iranian Namenbuch von Justi)

۷۱ که دشمن را در تاخت بگیرد پراز غضب بارشادت مردانه دشمن را در جنگ بڤاك افكند و هنوز باور نمیکند که (دشمن را) هلاك کرده باشد بنظر او چنین نمیرسد تا آنکه ضربتی فرود آورده مغز سر و ستون فقرات را در هم شکند و (همان) مغز سری که سر چشمه قوه زندگی است ☉

۷۲ فوراً او همه را قطعه قطعه کند استخوانها و موها و مغز و خون مرد پیا نشکن را در هم و بر هم در روی زمین فرو ریزد
برای فروغ و فرش . . . ۱ ☉

﴿کرده: ۱۹﴾

۷۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲
کسی که براسق دستهارا بلند کرده باضمیرشاد آواز بلند نموده گوید ای اهورامزدا ای خرد مقدس ای آفریننده جهان مادی ای پاك ☉

۷۴ اگر از من مردمان در نماز نام برده بستانند چنانکه از سایر ایزدان در نماز نام برده میستانند هر آینه من خود را با حیات درخشان و جاویدانی خویش در وقت معین از زمان مردان پاك خواهم نمود در وقت مقررده فرا خواهم رسید ۳ ☉

۷۵ ما میخواهیم که مملکت ترا حمایت کنیم ما نمیخواهیم که از مملکت (تو) جدا شویم نه از خان و مان جدا شویم نه از ده جدا شویم نه از ناحیه جدا شویم نه از مملکت جدا شویم و جز از این (مباد) تا (مهر) قوی بازو مارا از دشمن حفظ کند ☉

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

۳ این فقره مثل فقره ۵۵ میباشد

۷۶ توتی که این دشمن را توتی که این خصومت (مرد) بداندیش را نابود
توانی کرد کشنده (مرد) پاك را نابود ساز توتی دارنده اسبهای زیبا و
گردونهای زیبا توتی از بی استغاثه یا ورتوانا ۰۰

۷۷ من (مهر را) بیاری میخوانم بشود که او از برای یاری ما آید بواسطه
نذر فراوان و خوب زورها بواسطه نیاز فراوان و خوب زورها تا
ما از پرتو تو مانند پناه یافتگان تو دائماً در منزل مطمئن و
خوش بسر بریم ۰۰

۷۸ توتی که ممالك را (اقوام را) حفظ میکنی در صورتی که آنان مهر دارنده
دشتهای فراخ را با مواظبت نیک بنوازند توتی که (آنها را) نابود
میسازی در صورتی که آنها از ممالك دشمن باشند من ترا این جایاری
میخوانم بشود که او این جایاری ما آید (آن) مهر قوی در همه جا
پیروزمند سزاوار ستایش و برازنده نیایش و سرور با شکوه مملکت
برای فروغ و فرش . . . ۱ ۰۰

﴿کرده: ۲۰﴾

۷۹ مهر را میسنائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است کسی که از کلام
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲
کسی که از رشن منزل دریافت نمود بکسی که رشن از برای مصاحبت
طولانی منزل بر گذار کرد ۰۰

۸۰ توتی نگهبان خان و مان توتی نگهدار کسی که دروغ نکويد توتی یاسبان
قبیله و پشتیبان کدانی که دروغ بکار نبرد آری از پرتو مانند توستوری
من از برای خود بهترین مصاحبت و پیروزی اهورا آفریده را تحصیل

... ..
... ..

(...)

... ..
... ..
... ..

... ..
... ..
... ..
... ..
... ..
... ..
... ..

... ..

(...)

... ..
... ..
... ..
... ..

... ..
... ..
... ..
... ..
... ..
... ..

میکنم در محکمه داوری او (اهورا) گروه مردمان پیمان شکن بخاک در افتد
برای فروغ و فرش ۱ ۰۰

﴿کرده: ۲۱﴾

۸۱ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲
کسی که از رشن منزل دریافت نمود بکسی که رشن از برای مصاحبت
طولانی منزل برگذار کرد ۰۰

۸۲ کسی که اهورا مزدا باو هزار چستی ارزانی داشت ده هزار چشم برای
نگریستن بخشید و از قوت این چشمها و این چستیهاست که او کسی را که
پیمان خویش نباید و عهد بشکند نگران است و از قوت این چشمها و
این چستیهاست که مهر فریفته نشدنی است آن کسی که ده هزار دیده بان
دارد آن توانای از همه چیز آگاه فریفته نشدنی
برای فروغ و فرش ۱ ۰۰

﴿کرده: ۲۲﴾

۸۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲
کسی که او را شهر یار مملکت براسی دستها را بلند نموده بیاری میخواند
کسی که او را بزرگ شهر براسی دستها را بلند نموده بیاری میخواند ۰۰

۸۴ کسی که او را کدخدای ده براسی دستها را بلند نموده بیاری میخواند
کسی که او را رئیس خانواده براسی دستها را بلند نموده بیاری میخواند
در هر جائی که دو نفر بحماییت همدیگر برخیزند براسی دستها را بلند نموده

او را بیاری میخوانند در هرجائی که بیچاره ای پیرو آئین راستین از حقش محروم شده باشد براستی دستها را بلند نموده او را بیاری میخواند ۵۵

۸۵ گله مندی که باو شکایت برد آوازش تا بستارگان زبرین رسد بگرداگرد (کره) زمین طنین براندازد در روی هفت کشور منتشر شود اگر او در نماز صوت خود بلند کند هم چنین گاو ۵

۸۶ که بغنیمت برده شود باشتیاق گله خویش او را بیاری میخواند^۱ کی دلیر ما مهر دارنده دشتهای بهن از بی تاخته گله گاو ان را نجات خواهد داد؟

چه او ما را که بمنزل دروغ رانده شدیم (رهانیده) دگر باره برام راستی (اشا) خواهد برگردانید ۵۵

۸۷ از کسی که مهر دارنده دشتهای فراخ خوشنود است بیاری وی شتابد اما از کسی که مهر دارنده دشتهای فراخ آزرده است خانه و ده و شهر و مملکت و شهر یاری وی را ویران کند
برای فروغ و فرش ۲ ۵۵

❧ (کرده: ۲۳) ❧

۸۸ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است^۳
هوم مقوی درمان بخش و فرمانده زیبا با چشمهای زرد رنگ در بلندترین قله کوه هریتی که موسوم است به هکر از برای آن (مهر)

۱ در این جمله نیز مانند جلات فقرات ۸۳ و ۸۴ (دستهارا بلند نموده) موجود است ولی بدو آنکه ملفت باشند در وقت نوشتن نسخه از فقرات پیش علاوه کرده اند

۲ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود

۳ مثل فقره ۷

●

آریائی میرسد در سانسکریت هوتر hotar گویند

محفوظ و با اندك تفاوتی در پهلوی موجود است از این قرار

برآمدن خورشید تا نیمروز قرار داده اند.

می پرداخته است

مراسم مذهبی زیر دست پیشوای بزرگتر بگذارد

رسومات باو محوّل بوده است

با او بوده است

این کلمه پیشوائی بوده که کار مخلوط کردن هوم با شیر و غیره و تقسیم کردن آن با او بوده است

دیده میشود رجوع کنید. مقاله فروش

[illegible]

۹۰ کسی که مثل نخستین هاوانان ^۱ (آشامهای) هوم ستاره نشان مینوی
تهیه شده را در بالای کوه هرئیتی نیاز نمود بترکیب زیبایش اهورا مزدا
آفرین خواند امشاسپندان (نیز) آفرین خواندند خورشید دارنده
اسبهای تند از دور ستایش وی را بشارت داد ۲ ☉

۱ رجوع کنید بتوضیحات فقره ییش به کله هاوتن

۲ تمام این قره و قره ییش راجع است بهوم در هوم یشت مفصلاً از آن صحبت
خواهیم داشت در این جا فقط از برای توضیح بذکر چند کله اکتفاء نموده گوئیم
هوم در اوستا هوم ^۱ در وید برهمنان سوم soma اسم گیاهی است که از آن
آشام هوم میسازند این شربت نیز مانند خود گیاه هوم نامیده میشود در نزد برهمنان سوم
اسم پروردگاری است چنانکه هوم در مزدیسنا اسم فرشته ایست که بنفیه هوم گاشته شده
است در فقرات ۸۹ و ۹۰ از مهریشت نیز این فرشته مقصود میباشد هوم نیز اسم یکی
از پارسایان بوده و در فقرات ۱۷ و ۱۸ از درواسپ یشت از او اسم برده شده است
کسی است که افراسیاب را دستگیر کرده بکیخسرو تسلیم نمود آنچه راجع باین هوم عابد
در شاهنامه آمده در مقاله افراسیاب (ص ۲۱۰) نگاشتیم در عهد ساسانیان نیز بنا بقوش
نگیت ها هوم اسم معمولی اشخاص بوده چنانکه امروز هم این اسم درمیات پارسایان
معمول است

یشت بیستم اوستا مختص بهوم است گذشته از این یشت مختصر یسنای ۹ و ۱۰ و ۱۱
همه متعلق بهوم و مفصلاً از آن صحبت میدارد در خصوص هوم مستشرقین مشروحا صحبت
داشته اند در موقع خود مطالب عمده آنان را ذکر خواهیم کرد هیچ شکی در این نیست که
سوم هندوان و هوم ایرانیان اصلاً يك گیاه بوده است امروز بطور حتم نمی توانیم بگوئیم
هومی که مستعمل پرسیات است و سومی که برهمنان در جنوب و مغرب هندوستان
بکار میبرند همان گیاه قدیم باشد حالیه برخلاف پارینه گیاه سوم و هوم باهمدیگر
فرقی دارد هم چنین گیاهائی که باسم هوم حالیه در بلوچستان و افغانستان و کشمیر و مغرب
تبت مثل دواى جوشانده استعمال میشود و در آنها اثرات و خواص چندى تصور میگردد از
يك جنس نیست موبد دانشمند پارسی مدی نقل از يك عالم گیاه شناس انگلیسى (Dr. Aitchinson)
هوم را قسمتی از افدرا Ephedra نوشته است در مقاله هوم از گیاههائی که حدس زده اند
صحبت خواهیم داشت عجالتاً در این جا متذکر میشویم که تاکنون بطور یقین نمی توانیم
هوم را با یکی از گیاههای معروف در علم گیاه شناسی مطابق کنیم حکیم مؤمن در
تحفته المؤمنین مینویسد «هوم المجوس گیاهی است ساقش يك عدد و باریك و صلب و گلش زرد و
تیره و شبیه بیاسمین و برگش ریزه است و ظاهراً از جنس ارغوان زرد باشد و نزد بعضی
بخجور مریم است . . . در جای دیگر مینویسد «مرانیه هوم المجوس است
مراهه اسم فارسی هوم المجوس است» هوم آن طوری که نگارنده خشک آن را دیده ام گیاهی
است بسیار كوچك ساقه های بی برگ و برگه آن شبیه است بساقه رز در قطر و رنگت شبیه
است بکاه گندم

۹۱ درود. مهر دارنده دشتهای فراخ (و) هزار گوش و ده هزار چشم (دارنده) تویی شایسته ستایش و برازنده نیایش درخان و مان مردمان تویی شایسته ستایش و برازنده نیایش خوشابآن مردی که ترا براسق نماز آورد هیزم در دست برسم در دست شیر در دست هاون در دست بادستهای

این گیاه را از ایران برای مراسم معابد پارسیان به هندوستان میآوردند در اوستا غالباً مثبت این گیاه کوه بلند ذکر شده است بندهش در فصل ۱۴ فقره ۱۸ فشرده هوم را در خواص سرور و بزرگ کلبه گیاههای دوائی خوانده است

استعمال هوم در مراسم مذهبی بسیار قدیم است اساساً شربت مسکری بوده پس از ظهور حضرت زرتشت کلبه فدیة خونین و استعمال شربت مسکر نزد ایرانیان باز داشته شده است هر چند که از هوم در هیچ جای گاتها سخنی نیست ولی بارتولومه نوشته است که در گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۴ پیغمبر ایران استعمال شربت مسکر را باز داشته است چه در قطعه مذکور از صفت دورنوشه و در دست نوشته سخن رفته است یعنی دور دارنده مرک همین صفت است که غالباً در اوستا از برای هوم آمده است هومی که امروز استعمال میکنند طوری نیست که احتمال مسکر در آن برده شود و در قدیم هم نزد ایرانیان پس از زرتشت شربت مسکری نبوده است یلوتارک نیز از استعمال این گیاه مثل فدیة در نزد ایرانیان صحبت میدارد از آنکه مراسم هوم پیش از زرتشت هم در میان ایرانیان معمول بوده از خود اوستا بخوبی برمیآید در یسنا ۹ آمده است «در صبحگاهی فرشته هوم خود را بزرگداشت ظاهر ساخت زرتشت از او پرسید نخستین کسی که در جهان مراسم هوم بجای آورد کیست هوم در پاسخ گفت ویونگهان نخستین بار هوم بفشرد و باو در عوض پسری مثل جشید داده شد دومین ستابنده هوم آبتین است در عوض فریدون باو عنایت شد سومین اترط مییاشد که در پاداش دو پسر مثل اورواخشیه و کرشاسب باو بخشیده شد چهارمین پوروشسب است که در پاداش پسری مثل تو زرتشت از او بوجود آمد»

مراسم هوم از مهم ترین مراسم مزدیسناست با آداب و شست و شوی خصوصی با سرود اوستا در مقابل مجمر آتش پنج تا هفت ساقه از هوم با قدری آب زور و شاخه ککوچکی از اورورام (شاخه انار) در هاون با ترتیب مقرر فشرده میشود و بآن اسم پراهوم میدهند در واقع پراهوم چند قطره آب است که چندین ساعت بر آن اوستا خوانده اند میتوان گفت که بمنزله افخارستیا Eukharitia میباشد یا شرابی که در دین عیسی روح و خون مسیح در آن پنداشته میشود چنانکه در مقاله مهر ذکر کردیم احتمال دارد که مراسم هوم در جزو آبتین مهر بر رفته در اینجا بعدها بشراب تبدیل یافته افخارستیا شده است ۱

Somacultus der Arier von Windischmann.

۱ رجوع کنید بکتابهای ذیل

Le Zend Avesta par Darmesteter Vol. I p. LXXVII.

Die älteste Iranische Religion von Justi in Preuss. Jahr. Bd. 88 S. 58, Nr. 7 Haug's Essays p. 399.

Sacred Books of the East by West vol. XVIII. p. 164.

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Jamshedji Modi, Bombay, 1922 p. 300—313.

شته باهاون شسته نزدیک برسم گسترده نزدیک هوم حاضر شده ^۱
و با سرود (دعای) اهاون و ئیریه ^۲ ❀

۹۲ باین دین شهادت داد اهورا مزدا ی پاك و وهومن و اردیبهشت و شهرپور
و سپندارمذ و خرداد و امرداد هم چنین (بآن) اعتراف نمودند
اهشاسپندان بر طبق دستور دین اهورا مزدا یك كنش ریاست روحانی
بنوع بشر را با و ^۳ برگذار نمود تا آنكه (او) ترا در میان موجودات
بزرگ جسمانی و روحانی و کامل کننده این بهترین مخلوق
شناسد ❀

۹۳ این چنین بشود که تو ای مهر دارنده دشتهای فراخ برای هر دو زندگانی
آری برای هر دو زندگانی ما را پناه بخشی برای زندگانی جهان خاکی
و برای آن زندگانی مینوی از آسیب دروغ پرست از (دیو) خشم ^۴
دروغ پرست از گروه لشکریان دروغ پرست که بیرق خوین بر افرازد
از هجومهای (دیو) خشم آن (هجومهایی) که خشم مکار با همراهی
ویدا تو ^۵ دیو آفریده برانگیزاند ❀

۱ در این قهره از لوازم عمده برای مراسم مذهبی اسم برده شده است هیزم در اوستا
آئسم در اوستا از برای سوزاندن در آتشدان شیر از برای آمیختن با زور هاون از
برای فشردن هوم میباشد از برسم در جای دیگر مفصل تر صحبت خواهیم داشت

۲ اهاون و ئیریه در اوستا همان نماز و دعای معروف یتا اهو میباشد از برای
معنی آن رجوع کنید بصفحه ۶۱ بقدره ۲۳ از هر مزدیشت و گاتها ترجمه نگارنده صفحه ۱۰۰
۳ (او) باید راجع به مهر باشد

۴ خشم در اوستا آئشم در اوستا دیو غضب و خشم است که رقیب سروش فرشته اطاعت
قرار داده اند هیچ دیوی در اوستا شدیدتر و شریرتر از خشم تعریف نگردیده در گاتها
شش بار از خشم اسم برده شده است در اوستا غالباً باسلحه خونین دارنده تعریف شده است
در بندهش فصل ۲۸ قهره ۱۰ آمده که بدیو خشم هفت قوه داده شده تا با آنها سراسر
موجودات را فنا تواند نمود

۵ ویدانو در اوستا دیو مرگ است معمولاً استویندوتو در اوستا گفته میشود
در یسنا ۵۷ قهره ۲۰ و وندیداد ۴ قهره ۴۹ و وندیداد ۵ فقرات ۸ و ۹ از او اسم برده شده
است (بصفحه ۲۱۲ همین کتاب نیز ملاحظه کنید)

۹۴ این چنین بشود که تو ای مهر دارنده دشتهای فراخ بمربک های ما قوت بآبدان ما صحت بخشی تا که ما دشمنان را از دور کشف کنیم از هماوردان مدافعه نمائیم رقیبهای بداندیش کینه ور را بیک ضربت شکست دهیم
برای فروغ و قرش ۱ ۰

❖ (کرده: ۲۴) ❖

- ۹۵ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲
کسی که پس از فرو رفتن خورشید پهنای (کره) زمین بدر آید دو اتهای این زمین فراخ کروی بعیدالحدود را پسوده آنچه درمیان زمین و آسمان است بنگرد ۰
- ۹۶ کرزی با صد کره (و) صد تیغه بدست گرفته (آن را) حواله کنان مردان را برافکنند (این کرز) از فلز زرد ریخته شده از زر سخت ساخته شده است محکم ترین سلاحی است پیروزمندترین سلاحی است ۰
- ۹۷ اهریمن بسیار تبه کار در مقابل او بهراس افتد (دیو) خشم مکار بد کنش در مقابل او بهراس افتد بوشینستا ۳ دراز دست در مقابل او بهراس افتد همه دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان ورن در مقابل او بهراس افتند ۰
- ۹۸ (نکند) که ما خود را بمعرض مخاصمه مهر غضب آلود دارنده دشتهای بهن اندازیم ای مهر دارنده دشتهای فراخ مبادا که تو غضب آلود بما ضربت

۱ قرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل قمره ۷

۳ بوشینستا (بوشینستا) دیو خواب است در اشتادیش قمره ۲ و ونیداد فرکرد ۱۱
قمره ۹ و فرکرد ۱۸ قمره ۱۶ نیز از او اسم برده شده غالباً دراز دست تعریف شده است در پهلوی و فارسی بوشاسب گویند در فرهنگهای فارسی نیز این کلمه ضبط شده بمعنی خواب و رؤیا گرفته اند

فرود آوری کسی که از قوی‌ترین ایزدان کسی که از دلیرترین ایزدان کسی که از چالاک‌ترین ایزدان کسی که از تندترین ایزدان کسی که از پیروزمندترین ایزدانی است که در روی این زمین جلوه می‌کند او آن مهردارنده دشتهای فراخ
برای فروغ و فرش ۱ ۰۰

﴿کرده: ۲۵﴾

۹۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲
در مقابل او تمام دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان و رین بهراس افتند
آن سرور مملکت آن مهر دارنده دشتهای فراخ سواره از طرف راست
این زمین بهن کروی بعیدالحدود بدر آید ۰۰

۱۰۰ از طرف راستش سروش نیک مقدس سوار است از طرف چپش رشن
برومند بلند بالا سوار است گرداگرد از هر طرف (فرشتگان) آبها و گیاهها
و فروهرهای پاکان میستازند ۰۰

۱۰۱ بآنان (بهمراهان) مهر صاحب اقتدار تیرهای يك اندازه پیر عقاب نشانده
ببخشد وقتی که او سواره بآنجائی رسد که ممالك پیمان شکنان (واقع است)
نخست گرز باسب و مرد حواله کند بناگهان هر دو را بهراس در اندازد
اسب و سوار را هلاک کند ۰۰
برای فروغ و فرش ۱ ۰۰

﴿کرده ۲۶﴾

۱۰۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .^۱
کسی که سوار اسب سفید نیزه سر نیزه چوبه بلند و تیرهای دور زن با خود دارد آن یل جنگ آزمای چالاک ۞

۱۰۳ کسی که اهورا او را پاسبان و نگهبان سعادت کلیه نوع بشر گشت کسی که پاسبان و دیده بان سعادت کلیه نوع بشر است کسی که هیچ وقت بخواب نرفته زنده دل خلقت مزدا را حفظ میکند کسی که هیچ وقت بخواب نرفته زنده دل خلقت مزدا را پاسبانی میکند برای فروغ و فرش . . .^۲ ۞

﴿کرده ۲۷﴾

۱۰۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .^۱
کسی که دستهای (بازوان) بسیار بلندش پیمانشکن را گرفتار سازد او را بگیرد اگرچه او در مشرق هندوستان باشد او را بر افکند اگر او در مغرب باشد اگر هم او در دهنه (رود) ارنک باشد اگر هم او در مرکز این زمین باشد^۳ ۞

۱۰۵ هم چنین مهر با بازوان (او را) احاطه نموده گرفتار سازد آن بی شرفی را که از راه راست منحرف شده است آن تیره ضمیر بی شرفی که با خود چنین می اندیشد آنچه زشت (از من) سرزد و آنچه دروغ گفته شد مهر نابینا نمی بیند ۞

۱ مثل قمره ۷

۲ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بمقاله رنگها ص ۲۲۲-۲۲۷

۱۰۶ اما من در خیال خود چنین تصور میکنم که در جهان بشری نباشد که تا بآن اندازه بتواند بداندیشی کند که مهر مینوی قادر بنیک اندیشی است که در جهان بشری نباشد که تا بآن اندازه بتواند بدگوئی کند که مهر مینوی قادر بنیک گوئی است که در جهان بشری نباشد که تا بآن اندازه بتواند بدکرداری کند که مهر مینوی قادر بنیک کرداری است ۱ ☉

۱۰۷ در جهان بشری نیست که بیشتر از عقل طبیعی بهره مند باشد بآن اندازه که مهر مینوی از عقل طبیعی بهره مند است در جهان بشری نیست که تا بآن اندازه گوش شنوا داشته باشد مثل مهر مینوی تیز گوش که با هزار مهارت آراسته است

هر که را که دروغ گوید او می بیند مهر توانا قدم بیش گذارد آن قادر مملکت روان گردد از چشمان خویش نگاه زیبای دورین روشن بر اندازد ☉

۱۰۸ که مرا خواهد ستود کیست که دروغ میگوید
کیست که مرا با ستایش نیک کیست که مرا با ستایش بد ستوده پندارد
بکه باید من جلال و شرف و صحت بدن بخشم منی که آن را بجای توانم آورد
بکه باید من ثروت آسایش بخشنده ارزانی دارم منی که آن را بجای توانم آورد
از برای که باید من اعقاب بر ازنده بر رشد رسانم ☉

۱۰۹ بکه باید من بدون آنکه او در خیال آن باشد يك سلطنت قوی ارزانی دارم
با آلات زیبا با لشکر بسیار سلطنت يك پادشاه قادر (که جمله را)

۱ یعنی بداندیشی و بدگوئی و بدکرداری بشر در مقدار پیاپی نیک اندیشی و نیک گوئی و نیک کرداری مهر نخواهد رسید

سر بگوید يك (پادشاه) دلیر پیروزمند مغلوب نشدنی که مجازات مجری^۱ دارد که فوراً پس از حکم مجری^۱ گردد همان که او غضبناك فرمان آن صادر نماید هم چنین باین واسطه خاطر خسته و ناخوشنود مهر را تسکین بخشد برای خوشنودی مهر ۰۰

۱۱۰ بکه باید من منی که آن را بجای توانم آورد ناخوشی و مرگ و بکه فقر زجر دهنده بخشم از که باید من فرزندان برازنده را بیک ضربت هلاک سازم ۰۰

۱۱۱ از که باید من بدون آنکه او در خیال آن باشد سلطنت قوی را سلب نمایم با آلات زیبا بالشکر بسیار سلطنت يك پادشاه قادر را (که جمله را) سر بگوید يك (پادشاه) دلیر پیروزمند مغلوب نشدنی که مجازات مجری^۱ دارد که فوراً پس از حکم مجری^۱ گردد همان که او غضبناك فرمان آن صادر نماید که بدان واسطه خاطر خوشنود و شاد مهر را مکدر میسازد برای ناخوشنودی مهر
برای فروغ و فرش ۱ ۰۰

﴿کرده ۲۸﴾

۱۱۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲ ۰۰
کسی که سپر سیمین و زره زرین در بر کرده با تازیانه (گردونه) میراند آن سرور نیرومند دلیر و یل رزم آزما راههایی که مهر می پیماید از برای دیدن ممالکی که از او در آنجا خوب توجه میشود روشن است با دشتهای بهن و ژرف و در آنجا چارپایان و مردمان آزاد در گردش اند ۰۰

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل قمره ۷

۱۱۳ بشود که هر دو بزرگ مهر و اهورا بیاری ما آیند وقتی که از تازیانه صدای بلند برخیزد و از منخرین اسبها خروش برآید و تازیانه ها طنین براندازد و از زه کلانها تیرهای تیز برتاب شود آنگاه پسران کسانی که بسختی زور نیاز نمودند کشته گشته و موکندہ بخاک در غلطند ☉

۱۱۴ این چنین بشود که تو ای مهر دارنده دشتهای فراخ بمربک‌های ما قوت بآبدان ما صحت بخشی تا که ما دشمنان را از دور کشف کنیم از هم‌وردان مدافعه نمائیم رقیبهای بداندیش کینه‌ور را بیک ضربت شکست دهیم^۱
 برای فروغ و فرش ۲ ۰۰

(کردہ: ۲۹)

۱۱۵ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۳
تو ای مهر دارنده دشتهای فراخ تو ای سروری که با مان پت با ویس پت
با زند پت با دهو پت با زرتشتوم مربوط هستی ۴ ☉

۱۱۶ (درجه) مهر (عهد و میثاق و وفا) بیست است میان دو همدوش (همسر) سی است میان دو همکار چهل است میان دو (نفر) از يك خانواده پنجاه است میان دو هم منزل شصت است میان دو زن از پیشوایان هفتاد است میان شاگرد و آموزگار هشتاد است میان داماد و پدر زن نود است میان دو برادر ☸

۱۱۷ صد درجه است میان پدر مادر و پسر هزار درجه است میان دو مملکت (دوقوم) ده هزار درجه مهر برقرار است میان (پیروان) دین

۱ این فقره مثل فقره ۹۴ میباشد

۲ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقرہ ۷

۴ راجع به مان پت و ویس پت و زند پت و دھوپت که بمعنی بزرگ خانہ و رئیس دھ و بزرگ ناحیہ و حاکم و شہریار ابالت است در باورقی فقرہ ۱۷ شرح دادیم زرتشوم کلمہ پہلوی است بجای زرتشتروغہ (𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬌𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬢𐬀𐬊𐬌𐬵𐬀𐬶𐬀𐬥𐬀) اوستائی یعنی مانند زرتشت عنوانی بوده کہ بزرگترین رئیس روحانی میدادہ اند بمنزلہ باب کاتولیکھا بوده همان است کہ باسم مسلمان یا بقول یرونی مصغان معروف است ری مرکز سلطنت روحانی وی بوده است (رجوع کنید نگاہا ص ۲۵)

مزدیسنا^۱ این چنین پیروزی (مهر) داراست هر روز چنین خواهد بود ☉

۱۱۸ با ستایش پسین با ستایش پیشین من تقرب میجویم ما دایمی که خورشید از بالای آن (کوه) بلند هوا طلوع کند و غروب نماید این چنین من خواستارم نیز ای سپنتمان که با ستایش پسین و با ستایش پیشین تقرب جویم برخلاف میل اهریمن نابکار
برای فروغ و فرش ۲ ☉

❧ (کرده ۳۰) ❧

۱۱۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۳
مهر را بستای ای اسپنتمان پیروان را بیاموز که از برای او مزدیسنان از چار پایان خرد و بزرگ از مرغهای پرنده که با شهپر پرواز کنند فدیة آورند ☉

۱۲۰ مهر حامی و پشتیبان همه مزدیسنان با کدین است هوم نثار و نذر شده را باید زوت تقدیم نموده نیاز کند مرد پاک میتواند از زوری که از روی دستور تهیه شده استفاده کند (بنوشد) و آنچنان سازد که مهر دارنده دشتهای فراخ کسی که او ستایشش را بجای می آورد خوشنود و آسوده خاطر شود ☉

۱۲۱ از او برسید زرتشت چگونه باید ای اهورامزدا مرد پاکدین از زوری که از روی دستور تهیه شده است استفاده کند و آنچنان سازد که مهر دارنده دشتهای فراخ کسی که او ستایشش را بجای می آورد خوشنود و آسوده خاطر شود؟ •

۱ مقصود این است که تا بجه اندازه طبقات مختلف مردم باید نسبت بهمدیگر حقوق پاس بدارند و تا بجه اندازه نسبت بهمدیگر مهر و اوفامدیون هستند
۲ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود
۳ مثل فقره ۷

۱۲۲ آنگاه گفت اهورامزدا در مدت سه روز و سه شب باید آنان بدن خویش بشویند از برای کفّاره (گناهان) باید سی نازیانه آنان بخود به پسندند برای ستایش و نیایش مهر دارندۀ دشتهای پهن در مدت دو روز و دو شب باید آنان بدن خویش بشویند از برای کفّاره (گناهان) باید بیست نازیانه آنان بخود به پسندند برای ستایش و نیایش مهر دارندۀ دشتهای پهن کسی نباید از برای من از این زورها استفاده کند (بنوشد) در صورتی که او خود را از برای (سرودن) استوت یسناها^۱ و وِسپرد قابل نشان نداد
برای فروغ و فرش . . . ۲ . . . ۵۵

﴿کرده ۳۱﴾

۱۲۳ مهر را میسنائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۳
کسی که اهورامزدا او را در گرزمان (عرش) درخشان بستود ۵۵

۱۲۴ بازوان برای حفاظت (باکدینان) گشوده آن مهر دارندۀ دشتهای فراخ از گرزمان درخشان روان گردد کسی که گرداننده گردونه ایست زیبا و یکسان و برازنده با زینتهای گوناگونان آراسته و زرین ۵۵

۱۲۵ این گردونه را چهار اسب سفید بکرتک جاودانی که از آبشخور مینوی غذای یابند میکشند سُمهای پیشین آنها از زرو و سُمهای پسین از سیم پوشیده است و این (اسبها) همه بجا بلند و قلاده و یوغ بسته شده که بواسطه پیوستن بیک قلاب شکافدار خوب ساخته شده از فلز قیمتی بهلوی می ایستند ۵۵

۱ استوت یسنا در مَهر یشت یعنی آن یسناهایی که باید در هنگام عبادت و مراسم

دینی سروده شود

۲ فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار میشود

۳ مثل قره ۷

۱۲۶ از طرف راست او دادگرتین رشن مقدس میتازد کسی که بهترین مدافع است و از طرف چپ درستکردار چیستا میتازد ^۱ آن زور نیاز کننده مقدس که سفید و سفید پوش است و او بمن دین مزدیسنا ^۲

۱۲۷ داموئیش او بمن ^۳ دلیر سواره بدر آید بصورت يك گراز که با دندانهای تیز از خود مدافعه کند يك (گراز) نر با چنگالهای تیز گرازی که بيك ضربت هلاک کند (گراز) غضبناکی که بآن نزدیک نتوان شد با صورت خال خال دار يك (گراز) دلیر چالاک تند ناز ^۴ از بی او (مهر) وآذر شعله ورو فر توانای کیانی میتازند ° °

۱۲۸ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ هزار گن خوب ساخته شده موجود است بسا از این گنهای بزه آراسته از زه گو سن (جانوری است) ^۶ ساخته شده است آنها (گنهای) بسرعت قوه خیال پران بسرعت قوه خیال بسوی سردیوها پرتاب شود ° °

۱۲۹ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ هزار تیر پیر کرکس نشانده ناوک زرین با سوفارهایی از استخوان خوب ساخته شده موجود است بسا از چوبه های آنها آهنین است آنها بسرعت قوه خیال پران بسرعت قوه خیال بسوی سردیوها پرتاب شود ° °

۱ چیستا ۳۳۵۵۲ یعنی دانش و معرفت و فرزانی و اسم فرشته علم است بخصوصه با دین و سپیک جا نامیده شده است در یشت کوچک دین یشت ۱۳ بار چیستا با صفت درستترین تکرار شده است در فقره ۱۶ از سروش یشت هادخت نیز بآن بر میخوریم بسا با صفات مزدا آفریده و مقدس آمده است چنانکه در فقره ۲۴ از یسنا ۲۲

۲ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹

۳ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹

۴ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۷۰

۵ در این جا از آذر فرشته آت (سدهش آتش) و از فرکیانی فرشته خورنگه ۳۳۵۵۳ (سدهش) (خره) اراده شده چنانکه در فقره ۶۶ همین یشت نیز از فرکیانی فرشته شکوه و جلال سلطنت ایران اراده شده است در فقره ۲ از تشر یشت و در فقره ۴ از رشن یشت نیز همین معنی است

۶ گو سن ۳۳۵۵۴ فقط همین يك بار این کلمه در اوستا دیده میشود بارتولومه احتمال داده که آن يك جانور مخصوصی بوده که از زه آن گن میساخته اند دار مستتر آن را روده گاو دانسته است هم چنین گانگا

۱۳۰ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار نیزه تیغه نیز خوب ساخته شده موجود است آنها بسرعت قوه خیال پران بسرعت قوه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود

در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار تبرزین (چکش) ^۱ دو تیغه پولادین خوب ساخته شده موجود است آنها بسرعت قوه خیال پران بسرعت قوه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ☉

۱۳۱ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار خنجر دوسره خوب ساخته شده موجود است آنها بسرعت قوه خیال پران بسرعت قوه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود

در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار گرز ^۲ آهنین خوب ساخته شده موجود است آنها بسرعت قوه خیال پران بسرعت قوه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ☉

۱۳۲ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ گرز زیبای سبك پرتاب با صد گره و صد تیغه موجود است (که آن را) حواله کنان مردان را برافکنند (این گرز) از فلز زرد ریخته شده از زر سخت ساخته شده است محکم ترین سلاحی است پیروزمندترین سلاحی است آن بسرعت قوه خیال پران بسرعت قوه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ☉

۱۳۳ پس از کشتن دیوها پس از برانداختن پیمانشکنان مهر دارنده دشتهای بهن سواره از بالای (کشور) آرزهی (و) سوهی بگذرد از بالای

۱ کله ای که به تبرزین ترجمه کردیم در متن چکوش ۳۲ آمده است معلوم میشود که چکش در قدیم یکی از آلات جنگ بوده است

۲ کله ای که بگرزه ترجمه کردیم در متن گدا ۳۳ آمده است ظاهراً يك گرزى بوده که می انداخته اند گرز معمولی در اوستا و زر فاسکد می باشد که همیشه گره دار و تیغه دار تعریف شده است چون الحال در فارسی اسمی از برای گرزى که می انداخته اند نداریم یعنی که نگارنده در جایی بجهنم اسمی برنخورده ام از این جهت از برای امتیاز اولی را بگرزه و دومی را بگرز ترجمه کردم مسلم است که گرز در فارسی بدون هیچ فرقی همان گرز است و جوع کنید به

پذیرفته پیش برسم گسترده با ذکر (اسم) مهر عبادت ایزدی بجای می آورد
مستقیماً مهر بخانه چنین مرد پیشقدمی تزول کند اگر او برای رضای
خاطر مهر فرمائش را بموقع اجرا گذارد و حکمش را اطاعت کند ☉

۱۳۸ بدا باین مرد پیشقدم ای زرتشت پاک چنین گفت اهورامزدا بآن (مردی)
که از برای او زوت نا مقدسی تعلیم نیافته و کلام ایزدی پذیرفته
در پیش نیاز برسم جای گیرد اگرچه او برسم بسیار بگستراند و مدتی
طولانی یسنا بسراید ☉

۱۳۹ اهورامزدا را خوشنود نسازد نه سایر امشاسپندان را نه آن مهر دارنده
دشتهای فراخ را کسی که مزدا را حقیر بشمرد سایر امشاسپندان را
حقیر (بشمرد) آن مهر دارنده دشتهای فراخ را حقیر بشمرد دات را
(قانون را) و رشن را و ارشتاد فزاینده جهان و بالنده جهان را
حقیر (بشمرد)
برای فروغ و فرش ۱ ☉

﴿کرده ۳۳﴾

۱۴۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲
ای اسپنتمان من مهر را میستایم آن نیک نخستین دلیر مینوی بسیار رحیم
بی نظیر بلند مقام نیرومند دلاور یل رزم آزما را ☉

۱۴۱ آن پیروزمندی که یک سلاح خوب ساخته شده با خود دارد کسی که
در ظلمت یاسبان فریفته نشدنی است در میان زورمندان زورمندترین است

(کود: ۳۴)

(کد: ۳۵)

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقرہ ۷

۳ یعنی آنچه در شب در برده ظلمت پیچیده غیر مرئی است در روز از روشنائی مهر

دیدہ میشود

بالای مملکت است ما میسنائیم مهری که در پائین مملکت است ما میسنائیم
 مهری که در پیش مملکت است ما میسنائیم مهری که در پشت مملکت
 است ما میسنائیم ॐ

۱۴۵ مهر (و) اهورای بزرگ فنا ناپذیر مقدس را ما میسنائیم ستارگان و
 ماه و خورشید را نزد گیاه برسم و آن مهر را که سرور سراسر ممالک
 است ما میسنائیم
 برای فروغ و فرش ۱ ॐ

۱۴۶ یثا اهو
 درود میفرستم. مهر دارنده دشتهای فراخ و برام کشت زار خوب بخشد
 اشم و هو
 اهرائی رئیسچه ۲ ॐ

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ رجوع کنید بفقره ۳۳ از هر مزد یشت

در انجام مهریشت بی فائده نیست که قارئین را از انتشار کتاب جدیدی راجع به مهر اطلاع دهیم
 این کتاب بزرگ موسوم به (خورشید و مهر در اوستا) تألیف دانشمند الهامی استاد هرتل میباشد
 که چند ماه پیش از این از طبع خارج شده و پس از اتمام مهریشت و مقاله آن بدست نگارنده
 رسیده است اینک که موقع استفاده از مطالب آن گذشت ذکر اسم آن را در این جا غنیمت
 میسریم تا بعد ها در جای دیگر توفیق استفاده از آن روی دهد

Die Sonne und Mithra im Avesta von Johannes Hertel, Leipzig 1927.

آذر

بیک هفته بر پیش یزدان بُدند میندار کآتش پرستان بُدند
که آتش بد انگاه محراب بود پرستنده را دیده پر آب بود

فردوسی

چون در طی مقالات و ترجمه یشتها غالباً از آتش سخن رفت لازم آمد که شرحی در خصوصی آن نگاشته آید آتش یا آذر از روزگاران بسیار کهن تا با امروز توجه کلیه اقوام روی زمین را بخود کشیده هر کس بشکلی و عنوانی آن را ستوده معزز و محترم میدارد ترقیات دنیا از پرتو این عنصر است مؤجد و مولد و محرك بخار و الکترونیک و گاز و کشتی و راه آهن و کارخانه و کلیه صنایع یعنی آنچه که ممالک متمدن را باین پایه رسانید همین آتش است امروز در روی زمین خوش بخت ملتی است که در خاک او مواد سوختنی یعنی چشمه نفت و معدن زغال سنگ زیاد باشد آن کاری که در عالم بالا از خورشید برآمده ظلمت شب را برطرف میسازد و بواسطه حرارت خود رستنیها مثل حبوبات و میوه ها را برای تغذیه ما نضج میدهد همین کارها بتوسط آتش در روی زمین انجام میگردد در شب چراغ هدایت ما و در روز طبایخ غذای ماست و باید نیز بنظر داشت که در سرمای زمستان در فصلی که کیتی دچار چنگال دیو افسردگی و بثر مردکی است آتش یگانه رهاننده نوع بشر است. همین ملاحظه جشن سده را که ذکرش بیاید در دم بهمن ماه یعنی تقریباً در وسط زمستان قرار داده اند تا با وجود باد سرد و برف و یخ و تکرک بهتر بارزش آذر برخورند

گذشته از این فوائد معمولی نیاکان مادر پارینه فائده دیگری نیز از این عنصر داشتند که بنظر ما امروز عجیب میآید و آن این است که بواسطه آن یک قسم تلگراف بی سیم ساخته بودند بنا بفرمان شاهنشاه هخامنشی

خشیارشا (۴۸۵-۴۶۵ پیش از مسیح) از شوشتر و همدان دو پایتخت بزرگ تا بسرحد ممالک وسیع ایران برجهای بسیار بلند بفاصله های معین ساختند و در بالای آنها یاسبانان گاشته تا در شبها بواسطه شعله آتش و حرکات و علائم مخصوص و معینی که بآن میدادند از این برج ببرج دیگر وقایع مهم دورترین حدود مملکت را عمراکز می‌رسانیدند هر خاکی که بتصرف ایران در میآمد فوراً در آنجا از همین برجهای برپا می‌کردند در سال ۴۷۹ پیش از مسیح وقتی که سپهبد ایران ماردونیا آتن پایتخت یونان را فتح نمود در شب همان روز به سارد پایتخت لیدی (Lydie) بشاهنشاه که در آنجا اقامت داشت خبر رسید^۱ در شاهنامه و در یادگار زریران نیز آمده که بواسطه آتش افروزی در بالای کوههای بلند لشکریان را بگرد آمدن و مهیای حرکت شدن خبر میدادند

ملاحظه آنکه در میان عناصر آتش لطیف تر و زیباتر و مفیدتر است بخصوصه توجه اقوام روی زمین را بخود جلب نموده است در ادیان آریان مثل برهمنی و زرتشتی و بودائی چنانکه در مذاهب سامی مثل یهودی و عیسوی و اسلام حتی نزد بت پرستهای افریقا آتش دارای اهمیت مخصوصی است دانشمند المانی (شفتلویتز) در کتاب گرانبهای خود موسوم به (آئین قدیم ایران و یهودیت)^۲ مقاله بسیار مفیدی در این مبحث نوشته نشان میدهد که چگونه ملل دنیا از نژادهای سفید و سرخ و زرد و سیاه در اروپا و امریکا و آسیا و افریقا آتش را می ستایند متقدم ترین ملل اروپا با وحشی ترین قبایل افریقا در ستودن این عنصر با همدیگر شرکت دارند بخصوصه کتابی که اخیراً یکی از فضایل هندوستان موسوم به رضوی منتشر ساخته و مدلل میدارد که پارسیان اهل کتاب هستند بسیار قابل توجه است از صفحه هفت ببعد این کتاب که موسوم است به (پارسیان اهل کتاب اند) از آتش و فروغ صحبت میدارد که

Das Feuer, Eine Culturhistorische Studie von Gustav Lindner S. 26 ۱

Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz, Giessen 1920 ۲
S. 66-78

چگونه آنها مکرراً در تورات و قرآن ستوده شده است^۱ در این مقاله ما فقط از این عنصر آنچه راجع بایران است صحبت میداریم راجع بسایر ممالک و اقوام هر که خواهد بکتب مذکور رجوع کند و از ذکر مبسوط و مشروح آن نیز باید صرف نظر کنیم و بگوشه و کنار مسئله بپردازیم چه از آن در اوستا و کتب مذهبی باندازه ای صحبت شده که در چند صفحه نمی توان کلیه مطالب راجع بآن را فرا گرفت همینقدر که یک نظر اجمالی از آن بهمرسانیده بتوانیم معانی فقراتی که در یشتها از آن یاد شده بی بریم اکتفاء خواهیم کرد آتش مثل همه عناصر و کلیه چیزهایی که از قبل آن فائده ای بانسان میرسد در مزدیسنا ستوده و در نزد ایرانیان قدیم و حالیه نزد زرتشتیان محترم بوده و هست قطع نظر از اقوام سامی این عنصر از زمان بسیار قدیم نزد طوایف هند و اروپائی مقدس بوده بخصوصه نزد آریائیها یعنی هندوان و ایرانیان پیشتر مورد توجه گردیده است نظر باینکه در آئین مزدیسنا آنچه آفریده اهورامزداست باید ستوده و معزز باشد ایرانیان بآذر بستگی مخصوصی پیدا کرده اند و آن را موهبت ایزدی دانسته شعله اش را یاد آور فروغ رحمانی خوانده اند و آتشدان افروزان را در پرستشگاهان بمنزله محراب قرار داده اند در ریک وید هندوان و در اوستای ایرانیان اسم پیشوای دینی هر دو دسته از آریائیها ائرون «اهورن» میباشد یعنی آذر بان و آن کسی است که از برای پاسبانی آتش نگاشته شده چنانکه وستالیس Vestalis در رُم قدیم دختری بوده پاکدامن و دانا و از خانواده شریف بنگهبانی و زنده داشتن آتش مقدس در معبد وستا Vesta موظف بوده است در مدت خدمتش که سی سال بوده بایستی پاکدامن بسر برد و نگذارد آتش مقدس که پشتیبان دولت رُم تصور میشده خاموش گردد^۲ در نزد هندوان آگنی Agni اسم آتش و اسم پروردگار آن است اما ایرانیان باین عنصر و بفرشته موکل آن آثر «اهور» نام نهاده اند در فرس «مخامنشی» نیز آثر می باشد در پهلوی آثر گفته اند لغت آئورنان که در

۱ Paris: A People of the Book by Rezwi Calcutta 1928 P. 7

Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann
Leipzig 1910 S. 72—76

۲ رجوع کنید به

فرهنگهای فارسی ضبط و بمعنی طبقه پیشوایان دینی است از همین کله است کله آذر فارسی نیز از همین ریشه است آتش هیئت دیگری است از آن و در اوستا آتَرش آمده است این کله با کلمات دیگری ترکیب یافته یک دسته از اسامی خاص ایران قدیم را تشکیل داده بخصوصه در فروردین یشت فقره ۱۰۲ بیکدسته از این قبیل اسامی برمیخوریم که از مقدسین بوده و بفروهرها یشان درود فرستاده شده است از آن جمله است آتَرِیات ^۱ که در پهلوی آتَرِیات و در فارسی آذرباد شده است بزرگترین و مهم ترین ایالت ایران آذربایجان وطن اصلی ییغمبر ایران حضرت زرتشت دارای همین اسم است آتَرِیات بقول مورخین یونانی آتروپاتس سلسله خسترپاون (ساتراپ) که پیش از اسکندر ماکدون و بعد از او نیز در آنجا حکمرانی داشته اسم خود را بقلمرو امارت خویش داده اتروپاتکان (آذربایجان) نامیده اند ^۱ در این جایز متذکر میشویم که زبان آذری یکی از لهجات ایران بوده مثل مازندرانی و گیلکی و سمنانی و کردی و لری که پیش از استیلای مغول در آذربایجان متداول بوده است چنانکه گفتیم از زمان بسیار کهن آتش میاب آریائینها بخصوصه مقدس بوده قطع نظر از گاتها که قدمت آن بعقیده نگارنده تا هزار سال پیش از مسیح میرسد در جزو آثار قدیم ایران در اسحاق آورد در جنوب بهستان (بیستون) نقشی از عهد مادها (مِدها) مانده که قدمت آن بقرن هشتم پیش از مسیح میرسد و الحال نقش مذکور موسوم است بدکان داود و آن قبری است در بدنه کوه تراشیده شده نقش آن عبارت است از یک ایرانی که در مقابل آتش ایستاده است

در قرون بعد هم در آثار پادشاهان هخامنشی در فارس می بینیم که پادشاه روبروی آتشدان ایستاده است در روی مسکوکات عهد هخامنشی نقش آتشکده دیده میشود در دوره ساسانیان آتشدان علامت ملی گردیده در روی سکه های پادشاهان این سلسله نقش شده است هنوز هم در ایران میان مسلمانان اثراتی از عهد کهن باقی مانده در شب چهارشنبه آخر سال در خانه و بازار و کوچه

آتش می افروزند و از روی آت میگذرند و همیشه وقتی که چراغ روشن شده بی اختیار بآن سلام و تعظیم میکنند و قسم (بسوی سلیمان) که مقصود شعله آتش یا چراغ است بسیار معمولی است

یونانیان از قدیم بستگی ایرانیان را بآتش میدانسته اند مگر آنکه از برای آنان چنانکه مکرراً در طی مقالات گفتیم ممکن نبوده که مقصود ایرانیان را از محترم داشتن آتش بدانند چیست بناچار آذر ایزد ایرانیان را مثل الاهی آتش هستیا (Hestia) یونانی که بعدها در رُم وستا (Vesta) نامیده شده تصور نموده اند هرودت و کزنفون (Xenophon) و دیوژنس لرتیوس (Diogenes Laertius) و دینون (Dionon) مینویسند که آتش و آب شکل برخی از پروردگاران ایران است ماکسیموس تیروس (Maximus Tyros) نیز ذکر میکند که آتش صورت خدای ایرانیان است همان دیوژنس لرتیوس که گفتیم آتش را پروردگاری پنداشته در جای دیگر مینویسد که مغها بکلی بضد عقیده کسانی هستند که پروردگاران مذکور و مؤنث قائل اند هرودت مینویسد که نزد ایرانیان سوختن لاشه در آتش گناه است استرابون نیز این خبر را ذکر نموده می افزاید که بعقیده ایرانیان بآتش نفَس رسانیدن جرمی است هرودت و کزنفون هر دو ضبط کرده اند که ایرانیان برای آتش فدیهِ می آورند استرابون از این فدیهِ اسم برده میگوید که چوب خشک و روغن که بروی آن میپاشند فدیهِ ای از برای آتش است ماکسیموس تیروس نیز همین فدیهِ را از طرف ائربانان بآذر تقدیم میکند کورتیوس (Curtius) مینویسد سوکندی که ایرانیان در مقابل آتش یاد میکنند بسیار اهمیت دارد بقول کزنفون در اعیاد رسم است که آتش را در آتشدانها گردش میدهند باز کورتیوس ذکر میکند که آتش در آتشدانهای نقره در وقت جنگ در سر لشکریان حرکت داده میشود و داریوش سوم در اربل (Arbel) از خورشید و مهر و آذر استغاثه نموده که لشکریانش را دلیر ساخته باسکندر غلبه کنند^۱

۱ رجوع کنید به Die Religion und Sitte der Perser und übrigen Iranier nach den Griech. u. Römi. Quellen von Rapp S. 73—74

آنچه مُورَخین قدیم راجع بآتش نقل کرده اند مطابق آئین مزدیسناست و هنوز هم پیروان این دین همان احترامات کهن را از عنصر مقدس منظور میدارند در آتشکده یا آتشگاه و در مهر و آذران و آتش بهرام آتش همواره روشن و شعله‌ور است قریب بیقین است که آتش پرستشگاهان زرتشتیان ایران و پارسیان هندوستان که در وقت مهاجرت از ایران به هندوستان با خود همراه آورده اند همان آتشی است که در عهد ساسانیان در ایران مشتعل بوده است امروز نیز مانند پارینه بخار دهن و نفس بآتش نمیرسانند موبدان در پرستشگاهان در وقت سرودن اوستا در مقابل آتشدان پُنام که ذکرش گذشت پیش دهان می‌آورند تا نفس بعنصر مقدس نرسد بهمین ملاحظه است که سیکار و قلیان کشیدن نزد زرتشتیان نارواست اگر کسی مرتکب چنین جرمی شود در انظار خوش‌نم نیست هم‌چنین گذشته از آتش معابد از آتش معمولی خانه نیز که از برای طبخ غذا و شست و شو و غیره بکار میرود احتراماتی منظور میدارند یعنی که آن را بکثافتی نمی‌آیند هیچ شکی نیست که آریائیا در قدیم مردگان خود را در آتش میسوزانیده اند چنانکه هندوان از زمان بسیار قدیم تا با امروز آتش ابوهی افروخته در آن نفت یا روغن پاشیده مردگان خود را در آن میسوزانند و خاکسترش را بآب میدهند لابد ایرانیان هم در این عادت با هندوان شرکت داشته اند چنانکه کله دخمه که در اوستا دَخَمَ و در پهلوی دَخَمَ گویند بمعنی داغگاه است یعنی محلی که مردگان را میسوزانند چه ریشه این کله که دگ باشد بمعنی سوزانیدن است و کله داغ از همین ماده است از خود اوستا هم مفهوم میشود که در قدیم ایرانیان لاشه مردگان را میسوزانیده اند چه بسا در وندیداد از جرم سوختن لاشه در آتش سخن رفته و تکلیف دینداری که خود دیده مرده را در آتش میسوزانند معین شده است فردوسی در شاهنامه هم باین عادت قدیم اشاره کرده گوید

همی هر کسی هر سو آتش فروخت یکی خسته بست و یکی کشته سوخت ۱

مُسلم است که این عادت بسیار قدیم ایران بوده است گذشته از مندرجات اوستا بواسطه خبر هرودت نیز که ذکرش گذشت میدانیم که در قرن پنجم پیش از مسیح سوختن لاشه در آتش نزد ایرانیان گناه بوده است نکته خود میدادست که هرودت در همانجائی (کتاب ۳ فقره ۱۶) که از مقدس بودن آتش نزد ایرانیان صحبت داشته و بعد دومین پادشاه هخامنشی کبوجیا را متهم ساخته که در مصر لاشه فرعون امازیس Amasis را از کور بیرون کشیده پس از انواع زجرها فرمان داد تا او را بسوختند افسانه ایست که از مرثیت مخالف عادت و آئین ایرانیان قدیم است و کشف شدن خطوط قبطی در مصر نیز سلوک کبوجیا را در آن سرزمین برخلاف مندرجات هرودت شرح میدهد

آذر ایزد در اوستا غالباً پسر اهورامزدا خوانده شده است از این تعبیر خواسته اند عُلُو مقام او را برسانند چنانکه سفندارمذ را که فرشته مُوکل زمین است نظر بفائده آن دختر اهورامزدا نامیده اند در یسنا ۲۵ فقره ۷ آمده است «آذر پسر اهورامزدا را ما میستائیم ترا ای آذر مقدس و پسر اهورامزدا و سرور راستی ما میستائیم همه اقسام آتش را ما میستائیم» در فقرات ۴۶-۵۰ از زامیاد یشت ایزد آذر رقیب اژی دهاک (ضحاک) شمرده شده است که از طرف سپنت مینو بضد ضحاک برانگیخته شده تا وی را از رسیدن بفر یعنی فروغ سلطنت باز دارد در یسنا ۳۶ (هفت ها) فقره ۱ آذر میان پروردگار و بندگان واسطه تقرّب بدرگاه ایزدی قرار داده شده است در فقرات ۷۷-۸۷ از فروردین یشت آمده است «وقتی که اهریمن بضد آفرینش نیک راستی (اشا) قیام نمود وهومن و آذر از بی یاری برخاسته خصومت اهریمن نابکار را در هم شکستند بطوری که اهریمن نه توانست بجهان راستی آسیب زده آب را از جریان و گیاه را از نمو باز دارد» سراسر یسنا ۶۲ در ستایش آذر میباشد آتش نیایش که نماز مخصوص آتش است از یسنای مذکور و از فقره ۹ از سیروزه استخراج شده است چنانکه در آغاز این مقاله گفتیم در تمام قطعات اوستا مکرراً از آذر یاد شده است

آتش در
اوستا

در یسنا ۱۷ فقره ۱۱ پنج قسم آتش تشخیص داده شده و هر يك جداگانه درود فرستاده شده است از این قرار

- (۱) بَرِزِي سَوْنَكِه رَازِي دَر دَسْ دَسْ
- (۲) وَهُوَ فَرِيَانِ طَاعِنِ دَلَالِ دَسْ
- (۳) اُورُوا زَيْشَتَ دَلَالِي دَسْ
- (۴) وَا زَيْشَتَ وَا سِي دَسْ
- (۵) سَنَشْتِ دَلَالِي دَسْ

در تفسیر پهلوی این فقره این پنج قسم آتش بحسب ترتیب این طور معنی شده است نخستین که به بلند سوت (بزرگ سود) ترجمه گردیده در توضیحات اسم عمومی آتش بهرام خوانده شده است دومین آتشی است که در کالبد انسانی است یا بعبارت دیگر حرارت غریزیه است سومین آتشی است که در رستیها و چوبها موجود است چهارمین آتش برق است همان آتشی است که از گرز تشر ایزد شراره کشیده دیو (سپینچکر) را هلاک نمود (بصفحه ۳۳۰ ملاحظه شود) پنجمین آتشی است که در گرزمان (عرش) جاویدان در مقابل اهورامزدا افروخته است در فصل ۱۷ از بندش که مخصوصاً از آتش صحبت میدارد همین پنج قسم آتش یاد شده است مگر آنکه در قسم اولی و پنجمی با تفسیر پهلوی اوستا فرقی دارد باین معنی که بقول بندش برزی سونگ آتشی است که نزد اهورامزدا افروزان است و سپینشت آتشی است که در روی زمین بکار برند و از آن است آتش بهرام در فصل ۱۱ از زاد سپرم نیز از این پنج قسم آتش یاد شده است

خلاصه و جوهر آتش در اوستا موسوم است به خوارنگه فر یا خره که در فارسی خره یا فر گوئیم آن عبارت است از فروغ یا شکوه و بزرگی و اقتدار مخصوصی که از طرف اهورا بییغمبر یا پادشاهی بخشیده میشود در جلد دوم یشتها مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت در این جا مختصراً یاد آور میشویم که در اوستا (چنانکه در ادبیات ما نیز مصطلح است) غالباً از فر کیانی و فر آریائی سخن رفته دریای فراخکرت آرامگاه آن شمرده شده است ضحاک برای بدست آوردن آن کوشید و افراسیاب تورانی بیهوده خود را سه بار برای رسیدن بآن بفراخکرت انداخت زامیاد یشت که یکی از یشتهای دلکش اوستا است یکی از مآخذ اطلاعات ما است راجع بفر در مقاله جمشید (ص ۱۸۶-۱۸۷) گفتیم جمشید پس از آنکه دروغ گوئی و خود ستائی آغاز نمود فر از او بصورت مرغی جدا شد عقیده فر بعدها از مزدیسنا بدین بهود نفود نموده شخینا *exina* در این دین اخیر فروغ

و تسلط مخصوص خدائی است که ممکن است انسان هم دارای آن گردد چنانکه یعقوب دارای شخینا بود ولی از فرقت پسرش یوسف بنی صبری کرد ناله و فغان بسیار نمود و راضی بتقدیر نماند از این رو شخینا از او جدا شد ولی دوباره باو پیوست این داستان سامی بخوبی یاد آور سرگذشت جمشید است هم چنین در مقابل فریاد شخینای بنی اسرائیل درست شده است^۱ در فصل ۱۷ از بندهش از آتش سه آتشکده معروف ایران قدیم که عبارت باشد از آذر گشسب شیز نزدیک ارُمیه و آذر فروبا در کاریان فارس و آذر برزین مهر در ریوند خراسان صحبت شده است این سه آتش از آسمان فرود آمده چندی از جنبش باد دورگیتی میکشت تا آنکه هریک در عهد یکی از پادشاهان پیشدادی یا کیانی بمحلی فرود آمد بندهش از این سه آتش مفصلاً صحبت میدارد آنچه تاریخی است این است که سه آتشکده مذکور در عهد ساسانیان از زیارتگاهان خاص و عام بوده است (رجوع کنید بگاتها ص ۲۳-۲۵) در سنت است که حضرت زرتشت آتش جاودانی با خود داشت دقیقی نیز از زبان پیغمبر ایران در شاهنامه گوید

یکی مجمر آتش بیاورد باز بگفت از بهشت آوریدم فراز

نهمین ماه سال و نهمین روز ماه موسوم است بآذر یعنی یاسبانی این ماه و این روز بآذر ایزد برگذار شده است دست آذر مه از کمان هوا تیرها زد چو ناولک دلدوز (ازرقی هروی) آذر روز در آذر ماه در ایران قدیم عیدی بوده بقول ابوریحان بیرونی موسوم بآذر جشن در این روز بخصوصه بزیارت آتشکده ها میرفتند

در مقاله امشاسپندان گفتیم که در عالم مادی یاسبانی آتش بامشاسپند اردیبهشت سپرده شده است بقول بندهش در فصل ۲۷ فقره ۲۴ گل آذر گون مختص بآذر است ز خوب و تف همه روزه دودیده و دل من یکی به آذر ماند یکی بآذر گون (قطران)

و جمله ایشان در بس کوه اند باوی سواران فرستاد تا بدعوی او نکرند
 و او کسی را پیش فرستاد و بفرمود هر کسی بر بام خانه خویش آتش افروختند
 زیرا که شب بود خواست که بسیاری ایشان بدید آید بس نزدیک آفریدون بموقع
 افتاد و او را آزاد کرد و بر تخت زرین نشاند و مسمغان نام کرد ای مه مغان و
 پیش از سده روز یست او را بر سده کوبند و نیز نو سده کوبند و حقیقت از وی
 چیزی ندانستم^۱ سنت دیگری در شاهنامه محفوظ مانده و بنیان جشن سده
 بهوشنگ نسبت داده شده است از این قرار روزی هوشنگ با همراهانش
 از کوهی میگذشت ماری سیاه رنگ و بسیار بزرگ و با چشمهای سرخ از
 دور بدید سنگی برگرفته بسوی آن انداخت مار بگریخت سنگ خرد بسنگ
 بزرگتری رسیده بشکست و شراره از آن برخاست هوشنگ خدای را از این
 فروغ سپاس گفته آن را قبله قرار داد

بگفتا فر و غیست این ایزدی	پرستید باید اگر بخردی
شب آمد بر افروخت آتش چو کوه	همان شاه در کرد او با گروه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد	سده نام آن جشن فرخنده کرد
ز هوشنگ ماند این سده یادگار	بسی باد چون او دگر شهریار

۱ از يك نسخه خطی که در کتابخانه ملی پاریس موجود است متأسفانه در اوقات استخراج
 لغات فارسی این کتاب غفلت نموده شماره آن را ضبط نکرده ام

سروش

عفو الهی بکند کار خویش مژده رحمت برساند سروش (حافظ)

سروش در اوستا سرآوش (Sraoša) معنی آن اطاعت و فرمانبرداری است بخصوصه اطاعت از او الهی و شنوایی از کلام ایزدی سروش از سرو (Sru) که بمعنی شنیدن است و در اوستا بسیار استعمال شده مشتق میباشد کلمه سروش بمعنی فرشته در ادبیات فارسی معروف است کلمات دیگری نیز از جنس آن و از همان ریشه و بنیان در زبان ما باقی است که یادآور معنی اصلی سروش هم میباشد و آن کلمات عبارت است از سرود و سرائیدن

در گاتها کلمه سروش غالباً بمعنی مذکور آمده است^۱ در سایر قسمتهای اوستا نیز همین معنی بسیار استعمال شده است^۲ "حس" اطاعت و قوه فرمانبرداری خود یکی از نعم الهی است بسا تمنای داشتن آن گردیده است^۳ بکلمه سروش حرف آ که ازادوات نفی است افزوده آسراوش گفته اند یعنی نافرمانبرداری و تمرد از احکام ایزدی^۴ بسا در يك فقره از اوستا چندین بار کلمه سروش تکرار شده است گهی اسم مجرّد بمعنی مذکور و گهی اسم خاص فرشته معروف^۵

در قدیمترین قسمت اوستا نیز چندین بار از سروش فرشته اراده شده است در هرجائی از گاتها که باین فرشته برمیخوریم او را دارای مقام بسیار عالی

۱ گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۱۶ گاتها یسنا ۴۵ قطعه ۵ گاتها یسنا ۴۶ قطعه ۱۷ گاتها یسنا ۳۳ قطعه ۱۴

۲ یسنا ۱۰ فقره ۱۶ یسنا ۵۶ فقره ۱ یسنا ۶۰ فقره ۵ فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۸۸ و یسپرد ۹ فقره ۷ و یسپرد ۱۵ فقره ۲

۳ یسنا ۵۶ در فقرات ۱ و ۲ و ۳

۴ وندیداد فرگرد ۱۶ فقره ۱۸

۵ یسنا ۵۶ فقره ۳

می‌بینیم و بصفه مهین و بزرگ متصف است^۱ سروش یکی از مهم‌ترین ایزدان آئین مزدیسناست مظهر اطاعت و فرمانبرداری است نماینده خصلت رضا و تسلیم است در مقابل آئین خداوندی از حیث مقام و رتبه سروش با مهر همسر و برابر است حتی گاهی در جزو امشاسپندان شمرده میشود در مقاله امشاسپندان گفتیم که نخست سینت مینو (خرد مقدس) در سر امشاسپندان جای داشته پس از آنکه از دسته امشاسپندان جدا شده برای آنکه عدد هفت را کامل کنند اهورامزدا را بجای سینت مینو قرار داده‌اند و گاهی هم برای تکمیل عدد مقدس سروش را آخرین امشاسپند قرار داده و همین در سر جای گرفته است

در ادبیات متأخر مزدیسنا سروش از فرشتگانی است که در روز قیامت برای حساب و میزان گاشته شده است از خود گاتها نیز معلوم میشود که این فرشته را در اعمال روز واپسین مدخلیتی است چه در یسنا ۴۳ در قطعۀ دوازده زرتشت باهورامزدا میگوید «از آنچه تو فرمان دادی سر نه پیچیدم وقتی که کفتی برخیز و بشتاب پیش از آنکه سروش من بهمراهی‌اشی با کنج و مال مزدهریک از دو گروه راستی و دروغ پرست را از سود و زیان تقسیم کند» غالباً در اوستا سروش با صفت مقدس آمده است^۲ بسا با صفت نیک و پاداش نیک دهنده^۳ بسا با صفت توانا و پیروزمند و خوش اندام^۴ بسا با صفت دلیر و اسلحه قوی آزرده و اهورائی آمده است در میان اوصافی که از برای سروش آورده شده بخصوصه صفت تنومنت^۵ بسیار قابل دقت است^۶ این صفت را در تفسیر پهلوی اوستا به (تن فرمان) ترجمه کرده‌اند

۱ گاتها یسنا ۳۳ قطعۀ ۵

۲ یسنا ۴ قمره ۲ یسنا ۲۲ قمره ۴ یسنا ۷۰ قمره ۳ و یسپرد ۷ قمره ۱ و یسپرد ۱۱ قرات ۶ و ۱۶ هر مزدیشت (یشت ۱) قمره ۹ فروردین یشت (یشت ۱۳) قمره ۱۴۶ و ندیداد فرگرد ۹ قمره ۵۶

۳ یسنا ۱۰ قمره ۱ یسنا ۵۶ قمره ۳

۴ یسنا ۶۵ قمره ۱۲ و یسپرد ۱۶ قمره ۱ و ندیداد ۱۹ قرات ۱۵ و ۴۰ مهر یشت (یشت ۱۰) قمره ۵۲

۵ یسنا ۳ قمره ۲۰ یسنا ۴ قمره ۲۳ فروردین یشت (یشت ۱۳) قمره ۸۵

یعنی کسی که سراسر وجودش فرمانبرداری است مَنْتَرَه. یعنی کلام ایزدی است ترکیب این کلمه با تنو (نن) بك صفت بسیار برازنده برای سروش تشکیل داده است چه گفتیم که این فرشته مظهر اطاعت از او امر الهی است وظیفه اش این است که خاکیان را راه اطاعت نشان دهد و رسم بندگی بیاموزد از این رو خود در مقابل قوانین مصدر جلال تسلیم محض است چشم و گوش بامرونی خدائی دوخته تن بقبول احکام عالم بالا در داده است نظر بوظیفه این فرشته است که در اوستا میخوانیم اوست درمیان مخلوقات مزدا اول کسی که زبان بستایش خداوند و نیایش امشاسپندان گشود اوست نخستین کسی که مراسم مذهبی بجای آورد و پنج گانه‌های زرتشت را بسرود^۱ ابو ریحان بیرونی نیز مینویسد سروش اول کسی است که مردم را برای ستایش پروردگار بزمزمه نمودن امر کرد

در ادبیات متأخرین مزدیسنان سروش پیک ایزدی و حامل وحی خوانده شده است و در کتب فارسی او را با جبرائیل سامی یکی دانسته‌اند ابو ریحان بیرونی نیز مینویسد که سروش را جبرائیل میدانند نظر به معنی لفظی نیروستگه و سواد و سواد و سواد مناسب‌تر است که این ایزد بجهربیل و حامل وحی ترجمه شود اما سروش را پیک خدائی دانستن از این جهت است که گفتار آسمانی و کلام رحمانی در وجود او حلول کرده او بهر جای که رو آورد آئین ایزدی و حکم اطاعت کردن از آن با او همراه است غالباً در اوستا سروش و مهر و رَشن یکجا نامیده شده‌اند در مهر یشت دیدیم که میگوید سروش مقدس و نیک از طرف دست راست مهر میراند و رَشن از طرف چپ او میتازد^۲ در آرت یشت که ذکرش در جای خود بیاید به اشی^۳ فرشته ثروت خطاب شده است «اهورامزدا پدرتست آرمیتی مادر تست سروش نیک و مقدس و رَشن و مهر برادران تو هستند»^۳ برخلاف در

۱ یسنا ۵۷ فقرات ۲ و ۶ ۸

۲ مهر یشت (یشت ۱۰) فقره ۱۰۰

۳ ارت یشت (یشت ۱۷) فقره ۱۶

گاهها سروش با اشی مربوط است و در سایر قسمتهای اوستا نیز اثری از این ارتباط قدیم موجود و با اشی متحد خوانده شده است^۱

سروش نیز مانند مهر همیشه بیدار و هرگز بخواب نیرود مخلوقات مزدا را یاسبانی میکند کلیه جهان مادی را پس از فرو رفتن خورشید با سلاح آخته خویش نگهبان است^۲ گردونه سروش نیز مانند گردونه مهر با چهار اسب سفید درخشان که سایه نیندازند و سُمهای آنها زرین است کشیده میشود^۳ مانند مهر مقام سروش در بالای کوه البرز در يك بارگاه هزار ستون و ستاره نشان میباشد^۴

سروش در اوستا عموماً بضد دیو و دروغ تعریف شده است برای محافظت نوع بشر هر روز و هر شب سه بار بدور زمین میگردد و با دیوهای مازندران در سر رزم و ستیز است^۵ در فرگرد هیجدهم و نندیداد از قمره ۳۰ تا ۶۰ سروش با حربه آخته با دیو دروغ در یرش و پاسخ است سبب خوشنودی وی و ازدیاد دروغ را بواسطه گناهان مردم و چاره بطلان و انهدام آن را از دیو دروغ جویاست

در میان گروه دیوهائی که از دشمنان سروش بشمارند از چند تن از آنان بخصوصه اسم برده شده است از آنجمله است دیو کُند و دیو وِیو (Kunda) که در وندیداد از او سخن رفته این دیو بدون شربت مُسکری مست است احتمال برده میشود که لغت کُند و کُندی در زبان فارسی از همین دیو اوستائی مشتق باشد از سروش که با صفات دلیری و ناموری و زورمندی و چستی و چالاکی آراسته است^۶ درخواست گردیده که دیو کُندی را براندازد و در سرای

۱ یسنا ۱۰ قمره ۱ یسنا ۲۷ قمره ۶ ویسپرد ۷ قمره ۱ ویسپرد ۱۱ قمره ۱۶ ویسپرد ۱۲ قمره ۱

۲ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) قمره ۱۶

۳ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) قمره ۲۷

۴ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) قمره ۲۱

۵ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقرات ۱۵ و ۳۱ و ۳۲

۶ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) قمره ۱۳

دروغ و کلبه مردمان ناپاک دیو پرست سرنگونش سازد ^۱ بخصوصه ائشم
 سرگرم (Aetima) بزرگترین رقیب سروش است معنی آن غضب و ویرانی و
 فساد است این دیو همان است که امروز خشم گوئیم در اوستا هیچ دیوی
 شریرتر و ناپاک تر از خشم تعریف نشده در خود گاتها شش بار از او
 اسم برده شده است در خبائث سرآمد ناپاکان دیگر شمرده شده برای آنکه
 دیوها بتوانند زندگانی بشر را تباه سازند بزیر علم خشم پناه برده اند ^۲ از آنکه
 مکرراً گفتیم ایزد سروش حربه در دست گرفته با همآوردان خود در
 زد و خورد است حربه او گرز و شمشیر و تیر و خنجر نیست فرشته ای که تنش
 کلام ربانی است با سلاح مادی کاری ندارد آلات جنگ و رزم او چنانکه
 خود سروش یشت بما میگوید نماز و دعاست مثل نمازهای یتا اهو وئیریو-
 هفت ها- و فشوش منتر- و ینکبه هانام ^۳ مرغ سحر خیز خروس از طرف
 سروش فرشته شب زنده دار گماشته شده که بامدادان بانگ برداشته مردم را از
 بی ستایش خداوند بخواند بخصوصه سحر خیزی نزد مزدیسنان بسیار ممدوح و از
 فضایل بزرگ شمرده میشود بنابراین خروس که در سپیده دم مژده سپری شدن
 تاریکی شب و برآمدن فروغ روز میدهد نزد آنان مقدس و خوردن گوشت آن را
 بخود روا نمیدانند اسم خروس در اوستا پرودرش سدایوسدوسه میباشد این لغت
 مذهبی است یعنی از پیش بیننده مقصود این است که فروغ روز را از پیش
 دیده مژده و رود آن میدهد اسم دیگر خروس کهرکتاس و سدهوسدوسه میباشد
 این اسم از اسماء اصوات است مثل کیکری کیتوم Kikeri Kitum لائینی که با اندک
 تغییری در تمام زبانهای اروپائی برای بانگ خروس استعمال میشود هنوز هم در
 کیلان آواز ماکیان را کرکتاس میگویند ولی در اوستا آمده است که مردمان
 بد زبان پرودرش (خروس) را کهرکتاس مینامند در اوستا گله خراوس
 هلدوسه نیز داریم و خروس فارسی از همان ماده است ولی بمعنی نرینه ماکیان

۱ وندیداد فرکرد ۱۹ قمره ۴۱

۲ گاتها یسنا ۳۰ قطعه ۶

۳ سروش یشت سرشوب (یسنا ۵۷) قمره ۲۱ در خصوص نمازهای مذکور رجوع کنید

مقاله ملحقات یشتها و گاتها ترجمه نگارنده ص ۱۰۰-۱۰۵

نیست بلکه همیشه معنی خروشدن و فریاد بر آوردن از آن اراده شده است
 کلمات خروس و خروش هر دو یکی است مگر آنکه حرف سین و شین بهم
 مبدل شده است. بمناسبت بانگ زدن و فریاد کشیدن و خروش بر آوردن
 خروس آن را بچنین اسمی نامزد کرده اند^۱ در فرگرد هجدم و نبدیداد شرحی
 راجع بسروش و خروس مندرج است دانستن آن از نقطه نظر اخلاقی و
 لغوی بسیار مفید است "زرتشت از اهورامزدا پرسید کیست گاشته و
 خدمتگزار^۲ سروش مقدس و لهر اهورائی و تن ایزدین کلام و سلاح قوی
 آژنده اهورامزدا در پاسخ گفت ای سپنتان زرتشت پرو درش (خروس)
 که مردمان بد زبان آن را کهرکتاس مینامند گاشته سروش است وقتی که
 سه قسمت از شب میگذرد آذر مقدس از بیم خاموش شدن سروش را بیاری
 خود میخواند تا انسان را بر آن دارد که بدو مدد رساند آنگاه سروش خروس
 را بیدار نموده ببانگ زدن وادار میکند این مرغ در سپیده دم آواز
 بلند نموده میگوید ای انسان برخیز نماز اش^۳ بجای آور بدیوها نفرین فرست
 اگر نه دیو دراز دست بوشاسب بشما غالب آمده دوباره جهان خاکی را که

۱ لغت خروه که شعرای ما استعمال کرده اند همین کلمه خروس است در اینجا
 سین به هاء تبدیل یافته است مثل کلمه آماس و آماه - احتمال دارد که اسلاوها لغت کورو
 Kuru را از خروس فارسی گرفته باشند چنانکه کلمات دیگر روس 'سباکا Sobaka و 'سکا Suka
 از سگ فارسی است اتفاقاً دو جانوری که در ایران قدیم بسیار معزز و محترم بوده اند
 هر چند که خروس در نزد بابلیها هم مقدس بوده و از دیر زمانی حتی از عهد سومر در سرزمین
 عراق حالیه با این مرغ آشنا بوده اند اما بنظر میرسد که بتوسط ایرانیان در اروپا با آن
 آشنا شده اند چه در کتب یونانیهای پیش از عهد جهانگیری کوروش اسمی از آن نیست و بعدها
 شعرای یونان آن را مرغ ایرانی نامیده اند رجوع کنید به Kulturpflanzen und
 Haustiere von Victor Hehn achte Auflage Berlin 1911 S. 826-840

۲ لغتی که ما به گاشته و خدمتگزار سروش ترجمه کردیم در اوستا سَراوشا و رَ
 دَدا (سَراوشا و رَ دَدا) آمده است گذشته از آنکه سَراوشا و رَ دَدا عنوانی است که بخروس
 داده شده یعنی پیشخدمت و عامل سروش این عنوان نیز بکوچکترین موظف يك پرستشگاه
 مزدیسنا داده شده بکسی که در میان درجات مذهبی دارای هفتمین رتبه است
 ۳ نماز اشا عبارت است از نماز معروف اشم وهو . . . رجوع شود

در سپیده دم بیدار گشته بخواب انداخته گوید ای انسان خوش بخواب
هنوز وقت برخاستن تو نرسید ترا با آن سه چیز بهتر از همه (یعنی)
پنداریك و گفتاریك و کرداریك کاری نباشد ترا جز با پندار زشت و
گفتار زشت و کردار زشت کاری مباد^۱ فردوسی نیز در شاهنامه خروس را
پيك ایزدی می‌شمرد^۲ در تاریخ بلعمی در ذکر پادشاهی کیومرث داستانی
از خروس که مایه نجات پسرش سیامك گردیده نقل شده از آن جمله مینویسد
”عجم خروس را و بانگ او را نیکو خجسته دارند خاصه سفید و گویند در
خانه که او باشد دیو در نیاید“ ابو ریحان در شب زنده داری سروش و گماشته
او خروس چنین ذکر میکند ”روز هفدهم ماه که موسوم است بسروش روز
در همه ماهها روز مبارکی است سروش اول کسی است که بزمزمه کردن
امر کرد پاسبانی شب سپرده باو ست او را نیز جبرئیل گویند در میان فرشتگان
نسبت پیرها و جادوان شدیدترین است در هر شب سه بار برخاسته پیرها را
رانده جادوان را برمی‌اندازد از برخاستن خویش شب را میدرخشاند جوهورا
خنك میسازد آب را شیرین مینماید خروس را بیانگ زدن می‌کمارد در چارپایان
شبهوت برمی‌انگیزد یکی از آن اوقات سه گانه در طلوع فجر است که گیاه نمومیکند...^۳
چنانکه دیدیم محافظت روز هفدهم ماه بسروش ایزد سپرده شده است
همیشه سروشت بروز سروش نگهبان و افزون تررت رای و هوش^۴ در دوسیزده
کوچك و بزرگ در هفدهمین روز بسروش درود فرستاده شده است

۱ وندیداد فرکرد ۱۸ فقرات ۱۴-۲۵ دیو بوشاسب در اوستا بوشیانست (۱۹۹۹: ۴۴-۴۵)

آمده است در فرهنگهای فارسی نیز این لغت موجود بخواب و رؤیا ترجمه شده است زراشت
بهرام گوید نه در بیدار گفتم نه بوشاسب نکوم جز به بیش تخت گشتاسب

۲ نگارنده در شاهنامه باشعاری که خروس پيك ایزدی خوانده شده باشد برنخورده ام
مطلب فوق از قاموس اوستائی یوستی Justi در تحت کله سروش نقل شده است Handbuch der
Zendsprache

۳ آثارالباقیه چاپ زاخو ص ۲۱۹

۴ فردوسی

گذشته از اوستا در کلیه کتب مذهبی مزدیسنان غالباً با اسم سروش برمیخوریم. بهمن یشت بسروش شغل پیک و قاصدی داده چندین بار بایرو سنگه که امروز در جزو اسامی خاص نرسی گوئیم یکجا نامیده شده است.^۱

در هر جای از کتاب بندهش که ذکری از سروش شده مثل اوستا او رقیب دیو خشم تعریف گردیده است و خروس را مخصوص باو دانسته است.^۲

اردای ویراف مقدس در سیر آسمانها و بهشت و برزخ و دوزخ با ایزد آذر و ایزد سروش همراه بوده تمام سئوالات او را این دو فرشته جواب گفته اند.^۳ در مینو خرد آمده است که دانای مینو خرد از مینو خرد از اقامتگاه سروش پرسید مینو خرد در پاسخ گفت اقامتگاه او ارزه سده (کشور غربی میباشد) و پس از آن در سوه دهه (کشور شرقی) و در همه جای جهان^۴ اینک رسیدیم بسر سروش یشت در اوستا دو سروش یشت داریم اولی عبارت است از یسنای ۵۷ که در جزو یسناها میباشد و نیز آن را در جزو یشتها مینگارند برای تشخیص آن را سروش یشت سه شبه گویند و آن در سه شب اولی پس از وفات کسی سروده میشود چه محافظت روح انسان در سه شب اول پس از مرگ با سروش است در بعضی از نسخ بآن سروش سر شب نام داده اند سروش یشت دومی که در ردیف بیست و یک یشت اوستاست و یشت یازدهمی آن را تشکیل میدهد موسوم است به سروش یشت هادخت بقول دینکرد (هادخت بیستمین نسک اوستای عهد ساسانیان بوده) که امروز موجود نیست فقط چند قطعه از آن باقی مانده است بنابراین سروش یشت هادخت منسوب به نسک مفقود شده است در طی مقاله مطالب اساسی سروش یشت سه شبه را بیان کردیم مطالب عمده سروش یشت ها دخت از این قرار است.

۱ بهمن یشت فصل ۳ فقره ۲۵ Sacred Books of the East by West

۲ بندهش فصل ۱۹ فقره ۳۳ و فصل ۳۰ فقره ۲۹ Sacred Books of the East

۳ اردای ویراف نامه فصل ۴ Ardâvirâf: Traduction par Barthélemy

۴ مینو خرد فصل ۶۲ فقرات ۵ و ۲۵ ترجمه West

سروش هادُخت یشت

سروش مقدس دلیر فرمانبردار^۱ اسلحه قوی آزنده اهورائی را خوشنود
میسازیم

﴿کرده: ۱﴾

۱ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را
میستائیم نیایش یك (و) بهترین نیایش جهان ای زرتشت^۲ •

۱ کله فرمانبردار بجای صفت تنومندتر یعنی کسی که تنش کلام مقدس است میاشد در
پهلوی تن فرمان گفته اند در طی مقاله سروش ذکر آن گذشت
۲ دو جمله اخیر مربوط با قبل بنظر نمی رسد ولی مقصود معلوم است میگوید نیایش و
ستایش در جهان بهترین چیزهاست معنی مذکور از فقرات بعد بخوبی روشن میشود

۲ این است (آنچه) بهتر مرد دروغ پرست و زن دروغ پرست و دشمن را باز تواند داشت این است (آنچه) بهتر چشمها و گوشها و دستها و زانوها و دهن مرد دروغ پرست و زن دروغ پرست را بسته نابودشان سازد (بو.ژه) نیایش نیک که نفریبید و آزار نرساند رشادت گردد و دلیری مانند جوشنی دیو دروغ را بهتر از همه باز دارد ۱ ॐ

۳ سروش مقدس است که بهتر از همه بیچارگان را در پناه گیرد آن پیروزمندی که بهتر از همه دیو دروغ را براندازد مرد پارسائی که بیشتر حمد و ثنا بزبان آورد در پیروزی پیروزمندترین است کلام مقدس دیوهای غیر مرئی دروغ را بهتر از همه براند (دعای) اهون وئیره پیروزمندترین کلام است ۲ سخن راست در سرانجام پیروزمندترین است دین مزدیسنا در میان همه چیزهای خوب و همه چیزهایی که از راستی برخاسته است بهتر قابل اعتماد است همچنین آئین زرتشت ې

۴ ای زرتشت کسی که این کلام منزل را چه مرد و چه زن با اندیشه پارسا با گفتار پارسا با کردار پارسا بیان کند در مقابل آب بزرگی یا خطر بزرگی یا در شب تاریک مه آلود یا در هنگام گذشتن از رود قابل کشتی رانی یا در تقاطع راهها یا در انجمن مردان پاك یا در مجمع دروغگویان دیو پرست ۵

۱ شاید از جمله اخیر چنین مقصود باشد که ستایش مانند مرد دلیری و مثل جوشنی دیو دروغ را براند

۲ اهون وئیره همان دعای معروف یثااهو میباشد برای معنی آن رجوع کنید بقره ۱۴ همین یشت

۵ یا در موقعی از مواقع یا در بیم و هراسی از محکمه قضاء هرگز نه در این روز و نه در این شب و وسیله هیچ نجاستی دیدگان دروغ پرست غضبناک خشمگین او را کشف نتواند کرد خصومت رهنمایی که کله و رمه می ربایند با هیچ وسیله باو نرسد ۵۵

۶ ای زرتشت این کلام منزل را وقتی که راهزنی نزدیک شود یا دسته ای از دزدان یا گروهی از دیوها با آواز بلند بخوان آنگاه دروغگویان دروغ پرست کینور و جادوان که جادویی بکار برند و پربها که باعمال پری بردارند بهراس افتاده روی بگیریز نهند
(دیوها منقاد بقیقرا رفته پنهان شوند دیو پرستان منقاد و دهان بسته شوند همچنین سرکشان) ۱ ۵۵

۷ مانند سگ چوبان (که گرداگرد کله میگردد) ما پیرامون سروش پارسا آن پیروزمند مقدس میگردیم این چنین ما سروش پاک آن پیروزمند مقدس را با پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک میستائیم ۵۵

۸ برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی برای ستایشش (نسبت) بایزدان من او را با نماز بلند و بازور^۱ میستایم آن سروش پاک را و اشی^۲ بزرگ نیک و بزرگ را و نیروسنگ^۳ زیبا بالا را بشود که سروش پاک پیروزمند برای یاری ما آید ۵۵

۱ معنی جلاتی که در میان ابروان گذاشته شده تقریبی است

۲ اشی در پهلوی و فارسی ارت و ارد گویند فرشته ثروت و توانگری است یشت هفدهم که نامزد است به ارت یشت مختص باوست روز ۲۵ ماه در تحت نگهبانی او قرار داده شده است

۳ نیروسنگ (نیروسنگه) فرشته ایست که بخدمت پیغامبری گماشته شده بیک اهورامزداست در یسنا ۱۷ قمره ۱۱ نیز اسم يك قسم آتشی است در مقاله آذر از آن صحبت خواهیم داشت از همین کله است اسم خاص نرسی

۹ سروش پاک را میستائیم سرور بزرگ اهورامزدا را میستائیم کسی که در تقدس سر آمد و در تقدس بالا دست است تمام تعلیمات زرتشت را میستائیم تمام اعمال نیک را میستائیم (آنچه) بجای آورده شده (و آنچه بعدها) بجای آورده خواهد شد
 ۱ ۵۵ ۱
 ۱ ۵۵ ۱

❦ (کرده: ۲) ❦

۱۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم ۲

کسی که شکست دهنده (مرد) آلوده بگناه کیّد است
 کسی که شکست دهنده (زن) آلوده بگناه کائیدیه است ۳
 کسی که زنده دیو دروغ بسیار قوی تپاه سازنده زندگانی میباشد
 کسی که پاسبان و نگهبان سعادت کلّیه نوع بشر است ۵۵

۱۱ کسی که هرگز بخواب نرفته هوشیار آفرینش مزدا را پاسبانی میکند
 کسی که هرگز بخواب نرفته هوشیار آفرینش مزدا را نگهبانی میکند
 کسی که سراسر جهان را پس از فرو رفتن خورشید با سلاح آخته حفظ میکند ۵۵

۱۲ کسی که از آن زمان که آن دو گوهر آن خرد مقدس و آن (خرد) خبیث خلقت (خوب و زشت) پدید آوردند بخواب نرفته و آنچه را که متعلق بر اوستی است پاسبانی نموده تمام روزها و شبها را بادیوهای مازندران میچنکد ۵۵

۱ فقرات ۸ و ۹ در انجام سه کرده دیگر همین یشت تکرار میشود

۲ مثل فقره ۱

۳ کیّد و کائیدیه اسم جری است رجوع کنید بتوضیحات فقره ۲ از مهر یشت

۱۳ او از دیوها هراسان و ترسان فرار نکند تمام دیوها بناچار از او هراسیده روی بگریزند نهند ترس بآنان چیر گشته بطرف ظلمت بشتابند^۱
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی ۲ ۵۵

﴿کرده: ۳﴾

۱۴ یثا اهو . . . «مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور است کسی که برطبق قانون مقدس اعمال جهانی منش نیک را بسوی مزدا آورد و شهریاری را که بمنزله نگهبان بیچارگان قرار داده شد بسوی اهورا آورد»

سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم کسی که پاسبان قرار داد و معاهده دروغ (مشرک) و مقدسترین (موحد) است امشاسپندان در هفت کشور محیط زمین بسوی او فرود آمدند کسی که آموزگار دین است (خود) اهورا مزدای پاك باو دین بیاموخت

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی ۲ ۵۵

﴿کرده: ۴﴾

۱۵ یثا اهو ۳

سروش پارسای خوش اندام ۴

کسی که اهورا مزدای پاك او را در همشکننده دیو خشم سلاح خونین دارندۀ قرارداد صلح و فتح را ما میستائیم که جنگ و ستیزه را در همشکند ۵۵

۱ از فقره ۱۰ تا خود فقره ۱۳ بدون کم و زیاد از فقرات ۱۵-۱۸ یسنا ۵۷ میباشد

۲ مثل فقرات ۸-۹ از همین یشت

۳ تا آخر دعای یثا اهو که در آغاز فقره ۱۴ معنی شده است

۴ مثل فقره ۱

۱۶ یاران سروش پاك را یاران رشن راست را یاران مهر دارنده
دشتهای فراخ را یاران (ایزد) باد مقدس را یاران دین نيك مزدیسنا را
یاران ارشاد فزاینده جهان و پرورنده جهان و سود رساننده جهان را
یاران اشی نيك را یاران چیسیتی نيك را یاران چیسیتای
راست ترین را •

۱۷ یاران همه ایزدان را یاران کلام مقدس را یاران دات (قانون) ضد
دیوها را یاران سنت کهن را یاران امشاسپندان را
یاران سوشیانسهای ما مقدسین جنس دوپارا^۱

۱ در این جا بیک دسته از فرشتگان مزدیسنا برمیخوریم که از برخی از آنان مفصلاً و
برخی دیگر مختصراً صحبت داشتیم از رشن ایزد در مقاله بعد سخن خواهد رفت در قمره ۲۱
از همین یشت نیز اسامی تمام این فرشتگان تکرار شده است اینک در خصوص فرشتگانی که تاکنون
صحبت نداشتیم مختصراً چند کلمه گفته میگذاریم ارشادات مصلحتی که الحال اشتاد کوئیم و
محافظت روز ۲۶ هر ماه سپرده باوست فرشته درستی و راستی است در مهر یشت قمره ۱۳۹
باو برخوردیم و در قمره ۱۸ از فروردین یشت هم باو خواهیم رسید گذشته از این فقرات غالباً
اسم او در اوستا تکرار شده است از آن جمله در یسنا ۱ قمره ۷ و یسنا ۲ قمره ۷ و یسنا ۱۶
قمره ۶ و غیره غالباً با صفت فزاینده جهان و پرورنده گیتی آمده است ارشاتی مصلحتی ترکیب
دیگری است از ارشادات هر دو فرشته مؤنث تصور شده اند در قمره ۳۳ از یسنا ۵۷ باین ترکیب
اخیر بر میخوریم چون قمره مذکور بعینه بسروش یشت نقل داده شده قمره ۱۹ آن را تشکیل میدهد
بنابراین اسم ارشاتی نیز در قمره بعد هم دیده میشود

ارشاتی نیز بهین املاء یعنی نیزه است

چیسیتا مصلحتی فرشته علم و معرفت است در توضیحات قمره ۱۲۶ از مهر یشت از آن
صحبت داشتیم چیسیتی ترکیب دیگری است از چیسیتا هر دو فرشته مؤنث تصور شده اند
در یسنا ۱ قمره ۱۴ و وندیداد ۱۹ قمره ۳۹ و غیره باو بر میخوریم در ترجمه پهلوی فرزانه شده
است گذشته از آنکه از چیسیتا و چیسیتی فرشته اراده شده بسا در کتاب مقدس یعنی دانش و علم
استعمال گردیده است اسم جوان ترین دختر زرتشت پورو چیسیتا مصلحتی از همین کلمه
ترکیب یافته یعنی بسیار دانا و پر دانا میباشد

کلام مقدس در متن منتشر میباشد غالباً در اوستا آمده و یعنی گفتار ایزدی است
در این جا یعنی فرشته استعمال شده است

دات مصلحتی که یعنی قانون است غالباً در اوستا استعمال شده از همین کلمه است
داد و دادگر و ندیداد که جزوی از اوستاست یعنی قانون بصد دیو میباشد در فرس هخامنشی
نیز دات یعنی قانون است در قمره فوق بنظر میرسد که از آن فرشته قانون یا عدل و انصاف
اراده شده باشد سنت کهن اویدنا مصلحتی در فقرات ۱۳ از یسنا ۱ و ۲ و در قمره ۵ از
یسنا ۷۱ نیز آمده است بجای ترادیسیو traditio لاتینی میباشد سوشیانس مصلحتی موعود
مزدیسنان سه تن شمرده شده هر یک بنوبت خویش در آخر الزمان ظهور خواهد کرد رجوع کنید
برساله سوشیانس تألیف نگارنده

یاران کلّیه آفرینش پاک را

برای فروغ و فرش برای نیرو پیرویش ۱

﴿کرده ۵﴾

۱۸ ۲

سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راسقی
را میستائیم مانند نخستین و آخرین و وسطی و پیشین (ستاینده) با نخستین
و آخرین و وسطی و پیشین نثار ۵

۱۹ ما میستائیم همه (پیروزیهای) سروش پاک دلیر فرمانبردار یل نیرومند
جنگاور قوی بازوان را که دیوها را سر بکوبد (پیروزیهای) آن فتح کننده
و پیروزگر مقدس را و برتری پیروزی بخشنده سروش پاک و
ایزد آرشقی را ۵

۲۰ تمام خانه هائی که در حمایت سروش است ما میستائیم در آن (خانه هائی که)
سروش مقدس محبوب و عزیز خوب پذیرفته شود و مرد پاکدین با پندارهای
نیک سرشار با گفتارهای نیک سرشار با کردارهای نیک سرشار ۳

۲۱ بیکر سروش پاک را میستائیم بیکر رشن راست را میستائیم
بیکر مهر دارنده دشتهای فراخ را میستائیم
بیکر (ایزد) باد مقدس را میستائیم بیکر دین نیک مزدینما را میستائیم

۱ مثل فقرات ۸ و ۹ از همین یشت

۲ تا آخر دعای یتا هو مثل آغاز فقره ۱۴

۳ این فقره از فقره ۳۳ از یسنای ۵۷ برداشته شده است

بیکر ارشاد فزاینده جهان و پرورنده جهان و سود رساننده جهان
را میستائیم

بیکر اشی نیک را میستائیم بیکر چستی نیک را میستائیم
بیکر چستای درست ترین را میستائیم ۵

۲۲ بیکر همه ایزدان را میستائیم بیکر کلام مقدس را میستائیم
بیکر دات (قانون) ضد دیوها را میستائیم بیکر سنت کهن را میستائیم
بیکر امشاسپندان را میستائیم بیکر سوشیانسهای خود ما مقدسین جنس
دوبارا میستائیم

بیکر سراسر آفرینش پاک را میستائیم
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی ۱ ۵

۲۳ بتا اهو
درود میفرستم بسروش مقدس دلیر فرمانبردار اسلحه قوی آزنده اهورائی
اشم و هو
اهمائی رهشچه ۲ ۵

سروش یشت سرشب (یسنا ۵۷)

✎ در یشت گذشته عنوان (سروش یشت هادخت) اشتباهاً (سروش هادخت یشت) چاپ شده است معلوم است که ترکیب اولی درست است

✎ در مقاله سروش گفتیم که یسنای ۵۷ نیز سروش یشت سه شبه نامیده میشود این اشتباه از دارمستر است بجاست که آن را برای امتیاز از سروش یشت هادخت (سروش یشت سرشب) بنامیم این یشت در تفسیر پهلوی هم این طور نامیده شده است راست است که یشت مذکور چنانکه ذکر کردیم در سه شب اولی پس از وفات کسی سروده میشود اما آن را سرشب نامیده اند برای آنکه در تمام سال در هر شب آن را پیش از بخواب رفتن

میخوانند رجوع کنید به Zand-i Khūtak Avistak edited by Dhabar Bombay 1927 p. 24.

سروش مقدس دلیر فرمانبردار اسلحه قوی آزنده اهورائی را خوشنود
میسازیم

❧ (کرده ۱) ❧

۱ سروش یارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راسق را
میستائیم نخستین کسی که در میان آفریدگان مزدا در مقابل برسم
کسترده نماز مزدا بجای آورد نماز امشاسپندان بجای آورد بنگهبان و
آفریدکاری که همه موجودات را بیافرید نماز آورد ☸

۲ برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . ۱

۳ سروش پاک را میستائیم سرور بزرگ اهورامزدا را میستائیم
کسی که در ۱

﴿کرده: ۲﴾

۴ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند . . . ۲ ☪

۵ نخستین کسی که برسم بگسترده سه شاخه و پنج شاخه و هفت شاخه و
نه شاخه تا (بلندی) زانو تا وسط پا برای ستایش و نیایش و خوشنودی
و ثنای امشاسپندان ۳

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . ۴ ☪

﴿کرده: ۳﴾

۶ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند . . . ۲ ☪

۷ نخستین کسی که پنج گانه‌های اسپنتهان زرتشت پاک را ایات شعر و
قطعات را با تفسیر و پاسخ بسرود * برای ستایش و نیایش و خوشنودی
و ثنای امشاسپندان

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . ۴ ☪

﴿کرده: ۴﴾

۸ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند . . . ۲ ☪

۱ مثل قمره ۹ از سروش یشت هادخت

۲ مثل قمره ۱ از همین یشت

۳ رجوع کنید بمقاله برسم بعد از این یشت

۴ مثل قمره ۸ سروش یشت هادخت

۵ يك فرد شعر در اوستا افسمن و يك قطعه و خمس نشق و
و تفسیر آریزنی و آمده است

۹ کسی که از برای مرد فقیر و از برای زن فقیر پس از غروب آفتاب
 يك خانه محکمی بنا میکند^۱ کسی که با يك اسلحه^۲ مهلک زخم
 خوین بدیو خشم وارد آورد و او را سرکوبان براند چنان که یک قوی
 یک ضعیف را (میراند)

برای فروغ و فرش برای نیرو و بیروزیش . . . ۲ ☞

❧(کرده: ۵)❧

۱۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی
 را میستائیم آن دلیر^۱ چست زورمند جسور قوی بلند بالا را ☞
 ۱۱ کسی که از تمام جنگها پیروز بانجمن امشاسپندان مراجعت کند
 برای فروغ و فرش برای نیرو و بیروزیش . . . ۲ ☞

❧(کرده: ۶)❧

۱۲ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را
 میستائیم در میان جوانان (از قوی ترین جوانها دلیرترین جوانها
 کوشا ترین جوانها چست ترین جوانها) بیشتر از او باید بهراس بود^۳ ☞
 ۱۳ بسیار دور از این خانه بسیار دور از این ده بسیار دور از این ناحیه
 بسیار دور از این ایالت رانده شود احتیاج زشت و سیلاب از آن خانه
 ای که سروش مقدس پیروزگر و مرد پاکدین با پندار نیک سرشار و
 گفتار نیک سرشار و کردار نیک سرشار خوشنود گشته خوب پذیرفته
 شده باشند

برای فروغ و فرش برای نیرو و بیروزیش . . . ۲ ☞

۱ یعنی که در شب در هنگام آسایش سروش نگهبان بیچارگان و ینوایان است که آنان هم
 مانند توانگرانی که در زیر پناه خانه های خویش آرام دارند در تحت حمایت سروش از نعمت
 آسایش برخوردار باشند

۲ مثل قرقه ۸ از سروش یشت هادخت

۳ از کله جوان (𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 یون) دلیر و پل اراده شده است

۲۴ بشود که تو در هر دو جهان ای سروش مقدس زیبا بالا برای هر دو جهان
بها پناه خویش بخشی برای این جهان خاکی و آن (جهان) مینوی
در مقابل تبه کار ناپاک در مقابل خشم ناپاک در مقابل لشکریان ناپاکان
که درفش خونین برافرازند در مقابل حملات دیو خشم از آن (حملات)
دیو خشم نابکار که به همراهی ویداتو^۱ دیو آفریده برانگیخته شود ☉

۲۵ بشود که تو ای سروش مقدس زیبا بالا بر کبهای ما قوت و بابدان
ما محت بخشی که ما دشمنان را از دور کشف توانیم نمود هم آوردان را
رانده و دشمنان بد اندیش کینور را بیک ضربت شکست دهیم
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی ☉ ۲

﴿کرده ۱۱﴾

۲۶ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را
میستائیم کسی را که چهار اسب سفید فروغ افشان هوشیار بدون سایه
در جو هوا میکشند سهای آنها که (از جنس) شایخ است بازو
پوشیده است ☉

۲۷ تندتر از اسبها تندتر از بادها تندتر از بارانها تندتر از ابرها تندتر
از یک جفت مرغ در پرواز تندتر از یک جفت تیر خوب از چله
رها شده ☉

۱ ویداتو دیو مرگ است رجوع کنید بقره ۹۳ از مهر یشت و توضیحات آن

۲ مثل قره ۸ از سروش یشت هادخت

۲۸ بهمه کسانی که آنها (اسبها) از بی تعاقب کرده خواهند رسید (اما بخود) آنها که از بی تعاقب شوند نتوانند رسید بآن اسبهائی که سروش نیک مقدس را میکشند با دو اسلحه اش ^۱ اگر هم (دشمن) در مشرق هند باشد او (سروش) او را گرفتار کند اگر هم او در غرب باشد او را براندازد ☉

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی . . . ۲ ☉

❧ (کرده ۱۲) ❧

۲۹ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم کسی که قامت برافراشته گیرند بمیان بسته برای پاسبانی آفرینش مزدا ایستاده است ☉

۳۰ کسی که سه بار در هر روز و در هر شب باین کشور درخشان خوانیرس آمده اسلحه ای با تیغه تیز و قوی ضربت برای فرق دیوها بدست دارد •

۳۱ برای برانداختن اهریمن نابکار برای برانداختن دیو خشم اسلحه خونین آزنده برای برانداختن دیوهای مازندان برای برانداختن همه دیوها برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی . . . ۲ ☉

❧ (کرده ۱۳) ❧

۳۲ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم این جا و جای دیگر این جا و در سراسر روی زمین ما میستائیم همه پیروزهای پیروزگر سروش پاک دلیر فرمانبردار یل نیرومند جنگاور قوی بازوان را که دیوها را سربکوبد (پیروزبهای)

۱ معلوم نیست که از دو اسلحه مقصود چیست

۲ مثل قمره ۸ از سروش‌یشت هادخت

آن فتح کنند و پیروزگر مقدس را و برتری پیروزی بخشنده سروش پاک
و ایزد ارشی را (ما میستائیم) ۵۵

۳۳ تمام خانه هائی که در حمایت سروش است ما میستائیم در آن (خانه هائی که)
سروش مقدس محبوب و عزیز خوب پذیرفته شود و مرد پاکدین
با پندارهای نیک سرشار با گفتارهای نیک سرشار با کردارهای
نیک سرشار^۱
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی^۲
یتا اهو^۳ ۵۵

۱ این فقره بعینه مثل فقره ۲۰ از سروش یشت ها دخت میباشد

۲ مثل فقره ۸ از سروش یشت ها دخت

۳ رجوع کنید بفقره ۳۳ از هر مزد یشت

برسم

پرستنده آتش زرد هشت همیرفت بابازو برسم. ثمشت (فردوسی)
زور و هوم و برسم از خصایص مزدیسنا و در مراسم دینی عمده اسباب
ستایش است در این آئین از زور و هوم صحبت داشتیم اینک در خصوص
برسم گوئیم

این کله در اوستا برسمن *برسمن* آمده و از کله برز *برز* که
معنی بالیدن و نمو کردن است مشتق شده است و در سانسکریت *بره* *barh*
میباشد آن عبارت است از شاخه های بریده درختی که هر یک از آنها را در
فارسی نای و در پهلوی تاک گویند در اوستا معین نکر دیده که این شاخه ها
از چه درختی باید باشد همینقدر در یسنا ۲۵ فقره ۳ آمده *اورورم برسمنیم*
برسمن یعنی برسم درخت یا گیاه از این عبارت و از فقرات
دیگر اوستا معلوم میشود که برسم باید از جنس *اورورا* *برسم* یعنی نباتات
باشد در کتاب پهلوی شایست لاشایست در فصل ۱۴ فقره ۲ نیز معین نشده
که برسم از کدام درخت باید چیده شود فقط بذکر آنکه آن باید از درخت
پاکیزه باشد اکتفاء گردیده است ولی در کتب متأخرین قید شده که برسم
باید از درخت انار چیده شود این شاخه ها یا نای ها باشند و شو و آداب و
ادعیه مخصوصی با کارد مخصوصی که آن را برسمچین گویند بریده میشود
مذتهاست که بجای برسمهای نباتی برسمهای فلزی که از برنج و یا نقره ساخته
میشود بکار میبرند این نای های فلزی باریک به بلندی نه بند انگشت و بقطر
یک هشتم بند انگشت است در جائی که این برسمها گذاشته میشود موسوم
است به برسمدان یا ماهروی برای آنکه قسمت بالائی آن که دو انتهای برسمها را
نگاه میدارد بشکل تیغه ماه است در خود اوستا درازا و پنهای برسم نیز
معین شده است در فرگرد ۱۹ و ندیداد فقره ۱۹ آمده است «مردان پاک
باید در دست چپ برسمن که ببلندی یک *اثر* *سوم* و به پهنای یک

یَوَ «...» باشد گرفته نثار کنند و باهورامزدا و امشاسپندان نماز آورند...»
 کلمات مذکور در پهلوی چنین تفسیر شده است: آتش دراج جوک پنهان یعنی
 بدر از ای یک خیش و پینهای یک جو خیش که در فارسی، یعنی گاو آهن
 است و شعراء نیز استعمال کرده اند با کله اوستائی آئش یکی است اما کله یَوَ
 در اوستا بخصوصه معنی جو فارسی را ندارد بلکه، معنی گندم و مطلق حبوبات
 و غله است در اوستا از عدد این برسمها نیز سخن رفته در سروش یشت
 سرشب (یسنا ۵۷) فقره ۶ آمده است «سروش نخستین کسی است که برسم
 بگسترده سه تایی و پنج تایی و هفت تایی و نه تایی تابیلندی زانو و تابوسط
 پاها...» حالیه عدد برسمها در مراسم فرق میکند در مراسم وندیداد
 و ویسپردسی و پنج تایی و در مراسم یسنا بیست و سه تایی و در باج پنج تایی
 بکار میبرند کمترین عدد آن در یرنگستان سه تایی معین شده است معمولاً
 اعدادی میان پنج و سی و سه (۵-۳۳) ذکر شده است بنا بمندرجات اوستا مراسم
 برسم در خود کتاب مقدس بسیار قدیم تصور شده چه در فقره ۷ از رام یشت
 آمده است که «هوشنگ پیشدادی از برای وایو (فرشته هوا) در روی تخت زرین
 و بستر زرین بنزدیک برسم گسترده نثار آورد» گذشته از جاهائی که نشان
 دادیم در فقرات دیگر هم در تمام جزوات اوستا و کتب پهلوی کم و بیش از برسم
 سخن رفته است برای اختصار بنشان دادن برخی از مواضع اکتفاء کرده
 میگذریم^۱ یسنای دوم که در نماز زور و برسم است در نسخ خطی قدیم
 برسم یشت نامیده شده است در هنگام مراسم با بندگی که از برگ خرما بافته
 شده برسمها را بهمدیگر می بندند بعینه همانطوری که هر زرتشتی بند معروف
 کشتی را سه بار بدور کمر می بندد این بند برسم نیز کشتی نامیده میشود یا بلفظ
 اوستائی ائیونگهن ~~دویو دویو دویو~~ که بمعنی همیان و کمر بند است در

۱ رجوع کنید به نشت یشت فقره ۵۷ و مهریشت فقرات ۸۸ و ۱۳۷ و رشن یشت فقره ۳
 و فروردین یشت فقره ۲۷ و رام یشت فقرات ۲ و ۵۵ و ارت یشت فقره ۶۱ و فرگرد ۱۸
 وندیداد فقرات ۱-۳ و غیره و به کتب پهلوی دینکرد کتاب ۸ باب ۴۴ فقره ۶۵ بهمن یشت
 فصل ۲ فقرات ۳۶ و ۵۷ و ۵۸ فصل ۳ فقرات ۲۹ و ۳۷ و شایست لا شایست فصل ۲
 فقره ۱۸ فصل ۳ فقرات ۱۰ و ۱۱ و ۲۰ و ۲۲ و ۳۳ فصل ۱۴ فقره ۲ و غیره

وقت مراسم برسمها در روی یک میز سنگی که آن را ارثرو سدسدو و حالیه اوروشگاه یا تخت آلات یا آلائگاه گویند در مقابل موبدی که موسوم است به زوت گذاشته میشود

آداب شست و شویی که از برای برسمها بعمل می آید و قسمتی از آنها که در اوروشگاه و قسمت دیگری که در روی ماهروی میباشد و آب زور و (جیوم) که بآنها ضمیمه میگردد و ادعیه که بر آنها خوانده میشود بسیار مفصل است از ذکر جزئیات باید صرف نظر کنیم

اینک به بینیم که مقصود از برسم چیست مقصود از برسم گرفتن و مدنی دعا بر آن خواندن همان از برای نعمت نباتات که مایه تغذیه انسان و ستوران و زینت طبیعت است سیاس بجای آوردن است برسم را که گفتیم از شاخه های تر درختی است نمونه کلیه رستنی ها قرار داده بآن درود میفرستند و شکر نعمت ایزدی ادا میکنند گذشته از آنکه کله برسم که گفتیم از برز ردهای یعنی بالیدن و نمو کردن مشتق و خود دلیل است که از برسم نمونه کلیه نباتات اراده شده است دلایل دیگری هم داریم که از بکار بردن برسم همان شکر نعمت مقصود میباشد در فقرات ۱۷ و ۱۸ از فرکرد ۱۹ و ندیداد چنبن آمده است « زرتشت از اهورامزدا پرسید ای آفریدگار چگونه ستایش تو بجای آورم اهورامزدا در پاسخ گفت ای اسپنتمان زرتشت تو باید بنزدیک گیاه از زمین روئیده روی و چنین کوئی درود بتو ای گیاه زیبای توانای خوب روئیده تو ای نیک مزدا آفریده ای گیاه مقدس پس از این فوراً در فقره ۱۹ که ذکرش در صفحه اول همین مقاله گذشته آمده است مردان پاک باید در دست چپ برسمی . . . »^۱ همچنین در همین فقره ذکر کردیم که برسم باید ببلندی یک گاو آهن و بپهنای یک جو باشد قهراً خیال انسان در این فقره از ذکر گاو آهن و جو بشخم و شیار زمین

۱ بینه همین دستور را برای شکر نعمت که در فقرات ۱۷-۱۹ فرکرد ۱۹ و ندیداد مندرج است زرتشت بنوبت خوش بکی گشتاسب داده است رجوع کنید بگشتاسب پست فرکرد ۲۱-۲۳

و مزرع و از کشت و کار و حاصل زمین که اساس تغذیه انسان و چارپایان است منتقل میگردد در آداب مراسم برسم که آن را در آب زور میگذارند و از رطوبت بآب قوتی می بخشد بخوبی یاد آور باران و بالیدن رستنی ها و آبیاری نمودن محصولات و باور نمودن زمین است چنانکه دارمستر هم همین معنی اشاره کرده است ^۱ دگر آنکه در تاریخ میخوانیم که در عهد ساسانیان پیش از غذا برسم بدست گرفته دعا میخوانده اند لابد در این موقع شکر نعمت بجای می آورده اند

گذشته از اوستا بواسطه خبری که از استرابون رسیده میدانیم که رسم برسم گرفتن نزد ایرانیان بسیار قدیم است جفرانی دان مذکور راجع بیک آتشکده در کاتپاتوکا (در آسیای صغیر) مینویسد منها در آنجا آتشی که هرگز خاموش نمیشود نگهداری میکنند و هر روز در آتشکده تقریباً یک ساعت در مقابل آتش سرود میخوانند و یک بسته چوب در دست میگیرند و پرده ناپائین چانه آویخته که لبهای آنان را می پوشاند ^۲ مقصود از بسته چوب و پرده همان برسم و پنام است

گفتیم که برسم گرفتن پیش از غذا در عهد ساسانیان رسم بوده است مکرراً در شاهنامه باین رسم برمیخوریم از آنجمله است در ضیافت نیاطوس سفیر روم نزد خسرو پرویز وقتی که بندوی یکی از گاشنگان پادشاه پیش از غذا بابرسم داخل شده و شاه بذکر باج (باز) مشغول شد سفیر مذکور برآشفته از سرخوان بر خاست

Le Symbolisme de ces opérations est transparent : le Baresman représente la nature végétale, le zôhr représente les gaux ; on met le zôhr en contact idéal avec le Baresman pour pénétrer toute la flore des vertus de l'eau et féconder la terre (Z. A. Vol. 1. p. 397.)

^۲ رجوع کنید به Rapp, die Religion u. Sitte der Perser nach den Griechi. u. röm. Quellen S. 85.

از آنکه برخی از مستشرقین پنداشته اند که در تورات در کتاب حزقیال باب هشتم قرات ۱۶-۱۷ به برسم اشاره شده بکلی سهواست هیچ وجه مناسبتی میان مندرجات قرات مذکور و برسم ایرانیان در آنجا دیده نمیشود

رجوع کنید به Die altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz Giessen 1920 S. 5.

بیامد نیا طوس^۱ بارو میان
نشستند با فیلسوفان بنخواب
چو خسرو فرود آمد از تخت بار
ابا جامه روم گوهر نگار
خرامید خندان و برخوان نشست
بشد تیز بندوی و برسم بدست
جهاندار بگرفت باژ مهاف
بزمزم همی رای زد در نهان
نیا طوس کان دید انداخت نان
ز آشفته گی باز پس شد ز خوان
همی گفت باژو چلیپا بهم
ز قیصر بود بر مسیحا ستم

همچنین وقتی که یزدگرد سوم در مرو با آسیا پناه برد خسرو آسیابان
نان کشکین نزد وی نهاد یزدگرد بوی گفت

بدو و گفت شاه آنچه داری بیار خورش نیز با برسم آید بکار

خسرو رفت پی برسم برسم شنابید و آمد براه بجائی که بود اندران باژگاه

از او پرسیدند که برسم از برای که میخواهی او در جواب گفت
بدو گفت خسرو که در آسیا نشست است کند آوری برکیا

.....

یکی که نه خوانی نهاد مش پیش برونان کشکین سزاوار خویش

برسم همی باژ خواهد گرفت سزد گر عافی از او در شگفت

از تعریف خسرو دانستند که این کس باید یزدگرد باشد آورا بنزد ماهوی
سوری بردند آن نایاک بوی فرمان داد که مهان خود را بکشد او نیز چنین کرد
خنجر بتیگاه شاهنشاه ناکام یزدان پرست فرو برده وی را از برسم گرفتن و
ادای شکر نعمت نان کشکین فارغ ساخت

۱ این اسم باید Theodosius = Taladus باشد
راجع بر سوم برسم بکتاب ذیل ملاحظه کنید

Haug's Essays p. 397—398.

Sacred Books of the East by West Vol. V p. 284; vol. XVIII, p. 142; vol. XXXII, p. 162—3.

Le zend-Avesta par Darmesteter vol. I p. LXXIII

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Modi
Bombay 1922 p. 277—286

رشن راست

در مقالات مهر و سروش و در یشتهای آنان غالباً از رشن اسم برده دانستیم که این سه فرشته مناسبات مخصوصی با همدیگر دارند و در اجرای وظایف شان همدیگر را یاری میکنند حتی در مهریشت در فقره ۷۹ دیدیم که مهر و رشن هممنزل هستند یشتهائی که متعلق باین ایزدان است نیز پهلوی همدیگر جای داده شده است همچنین روزهای از ماه که روز شانزدهم و هفدهم و هجدهم باشد و با سامی آنان نامزد شده در تعاقب همدیگر میآید در میان این سه فرشته مهر دارای نخستین مقام و سروش دارای درجه دوم و رشن در مرتبه سوم است در ادبیات متأخر مزدیسنان هر سه بمحاکمه روز جزا گماشته شده اند رشن سومین داور محکمه روز واپسین بشمار رفته است در خود اوستا در جائی صراحتاً اشاره باعمال آنان در رستاخیز نشده است هر چند که رشن یکی از ایزدان بزرگ است اما اطلاعات ما در خصوص وی نسبتاً کم است از یشت ۱۲ که مخصوص باوست مطالب مهمی بدست نمی آید بقول بارتولومه از حیث قدمت هم بسایر یشتها نمیرسد در سراسر اوستا (غیر از گانها) و در کلیه کتب پهلوی و پازند غالباً باسم رشن برمیخوریم که باو درود فرستاده میشود یا از او استغاثه میکنند رشن در اوستا رشنو *رشنو* آمده این کلمه صفت است یعنی عادل و دادگر و باین معنی در اوستا بسیار استعمال شده از آن جمله در ویسپرد کرده ۱۶ فقره ۱ گذشته از این رشن اسم خاص فرشته عدالت است چنانکه در طئی یشتها مکرراً از او یاد شده از آن جمله در مهریشت فقره ۱۰ و ۱۰۰ و بهرام یشت فقره ۴۷ رزیشه *رزیشت* صفت خاص او است یعنی راست تر درست تر و در پهلوی رزیستک گفته اند معمولاً در فارسی این ایزد را باصفتش خوانده رشن راست گوئیم کلمات فارسی رجه ورژه که بمعنی صف و ردیف است از ماده رزیشه است^۱

۱ جاهائی که در اوستا رشن باصفت رزیشه آمده از این قرار است یسنا ۱ فقره ۱

یسنا ۲ فقره ۷ یسنا ۱۶ فقره ۵ یسنا ۶۵ فقره ۱۲ یسنا ۷۰ فقره ۳ خرداد یشت فقره ۳ سروش یشت فقره ۱۶ ویسپرد کرده ۷ فقره ۲ ویسپرد کرده ۱۱ فقره ۶ و غیره

کله رشن از رَزْ دَسْ که بمعنی مرتب ساختن و نظم دادن است میباشد کله مذکور باین معنی در اوستا بسیار استعمال شده از آن جمله است در مهریشت فقره ۱۴ لغت فارسی آراستن نیز از همین ریشه و بنیان است کله دیگر اوستائی رَسْمَن دَسْمَن که بمعنی میدان جنگ و صف معرکه است باز از همین ریشه است لغت رزم فارسی و رَسْمَن اوستائی یکی است در این لغت معنی اصلی کله را بمناسبت صفوف منظم لشکریان و ردیف مرتب جنگاوران منظور داشته اند

گذشته از آنکه رشن از یاران مهر و سروش است يك جهت یکرنگی و اتحاد هم بایزد ارشاد دارد چه بسا با او یکجا خوانده شده چنانکه در یسنا ۱ فقره ۷ و یسنا ۲ فقره ۷ در آغاز گفتیم که روز هجدم ماه برشن مختص است در دو سیروزه کوچك و بزرگ هم در فقره هجدم بفرشته موکل روز هجدم درود فرستاده شده است در فقرات ۴-۶ از یسنا ۱۶ که اسامی سی فرشتگان روز یاد شده روز رشن در فقره ۵ بجای خود مندرج است رشن نیز در ادبیات فارسی رش بدون نون گفته میشود چنانکه فردوسی گوید

چو هور سپهر آورد روز رش ترا زندگی باد پد رام و خوش

و عنصری نیز گوید در آمد در آن خانه چون بهشت بروز رش از ماه اردیبهشت مطالبی که از رشن یش میتوان استخراج نمود این است که این فرشته مخصوصاً برضد دزدان و راهزنان است و وجود او همیشه مایه بیم و هراس آنان است ترس دزدهای متعددی از فرشته عدل و انصاف بسیار منطقی است دگر آنکه از رشن یشت برمیآید که این فرشته در همه جاست در سراسر هفت کشور روی زمین و در بالای کوهها و در میان اقیانوس موجود است از جهان خاکی گذشته عالم بالا نیز مثل کره ستارگان و فلک ماه و خورشید و فضای فروغ بی پایان (ایران) تا بعرض اعظم (کرزمان) از حضور او خالی نیست یعنی که در عالم زیرین و زیرین جاثی نیست که از عدل و انصاف بی نیاز باشد مرد پاکدین باید بواسطه عبادت و اطاعت خویش توجه این فرشته را در هر جایی

که او باشد بطرف خود جلب کند گفتیم که در کتب متأخر مزدیسنان وظیفه محاکمه اعمال انسان در روز قیامت بر رشن برگذار شده غالباً در کتب پهلوی او را در مباشرت چنین اعمالی ذکر کرده اند در بندهش بزرگ مندرج است «رشن فرشته درستی است اوست که از برای نجات و سعادت جهان خاکی دیوها و زشتکرداران را نابود میسازد و بحساب کردار خوب و بد ارواح میرسد اگر قاضی ای بناحق حکم کرده رشن آن را ندیده باشد آن گاه سروش مقدس زبان شکوه کشوده گوید فضای جهان بمن تنگ گردید زیرا که در آن عدالتی وجود ندارد»

در آئوگمَدَنچا در فقرات ۸ و ۹ مندرج است «در صبح روز چهارم پس از مرگ سروش و رشن راست و ایزد باد و اشتاد و مهر و فروهر پاکان و ایزدان مینوی دیگر باستقبال روح پاک مرده می شتابند و آن روان جاودانی را باخوشی و آسانی و دلیری از پل چینوات (پل صراط) میگذرانند»^۱

در اردای ویرافنامه در فصل ۵ اردای ویراف مقدس میگوید «وقتی که بهمراهی سروش مقدس و آذر ایزد از پل چینوات گذشتم مهر ایزد و رشن و باد ایزد نیک و بهرام ایزد توانا و اشتاد ایزد و فروهر پاکان و فرشتگان دیگر باستقبال من آمدند و بمن درود و آفرین خواندند من خود در آن جا رشن راست را دیدم که ترازوی زرین در دست گرفته اعمال نیک و زشت مردم را میسنجید» مینوخرود در فصل ۲ در فقرات ۱۱۴-۱۲۸ نیز از وظیفه رشن و همراهانش در روز واپسین صحبت داشته گوید «پس از آنکه روح سه روز در بالای سر کالبد مرده پاسبانی نموده در صبح روز چهارم بهمراهی سروش مقدس و باد نیک و بهرام توانا از ستیزه اهریمن و یارانش رهائی یافته از پل چینوات میگذرد آنگاه رشن راست ترازودار اعمال را میسنجد کفه ترازو را بهیچ طرف متمایل نسازد سر موئی خطا نکند نه از برای پاکان و نه از برای ناپاکان نه از برای گدا و نه از برای شاه با همه یکسان رفتار کند خواه توانگر خواه درویش» نکته نگذریم بقول بندهش نیسترون (نسرین) گل مخصوص رشن است از کیسوی او نسیم مشک آید و ز زلفک او نسیم نسترون (روذکی)

۱ آئوگمَدَنچا ۳۳۳-۳۳۴ یکی از قطعات اوستایی است دارای ۲۸۰ کلمه است اسم آن از کلمه ایست که جزوه مذکور با آن شروع میشود

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

၁။ အထွေထွေ အကျဉ်းချုပ်
 ၂။ အကျဉ်းချုပ် အကျဉ်းချုပ်
 ၃။ အကျဉ်းချုပ် အကျဉ်းချုပ်
 ၄။ အကျဉ်းချုပ် အကျဉ်းချုပ်
 ၅။ အကျဉ်းချုပ် အကျဉ်းချုပ်
 ၆။ အကျဉ်းချုပ် အကျဉ်းချုပ်
 ၇။ အကျဉ်းချုပ် အကျဉ်းချုပ်
 ၈။ အကျဉ်းချုပ် အကျဉ်းချုပ်
 ၉။ အကျဉ်းချုပ် အကျဉ်းချုပ်
 ၁၀။ အကျဉ်းချုပ် အကျဉ်းချုပ်

رشن یشټ

رشن راست‌ترین و ارشاد فزاینده جهان و پروراننده جهان و کلام
راستین الهام شده و فزاینده جهان را خوشنود می‌سازیم ❁

۱ (زرتشت) مقدس از او پرسید ای اهورامزداي پاك
من بتوي روي آورده اي اهورامزدا باگفتار راستين از تو مي‌پرسم
مرا پاسخ ده تو ای کسی که از آن آگاهی و فریفته نشوی تو ای
خردفریفته نشدنی ای از همه چیز آگاه فریفته نشدنی چه حقیقی در کلام
مقدس آفریده شده آنچه ترقی دهند آنچه ممتاز آنچه پرستار آنچه قوی
آنچه ماهر و سرآمد مخلوقات دیگر است ؟ •

۲ آنگاه اهورامزدا گفت براسی من ترا خبر دهم ای اسپنتمان پاك از
این کلام مقدس بسیار فرمند از آن حقیقی که در کلام مقدس
آفریده شده آنچه ترقی دهند آنچه ممتاز آنچه پرستار آنچه قوی آنچه
ماهر و آنچه سرآمد مخلوقات دیگر است •

۳ و اهورامزدا گفت يك نلک از برسم را تو باید بطرف راه خورشید
بگسترانی (بکوئی) ما استغاثه می‌کنیم ما خواستاریم که خوشنود سازیم
من اهورامزدا را همچنین دوستی را من باین ور برقرار شده بیاری

میخوانم بسوی آتش و برسم و بسوی کف دست سرشار بسوی ور
روغن و بسوی شیر گیاهها ۱ ☉

۴ پس من بیاری تو آیم من اهورامزدا بسوی این ور برقرار شده بسوی
آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن بسوی شیر
گیاهها بهمراهی باد پیروز بهمراهی داموئیش او پمن بهمراهی فرکیانی
بهمراهی سود مزدا آفریده ☉

۱ فقرات ۳-۷ این یشت نامفهوم بنظر میرسد اما پس از دانستن معنی کله ور (کله) که هشت بار در فقرات مذکور تکرار گردیده مطلب روشن شده بی مقصود خواهیم برد هر چند که جلات مربوط بهم نباشد

کله ور در پهلوی بجای لغت اوستائی ورنکه (ورنگه) آمده است و آن يك قضاء و حکمی است که در میان ایرانیان قدیم و اقوام دیگر معمول بوده است در زبان فرانسه اوردالی (ordalie) گویند در سایر زبانهای اروپائی نیز همین لغت باندك تفاوتی در املاء موجود است

کله ورنکه از ور (ور) مشتق است که در فرس هخامنشی و اوستا یعنی برگزیدن و مصمم شدن و باور کردن است کله مذکور در پهلوی واور و در فارسی باور شده است بنابر این ورنکه یعنی امتحان و آزمایش و اثبات حق مشته نشود با کله دیگر که همین املاء یعنی یوشاندن و پنهان کردن است کله ای که در پهلوی به نهفتن ترجمه شده است و نه با کله دیگری که باز همین املاء (ور) یعنی باور نمودن و آبتن کردن است در طی این مقاله ترکیب پهلوی کله را نگه داشته (ور) استعمال میکنیم دینکرد در کتاب هشتمش مینویسد که در سکا نوم نسک يك فصل از آن در خصوص اقسام ورها (ورستان) صحبت میدارد سکا نوم نسک هجدهمین نسک اوستای عهد ساسانیان بوده که امروز در دست نداریم گذشته از فقرات فوق رشن یشت و فقره ۹ از آفرین کهنبار که ذکرش بیاید دیگر بجای بکله ور برنمیخوریم و از اقسام آن بنا بسنت متأخرین که در کتب پهلوی مندرج است ۳۳ قسم بوده اطلاعی نداریم در کتاب پهلوی شایست لا شایست در فصل ۱۳ (چم گاسانیک) در فقره ۱۷ مینویسد که (شش فقره از یسنای ۳۶ راجع بشش قسم ور گرم میباشد) راست است یسنای مذکور چنانکه ترجمه آن را در جزوهفتن یشت بزرگ در صفحه ۱۱۷ ملاحظه میکنید از آتش صحبت میدارد اما نمی توان گفت که در آن جا ور معمول مقصود است و در هیچ جای آن هم بکله ور برنمیخوریم بی شک در آنجا آزمایش روز واپسین اراده شده است که نیکوکاران از آن شاد و خرم گذشته اما گناهکاران دچار گزندش خواهند شد نظیر این گونه آزمایش در روز واپسین و گذاشته شدن فلزات و جاری شدن رودی از آن در سایر ادیان هم موجود است (رجوع کنید به Altper. Reli. u. Judentum Schefftelowitz S. 206.)

۵ ما استغانه میکنیم ما خواستاریم خوشنود سازیم آن رشن توانا را همچنین دوستی را من باین ور برقرار شده بیاری میخوانم بسوی آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن و بسوی شیر گیاهها ☉

۶ پس بیاری تو خواهد آمد آن رشن بزرگ توانا بسوی این ور برقرار شده بسوی آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن بسوی شیر گیاهها بهمراهی باد پیروز بهمراهی داموئیش او یمن بهمراهی فرکیانی بهمراهی سودمزا آفریده ☉

۷ ای رشن پاك ای راست ترین رشن ای مقدس ترین رشن ای دانا ترین رشن ای رشنی که بهتر از همه تشخیص توانی داد ای رشنی که دور را بهتر از همه توانی دریافت ای رشنی که دور را بهتر از همه توانی دید ای رشنی که گله مند را بهتر از همه بفریاد رسی ای رشنی که دزد را بهتر از همه براندازی ☉

در فقره ۹ از آفرین گهیار آمده است (اگر بر کسی سومین جشن سال بتیشهم بگذرد و در راه خدا اتفاق نکند هر آینه او در میان مزدیستان در روز آزمایش در هنگام طلب حقانیت در مقابل ور گرم فرو ماند) چنانکه ملاحظه میکنید در فقره مذکور ور گرم قید شده است گرم و رنگه (در شایست لاشایست نیز که ذکرش گذشت همین قید برخورداریم لابد ور گرم در مقابل ور سرد بوده است در اوردالی (Ordalie) اروپا نیز هر دو قسم موجود بوده و هر يك دارای چندین شعبات بوده است مثلاً يك قسم از اوردالی گرم این بوده که دستها یا عضو دیگر مدعی و مدعی علیه را داغ نموده می بستند و مهر موم میکردند پس از اقباض مدت معین مهر موم را کشوده ملاحظه میکردند زخم هر کدام که زودتر خوب شده ذی حق بود يك قسم از اوردالی سرد این بوده که مدعی و مدعی علیه را در حوض آبی انداخته بایستی سر در آب فرو برند نفس هر کدام که زودتر تنگ شده سر از آب بدر میکرد تقصیر کار بود در تمام قرون وسطی انواع و اقسام اوردالی در اروپا وجود داشته است بدها کشیش ها برای آنکه از شدت این عاقلات سخت بکاهند اوردالی صلیب اختراع کردند و آن عبارت بوده از برافراشتن صلیبی و مدعی و مدعی علیه را در زیر آن سر پا نگاهداشتن هر کدام که زودتر خسته شده می نشست محکوم میشد

از کتاب مذکور دینکرد نیز چنین برمیآید که در ایران قدیم چندین قسم ور معمول بوده است یکی از آنها وسوم بوده گرم و (ود گرم) و دیگر برسم و (ور با برسم)

۸ اگر تو رنجیده خاطر نباشی بهتر (انسان را بمقصد) رسانی بهتر ضربت
فرود آوری و بهتر دزد و راهزن را نابود سازی

❧ ۱

- ۹ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور آرزهی^۲ باشی ما ترا بیاری میخوانیم^۳ ... ❧
۱۰ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور سَوَهی^۲ باشی ما ترا بیاری میخوانیم^۳ ... ❧
۱۱ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور فرَدَ دَ فِشو^۲ باشی ما ترا بیاری میخوانیم^۳ ... ❧
۱۲ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور ویدَ دَ فِشو^۲ باشی ما ترا بیاری میخوانیم^۳ ... ❧
۱۳ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور واورو^۲ برِشتی^۲ باشی ما ترا بیاری میخوانیم^۳ ... ❧
۱۴ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور واورو^۲ جَرِشتی^۲ باشی ما ترا بیاری میخوانیم^۳ ... ❧

و دیگر با اورو خوران ظاهرآ در این قسم از ور طرفین بایستی چیزی بخورند شاید زهر که
نظر باثر سم حقانیت یکی از آنان ثابت میشده است در دادستان دینیک در فصل ۳۷ و قمره ۷۴
باین قسم از ور اشاره شده است چنانکه وست West احتمال میدهد در قمره مذکور زهر
استعمال کردن مدعیان (همیتکاران) مقصود میباشد

در سنت مزدیسنان معروف است و در کتب پهلوی مثل دینکرد و شایست لاشایست
و اردای و پرافنامه نیز مندرج است که آذربید مهر اسپند مشهور و بزرگترین دستور عهد
شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) مرتب سازنده خورده اوستا برای رفع اختلافات مذهبی
و صحت کتاب مقدس و اثبات حقانیت مزدیسنا امتحان ور داده فلز گداخته بروی سینه اش
ریختند و بوی آسیبی نرسید (Livre d' Arda viraf, Traduction par Barthélemy p 143)
قول سوگند نامه (در جزو کتاب روایت دفتر اول ص ۴۶-۵۴ بجئی ۱۹۲۲ میلادی)
۹ من روی گداخته روی سینه آذربید مهر اسپند ریختند آزمایش روی گداخته معمولاً در روی
سینه تصور میشده و آن را ور نیرنگ میگفته اند (ور این جا بمعنی سینه است)

شایست لاشایست در فصل ۱۵ فقرات ۱۵-۱۷ ور را معنی کرده مینویسد (آزمایش فلز گداخته
این است که در روی دل (سینه) بعمل می آید دل باید باندازه پاك و بی آرایش باشد که وقتی
فلز گداخته روی آن ریخته شد نسوزد آذربید مهر اسپند چنان زیست که وقتی فلز گداخته بروی
سینه اش ریختند باین میماند که بروی سینه اش شیر دوشیده باشند اما وقتی فلز بروی سینه
زشتکردار و گناهگاری چکیده شد سوخته و خواهد مرد) در ادبیات ما نیز اثرات این محاکمه
قدیم باسم سوگند موجود است از آن جمله است داستان باتش رفتن سیاوخش که در شاهنامه

۱ در آخر این قمره چندین کلمات خراب شده معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود

۲ از قمره ۹-۱۵ از هفت کشور روی زمین اسم برده شده است رجوع کنید بتوضیحات
قمره ۱۵ از پهلوی ۴۳۱-۴۳۲

۳ تمام فقرات ۵-۸ از همین یش تکرار میشود

۱۵ اگر هم توای رشن پاك در این کشور درخشان خوانیرس باشی ماترا
بیاری میخوانیم ^۱ ... ۵۵

۱۶ اگر هم توای رشن پاك تو در دریای فراخکرت باشی ماترا بیاری میخوانیم ^۱ ... ۵۵

۱۷ اگر هم توای رشن پاک در بالای آن درخت سیمرخ که در وسط دریای
فراخکرت بریاست آن (درختی که) دارای داروهای نیک و داروهای
مؤثر است و آن را ویسپویش (همه را درمان بخش) خوانند و در آن

مندرج است سودابه نامادری سیاوخش وی را بماشقه باخویش متمم ساخت و پدرش
کیکاس را از وی بدگات نمود کیکاس از پسرش خواست که درمیان کوه آتشی که از
هیزم افروخته بودند رفته ییگنهای خود را ثابت کند

زهر دو سخن چون براین گونه گشت بر آتش بیاید یکی را گذشت
چنین است سوگند چرخ بلند که بر ییگناهات نیاید گزند
سیاوش حکم پدر پذیرفته سواره باحضور سران و بزرگان و سپهبدان درمیان آتش رفت
و پس از چندی سالم و خندان بیرون آمد

چو بخشایش پاك یزدان بود دم آتش و باد یکسان بود
چو از کوه آتش بهامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت
فخرالدین اسعد استرا بادی کرگان سرانیده داستات ویس و رامین که بقول خودش
داستان مذکور را از یک کتاب پهلوی ترجمه کرده است مینویسد (شاه موبد از زئش ویسه
بدگان شده وی را دوستار برادرش رامین پنداشت برای رفع سوء ظن خویش و تهمت دیگران
از ویسه خواست که در حضور بزرگان شهر درمیان آتش برود

وز آتشگاه لختی آتش آورد بمیدان آتشی چون کوه برکرد
بسی از صندل و عودش خورش داد بکافور و بمشکش پرورش داد
ویسه شکوه کنان گوید مرا گوید که بر آتش گذر کن جهان را از تن پاک خبر کن
بدان تا کهنتر و مهتر بدانند کجا در ویس و رامین بدگانند)

پس از این مقدمه گوئیم در فقرات ۳-۷ از رشن یش اسامی برخی از ورهای معمولی
محفوظ مانده است مثل ور آتش و برسم و رکف دست سرشار یا بقول دارمستر مایع سرشار
و در روغن و شیریه گیاه این ورها بجه ترتیب بعمل می آمده نمیدانیم شاید ور روغن جزو و
کرم بوده که روغن داغ روی عضوی میریخته اند و ور شیریه گیاه صصاره نباتات سمی بوده که بخورد
هینکاران (مذعیان) میداده اند مقصود از ذکر این ورها در فقرات فوق این است اهورامزدا
به پیغمبرش میگوید که مردمان باید در موقع چنین امتحانات سخت و در هنگام این گونه محاکمات خطر
ناک نجات خود را در ذکر کلام مقدس دانند و بخداوند متوجه شوند و بفرشته عدل و انصاف
رشن متوسل گردند تارستگاری و پیروزی و سرافرازی نصیب آنان شود

۱ تمام فقرات ۵-۸ از همین یش تکرار میشود

نخمهای کلیه گیاهها نهاده شده است ماترا بیاری میخوانیم ۱ ۲ ❀

۱۸ اگر هم توای رشن پاك در سر چشمه رنگها باشی ماترا بیاری
میخوانیم ۲ ❀

۱۹ اگر هم توای رشن پاک در دهنه رنگها باشی ماترا بیاری
میخوانیم ۲ ❀

۲۰ اگر هم توای رشن پاك در آخر (حدود) این زمین باشی ماترا
بیاری میخوانیم ۲ ❀

۱ سیرغ در اوستا سَئین آمده است در پهلوی سین مرو گویند یعنی مرغ
سین گذشته از قمره مندرج در فوق در قمره ۴۱ از بهرام یشث نیز باین مرغ برمیخوریم
(مِرو سَئین) مستشرقین این کلمه را بشامین و عقاب ترجمه کرده اند لغت
سیرغ فارسی همان سَئین اوستا است که از آن يك مرغ بسیار بزرگ شکاری اراده شده
است در فرهنگهای فارسی و در اشعار متقدمین بسا سیرنگ بجای سیرغ آمده است جز خیالی
ندیدم از رخ تو جز حکایت ندیدم از سیرنگ (خیالی فرهنگ سروری) در شاهنامه داستان
سیرغ که در بالای کوه البرز زال را پرورش داده بزرگ کرد و بعدها وی را تعلیم داده که
چگونه پسرش رستم میتواند باسند یار روئین تن غلبه کند مشهور است در کتاب رزمی ما آشیانه
سیرغ در بالای کوه البرز است

یکی کوه بُد نامش البرز کوه بخورشید نزدیک و دور از گروه

بدانجای سیرغ را لایه بود که آنگاه از خلق ییگانه بود

ولی در اوستا چنانکه ملاحظه میشود آشیانه آن در بالای درختی است که در میان اقیانوس
فراخکرت بریاست در کتب پهلوی نیز چنین مندرج است از يك فرد شعر فردوسی که در
فرهنگ انجمن آرا ضبط است و نگارنده خود در شاهنامه ندیده ام برمیآید که سیرغ بادریا
نیز سروکاری داشته است از آنجا یکه باز گشتن نمود که نزدیک دریای سیرنگ بود
در اوستا نیز سَئین اسم اشخاص میباشد در قمره ۹۷ از فروردین یشث آمده است «سَئین»
نخستین کسی است که با صد نفر پیرو روی این زمین بسر برد «این سَئین همان است که
بقول دینکرد صد سال پس از ظهور دین زرتشت متولد گشته و دویت سال پس از آن
در گذشت در قمره ۱۲۶ از یشث مذکور نیز از يك خانواده سَئین یاد شده است در
فرهنگهای فارسی سیرغ نیز اسم حکیم و دانائی بوده شاید سَئین یار ساودانی که در قمره ۹۷
فروردین یشث مندرج است مأخذ دومین معنی سیرغ فرهنگها باشد اسم خاص سیندخت که در
شاهنامه آمده از سَئین اوستا است و او زن مهرباب پادشاه کابل و مادر رودابه بوده است
پرسید سیندخت مهرباب را ز خوشاب بگشود عتاب را

۲ تمام قرات ۵-۸ از همین یشث تکرار میشود

۲۱ اگر هم تو ای رشن پاك در مركز اين زمين باشي ما ترا بيارى
ميخوانيم ۱ ☉

۲۲ اگر هم تو ای رشن پاك در هر جائى از جاهای اين زمين باشي ما ترا
بيارى ميخوانيم ۱ ☉

۳۲ اگر هم تو ای رشن پاك در بالای هر برز درخشان كثير السلسله باشي در
آب جائى كه نه شب است و نه تاريكى نه باد سرد است نه گرم نه
ناخوشى بسيار مهلك نه كثافت ديو آفريده و آب هر برزى كه از
آن به برنجيزد ما ترا بيارى ميخوانيم ۱ ☉

۲۴ اگر هم تو ای رشن پاك در بالای كوه در همه جا ستوده و زرین هكر
باشي آنجائى كه بارتفاع هزار قد آدم اردويسور ناهيد براى من سرازير
ميشود ما ترا بيارى ميخوانيم ۱ ☉

۲۵ اگر هم تو ای رشن پاك در بالای قله كوه آهرايى در آنجائى كه
كردا كرد آن ستارگان و ماه و خورشيد من دور ميزند باشي ما ترا
بيارى ميخوانيم ۱ ☉

درختى كه بقول اوستا تحمل آشيانه سيمرغ است در كتب پهلوى نيز مكرراً ياد شده است
اين درخت كه در اوستا ويسويش ~~واديديا~~ خوانده شده در فصل ۱۸ از بندهش^۱ در
فقره ۹ كلمه مذكور چنين معنى گرديده است (هماك بزشك) يعنى پزشك و دارو و درمان همه
چيز ويسويش اوستا يا هماك بزشك پهلوى صفت درخت مذكور است اسم خود آن درخت در كتب
پهلوى هرويسپ تخمك ضبط شده است يعنى درخت كليه تخمهاى گياه ورستنى بندهش در فصل ۹
مينويسد «درخت هرويسپ تخمك درميان اقبانوس فراخكرت روئيده است در كنار درخت گوكرن
(رجوع كنيد به صفحه ۶۵ و ۱۰۱ همين كتاب) دانه هاى كه از اين درخت فروه بريزد فرشته باران
تشت بر گرفته با باران فرومبارد» بواسطه مندرجات مينوخرد در فصل ۶۲ فقرات ۳۷-۴۲
مسئله روشن تر ميشود از اين قرار «آشيانه سين مرو (سيمرغ) در بالای درخت هرويسپ
تخمه كه جديش (ضد گرند) خوانندش مياشد هر وقت كه سيمرغ از روى آن برى خيزد هزار
شاخه از آن ميرويد و هر وقت كه بروى آن فرودى آيد هزار شاخه از آن شكسته تخمهاى آنها
باشيده و پراكنده مى گردد مرغ ديگري موسوم به چروش تخمهاى كه از هرويسپ تخمه فرو ريخته
كرد آورى نموده بجائى ميبرد كه از آنجا تشت آب برميكرد انواع و اقسام تخمها بواسطه وي
با باران فروميرزد (و گياههاى گوناگون) ميرويد»

۱ تمام فقرات ۵-۸ از همين بشت تكرر ميشود

۲۶ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستاره و نند مزدا آفریده باشی ما
ترا بیاری میخوانیم ۱ ☸

۲۷ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستاره تشر درخشان و باشکوه باشی
ما ترا بیاری میخوانیم ۱ ☸

۲۸ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستاره هفتو رنگ باشی ما ترا بیاری
میخوانیم ۱ ☸

۲۹ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگان حامل نطفه آنها باشی ما ترا
بیاری میخوانیم ۱ ☸

۳۰ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگان حامل نطفه زمین باشی ما ترا
بیاری میخوانیم ۱ ☸

۳۱ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگان حامل نطفه گیاهها باشی ما ترا
بیاری میخوانیم ۱ ☸

۳۲ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگانی که متعلق بخرد مقدس است
باشی ما ترا بیاری میخوانیم ۱ ☸

۳۳ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ماه حامل نطفه ستور باشی ما ترا
بیاری میخوانیم ۱ ☸

۳۴ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) خورشید تیزاسب باشی ما ترا
بیاری میخوانیم ۱ ☸

۳۵ اگر هم تو ای رشن پاك در جو جاودانی فروغ بی پایان (ایران) باشی
ما ترا بیاری میخوانیم ۱ ☸

۳۶ اگر هم تو ای رشن پاک در بهشت یاکان در فروغ در (آنجائی که) تمام
خوشیها مهیا ست باشی ما ترا بیاری میخوانیم ۱ ☸

۳۷ اگر هم تو ای رشن پاک در کرزمان درخشان (عرش) باشی ما ترا
بیاری میخوانیم ۱ ☸

۳۸ یتا اهو
درود میفرستم برشن راست ترین و ارشاد فزاینده جهان و پروراننده
جهان و کلام راستین الهام شده و فزاینده جهان
اشم وهو
اهمائی رنشیچه ۲ ☸

فروهر

فروهر یکی از قوای باطنی انسان است که پیش از بدنیا آمدن او وجود داشته و پس از مرگ او دگر باره بعالم بالا از همانجائی که فرود آمده صعود کرده پابدار بماند نه آنکه فقط انسان دارای فروهری است بلکه کلیّه موجودات اهورامزدا دارای چنین قوه ایست که از طرف آفریدگار برای نگهبانی آنها بسوی زمین فرستاده شده است فنا و زوال جهان مادی را در این قوه جاویدانی ایزدی که در باطن مخلوقات مانند موهبت آسمانی بود یعه گذاشته شده راهی نیست جرم و خطای بندگان نیز در طی زندگانی دامن پاک او را آلوده نتواند نمود بهمان پاکی و تقدس ازلی خویش پس از انفصال روح از بدن بسوی بارگاه قدس پرواز نموده در ساحت پروردگار بسر برد

فروهر از خصایص مزدیسنا و از ارکان مهمّ این دین کهن است کلیّه مستشرقین در این زمینه مباحثات مفصل نموده مقالات و جزوات بسیار مفید راجع بآن نوشته اند در سراسر اوستا یسنا و ویسپرد و وندیداد و یشت و خورده اوستا و در کلیّه کتب مذهبی بهلوی و پازند مفصلاً از فروهر سخن رفته است گذشته از آنکه در همه جای کتاب مقدس مزدیسنا از فروهر صحبت میشود بلندترین یشتهای اوستا که یشت سیزدهم باشد مختص بآن و موسوم است به فروردین یشت و بعلاوه یسناهای ۲۳ و ۲۶ نیز بفروهر اختصاص دارد در جزو خورده اوستا دعائی نسبتاً متأخر نامزد است به همازور فروردیگان در قسمت اولی این دعا بفروهر زرتشت و نخستین پیروان او و سایر نامداران دین مزدیسنا درود فرستاده میشود در قسمت دوم از برای همه بطور عموم تندرستی و خوشی و بخشایش ایزدی تمنا میشود سرچشمه اطلاعات ما راجع بفروهر همان یشت سیزدهم و یسناهای ۲۳ و ۲۶ است در قطعات دیگری که از فروهر ذکری شده بمطالعی بر نمیخوریم که پیرون از مندرجات فروردین یشت و یسناهای مذکور باشد هرچند که

مکرراً و مفصلاً در اوستا از فروهر سخن رفته ولی باز از برای فهم پاره ای از مطالب آن از شرح و توضیحاتی بی نیاز نیستم اینک گوئیم در آئین مزدیسنا سه طبقه از فرشتگان اعتقاد دارند نخست امشاسپندان که بشدریج عدد آنان بهفت قرار گرفته و شرحش در مقاله امشاسپندان (ص ۶۹-۹۶) گذشت دوم ایزدان که تعیین عدد آنها غیر ممکن است چه در خورشید یشت فقره اول از صدها و هزار ایزدان مینوی سخن رفته است ولی مشهورترین ایزدان همانهایی هستند که در دو سیروزه کوچک و بزرگ از آنان اسم برده شده و بهر يك پاسبانی یک روز از سی روز ماه سپرده شده است و برخی از یشتها بآنان تعلق دارد یا عیدی باسم یکی از آنان است گذشته از این ایزدان مشهور در طی یشتها بی یک دسته از ایزدان دیگری برمیخوریم که هر یک را تا اندازه که ممکن بود در یاد داشتها و حواشی شرح دادیم طبقه سوم که موضوع مقاله ماست عبارت است از فروهران عدد آنها تا اندازه عدد مخلوقات اهورامزداست بنابر این حد و حصری در آنها نمیتوان قائل شد شاید درجائی که مورخ یونانی دیوژنس لرتیوس Diogenes Laertius (در قرن سوم پیش از مسیح میزیست) مینویسد که باعتقاد ایرانیان تمام آسمان پراز فرشتگان است همین فروهرها مقصود باشد

در گاتها بکلمه فروهر بر نمیخوریم چنانکه کله امشاسپند نیز در این قسمت از اوستا دیده نمیشود اما در هفت ها که پس از گاتها قدیمترین قسمت کتاب مقدس و از جزو ادبیات گاسانیک شمرده میشود در يك جا فروشی *Frashet* (فروهر) ذکر شده است در فقره سوم از یسنای ۳۷ (هفت ها) گوید «ما اهورامزدا و فروهرهای مردان و زنان نیک رامیستائیم»

پس از دانستن این مقدمه به بینیم فروهر چیست و معنی لفظی آن کدام است این کله در اوستا فروشی و در فرس هخامنشی فرورنی و در پهلوی *Frōr* مییاشد امروز در ادبیات زرتشتیان فروهر گویند و در این سالهای اخیر بهمین شکل در تمام ایران مصطلح

اشفاق کله
فروهر

و معروف شده و حتی اسم خاص خانواده ای گردیده است در فارسی فرور و معمول تر آن فرورد میباشد فروردین که اسم عید ملی ایران و اسم نخستین ماه سال است از همین کله است بزودی از آن صحبت خواهیم داشت بنا بشواهد تاریخی از دیرزمانی در ایران باین کله آشنا بوده اند و باندازه ای معمولی و متداول بوده که در جزو اسمی خاص قدیم غالباً بآن برمیخوریم هرودت مینویسد که بدر دیاکو سر سلسله پادشاهان ماد که در سال ۷۱۳ پیش از مسیح در مغرب ایران بنای سلطنت گذاشت موسوم بوده به فراورِتس Phraortes و پسر دیاکو که دومین پادشاه سلسله ماد بشمار است نیز چنین موسوم بود^۱

جغرافی نویس و مورخ یونانی قرن دوم میلادی پوزانیاس Pausanias نیز از فراورِتس دومین پادشاه ماد اسم میبرد^۲ یکی از مدعیان تاج و تخت داریوش بزرگ موسوم بوده به فرورتن شاهنشاه در کتیبه میخی بیستون از او اسم برده گوید "اورا در ۲۵ ماه ادو کنیش Adukanīša (مطابق پائیز سال ۵۲۱ پیش از مسیح) شکست دادم"^۳ گذشته از این چند فقره باز در تاریخ ایران قدیم با اسم فرورتن برمیخوریم ولی بذکر چند فقره فوق که دلیل قدمت و مشهور بودن این کلمه است در تاریخ اکتفاء میکنیم

مستشرقین را در سر معنی فروشی اختلاف است در سنت مزدیسنان این کلمه را از ریشه ای که شبیه بلغت ورد vardh سانسکریت است دانسته اند و بمعنی گواراندن و پروریدن گرفته اند نیربوسنگ دستور معروف سنجان که در اواسط قرن یازدهم میلادی میزیست در ترجمه سانسکریت یسنا فروشی را بکلمه سانسکریت وردنی vṛddhi ترجمه کرده است بنابر این فروشی روح یا قوه و یا فرشته ایست که بگواراندن غذا موظف است در ادبیات متأخر نیز همین معنی از فروهر اراده شده است چنانکه در صد در بندش عین عبارت فارسی آن این

Herodotos 1,96 & 1,102.

Pausanias 4, 24, 2.

Die Keilinschriften des Achämeniden von Weissbach Leipzig 1911 § 31 & 32 ۳

است «فروهر را کار آن است که طعامی و چیزی که خورند نصیب بوی دهد و هر ثقیل و ثقله است بیرون اندازد و جزم کند»^۱ بورنوف Burnouf نیز همین معنی را گرفته آن را قوه نمو و ترقی دادن دانسته است^۲ دارمستتر بهلماي پیش تاسی نموده فروشی را بمعنی پروریدن و غذا دادن تصور کرده است^۳ شلوتمان Schlottmann آن را از ریشه و خش vakh- که بمعنی روئیدن و بالیدن است دانسته و پس از آن از لغت وچ vac- که بمعنی واژه و سخن گفتن است مشتق میداند^۴ اوپرت Oppert اسم فروری را که در کتیبه بیستون آمده است بمعنی غذا دهنده گرفته است^۵ بنظر اشپگل Spiegel میرسد که فروشی مرکب باشد از حرف فر fra- که بمعنی پیش و مقدم است و از ریشه وش vash- که ممکن است بجای کلمه vakh- بمعنی بالیدن استعمال شده باشد^۶

گیگر Geiger مینویسد که جزء دومی فروشی از ریشه وَرذ varēd- واسلام که بمعنی بالیدن و نمو کردن و روئیدن و ترقی نمودن است میباشد^۷ از این معنی سنتی گذشته دسته دیگری از علما فروشی را بمعنی گرویدن و ایمان آوردن و یا بمعنی حمایت نمودن و محافظت کردن گرفته اند یوستی Justi میگوید که فعل ور var- برای گرویدن بدین مزدیسنا استعمال شده است فراورتن fraoreti یعنی ایمان و اعتقاد و فرورت fravareta- یعنی معتقد و متدین در خطوط میخی هخامنشیان نیز var- بمعنی اعتقاد کردن است و با وروس verus- لاتینی و وار wahr- الهامی و ور wera- روسی نسبتی دارد فقط این کلمه قدری در اوستا تغییر یافته فروشی شد و از برای فرشته محافظ نیکان تخصیص یافته است فروشی قوه ما به الامتياز دینداران است از این جهت است که از برای غیر دینداران فروشی

Spiegel, Die Traditionelle Literatur der Parsen Wien 1860 S. 172. ۱

Burnouf Commentaire sur le yacna p. 271 ۲

Darmesteter, Le zend A. esta Vol. II p. 502. ۳

Schlottmann, Commentar zu Hiob S. 91, 147 ۴

Oppert, Insc. des Achéménides p. 105. ۵

Spiegel, Iranische Alterthumskunde Zweiter Band S. 91. ۶

Geiger, Handbuch der Avestasprache Erlangen 1879. ۷

قائل نشده اند یوستی نیز مینویسد که اسم فرورتی دومین پادشاه ماد که ذکرش گذشت زرتشتی است ^۱ دُهارلز De Harlez با یوستی موافق جزء دومی فروشی را (ور داد) اول بمعنی برگزیدن و باور کردن دوم بمعنی پناه دادن گرفته است ^۲ هوگ Haug هم معنی دومی کلمه را اختیار نموده فروشی را بمعنی حمایت کردن میداند ^۳ تیل Tiele نیز بهر دو معنی مذکور متبایل است ^۴ جکسن Jackson از معنی سنتی طرفداری نکرده بدو معنی مذکور اخیر اشاره میکند و آن را معنی معمولی و متداولی عامی معاصر میشمرد ^۵

چنانکه دیدیم دانشمندان متأخر طرفدار معنی سنتی فروشی نیستند نظر بدو جزء این کلمه که هر دو در زبان فارسی موجود است بمعنی سنتی چندان وزنی نباید داد. بی شک فروشی مرکب است از فر + و ر یا فرا بمعنی پیش و مقدم در سریک دسته از لغات فارسی موجود است مثل فرزانه و فرزند و فرمان در گاتها فرا frā آمده است و در سانسکریت پر pra و در لایتنی پرو prō میباشد در تمام زبانهای کشنی اروپا نیز در سریک دسته لغات جای دارد مثل pro (pronom) در فرانسه و vor و before در زبانهای المانی و انگلیسی جزء دیگر کلمه را که برخی از مستشرقین بمعنی اعتقاد کردن و گرویدن گرفته اند در فارسی در جزو کلمه باور باقی است در خود اوستا و در همد چندین معنی دارد اول بمعنی فرا گرفتن و احاطه نمودن و پوشاندن است دوم بمعنی برگزیدن و گرویدن و ایمان آوردن نظر بوظیفه فروهر چنانکه بزودی خواهیم دید و از پیش نیز مختصراً بآن اشاره کردیم مناسب است که آن را بمعنی حمایت نمودن و پناه دادن و یا بمعنی پوشاندن و احاطه نمودن که همان معنی پناه دادن از آن مفهوم است بدانیم

Justi Geschichte Irans. G ir Phi. III. Ab. S. 411.

Geldner, Encyclop. Britannica XXIX, 823.

De Harlez, Manuel de la Langue de l'Avesta,

Haug, Essays on The Sacred Lang. Writi, and Relig. of the Parsis. p. 206.

Tiele, Relig. bei den Irani, Völker Deutsch. Ausg. von Gehrich S. 260

Jackson, Die Irani Relig. G ir Ph. S. 643

۱ و رجوع شود به

۲

۳

۴

۵

از آنچه گذشت کله فروشی بکلمه فرشته مربوط نیست فرشتک بهلوی و فرشته فارسی همان بمعنی فرستاده میباشد در خود اوستا در گاتها یسنا ۴۹ قطعه ۸ فراشت *fraēšta* بمعنی پیک و رسول و فرستاده آمده است

اکنون باید دید که فروهر چیست و بجه شغل و وظیفه کاشته شده است

قوای پنجگانه انسان

معمولاً در اوستا پنج قوه باطنی برای انسان تشخیص داده شده است این قواء از حیث رتبه باهم مساوی نیستند برخی از آنها بی آغاز و بی انجام است برخی از آنها فنا پذیر و برخی دیگر از آنها محدث ولی بعد بحیات جاودانی و ابدی پیوسته گردد در جایی که این قوای پنجگانه باهم ذکر شده در یسنا ۲۶ فقره ۴ میباشد که گوید «ما میستائیم اهو-و دئنا-و بئوده-و اورون- و فروشی نخستین آموزگاران و نخستین پیروان و مقدسین و مقدسات را که در این جهان برای پیشرفت راستی کوشیدند» هرچند که موضوع مقاله ما پنجمین از این قواء است اما بطور اختصار چند کلمه از سایر قواء گفته میرویم بسر مطلب *

نخستین قوه اهو *ahū* در بهلوی و در ادبیات فارسی مزدیسنان اخو میباشد آن را باید جان ترجمه نمود و یا قوه حیات و زندگانی و حرارت غریزیه دانست کار اخو این است که بدن انسانرا محافظت نموده اعمال آن را بنظم و نسق طبیعی بگمارد این قوه با بدن هستی یافت و با آن نیز نابود گردد بنابر این آن را آغاز و پایانی است و از حیث درجه پست ترین قوای انسانی شمرده میشود

* در سنت این قواء را طور دیگر ذکر کرده اند بندهش بزرگ مینویسد که انسان از پنج جزء آفریده شد از تن و جان و روان و آتیونک *aitiōnak* (قالب) و فروهر درصد در بندهش قواء این طور آمده است و جان واخو و روان و بوی و فروهر رجوع شود به زند اوستای دارمستر جلد دوم ص ۵۰۰ و ادبیات سنتی پارسیان تألیف اشیکگل ص ۱۷۲

دومی از این قواء دُئنا و *daēnā* در پهلوی و فارسی دین گوئیم
 دین در همه جای اوستا بمعنی کیش و آئین نیست بلکه غالباً معنی وجدان و حس
 روحانی و ایزدی انسان است در خودگاتها بسا باین معنی استعمال گردیده
 است ^۱ این قوه ایزدی مستقل است از جسم فنا پذیر و آن را آغاز و
 انجامی نیست این قوه را آفریدگار در باطن انسان بودیعه گذاشت تا همراه
 او را از نیکی و بدی عملش آگاه سازد آنچه نیک است میستاید و آنچه
 زشت است مذمت میکند اثر عمل این قوه منوط باین است که انسان باین
 آواز باطنی گوش فرا دهد تمجید و توبیخ آن را بشنود اگر انسان آواز دین و
 یا وجدان را نشنید و مرتکب بجرمی گردید از آن گناه دامن قدس این قوه
 ایزدی آلوده و ناپاک نگردد مگر آنکه از معصیت و جرم افسرده و اندوهگین
 گشته بآسمان عروج میکند از مرگ و زوال نیز خلی بجنبه جاودانی آن نمیرسد
 پس از درگذشتن انسان دین را در جهان دیگر بروان او نفوذ و تسلطی است
 در سر پل چنود دین بصورت دختر زیبا و درخشانی بروان مرد پاک و پارسا
 رو کند و بدو گوید پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک تو مرا بیا فرید منم
 پیکر اعمال نیک تو منم صورت خدا پرستی و پرهیز گاری تو همچنین بروان
 مرد گنه کار بصورت زن پشیماره و زشتی در آمده اعمال ناصواب او را از هیکل
 منفور و ناموزون خویش در پیش چشم او مجسم میسازد ^۲

سومی از این قواء بُئودَ و *Baodha* در پهلوی بود و اکنون بوی
 گویند و آن قوه دُرا که و فهم انسانی است موظف است که حافظه و هوش
 و قوه تمیزه را اداره کند تا آنکه هر یک تکلیف خود بجای آورده بدن را
 خدمت نمایند بنظر میرسد که بوی با بدن بوجود آمده اما پس از مرگ فانی
 نمیشود با روان پیوسته بجای دیگر میشتابد چه بسا در اوستا می بینیم که

۱ رجوع کنید بگاتها ترجمه نگارنده به یسنا ۳۳ قطعه ۱۳

۲ رجوع شود به مادخت نسک (فرکرد ۲ فقرات ۱-۱۴) و ویشتاسپ یشت فرکرد ۸
 فقرات ۵۶-۶۰ زند اوستای دارهستر جلد دوم و رجوع شود به اردای ویرافنامه

بوی باروان یکجا ذکر شده از آنجمله در وندیداد فرکرد ۱۹ در قمره ۲۹ گوید «پس از آنکه روح در روز چهارم بعد از مرگ به پل چنود رسد بوی وروان وی را از اعمال جهانی باز خواست میکنند» چهارمی از این قواء اُورَوَنَ «urvan» را امروز روان گوئیم این قوه مسئول اعمال انسانی است چون انتخاب خوب و بد با او است ناگزیر کردار نیک و زشت از او باز خواست خواهد شد روان موظف است که همیشه خوب را بگزیند پس از مرگ بحسب انتخاب خویش پاداش یافته یا در روضه خلد برین متنقم است و یا در قمر جهنم معذب روان مرد پاک و نیکوکار با فروهر پیوسته با هم بسر برند اینک رسیدیم بقوه پنجمی که فروشی باشد این قوه فروشی یا فروهر نامیده میشود در صورتی که متعلق بمرد پاک و نیکوکار و پارسا باشد آن مرد ناپاک و ملحد دیو خوانده میشود در خود اوستا صحبتی از فروهر مجرمین نیست فقط در صددر بندهش آمده است که فروهر یک مرد شریر با بوی و روان در جهنم بسر خواهند برد^۱ از خود اوستا شاید بتوان استخراج کرد که دیو بمنزله فروهر مجرمین است چه در وندیداد فرکرد ۸ قمره ۳۱ از گناهکاران صحبت کرده گوید «کسی که پس از مرگش بدیو معنوی مبدل میگردد» چنانکه از معنی لفظی فروشی برمیآید این قوه بمعنی حافظ و نگهبان میباشد نه آنکه فقط انسانرا چنین پاسبان و فرشته ایست بلکه در کلیه مخلوقات اهورامزدا این قوه موجود است هر یک از اجسام سماوی و آتش و آب و گیاه و جانوران سودمند را فروهر مخصوصی است حتی خود اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان را فروهری است در وندیداد فرکرد ۱۹ قمره ۱۴ اهورامزدا بزرگتر و زیباتر و باهوش تر و رساتر و متدس تر اهورامزدا بزرگتر و بهتر و زیباتر و پایدار تر و باهوش تر و رساتر و متدس تر نامیده شده است

در آغاز گفتیم که پیش از خلقت انسان و ترکیب یافتن جهان مادی فروشی ها وجود داشته اند و در عالم بالا صور معنوی و روحانی کلیّه مخلوقات اهورا بوده اند در فصل اول بندهش در فقره ۸ آمده است که پیش از آفرینش عالم مادی اهورامزدا عالم فروشی را بیا فرید یعنی آنچه که بایستی در دنیا ترکیب مادی گیرد از انسان و جانور و گیاه و غیره پیش از آن صور معنوی آنها موجود بوده است عالم فروشی در مدت سه هزار سال طول کشیده پس از انقضای این دوره روحانی از روی صور معنوی فروشی ها گیتی با آنچه در آن است ساخته شده است و آنچه بعد ها با بدائیه وجود خواهد گذاشت نیز از همین صور معنوی پدیدار خواهد شد آخرین فروهری که بزمین فرود خواهد آمد فروهر سوشیانت موعود مزدیسناست که پس از آن آخرالزمان است در پیت ابرانی در فقره ۲۲ نیز چنین آمده است "من امیدوار ظهور آخرین جسم هستم" ^۱

این عقیده از مزدیسنا با اندک تفاوتی داخل دین یهود گردیده قائل شده اند از آنکه ارواح انسانی را خداوند پیش از خلقت عالم بیافرید همانطوری که سوشیانت نزد مزدیسنان آخرین خلقت بشر است مشیاء (مسیح) در نزد یهودها آخرین روحی است که خداوند در قالب انسانی خواهد دمید پیش از آنکه کلیه ارواح بزمین فرود بیایند مسیح بوجود نخواهد آمد

قبل از آنکه اهورامزدا بعالم فروشی ترکیب مادی دهد بقول بندهش با فروهرها مشورت نمود و آنها را آزاد و مختار گذاشت که جاویدان در عالم مینوی باقی بمانند و یا بقالب جسمانی در آمده بضد جنود اهریمن بجنگند فروهرها پذیرفتند که در جهان بادی بستیزند چه دانستند که در انجام مظفر شده دیوها شکست خواهند دید و بدی از جهان نابود گشته یکی و حیات ابدی دگر باره حکمروا خواهد شد ^۲

۱ رجوع شود به Spiegel, Die Heiligen Schriften der Parsen 3 Bd S. 228

۲ رجوع کنید به بندهش فصل ۲ فقرات ۱۰-۱۱

فروهر که صورت معنوی هر يك از مخلوقات اهوراست برای محافظت صورت جسمانی مخلوقات از آسمان فرود آمده است این فرشته موظف است از وقتی که نطفهٔ انسان بسته میشود تا دم مرگ او را محافظت کند در دینکرد آمده است «همینکه زرتشت متولد شد دیوها خواستند که او را هلاک کنند اما فروهر زرتشت بصورت مرد دلیری او را یاسبانی نمود»^۱ پس از انفصال روح از بدن و سر آمدن دورهٔ زندگانی فروهر بعالم بالا عروج میکند ولی با صورت جسمانی ترک علاقه نمیکند چنانکه خواهیم دید باز مانند کائنات در گذشتگان همراه منظور او هستند از ساحت اهورامزدا خوشی و خرمی آنان را خواستار است

عقیدهٔ بفروهر شبیه است بمعقیدهٔ بقای روح که کلیهٔ اقوام قدیم بآن قائل بوده اند اما در مزدیسنا رنگ و روی مخصوصی گرفته افکار لطیف فلسفی ضمیمه آن شده است بطوری که آن را باید از خصایص آئین زرتشتی شمرد در واقع در هیچ دینی نظیر آن هم دیده نمیشود چه فروهر چنانکه خواهیم دید غیر از روح است مگر آنکه برای فهم کلام ناکزیریم که عقاید سایر اقوام را که شباهق باین عقیده دارد ذکر کنیم از آنجمله بابلیها اعتقاد داشته اند که هر کسی را خدای مخصوصی است که او را حفظ میکند و هر کسی فرزند خدا نامیده میشود است بنظر میرسد چنانکه بسیاری از دانشمندان مستشرقین ذکر کرده اند عقیدهٔ فروهر ایرانیان بشکل دیگری داخل دین یهود و از آنجا بسایر ادیان سامی نفوذ کرده باشد

غالباً در انجیل می بینیم که از برای انسان ملک و فرشتهٔ مخصوصی قائل شده اند بطوری که تردیدی باقی نمیاند از آنکه فقط اسم فروشی اوستا. ملک تبدیل یافته باشد^۲ همچنین بسیار بعید بنظر میرسد که افلاطون در فلسفهٔ

۱ دینکرد کتاب نهم فصل ۲۴ قمره ۷

۲ رجوع شود با انجیل متی در باب هجدهم قمره ۱۰ و کتاب اعمال رسولان در ب.

دوازدهم قمره ۱۵

خویش در تحت نفوذ مزدیسنا نباشد و در جائی که میگوید هر یک از اجسام را يك صورت ذهنی و معنوی موجود است از فروشی بی اطلاع باشد افلاطون میگوید نه آنکه فقط انسان و آتش و آب را چنین صورت باطنی موجود است بلکه نیکوئی و خوبی و عدالت نیز دارای چنین صورت ذهنی است صورت ذهنی (ideas) قالب و سرمشق (paradeigma)؛ کلیّه اشیاء موجوده است و یا بعبارت دیگر صورت ذهنی قالب اشیاء غیر حقیقی است چه صورت ذهنی فقط دارای وجود حقیقی است و اشیاء موجوده جسمانی تقلیدی است از صورت ذهنی (ideas) که قدیمی و جاویدانی و غیر مرئی است آنچه تقلیدی است در معرض همه قسم تغییرات است پس هر چیز را در عالم دو جزء است جزء ازلی و ایزدی و جزء فنا پذیر جزء ایزدی مثلاً روح انسانی که پیش از ترکیب جسمانی او وجود داشته در صورتی که پاک و بی آلایش مانده باشد دوباره بعالم علوی عروج کرده بمقام اولی خود رسد و بحیات ابدی پیوسته گردد این فلسفه کاملاً یاد آور حکمت زرتشتی است مگر آنکه کلمه فروشی به ideas تغییر یافته است

گوید روان مخصوص خود را میستایم فروهر مخصوص خود را میستایم از این قبیل مثال در اوستا بسیار داریم ولی در خود اوستا نیز مثال زیاد داریم که فروهر و روان طوری با هم ذکر شده که قهراً بایستی روزی بهم مشتبّه گشته این دو را یکی تصور کنند و چیزی که بخصوصه مدّ این اشتباه شده و تفکیک فروهر را از روان مشکل ساخته آن ملحق شدن روان است پس لزمکه بفرور در یسنا ۲۶ فقره ۱۱ آمده است "ما میستائیم همه فروهای پاکان را ما میستائیم روانهای در گذشتگان را آن فروهرهای پاکان را" همین عبارت غالباً در اوستا تکرار شده است^۱

جشن فروردین اوقات نزول فروهرهاست از آسمان برای دیدن یاز ماندگان نظیر این جشن در سایر ادیان قدیم و جدید نیز موجود است و آن را عید اموات گویند در نزد هندوان نیز ستایش نیاکان (پیتارا Pitara) شباهتی بفروردگان ایرانی دارد رُمها نیز ارواح مردگان را با اسم مانس manes پروردگاری تصور کرده فدیّه تقدیم آنها میکردند عقیده داشتند که روح پس از بَهاك سپرده شدن بدن بیک مقام عالی میرسد هر چند که معمولاً آرامگاه آن در داخل زمین است ولی قادر است که در روی زمین نفوذ و تسلطی داشته باشد بواسطه فدیّه و قربانی توجه او را از عالم زیرین بسوی خود میکشیدند در قبرستانها در ماه فوریه عیدی برای مردگان میکردند و فدیّه و هدیه نیاز مینمودند^۲

اینك که صحبت ما باینجا کشید مناسب است که چند کلمه در خصوص جشن فروردین گفته آید فروردین یگانه جشن ایران قدیم است که تا با امروز پایدار مانده و بزرگترین عید ملی ایران شمرده میشود از سایر عیدهای بزرگ ایران قدیم مثل مهرگان و سده نام و نشانی نیست ولی فروردین با خصایص قدیم مذهبی خود معمول است

۱ رجوع شود بقره ۷ از یسنا ۲۶ و فقره ۲۳ از یسنا ۷۱

۲ Otto Seemann, Mythologie der Griechen und Römer Leipzig 1910 S. 179.

Seignobos, Histoire du Peuple Romain, Paris 1909 p. 42

از آنکه این موقع از سال بفروهرها تخصیص یافته و نخستین ماه سال
بفروردین موسوم شده بی دلیل نیست در کتب مذهبی و سنت مزدیسنان وجه
مناسبت آن معلوم است

جشن فروردین که یکی از شش جشن سال و با آخرین کهنبار
است در آئین مزدیسنا اوقات خلقت بشر است همانطوری که
در تورات در سفر پیدایش در باب اول آمده است که
خداوند در مدت شش روز آسمانها و زمین و روشنائی و آب و گیاه و خورشید
و ماه و ستارگان و جانوران و انسان را بیافرید و در هفتمین روز بیاسود
در سنت مزدیسنان نیز اهورامزدا جهان را در شش بار بیافرید اما نه مانند یهوه
در یک هفته بلکه در مدت یک سال در فصل ۲۵ بندهش آمده است
«اهورامزدا میگوید که خلقت عالم در ۳۶۵ روز بتوسط من انجام گرفت و
شش جشن کهنبار در هر سال قرار داده شده است» گفتیم که پیش از خلقت
جهان مادی در مدت سه هزار سال عالم روحانی فروشی وجود داشته و پس
از انقضای این مدت از این صور مینوی جهان جسمانی ترکیب گردیده است
این خلقت در شش بار در مدت یک سال صورت گرفته است در خورده
اوستا در آفرین کهنبار فاصله این اوقات بهمینگونه نیز معلوم گردیده است
نخستین کهنبار سال موسوم است به میدیوزرم به سده دوازدهم بقول سنت
در این روز آسمان خلقت یافت این جشن در اردیبهشت ماه در روز دی مهر
(روز ۱۵) واقع میشود دومین کهنبار موسوم است به میدیوشهم
به سده دوازدهم این جشن در تیر ماه در روز دی مهر (روز ۱۵) واقع میشود
در این روز آب وجود یافت سومین کهنبار را پتیه شهیم گویند به سده دوازدهم
وقوع این جشن در شهریور ماه در انیران روز (روز ۳۰) میباشد
در این روز زمین آفریده شد چهارمین کهنبار را اباسرم خوانند به سده دوازدهم
موقع آن مهر ماه و در روز انیران (روز ۳۰) میباشد در این روز گیاه
خلق شد بگهنبار پنجمین میدیازم به سده دوازدهم اسم داده اند در دی ماه

از نخستین کهنبار تا باآخرین روز دومین کهنبار ۶۰ روز از دومین تا باآخرین روز سومین ۷۵ روز از سومین تا باآخرین روز چهارمین ۳۰ روز از چهارمین تا باآخرین روز پنجمین ۸۰ روز از پنجمین تا باآخرین روز ششمین ۷۵ روز و از ششمین تا باآخرین روز نخستین ۴۵ روز فاصله است بنابر این نخستین کهنبار در چهل و پنجمین (۴۵) روز سال دومین در صد و پنجمین (۱۰۵) روز سومین در صد و هشتادمین (۱۸۰) روز چهارمین در دویست و دهمین (۲۱۰) روز پنجمین در دویست و نودمین (۲۹۰) روز ششمین در سیصد و شصت و پنجمین (۳۶۵) روز سال واقع میشود هر چند که خلقت آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و انسان بترتیبی که ذکر شد و معین بودن خلقت هر یک در یکی از کهنبارها متأخر است ۲ ولی معلوم میشود از یک آبشخور بسیار قدیمی میباشد چه در خود فروردین یشت در فقره ۸۶ ترتیب فوق منظور شده مراتباً نفروهر آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و بشر درود فرستاده میشود

۲ رجوع شود به پندش فصل اول فقره ۲۸ و ذات سیرم فصل اول فقره ۲۰

چنانکه اشاره کردیم هریک از این اعیاد ششگانه سال پنج روز طول میکشد ولی در موقع ششمین کهنبار که خلقت بشردراوقات آن صورت یافته فروهرهای نامداران و درگذشتگان نیکوکار در مدت ده شب در روی زمین توقف میکنند بنابراین از روز بیست و ششم اسفندماه تا آخرین روز پنجه وه (خسه مسترقه) در فروردین یشت در قمره ۴۹ نیز چنین آمده است «فروهرهای مقدس و نیک و توانای پاکان را میستائیم که در هنگام همسپندم از آرامگاهان خویش پرواز نموده در مدت ده شب بی در پی در این جا بسر برند» ابوریحان بیرونی نیز در خصوص این جشن آخرین کهنبار سال مینویسد که این عید ده روز طول میکشیده آخرین پنج روز اسفندماه را نخستین فروردگان و پنجه وه را دو مین فروردگان میگفته اند بتوسط مورخین نیز میدانیم که این جشن ده روز بوده است خسروا نوشیروان در مدت ده روز جشن فروردگان سفیر امپراطور رُم ژوستین (Justin) را پذیرفت چه مشغول بجای آوردن اعمال عید بود^۱ مینوخرده فقط پنج روز کبیسه آخر سال را فروردیاب مینامد^۲ امروز زرتشتیان مانند پارینه ده روز اخیر سال را فروردیاب خوانده تشریفات مذهبی بجای میآورند عموماً در ایران آغاز سال نوروزی که خورشید داخل برج بره میشود جشن فروردین است بنخستین ماه سال. بمناسبت نزول فرورها از آسمان فروردین نام داده اند

هنوز هم در ایران در اوقات این جشن خانه می آرایند همه جا را پاک میکنند رخت نو می پوشند بوی خوش نمجور میدهند گل و شیرینی و شربت می نهند دعا میکنند و نماز میگزارند در خوانچه ای هفت چیز که اسمشان با حرف سین شروع شده باشد مثل

سیم و سیب و سنجد و غیره میگذارند این عدد هفت که از زمان قدیم مقدس بوده اشاره بهفت امشاسپندان و یا بزرگترین فرشتگان مزدیسنا میباشد. بی شک این رسومات که از روزگاران کهن بیاد کار مانده اساساً برای این بوده که فروهرهای مقدسین و نامداران و در گذشتگان خانواده که از آسمان فرود آمده چند روزی برسم سرکشی در روی زمین میگذارند از خانه و زندگانی بستان و از دینداری و پرهیزگاری و داد و دهش باز ماندگان خویش خوشنود کشته از درگاه خداوند خوشی و تندرستی آنان را بخواهند مورخین قدیم غالباً از جشن فروردین یا نوروز ذکر کرده اند بخصوصه آنچه ابو عثمان جاحظ در کتاب خویش المحاسن والاضداد و ابوریحان در آثار الباقیه نوشته اند قابل مطالعه است بواسطه قدمت زمان این دو دانشمند و نزدیک بودن آنان بعهد ساسانیان کلیه اطلاعات آنان راجع بنوروز و فرورد جان یاد آور اساس مذهبی این جشن است ابوریحان مینویسد که در اوقات فروردگان در اطاق مرده و بالای بام خانه در فارس و خوارزم برای پذیرائی از ارواح غذا میگذارند و بوی خوش بخور میکنند گذشته از آنکه نخستین ماه سال باسم فروهر است نوزدهمین روز هر ماه نیز بنگهبانی این فرشته سپرده شده است فروردین روز در فروردین ماه موسوم است به فروردگان بنا بموافق افتادن اسم روز با اسم ماه آن را هم عیدی میشمیرند فروشی در یسنای ۱ فقره ۱۱ اسم ماه و در یسنای ۱۶ فقره ۵ اسم روز ۱۹ ماه استعمال شده است بقول بند هشت گل بوستان اوروج که در فارسی بوستان یا بوستان افروز و معمولاً تاج خروس گویند متعلق بفروهرهاست^۱

اینک رسیدیم بمندرجات فروردین یشت قسمتی از این یشت که در قدرت و عظمت فروهرها و قسمت دیگری که در استغاثه و طلب یاری از آنهاست بخصوصه در هنگام فرود آمدن فروهرها

فروردین یشت و
کتاب بهلوی

۱ بوستان افروز بنکر رسته باشاه اسپرم گردیدستی خط قوس قزح بر آسمان ازرقی این گل را در لاتینی *amarantus* در فرانسه *amarante* گویند و *West* و یوستی *Justi* آن را در ترجمه انگلیسی و المانی بندهش به *Cockscomb* و *Hahnenkamm* ترجمه کرده اند

یعنی در آخرین کهنبار سال سروده میشود^۱

گفتیم که در کلیّه اوستا و کتب مذهبی پهلوی، مطالبی در خصوص فروهرها برنمیخوریم که در خود فروردین یشت نباشد. در طیّ مقاله از مندرجات کتب پهلوی و یازند در این زمینه اشاره کردیم پیش از آنکه برویم بسریش سیزدهم چند کله دیگر نیز از کتب مذکور استخراج کرده گوئیم در کتاب شایست لاشایست در فصل ۱۰ فقره ۲ آمده است که در هنگام جشن فروردگان باید نان درون *وَدَسَدَوم* (نان مقدس) حاضر نمود در *اَنوَرِکَمَدَنچَا Aogemadaçā* که یکی از قطعات اوستائی است در فقره ۱۵ گوید وقتی که روان در گذشته بفردوس رسد فروهرهای پاکان بنزد او خورش جاودانی که در هنگام میدیوزرم تهیه شده است پیش آورند در اردای ویرافنامه در فصل ۵ میخوانیم وقتی که اردای ویراف از بل چنوت گذشت فروهر پاکان نیز در جزو فرشتگانی بوده که، ملاقات وی آمده بودند اینک فروردین یشت کله فروشی در اوستا مؤث است یشتی که باین فرشته مختص است بلند ترین یشتهای اوستا است از فقره يك تا نود و شش بطور عموم از عظمت و جلال و اعمال فروهرها صحبت میشود از فقره مذکور تا آخر از فروهر پاکان و پادشاهان و نامداران و پرهیزگاران و کلیّه مقدسین و مقدسات مشهور یاد گردیده و هر يك درود فرستاده شده است نگارنده اسامی خاصی که در این یشت ذکر شده شمردم اگر اشتباه نشده باشد بیشتر از سیصد و پنجاه اسم اشخاص در آن مندرج است این یشت خود گنجینه ایست از لغات بواسطه این اسامی یک دسته از لغات ایران قدیم محفوظ مانده چه معنی لفظی بیشتر از این اسامی معلوم

۱ از برای کله کهنبار در اوستا یا ایریه *yāirya* استعمال شده است این کله صفت است بمعنی سالی و فصلی از کله یار *yāhr* که بمعنی سال است مشتق گردیده است در زبانهای الهائی و انگلیسی یار *yahr* و یار *year* با یار اوستائی یکی است یا ایریه نیز اسم شش فرشتگان کهنبارهای سال میباشد کله مذکور در پهلوی به گاسان یار ترجمه گردیده لابد از کله گاس که در فارسی گاه گوئیم میباشد کهنبار و یا کاهانبار از گاسان یار پهلوی گرفته شده است مشتبه نشود با گاس دیگر پهلوی که بجای گانا استعمال میگردد از جمله جاهائی که در اوستا شش یا ایریه و یا کهنبار با هم ذکر شده است از این قرار است یستا ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۱۴۰۴ و ۸۰۶ و

است چون عدد آنها زیاد و شرح دادن هر یک جداگانه خود کار مستقلی است بناچار در طی ترجمه فروردین یشت از توضیح دادن و بیان کردن معانی آنها باید صرف نظر کنیم مخصوصاً در قسمت اخیر این یشت دقت شده است که اسم هیچ یک از مشهورین غفلت نشود اسامی تمام اقوام و بستگان و فرزندان و یاران زرتشت در آن ضبط است فروهرهای نخستین آموزگاران دین و پیروان معروف قدیم و پادشاهان و نامه اران یک یک خوانده شده است

چون ترجمه یشت را ملاحظه خواهید کرد محتاج بدرج کلیه مطالب آن نیستیم مگر آنکه برای سهولت فهم خلاصه مضامین آن نگاشته میشود

اعمال فروهرها

عملیات فروهرها منحصر بعالم مادی و جهان خاکی نیست عالم بالا و مینوی نیز از یاری فروهرها بی نیاز نیست چون هر یک از آفریدگان خرد و بزرگ اهورامزدا را خواه معنوی و خواه مادی فروهری است ناگزیر قوه محرکه در دست این روح ایزدی سپرده شده است حق خود اهورامزدا قاعده کلی را ملحوظ داشته باکال فروشی در فقرات اول فروردین یشت به پیغمبرش گوید ای زرتشت فروهرهای پاکان در کار آفرینش مرا یاری نمودند از پرتو فروشکوه آنهاست که من آسمان و زمین و آنچه در روی آن است از رودها و گیاهها و جانوران و مردمان را نگاه میدارم از پرتو فروهرهاست که بچکان را در شکم مادر حفظ میکنم و این چنین خواهد بود نادامنه رستاخیز روزی که مردگان را برانگیزانم و استخوان و گوشت و اعضاء و احشا و موی آنان را دگر باره بهم پیوندم اگر یاری فروهرهای پاکان نبودی هرآینه نه کیتی پایدار مادی و نه انسان و نه ستور سراسر جهان گرفتار چنگال دیو دروغ میشدی از پرتو فروهرهاست که زن بنعمت فرزند رسد و باسانی وضع حمل کند از پرتو فروهرهاست که مرد فصیح زبان گردد از پرتو فروهرهاست که آفتاب و ماه و ستارگان راه خود پیایند در آغاز آفرینش مدت زمانی آفتاب و ماه و

از فروهرهای نخستین پیشوایان دین و نخستین رزمیان و نخستین کشاورزان و خانواده و قبیله و ده و ناحیه و مملکت خواه آریائی و خواه خارجه یاد شده نسبت بهر يك تعظیم و تکریم میشود نظام عالم بدست فروهرها سپرده شده است آنچه بوده و هست و خواهد بود بی نیاز از پاسبانی این فرشتگان نیست ۹۹۹۹۹ فروهر برای پاسبانی اقیانوس فراخکرت گماشته شده اند ۹۹۹۹۹ از آنها مستحفظ هفتورنگ میباشند ۹۹۹۹۹ از آنها نکهبان جسم سام گرشاسب هستند ۹۹۹۹۹ از آنها نطفه زرتشت را که در آخرالزمان پدیدار خواهد شد دیده بانی میکنند^۱

وقتی که آب از اقیانوس فراخکرت برخاسته روی بیابا نهد صدها هزارها ده هزارها فروهر بتکاپو افتاده میکوشند که بخانواده و ده و محل خود باران برسانند^۲ در انجام مقال متذکر میشویم که بخصوصه در فروهر دین یشت خیرات توصیه شده است فروهرها خوشنود میشوند از باز ماندگانی که نعمت خود را از بینوایان دریغ نمیکنند در ایران قدیم جشن فروردگان اوقات خیرات بوده است

چون این مقاله در ۲۶ اسفندماه ۱۳۰۶ شمسی از برای تصحیح دگر باره از مطبعه بدست نگارنده رسیده بجاست در این اوقاتی که بنا بآئین کهن جشن نزول فروهرهاست این نامه را که باهمین مقاله انجام میپذیرد مانند فدیه و نثاری بفروهرهای پاک و دلیر و پارسای نیاکان مان تقدیم کنیم بشود که فروهر زرتشت و کورش و فردوسی و ابن سینا و ختیم و جلالالدین رومی و حافظ از ما باز ماندگان خوشنود گشته آبادی وطن ما ایران را از درگاه اهورا درخواست کنند

۱ رجوع کنید بمینو خرد فصل ۶۲ قمر ۲۳ و قمر ۲۹ در فصل ۴۹ قمر ۱۵ مینو خرد آمده است که ستاره هفتورنگ بهرامی ۹۹۹۹۹ فروهر پاکان گماشته شده است که دروازه فروغ را محافظت نمایند تا ۹۹۹۹۹ دیو و یری و جادو را که بضد سپهر ایزدی و ثوابت هستند از هجوم بازدارند

۲ رجوع شود بمقاله تشریشت ص ۳۳۳

در خصوص فروهر رجوع کنید بکتاب ذیل

- Darmesteter, Ormazd et Ahriman p. 128-132.
 „ Le Zend-Avesta, Vol. II p. 500-505.
 De Harlez. Avesta Livre sacré du Zoroastrisme p. CXIX-CXXV.
 „ „ origines du Zoroastrisme Paris MDCCCLXXIX p. 296-210
 Spiegel, Erânische Alterthumskunde Band II s. 91-98
 Haug, Essays on the Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis, London 1878 p. 206-213
 Windischmann, Zoroastrische Studien herausgegeben von Fr, Spiegel Berlin 1863 s. 313-324
 L. C. Cassartelli, La Philosophie Religieuse du Mazdéisme sous les Sassanides Paris 1884 p. 76-80
 Wilh. Geiger, ostiranische Kultur, Erlangen 1882 s. 286-294
 Nathan Söderblom, Les Fravashis, Paris 1899 متأسفانه بحال این کتاب موفق نشدم
 N. Söderblom, La vie future d'après le Mazdéisme. Paris 1901 p. 7 et s.
 Scheffelowitz, Die altpersische Religion und das Judentum, Giessen 1920 s. 152-158
 C. P. Tiele, Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den Iranischen Völker, Deutsche Ausgabe von G. Gehrlich Gotha 1903 s. 256-264
 Jackson, Die Iranische Religion (G I r P h) s. 643
 Bartholomae, Altiranische Wörterbuch, Strassburg 1904
 Konrad Schwenk. Mythologie der Perser, Frankfurt am Main 1850 s. 314-320
 Duncker, Geschichte des Alterthums Zweiter Band Berlin 1853 s. 377-378.

خرمشاء تألیف نگارنده بی‌بی ۱۹۲۷ میلادی ص ۵۴ — ۶۰

گذشته از آنکه ترجمه فروردین یشت در جزو ترجمه اوستای هارلز واشینگل و دارمستتر و ولف Wolff و یشتهای گلدنر و لومل Lommel موجود است هوک و وندیشان نیز یشت مذکور را در جزو دو کتابیکه در فهرست فوق مندرج است در صفحه ۲۰۶-۲۱۳ و صفحه ۳۱۳-۳۲۴ ترجمه کرده اند

فرہنگ لغات اوستا

☆ (لغاتى که در این کتاب معنى شد)

$$(u=1)$$

صفحه

۲۲۴ آاوروت سد (س) چالاک تند
 ۲۳۱، ۲۲۴ آاوروت آسب سد (س) سد (س) لهراسب
 ۲۶۳، ۱۵۹، ۱۰۱ آ ب م پات سد (س) سد (س) یکی از فرشتگان آب
 ۶۹ آ بوتر سد (س) سد (س) بی پسر بی فرزند
 ۲۷۷ آب کو سد (س) سد (س) پست قوز
 آ بوش سد (س) سد (س) دیو ابوش دو خشکی
 ۳۳۲ رقیب تشر
 ۱۶۹ آ ختیه سد (س) سد (س) یکی از دیوینسان
 آردو سور آناهیت سد (س) سد (س) سد (س) سد (س)
 ۱۶۴ ۱۵ اردو سور ناهید فرشته آب
 ۱۶۵ آرد سد (س) سد (س) بالا بر آمدن فروزدن بالیدن
 ۱۶۵ آردوی سد (س) سد (س) رودی است
 ۱۹۳ آرنوک سد (س) سد (س) ارنواز خواهر جمشید
 ۲۰۲ آرزو شمن سد (س) سد (س) سد (س) اسم کسی است
 ۲۷۵ آر سد (س) سد (س) يك قسم ناخوشی است
 ۲۸۵ آرجت آسب سد (س) سد (س) سد (س) ارجاسب
 ۵۲۳، ۴۳۱ آرزهی سد (س) سد (س) کشور غربی
 آرنرؤ سد (س) سد (س) اور ویشکاه تخت آلات آلائکاه تخت
 سنکی که در هنگام مراسم آلات روی آن گذارند ۵۵۸
 ۵۳۵ آرنشآت سد (س) سد (س) ابزد ارشاد

☆ برای معانی مفصلتر و اشتقاق کلمات و ارتباط آنها با لغات فارسی رجوع کنید بصفحاتی که با اعداد معین شده است

- ۱۸۸ آژی دهاك سملهد وسس سوسد ضحاك
استو خوانوت سدها سس سس سس سس یکی از
- ۶۵ بیروان زرتشت
- ۵۱۱'۴۷۵'۲۱۲ استو ویذوتو سدها سس سس سس دیومرک
- ۲۶۵ آسن سدها سس سنگ
- ۲۶۵ آس بن سدها سس یک خاندان تورانی
- ۱۳۶'۳۲ آشم و هو سس سس سس نماز معروف
- ۱۸۲ آشرا سس سس عصا چوبدستی
- آشوزد نکه سس سس سس پسر سایوژدری یکی
- ۲۶۳'۱۹۹ از مقدسین
- ۵۲۹'۵۱۸'۳۵۹ اشی سس د ارت فرشته ثروت
- آشت آئورونت سس سس سس سس پرویسپ
- ۳۸۹ ثور و اشی رقیب کی گشتاسب از دیویستان تورانی
- انیش و نگوهی سس سس سس یا اشی و نگوهی
- ۴۰۵'۱۱۶ ایزد ارد
- ۳۲ آشونت سس سس سس پاك مقدس
- ۹۱ آشون سس سس سس اشو پاك مقدس
- ۹۱ آش و هیشت سس سس سس اردیبهشت
- ۲۱۱ آغرئرت سس سس سس اغریرت
- ۵۴۳ آفسمن سس سس سس يك فرد شعر
- آك مننگه سوس سس سس آك منش بد نهاد
- ۹۱ زشت سرشت
- ۱۰۳ آم سس جرأت و قوت و اسم فرشته ایست
- ۱۵ آمش سپنت سس سس سس سس امشاسپند
- ۹۵ آمرئات سس سس سس سس امرداد

- اَتَرَ کَنکَهَ سَپَرَهَمَه (۴) و سَپَرَهَمَه کوهی که در
 ۲۲۰ بالای آن گنگ سیاوش واقع بوده است
 اَتَرِ ماوتکِه سَپَرَهَمَه (۴) - سَپَرَهَمَه اندر ماه
 ۳۲۳ آغاز ماه
 اَنوَمِته سَپَرَهَمَه چارِیا یان خُرد
 ۲۹۱
 اَهْمَتِی رَتشچَه سَپَرَهَمَه (۴) سَپَرَهَمَه دعائی است ۳۲
 اَهُوَرَ مَزَدَ سَپَرَهَمَه (۴) - سَپَرَهَمَه هر مزد خداوند ۳۳، ۱۵
 اَهُو سَپَرَهَمَه بزرگ و سرور ۳۳۹
 اَهُو سَپَرَهَمَه قوّه حیات و زندگی حرارت غریزه یکی
 ۵۸۷ از ارواح انسانی است
 اَهُوَن و تیریه سَپَرَهَمَه (۴) سَپَرَهَمَه نماز معروف بتا اهو ۴۷۵
 آیانرِم سَپَرَهَمَه (۴) سَپَرَهَمَه ایا سرم چهارمین کهنبار سال ۵۹۴
 آئیریه سَپَرَهَمَه (۴) سَپَرَهَمَه آریائی ایرانی ۳۲
 آئیرین سَپَرَهَمَه (۴) سَپَرَهَمَه آریا ایران ۳۲
 آئیرینم خوارنو سَپَرَهَمَه (۴) سَپَرَهَمَه فرآریائی
 ۱۶ فر ایران
 ائیرین و تَجَنکَه سَپَرَهَمَه (۴) سَپَرَهَمَه
 ۲۸۳، ۵۹ آریاویج خوارزم؟
 آئیریه مَن ایشیه سَپَرَهَمَه (۴) سَپَرَهَمَه
 ۹۹ دعائی است
 ائیرینو خشوَت سَپَرَهَمَه (۴) سَپَرَهَمَه اسم کوهی است ۳۴۱، ۳۳۴
 آئِسَم سَپَرَهَمَه هیزم ۴۷۵
 آئِش سَپَرَهَمَه خیش گاو آهن ۵۵۶
 آئِشَم سَپَرَهَمَه (۴) سَپَرَهَمَه خشم و دیو غضب و خشم ۵۲۰، ۴۷۵

آئیریه من $\text{مده} \text{مده} \text{مده}$ فرشته دارو و درمان بخش ۱۳۶،۹۹

آئییی ونگه $\text{مده} \text{مده} \text{مده}$ پدر کیکاوس ۲۱۴

آئیویانگهن $\text{مده} \text{مده} \text{مده}$ همیان کربند - کشتی ۵۵۷،۳۴۷

آئیوی سروثرم $\text{مده} \text{مده} \text{مده}$ ایوه نرترمگاه

ید

۳۲

از سرشب تا نیمشب

(آ = مده)

آ = مده - از اادات ننی است ۱۶۵،۶۹

آبرت $\text{مده} \text{مده}$ پیشوای دینی دارای چهارمین

۴۶۹

رتبه است

آتر $\text{مده} \text{مده}$ آذر آتش و اسم فرشته ایست ۵۱۶،۴۹۳،۴۲۵

آترپات $\text{مده} \text{مده} \text{مده}$ آذربد اسم کسی است ۵۰۷

آتر و خش $\text{مده} \text{مده} \text{مده}$ پیشوای دینی دارای

۴۶۹

دومین رتبه است

آئویه $\text{مده} \text{مده} \text{مده}$ آبتین پدر فریدون ۱۹۱

آئرون $\text{مده} \text{مده} \text{مده}$ آذربان پیشوای دینی

مستحفظ آتش ۵۰۶،۱۵۷

آزئینی $\text{مده} \text{مده} \text{مده}$ زند تفسیر اوستا ۴۳۵

آسنتر $\text{مده} \text{مده} \text{مده}$ پیشوای دینی دارای پنجمین

۴۶۹

رتبه است

آهیت $\text{مده} \text{مده} \text{مده}$ چرکین - پلید - ناپاک ۱۶۵

(مده = مده)

آرخش $\text{مده} \text{مده} \text{مده}$ آرش تیرانداز ۳۳۴،۲۱۳

۲۱۵

آرزیفته $\text{مده} \text{مده} \text{مده}$ اسم کوهی است

(أَوْ =)

اوپاپ در سندھ آبی جانوری کہ در آب زندگی

۲۹۹ میکند

أَوَيَّرَاتُ دَسَدَسَمَسَمَسَم برتري و تفوق و اسم

فرشته ایست ۱۰۱

۵۳۵ اویینا { } سنت و اسم فرشته ایست

اَوْخَشَوْتُ اِيْرَتَ دِلِ يَسَّ «د-م-م» ۴-۴۴۴-۴۴۴ هَشِيْدِرِ نَخْسْتِيْنِ

۲۸۵ موعود مزدیسنا

اُور و اخشيہ (۱) برادر کرشاسب ۱۹۹

اُور وایز یشت داندی داندی آتشی که در چوبها

و گیاههاست ۵۱۱

اور ورا «سے» اُرور گیاہ رُستنی ۵۵۹

أُورُونْ دَا «س» رَوَان ۵۸۹

اَوْزِيَهْ اَيْرِيْنِ دِي دَو دَو دَو دَو دَو اُزِيرِنْكَاهْ اَز عَصِرِ

۳۲ فاسر شب

اوشهین دویج مد مد مد اشنگاه از نیمشب تا برآمدن

خورشد
۳۲

اَوْشِيدَمْ دِيسِدْ دِيسِدْ اَوْشِيدَرَنْ دِيسِدْ دِيسِدْ

اسم يك كوه است ٦٥

(ج = ب)

بر ستم { ۱۴۵۵۵۵ } برسم

بد
۳۴

[illegible]

(ت = م)

[illegible]

- ۱۴۷ تَنَوَ مَسَدَد تَب
۱۷۷ تَنَکِشَ مَسَدَد مَسَدَد کیش
۵۱۸ تَنَوَ مَسَدَد تَن
۵۱۷ تَنَوَ مَنَشَرَ مَسَدَد مَسَدَد تَن ایزدین کلام
۲۱۶ تَوَسَ مَسَدَد طوس
۵۹۲ تَویشی مَسَدَد مَسَدَد توش توان تاب
۳۲۵ تیکری مَسَدَد اد تیر
۳۲۵ تیکر مَسَدَد اد سرتیز
۳۲۴، ۱۶ تیشتریه مَسَدَد مَسَدَد تیشتر ستاره تیر و فرشته باران
۳۲۴ تیشترینی مَسَدَد مَسَدَد مَسَدَد اسم جمعی از ستارگان است
تَوَرُو مَسَدَد اد تارِیج دیوی که آب را مسموم می کند
۹۴ رقیب اماسپند خرداد دیو تشنگی است
۱۳۱ تیر مَسَدَد مَسَدَد قله کوه مرا
۱۸۳ تَنَوَخَم مَسَدَد مَسَدَد تخم
۲۲۴ تَنَوَریه مَسَدَد مَسَدَد اسم قومی است

(ث = ث)

- ۱۹۱ تَرَا تَنَوَن مَسَدَد مَسَدَد فریدون
۱۶۳، ۱۹۸ تَریت مَسَدَد مَسَدَد پدر گر شاس

(ج = ج)

- ۲۲۷ جاماسپ مَسَدَد مَسَدَد جاماسب
۱۴۵ جهمی مَسَدَد مَسَدَد زن بد عمل را کاره

(چ = چ)

- ۱۹۲ چَنَرُو گَنَوَن مَسَدَد مَسَدَد مَسَدَد چهار گوشه
۴۹۵ چکُونش مَسَدَد مَسَدَد چکش

030'493'10

०३०

٢١٢٢١٠

(ب = خ)

۲۶۳

● ● ● ● ●

— — —

● ●

ج

۲۲

↓

५५

20

444

८

33

٢. ٢, ٣٠

خ = مع پیش از واو معدوله

0 1 6 0 3

43

ۛۛ ۛۛۛۛۛۛ

42

५३३

431

٥٨٩٢٧٢

(د = و)

- ۵۳۵ دات ودهم قانون داد و اسم فرشته است
 ۲۰۲ داشتیانی ودهم ودهم اسم خانواده است
 ۴۲۷ دآموئیش آوئمن ودهم ودهم فرشته است
 ۲۰۲ دان ودهم اسم خانواده است
 ۲۶۳ دانو ودهم اسم یک قبیله تورانی است
 ۵۹ دائیتیا ودهم رودی است در آریاویج
 ۵۰۹ دخم ودهم دخمه
 ۴۳۵ دخیو ودهم ده پت دهخدا شهریار
 ۳۴ دخیوم ودهم فرشته مستحفظ ایالت
 ۳۸۹ درشینیک ودهم ودهم یکی از دیویسانان
 ۳۷۷ درغ ودهم دیر درنگ دراز
 ۳۷۴ درو ودهم درست صحت عافیت
 ۳۷۲، ۱۶ درواسیا ودهم فرشته حافظ ستوران
 ۹۱، ۳۲ درگوت ودهم دروغ پرست نایاک
 ۵۹۸، ۴۱۹ درئون ودهم درون نان مقدس
 ۵۸۸، ۴۹۳، ۴۲ دینا ودهم دین وجدان و یکی از ارواح انسانی است
 دوزئون ودهم دور دارنده مرک صفتی
 ۴۷۳ است از برای هوم
 ۲۶۵ دوزر اکیت ودهم ودهم یکی از تورانیان
 ۳۳۴ دوزیائییریه ودهم ودهم خشکسالی دیو قحطی
 ۳۲ دروج ودهم دروغ دیو دروغ
 ۲۸ دیوئین ودهم ودهم دیوینا

دَئینکھویشیتی ویدکده-د-ددهد دهویت مرزبان ۴۳۵

(ر = ا)

ط
رانا (دهدهد سخاوت و فرشته سخاوت ۱۰۱۳۲

ید
ریشونین (دهدوکیدهد از نیمروز تا عصر رفتون ۳۲

رتو (دهدهد رد بخرد دانا و رئیس روحانی ۳۳۹، ۱۰۱

۵۶۲ رز (دهی مرتب ساختن نظم دادن

۵۶۲ رَسَمَن (دهدهد رزمگاه میدان جنگ

۵۶۱، ۱۶ رَشَنُو (دهدهد رشن فرشته عدالت

۲۲۵، ۲۲۲ رتکها (دهدهد اسم رودی است

رتویشکر (دهدوکیدهددهد راسپی اسمی است

که در وقت بجای آوردن مراسم مذهبی یکی از موبدان

میدهند ۴۶۹، ۳۰۱

۱۸۴ رتوچنگه (دهدهددهد روشنی فروغ

۳۴۱ رتو ذبت (دهدهددهد اسم کوهی است

۳۵۹ رتوَرَت (دهدهددهد با گردونه رونده

رتوت (دهدهددهددهد رایومند دارنده فروغ و شکوه

۴۳ و شهری در نیشاپور (ریوند)

(ز = ی)

زرتوشتَر (دهدهددهددهد زرتشت

زرتوشتروشم (دهدهددهددهددهد زرتشتوم مثل

زرتشت عنوان مسلمان بوده است و اسم فرشته

ایست که مستحفظ مرکز حکومت روحانی زرتشتوم

ید
۴۸۷، ۳۲

میباشد

- ۳۳۰ سپینجقر مدون مدون مدون مدون دیوی است رقیب تشر
 سپینج آورو شک مدون مدون مدون مدون یکی از
 ۳۸۹ دیوسنان رقیب کی کشتاسب
 سپینشت مدون مدون مدون آتشی است که در کرزمان
 ۱۱۵ افروخته است
 ۱۸۷ سپیتور مدون مدون مدون کشنده جشید
 ستور توچن مدون مدون مدون صد روزنه
 ۲۹۱ صد پنجره
 ۱۸۴ ستیذات مدون مدون مدون جهان مادی دیوی
 ستورس مدون مدون مدون ستویس اسم ستاره ایست ۳۲۷،۲۲۰
 ستارو کرم ماو مدون مدون مدون ستاره کرم ذو ذنب
 ۳۴۳ دباله دار
 ۳۷۲،۲۹۱ ستور مدون مدون مدون ستور
 ۲۷۵ سچی مدون مدون مدون یک قسم ناخوشی است
 ۵۱۶ سرو مدون مدون مدون شنیدن
 سروش مدون مدون مدون سروش و بمعنی اطاعت نیز
 ۵۱۶،۱۶ آمده است
 سروشاورز مدون مدون مدون یشوای دینی دارای
 ۵۲۱،۴۶۹ هفتمین رتبه
 ۲۰۱ سرو مدون مدون مدون سرو شاخ
 ۲۰۱ سرو مدون مدون مدون شاخدار
 ۱۸۰ سریر مدون مدون مدون زیبا - خوشگل
 سناویدك مدون مدون مدون اسم کسی است که بدست
 ۲۰۲ کرشاسب کشته شد
 سنکم وگ مدون مدون مدون شهر ناز خواهر جشید ۱۹۳

ج

۳۲

فرستویه **لَا اِسْمَ دَر دَر** دعائی استفروران **لَا اِسْمَ دَر دَر** فرورانه نمازی است در اعتراف

ج

۳۲

بدین زرتستی

۳۸۳۳۵۷

فراشمی **لَا اِسْمَ دَر دَر** مفرح پرورانده مقویفربرتر **لَا اِسْمَ دَر دَر** پیشوای دینی دارای سومین

۴۶۹

رتبه است

فردذفشو **لَا اِسْمَ دَر دَر** کشور جنوب شرقی ۴۳۱فرزدانو **لَا اِسْمَ دَر دَر** دریاچه ایست در سیستان ۱۸۵فرکو **لَا اِسْمَ دَر دَر** پیش قوز کسی که درسینه قوز دارد ۲۷۷فرکرستین **لَا اِسْمَ دَر دَر** افراسیاب ۲۰۷فرشوشتر **لَا اِسْمَ دَر دَر** پدر زن زرتشت

۲۲۷

برادر جاماست

۵۸۳۳۱

فروشی **لَا اِسْمَ دَر دَر** فروهر فروردفریان **لَا اِسْمَ دَر دَر** اسم یک خاندان تورانی از

۲۶۹،۲۲۶

دوستان زرتشت

فشوشو منتر **لَا اِسْمَ دَر دَر** دعائی است ۵۴۹فشونی **لَا اِسْمَ دَر دَر** فربه ۳۷۷

(ک=و)

۳۶۹

کپستنی **وَسْمَ دَر دَر** کبست زهر

۱۳۳

کشو **وَسْمَ دَر دَر** خرکوارده **وَسْمَ دَر دَر** اسم طبقه مخصوصی از

۱۴۵

مردمان که باعمال زشت شهرت داشته اند

۲۲۷،۶۵

کر **وَسْمَ دَر دَر** اسم یک ماهی است

۲۶۵	کَرَسَد یکى از تورانیان
۱۴۳۱۵	کَرِتَسَد کارد خنجر
۱۵۵۲۹	کَرَبِنَسَد از پیشوایان دیویسنا
۷۵	کَرَشَوَرَسَد کشور
۱۹۵	کَرَسَاسپَسَد گرشاسپ
۲۱۱	کَرَسَوَرَدَسَد کرسیوز
۱۸۴	کَرَشِیتَرَسَد چرخ مرغی است
۲۷۵	کَسویشَسَد یک قسم ناخوشی است
۲۱۱	کَنَسَد کنندن
۲۲۰	کَنگَهَسَد گنگ سیاوش
۵۱۹	کَوَنَدَوِیَوَسَد دیوکنندی و سستی؟
۱۶	کَوَنَمَ خوارنو و سَدَوِیَوَسَد فرکیانی
۲۹	کَوِیَسَد از پیشوایان دیویسنا
۱۹۰	کَوِیرَتَسَد کردند
۲۱۴	کَوِی اوسَنَسَد کیکاوس
۲۱۴	کَوَاتَسَد قباد
۲۳۱	کَوِی کَوَاتَسَد کیتباد
۵۳۱۴۲۳۵۷	کَیذَسَد یک قسم جرم و گناهی است
۳۴۱	کَیثَسَد اسم گروهی از بدخواهان و دشمنان؟
۳۵۱	کَنُورَوَسَد کچل
۲۷۷	کَنُوفَسَد کوه کوه
۵۲۰	کَهَر_کَناسَسَد خروس

(ک = ۙ)

۳۷۲	کَاَوَسَد کار
۳۷۲	کَاوشَسَد گوش فرشته موکل چارهایان

۴۹۵/۱۹۹	گذا ۳۳۳ کرز
۱۹۹	گدوَر ۳۳۳ «سا» کرز دارند.
۱۴۱/۸۶	گروَنمان ۳۳۳ «ا» کرزمان عرش
۵۶۹	گرمو ورنکه ۳۳۳ «ا» - «ا» - «ا» ورنکه
	رجوع کنید به ورنکه
	گندَرو ۳۳۳ «ا» گندرب زرین پاشنه
	دیوی است که بدست گرشاسب کشته شد ۲۰۰
۴۳۱	گو ۳۳۳ «ا» سفد
۲۲۷	گوذ ۳۳۳ یکی از شعبات رودارنگ
	رجوع کنید به رنگها
۴۹۳	گوَسَن ۳۳۳ «ا» جانوری است
۳۷۲	گشوش ۳۳۳ «ا» کاو
۶۰۰	گشیه مَرَتَنو ۳۳۳ «ا» - «ا» کیومرث
۳۷۲	گشوش ۳۳۳ «ا» کاو
۳۷۲/۱۲۳	گشوش اوژون ۳۳۳ «ا» «ا» کوشورون
	گشوَکَرَن ۳۳۳ «ا» کوکرن درخت بزرگی است
۱۰۱/۶۵	که در فراخکرت روئیده است
۱۹۹	گشِس ۳۳۳ «ا» کیسو
۱۹۹	گشِسو ۳۳۳ «ا» کیسو دارند.
۳۲۱	گشوَچِیتر ۳۳۳ «ا» نغمه و نطفه کاو
۳۷۲	گشوش ۳۳۳ «ا» آلت شنوایی
	(م = ۶)
۳۱۶/۱۵	ماونکه ۳۳۳ «ا» ماه
۶۹	مَر ۳۳۳ «ا» مردن

مرّ ۶۹
مرّت ۶۹
مرّشون ۳۱۳
مرز ۳۷۷
مرغ ۵۷۵
مزد ۲۸
میز ۳۹۲/۱۶
منشر ۵۳۵/۱۴۱/۴۹
مشیه ۶۹
مش ۳۷۲/۲۹۱/۷۰
مشی ۳۷۲
مشیئو ۷۱
مشیئو ۷۱
منوش چیتر ۲۶۵
مشن ۳۳۹
میزد ۳۳۹
مشیئیا ۳۹۳
مشن ۳۹۳
میز و دروج ۴۲۳/۳۹۴
میز و آتو چنگه ۴۲۳
میز و زیا ۴۲۳
موا ورو ۴۳۱
مشیئوئی زرمیه ۵۹۴
نخستین کهنبار ۵۹۴

واسی **واسد** اسم ماهی بزرگی است در اقیانوس

۱۳۱ فراخکرت

۲۰۲ واکرت **واسد** کابل

وآورو گنویثوایی **واسد**

فراخوکویوت دارند دشتهای فراخ صفتی است که

همیشه از برای ایزد مهر آمده است ۴۲۳

۳۳۲۱۳۵۱۳۳ واوروگش **واسد** اقیانوس فراخکرت

وآورو برشتی **واسد** کشور شمال

۴۳۱ غربی است

۴۳۱ واورو جیشتی **واسد** کشور شمال شرقی

۸۸ وئیریه **واسد** مطلوب آرزو شده

۲۸۷ وئیری **واسد** دریاچه رود

۱۵۸۱۶ وئو **واسد** فرشته هوا

۳۲۷۱۵ وئنت **واسد** ستاره ایست وئند

۱۷۸۵۷ وورن **واسد** دیلم کیلان

۹۱۸۸ وئیش **واسد** بهتر بهشت

۵۶۷ ور **واسد** برگردن کریدن باور کردن

۵۶۷ ور **واسد** بارور نمودن آبتن کردن

۵۶۷ ور **واسد** پوشاندن پنهان کردن

۲۸۷ ور **واسد** سینه

۱۸۳ ور **واسد** باغی است که جشید بنا نهاد

۲۶۵ ور **واسد** یکی از تورانیان

۲۰۲ وریشو **واسد** اسم کسی است

۲۰۳ ورش **واسد** و درشان کبوتر جنگلی بیشه

۲۱۸ وئسک **واسد** وئس

۲۷۵ وزغ **واسد** وزغ نر وزغا وزغ ماده

- وَرَنگَهَ فاسداسدوسور سوکند محاکمه Ordalie ۵۶۷
- وَرَدَ فاسداسد بالیدن نمودن ۵۸۵
- وَرَنَرَنَغَنَ فاسداسداسد بهرام پیروزی فرشته
پیروزی ۱۶
- وَرَاژَ فاسداسدس کراز ۴۵۹
- وَرَزَرَ فاسداسد کرز ۴۹۵
- وَجَسَنَتَشْتَنَ فاسداسداسداسد یک قطعه شعر ۵۴۳
- وَنگوهی دانتیا فاسداسداسد رودی است
در آریاویج ۱۸۳، ۱۸۲
- وَنَدَرِ مَنیش فاسداسداسد اندریمان ۲۸۹
- وَهُوَ وَاچَسَد نیک خوب ۸۸
- وَهُوَ فَرِیَان وَاچَسَد-اَاسداسد آتش کالبد آدمی
- حرارت غریزیه ۵۱۱
- وَهُوَ مَنگَه وَاچَسَد-اَاسداسد بهمن امشاسپند ۸۸
- وَه فاسداسد دیوی است ۵۱۱
- وِیاخَنَ فاسداسداسد انجمن ۴۲۷
- وِیاخَنَ فاسداسداسد انجمنی ۴۲۷
- وِیَمَنگَوَهَنیق فاسداسداسد رودی است ۴۲۷
- وِیذاتو فاسداسد دیو مرگ ۴۷۵
- وِیَسپَوَیش فاسداسد-اَاسد پز شک و دارو و
درمان همه چیز ۵۷۷
- وِیَسَه فاسداسد فرشته ایست که از برای نگهداری
ده گاشته شده است ۳۲
- وِمرکَ فاسداسد کرک ۴۵۹

- ویونکھوت 𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۱۸۰ ویونکھان پدر جشید
 ویستئورَو 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۲۶۵ (دیکي از ناموران از خاندان نوزر
 ویش 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۱۷۵ زهر
 ویشپنت 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۳۲۳ ویشپنت فاش است
 ویس 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۴۳۵ ویشپنتی 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀
 ویدد 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۴۳۱ ویدد 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀
 ویسپ 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۳۸۹ ویسپ 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀
 پدر آشت ائوروت رقیب کی گشتاسب از تورانیان
 دیویسنا از قبیله خیون

(= ۵)

- ها 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۳۵۱۳۳۲۱۸۳ هزار کام
 هاوَن 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۴۶۹ هاوَن 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀
 هاوَنی 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۴۶۹ هاوَنی 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀
 هاوَنن 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۴۶۹ هاوَنن 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀
 نخستین درجه بوده است
 هَئوم 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۴۶۹ هَئوم 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀
 فرشته ایست
 هَئورَوَات 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۹۵۱۵ هَئورَوَات 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀
 هَئورَو 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۹۵ هَئورَو 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀
 هَئوشینکَه 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۱۷۹ هَئوشینکَه 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀
 هَئوسرَوَنکَه 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۲۵۳۲۱۲ هَئوسرَوَنکَه 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀
 هَپت 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۷۵ هَپت 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀
 هَپتَنگ 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ۱۱۰ هَپتَنگ 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀

- [illegible]

Shouldst thou yearn for an ever-prosperous realm,
Then bring into vogue the Holy Sovereignty of
Khshathra.

With the grace of Aramaiti, the Angel of Love,
Cleanse thy heart of the rust of all hateful feelings.

Happy the man to whom Love becomes
His guide in the affairs of this world!

He gives his hand of help to the poor,
He becomes like a brother to one and all.

Till the name of Truth and Right shall last
The Mazdayasnan Religion also shall endure.

Now let us see what is the ultimate goal, what is the object desired, what is the final aim in the Mazda-yasni religion. It is this: through piety, truth, righteousness, cleanliness, effort and exertion, valour and generosity, charity and benevolence, learning and wisdom, optimism, patriotism and friendship with all humanity, it is evident that the reward in this world is happiness and peace, and prosperity and joy, rest and comfort, glory and greatness, and after this period of happy and pleasant earthly existence has ended, the ultimate hope of bliss in the other abode, corresponding to the teachings of the Sufi philosophy of Iran, is thus described in para. 2 of Yasna 40 (Haptañ Haiti):—"O Ahura Mazda, Thou hast reserved this reward for us in this world and the world divine, so that thereby we may attain to Thy propinquity and live eternally with Thee and with Truth."

The key to salvation, Holy Zarathushtra
Entrusts in the hands of each one of us.

He announces that a man, by his own deeds,
Becomes fit for the Court of Ahura Mazda.

There is no path but the path of Truth (Asha),
In this world full of clamour and noise.

Beware, and go not by any other way,
Take heed, and lose not thyself in some mirage
and wilderness.

Strive for the perfection of thine own soul,
That thereby thou mayst be in joy To-morrow.

Verily he would be a ruler and a leader
Who obeys implicitly the heavenly command.

Hoist in thy heart the banner of Truth (Asha),
Pitch firm the tent of the Good Mind (Vohu Manah).

means "related to Arya (= Iran)". The meaning of this word is the same as "Iran" of to-day. In my translation wherever these words appear in the Yashts, I have translated them by the word 'Airya' or 'Arya'. I believe, the right course would have been to translate them as Irani and Iran, so that it may be clearly manifest to what extent our Holy Land has been remembered in our ancient sacred scriptures. There is not the slightest doubt that in ancient times, the Iranians called themselves 'Airya'. Darius the Great, in the rock inscriptions of Fars (at Naksh-e-Rustam), calls himself an 'Airiya'. Thus: "I am Darius, the king of kings, the king of many countries and nations, the king of this great and vast land, the son of Vishtaspa the Achæmenian. I am from Fars and the son of one who came from Fars. I am an Airiya (= Iranian) and claim my descent from Arya (=Iran)." ¹⁶

In Achæmenian Persian, the word 'Airiya' always means "Iranian". As Herodotus himself writes, the Medes were formerly known as Airiya.¹⁷ In short the word 'Airya' in the Avesta, 'Airiya' in Achæmenian Persian, and 'Irani' in modern Persian, are one and the same. Corresponding to what has been stated in the rock inscriptions of Darius above quoted, in para. 56 of the Teshter Yasht it is stated: "If the angel Teshter is held in reverence, no hostile army will enter the kingdom of the Airyas (Iran), no floods, no poison, no chariots of enemies, no hostile army with hoisted banners will visit the land." With reference to the central dominion known as Kh^vaniras Bami which is said to be the abode of the Iranians, refer to page 433. Although this attachment of the Iranians to their own country is so well manifested in the Avesta, yet this love has not prevented the Avesta from speaking well of other kingdoms too. In paras. 143 and 144 of the Farvardin Yasht, next to the Fravashis of the Iranians, praise and blessings are showered upon the Fravashis of good men and women of foreign countries, four of which are specifically named which we shall comment upon in their proper place.

¹⁷ Herodotus, VII, p. 62; also 'Aufsätze zur persischen Geschichte, von Th. Noldeke, Leipzig, 1887, S. 148.

which, here and there, we hear from some source or another, that the ancient Iranians had no great attachment for their own country,—a false belief, the origin of which I do not know,—the sacred volumes of the ancient Iranians prove the fact beyond all doubt that they were never devoid of this great feeling. Apart from the fact that ancient historians have always described Iranians as having a great love for their country, in a book named after Emperor Maurice of Rome, it has been reported by the Byzantine historians of the sixth century that the Iranians had great love for their country, and then comments are made about their valour and their war-time organizations. We must remember that this is an admission which comes from the pen of enemies, though they have not hesitated to use any amount of unbecoming and abusive language about the Iranians. Evidently, they could not possibly deny to the Iranians the great qualities for which they were famous.¹⁶

Further, if the rock inscriptions of the Achæmenian Emperors,—where Darius the Great earnestly prays before the Court of Ahura Mazda that his land may never be overwhelmed by a hostile army, by a famine and by the spirit of untruth,—do not mean that the Iranians were full of love for their country, what else could the inscriptions mean? He had not left a single powerful kingdom unconquered on the face of the earth that he might be afraid of the probability of a particular enemy over-running Iran in his time. Is his prayer then merely for the permanence of his own sovereignty and not for his beloved Iran for all time?

In the Avesta repeatedly we meet with the word 'Airya', as for instance, in the Khordad Yasht, para. 5 ; Aban Yasht, paras. 49, 58, 69 and 117 ; Teshter Yasht, paras. 6, 36, 56, 58, 61 ; Meher Yasht, para. 4 ; Ashtad Yasht, para. 5 ; Zamyad Yasht, paras. 56, 69 ; Vendidad, Farg. 19, para. 39, etc. This word means "Irani" or "Persian". A similar word 'Airyana' which appears in Ashtad Yasht, para. 1 and in the smaller Siruza and the bigger Siruza, para. 9, etc., also

¹⁶ Byzantinische quellen zur Länder-und Völkerkunde 5—15 Jhd. von Karl Dietrich, Leipzig, 1912. S. 36.

Knowledge, because of his good thoughts, good words and good deeds, and prayed to it for steadfastness of purpose, for the power of hearing things, for strength of his arms, for the health of his body and the power of his vision." In the smaller Haptan Yasht, paras. 1 and 6, mention is made of 'Khratu' which means "wisdom and learning", and distinction is made between "natural wisdom" and "acquired wisdom". It is stated there: "We praise inborn wisdom created by Mazda. We also praise wisdom acquired through learning which is also created by Mazda." Para. 126 of the Meher Yasht and para. 16 of the Sarosh Yasht Hadokht may also be referred to. Ashas been observed, knowledge and learning, which are the foundation of happiness worldly and divine, have never been neglected in the 'Mazda-yasni' religion.

Zamyad Yasht, which refers to the royal glory of Iran, beautifully brings out the fact that hope and optimism are necessary for the progress of man and for success in all his efforts. According to the contents of that Yasht, glory and greatness are the birthright of Iran, and they will not be wrested from it as long as the world endures, and at the end of time, this glory will be entrusted to the 'Soshyants', the promised ones of the 'Mazda-yasnan'.

Throughout the Avesta and in the body of the Yashts, particular stress is laid on men exerting themselves in cultivating the earth and making it prosperous, and in rearing flocks and herds, and protecting all good animals useful to men, and it is due to such habits and intrinsic virtues that the glory of Iran has evidently out-distanced in time, the glory of her two enemies, Greece and Rome.

At the end of this discourse, we think it incumbent upon us to direct our attention to a very important point, *viz.*, one of the attributes praised in the Avesta, of which at this moment, our country is in the greatest need, and without which it would never work out its salvation. That particular attribute is what we understand by the word "patriotism" to-day, and which our illustrious forefathers dearly cherished for our beloved land. Contrary to the rumours

against the army of Ahriman, men are necessarily taught and inspired with the quality of courage and manliness. Just as the 'Mazda-yasni' Faith made the ancient Iranians well-known for their quality of truthfulness, in the same way it made them renowned in the East and the West for their courage and might, and made them so often victorious and triumphant in the field of battle.

If we should wish to comment on all the good moral traits expounded in the Yashts, the discourse would be inordinately lengthened. Therefore, shortening the subject necessarily, we might say that in each of the Yashts some particular attribute becomes the object of the theme. As for instance, in the Rashnu Yasht, the attribute of justice is referred to. In the stanzas of this Yasht, each one of the seven regions of the earth, from the summit of the mountain Hara and the shores of the ocean Frakh-kart, to the heavens, the moon and the sun, the stars and the endless expanse of light, and the highest heaven are mentioned and wherever Rashnu, the angel of Justice, may be, his help is sought for.

In the Farvardin Yasht, charity and benevolence are inculcated. The Fravashis of the departed ones who, at the end of every year, at the period allocated to them (at the time of the Nowroz), come down from the heavens to see those whom they have left behind, are anxious that their survivors here should contribute their mite for the sake of the God of goodness, so that they may be happy and again ascend to the heavens in joy and pray to the Almighty Ahura Mazda for the permanence of joy and happiness and the increase of prosperity of those who are left here. The angel of Charity is known by the name of Râtâ, and is referred to in para. 3 of the shorter Haptan Yasht.

In the Din Yasht, Chistâ, that is, "knowledge and wisdom", is spoken of and praised. In the first para. of the said Yasht, it is stated: "We praise knowledge the best created by the Holy Ahura Mazda, knowledge which shows the right path, knowlege which makes us reach the goal." In paras. 6 and 7 of the same Yasht, it is stated: "Zarathushtra praised

ears, a thousand eyes and ten thousand sentinels, ever wakeful night and day, is said to be standing on the summit of a very high tower, keenly watchful that he may give adequate punishment to any one who speaks an untruth and breaks his promise. In the chariot of this valiant angel, whose hands reach from East to West of the world, are a thousand arrows and bows, a thousand lances, a thousand swords and a thousand maces. All that armoury is for use against the speaker of untruth and the breaker of promise. Mithra brands a liar's heart with the loss of his children, he makes his house desolate, he lays waste his lands and flocks. In the field of battle he brings him defeat, deprives his life of joy and holds him back from gaining his reward on the day of judgment. In the Meher Yasht, the best recompense and the worst punishment are assigned to the truthful and the liar respectively. To the extent to which the conception of good and evil was possible to mankind in those distant ages, to the extent to which in those ancient times it was possible for them to express their thoughts in language, to that extent is truth extolled and untruth despised in the Meher Yasht, and it is done in such a marvellous way that we bow down our head involuntarily in respect and esteem, before the sublime morals of our great ancestors whilst reading the Meher Yasht.

Amongst the other acceptable attributes and praiseworthy morals, what draws the attention of a man particularly is the attribute of courage. All the Yashts are full of heroism and manliness, horse-riding and combats, archery, etc. All the angels are poetically described as clothed in silver or golden armour from head to foot and everywhere the blessings of success and victory, strength of heart, resolute endurance, fleet horses, etc., are sought as blessings from the valiant angels. In a religion where the world is considered a battlefield between the forces of good and evil, in a religion where mortals are exhorted to exert their utmost in a fight

Courage and Justice; Benevolence, Learning and Optimism

The influence of the teaching of the Avesta against
Inscriptions of falsehood can be readily seen in the Cunei-
Darius form inscriptions of Darius at Behistun
 and Fars. This great Achæmenian emperor says in his inscriptions at Behistun:—"O thou, who shalt be a sovereign, in times hereafter, refrain particularly from the evil of untruth if thou shouldst wish this realm of ours to endure. Whoever tells a lie, give him condign punishment." Further on he says: "With the help of Ahura Mazda many other works have been accomplished by me, which have not been recorded in these inscriptions lest in future any one reading them may consider that my deeds are exaggerated, and possibly not believe them, and think that I was speaking an untruth. Lo! believe this that has been done by me. Ahura Mazda and the other angels helped me, for neither I, nor my royal house have ever been vengeful, tyrannous or liars." In another place he says: "O thou, who shalt be a king in the future, do not make friends with a liar or a tyrant but give him his due punishment." In his inscriptions at Takht-e-Jamshid, he says: "Darius the King speaks: 'May Ahura Mazda and his angels come to my help. May Ahura Mazda ward off from this realm all hostile armies and protect it from the evil of famine and untruth.'"¹⁴ Our object in citing these passages is to show how the teachings of the Avesta had influenced our ancient Iranians and had made them the friends of truth while a lie was abhorrent to them.¹⁵ These last passages from the inscriptions at Takht-e-Jamshid are practically a perfect interpretation of the teachings of the Avesta in Achæmenian Persian.

The most vicious of men is he who sides with the army of *dregvant* or liars. Is it not wonderful that in that dim and distant past our ancestors so thoroughly understood the beauty of truth and the odiousness of untruth? Meher, the angel of Light, who is the guardian angel of promise and compact, poetically described as possessing a thousand

¹⁴ Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach, Leipzig, 1911.

¹⁵ 'Khorramshah', by Poure Davoud, (Bombay, 1305, Shamsi,) pp. 61-73.

discourses written in that behalf in this volume.¹²

Further the ideas in 'Mazda-yasni' about the end of the world and the advent of Soshyant and the day of judgment and the resurrection of the dead, the bridge of judgment, the balance, heaven, purgatory, and hell have prevailed in all other religions from and through Iran.

One thing on which most particular stress has been laid in 'Mazda-yasni', (and because of the great insistence and importance with which it is constantly urged may be considered to be the very basis of this religion,) is Truth. There is no room for surprise that the ancient Iranians were renowned in the world for truthfulness and even their worst enemies, the Greeks, could not deny them their due on this point, for Herodotus himself writes: "Iranians taught their children from the age of 5 till they reached the age of 20 to become perfect in three things: (1) Riding, (2) Archery, and (3) Truthfulness." Some lines later he says: "The Iranians will not mention anything which they are forbidden to do, for before them, untruthfulness is a great disgrace. Likewise they consider it a shame to be in debt, for according to them, a man who borrows money will necessarily have to be untruthful."¹³

The highest ideal and goal of a follower of 'Mazda-yasni' is to attain to the attribute of 'Ashavan', that is, to be truthful and righteous. There is no need for us to cite passages for truth and righteousness from the Avesta, for every page of this Holy Book which we may open, will be found full of praise for the quality of truth and contempt for untruth. Just as a man is expected to exert himself to embody in himself this divine attribute of truth, in the same way he is exhorted to avoid untruth which is a quality of the spirit of evil. Untruth known in the Avesta as *druj* is the most dreadful of all demons in whose hands a man may unfortunately fall.

12 As regards the philosophy of Amesha-Spentas, also see 'Paik-e-Mazdayasnan', Volume I, by D. J. Irani. (November 1927.)

13 Herodotus I, 136 and 138.

instance, no question can appear more surprising to us than the birth of Jesus as described in the beginning of the New Testament. We must, however, not linger over the incident of his miraculous birth: we ought, rather, to devote our attention to the fact of that great personage giving up his life on the Cross in pursuit of his ideals. In perusing, therefore, such supernatural portion of the contents of a religious book, which does not harm anyone, we must devote our attention to the ethics and morals treasured in them, which are capable of bringing benefit to the people generally. We share the mention of problems of such supernatural influences in our holy books in common with all other religions. What distinguishes them from one another are the ethics and morals contained in them, and moreover the mode of worship, the usages and ceremonials that are to be found particularly in each of them.

The external symbols of 'Mazda-yasni', which distinguish it from other religions are Ab-zôr, Hom, and Barsam, which are the principal means of prayer. Each one of them indicates a special object, about which we have spoken in its proper place. All these three must be regarded as a motive for worship, for preparing Âb-zôr, and squeezing the Hom plant, and tying and untying the branches of Barsam, entail the chanting of Avesta and praying and praising the Almighty. Similar practices and observances with special instruments and utensils are to be found in the temples of Brahmins, the synagogues of Jews, and the churches of Christians.

Apart from the outward ceremonials we find in 'Mazda-yasni', contrary to all other religions, the great importance assigned to this world and the life herein, that is, the joys of this world are not considered as in any way derogatory to the happiness of the next as we have noted before. The other important points to be noted in 'Mazda-yasni' are the philosophy of Amesha-Spentas and of Farohar, for which the reader may be referred to the two particular

weakness is not to be found in the 'Mazda-yasni' religion. It teaches us not to submit to any calamity; it teaches us that all things evil and bad have no right to live in this God-created world; they must perish to keep the expanse of the world clear from all molestation for the friends of Ahura Mazda. An instance of this we find in paras. 7-9 of the Ardibehesht Yasht: "O Wind blowing from the North! be gone; O Diseases! go away; O Evil Spirits, O Disorders and Noises! get away; vanish, O Fever! perish, O Tyrant!..."

In the 'Mazda-yasni' religion, what attracts our attention more than anything else is the mention of the holy triad of Humata, Hukhta and Huvarshta. The holy triad of Humata, Hukhta and Huvarshta, viz., good thoughts, good words and good deeds. In every page of the Avesta, it is repeated. Not one single good work in the world can exist beyond the all-embracing circle of these words. Whoever is the possessor of these three radiant gems, has reached the treasury of divine secrets. That man has reached the state of perfection and has embodied in himself all the divine attributes.

Ahura Mazda sees no happiness or wealth more worthy of His chosen Prophet than these, for in para. 18 of Aban Yasht the wish is expressed that Holy Zarathushtra, the son of Pourushasp, will always think, will always speak and will always act in accordance with this Divine Message; and Zarathushtra, too, in his turn expressed the same in the Gathas. And then throughout in the Avesta the same yearning for the blessing of this holy triad for all the followers of the 'Mazda-yasni' is expressed. It is not my object to give in detail all the principles of 'Mazda-yasni'. That would occupy much more space than the few pages of this introduction could afford. My object is to speak generally about the contents of the Yashts and give an example or two from their pages for illustrating my points so that the understanding of the rest of the Yashts may become easier. In the Yashts, too, we come across topics, out of the ordinary and supernatural beyond human comprehension, and often opposed to the principles of science, just as we meet with similar topics in the books of all other religions. For

In para. 22 of Sarosh Yasht Hadokht it is stated : " We render our praise to the entire good creation." Thus we see that the meaning of the famous line of Sa'adi: " I am in joy with the whole world, for the whole world proceeds from Him.—I am in love with all creation, for the whole creation is from Him," is completely borne out by the Mazdayasni Faith.

This honour and homage is not paid particularly to the material creation only, but individual good attributes which are also represented by individual angels, are remembered with joy. Such are, for instance, justice and love, courage, might and victory, benevolence and majesty, religion and learning, truth and righteousness, purity and well-being, patience and obedience, the truthful word and the ancient traditions, etc. A group of these angels has been mentioned in particular in paras. 21 and 22 of Sarosh Yasht Hadokht. In opposition to this group of angels whatever is bad or ugly, disagreeable or harmful, either corporeal or incorporeal, like nasty winds and distempers, slothful sleep and falsehood, greed and anger, etc., is said to be bodied forth in evil spirits, raised up by the Evil Mind against mankind.

Contrary to the religion of the Hindus, in which the killing of even a harmful animal is not permitted, so much so that on the festival of 'Nâg Panchami', milk is given to serpents, and of the Jains, a sect of Hindus who will not touch a noxious insect if found on their person, but will leave it there, not to mention the Brahmins and Vaishnavs who do not slaughter animals or take any kind of animal food, in the 'Mazda-yasni' religion it is imperative to fight against anything that is harmful, and the killing of noxious reptiles is considered a meritorious act. In ancient Iran it was compulsory for the Moubeds to go about with a stick in their hands with an iron head (called in the Avesta *Khrafstra-ghna*, "reptile-killer", and in the Pahlavi, *Mâr-gan*). The snakes, through the misplaced kindness of the Indians, drink milk from their hands, and yet every year sting and kill a large number of them. It is worthy of note that such sort of

**All things evil
must be destroyed**

Curtius, Dinon and others¹¹ have recorded, about the pomp and glory of Iranians, is also quite apparent from the Yashts themselves. Many a mention do we find therein of palaces of a hundred shining columns, of scented and fragrant beds and glittering and sonorous wheeled carriages, neighing steeds and cracking whips, of swords and arrows, and maces and lances and helmets and armours of silver and gold, of rich gold-embroidered robes and cloaks, of crowns and necklaces, and ear-rings and armlets set with gems. Naturally in a religion where life is not considered as a thing abject, and where the happiness of the future is not made conditional upon a miserable present, all the joys of life are welcome. Whatever thing in the world is beneficial or useful, the religion is friendly to it and seeks it. Similarly, whatever thing from which a possible harm may come or which may be a source of trouble or grief must be considered as inimical, for the destruction of which a man must exert himself.

Consequently, it is entirely logical that in the 'Mazdayasni' religion, the heavens and all they contain, the sun, the moon, the stars, holy etc., and the earth and all that is on it like waters and vegetation, fire and metals and useful cattle, etc., are considered sacred and precious, and homage is rendered to every angel to whose care these are consigned, and thanks are offered to the Court of the great Creator, through His divine emissaries, for the joy-bringing gifts of variegated lights, of fertilising waters, for life-giving vegetables and useful animals; and even the natural sights which bring comfort and delight to the eyes of mankind are appreciated and thanked for. As for instance, the summits of mountains, the high-soaring birds are mentioned in the songs of praise in paras. 3 and 6 of Yasna 42. In short, whatever is good and beautiful is holy. Repeatedly in the Avesta, the whole good creation is remembered and we will give one instance, viz., para. 3 of Yasna 42 where it is stated: "To all things good and beautiful we render our homage of praise."

¹¹ Rapp: die Religion u. Sitte der Perser nach den Griech. u. Römi. quellen, S. 102-103.

law or spirit (see para. 17 of the Aban Yasht). Similarly in para. 15 of the Tir Yasht, Ahura Mazda says: "I created Teshter, the angel presiding over life-giving rain, worthy of homage like Myself." In the same way in para. 1 of the Meher Yasht, Ahura Mazda speaks in identical language about Meher, the Angel of Light.

As the foundation of monotheism is laid in 'Mazdayasni'

This world should be full of Joy and Happiness in the supreme and divine sovereignty of Ahura Mazda, special importance is consequently given to the thoughts of glory

and greatness, strength and power in the Zoroastrian religion. Contrary to the other great religions, the 'Mazdayasni' does not turn its face away from a good and glorious earthly existence. Life is something good and noble. The world with everything in it is a holy gift. Joy and happiness are gifts from God to men and we should not deprive ourselves of them. Poverty and destitution are the acts of Ahriman. In the hope of getting reward in the next world, we should not shut our eyes to the material bounties of this world. Distress and abject misery in this world are not the wherewithals to obtain honour and dignity in the other world. On the last day of judgment, wages will be paid to that man who by his endless efforts had tried to make this earth prosperous and had sought to make mankind happier. The abode of the highest heaven is pledged to the beauty of a man's actions in this world. The man who exerts his utmost for the happiness and welfare of others and brings these to them, himself shares the happiness which results from the efforts of others, and will eventually be in happiness and joy. Probably because of these fundamental principles, we read so often in the books of scholars and Orientalists that the 'Mazda-yasni' religion is very appropriate to the life of the present age.

Repeatedly we come across passages in the Avesta, that wealth and a large family, a prosperous home and plenty of children, horse and carriage, herds and flocks of cattle, corn-yielding fields, even a variety of eatables, are considered as things worth desiring. Whatever the ancient Greek historians such as Herodotus, Xenophon, Ctesias, and

The supreme sovereignty of Ahura Mazda and the divine quality of humility

Ahura Mazda with the group of the holy Amesha-Spentas and the other angels rules in His divine kingdom of heaven, which sovereignty of His is known as Khshathra. Everything in the world, spiritual and material, is under the protection of one of His divine emissaries or angels; the heavens

and the sun and the moon, the stars and the endless source of light, the atmosphere and the swift-flowing winds, the land and the running waters, the vegetable and the animal kingdom, the life-giving fire, the useful metals, etc. are severally under the protection of a particular angel. Within each of these good creations, a divine essence is lodged as a trust, known as its Farohar (Fravashi).

Split open the heart of every atom,
And you will find a sun shining within.

This One Supreme and Only Real Lord Ahura Mazda, although He is everywhere, has His holy abode which is known by the word 'Garō-demāna' or the "House of Songs". The law of Order established in this divine kingdom particularly attracts notice, as nothing in the world can act independently or place itself beyond the circle of divine command. This divine sovereignty, one might say, was the ideal of the Achaemenian kings who, for over two hundred years, through their organization and establishment of law and order, brought within their rule, a very large portion of the populated globe, and the history of the world knows not of an empire of this greatness, organization and duration.

And although Ahura Mazda is the all-powerful and supreme Creator, and although all glory and strength is completely attributed to Him, yet even for the Divine and Holy Presence pride or arrogance has not been considered proper. Hence Ahura Mazda Himself, the glorious giver of all laws and commands, OBEYS THEM HIMSELF and to give an example of the divine quality of humility to mankind, when He established His angels in the charge of things or attributes, as for instance Anahita, the guardian angel of water, He Himself first pays homage to His own created

him astray from the caravan of happiness. Betwixt these two, a human being is required, with mental resolution and courage, to strive and fight against the spirit of evil and see that the kingdom of his existence is not conquered by the evil-wishing Ahriman. All the pages of the Avesta bring immediately before the vision of our mind this arena of fight between evil and good. All agreeable attributes like truth, righteousness, courage, benevolence, justice, effort and exertion are represented as confronted by and fighting with untruth, deceit, fear, envy, oppression, sloth, etc. As long as the world will last, this fight will last. The kind Providence, the benevolent Ahura Mazda, sent His Prophet and His teachings so that mankind might be victorious in this great battle. Through this religion of truth, He placed destructive weapons in the hands of mankind to resist the onslaught of the legions of untruth and falsehood. It is particularly noteworthy that in the 'Mazdayasni', pessimism and despair are not known, and mankind is assured convincingly that they will be finally victorious in their fight on the side of right, and eventually promise has been given that, in the end, 'Soshyant', that is the Mazdayasnan Messiah, would vanquish

**The final Triumph
of the Good**

Ahriman. As stated in paras. 88 to 96 of the Zamyâd Yasht, "After the advent of 'Soshyant', the world will be filled with justice and wisdom. Happiness will prevail continuously in the world. Good thoughts, good words and good deeds will always be victorious, the world will be cleansed of all untruth, all anger will vanish, and truth will for ever vanquish lie. The evil mind will be finally destroyed by the good mind and the two Amesha-Spentas, Haurvatat and Ameretat, will eventually overthrow the devil of hunger and thirst."¹

¹ This beautiful poetical passage taken either literally or as an allegory makes the claims of many a recent Messiah we have had during the last one century, unsustainable according to Zoroastrian scriptures, for in spite of their alleged advent, the world is as much in the throes of the fight between right and wrong as before.—D. J. I.

He is the One Creator Without Beginning and Without End. All that has been, and is, and will be, proceeds from Him. In Hormuzd Yasht approximately some sixty names of Ahura Mazda are enumerated and all the attributes which can be assigned to the one wise, kind and supreme Creator have been given to Him. In order that no accusation may be made against the Creator, as in the following lines of Nasere-Khosrove-Alavi,

"O Lord to speak the truth, all mischief proceeds from Thee ;

However, I cannot mention this out of sheer fear,"

His Being is considered free from all evil. With reference to His good creation, God is in the position of father, and hence all diseases and calamities and all the unpleasant events to which a man is susceptible in his journey through life, the harm which may reach him through the claws of wild beasts or the poison of harmful reptiles, all the poverty and destitution, sorrow and unhappiness, and eventually death which overtake him, are not attributed to the Almighty.

Consequently everything ugly and harmful has been attributed to the spirit of evil, Ahriman. Ahura Mazda from the pure and spiritual world of Fravashis, created man, and made him pure and untainted. Ugly attributes which tarnish the mirror of his mind, woes and calamities which overpower him, proceed from the evil suggestions of Ahriman and his influence. However, that divine essence, that 'rûh' from the spiritual world which is styled Farohar (Fravashi) and which has been loaned to him, remains untainted and unalloyed. After the separation of the soul from the body it will eventually resort to the same spiritual abode from which it had descended.

Man in his journey through the stages of earthly existence travels in the company of the

The angel of good and the spirit of evil	angel of all good and benevolence and the ugly spirit of evil. The one strives to help him to reach the real goal, the other exerts his utmost to make him lose the path and lead

the Gathas the word is not to be found, but in the rest of the Avesta we find it repeatedly mentioned.⁸ In the Pahlavi it became *yatuk* and *yatukih*. *Yatu* in the Avesta has the same meaning as we attach to the modern Persian word *jadu*, viz., "magic". In the Avesta this sort of sorcery has been most severely censured and is considered most heinous. Frequently the word *jaduan* means evil men who deceive and mislead mankind by their profession of magic. The word "fairy" (in the Avesta *Pairikâ*) is used in the same sense even to-day in modern Persian as when Sa'adi says:—"If they say that there is a fairy like you amongst mortals I cannot believe it."

Here all that is meant is a delicate and most handsome being, invisible to the world, who because of her excessive charm berefts mankind of their reason. This word also is not used in the Gathas, but in the rest of the Avesta it is used as the feminine of *Jadu* (sorcerer), and connotes a being deputed by Ahriman to mislead Mazdayasnans from the right path and hold them back from doing good deeds. One such fairy was *Khñāthaiti* by name who practised her fascination on the hero *Kershasp*.⁹

In the same way these fairies are poetically described as Ahriman's Amazons, not wishing well of the world and fighting with the spirit of *Teshter*, the guardian angel of rains, in the shape of comets so that the rains may be withheld and the lands may be rendered desolate by draughts.¹⁰

In the Mazdayasni literature all the gods of the Polytheists rejected by its founder have been designated as evil spirits that deceive mankind. At the same time the foundation of Monotheism is so well laid on the other hand, that nobody could dare to conceive of a partner or an equal to Ahura Mazda, the One Unique Creator

8 Hormazd Yasht §§ 6 and 10; Ardibehesht Yasht § 5; Khurdad Yasht § 3; Khorshed Yasht § 4; Teshter Yasht § 12; Farvardin Yasht § 135; Zamyad Yasht, § 28, etc.

9 See the Essay on *Kershasp*, p. 202.

10 See *Teshter Yasht* § 8 and the footnotes on p. 343.

were attached to the worship of many gods; for often in the Avesta, of the *daevas* of Mazanderan and the untrue worshippers of Dilam and Gilan (Varena), mention has been made.

After his advent, the Holy Zarathushtra established the belief in the One Supreme Creator and called him Ahura Mazda, and designated all other gods of ancient times as *daevas* and evil principles, misguiding men away from the right path.

The expression *daeua*, however, retains the same original meaning amongst all other Indo-European nations except the Iranians, and the Hindus use the word *deva* till to-day to designate God, the word signifying light or brilliance in the Sanskrit language. The Greek word *Zeus* representing the premier deity among the Greeks, and the Latin *deus*, and the modern French *dieu*, all come from the same Aryan source.⁵ It is most surprising, however, to find that the Indians have adopted the word *dīvāne* from the Persian language using it in the same sense of a lunatic as we do, perhaps unaware of the fact that this term of abuse has been formed by the Iranians from the word *deva* which they use to designate their Creator. Again, in the Avesta the word *daeua* has been used together with the names Karapan and Kavi, designating the leaders of religion of two opposing factions. The Karapan and the Kavi were two tribes professing the ancient Aryan faith, who had continued in their ancient polytheistic worship of various *daevas*. In the Gathas, Zarathushtra repeatedly complains about them that they are the cause of misguiding men away from the right path and that they deceive people by their false teachings.⁶

As stated above, the words "sorcerers" (*jadus*) and "charmers" (*paris*) are used together with the word *daeua*. As we often find their mention in the Yashts, we shall shortly refer to them. *Jadu* (sorcerer) is *yatu* in the Avesta. In

5 Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanische Sprachen. von August Fick 1 B 3 umgearbeitete Auflage, Göttingen, 1874.

6 See my Gathas, p. 93.

MAZDAYASNI RELIGION.

The religion of the Prophet of Iran, Zarathushtra Spitaman, is known as 'Mazda-yasni', meaning thereby the "worship of Mazda",—'Mazda' being the name given to the one supreme Creator. In the Avesta the word 'Mazda-yasni' by itself and linked with the word 'Zarathushtri' is used on many an occasion to signify the religion brought by Zarathushtra.¹ Very often the word 'Mazda-yasni' is also used with the expression "the worshippers of truth."²

The word 'Mazda-yasna' is also used in opposition to the word *daeva-yasna* referring to the worshippers of the evil spirits. In the Pahlavi commentary, the word becomes *div-yasn*, and in the commentaries it is stated that it was a non-Iranian faith. In the Avesta the word *daeva-yasna* is mostly used for the Turanians³ and has frequently been used to indicate those who follow the creed of untruth and unrighteousness.⁴ It is appropriate here to inform the readers that wherever the word *daeva* is used in the Avesta, it is used to indicate either "the false cause" or "a group of evil spirits" or "evil-minded and treacherous men". Very often the word *daeva* is used in company with sorcerers and genii, all who make men miss the true path.

The word *div* used in our national myths and mostly in the Shah-Nameh, has by the passage of time acquired a wonderful significance, and come to connote hideous monsters. From the Avesta itself what appears is this, that during the age when the holy books were composed, the people of Mazanderan and Gilan or at any rate some portion of them, were following the ancient Aryan creed and

1 Refer Yasna XII, 6-7; also Farvardin Yasht, § 89; Vispered IV, 2 and XV, 1, etc.

2 Meher Yasht, 66 and 120.

3 Aban Yasht, § 113 and Dravasp Yasht, §§ 30-31.

4 Aban Yasht, 68, 94, 109; also Vandidad, VII, 36; XIX, 24 and 41 and Sarosh Yasht Hadokht, §§ 4, 6.

thankful for the great care with which this work has been printed. It seems that he himself was anxious that books about the holy Mazdayasni religion should be so well printed and published that they might be a worthy offering to the Home of Zarathushtra.

It may be said that this volume is one of the best printed Persian books which have come out of a press in India, specially in view of the fact that it is printed in three characters, Zend, Persian and Latin, all of which are foreign to India. To do all this with the various marginal notes and footnotes in small characters was indeed not an easy work.

POURE DAVOUD.

FIRDAUS,
COLABA, BOMBAY,
1st Farvardin 1307.
21st March 1928.

hospitality towards me, and so gathered all means for my comfort that, with his help, I was enabled, with a mind and heart at peace, to pursue my studies of the Mazdayasni religion, and to collect all information to my utmost capacity about this ancient faith. It is incumbent on me to say that for this divine wealth that I have gathered in the centre of Mazdayasnans, I ought ever to be thankful to him. For all the trouble he has taken I have no means to compensate him, but I know that if a little service is rendered by me, which may be of benefit to the Iranians in general, he will consider that to be a sufficient recompense for the trouble he has taken over me for years.

Among the learned, I am further thankful to the well-known scholar Shams-ul-ulama Dr. Jivanji Jamshedji Modi who, always acceding to my request, furnished me with whatever books I wanted, and through whom I was presented by the revered Trustees of the Parsi Panchayet with nearly 20 books of great use to me about the Mazdayasni religion.

Another renowned scholar to whom I owe my thanks is Mr. G. K. Nariman, who throughout helped me by placing at my disposal the most recent publications of European Orientalists. Books from his library he always made available to me for my use, and naturally from a great scholar who has practically dedicated his whole life to knowledge and learning, one can desire nothing more.

I am further obliged to that learned Herbad Mr. Bomanji Nusserwanji Dhabhar, M.A., who with scholarly care which is his speciality, went through the entire Avestan text of this volume and corrected it and also checked my Persian rendering and many a time corrected my mistakes.

I am further thankful to the well-known Avesta and Pahlavi scholar Mr. Behramgore Anklesaria, who for several months and every day for several hours, personally helped me in my studies and gave me the advantage of his vast knowledge and information.

To his brother Mr. Hoshang Anklesaria, the owner of the Press, in which my publications have been printed, I am

into Persian or any other language is impossible, for it is not possible to bring out any meaning from a collection of Pahlavi words. The syntax and composition of the Avesta bear little resemblance to Persian, and consequently the translation of words only, from beginning to end, would be tormenting reading. Whoever has studied the Avestan text and gone over the translations of the Orientalists in any language, will understand well what great difficulties confronted the author in making this Persian translation, particularly because in the Persian language we possess no book about Mazdayasnan studies, from which we can reap some benefit, as regards the words, style and idiom of the ancient language. Necessarily, we have to build up the edifice with new materials, and the edifice must be so built that it may be both true to the original, as well as to the structure of the modern Persian tongue. The author has only kept in view this one point that the translation may be in modern Persian and it may be as faithful to the original text as possible. I have not made the slightest effort to give adornment to the translation. Amongst modern writers, we find considerable effort at an elegant and attractive style. Yet, from these ancient times several thousand years ago till to-day, we cannot trace a beautiful sentence like the following, which, in spite of its great simplicity, gives expression to such sublime ethics: "Thus spake Ahura Mazda, 'O, Zarathushtra Spitama, thou oughtst not to break thy promise; neither the promise given to a liar nor the promise given to the truthful, for in the matter of promises, both are solemn, whether given to the faithful or to the infidel'." (Meher Yasht, p. 2.)

As this book is the final volume which I am publishing in India, I think it incumbent upon me, in concluding, to render my thanks to the members of the Iranian Zoroastrian Anjuman, Bombay, from whom, during the period of my stay in India, I was always the recipient of kindness and affection. I am particularly thankful to its President who shouldering a great burden, discharged the dues of

accuracy of our national epics and traditions. I draw the attention of the readers of this volume particularly to peruse with care every one of the footnotes and not to overlook them, for the study of these footnotes is absolutely necessary for the correct understanding of the matter subsequently dealt with. Similarly it is necessary that before these Yashts are studied, the essays and discourses written by this writer in his volume of the Gathas are perused, for the Gathas must be considered as the first and fundamental volume of this series of Avestan studies. The subjects treated therein have not been repeated at length in this volume of the Yashts.

Further it ought to be remembered that whilst reading the Yashts, one must not look merely at their outward and simple language. The words used must be considered as a means for understanding the meaning. The simplicity of words used as appearing in the Yashts is not a special peculiarity of the Avesta only. In all ancient books the style is simple, the sentences are short, and thoughts repeated. The expressions which to-day would appear to us as very simple, were, in ancient times, full of eloquence and rhetoric, allusions and metaphors, which, because of the revolutions of times, may not appear quite agreeable to our tastes, even as we find the way of life and the mode of dress of olden times so simple and far removed from modern ways and tastes. To the writer the simple ancient style, apart from the deep meaning the language conveys, has a charm in its simplicity which we must make every effort to preserve in its original form. We must not mix modern embellishments with the simplicity of the old. On the contrary, an effort to insert modern embellishments must be considered as an act of treason in the realm of learning, specially in relation to religious scriptures, the contents of which are considered as inspired and revered.

In Sasanian times the Avesta was rendered into Pahlavi word by word and for the solution of difficulties separate commentaries were added. However, such a translation

Yashts have been published in this volume together with the discourse on the Farvardin Yasht. This 13th Yasht is itself a very long one, and with text and commentaries would cover more than 100 pages, and hence its publication has been reserved for the second volume, which I propose to publish in Europe.

In this translation I have not rendered literally certain particular Zoroastrian expressions as is the disagreeable habit of several of the Orientalists to do. As for instance the word Ahura Mazdâ, I have left as Ahura Mazdâ and not translated by the word Wise Lord, nor the words Fravahr and Zôhr, by spirit and offering. Every science and every branch of learning has some special words and phrases of its own which are specially attached to that science or branch of study. Wherever we come across such words and phrases, I have given ample and necessary commentaries and explanations regarding the same. Not only that, but for every one of the angels, I have composed detailed discourses, and as far as it was within my power, all historical and philological points connected therewith I have given in the corresponding Yasht. Amongst the works left by various Orientalists, we have not yet got a book, giving a detailed account of these angels published in one volume, and available for the general public.

In my introductory essays to the various Yashts, I have invariably given all the original sources so that for the students the path of research may remain open. Similarly all the questions and points taken out from the Avesta have been given their proper references. Further, more than 450 Avestan words have been given, and their meaning explained in the essays or commentaries, and the connections of many of them with their modern Persian equivalents have been explained. Further, the various kings and heroes whose names are mentioned in the Avesta have each been given a detailed note, and all the references to them in the Avesta and in the Pahlavi works have been indicated, so that the reader may have in his hands, the most ancient documentary proof of Iranian origin itself for checking the

lished in German a few months before the publication of this work, has been based on the text of the Avesta by Geldner and contains the translations of all the Yashts. In addition to the translation of the 9th, 10th and 11th Hās of the Yasna which have been named Hom Yasht and Fargard 2nd of the Vendidad which records the episode of Jamshid, every one of these Yashts is prefaced by a small and useful introduction.¹ The fact that this translation differs very slightly from the translation of Wolff-Bartholomae is the best proof of its accuracy. It is rather a gem of a book which has freshly entered the treasury of books relating to the Mazdayasnan religion. I must further add that the late Parsi scholar, K. E. Kanga, had translated all the portions of the Avesta in five volumes and some of the Yashts are incorporated in his volume of the "Khordeh Avesta" which he published in 1880.

The writer had first the intention of publishing the translation of these 21 Yashts in one volume. But when I entered on the work I found it necessary to explain the contents, so that no abstruse question might be left unsolved, specially as in the Persian language we do not possess any work concerning the Mazdayasnan religion which might have been based on scholarly studies. To our shame, we must confess that practically we do not possess a single work on Avestan studies in the Persian language worth mentioning. I had, therefore, to write this book in a way that its readers might find it satisfactory and might have a clear and succinct view about the Mazdayasnan religion and literature and thereby reap the advantages in ethics, history and philology that these studies offer. Written from this point of view, the scope of this work was enlarged considerably, and during the period of my stay in India, I was not able to complete the whole work. And even if it should have been completed, it could not possibly have been published in one volume. Consequently 12

1 Die Yāst's des Avesta übersetzt und eingeleitet, von Herman Lommel, Göttingen, 1927.

Yashts, *viz.*, Hormuzd, Haftân, Drawâsp, Rashn, Râm, and Hom, the writer is not aware of them. The translations of this great scholar together with his learned commentaries are almost authoritative and of very considerable use. Geldner has rendered yeoman's service to Avestan studies and has placed all Iranians generally under a great obligation. His numerous works are the fountain-source of information in respect of Avestan studies.

Amongst the various works of the late scholar Bartholomae the translation of two Yashts, *viz.*, Zamiyâd and Hormuzd, appear in his work entitled "Aryan Researches".¹ In my own collection I have got also the translation of the Arsisvang Yasht by Bartholomae but cannot ascertain when and in what book it was published, as the translation with me forms part of a bound volume of collected essays by various Orientalists concerning the Mazdayasnan religion and I have no means to ascertain the date of this publication or the name of the journal and book in which it appeared.²

The translations of several Yashts by Windischmann are also with us which had appeared separately in several works, as for instance the Meher Yasht in his volume of "Mithra"³ and the Farvardin in his volume of "Zoroastrian Studies."⁴ As it will appear, all the renowned Orientalists, both ancient and modern, have taken various portions of the Avesta and have translated them and have made them the subject of their discussions and researches, and the mention of all of them will only lengthen this discourse.

Amongst all these translations of the Yashts, the translation by Lommel mentioned above is specially deserving of careful consideration. This work, which was pub-

1 Arische Forschungen, von Chri. Bartholomæ erste Heft. Halle, 1882, S. 99-147 and 149-154.

2 Beiträge zur Kenntniss des Avesta II, von Chr. Bartholomæ. Der Aîi Ya't (Yt. 17), S. 560-585.

3 Mithra, von Fried. Windischmann, Leipzig, 1857, S. 1-52.

4 Zoroastrische Studien, von F. Windischmann, Berlin, 1863, S. 313-324.

of the meanings and the construction of sentences given therein, so that the understanding of the work becomes a very difficult task for one who has not a wide and correct knowledge of the Mazdayasnan religion, and whose study of the subject does not extend over many years. To such a person Wolff's translation would not be so very helpful. It might be said that all the publications of the later Orientalists are practically of the same type, scholarly and useful to scholars only, for they are not written for ordinary readers who are not interested in this type of studies, and who cannot therefore derive any benefit from them. They are written nowadays only for those who have made these studies a speciality.

Apart from these four complete translations, translations of various portions of the Avesta appear from time to time in the works and essays of various other scholars. We shall rest content with mentioning some of these works and essays in which translations of some of the Yashts appear. Of this type are the translations of the Yashts by Geldner which appear separately in his various works and essays.

First is the translation of the five Yashts, *viz.*, Âbân, Khorshed, Teshter, Meher and Farvardin, which being completed in February and May 1880 appeared in the magazine "The Comparison of Languages".¹ Two years thereafter in his book "Lessons from the Avesta", the translation of the seven small Yashts, *viz.*, Ardibehesht, Khordâd, Mâh, Sarosh, Din, Astâd and Vanant, was published.² Within the next two years, the translations of three more Yashts, *viz.*, Zamiyâd, Behram and Arsisvang, appeared in his work called "The Three Yashts".³ Thus fifteen Yashts have been translated by Geldner. If Geldner has translated and published six other

1 Zeitschrift für vergleichende sprachforschung herausgegeben von Kuhn.

2 Studien zum Avesta, von Karl Geldner, Strassburg, 1882, S. 104-132.

3 Drei yasht aus dem Zendavesta übersetzt und erklärt von K. Geldner, Stuttgart, 1884.

the accuracy or inaccuracy of his notes should be weighed at the right time ; for unfortunately the writings of this great scholar are not free from many a mistake and error. In particular, all his personal beliefs must be strictly avoided, including his belief about the antiquity of the Avesta which he considers a composition of much later times,—a belief the urging of which created a considerable sensation and made all his contemporary scholars rise up against him

The fourth translation of the Avesta is by Wolff which is a complete translation of the Avesta made according to the Avestan text of Geldner, exclusive of the Gathas.¹ Five years before the publication of this translation of the Avesta by Wolff, Bartholomae² had translated the five Gathas in the German language. Hence Wolff in his translation of the Avesta did not repeat what Bartholomae had done, for his rendering of the Avesta was a result of the labours of Bartholomae himself, since his translation is based on the great dictionary of the ancient Iranian languages, which Bartholomae has published, and which is the *magnum opus* of that great scholar.³ Wolff in his translation of the Avesta has taken the meaning of words directly from the dictionary of Bartholomae, without making any changes whatever. Bartholomae had himself perused Wolff's translation and corrected it wherever necessary, and in my opinion this work is not only the most modern but the best and the most precious translation of the Avesta at present available to us. For my translation of the Yashts, I am mostly obliged to this work of Wolff, and to the great dictionary of Bartholomae. In the case of all difficult passages, with conflicting translations, I have always given preference to Wolff and Bartholomae. Most unfortunately, this work is without a single note or commentary, and refers the reader to the dictionary of Bartholomae for the accuracy

1 Avesta, die heiligen Bücher der Parsen, von Fritz Wolff, Strassburg, 1910.

2 Die Gathas des Avesta, Zarathushtra's verspredigten, übersetzt von Christian Bartholomae, Strassburg, 1905.

3 Altiranisches Wörterbuch, von Chri. Bartholomae, Strassburg, 1904.

is less worthy of credence than a translation based on the science of philology, because the chances of mistakes and slips creeping into the former are greater. However, in the third volume of Anquetil very useful information is given about the manners and customs of the Parsis of that age which is worthy of study in every way. After this old translation of the Avesta, come the following translations thereof and of the Yashts by Orientalists in order of their publications.

The first is the translation of Spiegel in three volumes, which, because of its very numerous notes, is of considerable use to scholars and students, although the original of the translation itself is of lesser utility because of its antiquity.¹ But the two volumes which Spiegel has written as commentaries on the translation of the Avesta contain observations and informative notes of very great value.'

The second translation of the Avesta is by De Harlez. This is in one big volume with the necessary elucidatory commentaries.² This translation is more or less under the influence of Spiegel's work.

The third translation is by Darmesteter in three big volumes, which is one of the most important contributions to the Mazdayasnan literature.⁴ No Avestan scholar can dispense with the study of these volumes, not because of the translation itself, but because of its copious notes, commentaries and explanations. It must be remembered, however, that no blind reliance should ever be placed on the translation or the notes of Darmesteter, but these should be considered as the means for further personal researches and

¹ Avesta die heiligen Schriften der Parsen, übersetzt von F. Spiegel, 3 Bände, Leipzig, 1852-63. The English translation published by Arthur Henry Bleek (London 1864) is based on this German translation.

² Commentar über das Avesta, von F. Spiegel, 2 Bände. Wien, 1864-68.

³ Avesta, Livre sacré du Zoroastrisme, traduit du texte zend, par C. de Harlez, Paris, 1881.

⁴ Le Zend-Avesta, traduit par James Darmesteter, 3 Vols. Paris, 1892-93.

Buddhists, namely Tipitaka, was edited in the last century before Christ.¹ The New Testament too has been written long after Jesus and the writers of the various portions thereof were neither from one country nor belonged to one age.

In the same way the 21 Yashts of the Avesta in point of antiquity were not written at the same time nor by the same writers. We shall speak at length about them later on.

This translation follows in the first instance the Avesta text of Geldner, which he published in three volumes in Germany during the years 1886-1890.² The Parsis of Hindustan generally use the text of the Avesta as published by Westergaard.³

The translations of the Yashts by European Orientalists

In making the present translation the writer has had the advantage of consulting the translations made in European languages by each and every Orientalist, with the exception of the very first translation of Anquetil du Perron which was made one hundred and fifty-seven years ago.⁴ Apart from the fact that this translation is a very old one and of comparatively little utility to-day, it is a translation which has been made from traditional renderings given to him by the Dasturs of Surat in the years 1758-1761. It must not be supposed that a translation based on traditions is useless. On the contrary the Pahlavi commentaries on the Avesta, which are traditional renderings, are one of the important factors in understanding the spirit of the holy scriptures. What I mean to say is that a traditional translation as a translation

1 Der Buddhismus nach älteren Pali-Werken, von Edmund Hardy, Münster i. W. 1919, S. 7.

2 "Avesta, the Sacred Books of the Parsis," edited by Karl F. Geldner, Part I—Yasna, 1886; Part II—Visperad and Khordeh Avesta, 1889; Part III—Vendidad, 1895, Stuttgart.

3 "Zend-Avesta, or the Religious Books of the Zoroastrians," edited by N. L. Westergaard, Copenhagen, 1852-54.

4 "Zend-Avesta, Ouvrage de Zoroastre," 3 Vols., Paris, 1771. Kleuker, on the authority of these French translations, published a German translation of the same in two volumes in 1781 to 1783.

European languages, aided by investigations and researches into other religions, and the study of the ancient customs and usages which are preserved to this day among the Zoroastrians, etc., etc., have made clear the meaning of the Avesta as a whole. If differences of opinion exist among the Avestan Orientalists of recent times, it is in respect of the formation of certain sentences or the philological meaning of certain words or their original pronunciations, etc.

At the time when the writer was busy in India with the translation of the Yashts and the writing of the various essays concerning them, the famous German scholar Lommel was busy in Germany translating the Yashts too. This work which was published a few months before the publication of this book is just now with the writer. It is worth observing that there is no considerable difference in important matters with the complete translation of the Avesta as made by Wolff and Bartholomae and published 16 years ago, and which has been up to now the most recent complete translation of the Avesta in our hands. The differences of opinion are mostly philological differences, which though giving a different meaning to some sentences on account of the alteration of the signification of certain expressions, yet are not of a nature as would at all go to the foundation and give any contrary meaning or a radically different interpretation.

It should be remembered that the Yashts are an important portion of the Mazdayasnan literature but their composition cannot be ascribed to Holy Zarathushtra. Whatever there is in the Avesta which is recognised as coming from the mouth of the founder of the religion, are the five Gathas which we published last year. In the Old Testament of the Jews too, only five books are ascribed to Moses. The rest of the Old Testament is the composition of other prophets written at different times. In the same way the Vedas of the Brahmins too have been written by different persons at different times. Similarly the oldest religious book of the

**Yashts are later
Avestan Literature**

Avesta and some of the passages thereof are obscure and very difficult to understand. There is no

In spite of innumerable difficulties the meaning and spirit of Avestan teachings are clear and manifest

room for wonder at this state of affairs. Many a verse of Khâqânî seems involved and incomprehensible to us to-day, although in point of time, we are only separated from that poet of Shirvan by seven centuries, and the Persian language of that age has not changed considerably as compared with the language of to-day. Notwithstanding this, the sayings current in those times seem to have been forgotten, and the idioms of that age seem foreign to us. What wonder, therefore, if in the Yashts we encounter difficulties and obscurities, for they were composed in an antiquity, more than 2500 years ago, and its language even during the time of the Achaemenians was perhaps a dead language. Apart from all these, on account of the terrific blows which befell Iran on the invasions of Alexander, the Arabs and the Mongols, and the many cataclysms through which this land of ours has passed during all these years, the religious scriptures necessarily were endangered and the vicissitudes of time left them shattered and scattered like the glorious palaces of the Achaemenian emperors. In spite of all this, just as to-day through the help of the science of architecture, we know for a certainty, from the ruins that are extant in Persia, how the great palaces of our emperors originally stood and were constructed, in the same way by the help of the science of philology, history and comparative study of religions, we are able to know what must be the Avestan literature in ancient times, the scattered remains of which alone are in our hands, and what is the meaning and interpretation of these remnants. The efforts of a hundred and fifty years of learned Orientalists and the utilisation of collective materials like the Pahlavi commentaries on the Avesta and the numerous other Pahlavi, Pâzand and Persian writings and the works of all the ancient historians, the histories of Iran and its ancient religion written after the Arab conquest, the religious scriptures of the Hindus, the comparative study of Indo-

moan and call this world a terrible prison; but he who stood firm against the demon of weakness, reached the stage of dignity and glory and by his good and benevolent deeds in this world, prepared for himself, while here, a secure abode in the next. By these studies, we would further understand that the ill-omened and superfluous belief in fate and destiny does not exist by itself before the resolution and determined will of men. The Yashts and the Avesta throughout speak about glory and greatness, piety and benevolence, effort and exertion, truthfulness and valour, and the love and patriotism of our great ancestors.

The same elegant taste which we find in the poems of our poets of the Samanide, Ghaznavide and Saljukide periods is patent in the songs contained in the Yashts too, with this difference that while most of the panegyrics of our poets are in praise of some sovereign or minister or governor, sung in the hope of a poetic reward, the Yashts are in praise of the Almighty and His angels sung in the hope of a spiritual reward on the last day. Because we have compared the Yashts with the panegyrics of poets, let it not be supposed that the writers thereof have sung them according to their own whim and fancy. The fact is that though the Yashts are poetic interpretations, yet their contents strictly conform to the religious and historical traditions which from most ancient times have come down from generation to generation to the Iranians, the antiquity of some of which reaches back to the Indo-Iranian period of Aryan history, for references similar to some of them can be found in the Vedas of the Brahmins too. Just as Firdausi edited and made current the episodes and traditions of the ancient past by versifying them in his Shah-Namah, similarly the Yashts have been composed in verses too. After the Gathas and the Haptañ Haiti, the Yashts form the oldest portion of the

Yashts in general: Religious and historical traditions recorded in poems

Apart from these advantages, which have drawn the attention of a body of scholars and Orientalists of Europe to the Iran of old, in recent years, a group of learned men of Europe styling themselves the friends of Zarathushtra, the ancient Prophet of the Aryans, and taking pride in their Aryan descent, have called themselves Mazdayasnans; just as another group attracted by another Aryan teacher, show their devotion and love to Buddha. Our ancient country has always had a portion of spirituality in it, and in future too, it will continue to have it. Let us only strive that the language and the history and the ethical principles that have been ours, may not lag behind before the onslaught of material interests which necessarily face every civilised country. A civilisation which is destitute of sublime verities is crude and well worth being cast aside. I stress this point, lest it may occur to some to question the utility of Avestan and Pahlavi studies in the struggles of the modern age. They might question the utility of these studies, both from the literary and the spiritual point of view. The advantages of Avestan studies are not limited to the fields of history and philology. Another important advantage of which we are specially very much in need is this: This country of ours stands badly in need of pure morals and pleasant attributes. The character and virtue which our great ancestors possessed and which made prosperous this land of theirs, has departed bag and baggage from Iran. The devil of untruth has usurped the place of the angel of truthfulness. Effort and exertion have given way to sloth and self-indulgence. Courage and valour have disappeared in favour of fear and flattery. Wealth and glory have given place to beggary and penury. Through the study of the Avesta, we shall realise the causes of the glory of our past and the misery of our present. By these studies, we will also understand that according to the teachings of our ancient religion, the world was an arena for testing the powers of men. Whoever allowed himself to be conquered by the devil of sloth, had necessarily to wail and

view of the present state of Persia, should not be regarded as meagre. Firstly, as stated before, the Avesta is one of the oldest written records of the world, and its language is an important branch of the languages of the ancient Indo-European race. Secondly, the Iranians themselves were one of the noble and valiant off-shoots of the Indo-European stock. In the battle-fields of the world they had

The influence of the Mazdayasnan over subsequent religions of the world

wrested the ball of superiority from all rivals. They had brought within their grasp the most important inhabited portions of the world, and because of their world-conquest and sovereign power, they had spread their ways and customs in countries far and wide. More specially through their Prophet Zarathushtra, they had brought into vogue the worship of One Supreme Creator, a pure monotheism which upto that date was not conceived of amongst the Indo-European people. Many of the religious principles and beliefs of Persia afterwards influenced the Jews, which subsequently influenced other Semitic religions like Christianity and Islam. Apart from this fact, the Christian religion was considerably influenced by the cult of Mithra, one of the angels of the Mazdayasnan religion, which subject will be more fully dealt with in our article on the "Cult of Mithra in Rome" (see pages 407-420).

Because of its relations with the religion of the Brahmins on the one hand and of the influence it has exerted on all other subsequent religions, the Mazdayasnan religion has secured for itself a most important position in the history of religions in the world. Many a problem in the existing great religions of the world can be solved by the Mazdayasnan religion, and many a doubtful point in the Mazdayasnan Faith can be explained by the help of the study of other religions. Consequently, ancient Iran by reason of its language, its history and its religion, is the subject of general importance so much so that no historian or philologist or student of the history of religions can ever be independent of Iranian studies.

Sanskrit, as well as to the old Persian of the Achaemenians. The Achaemenian Persian was the current and the court language, whereas the language of the Avesta was the ancient language of the holy scriptures. The latter language, according to the belief of the writer, had already become dead, even in the age of the Achaemenians and was not the current language of the people.

The language was preserved artificially for several centuries by the ecclesiastics and by the people as the holy language of the scriptures. With all its remote antiquity, many words used even now in modern Persian are to be found in the Avestan original almost without a change, and a still larger number, with a slight variation. In company with the Vedas of the Brahmins and the Old Testament of the Jews, it is the oldest of the written records of the world. The study of the ancient Iranian scriptures has been for a long time an established branch of learning in the

Yeoman services of European savants universities of the civilised countries of Europe. The Vedas and the Avesta are the most important and the most ancient records of Indo-European origin and as the European nations consider themselves as coming from the same stock as the Indians and the Iranians, they have traced their languages together with the languages of the Indians and the Iranians as proceeding from the same fountain-source. In the enlarged studies of their own languages philologically, they have rendered yeoman services to the Avesta and the ancient Persian languages, so much so that through their efforts the path has been laid out and smoothed for us. What we have to do is to resolve to reap the benefit of their labours, and pluck the roses from the gardens they have reared, and glean the ears of corn from the harvest they have sown. The European savants who have specialised in Avestan and Iranian studies have become more famed in the world than the scholars in other arts and sciences, like medicine, mathematics, astronomy, chemistry, philosophy, history, etc. The extent of the services rendered by these scholars, in

of Iran. It had blossomed and given its fruitage in that soil. It is not a faith that has emigrated into our country from some foreign soil like the teachings of Buddha, going from India to China, or the religion of Jesus, spreading from Palestine over Europe, or Islam, travelling from Arabia to Persia. For the purpose of elucidating the events of the history of ancient Iran, and for researches into the source and origin of words used in the Persian language, Avestan studies are a necessity to us. The yellow races of China are under no such necessity with reference to their religion of Aryan origin, nor are the Europeans, with reference to the Semitic religion of Jesus Christ. The history of us Iranians which begins with the 8th century B.C., that is, more than 1350 years before the onslaught of the Arabs, is all closely connected with the Mazdayasnan Faith. During this long age, which has been the epoch of our eminence, the religion of Zarathushtra was one of the most important causes of the glory and greatness of Iran. However much our language might have been mixed with Semitic words after the conquest of the Arabs, yet it radiates its Aryan origin and its connecting links with the languages of the Avesta and the ancient Achaemenian Persian and the Pahlavi have not been snapped. It would be right if in our colleges, we make

Avesta and Pahlavi in Persian colleges

current the teaching of the ancient Persian languages, the Avesta and the Pahlavi, even as in the colleges of Europe, Latin and Greek which are the source of the Western languages are commonly taught. It is hoped that our Government will take early steps to attract several of the Parsi scholars knowing Avesta and Pahlavi to Teheran and establish chairs for the study of these two languages so that a fresh life may be breathed into our spirit of nationality. The modern Persian springs from the Pahlavi language, and the Pahlavi from the ancient Persian of the Achaemenians. But the language of the Avesta is also one of the languages of ancient Iran, which is closely related to the ancient

Mongol sovereigns like Changiz and Taimur.¹ Under no circumstances therefore can this word be used with reference to the divine religion of ancient Iran or its holy Prophet.

It is not possible in this preface to point out the various historical and philological discrepancies in our literature with reference to the Mazdayasnan religion. Let it be stated generally that the references in the works of Arabic and Iranian historians cannot be wholly relied upon without the critical study thereof by a scholar and specialist.² With reference to the religious words and expressions said to be Zoroastrian as are to be found in the dictionaries, they are to be totally discarded and set aside.

Further, after having a knowledge of the principles of the Mazdayasnan Faith, we will be able to appreciate well the fact that a portion of the statements made by ancient Greek, Roman and Byzantine historians had no foundation in fact, and were prompted by malice and enmity, the result of the hostilities prevailing between these nations and Iran. Of this type is the story of Herodotus that Cambyses consigned to fire the dead body of the Pharaoh (Amasis) in Egypt for the sake of vengeance, and that Xerxes whipped the waters of the Dardanelles in his war with the Greeks. Fire and water were held as holy elements by the ancient Iranians according to the precepts of the Mazdayasnan religion, and till to-day the Zoroastrians regard them as holy. It is not possible at all that the Achaemenian kings would sin by showing contempt towards these noble elements.³

We must always bear in mind that the history and language of Persia are very closely related to the ancient Zoroastrian religion. The roots of this old tree had been watered and fostered in the soil

Avestan studies a check on untrue statement in Greek and Roman histories

Avestan studies necessary for historical and philological researches

1 *Ān hama yāsa-hā-i sakht be-raft.*

Yār bāmā hanuz bar sar-i-jang — Nazāri Qāhestāni.

(*Farhang-i Jehāngīrī.*)

2 For references in Arabic and Persian books to Zarathushtra, see Jackson's "Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran," New York, 1901.

3 Cf. Essay on *Anāhita*, pp. 161-162, and Essay on *Ādhar*, p. 510.

worshipping Christian priests, all of a sudden jumps to the position of an archbishop and gains the highest rank in the Christian Church. But what manner of an archbishop? One who sets aside the Holy Ghost and worships fire. Really we must not rebuke Sa'adi, for at the end of the tale he cast this Pâzand-reciting Christian and Magian Brahmin, who offered his prayers without ablutions and eventually became an archbishop worshipping fire, into a well, and killed him with stones and bricks, and relieved the holy idol from the services of such an inconstant priest of many religions!

Similarly because of such absence of knowledge about the Mazdayasnan religion, the fabricated book and fraudulent work like the *Dasâtîr* has been considered one of the religious books of the Zoroastrian religion,—a book, the contents of which are contrary to the teachings of the Zoroastrian Faith, a book in which Alexander the Macedonian, known throughout the Pahlavi religious literature as Alexander the wicked and the accursed, is described as one of the Prophets of Iran! And it is due to the same ignorance that the *Nâsikh-ut-Tavârikh*, imagines that the *Dasâtîr*, the writer of which was some fraud and a knave, gave us the principles of faith of the ancient Iranians, and our modern dictionaries like the *Burhân-i Qâta'* and *Farhang-i Anjuman Ârây-i Nâserî* have taken the spuriously fabricated words therein as Zend and Pâzand.

During these recent years when the Iranians, contrary to olden times, have again with love and respect been mentioning the name of the Prophet of their ancestors, the very same absence of knowledge makes them commit literary and philological errors in their writings. For instance, when they want to speak about the laws of Zarthushtra, they use the word *Yâsâ-i Zartosht*. Now this word *Yâsâ* is a Turkish expression brought by the Mongols, by which the ancient writers used to denote the sanguinary laws and oppressive edicts of blood-thirsty

The Magi of perverse minds and unwashed faces,
All came up from fields, plains and mountains.

Beholding forty of them I saw no advantage in entering into a strife with them. On the contrary I behaved with dissimulation, and weeping hypocritically, I went and kissed the hand of the idol.

For a short time I became an imitation infidel
I became a Brahmin in Zend prayers.

By the help of this deceit, I became the object of their care and attention and became an inmate of the idol temple; till at last I found one day that under the seat of the idol a man was hidden, who, pulling the end of the rope, made the hands of the idol go up towards the sky.

Behind the screen was the fire-worshipping priest,
The custodian of the temple with the end of the rope in his hand.¹

We are not concerned with the literary value of this poem. Sa'adi is one of the greatest poets of the world and is a source of pride to our country. His attractive and sweet style should be a model for all of us Iranians. Our object in quoting these verses is only to show how words and expressions having reference to the Mazdayasnan religion are improperly and inappropriately used in our literature. Just see that the priest of an idol temple in India is sometimes rightly called a Brahmin, but most wrongly styled a Magian, a name denoting a Zoroastrian priest only. At first Sa'adi addresses a Magian as a Brahmin. Then the Brahmins instead of reading their own books of Vedas, are described as *quebres* reciting Pâzand prayers. He calls them Avesta-reciting Zoroastrians. Then to placate and please the Brahmins, he expresses his delight about Avesta and Zend, not about the Vedas. Forthwith his Brahmins become priests professing the Christian religion (Kashish). At last Sa'adi too, for the sake of expediency, temporarily becomes an infidel and a Brahmin. But what sort of a Brahmin? One following the teachings of the Avesta, not the Vedas. Before long a Brahmin, who was one of the fire-

1 Kuliya't-i-Sa'adi, p. 175, Bombay edition, 1309 A.H.

cism, not of a particular individual but general fanaticism which naturally takes hold of even a poet or an author. We shall give one instance. The poet Sa'adi in his *Bustân*, relating a tale about the idol temple of Somnâth in Hindustan, says :

I saw an idol made of ivory in the temple of Somnâth,
Set with jewels like Manat, the idol of the ignorant pagan
Arabs.

People from all sides used to come to the pilgrimage of this temple. I asked them the cause of their worshipping this soulless and powerless image.

The Magian who was constantly coming in touch with me,
A man of good words and a comrade, and a friend to me,—
Him, I asked gently, O Brahmin
I am surprised at the works of this monastery.

This Magian was very much incensed at my question and informed his leaders about the same.

The Magi were informed and so the elders of the temple ;
I did not see anything good coming to me from these people.
These Pazand-chanting *guebres* all assailed me
Like dogs for that bone of contention.

And in the gathering of those (angry) men,
I praised aloud the Head Brahmin, saying,
“ O you venerable authority on Avesta and Zend,
I too am happy to see the picture of this idol,
For it has fine features and a lovely stature.

But what are its virtues ? ” The Brahmin replied,
“ This idol is particularly held in veneration because every morning it raises its hands towards the sky ”. In order to ascertain this fact, I passed the night in the idol-temple.

The night seemed long like the Day of Judgment
And the Magi around me were offering prayers without
ablutions.

These Christian priests had never given any trouble to
water,

And their arm-pits were stinking like a carcass decaying
under the sun.

When the dawn broke, people collected to witness the miracle of the idol.

this work is the largest and the most valuable Pahlavi work on the subject. Another Dastur by the name of Âtarpat, son of Hamid, completed the compilation of these Dinkard volumes. This Âtar Frenbag is the very man, who in the presence of Mamun himself, held a religious controversy with a heretic named Abalish, whom he vanquished, and was thus a cause of delight to Mamun and his court. This controversy of Âtar Frenbag with Abalish is the subject of a small Pahlavi work containing in twelve hundred words the seven answers which were given by the learned Dastur to the heretic. The name of the book is *Mâtigân-i Gajastak Abalish* and has been translated into the French language too.¹

Although Abu-Rihan Biruni lived a century after Tabari, and was farther removed than he from the Zoroastrian age, yet his love for Iran and his contempt for the Arabs who had ruined the splendour and glory of his fore-fathers, moved him to consult and communicate with the Zoroastrian sages of his own time, and sought for explanation on religious subjects from them.²

The *Âthâr-ul-Bâqieh*, the work of this distinguished philosopher and mathematician, who was born on the 3rd of Zil Hajjah 362 A.H. at Kh^varazm, and died on the 2nd of Rajab 440 A.H. at Ghaznah, is the most reliable authority that has come down to us from ancient times, as regards the Mazdayasnan religion and the calendar and the usages and customs of the Zoroastrians.

Apart from history, in literature as well, the errors of authors and the inappropriate and improper use of words and expressions concerning the Mazdayasnan religion are far too many. Without doubt, these have all arisen from fanati-

1 Adrien Barthélemy : *Gujastak Abalish* : relation d'une conférence théologique présidée par le calif M^amoun, Paris, 1887.

2 Cf. the introduction of Dr. Sachau to his translation of Al-biruni, Leipzig, 1923 ; also the *Chahar Maqaleh of Aruzi Samarkandi*, edited by Mohammed bin Abdul Wahab Qazwini, pp. 193-197. Leyden, 1327 A.H.

mentator from this sort of verifying researches. However, to do justice to this author we must say that in this very volume, where there is so much error as regards the religion of ancient Iran, the history of the Sassanians therein given is the most important authority on the subject. It is this very history which the great master Noeldeke has translated into the German language, and published with very valuable notes and commentaries.

In order that there may not be any doubt that the references in our historical works relating to the Mazdayasnan religion were tainted with fanaticism, we shall refer to Rauzat-us-Safa which makes Zarathushtra the pupil of one of the disciples of the Jewish prophet Jeremiah. And if we just refer to his account of the reign of Gushtasp, we shall find that even there Mirkhond has said things which could only be attributed to blind fanaticism.

In the same way Fazlullah, the author of Tarikh-e-Mu'ajjam, whilst writing about the reign of Gushtasp, entrusts the reins of his Persian-spoiling pen to the hand of fanaticism, and he has not been able to restrain himself from saying all manner of unworthy things about the faith of ancient Iran. In this very century only a short time before Tabari was reading in Baghdad the myth of Ad and Thamud, and writing the story of Ibrahim and Nimrod, renowned leaders of the Zoroastrian faith like Ator Faraubog, the son of Furrokhzad, in that very city of Baghdad, during the Caliphate of Mamun (198-218 A.H.) was composing the famous Dinkard which gives, in nine volumes in the Pahlavi language, the religion, traditions, usages and customs and the history and literature of the Mazdayasnan religion.¹ To this day

1 Volumes 3-9 of Dinkard were composed in 411 A.H. at Baghdad; and comprises 169,000 words. The well-known western scholar Dr. West published the English translation of volumes 8 and 9 in 1892 (S. B. E. Vol. XXXVII). Five years later in 1897 he also published a translation of volumes 5 and 7 (S. B. E. Vol. XLVII). All the volumes together with their Gujerati and English translations saw the light of day through the late Dastur Peshotan Sanjana and thereafter through his son Dastur Darab Sanjana in 18 volumes. The 19th volume, which will be the last of the series, is not published as yet.

well the value and signification of words and use them properly in their literature.

Abu Ja'far Muhammad bin Jarir, well known as Tabari who was born in Amol in 224 A.H. and who died at Baghdad in 310 A.H., in his great history writes much nonsense about Zarathushtra, and he has become

Errors in History:
Tabari and Mir-
khond's mistakes.
Result of fanati-
cism

the cause of mistake and repetition of such falsities by subsequent historians. In the Tarikh-e-Bal'ami which is the Persian translation of Tabari's history by Abu Ali Muhammad bin Muhammad bin Abdulla Al-Bal'ami written in 352 A.H. the following passage appears:—"These Magians had a prophet whose name was Zarathushtra. He brought into vogue the religion of fire-worship. He claimed that he was a prophet, and he approved of their fire-worship until the time of Gushtasp. He was a disciple of Esdras, against whom he revolted. Esdras cursed him praying that God Almighty might make him notorious. The Israelites then expelled him from their midst, and from Jerusalem he repaired to Iraq and thence to Balkh before Gushtasp's father and claimed to be a prophet."¹

For the rest of the disgraceful untruths, the result of fanaticism, the reader may refer to the original work itself. Tabari is himself a Persian coming from Tabaristan, a place where particularly Islam took its foothold rather late, although Amol, the birth-place of Tabari, had fallen into the hands of the Arabs earlier (143 A.H.) than the rest of Tabaristan. Further, probably in his time almost one-third of the population of Iran was yet Zoroastrian. It was possible for him to have made himself better acquainted with these subjects through the learned Zoroastrian sages who lived in that age, to avoid errors, and become the cause of perpetuating them through subsequent historians; but it seems that the ill-omened fanaticism of the Arabs, which had bred hypocrisy and falsehood into the blood of the Persians, prevented that historian and com-

1 Bal'ami, p. 206, Cawnpore Edition.

collectively the ethical precepts and philosophical teachings of Zarathushtra. There was no room therefore for an ampler commentary than what has been given there. But the Yashts, which form the subject of this work, are comparatively a very substantial portion of the Avestan literature, and give us ample ground for ethical, historical, literary and philological dissertations. After the publication of the Gathas, we particularly chose this portion of the Avesta in order to treat a chain of subjects which might bring within our purview a general survey of all the important problems of the Mazdayasnan religion. Subjects not treated in this work will find their place in the second volume of the Yashts. And in course of time I hope with the help of Providence, to be able to publish the Yasna and the Khurdah Avesta as well, so that the entire Avestan scriptures with the exception of the Vandidad may be placed before the public in five volumes. The field of work in respect of this ancient religion is so vast that all its subjects and problems would hardly be treated with justice in ten big volumes; for a hundred and fifty years' efforts of the most renowned scholars of Europe, and the hundreds of valuable and voluminous works published by them about Zoroastrian Iran, have left the Mazdayasnan faith a fountain-spring incapable of being dried up.

And really it does not behove us that with all these resources of study available, with special reference to the faith of our fore-fathers, we should be content with the nonsensical and fanciful information our old historians and writers have given us on the subject. If, in the past, absence of knowledge and learning was the cause of the silly twaddle of former authors, there was some reasonable excuse for them, but unfortunately in their words Arab (religious) fanaticism is quite patent. From heaps of examples, we shall content ourselves with quoting a couple of passages from our history and one from our literature, and from them we shall see how it is necessary for Persians of the future to remove, by means of Avestan studies, the inaccuracies and falsities from their history, and to appreciate

The study of this volume will not only tend to make us follow the ways and customs of our ancestors, and make us seek the noble attributes of the good and glorious Iranians of old, but I hope that the publication of this work will simultaneously render a service to the literature, language and history of Iran.

In the Introduction to the Gathas I have stated that the religion, history and language of a nation are closely connected together, for a goodly part of its historical events has religion for its cause. Many an incident in history is explained by understanding the precepts of the current religion, just as some of the problems of religion are elucidated by the help of history. Similarly, if we wish correctly to appraise the words of a nation's language and interpret its original spirit and understand its idioms, the knowledge of its history and religion is an unavoidable necessity. The source of the modern Persian language is to be found first in the language of the Achaemenians of which more than 400 words do not survive, and next in the language of the Avesta which to-day comprises 83,000 words, and particularly in the Pahlavi language from which modern Persian is directly derived. In the commentaries of the Avesta, written in the Pahlavi language, during the times of the Sassanians, to-day we happen to possess more than 140,000 words. Apart from this we possess some very important works in Pahlavi, which with the exception of a few volumes, all relate to the Mazdayasnan religion and contain approximately 446,000 words. Secular works in the Pahlavi language have given us only 41,000 words. In our discourses and explanatory notes we have made mention of most of these works.

In the Gathas, which contain the Divine Songs sung by the Holy Prophet of Iran himself, I did not have the opportunity to point out how Avestan studies would be a necessity for our historians and scholars of the future. Apart from the fact that the ravages of time have deprived us of an important portion of the Gathas, they contain

PREFACE
IN THE NAME OF THE BENEVOLENT
PROVIDENCE.

*Let him prepare and bedeck the fire of Zoroaster,
Let him take in his hands the sacred volume of the Zend Avesta,
Let him observe this omen and keep going the Sadeh,
The glory of the Nowroze and of the Fire-temple.
Let him remember Ahura Mazda and the day of Meher,
And cleanse his soul with this water of wisdom and love.
Let the Faith of Lohrasp be rejuvenated,
Let him follow the religion of Gushtasp.*

FIRDAUSI

I consider it a great honour that by the grace of Ahura Mazda, and the help of His great angels, and of Zarathushtra Spitama, the Holy Prophet of Iran, I have been enabled to publish the second volume of the auspicious Avestan Scriptures, and I dedicate it to my beloved country by way of a present and offering. I do not consider any offering more precious than that the Holy Songs contained in these ancient Scriptures, which, for thousands of years, vibrating from the tongues of our illustrious ancestors of the ancient land of Iran, were wafted to the heavens above, be rendered by me in modern Persian and brought now within the reach of all the children of that holy soil. I do this that they may realise what the Almighty Creator Ahura Mazda had said to his chosen Prophet, "O Zarathushtra, if thou dost wish to conquer all evil and evil-doers, thieves and robbers, magicians and deceivers, evil men on two legs and the wild wolves on four, if thou dost wish to oppose the hostile army with its fortified works and fluttering banners thirsting for blood, then under all such circumstances, night and day, thou shouldst chant slowly My Names: I am the Creator, I am the Supporter, I am the Protector," etc.¹

1 Hormazd Yasht, paras. 10 to 12.

production, an assurance which has proved to be the precursor of similar opinions which his two other colleagues Mr. Behramgore T. Anklesaria, M.A., and Dr. Irach J. Taraporevala, B.A., Ph.D., both equally eminent in scholarship and equally modest in their retiring disposition, have given about this work of Poure Davoud.

D. J. IRANI.

*49, Esplanade Road,
Fort, Bombay,
1st December 1928.*

- Charity and Optimism—Patriotism—The Ultimate Goal. Pages 27-32.
- Introduction to Hormuzd Yasht—The One Supreme Creator of Zarathushtra—Contents of the Yasht. Pages 33-42.
- Essay on Ameshaspendan—Etymology—Spiritual Attributes of Ahura Mazda—The Holy Number of seven—Their Position in the Avesta and Pahlavi Literature. Pages 69-96.
- Introductions to the Haptan Yasht, Pages 109-111,—Ardibehesht Yasht, page 135,—Khurdad Yasht, Page 151.
- Essay on Anahita—Introduction to the Aban Yasht. Pages 157-230.
- Introductions to Khurshid Yasht, pages 304-309—Mah Yasht, pages 316-319—Teshter Tir Yasht, pages 325-336—Gosh Yasht, pages 371-375.
- Essay on Mithra and the Cult of Mithra—The Antiquity of Mithra—The Jashn-e Meherangan—Mithra in the Avesta—Mithraism in Rome—Effect of Mithraism on Christianity, etc. Pages 396-460.
- Essays on Azar and Sarosh. Pages 504-524.
- Short Essays on Barsom, pages 556-560—and Rashnu Rast, pages 561-563.
- Essay on Farohar. Pages 572-602.
- Glossary of Important Avestan Words. Pages 603-626.
- To our good fortune Ervad Bahmanji N. Dhabhar, M.A., an eminent Parsi scholar, as deep in learning as he is retiring by nature, has gone through every line and word of this big volume, whilst going through the Press, and has helped Aga Poure Davoud throughout with his views and corrections for which the author has himself expressed his thanks to him. The thanks of the Institutions which publish this volume are also due to Mr. Dhabhar for the great trouble taken by him, not only over the Zend Text, but also in going over every line of the Persian translation, and for the assurance that he has given us that this volume is a superb

Evil-worship was eliminated, all polytheism became dead, and the One Supreme Ahura Mazda was enthroned in the minds of the people. As practically admitted by every dispassionate scholar, the supreme authority of Ahura Mazda remains ever supreme and unchallenged throughout the entire Later Avesta, in spite of the fact that portions of it may not claim to have the excellence and eminence of the Gathas.

This is the right way, in my humble opinion, to look at the Gathas and the Later Avesta.

Three of our most eminent Parsi scholars have associated themselves with the laborious work of Poure Davoud, and the unanimity of opinion with which they give their meed of praise to the second big volume written by Poure Davoud in India, enables us to place it before the Persian-reading public with the perfect confidence that at least in the Persian tongue, this will be a standard work on Avestan literature for many a decade to come.

Just to give an idea to those Parsis who are unacquainted with the Persian language, I have translated the learned preface of Poure Davoud and that part of his introduction which is an essay on the Mazdayasni religion. But this is only one of the many essays with which the whole volume is full, and of which a list is given hereunder, to indicate how faithfully and laboriously Poure Davoud has carried out the responsibilities entrusted to him :—

Preface—The Advantages of Avestan Studies—Translation of Yashts by Orientalists—Contents of this Volume. Pages 1-13.

The Yashts—Antiquity of the Yashts and their metrical Composition—Contents of the Yashts—Pahlavi Commentaries—Fragments still known as Yashts. Pages 13-27.

Mazdayasni Religion—Foundation of Monotheism—The Twin Principles of Good and Evil—Fight on the side of Good against Evil—The triad of Good Thoughts, Good Words and Good Deeds—Truth and Right—Courage, Knowledge,

literature, but as pointed out by Poure Davoud in his masterly preface and introduction, the value of the later Avesta is also very high, although very naturally it occupies a place next to the Gathas in our sacred Scriptures. As Poure Davoud says, not only from the historical and philological but even from the religious standpoint, the study of the Later Avesta, *viz.*, the Yashts, etc., is an absolute necessity to a student of the Mazdayasni religion and Zoroastrian Scriptures.

In most of the Yashts, Zoroastrian leaders of thought have recorded their traditions. In some of them they have tried to turn the mind of a true Zoroastrian to what is good in nature. Therein, a Zoroastrian is taught to praise and hold sacred all the natural elements and all that conduces to the happiness of men ; and thus from praising nature, he is led to think of and render homage to the Great Architect of the Universe, Who created all these things good. Those who seem to think that the Later Avesta has a tendency to compromise the pure monotheism taught by Zarathushtra in the Gathas, I would refer to all the Yashts and the Nyaishes, wherein the good forces of nature are remembered and extolled, but where, *first and foremost, perfect homage is rendered to the Creator of Nature and of all natural forces, viz., Ahura Mazda*, in a phrase which can well be translated : " Joy and Glory to the Most High Lord Ahura Mazda." The Supreme God-head remains ever Supreme—the One Lord of the Whole Creation.

It is often said that the Gathas are sufficient to expound the teaching of Zarathushtra and that the Yashts and the later Zoroastrian religious literature need little publicity, for they do not come up to the excellence of the Gathas. This is a mistaken notion. To my mind the Later Avesta is a valuable portion of the Zoroastrian Scriptures enabling us to see what effect the teachings of Zarathushtra had on people given to polytheism and how it brought them round eventually through the medium of the philosophy of Yazatas to the worship of the One Supreme Creator, Ahura Mazda, the Wise Lord. All

INTRODUCTORY NOTE.

By the grace of Ahura Mazda, the second volume of the Marker Avestan Series, containing twelve Yashts and their translation with several scholarly essays on relevant subjects, is placed before the Persian-reading public.

The welcome given to the first volume of the Series, *viz.*, "The Gathas of Holy Zarathushtra," by cultured Persians without distinction of caste or creed, has justified our belief that blind fanaticism has no place in the cultured Persia of to-day, and educated Persians, of whatever denomination, are as interested as the Zoroastrians, in the study of their own ancient literature, from a sense more of patriotism and cultural habits than anything else.

To the Persian-Zoroastrians, this volume will give first-hand information after centuries, about that part of their own religious scriptures which are known as the Later Avesta.

To our Persian brethren belonging to other great religions, this volume will be of considerable historical and literary interest, and will also show how the teaching of the Persian Master was assimilated by ancient Iranians from time to time.

The Gathas are the word of Zarathushtra himself, or as considered by some, of Zarathushtra and his colleagues. They are the root foundation of the Zoroastrian Faith, and the Later Avesta is to be considered as based on the Gathas.

Because the Later Avesta is not written in the same sublime style and does not treat its subjects in the same eminent way as the Gathas, many people wrongly consider that they were written at a time when there was degeneration amongst the Iranian race.

This is a wrong assumption. The Gathas, written by Zarathushtra himself, undoubtedly form the supreme and the most sublime portion of the sacred Zoroastrian

humanity as well, for he has shown clearly the position which Zarathushtra has occupied among the Great Saviours of the World. May his powers be increased and his life prolonged, may the blessings of Ahura Mazda and of Asha and Vohu-Manô and Khshathra-Vairya be his always so that he may continue to serve Iran and through her the human race!

industry undertaking the task of reinterpreting the past of Iran to her sons today. There could scarcely have been a happier combination of qualifications possible. Surely Ahura Mazda has sent the right man at the right time for the right task! He has already given us the magnificent volume of the *Gâthâs*, a work that has, within a few short months, already captured the hearts of hundreds of Iranians. In the present volume he has taken up the *Yashts* (all except the last few) which embody the most ancient traditions of the Iranian—indeed of the Aryan—race. These ancient traditions, dating back from the dawn of history, had been put together in poetic form at a comparatively early date in the history of Zoroastrianism. These ancient traditions had been interpreted and modified in the light of Zoroastrian Theology of those days, and they are among the most valuable documents of the Aryan peoples. Their value for Iran and Iranian culture may be compared to that of the *Vedas* and the *Puranas* for India, and thus in many ways they are of the highest importance for understanding the spirit of Ancient Iran. It is surely in the fitness of things that their latest interpreter is one of the most gifted of modern Iran. Aga Pouré Davoud has done full justice to the cultural aspect of the *Yashts*, and has given excellent introductory notes upon each. One may be sure that for years to come this volume, like its predecessor on the *Gâthâs*, shall be the standard work on this most interesting aspect of Iranian History.

To say that the writings of Aga Pouré Davoud are of great significance to all Zoroastrians is to repeat a mere truism. Their real importance lies in the fact that they shall help to re-establish the position of our Faith in the world of Islam. The one essential feature of the coming civilisation shall be the Brotherhood of Man and consequently the recognition of the essential Unity of all Religions. The Faith of the future shall recognise this Unity and shall honour all Teachers and Prophets as Messengers from the Great Source of All Wisdom. Aga Pouré Davoud has by his labours done signal service to us Zoroastrians and to

person, combining within himself the natures both of a poet and a scholar. In general these two natures are regarded as being mutually opposed. A poet's imagination is thought to be out of place in the equipment of a scholar, for the latter is ordinarily supposed to be specially concerned with the minutest details of the ancient texts and with the dissection of each word, nay, sometimes each letter (as Andreas has striven to do). The scholar, therefore, especially one trained according to the laborious German methods, looks at each individual tree and twig and leaf and loses all sense of the beauty of the wood as a whole. This is what makes most of the "scholarly works" uninteresting to the general public, except to a few specialists. Aga Pouré Davoud has the full equipment of a scholar, for he has been trained for years in the traditions of the minute and painstaking German scholarship in Germany itself. Knowing thoroughly both French and German, and several other languages besides, he has had complete access to the works of all the great Iranists of modern times. A mere glance at the numerous footnotes in the present volume is enough to prove to the student that no important authority on Iranian subjects has been left unconsulted. And added to this first-rate scholarly equipment, acquired in the land of modern Iranists, the Aga Saheb has rare poetic gifts. As a poet he is among the finest in Iran today, and has long since won for himself an assured position in Persian Literature. He has not been content with merely copying the sentiments and the phrases of "the great ancients", like Firdausi, Sa'adi and Hafiz, but has boldly struck out a new line for himself. The Renaissance in modern Iran has found in him its finest interpreter. Every line of his poems breathes the modern spirit, and though so utterly different in style and diction from the ancient "classical" Masters, one cannot but feel that he worthily carries forward their poetic traditions.

So here we have a poet of rare gifts, and a scholar equipped with the latest methods of critical study and research, and a man of first-rate abilities and of untiring

INTRODUCTORY NOTE

by

Dr. Irach Jehangir Sorabji Taraporewala,

B.A., PH.D.

It is a privilege to be asked to write a few lines of introduction for this great work of Aga Poure Davoud. It is, indeed, a matter of great satisfaction to find that the gifted sons of Iran are now turning their minds to a study of the ancient Faith of that land—the Faith that had led her to such glorious heights of spiritual and material prosperity in the ages past. The present time is a time of resurrection and of renovation for the whole world and especially for Asia. Signs of the coming new day are clearly visible; and Iran, the Twin-Sister of Hind, has awakened from her long sleep and is gazing at the new light suffusing her horizon. In the coming new civilisation Iran shall surely take her pre-ordained place; and the first step towards this goal is a reinterpretation and a right understanding of her Ancient Faith, brought to her by the great Light-Giver ZARATHUSHTRA, the greatest son of Iran. With right understanding fanaticism dies and feelings of fraternity revive. Nothing happens without reason in God's plan and it was not without a special reason that the Faith of Zarathushtra was kept alive in the hearts of a mere handful of human beings during all these centuries. The Message of Zarathushtra is the Ancient Wisdom, ancient but ever fresh. It is, in very fact the ETERNAL TRUTH, which needs reinterpreting from age to age in language suitable to the land and the culture attained. And the modern world, especially Iran, needs such a reinterpretation more than ever today for fostering the spirit of patriotism and establishing the feeling of fraternity so essential for a nation's uplift.

We are fortunate in having such an interpreter as Aga Poure Davoud to undertake this task. He is a rare

Over 540 years ago Kh^vājah Hāfez requested the Sākī :

بباغ نازه کن آئین دین زرتشتی
کنونکه لاله بر افروخت آتش نمرود

“ Revive the principles of the religion of Zarathûst
in the garden,

Now that the tulip has kindled the fire of Nimrod.”

The Sākī was born at Resht in the year of grace 1303 A.H., Rûz-i jum'a, 28 Jumadi ul-awal (= 5th March 1886 A.D.) to carry out this request of Kh^vājah Hāfez in the person of Aga Poor-e Dawood, and worshippers at the sacred sanctuary of Kh^vājah Hāfez's tomb need not be surprised if they see the spirit of the Kh^vājah resurrected and quaffing the 'âb-i hayât' so skilfully prepared by Sākī Poor-e Dawood as per the saintly Kh^vājah's prescription.

The thanks of the lovers of Zoroastrianism are due to Mr. Dinshaw Jijibhai Irani, President of the Irani Anjuman of Bombay, for having been so fortunate as to have unearthed Aga Poor-e Dawood from his seclusion in Europe and secured his services to take up this great work of translation. It is a matter of great congratulation to the Irani Anjuman and to the Iran League and the Presidents of both the Associations, Sir Hormasji Dinshaw Adenwala and Mr. Dinshaw Jijibhai Irani, for having been able to publish such monumental works as the Sacred Hymns of Zarathustra and the Yasts within such a short period.

روح نیاکان ماست حافظ این ملک سعدی و فردوسی اند پشت و نگهبان
آمده ایران ز زرتشت و ز مانی مشعل یزدان و پر ز معنی و از جان

“ The souls of our ancestors are the protectors of this land;

Sa'adi and Firdausi still act as its watchmen.

Through Zoroaster and from Mani, Iran has been

The torch of heavenly light, full of reality and life.”

BEHRAMGORE TAHMURAS ANKLESARIA.

The expositions on Hôrmezd, Ameshaspends, Nâhîd, Khûrsîd, Mâh, Tîstar, Gôs (= Drvâspa), Mihir, Âdhar, Sarûs, Barsam, Rasn Râst, Farûhar, a great portion of the interesting Dîbâcha, the notes on the Yasts, the Âyîn-e Mazdayasna, and the Proper Names in the Âbân Yast, occupying about 241 pages, require to be translated into English to be read by those Parsis who cannot find time to study the Irani language. There is the greater need for an English rendering of these important pages, as the teachers and students of Avestan literature cannot do their work efficiently, without these expositions written in such a facile style by a writer, who was born to do signal service to the ancient Iranian literature,—a writer whose services to Iran will be appreciated in Iran and elsewhere by future generations reaping the fruit of his labours, when Iran, just now rising from its ashes, will see its restoration to its ancient grandeur, under the benign influence of the renaissance of the ethical principles of the pure faith—Hûmata, Hûkhta, Hvarsta—the faith which Ahura Mazdâ sent to it through his Messenger and Prophet Zarathustra.

Evolution or involution, call it whatever we will, Iran has given birth to a noble soul, who is inspired with the lofty ideal of rendering service to his fatherland by bringing within reach of all cultured people the truths of Zoroastrianism from one end of Iran to the other, wherever beats a pure Irani heart, ready to appreciate the genuine fragrance of the old Iranian religion and the spiritual greatness of its founder, and the essential unity pervading the great religious systems and philosophies of ancient and modern Iran.

This translation of the Sacred Books of Zarathustra, is destined no doubt to play an important part in the evolution of Iran, and it should be the unanimous prayer of all the Iranis of the world that Aga Poor-e Dawood will continue his zeal for the great work he has undertaken and achieve a greater success than he has already done by finishing the version of the remaining portions of the Avesta as soon as time and opportunities can permit.

i sar-i-sab, and Rasn, with their translation in the modern Irani language.

The translation will remain a standard authoritative work for a long time to come. Aga Poor-e Dawood has ever tried to select the best of the existing translations in cases of difficulty, and whilst treating the obsolete words of the text, he has utilized the abundant resources at his disposal and given a very rational rendering of the obscure passages which are as yet dimly explored.

Besides the translation, perhaps the most important part of this volume consists of the numerous notes, prepared by the translator in order to make the translation intelligible to all who are brought face to face with the Yast literature for the first time in their life. It is this portion of the work which will remove all faulty notions and misconceptions formed by hasty writers and readers, Zoroastrians and non-Zoroastrians alike, as regards Zoroastrian theology, Zoroastrian ritual, Zoroastrian history and Zoroastrian morals. The learned scholars and students of the Avestan and Pahlavi literature will rarely find elsewhere the material collected in this one volume, and it is a pity that, to the learned Iranists, who have taken to the study of Iranian literature without any knowledge, or with only a smattering of the modern Irani language, this volume will be a sealed book. Let the Parsis of India study the modern Irani language and make it their mother tongue, if for anything, at least to come in touch with their ancient heritage, the glorious traditions preserved in their ancient records of the past and so ably and carefully sieved and garnered in this one volume of over 600 pages.

As soon as this volume reaches Iran after publication and is read by the Iranis, they will begin to find out the correct history of old Iran given in miniature in these pages, and will have the true conception of Ahura Mazdā, Lord Omniscient, and the Mazda-yasni religion of Ancient Iran, than which no purer worship has Iran ever seen during these many centuries and ages of its vicissitudes.

the soil, society and culture of Iran. The Irani language used in the translation of the sacred hymns of Zarathustra and the Yasts, is the language spoken and written by the children of Iran, from one end of the country to the other, a language which will appeal to the masses as well as to the aristocracy of Iran, a language which will never be misunderstood by Iranis, in whatever part of the world they stay, who claim the Irani language as their mother-tongue. Those who, staying out of Iran, Iranians or non-Iranians, whosoever they may be, have studied the Irani language through the medium of books or book-worm teachers may at first sight, deem it difficult to grasp the meaning of the language, but after going through a few pages, they too will appreciate the Irani translation of an Irani enthusiast, who has faithfully translated the original Avestan text after a deep and careful study of all the existing French, German, English and Gujarati translations with a steady eye on the latest and upto-date translation of Wolff, pupil of Bartholomae.

Perhaps the unique portion of this Irani rendering of the Yasts, will be the copious notes on the Zoroastrian theological concepts and on the historic persons and tales of Iran, prepared after a diligent research into all available sources, whether Iranian or European. A glance at the existing works written in the Arabic or Irani language will show the general ignorance of Iranis of the religion and theology of Zarathustra and of the old history of Iran saved from the hands of barbarians such as Chenghiz Khan and his followers. These long laborious notes, prepared with great patience and research, will open the eyes of the children of Iran and give them sufficient reason to be proud of their renowned ancestors and of the rational religion, which the ancient Prophet of Iran gave to their forefathers centuries ago.

This volume of the Yasts contains the original Avestan text of the Yasts: Hôrmezd, Haftân (short), Haftân (long), Ardibehest, Khûrdâd, Âbân, Khûrsîd, Mâh, Tistar, Gôs (Drvâspa), Mihir, Sarôs Hâdôkht, Sarôs Yast

FOREWORD

It is a matter of congratulation for the Parsis of Iran and India that for the first time in the history of their sacred literature, a translation of the holy hymns of Zarathustra has been made in the Irani language by an Irani, who is one of the few and foremost writers and poets of the land of his birth. Aga Poor-e Dawood, born in Resht, left his place at a young age and went to Teheran to study medicine. He then went to Beirut to study French, thence to Paris to study International Law, and from there to Germany to prosecute Oriental studies; for a number of years he sat at the feet of great masters of the sacred literature and lore of the Zoroastrians in Germany and France, and has become able to give to the world a translation, in the modern language of Iran, of the hymns of the Prophet of Iran composed in the old Avestan dialect. For the first time in the history of Iran, within a period of twelve centuries and more, the children of Iran, be they Zoroastrian or Mussulman, have been enabled to read in their mother-tongue and understand the story of the divine mission and inspiration of Zarathustra, and the cultured Iranis of Iran have begun to take a keen interest in all that pertains to Zarathustra and the sacred lore of the Zoroastrians. Old time-worn prejudices and misconceptions, born of ignorance and intolerance, against the 'Magians', the 'Guebres', and the fire and idol (!) worshippers, are gradually being expurgated, and our Irani brethren, who have embraced Islam, will be disabused of many of the views they may have formed of Zarathustra and Zoroastrianism, after reading this translation of the Yasts, which will be unto them a treasure-trove of Irani epic poetry and of Irani religious and moral literature. The translation is prepared in a lucid style characteristic of the writer, who is himself a poet and a lifelong student and lover of Irani poetry, and of all that is noble and good in

DEDICATION

*This Volume No. I of the Holy Yashts
is respectfully dedicated to*

SETH PESTONJI DOSSABHOY MARKER,

*a Patron of the Irani Zoroastrian Anjuman
and the Iran League of Bombay, and the
Founder of Educational Institutions in
Persia (Yezd), who has with a view to the
uplift of Persian Zoroastrians established a
fund for promoting researches into Iranian
history, Zoroastrian religion, philosophy
and literature, and for strengthening the
ties of fraternity between the various
religious denominations of Persia and
India, especially between the Irani Zoroas-
trians and Irani Moslems.*

**P. D. MARKER AVESTAN SERIES
VOL. II.**

*Published under the joint auspices of the
Iranian Zoroastrian Anjuman and the
Iran League, Bombay.*

Printed by Hesang T. Anklesaria at the Fort Printing Press, 1, Parsi Bazar Street, Fort, Bombay
and Published by Rustom Khodadad Kucheblogi, Jt. Hon. Secy., The Iranian Zoroastrian
Anjuman, at Shapur House, Cawasji Patel Street and Kaikhosro Ardeshir Fitter,
Secy., The Iran League, at 4, Cama St., Hornby Road, Fort, Bombay.

INTRODUCTION

TO THE

YASHTS

BY

POURE DAVOUD

Translated by

D. J. IRANI.

1928